

حامید گوهری

سراب توطئه‌ها
بر علیه ملت کرد

ترجمه: حسن ماورانی

ویراستار: دکتر حسن شتوی

2014

نام کتاب: سراب توطئه‌ها بر علیه ملت کرد

نویسنده: حامید گوهری

ترجمه: حسن ماورانی

ویراستار: دکتر حسن شتوی

مونتاز: هزار گوهری

چاپ اول: به زبان کردی

ISBN 978-91-637-1781-9

فهرست

5	پیشگفتار
10	سازمانهای امنیتی ایران و وظایف پلیس آنان
16	پس از شصت سال 16 زندگی و خاطرات جلال طالبانی
17	مقدمه‌ی کتاب "پس از شصت سال" و...
36	اعلامیه‌ی جناب جلال طالبانی رئیس جمهوری عراق علیه کتاب "پس..."
38	فصل اول: تولد در خانقاه شیخ 1933-1940
47	فصل دوم: گذر از مکتب نخست 1940-1948
127	فصل سوم: در جستجوی اندیشه دگر 1948-1953
135	فصل چهارم: امید صوفی در کاشانه پیر 1955-1957
146	فصل پنجم: حکایت در گرداب هائل 1958-1960
195	فصل ششم: فردای پیشگاه حقیقت 1961-1963
251	فصل هفتم: عهد با ابراهیم در آتش 1964-1966
298	نظر سیاستمداران، صاحب نظران و روشنفکران در مورد کتاب "پس از..."
299	عزیز محمد
308	فلک الدین کاکه‌یی
316	دکتر محمود عثمان
322	حبیب محمد کریم
326	دکتر عزالدین مصطفی رسول
332	محمد ملا قادر
339	دکتر شفیق قزاز
347	محسن دزه‌ئی
354	سید کاکه
359	احمد مصطفی آقا‌حه‌ویزی
362	عبدالله احمد رسول پشدری
380	سعدی احمد پیره
387	آزاد عبدالوهاب محمد علی جندیانی
392	عدنان مفتی
399	ناظم عمر دباغ

402	متخصصین کردستان از کتاب "بعد از شصت سال" و توطئه‌های ...
403	عبدالله حسن زاده
410	دکتر عمر شیخ موس
415	هاشم کریمی
419	امیر قاضی
424	دکتر حسین خلیقی
428	علی قاضی
432	فرج شهابی
437	دکتر گلمراد مرادی
449	عومه‌ر عه‌سری
456	دکتر حسن شتوی
464	محمد رضا اسکندری
474	نجم الدین غلامی
477	ناصر رزازی
483	عزیز ماملی
493	جلیل گادانی
502	روابط بارزانی و جنبش سپتامبر
515	پایان سخن
521	اسناد

پیشگفتار

پس از سقوط رژیم بعث عراق در سال 2003، جمهوری اسلامی ایران سیاست و تاکتیک خود را در مورد عراق و بویژه در مورد جنوب کردستان تغییر داد. ایران تلاش کرد تا در تعیین سیستم جدید عراق اعمال نفوذ کرده و با تکیه بر اکثریت شیعه مذهب آن کشور، جمهوری اسلامی شبیه به ایران در عراق روی کار آورد و در کردستان نیز از به ثمر رسیدن مبارزه‌ی ملت کرد، که در راه آن هزاران تن به شهادت رسیدند، جلوگیری کند.

اگر چه پیشتر جمهوری اسلامی احزاب و سازمانهای سیاسی و پیشمرگان و فعالین مدنی را برای ادامه‌ی سلطه‌ی خود خطرناک میدانست و به وسیله‌ی جاسوسان و آدمکشان خود آنانرا ترور میکرد، اما اینبار با پیروزی جنوب کردستان و رشد این تجربه، وحشتزده از امکان دستیابی ملت کرد به حقوق خود و احتمال پیدایش دولت مستقل کرد در این بخش از کردستان، به شیوه‌های مختلفی در صدد ضربه زدن به حکومت فدرال جنوب کردستان و لکه‌دار کردن حیثیت رهبران کرد و بویژه پیشوا قاضی محمد و مبارز نستوه کرد مصطفی بارزانی و تحریف تاریخ کرد و شخصیت های ملی بر آمده و میکوشد ذهن جوانان و نسل کنونی را با این تحریفها مسموم کرده و آنانرا از مبارزه بازدارد.

از رادیو و تلویزیون، بویژه از کانال تلویزیونی "سحر 2" که در تهران چند ساعتی به زبان کردی برنامه‌های خود را پخش میکند، در سایتهای اینترنت، از منابر مساجد، دهات و شهرهای شرق کردستان و با کلام آخوندهای ناآگاه و خودفروخته و وابسته به بیگانه و جمعی جاسوس، به تحریف قوانین دولت منطقه‌ای کردستان پرداخته و تبلیغات بر ضد رهبر منتخب خلق کرد مسعود بارزانی در جنوب کردستان و بر ضد حقوق، آزادی و آرمانهای ملی ملت کرد و بر علیه حقوق بشر و حقوق زنان را در ابعاد وسیعی آغاز کرده است.

رژیم جمهوری اسلامی، برخلاف قوانین بین‌المللی و احترام به دول همسایه، با اختصاص مقادیر هنگفتی از اموال خلقهای ایران به مزدوران

خود، احزاب اسلامی را در جنوب کردستان تأسیس کرده و مزدوران مسلح را از مرزهای مشترک روانه‌ی آن دیار کرد، تا ضمن خرابکاری و زیان زدن به مردم کرد، از تثبیت حکومت کردستان جلوگیری کند و به بهانه‌های گوناگون به خاک کردستان تجاوز کند. همچنین با توپ باران نواحی مرزی موجب آوارگی مردم روستاهای نوار مرزی و ویرانی بسیاری شد. حاکمان مرتجع ایران هرگز به این نمی‌اندیشند که خلق کرد بار دیگر تسلیم اشغالگران نخواهد شد و تا رسیدن به همه‌ی حقوق ملی خود مبارزه را ادامه خواهد داد و تبلیغات پوچ و توطئه‌های دشمنان ملت کرد نتیجه‌ای به‌بار نخواهند آورد.

در چند سال گذشته نیز، سازمانهای جاسوسی رژیم و وزارت "اطلاعات" و واحد "تحقیقات سپاه پاسداران" توطئه‌گری جدیدی را برای تحریف تاریخ جنبشهای رهائیبخش ملی کرد آغاز کرده‌اند. آنان میکوشند با ارائه‌ی کتب و مقالاتی تحت عنوان تحقیقات تاریخی و اجتماعی به نام عناصری خودفروخته که در ظاهراً عنوان نویسنده و روزنامه‌نگاری را یدک میکشند، جنبشهای رهائیبخش ملی و رهبران این جنبشها را بدنام کنند و کار را بدانجا کشانده‌اند که شخصیت‌ها و ویژگیهای ملی کرد را مورد حمله قرار داده‌اند. پیشوا قاضی محمد را انسانی نادان و ساده و ملا مصطفی بارزانی را خرابکار و خائن به جمهوری کردستان معرفی کرده و در همانحال چنان اشک تمساح برای ملت کرد میریزند که گویی ماموران آدمکش جمهوری اسلامی طرفدار حقوق ملی کرد و جمهوری کردستانند، در حالیکه هزار چند گاهی جوانان کرد را به اتهام مبارزه‌ی مدنی برای آزادی و حقوق بشر دستگیر کرده و به جوخه‌های اعدام میسپارند!

قبل از نوشتن کتاب حاضر و بدنبال انتشار کتاب "پس از 60 سال - زندگی و خاطرات جلال طالبانی" که در آن با تحریف رویدادهای تاریخی کردستان تحریف و با بی‌ارزش کردن رهبران و شهیدان کردستان، که ملت کرد میخواهد با ادامه‌ی مسیر آنان و پیگیری افکار آزادیخواهانه‌ی آنان به حقوق حقه‌ی خود دست یابد، مبارزه‌ی ملت کرد را دچار اختلال کنند.

هنوز خواندن کتاب پس از 60 سال را به پایان نرسانده بودم که به وسیله‌ی دوستان دو کتاب دیگر منتشر شده از سوی سازمانهای جاسوسی ایران نیز بدستم رسید که به نام قانعی فرد به چاپ رسیده‌اند. با مطالعه‌ی این کتب دریافتم که پروژه‌ای خطرناک و وسیعی بر علیه ملت کرد در حال شکل گرفتن است و متوجه شدم که وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی و واحد اطلاعات و تحقیقات سپاه پاسداران با برنامه‌ای منظم و حساب شده در تلاشند تا اذهان نسل جوان کرد را در مورد گذشته ملت کرد و مبارزات افتخارآفرین این ملت را مسموم کرده و نویسندگان و محققین خارجی را نیز دچار سردرگمی سازند.

به همین دلیل تصمیم گرفتم با ارائه‌ی اسناد و شواهد زنده به این تلاش آنان پاسخ دهم و با افشای ماهیت آدمکشان و قلم بدستان مزدورشان نسل جوان را آگاه کرده تا فریب نیرنگ دشمنان را نخورند و به مبارزه برای رهایی میهن ادامه داده و به ادامه راه نیاکانشان بپردازند.

ما توطئه‌ی جنگ برادر کشتی در کردستان را با مشارکت فعال جمهوری اسلامی برای از بین بردن دستاوردهای جنوب کردستان را تجربه کرده‌ایم و دیده‌ایم که چگونه جریان‌های سیاسی کردستان را به جان هم انداختند. ما شاهدیم که چه توطئه‌هایی در عراق از سوی جمهوری اسلامی بر علیه مجاهدین خلق سازمان داده شده‌است. این را نیز فراموش نخواهیم کرد که یکانهای سپاه پاسداران به چه شیوه‌ای به شهر کوی سنجاق در جنوب کردستان رسیدند تا به حزب دمکرات کردستان ضربه وارد کنند و رادیوی این حزب را به چه وسیله‌ای از کار انداختند. ما شاهد توپ باران مستمر جنوب کردستان و اعزام آدمکشان به نام اسلامی برای خرابکاری در جنوب کردستان هستیم و از جلسه‌های مخفیانه‌ی ماموران جمهوری در کردستان در داخل و خارج مطلع هستیم و این را نیز میدانیم که رژیم ایران هم با کمک مالی و هم با اعزام آدمکشان در تلاش است، که رژیم بعث سوریه را از سقوط نجات داده تا هم ارتباطشان با تروریستهای منطقه برقرار بماند و هم از برقراری حقوق ملی کرد در سوریه پیشگیری کند.

آنچه که ما در مورد آن کمتر آگاهی داریم تاکتیکهای نوینی است که جمهوری اسلامی در مورد تجربه‌ی جنوب کردستان و ایجاد جنگ روانی از طریق تحریف رویدادها با اجیر کردن نویسندگان مزدور در پیش گرفته است. همراه با این تاکتیک میکوشند کسانی را که در جنبش ملی کرد نقشهای اساسی نداشته‌اند در برابر ملت کرد قرار داده و نقش آنان را برجسته نمایند تا هم تبلیغات خود را بیطرفانه نشان دهند و هم اذهان جوانان کرد را مخدوش کرده و رهبران کرد را در میان آنان بدنام کنند. آنان میخواهند دوباره جنگهای داخلی را در میان کردها به راه انداخته و با استفاده از نفوذ خود تجربه‌ی جنوب کردستان را خود در دولت عراق در یک جنگ روانی درونی به شکست بکشانند.

برای رسیدن به این اهداف وزارت اطلاعات ضد مردمی ایران عده‌ای از ماموران خود را در پستهای وزیر، وکیل مجلس، سفیر، سردبیر روزنامه، مجله، روزنامه‌نگار و نویسنده به کار گماشته است. هر کدام از این ماموران در مقام خود موظفند که با هر دیدگاهی که احساس شود کوچکترین زیانی به رژیم میرساند و یا کوچکترین مخالفتی با سیاست رژیم در آن پدیدار میگردد، مخالفت کنند و از هر مهره‌ای به نفع خود سود برند. همچنانکه در دو سال گذشته دیدیم مزدوران قلم بدست جمهوری اسلامی با استفاده از یکی از ناخلفان کرد به نام عرفان قانعی فرد، که برای مقاصد خود تربیت کرده‌اند، پروژه‌هایی را آماده کرده و به نام او مرتباً به عنوان کتاب تحقیقی منتشر میکنند، وزارت اطلاعات با در اختیار قرار دادن امکانات وسیعی به این مزدور این امکان را برای وی فراهم می آورد که به همه‌ی کشورهای جهان سفر کند و با استفاده از نفوذیها و جاسوسان رژیم به همه‌ی محافل راه پیدا کرده و با شخصیت‌های مختلفی نشست و برخاست کند. متأسفانه برخی از مبارزین کرد نیز به دام افتاده و غیر مستقیم به موفق شدن این برنامه‌ی سپاه پاسداران کمک کردند.

در این کتاب به مواضع نوین سپاه پاسداران و واحد تحقیقات میپردازم. همچنین توجه خوانندگان را به نظرات جلال طالبانی و چهار عضو هیئت سیاسی اتحادیه میهنی و جمعی از شخصیتها، حقوقدانها، استادان دانشگاه، مبارزین مدنی و محققین سیاسی جلب میکنم و سپس صفحات تحریف شدهی کتاب "پس از 60 سال- زندگی و خاطرات جلال طالبانی" و دو کتاب دیگر قانعی فرد را توضیح میدهم. کتاب اول "سیاست کردها در خاورمیانه" است که دکتر نادر انتصار، استاد دانشگاه "آلاباما" ی شمالی در آمریکا به زبان انگلیسی نوشته و گویا قانعی فرد آنرا به فارسی ترجمه کرده است و کتاب دیگر گفتگوی عیسی پژمان جاسوس قدیمی و خدمتگذار رژیم شاه با قانعی فرد، جاسوس اخیر جمهوری اسلامی است به نام "تندباد حوادث" که در سال 2010 از سوی انتشارات "نشر علم" منتشر شده است. به این ترتیب میبینیم که قانعی فرد در فاصله‌ی سالهای 2009 و 2011 این سه کتاب و چند کتاب دیگر منتشر کرده است، در حالیکه اکثر نویسندگان ایران شکایت میکنند که وزارت ارشاد اجازه‌ی چاپ کتابشان را نمیدهد.

لازم است اعلام کنم که برای نوشتن این کتاب، از اسناد تاریخی و عده‌ای شاهد زنده در کردستان استفاده کرده‌ام و بیطرفی خود را در ارائه‌ی اسناد و متن نوشته‌ها و گفته‌های شاهدین حفظ کرده‌ام و نوار سخنان آنرا نزد خود نگهداری کرده‌ام. ضمناً لازم میدانم که از صمیم قلب از برادر عزیزم، کمال گروسی تشکر کنم که بخشی از گفته‌های ضبط شده را به روی کاغذ آورده و بخشی از کتاب را تصحیح کرده است. سپاسگزار اساتید محترمی هستم که با آنان مصاحبه کرده‌ام و یا کتباً مرا یاری داده‌اند تا توطئه‌های رژیم را افشا کنم و در افشای این جنگ نرمی که جمهوری اسلامی بر علیه ملت کرد به راه انداخته، افشا نمایم. همچنین از کمکهای فراوان کاک دلشاد ملحم بخاطر رفت و آمدها و دیدارها و عکس برداریها سپاسگزارم.

حامید گوهری

استکهلم: 2013

سازمانهای امنیتی ایران و وظایف پلید آنان

سازمانهای امنیتی "ساواک، رکن دوم، ساواما، وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی، واحد تحقیقات و اطلاعات سپاه پاسداران و..." بیش از نیم قرن است در ایران، عراق، ترکیه، سوریه و حتی در اروپا، آمریکا و سایر کشورهای عربی بر علیه ملت کرد مبارزه میکنند و تلاش دارند مناطق کردنشین ملت کرد را در اشغال و تحت ستم نگهدارند. آنان برای رسیدن به این منظور از هیچ جنایتی رویگردان نیستند. این وظیفه نخست از جانب محمد رضا پهلوی، شاه ایران، به رکن دوم ارتش واگذار شد و سپس سازمان امنیت و اطلاعات کشور، ساواک، آنرا برعهده گرفت.

سازمان امنیت ایران در سال 1956 در دوران حکومت محمد رضا پهلوی با همکاری سازمانهای جاسوسی "موساد" و "سیا" تأسیس شد. هدف نخست این سازمان، شناسایی و دستگیری اعضای حزب توده‌ی ایران بود، اما بعدها دستگیری و نابودی همه‌ی مخالفان رژیم شاه را، مانند سندیکاهای کارگری، سازمانهای دانشجویی، احزاب سیاسی نویسندگان و روزنامه‌نگاران و برقراری سانسور، سرکوب و مقابله با جنبشهای رهاییبخش ملی را در دستور کار خود قرار داد و سانسور را پیاده کرد و فعالیت خود را برای نابودی مخالفان رژیم در خارج از مرزهای ایران گسترش داد.

شاه در سال 1963 سازمانهای امنیتی و بویژه ساواک را گسترده‌تر کرد. تعداد کارمندان رسمی ساواک به 5300 تن افزایش داده شد و هزاران مامور مخفی را در میان مردم و در اماکن عمومی مانند دانشگاهها، کارخانه‌ها، پادگانها و... در بین اقتشار مختلف مردم به جمع آوری اطلاعات و جاسوسی استخدام کرد.

رؤسا، جانشینانشان و مسئولین طراز اول ساواک بطور کلی از میان افسران و فرماندهان نیروهای نظامی، رکن دوم و شهربانی انتصاب

میشدند. وظیفه‌ی پلید این سازمان، از بین بردن تمام سازمانها و اشخاص مخالف رژیم بود و برای دستیابی به هدف خود، طبق اطلاعات بدست آمده، شکنجه‌های جسمی و روانی زندانیان سیاسی و تجاوز جنسی به آنان از روشهای روزمره‌ی این سازمان بوده و ساواک برای رسیدن به هدف خود از هر نوع وسیله‌ای برای شکنجه‌دادن زندانیان دریغ نکرده است.

بنا به گفته‌ی "جسی جونز لیف، Jesse J. Leaf" کارشناس پیشین سازمان اطلاعات آمریکا "سیا"، ساواک ماموران خود را با تکنیکهای شکنجه‌ی "سیا" آموزش میداد. بعد از انقلاب 1979 در ایران فیلمها و اسناد متعددی در این زمینه آشکار شدند و بدست مردم افتادند.

ساواک در سال 1959 سازمانهای مخفی حزب دمکرات کردستان را کشف و 120 تن از رهبران، اعضا و هواداران این حزب را دستگیر کرد. در سال 1969 به کمیته انقلابی این حزب هجوم برد و دهها تن از رهبران و پیشمرگان این کمیته را به شهادت رساند و در شهرهای شرق کردستان نیز هزاران کرد را دستگیر و در زندانهای جلدیان، قلعه فلک الافلاک خرم آباد و شهرهای دیگر زندانی کرد.

ساواک در سالهای 1971 تا 1976، 368 تن از اعضای سازمان چریکهای فدایی خلق را به قتل رساند و از سال 1976 تا 1979 قریب به 100 نفر دیگر را اعدام کرد، هزاران تن از مردم ایران در زندانهای این سازمان شکنجه شدند و به جرم اقدام بر علیه امنیت کشور بدستور این سازمان در دادگاههای نظامی و در بسته به زندانهای طولانی محکوم میشدند.

عزیز یوسفی، غنی بلوریان، جلیل گادانی، عبدالله عزت پور و هزاران تن از اعضای حزب دمکرات کردستان در زندانهای ایران همراه با اعضای سازمانهای چپ و آزادیخواه دیگر ایران بدست ماموران این سازمان پلید

شکنجه شدند. هزاران تن از ایرانیان و بویژه کردها نیز بدستور این سازمان از کاشانه و دیار خود تبعید شده و به نقاط دوردستی از کشور تبعید شدند.

ساواک در جریان "شورش سپتامبر 1961"ی کردستان تحت سلطه‌ی عراق، بزرگترین خیانت را به ملت کرد و طی توطئه‌ای بین‌المللی و منطقه‌ای در سال 1975 با صدام حسین توافق کرده و کمک‌هایش را به جنبش قطع کرد. این توطئه‌ی پلید برای مدتی قیام را در این بخش از کردستان متوقف کرد و موجب خسارات جانی، مالی و روحی فراوانی بر مردم کردستان شد. اکنون پس از 37 سال، جاسوس شناخته شده و خودفروخته‌ی ساواک، عیسی پژمان، این توطئه را به عنوان شاهکار خود قلم زده و جاسوس نوین سازمان جانشین شده ساواک، عرفان قانعی فرد به این شکست کردها مباحثات کرده، غافل از اینکه تنها بعد از یکسال وقفه، مبارزه‌ی مردم کرد دوباره از سر گرفته شد و گسترش بسیار بیشتری یافت. قابل ذکر است که ساواک در دوران نخست وزیری شاپور بختیار منحل شد.*

تیمور بختیار اولین رئیس این سازمان پلید بود و حسن پاکروان، نعمت‌الله نصیری و ناصر مقدم یکی پس از دیگری ریاست این دستگاه مخوف را در دوران محمد رضا شاه بر عهده داشتند.

بعد از انقلاب، رهبران جمهوری اسلامی در 18/8/1983 سازمان ساواک را با وظایف و اختیارات گسترده‌تری از پیش احیا کردند. مجلس شورای اسلامی در دوره‌ی ریاست هاشمی رفسنجانی در 16 ماده و 18 تبصره، قانون جدید احیای این سازمان و رساندن آن را به سطح وزارتخانه تصویب کردند و نام "وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی" را بر این سازمان نهادند.(1)

در ماده‌ی اول تاسیس وزارت اطلاعات چنین گفته شده است:
ماده‌ی نخست: با هدف بدست آوردن و گسترش اطلاعات امنیتی و اطلاعات خارجی و مقابله با سازمانهای جاسوسی و کسب آگاهی از

دشمنان داخلی و خارجی و مقابله با توطئه‌هایشان در مقابل انقلاب اسلامی کشور و نظام جمهوری اسلامی ایران، وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ایران تاسیس میگردد.⁽²⁾

وزارت اطلاعات در نخستین اقدام خود، همه‌ی کارمندان قدیمی ساواک را مجدد آ به کار دعوت کرد و مسئولیتهای جدیدی به آنان سپرد. از فرماندهان سپاه پاسداران، رکن دوم ارتش و اطلاعات شهربانی و ژاندارمری سیستمی به وجود آورد که صدها بار خطرناکتر و پلیدتر از ساواک شاه بود.

فدراسیون بین‌المللی حقوق بشر در گزارش ماههای اوت و سپتامبر 1983 خود به انواع شکنجه‌ها در جمهوری اسلامی ایران اشاره میکند. نمایندگی حزب دمکرات کردستان ایران در پاریس ترجمه‌ی فارسی آنرا منتشر کرده و من در کتاب "شرق کردستان در ده سال 1977-1988" آنرا منتشر کردم. در این گزارش چنین آمده است:

- 1- شکنجه‌ی جسمی:
 - کتک زدن با مشت و لگد.
 - کتک زدن با باتوم.
 - شلاق زدن با کابل‌های سیمی بر پیکر و دست و پای زندانی.
 - سوزاندن بدن زندانی با آتش سیگار، بر پیکر برخی از زندانیان با آتش سیگار جمله‌ی زنده‌باد خمینی را نوشته‌اند.
 - فرو بردن سوزن به زیر ناخنهای زندانی.
 - دستبند فپانی به زندانی زدن.
 - شکنجه با شوک الکتریکی و بویژه با دستگاهی که به آپولو مشهور شده‌است، صندلی آهنین با کلاهی که سرو گردن زندانی را میپوشاند.
 - آویزان کردن زندانی به سقف.
 - پرت کردن زندانی آویزان شده به سقف.
 - نگهداشتن زندانی ساعتها سر پا و یا بستن با طناب به صندلی.

2- شکنجه‌های روحی

- اعدام دروغین.
- بردن زندانیان به مکان شکنجه‌ی دیگران.
- شکنجه‌ی اعضای خانواده در برابر چشمان زندانی.

3- شکنجه‌های ویژه‌ی زنان:

- آویزان کردن از موهای سر.
- تجاوز جنسی به زنان، "بر طبق نظر خمینی زندانی زن برده‌ی پاسداران است!"

طرز شکنجه دادن در هر زندان با زندان دیگر و هر شکنجه‌گر با دیگری تفاوت دارد.

تاکنون، سعید حجاریان، محمد محمدی گلپایگانی، احمد پورنجاتی، روح الله حسینیان، مصطفی پور محمدی، محمد شریعتمداری، علی فلاحیان، قربانعلی دری نجف آبادی، علی یونسی و غلامعلی ازه‌ای پستهای ریاست این سازمان پلیس را بر عهده داشته‌اند. بخشی از مسئولین این سازمان در وزارتخانه‌ها، سفارتخانه‌ها و مطبوعات پستهای مهمی را برعهده گرفته‌اند.

وزارت اطلاعات در مدت فعالیت خود کشتارهای جمعی مردم کردستان در دهات و شهرهای کردستان، ترور شخصیت‌های کرد چه در داخل و چه در خارج، قتل‌های مشهور به "زنجیره‌ای"، اعدام هزاران زندانی سیاسی، دستگیری و شکنجه‌ی آیت‌الله شریعتمداری، اعدام مهدی هاشمی و کنار زدن آیت‌الله منتظری از جانشین ولایت فقیه، ایجاد قبرستان "خاوران" برای بیش از 190 هزار زندانی سیاسی گروه‌های دگراندیش، سازمان‌دادن گروه "بهایی کش" برای ترور طرفداران شیخ محمد بهالدین و... را انجام داده و با این جنایات در رده‌ی اول سازمان‌های ضد انسانی قرار گرفته‌است. محمد

محمدی نیک "محمد ری شهری" نخستین وزیر اطلاعات جمهوری اسلامی بود و حیدر مصلحی اکنون عهده‌دار این پست است. صدها هزار بسیجی در مدارس، دانشگاهها، بازار و سربازخانه‌ها در داخل کشور و گروه قدس وابسته به سپاه پاسداران در خارج از کشور مسئول شناسایی و از بین بردن مخالفان جمهوری اسلامی هستند. بودجه‌ی این سازمانها مخفیانه تامین میشود و این تروریستها و جاسوسان را "سربازان گمنام امام زمان" نام نهاده‌اند.

1- برای نوشتن این بخش از گوگل فارسی کمک گرفته شده‌است.

2- قانون مصوبه‌ی مجلس شورای اسلامی ایران.

* دار و دسته‌ی خمینی بلافاصله بعد از انقلاب کلیه اسناد و مدارک ساواک، دوایر و زندانها را در اختیار گرفتند و عملاً از همان آغاز انقلاب بخش تحقیقات سپاه پاسداران بدستور مستقیم خمینی به سازمان دهی سازمان اطلاعات رژیم که در بین مردم به ساواما اشتهار یافته پرداخت. اکثر دست اندرکاران رژیم، وزراء، سفرا و فرماندهان، تا کنون از میان این جانیان برگزیده شده‌اند. اصطلاح سربازان گمنام امام از همان سال 1359 (1980) توسط خمینی به کار برده شد. اما قانوناً این وزارتخانه در سال 1983 رسمیت یافت. مترجم

پس از شصت سال
زندگی و خاطرات جلال طالبانی

عرفان قانعی فرد
جلد اول

مقدمه‌ی کتاب "پس از شصت سال" و بیانیه‌های افشاگرانه‌ی توطئه‌های نویسنده‌ی کتاب و جمهوری اسلامی ایران

در مقدمه‌ی کتاب "پس از شصت سال" نوشته شده است، که جلد اول این کتاب تحت نظارت آقایان دکتر فئواد معصوم و عمر ناظم دباغ آماده شده است. جناب آقای جلال طالبانی در صفحه‌ی نخست پس از ۶۰ سال، نوشته است:

تقدیم به همه‌ی مورخان و محققان تاریخ که با صداقت و راستی تاریخ را روایت میکنند. امضا جلال طالبانی

این کتاب در سال 2009 از سوی مؤسسه‌ی "نشر علم" در تهران به چاپ رسیده و پخش شد و به عنوان خاطرات و زندگینامه‌ی جلال طالبانی و تاریخ شفاهی عراق شناسانده شد. جلد اول کتاب به سالهای 1933 تا 1966 یعنی از بدو تولد جلال طالبانی تا 1966 اختصاص یافته است. در معرفی کتاب نوشته شده که 3500 نسخه از آن انتشار یافته و شماره ثبت آن در کتابخانه‌ی ملی اسیران 1299042 ذکر شده است. پس از شصت سال در هفت فصل و 1056 صفحه تدوین شده است که 229 صفحه‌ی آن به گفته‌های جلال طالبانی اختصاص دارد و 827 صفحه‌ی آن را اسناد و اطلاعات سازمانهای اطلاعاتی و امنیتی رژیم ایران در دوره‌ی شاه و خمینی را تشکیل و سپاه پاسداران آنرا آماده کرده است. دکتر کمال فئواد و عمر ناظم دباغ در صفحه‌ی 11 این کتاب تحت عنوان "چند نکته درباره‌ی این کتاب" نوشته‌اند:

کتاب حاضر، پژوهشی مستقل درباره‌ی خاطرات و زندگی جلال طالبانی است که نقش او علاوه بر تاریخ معاصر کردستان و عراق مدرن که به عنوان یکی از شخصیت‌های با سابقه و بارز تاریخ معاصر خاورمیانه مطرح

است. از سال 1933 - تولد طالبانی - تا به امروز شاید بتوان گفت که جهان 75 سال تاریخ پر تلاطم را پشت سر گذاشته و بالطبع این تغییرات بر اوضاع خاورمیانه، عراق و کردها نیز بی تأثیر نبوده است. بدون شک بررسی فراز و نشیب زندگی جلال طالبانی و خاطرات وی بدون توجه به این سیر متلاطم غیر ممکن به نظر میرسد. درباره‌ی این کتاب تحقیقی، ذکر چند نکته ضروری است:

- محور ابتدایی و اصلی کتاب پرسشهای مؤلف از جلال طالبانی است که از 7 سالگی تا دوران ریاست جمهوری را دربر می‌گیرد.

- علاوه بر پرداختن به زندگی شخصی و حرفه‌ای جلال طالبانی و قبل از روایات و پاسخهای وی، در نگاهی مختصر و تحقیقی به خلاصه تاریخ معاصر کردستان و رویدادهای مهم و خاص عراق و خاورمیانه هم اشاره شده است.

- این پروژه تحقیقی، در بررسی زندگی و خاطرات جلال طالبانی، علاوه بر منابع و مآخذ موجود و اسناد رسمی و معتبر، از سه نوع دیدگاه متفاوت نگارش یافته، مورد مقایسه و سنجش قرار گرفته است که در روش شناسی تاریخ نگاری نوین - به صورت شفاهی - امری مرسوم میباشد:

از نگاه 149 نفر از دوستان، همشهریان، همکاران و یارقبای حزبی، از دیدگاه 96 نفر از چهره‌های سیاسی مشهور جهان معاصر، از نگاه 186 نفر از روشنفکران، استادان دانشگاه و روزنامه نگاران.

- جلد اول این پروژه‌ی سه جلدی، از ژانویه 2006 تا دسامبر 2008 به طول انجامیده و در 17 کشور جهان انجام یافته است "ایران، عراق، سوریه، ترکیه، روسیه، لبنان، کویت، مصر، استرالیا، چک، سوئیس، سوئد، هلند، فرانسه، آلمان، انگلستان و آمریکا."

- لازم به ذکر است در این کتاب، مؤلف اصول کامل بی طرفی و استقلال علمی را، بر اساس منابع شفاهی و کتبی و ساختار پژوهشی تحقیق،

رعایت نموده و به هیچ نتیجه‌گیری و مطرح کردن فرضیه و نظریه‌ای نپرداخته است. به عبارتی دگر مؤلف کاملاً استقلال عمل و آزادی در تألیف و تحقیق را داشته و صرفاً روند چاپ کتاب به اطلاع جلال طالبانی و ناظران این پروژه، رسیده است و ایشان کمترین دخالتی در امر تحقیق و نحوه‌ی روایت محقق نداشته‌اند.

- سخنان افراد مختلف- با وجود محدودیتهای خاص- در جای جای کتاب نقل شده و برای صحت و سقم مطالب روایتی گاه به آرشیو اسناد و مدارک تاریخی و حزبی و یا منبع اصلی انتشار یافته، استناد شده‌است.

- در پایان کتاب، منابع و مأخذ مورد استفاده در این تحقیق- به زبانهای عربی، کردی، فارسی، انگلیسی و فرانسه- ذکر شده و همچنین در ابتدای کتاب نیز وقایع مهم تاریخ معاصر کردستان و عراق تا سال 1966 به صورت فهرستوار ارائه شده است.

- ترجمه محتوی و متن کتاب در کلیه‌ی زبانها برابر و یکسان است و ترجمه‌ی هیچ زبانی از این کتاب بر زبان دیگر، ارجحیت و برتری ندارد.

- کلیه‌ی نوارهای صوتی و تصویری و عکسهای افراد مصاحبه شونده، علاوه بر آرشیو ناشران این کتاب، در کشورهای ایران، عراق، آمریکا، ترکیه، در دفتر ریاست جمهوری عراق، آرشیو جناب طالبانی و "دفتر سیاسی حزب اتحادیه‌ی میهنی کردستان عراق" جهت آرشیو تاریخی به امانت موجود است.

- مصاحبه‌های شفاهی مورد استفاده در جلد اول بیشتر چهره‌های محلی و غیر محلی بوده است. تذکر این نکته ضروری است که سخنان بسیاری از افراد دیگر، درباره‌ی موضوعات مورد بحث در این مجلد به علت تکرار و یا عدم صحت، حذف شده‌اند و سخنان برخی افراد دیگر- به ویژه افراد جهانی و صاحب نام در عرصه‌ی سیاست- اکثراً در جلد‌های 2 و 3 مورد استفاده قرار گرفته‌اند. برخی از اسناد و نامه‌ها و گزارشها نیز در ضمیمه‌ی جلد 3 این کتاب ارائه خواهند شد.

- این کتاب در 3 مجلد تنظیم شده است که جلد دوم خاطرات و حوادث سالهای 1967-1988 و جلد سوم دوران 1989-2005 را در بر می گیرد.

دکتر کمال فئواد - استاد عمر ناظم

آقایان دکتر کمال فئواد و عمر ناظم، با این نوشته از سویی قانعی فرد را به عنوان محقق بیطرف از مسئولیت مبرا کرده و از سوی دیگر مسئولیت آنرا به جلال طالبانی و خود هیئت ناظر برگردانده‌اند. در حالیکه در بند شش نوشته‌ی خود با ذکر اینکه جلال طالبانی تنها بعد از چاپ کتاب از جریان چاپ کتاب اطلاع پیدا کرده و هیچ تاثیری بر نحوه‌ی تحقیق و یا چگونگی نتیجه گیری و غیره نداشته است کوشیده‌اند که ایشان را نیز از مسئولیت مبرا سازند.

دکتر کمال فئواد و عمر ناظم با این نوشته، مسئولیت تحریف و واژگونه نگاری تاریخی را که در کتاب پس از 60 سال انجام گرفته به عهده گرفته‌اند. این نیز بدین معناست که این آقایان مسئولیت خود را در امر نظارت بر تهیه‌ی این کتاب بدرستی انجام نداده‌اند و به احتمال زیادی قبل از چاپ کتاب آنرا نخوانده‌اند. لذا بی دلیل نیست که قانعی فرد در چند جای کتاب به تعریف و تمجید از آنان پرداخته و آنرا از شخصیت‌های شرافتمند، خوشنام سیاسی و فرهنگی و چهره‌های برجسته‌ی جنبش کرد معرفی مینماید.

کتاب "پس از شصت سال"، بار نخست با تیتر "خاطرات جلال طالبانی رئیس جمهوری عراق" در سال 2010 در بیست و دومین نمایشگاه کتاب تهران عرضه شد. عرفان قانعی فرد در روز 2010/5/12 در کتابخانه‌ی ملی ایران جلسه‌ای برای معرفی کتاب تشکیل داد که علیرغم جمعیت 2

میلیونی کردهای مقیم تهران، تنها 18 تن در آن شرکت کردند که عده‌ای از آنان نیز کرد نبودند. در این جلسه با انتقاد شدید در حد خائن نامیدن از سوی تنی چند از کردها نیز روبرو شد.

پس از انتشار کتاب، در ایران، در شرق کردستان، اروپا و جنوب کردستان انتقادات بسیار شدیدی از این کتاب در قالب مقالات و امضای تومارهای اعتراضی از این کتاب صورت گرفته شد و این پروژه به مثابه‌ی بخشی از تلاش دشمنان ملت کردو بویژه تلاش وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی در جهت تحریف تاریخ کردستان و بدنام کردن رهبران گذشته‌ی ملت کرد، بویژه پیشوای شهید کرد قاضی محمد و مبارز نستوه ملا مصطفی بارزانی و دکتر قاسملو تلقی گردید.

در همانحال عرفان قانعی فرد با کمک جلال طالبانی و چند رسانه فارسی زبان در خارج ایران، به رسانه‌های گروهی از قبیل، صدای آمریکا، بی بی سی، تلویزیون سلطنت طلبان و... راه پیدا کرد و مقالات تحریفی وی در مورد جنبش کرد به عنوان دلسوزی برای تمامیت ارضی ایران و مبارزه با تجزیه‌طلبی از سایتهای اینترنتی سپاه پاسداران فراتر رفت و به رسانه‌های کردستانی و اپوزیسیون ایرانی نیز راه یافت. مجله‌ی لقین در جنوب کردستان در صفحات خود به نشر نوشته‌های قانعی فرد* پرداخت و او را به مثابه "سیاستمدار و روزنامه‌نگاری زبده" معرفی کرده و "شیطان سیاست" نامید. ده‌ها مقاله در انتقاد از مجله لقین و مقالات قانعی فرد برای مجله‌ی لقین ارسال گشت که یکی از این مقالات را من نوشته بودم و در سایتهای اینترنتی مخالف جمهوری اسلامی نیز پخش شد. در شرق کردستان نیز نویسندگان کرد برعلیه این توطئه عکس‌العمل نشان دادند. امضای 14 تن از نویسندگان و روزنامه‌نگاران در تهران که در آن به چاپ کتاب "پس از شصت سال" اعتراض کرده و بی احترامی به پیشوا قاضی

محمد و رهبر کرد مصطفی بارزانی را محکوم کردند، نمونه‌ای از آن است. این نویسندگان و شخصیت‌های کرد عبارتند از:

محمد صالح ابراهیمی، صدیق اسلامیان، محمد رؤف توکلی، محمد علی سلطانی، هاشم سلیمی، رضا سهرابی، قطب الدین صادقی، محمد کمانگر، کامبیز کریمی، عطاالله قادری، احمد قاضی، عطا نهایی، بهرام ولدبگی و فریدون نوری. (سند شماره 1)

قانعی فرد کیست که جناب امام جلال از سویی به او اجازه‌ی نوشتن خاطراتش را بدهد و از سویی دیگر به گفته‌ی سلام کوچری روزنامه‌نویس ساکن "چوارقورنه" در جنوب کردستان، 27 بار با امام جلال دیدار کند و درهای مسئولین اتحادیه میهنی و ریاست جمهوری عراق به روی او باز باشد تا بدون اجازه قبلی از آنان دیدار کند. با پول فراوانی به کشورهای جهان مسافرت کند و به کردها توهین نماید؟ در اینجا سئوالی پیش می‌آید این است که آیا تحریف خاطرات جلال طالبانی از سوی خود قانعی فرد انجام گرفته و یا با برنامه‌ای حساب شده از سوی دستگاه سازمان اطلاعات ایران انجام گرفته است؟ متن کتاب اینرا ثابت میکند که نام قانعی فرد تنها به عنوان مؤلف به کار برده شده‌است و گرنه در کتاب به غیر از سخنان جلال طالبانی، بقیه‌ی نوشته‌ها از ترکیب گزارشات سری ساواک و رکن دوم ارتش پیشین ایران و وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی گرفته شده و به نام قانعی فرد منتشر شده‌اند. در هر دو حالت قانعی فرد مسئولیت دارد و او به نام کرد به کردها خیانت می‌ورزد. من در مقاله‌ی "قانعی فرد، شخصی که مجله‌ی لفقین او را شیطان سیاست میداند" در تاریخ 2010/8/14 او را چنین معرفی کرده‌ام:

1- بنا به گفته‌ی یکی از آگاهان سیاسی که به دلایلی از نوشتن اسمش خودداری میکنم، او در آبان ماه سال 1976 در دهکده‌ی سردوش در منطقه‌ی مریوان بدنیا آمده‌است. پسر برهان و نوه‌ی طاهر بگ سردوش است. طاهر بگ در زمان رژیم فاسد پهلوی جاسوس رژیم بود و در بخش اطلاعات برون مرزی ایران با سروان قصیری مامور اطلاعاتی ایران همکاری میکرده است. پدر وی، برهان بگ کارمند شهرداری مریوان بود. در آغاز انقلاب ایران همراه با رحمن بگ "گویزکویره" با احمد مفتی زاده همکاری میکردند و بعد از دستگیری مفتی زاده از سوی جمهوری اسلامی، به همکاری با سپاه پاسداران و رژیم جمهوری اسلامی روی آوردند. او پس از درگیریهای مریوان و سنندج، از مریوان کوچ کرده و در کرمانشاه ساکن گردید. عرفان، تحصیل ابتدائی و دبیرستان را در سنندج به پایان رسانده و در رشته ادبیات فارسی در تهران به تحصیل ادامه داد. صالح سرداری در مقاله‌ای به نام "عرفان قانعی فرد عامل دست پرورده‌ی جمهوری اسلامی" که در سایت "آزادی بیان" پخش شد و سیامک دهقانی در مقاله‌ای دیگر تحت عنوان "جاش چیست و عرفان قانعی فرد کیست" که در سایت خبری "بروسکه" منتشر شد، میگویند: قانعی فرد در دوران تحصیل عضو "بسیج دانش آموزی سپاه پاسداران" بوده و گرایش خاصی به فرماندهان سپاه پاسداران و از آنجمله به محسن رضایی، فرمانده پیشین سپاه و عضو کنونی شوارای تشخیص مصلحت رژیم داشته‌است. او با کمک جمهوری اسلامی به دانشگاه راه یافته و به او امکان دادند تا به نام محقق و روزنامه‌نگار در ایران به کار بپردازد.

2- مکتب تنفیذی اتحادیه علمای اسلامی کردستان:

به نام خداوند بزرگ و مهربان

مجله‌ی لفتین در شماره‌ی 134 مصاحبه‌ای مطبوعاتی انتشار داده‌است و در آن به سران کرد ما توهین شده‌است. ما در اتحادیه علمای آیین اسلام در

کردستان که ملا مصطفی بارزانی سازمان مارا تاسیس کرده‌است و همچنین قاضی محمد که شخصیتی کرد و مذهبی است، ضروری دانستیم صدای اعتراض خود را به همگان برسانیم. زیرا ما برآنیم که گرفتن اطاعات از منابعی که همیشه در سرکوب جنبش کرد دست داشته‌اند و همواره خواهان آن بوده‌اند که روشنایی روز بر کردها نتابد، کاری نادرست است و تنها به تحریف کنندگان این اطلاعات یاری میرساند. ما میدانیم که "اسناد و نوشته‌های شایع شده از سوی- مترجم" هیچکدام از ساواک و حزب بعث عراق و همه‌ی آن کشورهایی که همواره حقوق ملت کرد را پایمال کرده‌اند نمیتوانند سندی برای ضربه زدن به شخصیت‌های کرد شوند، به ویژه که این رهبران همواره برعلیه این کشورها مبارزه کرده‌اند و حقوق ملت کرد را پایمال کرده‌اند. همچنین اسناد رسمی انگلستان نیز قابل اعتماد نیستند. همه آنهایی که با تاریخ‌آشنایی دارند میدانند که نقش انگلستان در وجود آوردن مسئله کردستان و تقسیم آن به چهار منطقه چه بوده‌است.

به همین دلیل این را اشتباه بزرگی میدانیم که شخصیتی مانند قاضی محمد که خود و خانواده و دارایی خود را فدای ملت کرد کرد و یا ملا مصطفی بارزانی، مؤسس اتحادیه علمای اسلامی کردستان. که هزاران تن از عشیره و خانواده‌اش شهید گشته‌اند و تاریخشان مبارزه‌ی ملی کرد است و در راه کرد به‌جای زندگی در کاخها، کوهها و غارهای کردستان را انتخاب کرد و آوارگی و دربدری را تحمل کرد، مورد بی احترامی قرار گیرند. انتقاد ما نیز این است که شما فکر میکنید همه‌ی تاریخ نویسان کرد و همه‌ی کسان دیگری که درباره‌ی تاریخ کرد نگاشته‌اند، اشتباه میکنند و به خاطر طرفداری از قدرتمداران آنرا نوشته و تنها سازمانهای جاسوسی راستیها را نوشته و در جریان سرکوبی مبارزات ملت کرد دست داشته‌اند. حال آنکه بسیاری از تاریخ نویسان کرد زمانی شروع به نوشتن کرده‌اند که کردها فاقد هر نوع قدرتی بوده‌اند و علاوه براین تاریخ نویسان بیگانه نیز که همه‌ی نوشته‌هایشان برعکس گفته‌های این برادر است. به همین دلیل

از این فرد گرامی و مجله‌ی لفتین می‌خواهیم از ملت کرد عذرخواهی کنند و تاریخ مقاومت کرد را با تکیه بر اطلاعات کسان دیگر تحریف نکنند که این موجب فراموش کردن گذشته‌ی ملت کرد میشود و اعتماد را از آیندگان صلب میکند و به انسانهای غیر متعهد به میهن و ملت تبدیل میگردند. چرا که همه‌ی مطبوعات و مجلات به زبان کردی در نظر مردم کرد به زیر علامت سؤال میروند و این به تجربه‌ی کنونی کردستان خدمتی نمیکند و به گذشته‌ی ملتمان صدمه میزند. در همانحال، با توجه به فراهم شدن آزادی مطبوعات در اقلیم کردستان، ضروری است که نویسندگان و روزنامه‌نگاران آنرا در خدمت خلق و میهن به کار گیرند، نه اینکه خدای ناکرده در جهت عکس آن، که این نیز موجب خواهد شد بسیاری از مسائل ملی ما فدای قانون روزنامه‌نگاری شوند که اکنون موجود است.

دفتر تنفیذی اتحادیه علمای اسلامی کردستان(1)

2010-08-10 (سند شماره 2)

3- حزب دمکرات کردستان ایران در بیانیه‌ای عرفان قانعی فرد را به نام "قلم خودفروشان" توصیف کرد که "به شخصیت‌های ملی شلیک میکنند". در این بیانیه که نسخه‌ای از آن به "روداونت" رسیده است، حزب دمکرات کردستان ایران به دشمنان حقوق و آزادیهای ملت کرد اشاره کرده و میگوید: "رژیمهای تهران بیشتر از همه برعلیه ملت کرد و مبارزات بر حق آن در همه‌ی بخشهای کردستان به توطئه‌گری پرداخته‌اند و حقه‌بازیهای رنگارنگی به کار برده‌اند. "همچنین ادامه میدهد" یکی از سیاستهای مشخص حاکمان تهران، توهین به سمبل‌های ملی این مبارزات و این ملت و کوشش برای تحریف اصول شناخت ملی و افکار آزادیخواهانه در کردستان است."

در بیانیه حزب دمکرات کردستان ایران به این نیز اشاره میکند که در دوران رژیم شاه نام کسانی که در خدمت حاکمان تهران بودند مانند رشید

یاسمی و عیسی پژمان برای مردم آشناست و در دوره‌ی جمهوری اسلامی نیز سیمای متنوع و کسان رنگارنگ کرد زبانی نیز به وسیله‌ی رژیم پرورده میشوند و به زبان آنان رژیم تلاش میکند حقانیت مبارزه ملی کرد را زیر علامت سؤال برده و تحریف کارانه و جاهلانه نشان دهد که اینان نمایندگان راستین ملت کرد بوده و صدای صادقانه‌ی خلق کرد هستند که تمایل زیادی به ولایت فقیه دارند و هر نوع مبارزه ملی کردستان را جنبشی وابسته به بیگانگان بنمایانند. بیانیه حزب دمکرات این را نیز بیان میدارد که: "کسانی مانند احسان هوشمند و عرفان قانعی فرد و غیره، اسامی گوناگون ولی با محتوای یکسان هستند که یا بدستور رژیم و یا بنا به تمایل خود برای نزدیک شدن به بارگاه ولایت فقیه، تلاش کرده‌اند تا تاریخ کرد و کردستان و مبارزه ملی ملت کرد را به زیر علامت سؤال برند. در واقع آنان سربازان جمهوری اسلامی بوده و هستند و در پوشش خواندن تاریخ و گفتاری جداگانه، ارزشهای ملی و دمکراتیک کرد را نشان گرفته و مداوماً تلاش کرده‌اند با توسل به شکستن آرمان های ملی، حیثیت ملی کردها را لگدمال کنند تا ملتی سرشکسته و مذبون را در اختیار اربابان و مسئولان رژیم قرار دهند و از اینراه به نان و آبی دست یابند." بیانیه حزب دمکرات به نام قانعی فرد اشاره میکند و میگوید: "مدتی است کسی به نام عرفان قانعی فرد در ادامه‌ی سیاست و روش شناخته‌شده جمهوری اسلامی به همان زبان و متد، سرگرم کار ظاهراً تحقیقی و در حقیقت دست به کار جاسوسی در مورد کرد و مبارزات کرد در همه‌ی بخشهای کردستان است و بوسیله‌ی سایت "تابناک" و محسن رضایی، مسئول سابق سپاه پاسداران رژیم، مقاله‌های متعددی بر ضد مبارزات کرد و برای توهین به آرمان‌ها و سمبل‌ها و مبارزات و جانفشانیهای ملت کرد منتشر کرده‌است." همچنانکه گفته شد اینکار قانعی فرد امر جدیدی نیست و ادامه‌ی سیاست در پیش گرفته‌شده‌ی دشمنان ملت کرد و بویژه جمهوری اسلامی است و او تنها مهره‌ای گوش به فرمان است. اما آنچه که در این میانه و در این

بحثها ممکن است تا حدودی تازه باشد و حاکی از توطئه‌ی جدید دشمنان کرد باشد دو مورد است:

اول: چندسالی است که جمهوری اسلامی بوسیله‌ی مرکز تحقیقات استراتژیک خود چنین کسانی را پرورش میدهد و این اشخاص به قول خودشان به زبان علمی سخن میرانند و با زدن ماسک آکادمیک میخواهند اشخاص ساده را با این فریب دهند که سخنانشان علمی و آکادمیک است، چرا که آنان در دانشگاههای معتبر! به تحقیق مشغولند. اما از محتوای گفتارشان درجه‌ی اعلا‌ی ضد علمی بودن و تحریفهای بی سند و مدرک آنان برملا میگردد و تنها مدارکی که ارائه میدهند، گفته‌ها و اسنادی است که دشمنان و قاتلان ملت کرد را که برای توجیه جنایتکاریهایشان ارائه داده‌اند و آنرا کار علمی و آکادمیک نامیده‌اند!! برای نمونه آقای قانعی فرد مطلبی را در تاریخ 30 فروردین 1989 در سایت تابناک منتشر کرد که در مقدمه‌ی این سایت به وضوح آشکار است که این وظیفه را به او سپرده‌اند تا مقاله‌ای تحریفکارانه در مورد حزب دمکرات کردستان ایران آماده کند و او نیز با کمال تسلیم طلبی نوشتاری وهم آمیز و پراز افترا و دروغ و توهین به حزب دمکرات کردستان و شهید دکتر قاسملو و جنبش ملت کرد در عراق و بیشتر شخصیت های کرد مشهور تاریخ حزب دمکرات کردستان تهیه کرده و به نقل از جاسوسان و کسانی ناشناخته و منابع نامعلوم به دروغ بافی پرداخته است.

دوم: اما این دشمنان ملت کرد، این خودفروشان و مزدوران، پیگیرتر و سازمان یافته‌تر از همیشه تلاش میکنند با پشتیبانی از کسی، یا جهتی، به کس و یا جهت دیگری بتازند و در واقع بدینوسیله نفاق و دشمنی میان مبارزان و فعالین کرد بوجود بیاورند و به توطئه‌گری خویش بپردازند. در راستای رسیدن به این هدف است که قانعی فردها گاهی از تاریخ کردستان ایران پشتیبانی میکنند و به مبارزان کردستان عراق میتازند و بار دیگر به بهانه‌ای دیگر برعکس آن عمل میکنند. زمانی به پیشوای کردستان توهین

میکنند و گاهی به مبارز نستوه بارزانی می‌تازند و برای نیل به اهداف خود در قبای رهبر جریان دیگری سنگر گرفته و به رهبر شهید کرد قاسملو می‌تازند. امروز آنها در پشت یکی سنگر گرفته و به کسان دیگری شلیک میکنند و فردا از جای دیگر به سنگر قبلی خود حمله‌ور میشوند تا کردها و کردستان را به آشوب سیاسی و فکری کشانده و اربابانشان بدون دردسر بر کرسی فرمانروایی تکیه زنند و کرد را به جان هم اندازد. (2) (سند شماره 3)

4- فرج شهابی: برهان پدر این عرفان، همکلاس من بود. باهم در یک مدرسه درس می‌خواندیم. در آن زمان این شخص ما را به ستوه آورده بود. آنقدر که به یاد دارم از من جوانتر بود و من یک کلاس از او جلوتر بودم. امکان نداشت که دو نفر از ما باهم گفتگویی کنند و روز بعد این گفته‌ها به ساواک نرسند. اینرا کسی نمیتواند انکار کند. همه‌ی همدوره‌های ما در آن مدرسه اینرا میدانند. او تنها خودش نبود و کسان دیگری نیز با او بودند. اما او از همه‌ی آنان فعالتر بود و همه‌ی کلاسها را نظارت میکرد. ظاهر بگ، پدر عرفان او را چنین پرورش داده بود. به همین خاطر استخدام او در فرمانداری به راحتی میسر شد. بعدها به سنندج منتقل گردید و در آنجا استخدام شد. ما نباید فراموش کنیم که جمهوری اسلامی در ابتدا اشتباهاتی کرد و برخی از سگهای ساواک شاه را اعدام کرد ولی بعدها به این اشتباه خود پی برد و بقیه را مجدداً به همکاری فراخواند. و به آنان وعده داد که کاری به کارشان نخواهد داشت و آنها میتوانند به کار خود ادامه دهند. نمونه‌ی آن سروان قصیری از رکن دوم ارتش بود. همه او را میشناختند و بدین طریق پست شان را محفوظ داشتند. بسیار امکان دارد که جمهوری اسلامی به برهان گفته باشد که خود را ناراحت نباشد و به اینطرف و آنطرف نرود، حتی اگر وظیفه‌ای به او ندهند او در خانه بنشیند و زندگی خود را ادامه دهد و حقوق خود را نیز دریافت دارد. (3)

5- برای کسانی که با سیستم مزدوری و جاسوسی دولت در کردستان ایران آشنا هستند، شناسایی مزدورانی مانند قانعی فرد از طریق روابطش با سپاه پاسداران و همکاری وی با سایت "بازتاب" کار ساده‌ای است. پرونده‌ی نامبرده با هیچ مزدور و جاسوس دیگر رژیم تفاوتی ندارد. تنها اختلاف در این است که او به جای برداشتن سلاح مزدوری و جنگیدن با پیشمرگان کردستان و نیروهای پارتیزان در کوهستان، یا شکنجه کردن زندانیان سیاسی کرد در زندانها، وظیفه‌ی دیگری به عهده گرفته است و آن به اصطلاح کار نوشتن و تحریف و تخریب در جنبش رهاییبخش ملی کردستان و وارد آوردن اتهامات و قلب وقایع تاریخی است. قانعی فرد تا سال 2003 تنها جاسوسی معمولی در خدمت جمهوری اسلامی بود. بعد از سقوط رژیم صدام و اعمال نفوذ پاسداران در عراق، دروازه‌های کردستان جنوبی به روی این جاسوس پاسداران نیز گشوده شد. قانعی فرد بوسیله‌ی محسن رضایی و دوستان او در جنوب کردستان و به میانجیگری صلاح مهددی به نام نویسنده و محقق موفق به دیدار و گفتگو با برخی از رهبران احزاب سیاسی شرق کردستان "کردستان تحت سلطه‌ی ایران" شد. آنان نیز بدون در نظر گرفتن جایگاه و موقعیت خود و سازمان سیاسی مربوطه به خود، به عنوان اینکه نویسنده و محقق از سرزمینشان است به گرمی از او استقبال کردند. در یک شبانه‌روز، جاسوس جمهوری اسلامی در رسانه‌های گروهی به عنوان نویسنده و محقق شناسانده شد. اما به زودی آشکار شد که او جاسوسی باوفا به رضایی و پاسداران است و بس. حتی او پس از بازگشت از کردستان جنوبی به تهران، با انتشار گزارشات خود همچنانکه در خور یک جاسوس است، خرواری ناسزا و تهمت را نثار میزبانانش کرد. سی سال قبل از این نیز پدر وی، برهان قانعی فرد یکی از فرماندهان مزدوران جمهوری اسلامی در مریوان بود. عرفان اکنون نیز سنگر پدر را رها نکرده و تنها شیوه‌ی کار مزدورانه را تغییر داده‌است. اکنون دوران اینترنت و تلویزیونهای دیجیتالی و ماهواره است. عرفان قانعی فرد با استفاده از

این رسانه‌های جدید و بدستور اربابانش از سنگر پدرش اما نه با تفنگ بلکه با تحریف و دروغ‌پردازیهای طراحی شده از سوی سپاه پاسداران بر ضد جنبش رهاییبخش ملی کرد می‌جنگد. او همانند جاسوسی زبردست در کلاهبرداری و دزدی نیز دست بالایی دارد و با پشتگرمی به حمایت سپاه و محسن رضایی و سایر اربابانش تاکنون کسی از او پاسخی نخواست است. قانعی فرد کتب و وسایل انتشارات "نگاه سبز" را به ارزش هزاران دلار بالا کشید و آقای طهماسبی، صاحب این انتشارات را مجبور به فرار به کشور آلمان نمود. او ترجمه‌ی کتاب شخصی را به نام "بلخکانلو" دزدیده و با تیتز مافیای قدرت به نام خود چاپ کرد. اعتراضات این شخص اکنون نیز در سایتهای مختلف اینترنت وجود دارند. در سال 2003 کتابی را به نام گفتگو با هنرمند نامدار ایران "محمد رضا شجریان" منتشر کرد. بلافاصله بعد از چاپ کتاب، شجریان در روزنامه‌ی همشهری اعلام کرد که او هیچگاه با قانعی فرد مصاحبه نکرده است و تنها یکبار او را در مجلسی "سرپایی" دیده است و آنچه که در این کتاب نوشته شده است دروغ محض است. او در سالهای اخیر با استفاده از امکانات وزارت اطلاعات سفرهایی به کشورهای مختلفی کرده و با کسان زیادی از جمله، بنی صدر، رضا پهلوی، مرحوم شیخ عزالدین حسینی، عیسی پژمان و عبدالله حسنزاده گفتگو کرده است. در این میان تنها عبدالله حسنزاده بعد از چاپ مصاحبه‌اش طی مقاله‌ای دروغ‌پردازیهای او را افشأ کرده است. این بدان معنی است که سپاه پاسداران و وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی، این مصاحبه‌ها را بر اساس دید خویش تحریف و منتشر می‌سازند. این تصادفی نبوده است که عرفان قانعی فرد عضو "مرکز اسناد جمهوری اسلامی ایران" و همکار نزدیک "روح الله حسینیان"، رئیس این اداره که پیشتر معاون وزیر اطلاعات ایران بود، است. همچنین انتشار کلیه‌ی نوشته‌های او در سایت "تابناک" وابسته به محسن رضایی، عضو "مجمع تشخیص مصلحت نظام" نیز امری تصادفی نیست. وظیفه‌ی اصلی این جاسوس انتشار تهمت و افترا به سران جنبش

کرد در گذشته و حال است. او مینویسد که دکتر قاسملو را خود حزب دمکرات ترور کرده‌است. بارزانی را جاسوس انگلستان میخواند که برای به شکست کشاندن جمهوری مهاباد اعزام شده بود.⁽⁴⁾

6- دکتر حسین خلیقی: عرفان قانعی فرد مأموریت دارد تا آنجا که میتواند تاریخ کرد را تحریف کند و شخصیت رهبران کرد را به زیر علامت سؤال برد و در مقابل از جمهوری اسلامی مزدش را دریافت دارد. او چون خودش بی شخصیت است، ایمانی به خود ندارد، همانند زنگوله‌ای بر گردن یکی از ارگانها و دشمنان حقوق ملی کردها آویزان شده و به ملت خود پشت کرده است.⁽⁵⁾

7- عبدالله حسن زاده: قانعی فرد میخواهد چنین بنمایاند که در حال تحقیق و پژوهش تاریخی است و خود را به عنوان کسی معرفی مینماید که سرگرم کار علمی است و به درجه‌ی دکتر دست یافته است. اما بخش اعظم نوشته‌های او برای من قابل اعتماد نیستند. زیرا سرشارند از تحریفها و مطالبی زهرآگین، مرا بر آن داشته که با تردید و بد گمانی فراوان به نوشته‌های وی بنگرم. گویی مأموریت دارد و از سوی برخی از ارگانهای دولتی ایران اعزام گشته است تا جنبش کرد و شخصیت‌های سیاسی کرد را بدنام کند.⁽⁶⁾

8- عمر شیخ موس: در حقیقت هر چند قانعی فرد از من تقاضا کرد تا باوی مصاحبه کنم و من در مورد زندگی و مبارزات امام جلال طالبانی مقداری اطلاعات به او دادم، اما بعداً پشیمان شدم و تلاش زیادی هم کردیم تا امام جلال با او مصاحبه نکند و به او اجازه ندهد که این کتاب را بنویسد، ولی نتوانست جلوی او را بگیرد. سپس ایشان توضیحی را انتشار داده و نوشتند که من با هدف نوشتن خاطرات با او نشستیم. او به من

گفت سرگرم نوشتن تز دکتراست و بخشی از آن به زندگی من مربوط میشود. او از محتوای کتاب راضی نبود. شما درست میگوئید کتاب ایشان بلحاظ علمی بسیاری از مطالبش نادرست است و در جای خود نبوده و کسان زیادی را ناراحت کرده است.⁽⁷⁾

9- امیر قاصی: قانعی فرد به این کشمکش و مسئله وارد شده و به همه‌ی روشها با همکاری ارگانهای جاسوسی رژیم تلاش میکند که روابط و پیوندهایی را که ریشه‌ی تاریخی در مبارزه و جنبش رهاییبخش ملی کرد را دارند را از بین برده و بتواند برای نیل به این هدف سند و مدرک سرهم بندی نماید. او در جهت منافع رژیم جمهوری اسلامی ایران تا آنجا که می تواند سعی در از بین بردن روابط و پیوندهای ملی در میان کردها را داشته و از ارزش واقعی رویدادهای تاریخی بکاهد. در این اواخر هم نوشته‌هایی از او دیده‌ام که بویژه در مورد روابط بارزانی و جمهوری کردستان، او سرگرم نوشتن است و تلاش میکند بر اساس منافع جمهوری اسلامی و یا بنا به توصیه‌ی مستقیم آنان به تحریف بپردازد. من اینها را از او دیده‌ام و تاکنون با این شخص نزدیکی نداشته‌ام.⁽⁸⁾

10- نجم الدین غلامی: تا آنجایی که من نوشته‌های قانعی فرد را خوانده‌ام به این نتیجه رسیده‌ام که او مامور جمهوری اسلامیست و با سپاه پاسداران و محسن رضایی همکاری میکند. قانعی فرد کسی است که روزانه شاهد جنایات جمهوری اسلامی است و میداند که جمهوری اسلامی علاوه بر کشتار و شکنجه و اعدام فرزندانمان، با توزیع مواد مخدر، نسل کشی وحشتناک ملت کرد را شروع کرده‌است. اگر این شخص وجدان داشت برای یکبار در نوشته‌های خود به این همه جنایات جمهوری اسلامی اشاره میکرد. تا کنون او یکبار در اینموارد چیزی ننوشته‌است تنها وظیفه‌ای که

به او سپرده‌اند، دشمنی کردن با ملت کرد است و این دشمنی در همه‌ی نوشته‌های او آشکار است.⁽⁹⁾

11- دکتر حسن شتوی: عرفان قانعی فرد خودفروش شناخته شده از هر فرصتی استفاده میکند تا به دستور فرمانده‌هانش و با دریافت پول مانند هر جاش دیگری نیت پلید خود را در مورد مبارزان و رهبران راستین کرد بویژه پیشوا قاضی محمد، مصطفی بارزانی و دکتر قاسملو نشان دهد. این جاسوس خودفروش بنا بدستور و بر اساس شرایط خاص تحت عنوان محقق سیاسی و تاریخی با اهداف خودفروشان سرگرم ترور شخصیت‌های رهبران جنبش رهاییبخش کرد است. به شدت سرگرم تحریف تاریخ کرد و جنبش ملت کرد است. او که با دزدی و جعل مدارک تحصیلی، خود را پژوهشگر سیاسی و تاریخی معرفی میکند تاکنون با جعل مدارک و متاسفانه با کمک مالی و پشتیبانی برخی از جریان‌ات کرد و سپاه قدس، در خدمت به دشمنان کرد، از هیچ نوع خرابکاری پرهیز ننموده است. جمع آوری و چاپ خاطرات جلال طالبانی نیز نمونه‌ی آشکار از این اخلاص گریها و تحریفات است که موجب سروصدای فراوانی شده و متاسفانه کسی حاضر به پذیرفتن مسئولیت در مورد این تحریفات نیست. اگرچه پشت پرده‌ی این سناریو برای بسیاری از افراد آشکار شده است.⁽¹⁰⁾

12- ملا عمر عصری: من قانعی فرد را ندیده‌ام اما کسانی که من به آنان اعتماد دارم او را دیده‌اند و نوشته‌هایش را خوانده‌اند و گواه می دهند که این شخص ضد کرد است. کرد فروش و نوکر بیگانگان است. به نظر من او مزدور و فریب خورده است. او مطابق برنامه بر ضد ملت کرد و رهبران کرد و جنبش کرد سخن میگوید و مینویسد.⁽¹¹⁾

13- هاشم کریمی: از جاسوسانی که تاکنون مانند قانعی فرد هم با رژیم جمهوری اسلامی رابطه داشته‌اند و هم با ثابتی که از روسای ساواک در زمان شاه بود. قانعی فرد با او مصاحبه کرده و معلوم میشود با آن دستگاه نیز گرایشاتی داشته است. گفته‌های عیسی پژمان در مورد جنبش ملی کردستان نیز که خود از ماموران ساواک شاه بود فاقد بنیادهای اساسی بوده و تنها کینه‌ورزی او را نسبت به ملت کرد نشان میدهند. به غیر از این آنها میخواهند جنبش کرد را بدنام کنند. (12)

14- دکتر گل‌مراد مرادی: تصمیم گرفته بودم در مقابل هیچ کردی، حتی اگر دشمن من هم باشد "اگر دشمنی داشته باشم" موضع نگیرم، مگر اینکه مجبور به اینکار شوم. به این خاطر که نمیخواهم که دشمنان "مخالفان نادان" ملت کرد شاد شوند. در دفتر کارم در هایدلبرگ این جمله را مانند اندرز به وی گفتم. او مهمان من بود و خودم هم او را از استرالیا به آلمان دعوت کرده بودم. او نیز هنوز به ورطه‌ی این باطلاق نه‌افتاده بود. به او گفتم: فرزندم، جوانان روشنفکر ما مانند تو، آینده‌ی کردستانید و ما کردها هرچه بیشتر برای خودمان دوست پیدا کنیم باز هم کم است. زیرا ما دشمنان زیادی داریم. امیدوارم که قلمت را در خدمت ملتت به کار ببری. متأسفانه این آرزوی من جامه‌ی عمل نپوشید. (13)

15- محمد رضا اسکندری: قبل از پرداختن به موضوع قانعی فرد و اینکه ببینیم که او کیست، بهتر است به دوران روی کار آمدن جمهوری اسلامی بپردازیم و ببینیم که چگونه و به چه روشی کار کرده‌اند. بویژه برای بی ارزش کردن سیمای سیاسی شناخته شده‌ی ملت کرد و بقیه‌ی ملل ایران، چگونه تلاش کرده‌اند تا دیدگاه‌های ارتجاعی خود را بر خلق‌های ایران تحمیل کنند. ما دیدیم که جمهوری اسلامی بعد از 22 بهمن، 1779/1/22 در اولین گام‌های خود بوسیله دار و دسته‌ی خود و بویژه آنانکه از آغاز با

رژیم همراه بودند و اکنون به نام اصلاح طلب به اپوزیسیون جمهوری اسلامی تبدیل شده‌اند و همچنین آنها که در سازمان "مجاهدین انقلاب اسلامی" بودند، کوشیده‌اند تا دیدگاهها و کارهای دکتر محمد مصدق را از بین برده و دیدگاههای "آخوند کاشانی" را به جای آن برجسته کند و یا در مورد انقلاب مشروطیت دیدگاههای "بهبهانی" و "طباطبایی" را حذف کرده و به جای آنان فضل‌الله نوری را نشانده‌اند. جمهوری اسلامی برخی اشخاص را انتخاب کرده است که اینان عضو رسمی سپاه پاسداران نیستند. اما توانائیهای دارند و برای آن نیازی به تحصیلات عالی نیست. آنان باید توانائیهای کاری داشته باشند و عرفان قانعی فرد یکی از آنان است و برای وظیفه‌ای که به او سپرده‌اند توانائیهای لازم را دارد. این شخص در مدت چند سال تلاش کرده است تا خود را شناسانده و از طریق رفت و آمد دروازه‌ی مراکز احزاب کردی را بر خود بگشاید. او بدون کمک احزاب جنوب کردستان، نمیتوانست در انجام اینکار موفق شود. متاسفانه باید گفت که احزاب جنوب کردستان در رساندن قانعی فرد به این موقعیت نقش مهمی ایفا کرده‌اند و غیره ... (14)

1- مکتب تبفیذی اتحادیه‌ی عالمان آیینی اسلام

2- بیانیه حزب دمکرات کردستان - روداوو نیّت - اربیل 2010/8/19.

3- گفتگوی ویژه.

4- Facebook.com: در یوتوب موجود است.

5- گفتگوی ویژه.

6- از شماره 6-14 همانجا.

اعلامیه‌ی جناب جلال طالبانی رئیس جمهوری عراق علیه کتاب "پس از 60 سال"، با امضای خودش

بعد از این اعتراضات گسترده و صدها مقاله دیگر، احتمالاً جناب جلال طالبانی متوجه اشتباه خود شده و یا ناچاراً بیانیه‌ی زیر را منتشر کرده و مسئولیت محتویات این کتاب را رد کرده و حتی منکر امضای خود نیز گشته است. به این مناسبت هیئت دبیران اتحادیه میهنی در روز 2010/8/26، با صدور بیانیه‌ی زیر نسبت به چاپ کتاب خاطرات مام جلال اعلام میکند:

2010/8/26

توضیحی از سوی دفتر دبیر کل:

رفیق مام جلال، دبیر کل اتحادیه‌ی میهنی کردستان در مصاحبه‌ی مطبوعاتی روز 2010/8/13 به صراحت اعلام کرد، قانعی فرد شخصی راستگو نیست و امضای روی کتاب مشکوک وی نیز به مام جلال تعلق ندارد، چرا که نوشته‌های وی مملو از اشتباهات و سخنان تحریف شده است.

همه‌ی کسانی که مام جلال را می‌شناسند میدانند که ایشان بدون مطالعه‌ی دقیق، هیچ چیزی را امضا نمی‌کند، چه رسد به کتابی از این نوع. شاید نامبرده مانند همه‌ی چیزهای دیگر، با استفاده از تکنولوژی در جهت مقاصد خود امضای ایشان را جعل کرده که در شرایط کنونی این تزویرها به کاری ساده تبدیل شده‌اند. به غیر از این، این شخص با ایشان مصاحبه‌ای داشته‌اند که مصاحبه احتیاج به امضا ندارد!

بار دیگر برای آگاهی افکار عمومی و رسانه‌های عمومی اعلام میکنیم که به هیچ کدام از نوشته‌های نامبرده باور نکرده و گفته‌های مام جلال در مصاحبه‌ی مطبوعاتی‌شان بیانگر مواضع همیشگی ایشان در مورد سران جنبش کرد هستند و نیازی نیست که تحریفات نامبرده تکرار شود و به عنوان منبع مورد استفاده قرار گیرد. (سند شماره 4)

برای اطلاع بیشتر از سیستم کار وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی و قانعی فرد، به بخشهای مختلف کتاب "پس از شصت سال" و خاطرات جلال طالبانی مراجعه کنید. همچنانکه گفتم این کتاب از هفت فصل تشکیل یافته که صفحات اندکی از آن به گفته‌های جلال طالبانی تخصیص داده شده‌است که عمر ناظم دباغ، مام جلال را در برابر این بخش مسئول نمیداند. به این دلیل من جداگانه و با آوردن اسناد و مدارک و شواهد زنده به هر دوی آنها پاسخ میدهم.

فصل اول

تولد در خانقاه شیخ

1933 - 1940

تولد در خانقاه شیخ 1933 - 1940

فصل اول کتاب "پس از 60 سال"، از صفحه‌ی 37 آغاز میشود تا صفحه 97 و سالهای 1933 تا 1940 را در برمیگیرد. در این فصل امام جلال در مورد زندگی خود، سن و مکان تولدش سخن میگوید:

- (در تابستان 1933 در دهکده‌ی "کلکان" در دامنه‌ی کوه کوثر در نزدیکی "دکان" بدنیا آمدم. اولین تصویری که هرگز از یادم نخواهد رفت منظره‌ی دلربای دهکده‌ی کلکان و خانقاه طالبانی در شهر کوی است.)
در ادامه گفتگویش، امام جلال به دوران کودکی خود و چگونگی رفتن به مدرسه، تلخیها و شیرینیهای این دوران و شلوغ کاری و کتک کاریهای بچه محله‌های مختلف اشاره میکند و به اسامی برخی از همسایگان اشاره میکند.

بخش دیگر این فصل که 57 صفحه میباشد از سوی عرفان قانعی فرد نوشته شده است. نامبرده این صفحات را به جنبش کردها در سده‌ی بیستم و جنبش بارزانیها اختصاص داده است و در صفحه‌ی 47 مینویسد:

- (... کمال آتاتورک در سال 1933 در ترکیه حکمرانی میکرد و حزب ملت به فعالیت سیاسی اشتغال داشت. برادران بارزانی چندین حرکت پراکنده و فعالیت مسلحانه داشتند. شاید سابقه آن به قیام عبدالسلام بارزانی در زمان عثمانی ها و به سالهای 1913-1914 باز می گردد و به همان شیوه باقی می ماند. نفوذ شیخها در بارزان نکته مهم قرن 19 است که با شیخ نخست بارزان، تاج الدین بارزانی آغاز می شود. پس از اعدام شیخ عبدالسلام بارزانی در سال 1914 توسط مقامات ترک، برادر 18 ساله وی شیخ احمد کنترل، مسئولیت، قدرت سیاسی و مذهبی قبیله را به دست گرفت و از جوانی به مقام شیخویت رسید. به نظر می رسد که او سیاستی نو داشت و در 1927 می خواست طرحی بنیاد نهد که مسیحیت و اسلام و یهودیت متحد شوند و ساختار مذهبی عامه‌ی کردستان را تشکیل دهند...)

در اینجا امکان دارد برخی از خوانندگان، بویژه آنانی که به اسناد تاریخی دسترسی ندارند با دقت به این نوشته‌های تحریف آمیز قانعی فرد توجه نکنند و شاید برخی نیز با خواندن این دروغها بگویند که این فکر خوبی بوده که آئین سراسر کردستان از ترکیب سه دیانت اسلام و مسیحیت و یهودیت باشد. اما این دروغ تحریف آمیزی است و شیخ احمد هرگز بر چنین عقیده‌ای نبوده‌است. اگرچه بارزانیها مسلمانند و برای ادیان دیگر نیز احترام قائلند، اما از قدیم دین و سیاست را از هم جدا کرده و آنانرا دو پدیده‌ی جدا از هم به شمار می‌آورند و با درهم آمیختن مذهب در حکومت کردستان که دو پدیده مخالف هستند موافقت نداشته‌اند.

آشکار است که اطلاعات جمهوری اسلامی با روشی حساب شده در صدت تهمت زدن به شیخ احمد برآمده‌است تا بدینوسیله دول اسلامی، احزاب سیاسی اسلامی و مسلمانان خشکه مقدس را برعلیه شیخ احمد و ملا مصطفی بارزانی و خانواده‌ی بارزانی و حزب دمکرات کردستان عراق تحریک کند. اما چگونگی قیام شیخ احمد بدین شرح شورت بوده است:

در آغاز جنگ اول جهانی، به فرمان دولت عثمانی در روز 1914/12/14 شیخ عبدالسلام دوم و سه تن از رفقاییش در موصل بدار آویخته شدند. پس از پایان جنگ، انگلیسها، آسوریها را از شمال کردستان به منطقه‌ی بادینان آوردند و آنانرا در آنجا اسکان دادند. بنا بر نوشته‌ی سیسیل جی ادموندز در کتاب "گرد، ترک و عرب": آنان همانند داستان آن شتری که سر بدون چادر نهاده و میخواست صاحب آن چادر را بیرون کند، میخواستند به جای مردم آن دیار دهات آنها را تصاحب کنند. به بهانه‌ی وجود این اقلیت دینی دستگاه حکومتی و اداری انگلیس در این منطقه سیاست شدیدتری نسبت به مناطق آرام دیگر در پیش گرفته بود.⁽¹⁾

در بهار سال 1920، آسوریها به تحریک انگلستان، به کردها هجوم آوردند و "فارس آقا زیبیری" همراه با خانواده و اقوام و عشیره به شرق کردستان رفته و به اسماعیل آقا سمکو پناهنده شدند. در منطقه‌ی بارزان

نیز جنگ شدید و خونینی بین بارزانیها و آسوریها به رهبری پطروس به وقوع پیوست. در این جنگ یکی از فرماندهان بارزانی به نام "سعید ولی بگ" شهید شد.

پس از آن دولت تازه تأسیس شده‌ی عراق به تحریک انگلستان، در تاریخ 1928/3/9 تصمیم به اسکان دادن آسوریها در مناطق برادوست، رواندر، آکری و نهله گرفت. آنان میخواستند بتدریج آسوریها و یهودیها را نیز در منطقه‌ی بارزان اسکان دهند و بوسیله آنان بر این مناطق تسلط یابند.

برخلاف نوشته‌ی عرفان قانعی فرد مبنی بر اینکه "شیخ احمد در سال 1927 می خواست طرحی بنیاد نهد که مسیحیت و اسلام و یهودیت متحد شوند و ساختار مذهبی عامه‌ی کردستان را تشکیل دهند"، شیخ احمد شورش ایل بارزانی را برعلیه نقشه‌ی انگلستان فرمانروایی کرد. علاوه بر شیخ احمد و کردها، عربها نیز این موضع دولت عراق را تهدید بزرگی برای مناطق خود تلقی کردند. در اینمورد عده‌ای از افسران کرد مانند، جمال عارف و محمود جودت و افسران عرب مانند مهدی احال و عده‌ای دیگر از شیخ احمد جانبداری کردند. با پشتیبانی افسران کرد و عرب و با میانجیگری خلیل شوقی، جمال عارف و عبدالرحمن اتروشی و جمع آوری امضا از جانب سران عشایر و ایلات کرد و فرستادن آن به ملک فیصل و پارلمان عراق، همچنین با تهدید شیخ احمد، تلاش دولت انگلستان و عراق برای حمله به منطقه‌ی بارزان خنثی شد. این مقاومت و موضعگیری و عقب نشینی دولت عراق از این طرح به عنوان قیام دوم بارزان شناخته شده است.⁽²⁾ در ادامه‌ی این نوشته، قانعی فرد در صفحه‌ی 47 مینویسد:

- (... در اوایل سال 1930 حکومت مرکزی عراق، قصد داشت سلطه‌ی خود را به مناطق کوهستانی کردستان و صعب‌العبور بارزان ببرد که با مقاومت بارزانیها روبرو شد. این رویارویی سرآغاز قیامی به رهبری شیخ احمد بارزان بود و آن هنگام بی گمان مصطفی برادر جوان او هم نقش داشت. اما

طبعاً از طرف شیخ احمد بارزانی قیام سرپرستی می شد. در همان سال در شهر سلیمانیه هم قیامی شکل گرفت که در بین کردها به قیام ششم سپتامبر مشهور است که بسیاری از مردم کشته و زخمی شدند. از طرف انگلستان و سلطه‌گران عراقی در آن زمان، در تظاهرات مردم، حکومت به سوی آنها آتش گشود. این حرکت مردمی بیشتر خواهان آزادی و استقلال کردستان بود و در آن هنگام مسئله برادری و دوستی عرب و کرد و اتحاد کارگران کرد و عرب به جدی مطرح نشده بود و شاید خبری هم از آن شعارها نبود و بیشتر شعارها برای آزادی و خودمختاری کردستان دلالت داشت و آن حرکت هم تحت تأثیر جنبشهای قبلی کردستان بود و بعد فکر و رای مترقی خواهانه و اندیشه‌ی چپ به عرصه و کارزار سیاسی وارد شد.

آن زمان نهادهای سیاسی مردم شیوه‌ی دیگری را در پیش گرفتند و به این صورت به حرکت سنتی بارزان پایان داده شد، زیرا که حکومت رهبران بارزانی را دستگیر کردند و بارزانیها به سلیمانیه تبعید و زمینی در اختیار آنها گذاشته شد تا به فلاح و زراعت بپردازند و بیشتر در حالت اسارت بودند. تا سال 1943 این وضعیت ادامه داشت تا اینکه مصطفی بارزانی در غفلت ماموران حکومت فرصت را غنیمت دانست و از سلیمانیه گریخت و خود را دوباره به مناطق بارزان رساند و طبعاً قیامهای ششم سپتامبر 1930 در سلیمانیه و شیخ محمود برزنجی و بارزان، تأثیر بزرگی در تحریک حس ناسیونالیستی مردم کوی و اربیل و دیگر مناطق کردنشین داشت.)

در اینجا عجیب نیست که وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی و آقای قانع‌ی فرد، به عوض حمایت از جنبش آزادیخواهانه و دمکراتیک ملت کرد از جنبش چپ و کمونیستی حمایت می کنند. هدف این است که نسل جدید را از مبارزه در راه رسیدن به حقوق ملی منحرف کنند. آنها میدانند پس از فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد در میان شرق و غرب، چپ و کمونیسم

ضعیف و ناتوان شده‌اند و نمیتوانند در ایران و کشورهای اشغالگر کردستان موفقیتی کسب کنند. اداره اطلاعات جمهوری اسلامی میکوشد در این جهت گام بردارد ولی همه میدانیم که جمهوری اسلامی دشمن سرسخت چپ و کمونیسم است. ما آگاهیم که جمهوری اسلامی ایران در تاریخ 33 ساله‌ی حکمرانی خود، هزاران فرد معتقد به اندیشه‌های چپ و کمونیستی را تیرباران کرده‌است. این همان تاکتیک جمهوری اسلامی در مورد اهل تسنن است، از سویی میکوشد مذهب تسنن را در ایران ریشه‌کن کند و حتی اجازه نمیدهد بیش از سه میلیون سنی در تهران یک مسجد داشته باشند، ولی در لبنان، فلسطین، آسیای جنوبی و کشورهای دیگر بیدریغ به آنان یاری میدهد تا بر علیه حکومت‌هایشان قیام کنند.

در این بخش قانعی فرد با توضیحی در زیرنویس به شماره‌ی 42 در صفحه‌ی 86 به عنوان ذکر منابع و توضیحات، با تکیه بر سندی از ساواک "سازمان اطلاعات و امنیت کشور در زمان شاه" تاریخ جنبش کرد و مواضع و مبارزات شیخ احمد و ملا مصطفی بارزانی را تحریف میکند. او به نقل از این گزارش مینویسد:

- (شیخ احمد بارزانی رئیس روحانی ایل بارزان است. وی در سال 1931 به اتفاق مصطفی با عراقیها جنگید و شکست خورد و به ایران متواری گشت و پس از یکسال دوباره به عراق بازگشت. بارزانیها در جنگی که در سال 1952 با دولت عراق نمودند تار و مار شدند، نامبرده دستگیر و به مدت سه سال در بصره زندانی بود تا رژیم جمهوری عراق او را آزاد کرد. وی به معتقدات دینی بسیار پایبند بوده و احترام خاصی به شعائر اسلامی میگذارد و مردم شمال عراق بینهایت به او معتقدند. در سال 1962 تلگرافی به قاسم فرستاد و اعمال خلافکاران را تقبیح و اخلاص و وفاداری خویش را به دولت اعلام کرد و به حزب پارت دمکرات دشنام داد و در همان سال طی اعلامیه‌ای از اکراد دعوت نمود دست از شورش بکشند تا

قاسم آنانرا عفو کند. اما در سال 1963، بار دیگر به مصطفی بارزانی پیوست و دولت عارف طی نامه‌ای به شیخ احمد نوشت چنانچه بدون قید و شرط تسلیم شود مورد عفو قرار میگیرد و برای بار دیگر شیخ احمد همکاری خود را با دولت عراق اعلام نمود. شیخ احمد بارزانی در دیماه سال 1968 در سن 80 سالگی درگذشت.⁽³⁾ (سند شماره 5)

برای اطلاع خوانندگان گرامی، شیخ احمد علاوه بر اینکه با ارسال قوا به رهبری مصطفی بارزانی برای کمک به شیخ محمود در سال 1931، در نامه‌ای به سران عشایر، به آنان توصیه کرد که به شیخ محمود کمک کنند. ملا مصطفی بارزانی از دو مسیر "بالهک" و "دولی پیاو" به کمک شیخ محمود شتافت. هر دو نیرو بعد از درهم شکستن چندین کمین خود را به سلیمانیه رساندند. اما انگلیسیها در در بند بازیان شیخ محمود را به اسارت درآوردند و قیام شکست خورد. ملا مصطفی به بارزان بر میگردد و تحت فرمان شیخ احمد به مبارزه ادامه میدهد. بنا به نوشته‌ی "عبدالعزیز عوقیلی" در کتاب "نخستین تهاجم نظامی"، حکومت عراق با پشتیبانی هواپیماهای جنگی R.A.F نیروی هوایی انگلستان، در روز 1932/2/19 به دهکده بارزان و دهات اطراف حمله کرد. در ادامه‌ی این جنگ که بوسیله‌ی سرهنگ "حاجی سری احمد" فرماندهی میشد، در روز 1932/2/13 در دهکده‌های "مامیسک"، "ژاژاوک"، "قازی" پیرسیاف، بنی بیاو، کورکی و بانی مابین میرگه‌سور و شیروان جنگ سختی درگرفت. در این جنگ حکومت علاوه بر تعداد بسیاری زیادی زخمی، 253 تن کشته داد و عده‌ای نیز به اسارت بارزانیها درآمدند. به نوشته مسعود بارزانی در صفحه 34 کتاب بارزانی و جنبش رهاییبخش کرد که سعید ناکام آنرا از زبان عربی به زبان کردی ترجمه کرده‌است، بارزانیها 34 زخمی و 12 شهید داشتند.

در ادامه این جنگها، سرانجام شیخ احمد و عده‌ای از خانواده‌های بارزانیها پس از موافقت با دولت ترکیه روزهای 21 و 1932/6/22 به

ترکیه وارد شدند، اما ترکیه در بهار سال 1933 شیخ احمد را دستگیر و به عراق تحویل داد. از آنجا که حکومت عراق نمیخواست بار دیگر بارزانیها را برعلیه خویش بشوراند، از او به گرمی استقبال کرده و به او وعده دادند که در گسترش آبادانی و رفاه در بارزان بکوشند و او را به بارزان فرستادند. پس از مدتی از شیخ احمد دعوت کردند که به موصل سفر کند. پس از رفتن به آنجا، نه تنها او را در آنجا نگهداشتند، بلکه ملا مصطفی را نیز با نیرنگ به موصل کشاندند و تا آخر سال 1936 در آنجا بازداشت کردند. در اواخر آنسال، شیخ احمد، ملا مصطفی و برخی از بارزانیها را به بغداد تبعید کردند، این فرصت خوبی بود تا با شیخ محمود رابطه برقرار کنند. اما حکومت به آنان مشکوک شد، شیخ احمد و ملامصطفی بارزانی را به بصره تبعید کردند.⁽⁴⁾

آنچه که قانعی فرد با تکیه بر سند ساواک شاه به آن اشاره میکند که گویا شیخ احمد در سال 1931 به ایران فرار کرده و مجدداً به عراق بازگشته دروغ محض است و شیخ احمد در سال 1931 به ایران فرار نکرده است. به غیر از این بارزانیها در سال 1952 بر علیه رژیم عراق قیام نکرده اند و شیخ احمد نیز در سال 1962 نه تلگرافی به قاسم فرستاده و نه برعلیه حزب دمکرات کردستان موضع گرفته است. این گزارشات ساواک شاه و اطلاعات جمهوری اسلامی تنها با هدف تحریف تاریخ جنبشهای کرد و نقش خانوادگی بارزانی و گمراه کردن نسل جوان تهیه شده اند. در رد این دروغپردازی کافی است که بگوییم که شیخ احمد بعد از سقوط جمهوری کردستان و بازگشت به عراق در 1947/4/24 دستگیر و تا انقلاب 14 فوریه 1958 عراق در زندان بصره به سر برد و روز 1958/7/21 از زندان آزاد گردید.

در زمان دستگیری شیخ احمد، نوری سعید بوسیلهی یکی از نزدیکان خود، از او خواست تا در نامه‌ای به "عبدل الا" قییم ملک فیصل، اظهار ندامت کند و از حکومت بغداد پشتیبانی کند و وعده دهد که افراد ایل وی به رژیم

وفادار بمانند تا آزاد شود. او در جواب گفت: "من میدانم برایم حکم بدار آویختن داده‌اید. من اکنون و همواره وقت آماده‌ام از آن استقبال کنم و از کارهایی که انجام داده‌ام پشیمان نیستم و هرگز به خودم اجازه نمیدهم که از یک نوکر انگلیس تقاضای عفو کنم. من تنها از خداوند طلب آمرزش میکنم نه از کسی دیگر." (5)

-
- 1- کرد، ترک، عرب سیسل . جی. ادموندز ترجمه‌ی حامید گوهری ص 508
 - 2- اوضاع سیاسی، اجتماعی و تاریخی ایل بارزان، محمد علی سلطانی، سازمان اسناد و کتابخانه‌ی ملی جمهوری اسلامی، تهران، 1383.
 - 3- چپ در ایران به روایت اسناد ساواک، جلد اول، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ص 96
 - 4- جنبش رهاییبخش ملی کرد 1931-1981، مسعود بارزانی، ترجمه‌ی سعید ناکام به زبان کردی، چاپخانه خه‌بات، دهوک 1998
 - 5- همانجا ص 211

فصل دوم

گذر از مکتب نخست

1940 - 1948

گذر از مکتب نخست 1948-1940

فصل دوم کتاب "پس از شصت سال"، از صفحه‌ی 98 شروع و در صفحه‌ی 299 پایان می‌یابد و 201 صفحه را شامل می‌شود. 11 صفحه‌ی آن برای بازگ کردن گفته‌های جناب جلال طالبانی اختصاص داده شده و 190 صفحه‌ی آن را گزارشات ساواک، رکن دوم و ظاهراً نقل قولهای افراد مختلف و عیسی پژمان "مسئول ارتباطات اسواک در عراق" دربرگرفته است. مام جلال در این 11 صفحه از دوران کودکی و نوجوانی خود یاد میکند و میگوید در خانه‌ی آنها بحث سیاسی متداول بوده. مینویسد: "به‌یاد دارم که سربازان انگلیس به کوی آمدند". همچنین به دو رویداد مهم که بر فکر او اثر نهاده‌اند اشاره میکند که یکی از آنها قیام بارزان در سال 1945 بود که در آنزمان مام جلال دانش آموز کلاس پنجم دبستان بود و 12 سال داشت.

رویداد مهمتر، تاسیس جمهوری کردستان به ریاست پیشوا قاضی محمد در مهاباد بود که قانعی فرد در نوشته‌هایش به نام جمهوری مهاباد از آن یاد میکند. مام جلال در ادامه‌ی سخنانش میگوید: قبل از شنیدن نام قاضی محمد نام اتحاد جماهیر شوروی و روسیه بزرگ را به مثابه‌ی پشتیبان کردها شنیده بود و در اینمورد اشعار هیمن و هزار در وی بسیار تأثیر کرده بودند. سپس به روابط ویژه‌ی شهر "کوی سنجاق با مهاباد" اشاره میکند و میگوید با سقوط جمهوری کردستان بسیار ناراحت شده و زمانی که قاضی محمد را اعدام کردند گریسته بود و میگفته ای کاش قاضی محمد با بارزانی مهاباد را ترک میکرد.

سپس به دوران نوجوانی خود میپردازد و میگوید بسیار علاقه داشته که زبان عربی را یاد بگیرد و در دوره‌ی تحصیل همیشه از همسالان خود جلوتر بوده است. در این رهگذر نیز از برخی از آنان یاد میکند مانند: وریا علی

کانی مارانی، جمیل خوشناو، فوزی عمر و جلال طاهر. او میگوید که همیشه مبصر کلاشان بود.

در مورد هنرمندان میگوید که به صدای خوانندگان شناخته شده‌ی کرد و عرب مانند عبدالوهاب، ناظم غزالی، امکلثوم، زوهی حسین و صباح گوش میداده‌است. ایشان در این بخش نیز مانند فصل اول تنها به خاطرات دوران کودکی و نوجوانی میپردازد و وارد بحث سیاسی نمیشود.

قانعی فرد در 190 صفحه‌ی دیگر صرفاً به مسائل سیاسی پرداخته و به جز ذکر یک مورد که آنهم بر می‌گردد به عضویت جلال طالبانی در انجمن دانشجویان دانشگاه KPX و به عضویت درآمدن مام جلال در پارت دمکرات کردستان و گرفتن دیپلم و تبعید به موصل و پذیرفته شدن در دانشکده‌ی حقوق، در بقیه‌ی صفحات دیگر، او بنا به درخواست سازمان اطلاعات جمهوری اسلامی ایران با حمله به قاضی محمد، شیخ احمد و مصطفی بارزانی پرداخته و با اتهام زدن به آنان سعی می‌کند تاریخ کردستان را تحریف کند. در صفحه‌ی 138 کتاب، قانعی فرد به وقایع مرز مصنوعی شمال کردستان در سال 1943 اشاره میکند و مینویسد:

- (هرچند که ترکیه در نوار مرزی شرقی خود در ژوئن 1943، با ناآرامی و عصیان کردها روبرو شد که شیخ سعید بیروکی از کردهای مبارز ترکیه، رهبری آن را بر عهده داشت و با کمک بارزانی نیروی پلیس زیادی از عراقی‌ها را در نوار مرزی به قتل رسانید. اما ترکیه زود توانست قبایل ناآرام و مخالف و معاند را سرکوب و بیروکی یا بیروخ را دستگیر کند.)

از این اشتباه تاریخی که بگذریم و شیخ احمد و مصطفی بارزانی در سال 1925 به جنبش شیخ سعید یاری رسانده بودند و نه در سال 1943، این قسمت کاملاً با هدف دروغ و تحریف سرهم بندی شده‌است. برای روشن شدن این مطلب رجوع کنید به کتاب "کردها" که من آنرا به زبان کردی ترجمه کرده‌ام و به این قیام اشاره شده است.⁽¹⁾

جنبش شیخ سعید، پسر علی افندی، رهبر طریقت نقشبندی در شمال کردستان به این ترتیب بود که این جنبش در روز 1925/2/8 در منزل برادر شیخ سعید، عبدالرحمن در دهکده‌ی پیران در شمال کردستان با درگیری آغاز شد. در این درگیری دو افسر کرد به نامهای حسن حسین افندی و مصطفی عاصم و 15 ژاندارم ترک کشته شدند.

دولت ترکیه برای سرکوب نیروهای پیشمرگ کرد از لشگرهای 2 و 3 و 8 و 9 و 10 و 11 و 12 و 17 پیاده و لشگرهای 1 و 14 سواره و گردانهای 3 و 4 ژاندارم و برخی از نیروهای لشگرهای 7 و 14 و نیروی هوایی استفاده کرد. براساس گفته‌های اسماعیل حقی، یکی از شرکت کنندگان در جنبش، تعداد نیروهای دشمن 200 هزار مسلح بودند.

دولت فرانسه که سوریه را در اشغال داشت، در سرکوب این جنبش به قوای ترکیه اجازه داد با ورود به خاک سوریه کردها را محاصره کنند. دولت ترکیه نیز مبلغ 8 هزار لیره ترکی برای دستگیری و یا کشتن شیخ سعید جایزه تعیین کرد.

شیخ سعید، شیخ عبدالله، رشید آقا، محمد آقا، تیمور آقا و 26 تن دیگر در اثر خیانت یکی از اعضای جنبش به نام قاسم جبرانلی بر روی پل "مراد چایی" دستگیر شدند. دولت ترکیه روز 1925/6/30، شیخ سعید و 46 نفر دیگر از سرکردگان کرد را در شهر دیاربکر به دار آویخت.

فاصله‌ی زمانی بین اعدام شیخ سعید تا جنبش 1943 بارزان که قانعی فرد می‌خواهد آنرا تحریف کند، یعنی از سال 1925 تا سال 1943، 18 سال است و شیخ سعید نمیتوانسته است 18 سال پس از شهادتش برعلیه حکومت ترکیه قیام کند. همچنانکه اشاره شد، هدف نامبرده از این دروغ گویبهای عمدی تنها تحریف تاریخ کردستان است.

از سوی دیگر او در صفحه‌ی 142 آشکارا به رهبر کرد، مصطفی بارزانی توهین کرده و میگوید حتی نامبردن او به عنوان ملا، ظلمی است بر روحانیت سنی. سپس به نقل قول از عیسی پژمان خائن مینویسد:

- (رکن دوم ارتش ایران اطلاع دقیق داشت که بارزانی در ایندوره با سرهنگ ادموندز، نماینده‌ی انگلستان در سلیمانیه تماس گرفته و سپس برای انگلستان جاسوسی میکرده‌است.)

این دروغ به حدی بیشرمانه است که هر کرد شرافتمندی را برآشفته میسازد، زیرا از سال 1914 تا 1958 که عراق تحت کنترل انگلستان بود سیسل جی ادموندز افسر سیاسی ارتش انگلستان در عراق و کردستان، حتی یکبار با بارزانی ملاقات نکرده است. ادموندز در هیچ جنگی در ناحیه بارزان مشارکت نکرده و مسئول بادینان نیز نبوده است. علیرغم این حقیقت، او در کتاب خود به نام "کرد، ترک و عرب" هیچگونه نامی از مصطفی بارزانی نبرده‌است، اما به صراحت نام همه‌ی آنانرا که با او همکاری کرده‌اند ذکر کرده‌است.

قانعی فرد با هدف تعیین شده از سوی اربابانش، برای واژگونه کردن تصویر وقایع و رویدادهای شمال کردستان، در صفحات 139-142 به جنبش بارزان میپردازد و از فرار ملا مصطفی بارزانی در سال 1943 از سلیمانیه و بازگشتش به بارزان از مسیر شرق کردستان اشاره میکند و برضد نوشته‌های روزنامه‌های "نیویورک تایمز و هرالڈ تریبون" که بارزانی را همانند قهرمانی ستوده‌اند، موضعگیری می‌کند. در اینمورد گفته‌های عیسی پژمان خائن را به عنوان نمونه نقل کرده و میگوید:

- (ذکر این که افسانه و اسطوره‌ی بارزانی در بازیهای سیاسی کردستان ظاهر شده و نقش مؤثر و حساسی را ایفا کرده‌است، در حقیقت ناروا و نادرست می‌باشد. حتی اداره‌ی امنیت عراق و ایران هیچگونه اطلاع کاملی از هویت و شخصیت و اصالت او ندارند.)

محمد علی سلطانی در کتاب خود "اوضاع سیاسی اجتماعی و تاریخی ایل بارزان"، جواب نوشته‌های قانعی فرد و آموخته‌گانش در سازمانهای جاسوسی داده و مینویسد: (مصطفی بارزانی مردی روشنفکر بود. به

زبانهای کردی، فارسی و عربی مسلط بود و انگلیسی و ترکی را نیز میدانست. شخصی راستگو و درستکار بود. با صراحت سخن میگفت. ایمان راسخی به ملت خود داشت. آگاهانه و منطقی با مسائل روبرو میشد و تا آنجا که امکان داشت می کوشید مسائل را به طریقی صلح آمیز حل و فصل کند.⁽²⁾

در حقیقت ساواک، رکن دوم ارتش و ماموران آنان همانند عیسی پژمان، تا زمانیکه بارزانی در قید حیات بود با او دشمنی میکردند و لحظه‌ای از خصومت ورزیدن به او خودداری نمی کردند. پس از فوت بارزانی نیز اطلاعات جمهوری اسلامی و دست پروردگانش همانند قانعی فردها و دشمنان ملت کرد با راه او دشمنی میکنند. دلیل این امر نیز آن است که شیخ احمد و ملا مصطفی بارزانی با یاری و همکاری با جنبشهای شیخ محمود، شیخ سعید پیران و جمهوری کردستان، مسیر جنبشهای منطقه‌ای کردستان را به سوی جنبشی سراسری و فراگیر ملی تغییر داده و با درهم آمیختن این جنبشها منافع اشغالگران کردستان را به خطر انداختند. این دشمنان نیز باید با آنان خصومت بورزند، چرا که پیشروان این مسیر شیخ احمد و ملا مصطفی بارزانی بودند. سپس در صفحه‌ی 153 "کتاب پس از 60 سال"، قانعی فرد مینویسد:

- (در سال 1944 ابراهیم احمد از اسماعیل حقی شاوویس و... می شنود که جمعیت احیای کردستان "ژ. کاف" در کردستان ایران تأسیس شده است و نامه‌ای هم از طرف قاضی محمد در مهاباد به او میدهند. ابراهیم احمد با قاضی محمد ارتباطی مکاتبه‌ای برقرار کرد. سپس با همکاری ابراهیم احمد، شاخه‌ی جمعیت احیای کرد در سلیمانیه تأسیس می شود.)

جمعیت احیای کردستان در روز 1942/8/16 تأسیس شد. قبل از به عضویت درآمدن قاضی محمد در این جمعیت، شاخه‌های این جمعیت در سلیمانیه و اربیل تأسیس شده بودند. در نامه‌ی اداره‌ی مرکزی جمعیت به

امضای عبدالرحمن ذبیحی مدیر روابط عمومی و انتشارات حزب، به سرکنسول شوروی در تبریز از عثمان دانش در سلیمانیه و محمد ملا علی در اربیل به عنوان مسئولین سازمانهای حزبی در این دو شهر نامبرده شده است.⁽³⁾

همچنین جمعیت احیای کردستان با ملا مصطفی بارزانی و رفیق حلمی ارتباط داشت. اداره‌ی مرکزی جمعیت به تاریخ 1944/12/5 در نامه‌ی دیگری به سرکنسول اتحاد جماهیر شوروی در تبریز، به ارتباط با رفیق حلمی اشاره میکند و در نامه‌ی دیگری هم در اکتبر سال 1943 برای مصطفی بارزانی از قیام بارزان پشتیبانی میکند. علاوه بر این هاشم اوف سرکنسول شوروی در ارومیه در گزارش خود به تاریخ 1945/3/18 مینویسد:

- (فعالیت‌های ژ. کاف در عراق تحت رهبری ملا مصطفی صورت میگیرد.)⁽⁴⁾

جدا از همه‌ی اینها، مجله‌ی نیشتمان ارگان مرکزی جمعیت با در مورد قیام بارزان تیتتری درشت نوشت: **(نبردی که ملا مصطفی آغاز کرده است، قیام ملی کرد است)⁽⁵⁾** (سند شماره 6)

همه شواهد و قرائن نشان می دهند که نوشته‌های از بالا هدایت شده‌ی قانعی فرد، در مورد نامه‌نگاری ابراهیم احمد با قاضی محمد و تأسیس شاخه‌ی این حزب در سلیمانیه به وسیله‌ی ابراهیم احمد دروغ محض است. قانعی فرد در صفحه‌ی 160 کتاب، به پیامی از بارزانی اشاره میکند و مینویسد:

- (بارزانی در پیام خود میگوید: "من برعلیه عرب، فارس و ترک نمی جنگم، همه‌ی آنان برادران ما هستند. من برعلیه دولتهای می جنگم که دشمنان ما هستند و به ما ظلم می کنند.)

برای آگاهی خوانندگان گرامی، تنها یک سطر از پیام ارزشمند بارزانی در کنگره‌ی 1966 خطاب به شرکت کنندگان در این کنگره اشاره می کنم. در بخشهای دیگر این کتاب به ذکر قسمتهایی از این پیام خواهم پرداخت.

سپس قانعی فرد به حمله‌ی نیروی هوایی عراق و انگلستان به منطقه‌ی بارزان و ویران کردن دهات این منطقه میپردازد و به تمرکز قوای ترکیه در مرزهای خود و به عقب نشینی بارزانی اشاره میکند و می نویسد:

- (حکومت عراق در سپتامبر 1945، از عشایر کرد خواست بر علیه بارزانی با حکومت همکاری کنند. بارزانی در جنوب و شرق و شمال ترکیه خود را در خطر دید. قبل از اینکه زمان را تلف کند، تلاش کرد خط محاصره را درهم شکند و در اوائل اکتبر فرار کند و خود را به مهاباد برساند. در حقیقت حمدی پاچه‌چی به جای نوری سعید تحت تأثیر انگلیس، تصمیم گرفت بارزانی را از صحنه‌ی معادلات سیاسی کردستان حذف بکند.⁽⁶⁾)

سپس میگوید: "هر دو طرف، کردها و حکومت حمله را آغاز کردند. گروهی به فرماندهی افسران کرد به نام آزادی و گروهی منطقه‌ای. مصطفی بارزانی هر دو گروه را فرماندهی میکرد. "هیئت آزادی"، شاخه‌ی جمعیت هیوا بود که بارزانی آنرا رهبری میکرد. میر حاج، نوری احمد طه، عزت عزیز، مصطفی خوشناو و محمد محمود قدسی و... در این کمیته بودند. جنبش 1945 بارزان با جنبش شیخ احمد در سال 1931 تفاوت داشت. خواست شیخ احمد در آنزمان حفظ قدرت ایل بارزانی در منطقه بود، اما اینبار بارزانی استقلال کردها را میخواست، هرچند شیخ محمود هم چنین هدفی داشت که در چهارچوب مشخص منطقه‌ای باشد. قیام بارزانی برای نخستین بار حمایت حزبه‌ای ملی گرا را به خود جلب کرد و دارای سیمای ناسیونالیستی مشخص بود، اما رفتار و حرکت عشایر دیگر موجب شکست بارزانی شد.⁽⁷⁾

سپس ادامه میدهد: (در ماه اوت 1945 دوباره خون در بارزان ریخته شد. در 10 اوت 1945 قیام بارزان دوباره شروع شد. در آن هنگام تا اوائل ماه اوت، چندین گفتگو بین کردها و افسران انگلیس به سرپرستی میجر مور و کاپیتان استاک انجام شد. انگلیسیها خواهان پرهیز بارزانی از دفاع مسلحانه بودند و اینکه در منطقه‌ای غیر از کردستان استقرار یابد که مورد

پذیرش بارزانی قرار نگرفت. دولت عراق هم خواست به شیوه‌ای جدیدتر با بارزانی برخورد کند و جنگ شروع شد. نیروی عراقی با هواپیماهای جنگی به بارزان حمله کرد و سپاه عراق با حمایت نیروی هوایی انگلستان و فتووالهای کرد هواخواه حکومت به بارزان حمله کردند و بارزانی کردستان را ترک کرد⁽⁸⁾

در ادامه‌ی شرح رویدادها و روایت کردن برخی حقایق که به اربابان قانعی فرد هیچ صدمه‌ای وارد نمیکند در صفحه‌ی 169 کتاب "پس از 60 سال" مینویسد: (.. سرانجام جنگ و گریز بارزانی با نیروهای عراقی وی به ناچار در روز 7 اکتبر 1945 با عبور از مرزها به ایران رفت و به مهاباد پیوست و شاید به یکی از چهره‌های بانفوذ حرکت تازه استقرار یافته مهاباد مبدل شد. نماینده ساواک معتقد است "در آغاز چند نفر از افسران ارتش کرد زبان عراق حزب پارتی دمکرات کردستان به بارزانی ملحق شدند و قصد داشتند نافرمانی و سرقت مسلحانه‌ی بارزانی را به یک جنبش و حرکت حزبی تبدیل نمایند، اما توسط ستون اعزامی به شمال عراق دستگیر و در همان منطقه شمال تیرباران شدند.)

سپس ادامه میدهد: (.. درست در زمانیکه هنوز حکومت کردستان استقرار نیافته و اعلام نشده بود، بارزانی و نیروهایش از سوی عراق و نیروی هوایی انگلیس مورد حمله قرار گرفته بودند. در 13 اکتبر 1945 حکومت عراق اعلام کرد که شیخ احمد و بارزانی به ایران فرار کرده‌اند.)

همچنانکه اشاره کردم هدف ساوا و وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ایران از مخدوش کردن برخی حقایق، تنها به منظور اتهام زنی به رهبری مبارز و راستین خلق کرد، مانند بارزانی است که از جمله او را "سارق مسلح" بنامند، آنهم به قلم مزدور بی وجدانی مانند قانعی فرد. همچنانکه خوانندگان گرامی نیز اطلاع دارند اصطلاح "سارق مسلح" در زمان حکومت پهلوی ها از سوی ارگانهای اطلاعاتی رکن دوم ارتش و

ساواک ابداع شد و در مورد همه‌ی مبارزین کرد و غیر فارس، بویژه پیشمرگان و اعضای حزب دمکرات کردستان که برای نیل به حقوق حقه‌ی ملی خود مبارزه می‌کردند به کار برده میشد و جمهوری اسلامی نیز به تبعیت از اسلاف خود هنوز هم این اصطلاح را در برخی از مناطق ایران بویژه در بلوچستان به‌کار می‌برد. هدف از به‌کاربردن آن، هم موجه جلوه دادن جنایات آدمکشانشان در سپاه پاسداران و ارگانهای امنیتی است. اما کاربرد این اصطلاح در مورد مبارزی نستوه که همه عمر خود را فدای مبارزه با اشغالگران و استعمارگران کرد و به شهادت همه‌ی تاریخ نویسان راستین و روزنامه‌نگاران و مخبران متعهد زمان خود و نسل حاضر نیز، در سطح جهانی به مبارزی نستوه معروف گشت، جنایتی بس خبیث و پست است.

قانعی فرد بنا بر طرح اربابانش به نقل از نماینده‌ی ساواک می‌گوید که چند افسر کرد زبان عراقی به پارت دمکرات ملحق شدند تا بارزانی را از سرقت مسلحانه و نافرمانی به مسیر مبارزه‌ی حزبی بکشانند!!!

حال آنکه نه نام این افراد برده شده و نه تاریخ کشته شدنشان معلوم گشته، تازه در آنزمان هنوز حزب دمکرات کردستان تأسیس نشده بود. افسرانی که سال 1945 از ارتش عراق فرار کردند و به بارزانی ملحق شدند اعضای هیئت آزادی بودند که بارزانی مؤسس و رهبر آن بود و آنان تا آخرین لحظه‌ی حیات به ملت خویش و رهبر خود وفادار ماندند و چهار تن از آنان بعد از سقوط جمهوری کردستان و برگشتنشان به عراق، توسط رژیم سلطنتی ملک فیصل اعدام و جان پاکشان را فدای رهایی میهن کردند. عرفان قانعی فرد و سازمان اطلاعات چنان وقایع تاریخی را در کتاب "پس از شصت سال" به هم آمیخته و تحریف کرده‌اند که هر خواننده دقیقی میتواند به سادگی این نوشته‌هایشان را بر علیه خودشان و حتی بر علیه امام جلال طالبانی به‌کار برد و البته این نیز یکی از اهداف آنان است تا صفوف ملت کرد، نفاق و دشمنی ایجاد کنند. برای مثال چنانکه از روی

ناچاری در این نوشته‌ها بدان اذعان کرده‌اند که بارزانی پراوازه گشته و این که او موفق شده جنبش عشیره‌ای و منطقه‌ای را به مسیر مبارزه‌ی رهائیبخش ملی بکشد و با تأسیس "هیئت آزادی" و ادعای استقلال کردستان، جنبش عشیره‌ای را به سمت مبارزه‌ی حزبی و جمعی با برنامه‌ی مشخص هدایت کند. آنان در صفحه‌ی 163 کتاب "پس از شصت سال" به مسئله‌ی تأسیس این سازمان نیز اشاره میکنند و سعی میکنند با مطرح کردن رهبری جمعیت هیوا در این جریان، نقش بارزانی را کمرنگ جلوه دهند.

در حقیقت در جنبش بارزان 1945-1943، بارزانی اندیشه‌ی تأسیس سازمانی سیاسی را برای رهبری جنبش در دستور کار قرار داده و عملی کرد تا مبارزه رهائیبخش ملی با برنامه و از سوی حزبی سیاسی رهبری شود. او با مشارکت عزت عبدالعزیز، افسر پیشین ارتش عراق از اهالی آمید "عمادیه"، مصطفی خوشناو، افسر سابق ارتش عراق، اهل بیتواته، عبدالحمید باقر از اعضای عشایر خانقین، محمد محمود قدسی، افسر پیشین ارتش عراق، اهل سلیمانیه، احمد اسماعیل، اهل اربیل، شوکت نعمان از اهالی آمید "عمادیه"، حفیض‌الله اسماعیل از اهالی آکره "عقره" در روز 1945/1/10 حزب آزادی را تأسیس کردند که به "هیئت آزادی" معروف شد.⁽⁹⁾

پارت دمکرات کردستان در دوره‌ی جنبش بارزان تأسیس نشده بود و از افسران خیالی قانعی فرد جاسوس اطلاعات و جاسوس دیگر ساواک شاه و اعدام آنها در شمال عراق تاکنون هیچ فرد، یا سازمان سیاسی کردستانی از آن یاد نکرده است و حتی در این زمینه دولت عراق نیز سندی در این مورد منتشر نکرده است.

در ادامه تحریفاتشان در صفحه‌ی 171 میگویند: (... با این حال قاضی محمد با احتیاط به بارزانی خوش آمد گفت و او را به ناچار پذیرفت که با او هم پیمان و متفق باشند. در شمال شرقی مهاباد وی را اسکان داد و آن

تعداد از همراهان هم در مهاباد زندگی کردند. قاضی محمد کار دیگری نمیتوانست انجام دهد چون در برابر عمل انجام شده قرار گرفته بود.

برعکس این نوشته، قاضی محمد به استقبال بارزانی نرفته بود و بارزانی نیز نخست به مهاباد نرفته بود. بارزانیها در 1945/10/11 از مسیر "کیله‌شین"، مرگور و دالانپهر به شرق کردستان وارد شدند و در اشنویه، نقده و ترگور و مرگور مستقر شدند. این در حالی بود که تازه قاضی محمد به عضویت در ژ.کاف پذیرفته میشد و هنوز به رهبری جمعیت ژ. کاف برگزیده نشده بود. رهبر جمعیت ژ. کاف در آنزمان "حسین فروهر" بود که برای استقبال بارزانی به اشنویه رفت و با مردم منطقه صمیمانه از او و همراهانش استقبال کرد.

همچنین بارزانی در جنوب شرقی مهاباد ساکن نشد بلکه همراه با تنی چند از پیشمرگان حزب آزادی در روستای "نیرک" واقع در منطقه ترگور ساکن شد که فرمانده ارتش شوروی در آنجا مستقر بود. تنها شیخ احمد و چند پیشمرگ همراهش در مهاباد بودند.⁽¹⁰⁾

قانعی فرد سپس در ادامه‌ی تحریفاتش در صفحات 184-185 مینویسد: (البته نمیتوان نقش بارزانی را در ساختار و پیکره تأسیس جمهوری مهاباد نادیده گرفت. هر چند وقتی که جمهوری مهاباد آغاز به کار کرد، نیروهای بارزانی به آن گرویدند و ستون اصلی نیروی نظامی مهاباد را تشکیل دادند. می توان گفت که بارزانی نقش مهمی را در مسئله دفاع نظامی مهاباد قبل از رفتن به روسیه بازی میکرد. بارزانی و عده‌ای که در معیت او از عراق فرار کرده بودند، گرچه جزو ارتش مهاباد شدند اما بعدها بارزانی باهمان لباس و یونیفرم نظامی و با درجه ژنرالی بدون اطلاع قاضی محمد و یا مشورت با او، ابتدا به نزد روسها در تبریز رفت و عملاً به قاضی محمد خیانت کرد و او را فریب داد. اسناد رکن دوم ارتش ایران

هم گواه بر این ادعاست که بارزانی به خاطر حسادت فوق‌العاده زیادی که نسبت به قاضی محمد داشت، در کار و برنامه‌ی او کارشکنی میکرد و با ایجاد ارتباط با عوامل و عناصر ایرانی خارج از منطقه‌ی جمهوری کردستان به خبرچینی و پخش اخبار بی اساس علیه او پرداخت.**

نیت پلید دست اندر کاران تبلیغاتی رژیم جمهوری اسلامی از لابلای این سطور، به قلم قانعی فرد خودفروخته به شیوه‌ی برجسته‌ای خود را مینمایاند. هدف این نابکاران از این حملات، برانگیختن نفرت در میان جوانان کردستان شرقی است که در اشغال جمهوری اسلامی ایران است، بر علیه بارزانی و در پی آن بر علیه دولت فدرال کردستان جنوبی است که به رهبری مسعود بارزانی، فرزند بارزانی کبیر و همکاری و همگامی اتحادیه میهنی کردستان به رهبری جلال طالبانی، موفقیت‌هایی چشمگیر، اگرچه ناتمام را کسب کرده‌اند. همه‌ی این تلاش‌ها برای پیشگیری از تقویت شناخت هویت خود در میان کردها انجام میگیرد، چرا که دیر یا زود ملت 30-40 میلیونی کرد با بیش از نیم میلیون کیلومتر مربع خاک کردستان و با منابع غنی و طبیعی خود به استقلال دست خواهد یافت و دست اشغالگران و غارتگران و آدمکشان، از جمله جمهوری اسلامی را قطع خواهد کرد.

شخصیت والا و نقش مهم بارزانی و رفقاییش در انجام امور سیاسی و فرهنگی و سربازی در جمهوری کردستان بر کسی پوشیده نیست. در این مورد دهها سند موجود است، اما بارزانیها پیدایش و تأسیس جمهوری کردستان نقشی نداشتند و آنچه در این رابطه گفته میشود حقیقت ندارد

مصطفی بارزانی برای شرکت در مراسم اعلام جمهوری کردستان به مهاباد دعوت شد. پس از خاتمه مراسم، قاضی محمد از شیخ احمد و مصطفی بارزانی درخواست کرد تا در مقابل کم‌هایی که روسها به حکومت آذربایجان میکنند و برای مقابله با رویدادهایی که ممکن است پس از

خروج نیروهای شوروی در منطقه اتفاق بیفتند، آنها از جمهوری کردستان دفاع کنند. پس از موافقت پیشوا و کمیته‌ی مرکزی حزب دمکرات کردستان با پیشنهادات و خواسته‌های شیخ احمد و بارزانی، ملا مصطفی روز 1324/12/9 - 1946/2/28 به طور رسمی به مهاباد برگشت و از جانب رهبران حزبی و حکومت جمهوری کردستان مورد استقبال قرار گرفت. روزنامه‌ی کردستان درباره‌ی آمدن مصطفی بارزانی به مهاباد نوشت:

اخبار داخلی: ملا مصطفی بارزانی

جناب آقای ملا مصطفی فرماندهی کرد فرزند بارزان روز 1324-12-9 ساعت 5 بعدازظهر وارد مهاباد شد. زمانیکه به باغهای کنار شهر رسید، اعضای کمیته‌ی مرکزی به استقبال ایشان رفتند و از او پیشواز به عمل آوردند. وقتی جناب ملا مصطفی از رودخانه میگذشتند به احترام اعضای کمیته‌ی مرکزی پیاده شدند و در این زمان اعضای کمیته‌ی مرکزی به شتاب خود افزودند و در کنار رودخانه به هم رسیدند. برادر گرامی صدیق حیدری مراسم خیر مقدم گفتن را به جای آورد و همه‌ی اعضای کمیته‌ی مرکزی را به ملا مصطفی معرفی کرد و او نیز به آنان دست داده و در نهایت مسرت به سوی دفتر حزب آمدند و در سالن انجمن فرهنگی مستقر شدند. در ساعت 6 بعدازظهر حضرت پیشوای کردستان مطابق {القامد یزار} به مرکز حزب تشریف آوردند و با ایشان ملاقات کردند. در این هنگام محمد افندی خطاب به حضرت پیشوا سخنانی که منعکس کننده‌ی احساسات قلبی ملا مصطفی بود، در مورد فداکاریهای کردهای بارزان و درگیری این قوم نجیب در راه استقلال کردستان، ایراد کردند. جناب پیشوا در جواب به آنان سخنانی ایراد فرمودند و آنان را بی اندازه به حکومت جمهوری کردستان و حزب دمکرات کردستان امیدوار کردند. سپس حضرت پیشوا به سالن ویژه‌ی خود رفتند و ملا مصطفی به حضور وی شرفیاب شدند و به مدت دو ساعت باهم گفتگو کردند. ملا مصطفی سیاستمدار و رهبر کردهای بارزان است که در راه استقلال کردستان بسیار رنج کشیده. دشمنان کردستان، همه‌ی ایل و عشیره‌ی او را به جرم آزادیخواهی دربدر کرده‌اند و از وطن عزیزشان بیرون رانده‌اند.

این شخصیت علاوه بر اینکه فرماندهای بزرگ است، انسانی دانا و فهمیده و متمدن و میهن پرست است و سنش در حدود 45 سال است.⁽¹¹⁾ (سند شماره 7)

روزنامه‌ی کردستان متن پیام بارزانی را در شماره‌ی 23 انتشار داد. در پیام بارزانی که اولین پیام رسمی وی در جمهوری کردستان بود و از سوی محمد محمود قدسی قرائت شد، آمده است:

پیشوای بزرگ و ارجمند، سروران من

به نام کردهای آگاه شده از ظلم و زیردستی، به نام فرماندهی قیام بارزان، قیام مقابله با سرگردانی، قیام برای محو ظلم و استبداد، به شرکت کنندگان این جلسه روز به‌خیر می‌گویم که پرچم پیروزی را در یک سوم میهن بزرگمان برافراشته‌اند و به نام خونهای پاکی که بسیاری از مبارزان در این راه نثار کرده‌اند، از شما می‌خواهیم که این ثمره‌ی فرخنده را آزادانه و مستقلانه به انجام برسانید. به نام اشکهای دیده‌ی بیوه‌زنان و آه و ناله‌ی یتیمان از شما می‌خواهیم پیمان ببندید که حقوق مردم را تأمین کنید. اقتصاد را محافظت کنید و گسترش فرهنگ را با روحی دمکراتیک در پیش گیرید. از دمکراسی محافظت کنید که تضمین‌کننده‌ی ترقی خلق و استقلال میهن و گام برداشتن در مسیر کاروان آزادی نهایی همه‌ی خلقهای بشریت است.

بدون تردید فراموش نمیشود که حکومت کردستان آزاد هنوز در اولین مرحله‌ی حیات خود است و به کوشش و تلاش شما نیاز دارد. مبارزه برای پیروزی کردستان بزرگ و آزاد شدن آن و کمک به خلق آن و آن بخشهایی از میهن بزرگمان که هنوز در اشغال دشمنان هستند، ضروریست. خلق کردستان بزرگ چشم امید به این پرچم دوخته‌اند که بر فراز این حکومت برافراشته شده‌است و می‌خواهند در سایه‌ی این پرچم باشند، از حکومتداران می‌خواهند که آنان را از این بندهای آهنین که در آن مینالند رها سازند.

پیشوای گرانمایه، سرورانم،

این سیاست حکیمانه که حزب دمکرات کردستان در پیش گرفت و در نتیجه‌ی آن استقلال میهن و آزادی کرد را بدست آورد، آماده است که به کمک میهن بزرگ بشتابد و همه‌ی خلق کرد را آزاد کند.

در این فرصت، از صمیم قلب، همیاری راستینمان را به بزرگترین شخصیت کرد، شخصیتی که خلق کرد را با درایت و رهبری حکیمانه با پشتکاری بی نظیر و عزمی راسخ به راه دمکراسی برد و بر سفره‌ی آزادی نشانده، جناب قاضی محمد تقدیم میکنیم.

همه باهم بانگ بر میاوریم زنده‌باد رهبر مخلص کردستان، زنده‌باد خلق کرد متکی به دمکراسی، زنده‌باد پارت آزادی و پارت خلق، زنده‌باد حزب دمکرات کردستان، زنده‌باد میهن بزرگمان در استقلال و آزادی، زنده‌باد اتحاد شوروی بزرگ و همواره خلق‌هایش در آزادی و استقلال باشند.⁽¹²⁾ (سند شماره‌ی 8)

روزنامه‌ی کردستان در ادامه‌ی نوشته‌هایش در مورد آمدن بارزانی به مهاباد و دیدارهای وی گزارشات مفصلی انتشار داده و نوشت:

زعیم "رئیس" ملا مصطفی بارزانی

در شماره‌ی 21 روزنامه کردستان خبر تشریف فرمایی و چگونگی ورود بارزانی را به عرض خوانندگان محترم و محبوب رساندیم. اکنون در این شماره چگونگی اقامت این شخصیت را به اطلاع خوانندگان میرسانیم:

روز جمعه 10-12-1324

اعضای حزب و اشراف و آقایان شهر مهاباد و رؤسای عشایر یک یک برای معرفی خود به خدمت مهمان خود رفتند. به محض رسیدن وقت نماز جمعه، زعیم "رئیس" ملا مصطفی با یکی از اعضای کمیته‌ی مرکزی حزب به مسجد جامع تشریف بردند و فریضه‌ی خداوند بزرگ را با همه‌ی مسلمانان شهر به جای آوردند و سپس در میان جمعیت زیادی که به دور ایشان جمع شده بودند به سالن انجمن فرهنگی مرکز حزب بازگشتند.

روز شنبه 11-12-1324

صبح روز شنبه 11-12-1324 زعیم ملا مصطفی و افسران و یکی از اعضای کمیته‌ی مرکزی، آقای احمد الهی، به ستاد نیروهای مسلح کردستان تشریف بردند. به محض رسیدن به آنجا از سوی گارد احترام مراسم تعظیم به جا آمد و فرماندهان قوا همراه با فرمانده نیروی مرکزی، محمد نانوازاده از ایشان استقبال کردند و همه‌ی فرماندهان به ایشان معرفی شدند. ایشان نیم ساعت با فرماندهان گفتگو کردند و سپس به مقرهای یکایک فرماندهان تشریف بردند و ضمن تبریک به آنان از ایشان خواستند تا همه با روحیه پاک میهن پرستی خود را سپر میهن و خدمتگذار پیشوای معظم سازند. سپس ستاد نیروهای مسلح را ترک کرده و با اتومبیل مخصوص پیشوا به دبیرستان تشریف بردند. در آنجا همه‌ی دانش آموزان جمع شده بودند و بعد از دیدار با معلمان و رئیس هیئت فرهنگی آقای رشیدآقای حمزه‌آقا، به نزد دانش آموزان تشریف بردند. در اینجا افسر عبدالرحمن طیب مفتی از سوی ملا مصطفی به دانش آموزان تبریک گفته و رهنمودهایی به آنان دادند.

سپس جناب ملا مصطفی از اداره شهربانی دیدار کرد و ماموران این اداره را نیز ملاقات کرد و بعد به اداره‌ی دژبان تشریف بردند. سپس به سمت مدرسه‌ی گلاویژ به راه افتادند و توسط آقای احمد الهی، تک تک معلمان به وی معرفی گردیدند و به همه‌ی کلاسها سرکشی کرد و در هر کلاس افسر احمد محمود از سوی ملا مصطفی اظهار خوشوقتی میکرده و رهنمودهایی به دانش آموزان میداد. سپس به مدرسه‌ی کردستان تشریف فرما شدند و در آنجا هم بعد از معرفی معلمان به همه کلاسها سرکشی کردند و در هر کلاس سرودی میهنی خوانده میشد. در پایان زعیم ملا مصطفی به مرکز حزب بازگشتند.

شب یکشنبه 12-12-1324

زعیم ملا مصطفی به چاپخانه‌ی کردستان تشریف بردند و از سوی مدیر چاپخانه آقای قادر مدرسی مورد استقبال قرار گرفتند و کارکنان چاپخانه از سوی آقای احمد الهی به ایشان معرفی شدند. سپس محمد محمود به

نماینده‌گی ملا مصطفی رهنمودهایی به کارکنان چاپخانه دادند و از مدیر چاپخانه تشکر کردند.

روز یکشنبه 1324-12-12

صبح با همراهی افسران و آقای احمد الهی به نزد جناب حاجی بابا شیخ رئیس هیئت دولت تشریف بردند و پس از یکساعت گفتگوی صمیمانه، زعیم به اداره‌ی مرکزی حزب بازگشتند.

روز دوشنبه 1324-12-13

صبح دوباره زعیم ملا مصطفی و افسران همراهش با آقای کریم احمدین به اداره‌ی شهرداری تشریف بردند و از جانب آقای میرزا غنی خسروی رئیس شهرداری مورد استقبال قرار گرفتند و ایشان قریب به نیم ساعت در این اداره ماندند و با مأموران این اداره معارفه فرمودند و سپس به مرکز حزب تشریف برده و ساعت ده همین روز همراه با افسران همراهش محمد محمود و عبدالرحمن طیب مفتی به خدمت پیشوای معظم تشریف بردند و در سالن انجمن فرهنگ دوباره به مدت نیم ساعت به گفتگوی خصوصی خود ادامه دادند و سپس به جایگاه خویش بازگشتند.⁽¹³⁾ (سند شماره‌ی 9)

در پی این دید و بازدیدها به ملا مصطفی بارزانی، درجه‌ی ژنرالی جمهوری کردستان اعطا شد و افسران همراهش به درجات عالی نظامی منصوب شدند 2200 تن از بارزانیها مسلح گردیدند، 1500 تن از آنان در یک لشکر سازماندهی شدند. این لشکر دارای سه یکان بوو. هر سه یکان را به جبهه‌ی جنگ سقز اعزام کردند. 700 تن نیز به مثابه‌ی نیروی ذخیره گماشته شدند و چند نفر از افسران نیز به عنوان ارکان فرماندهی همراه با بارزانی در ستاد لشکر باقیماندند.⁽¹⁴⁾ سپس یکان دیگری را سازمان داده و به جبهه سردشت روانه کردن.

قانعی فرد در ادامه‌ی نوشته‌اش در صفحه‌ی 185 میگوید: (پس از مدتی بارزانی رابطه‌ی قاضی محمد و محمد رشیدخان را به هم زد، اما سپس

آنان دوباره باهم کنار آمده و به گفته‌های بارزانی باور نکردند. هرگاه گروهی از عشایر یا اعضای حزب به نزد بارزانی میرفتند، بارزانی شکوه و گلایه را آغاز میکرد و می‌گفت ما در اینجا مهمان هستیم اما ما را گرسنه نگاهداشته‌اند. شیخ احمد در نقده است و من در اینجا در مهاباد هستم و مردم هم گدایی میکنند. قاضی محمد از تندروها و بی‌احترامی بارزانی به قوانین ایران نیز راضی نبود. بارزانی در عمل برای جمهوری مهاباد مشکل ایجاد میکرد و حکومت مرکزی را دچار مشکلات میکرد.)

تنها نکته‌ای که در این نوشته‌ها واقعیت دارد این است که پیشوا قاضی محمد و بارزانی برای قوانین و تصمیمات رژیم شاه پیشیزی ارزش قائل نبودند. زیرا اگر خلاف این بود این امر چنین معنی میداد که آنان رژیم دیکتاتوری را قبول دارند. در صفحات بعد به نامه‌ای از محمد رشیدخان که در آن از بارزانی و هم‌زمانش تجلی به عمل آمده اشاره خواهم کرد.

در صفحه‌ی 186 کتاب "پس از شصت سال" قانعی فرد به تاسیس پارت دمکرات کرد اشاره کرده و می‌نویسد: "بارزانی میخواست رهبری سیاسی هردو بخش کردستان ایران و عراق را بدست گیرد. برای رسیدن به این هدف زمانی که در مهاباد بود به فکر تاسیس حزبی که هم تراز و هم نام حزب قاضی محمد باشد افتاد، اما قاضی محمد با او مخالفت کرد و گفت: در ایران باری سنگین و مسئولیتی سنگین بر دوش داریم. در کردستان خودتان حزب درست کن. برای قاضی محمد فرصتی پیش آمد و لقب پیشوا به او بخشیدند این دو نفر به مقابله باهم پرداختند." سپس او در صفحه‌ی 187 مینویسد:

- (بارزانی به سفارش روسها، حمزه عبدالله را به کردستان عراق فرستاد تا حزب و نهضت‌های رهایی و آزادی را راضی کند که سازمانهایشان را منحل کنند و در پارتی ادغام گردند و در چهارچوب حزبی واحد بارزانی آنان را رهبری کند.)

آنچه قانعی فرد از قول قاضی محمد نقل میکند دروغ محض است. در هیچ سندی، نه از اعضای حزب دمکرات و نه جمهوری کردستان به چنین اختلافات دشمن ساخته و پرداخته‌ای، اشاره‌ای نکرده‌اند. هدف ساواما از این تحریفات واژگونه سازی تاریخ و ایجاد اغتشاش و نفاق سیاسی و تاریخی در میان کردهاست. اما واقعیت تأسیس پارت دمکرات کرد از این قرار است:

قبل از مشارکت عملی بارزانی و هم‌زمانش در جمهوری کردستان، در ماه فوریه‌ی 1946 در شهر اشنویه جلسه‌ای برگزار کرده و در آن تصمیم گرفتند که بر اساس شرایط جدیدی که بوجود آمده است، به جای "هیئت آزادی" حزبی دمکرات همانند حزب دمکرات کردستان، در جنوب کردستان تأسیس کنند. شرکت کنندگان در این جلسه عبارت بودند از: مصطفی بارزانی رهبر هیئت آزادی، حمزه عبدالله، میرحاج احمد، مصطفی خوشناو، محمد محمود قدسی، خیرالله عبدالکریم و عزت عبدالعزیز.

اینان هیئت مؤسس پارت دمکرات کرد در جنوب کردستان بودند. آنان نام پارت دمکرات کرد را از آنرو برگزیدند تا مردم تفاوت میان دو حزب را دریابند. اما از اعلام رسمی آن تا مشاوره و تماس با عده‌ای از شخصیت‌های سیاسی جنوب کردستان و فراهم آوردن زمینه‌های مناسب خودداری کردند. در این مورد "رسول رزگه‌یی" نویسنده‌ی تاریخ کنگره‌های پارت دمکرات کردستان در مقاله‌ای مینویسد:

- (در زمستان سال 1946، در جمهوری کردستان، رهبر بارزانی، حمزه عبدالله، میرحاج احمد، نوری احمد طه، مصطفی خوشناو، محمد محمود قدسی، خیرالله عبدالکریم و عزت عبدالعزیز طرح و برنامه‌ی پارتی را آماده کردند و حمزه عبدالله را با سه رهنمود به کردستان عراق فرستادند. 1- در طرح و برنامه‌ی ارسال شده از مهاباد دستکاری نشود.

2- احزاب کردستانی تا تحکیم موقعیت خود از درگیری با حکومت مرکزی خودداری کنند.

3- شیخ لطیف و کاکه ضیاد به عنوان جانشینان اول و دوم انتخاب گردند. پس از بیرون رفتن قوای شوروی از ایران که اولین مرحله‌ی عقب نشینی این نیروها در تاریخ 1946/4/1 با تخلیه‌ی شهرهای شاهی و میانه آغاز شد و در تاریخ 1946/5/9 آخرین سرباز شوروی از ایران خارج شد، جمهوری کردستان و حکومت ملی آذربایجان مورد حمله و تهاجم و تهدید قوای ایران قرار گرفتند. در نتیجه‌ی این تهدیدها و تهاجمات ارتش ایران، هیئتی به رهبری پیشوا قاضی محمد و مشارکت محمد حسین خان سیف قاضی "وزیر دفاع"، سید عبدالله گیلانی زاده، عمرخان شریفی، رشید بگ جهانگیری، زیرو بگ جهانگیری "اعضای کمیته‌ی مرکزی حزب دمکرات کردستان" و همراهی قاضی محمد خضری نماینده‌ی مردم اشنویه، به تبریز رفته و در تاریخ 1946/4/23 با نمایندگان حکومت ملی آذربایجان که عبارت بودند از: سید جعفر پیشه‌وری نخست وزیر و صدر فرقه‌ی دمکرات، حاج میرزا علی شبستری رئیس مجلس ملی آذربایجان، صادق پادگان معاون صدر فرقه‌ی دمکرات، دکتر سلام الله جاوید، وزیر کشور حکومت ملی و محمد بیریا وزیر فرهنگ حکومت ملی مذاکره کردند. در این جلسه نمایندگان جمهوری دمکراتیک کردستان و حکومت ملی فرقه‌ی دمکرات آذربایجان پیمان همکاری و دفاع مشترک را در هفت ماده امضا کردند. در این جلسه فرماندهی جبهه‌ی هه‌وشار "شاهیندژ" را که قبلاً بر عهده‌ی فدائیان فرقه بود به بارزانی واگذار کردند. در اینمورد در جای خود به گزارش پیشه‌وری به باقراف اشاره خواهم کرد.

ارتش ایران روز 1946/4/15 قزوین را تصرف کرد⁽¹⁵⁾. روز 17 همین ماه نیرویی متشکل از 800 تن از پیاده‌نظام و سواره نظام ارتش ایران از جاده‌ی "تیکان تپه" به سمت شاهیندژ پیشروی کردند و در دهکده‌های

اینجه و قلعه بورون به استحکامات نیروهای فدائی هجوم بردند (16). در روز 19 هم همین ماه یکانهایی از قوای ایران به فرماندهی سرتیپ همایونی با سلاحهای سنگین و سبک از سه سمت با یورش به "قادرآباد" "قاراوا" کوشیدند که دهکده‌ی سرا را که گلوگاه جاده‌ی بوکان-سقز به شمار میاید تصرف کنند (17) همزمان با آن همراه با عده‌ای از مزدوران محلی به مواضع پیشمرگان کرد در سردشت هجوم بردند (18).

خیانت‌های شوروی، آمریکا، انگلستان و ترکیه به مردم کردستان و هجوم ارتش ایران که از سوی آنان پشتیبانی میشد به تدریج هردو حکومت مردمی آذربایجان و کردستان را به سمت نابودی کشاندند. فرقه‌ی دمکرات و حزب دمکرات کردستان به ناچار از اهداف و مواضع اصولی خویش عقب نشینی کردند.

با توجه به این اوضاع بارزانی و رهبران "هیئت آزادی" تصمیم گرفتند که 25 مرداد را که سالروز تأسیس "کومه‌له ژ.کاف" "جمعیت احیای کردستان" بود به عنوان روز تأسیس حزب دمکرات کرد تعیین کنند. همچنانکه توضیح داده شد جایگزینی کرد به جای کردستان تنها به دلیل نشان دادن تفاوت دو حزب انجام گرفته بود. بدین ترتیب به غیر از حزب دمکرات کردستان در شرق کردستان، پارت دمکرات کرد در جنوب کردستان تأسیس شد، پس از آن نیز در غرب و شمال کردستان پارت دمکرات را تأسیس کردند.

در صفحات 204-205 کتاب "پس از 60 سال"، قانعی فرد در رابطه با جنگ‌های منطقه‌ی سقز، "قاراوا، مامشا و میره دئ" مینویسد: (رشید خان بانه به قاضی محمد نامه نوشت که بگذارید حمله کنیم. قاضی محمد جواب داد "مقدور نیست" و کاملاً آشکار است که قاضی از نظر سیاسی محدودیت داشت و متفقین هم موافق نبودند که یک قدم جلوتر برود.... محمد رشید خان بانه را آتش زد و پادگان را غارت کرد و به سقز آمد و تا دیواندره هم رسید، اما نیروهای انگلیس نگذاشتند که جلوتر بیاید.

همچنان این شایعه و سؤال وجود دارد که آیا با انگلیسیها به توافق رسید؟)*

در ادامه مینویسد: (... اما بارزانی در واقع از مهاباد قدم فراتر نهاد و می خواست سهمی در مهمات روس ها داشته باشد 1200 اسلحه به او رسید و به طرف جنوب و رو به سقز به راه افتاد و با گروه کوچک نظامی ایران مقابله کرد که از قبل به طرف مهاباد حرکت کرده و آنجا را رها نموده بودند اما ایرانیان در کمین نشستند و این مساله شهرت بارزانی را افزونتر کرد و او هم تا توانست مناطق کردی- در موقعیتهای کوهستانی مشرف به سقز و بانه و سردشت و میره دی و سقز را در محاصره گرفت و تحت اشغال نیروهای خود در میآورد. بارزانی از پیشرفت نیروهای ایرانی تا مدتی جلو گیری می کرد. سرلشکر رزم آرا، بازرس منطقه ای کردستان به ارتفاعات مشرف به سقز حمله کرد و مواضع بارزانیها را تصرف کرد. در 3ام ماه مه 1946، بنا به توافق فرماندهان ایران و بارزانی، بارزانیها عقب نشینی کردند و بدین وسیله اجازه دادند تا نیروهای ایرانی پادگانها را به محاصره خود درآورند.)

این نوشته های درهم و برهم چه معنایی میدهند؟ بارزانیها کی و کجا 1200 قبضه سلاح را از روسها دریافت کرده اند؟ بارزانیها چه وقت در اطراف سقز مستقر شدند؟ رزم آرا کی ارتفاعات را تصرف کرده بوده و بارزانیها را شکست داده بود؟ هدف از این دروغ پردازیها چیست؟ اگرچه این رویدادها در دهها کتاب و مجله و روزنامه ذکر شده اند اما برای اطلاع آندسته از خوانندگان نا آشنا به این وقایع دوباره به آنان اشاره میکنم تا مردم فریب این توطئه های ریاکارانه ای دستگاههای امنیتی ایران را که تنها با هدف پلید قلب وقایع تاریخی و مخدوش کردن روحیه مبارزاتی جوانان کرد انجام میگیرد را نخورند.

پیشتر به توافق پیشوا قاضی و رهبری حزب دمکرات کردستان با مصطفی بارزانی و شیخ احمد و سران هیئت آزادی اشاره کردم و یاد آوری کردم که در روز 1946/2/28 بارزانی رسماً به مهاباد بازگشت و پس از دیدارهای رسمی درجه‌ی ژنرالی به ایشان داده شد و افسران همراه او به رده‌های بالای ارتش کردستان گماشته شدند. 2200 مبارز بارزانی مسلح شدند و 1500 تن از آنان در سه لشکر سازماندهی شدند و روانه جبهه‌ی سقز گشتند. 700 تن نیز همانند قوای احتیاط همراه با چند افسر در ارکان ارتش همراه با بارزانی باقیماندند.

در زمان جمهوری کردستان سه جبهه‌ی جنگ وجود داشت که عبارت بودند از جبهه‌ی سقز، سردشت و سپس "هه‌وشار" "شاهیندژ". خطرناکترین جبهه، جبهه‌ی سقز بود. جبهه‌ی "هه‌وشار" از زنجان تا شاهیندژ در کنترل فدائیان آذربایجان بود که پس از پیمان همکاری با جمهوری کردستان به جمهوری کردستان واگذار شد و بارزانی آن جبهه را فرماندهی میکرد.

در نخستین گام مشارکت بارزانیها در دفاع از جمهوری کردستان، لشکری از بارزانیها دفاع از جبهه‌ی سقز را بر عهده گرفت. آنان مقابل قوای ایران سنگر گرفتند تا از تجاوز ارتش به مناطق آزادشده جلوگیری کنند.

روز 1946/4/18 هیئت مشترک جمهوری کردستان و حکومت ملی آذربایجان برای مذاکره با دولت ایران به تهران رفتند. در روز 1946/4/19 هنگامیکه نمایندگان کردستان و آذربایجان سرگرم مذاکره با دولت مرکزی ایران بودند، یکانهای ارتش ایران به دستور سرتیپ همایونی از فرصت استفاده کرده و با سلاحهای سبک و سنگین از سه سمت به پیشمرگان مستقر در "قاراوا"، که دهکده‌ای واقع بر سر راه سقز-بوکان، حمله کردند. تا روستای "سرا" را که مسلط بر این جاده است تصرف کنند. از سوی قوای بارزانی ضربه‌ی مهلکی بر نیروهای ارتش وارد آمد و آنان مجبور به عقب نشینی شدند.

در این جنگ 80 سرباز ایرانی کشته شدند و 120 نفرشان به اسارت نیروهای پیشمرگ درآمدند. پیشمرگان اسرا را از طریق روستای "حمامیان" به مهاباد روانه کردند. مردم روستاهایی که بر سر راه واقع گشته بودند با دیدن این اسرا و آگاهی از شهادت و پایداری بارزانیها با شور و حساسات ملی از آنان استقبال کرده و از شادی اشک شوق در دیدگان داشتند.⁽¹⁹⁾ ژنرال محمد رشید خان فرماندهی قوای پیشمرگ در بوکان و سرا به قاضی محمد نوشت:

موضوع: سپاسگزاری از قهرمانی قوای بارزانی

1- با کمال سرافرازی و مباهات عملیات خارق العادهی قوای بارزانی، افسران و فرماندهانشان را به عرض میرسانم. اگر چه در نامه‌ی شماره‌ی 146- 1325/2/11 خلاصه‌ی آنرا به ستاد کل گزارش کرده‌ام، اما میخواستم پیشوای والا مقام را نیز از رشادت این برادران گرانمایه مطلع سازم. نمونه‌ای قابل عرض را ذکر میکنم.

2- در روز 1325/2/9 ساعت 11:10 قبل از ظهر، دشمن با قصد تسخیر سرا از سویی به قاراوا که تحت نظارت بکرآقا حه‌ویزی بود، و از دیگر سو به استحکامات سرا که تحت فرماندهی میرحاج بود و از جهتی دیگر به دامنه‌ی جناح راست آن کوهی که به کوه بالوقا مشهور است و تحت فرماندهی مصطفی خوشناو قرار دارد، حمله‌ای ناگهانی را شروع کرد. هنگامیکه دشمن از هر سویی به پیشرویی و آتشباران مشغول بود، پیشمرگان قوای بارزانی با نهایت قهرمانی و بدون آسفتگی بدقت به اوامر فرماندهان گوش میدادند و همانند قوای تربیت شده‌ی ارتشی، تنها اوامری را اجرا میکردند که به آنان از سوی افسران و فرماندهان دستور داده میشد و تا به اندازه‌ای به عمل و فنون جنگی و نشانه‌گیری وارد بودند که قلم از نوشتن آن عاجز است.

3- فرماندهان بارزانی، آقای میرحاج، آقای بکر آقای حه‌ویزی، آقای مصطفی خوشناو و آقای وه‌هاب آقا، نامدارند، مرا حقیقتاً سرافراز کردند. برآستی از خدمات این چهار افسر جوان به تمام معنا تقدیر میشود. آنان دارای شرافت سیاسی پاک هستند و هر چهار نفرشان شایسته‌ی تقدیر و مدال گرفتن هستند. رسم سنت سربازی حکم میکند به بارگاه معظم معرفی شوند و از قهرمانیهایشان سپاسگذاری شود. ضروری میدانم که جنابعالی رسماً به این فرماندهان مدال افتخار بدهید.

4- معاونین این فرماندهان، آقایان گرامی، محمدامین میرخان، مامند مسیح، ساکو و خلیل خوشوی که اوج میهن پرستی از خود نشان داده‌اند، تقدیر کردنشان ضروریست. به همین دلیل تقاضای ترفیع درجاتشان را مینمایم تا از عملیات حماسه‌آفرینانه‌ی آنها سپاسگزاری شود.

5- در این مورد با سرور بزرگ ملا مصطفی گفتگو کرده‌ام، جناب گرانمایه نیز با رأی من موافق هستند.

فرمانده قوای بوکان و سرا (20) (سند شماره‌ی 10)

پس از جنگ "قاراوا" و بازگشت هیئت نمایندگی کردستان و آذربایجان و بی نتیجه بودن مذاکرات، ارتش ایران با نیرویی مجهزتر و با همکاری عده‌ای از مزدوران شهر بانه به مواضع پیشمرگان کردستان در سردشت هجوم آوردند. اما این بار نیز با برجای گذاشتن کشته و زخمی ناچار به عقب نشینی شدند. روزنامه‌ی کردستان در شماره 49 در مقاله‌ای تحت عنوان "یورش ارتجاع" در باره‌ی این جنگ نوشت:

یورش ارتجاع

مطابق گزارشات رسیده روز 1325/2/28 از سردشت، سپاه فارسه‌ای مرتجع به همراه عده‌ای بانه‌ای به نیروهای تحت فرماندهی حسن آقا و زیروبگ و عشیره گورک حمله کردند. در نتیجه‌ی دفاع، مرتجعین شکست فاحشی خورده و تلفات بسیاری داده‌اند: 30 نفر از مهاجمین اسیر شده‌اند

و دو ارباب و نوکرانشان کشته شده‌اند و 14 قبضه تفنگ و 4 قبضه اسلحه‌ی کمری و یک دوربین و 6 اسب به غنیمت گرفته شده‌اند. آنان سراسیمه گریخته‌اند. از همین رو معلوم می‌شود که خداوند یار ماست. بکوشید پیروز می‌شوید. (21) (سند شماره 11)

پس از این حمله‌ی ارتش، ایران از مواضع خصمانه‌ی خود عقب نشینی نکرد و برای ضربه زدن به پیشمرگان کردستان، بار دیگر به مواضع پیشمرگان منطقه‌ی سردشت هجوم کرد. اینبار نیز به سختی شکست خورده و مجبور به عقب نشینی شد. در این مورد روزنامه کردستان در شماره 50 نوشت:

- (طبق خبر رسیده شب چهارشنبه سربازان ارتش ارتجاع به جبهه نزدیک سردشت که پست "نگهبانی- مترجم" کردستان در آنجا واقع است یورش برده و آنرا محاصره میکنند. به خیال خود از فرصت استفاده کرده و به بلبل آزادی گورک حمله میکنند که کاک الله‌آقا فرماندهی آنان است. پس از جنگی شدید از نیروی ارتجاع و فرزندان به زور آورده‌شده‌ی ایران، 44 کشته و بیش از 40 نفر زخمی به‌جا میماند و با آشفتگی شکست خورده و فرار میکنند. از نیروهای کردستان 5 نفر زخمی شده‌اند و سعید بگ، از افراد محمد حسین آقا به درجه‌ی شهادت رسید و روح پاکش با ارواح شهدای آزادی همدم شد. دوباره نیروی حق، نیروی دروغگوی ارتجاع را فراری داده و تا کنون خبر دیگری نرسیده است.) (22)

پس از این جنگ محمد حسین خان سیف قاضی و ژنرال بارزانی تصمیم گرفتند از پیشمرگان احتیاط بارزانی، گردانی سازمان داده و به منطقه‌ی سردشت اعزام دارند تا از تلفات دشمن نسبت به مردم منطقه جلوگیری کنند. این گردان به فرماندهی بکر عبدالکریم چه‌ویزی در منطقه‌ی سردشت مستقر شد.

پس از شکستهای پی در پی ارتش، رژیم ایران در ظاهر حاضر به مذاکره شد تا از این طریق فرصتی بدست آورده و به تقویت ارتش در کردستان بپردازد. در همین حال در صدد بود تا میزان کارایی نیروهای کردستان را بسنجد و ارتش را برای حمله‌ی مجدد بازسازی کند. با این هدف از حکومت‌های آذربایجان و کردستان تقاضا کردند که برای رسیدگی به مسئله‌ی درگیریها مذاکره کنند.

این مذاکرات در روز 1325/3/5 به ریاست جعفر آقا کریمی و شرکت سرهنگ دوم عزت عبدالعزیز، سرگرد ابراهیم صلاح در منزل سرتیپ همایونی در سقز انجام گرفت. روزنامه‌ی کردستان در شماره 53 درباره‌ی این مذاکره و نتایج آن نوشت:

نمایندگان کردستان و تهران در سقز

روز یکشنبه 1325/3/5 هیئت نمایندگی حکومت کردستان به سقز رسیدند. هنگام عصر سرلشکر رزم آرا نیز همراه سه نفر نمایندگان آذربایجان، آقای جودت، وزیر کار، آقای علیزاده، بازرس ویژه‌ی جناب پیشه‌وری و آقای آذربادگان فرماندار مراغه وارد سقز شدند. ساعتی از شب گذشته جلسه در منزل سرتیپ همایونی تشکیل شد. مذاکره تا ساعت سه و نیم طول کشید:

1- سرهنگ دوم عزت عبدالعزیز برای افتتاح جلسه به زبان کردی بیاناتی بسیار خوب، که جمله به جمله به زبان فارسی ترجمه می شد ارائه کرد. محتوای سخنان وی بر این محور بود که بسیار جای خوشبختی است که با برادران آذربایجانی دوستی و برادری کاملی برقرار کرده‌ایم و در این جلسه نیز پیداست که برادران فارس نیز تمایل به حسن نیت دارند که تقاضا کرده‌اند ما به سقز بیائیم و آقای سرلشکر نیز برای مذاکرات از تهران به اینجا تشریف آورده‌اند. تاکنون دو برادر کرد و آذربایجانی دست

بدست هم داده‌اند و امیدواریم که با برادران فارس نیز بر اساس اصل برادری توافق حاصل شود و به سه برادر تبدیل شویم.

2- آقای سرلشکر رزم آرا بعد از بیانات برادر عزیز سرهنگ دوم کاک عزت، هدف از جلسه را بیان کرد: به دلیل اینکه بزودی مذاکرات بین دولت مرکزی تهران و نمایندگان آذربایجان و کردستان آغاز میشود، برای اینکه مذاکره بر اساس حسن تفاهم صورت گیرد، مصلحت در این بود که این جلسه در اینجا برگزار گردد و کاری بکنیم که در سراسر جبهه تا بعد از مذاکرات آرامش باقی برقرار شود.

3- سرهنگ دوم کاک عزت به ایشان جواب داد که: اساس آمدن ما به اینجا اعتبار نامه‌ای است که به ما داده شده است و آن اینکه ثابت بشود در جنگ قادرآباد "قاراوا" به تاریخ 9 اردیبهشت، اولین حمله از سوی شما صورت گرفته است.

بر این اساس چند دلیل را بیان کرد که یکی عبارت بود از: طبق همه‌ی قواعد حزبی "باید مقررات نظامی منظور بوده باشد- مترجم" همیشه تلفات مهاجمین بیشتر خواهد بود. چون تلفات قوای نظامی ایران بسیار زیاد بود و از نیروهای ما کسی حتی خون از انگشتش نریخته است "حتی یک تن مجروح نگشته- مترجم" این خود دلیلی است که قوای ایران حمله کرده‌اند. به‌همین خاطر نیز تلفات داده‌اند اما بخاطر اینکه نیروهای ما در سنگرهای خود بوده‌اند، مورد اثابت گلوله واقع نشده‌اند. دلیل دیگر این است شما میتوانید از اسرای خودتان که در مهاباد و تبریز هستند بپرسید، تا بر شما معلوم گردد که ارتش ایران حمله کرده است.

سرتیپ همایونی گفت: من عده‌ای را به شمال سقز فرستادم اما آنها نرفته بودند خاک مهاباد را اشغال کنند. در اینصورت این حمله به حساب نمی آید.

سرهنگ دوم کاک عزت جواب داد: سقز و مه‌آباد جدا از هم نیستند و هر دو خاک کردستان هستند. هر کجا کرد در آنجاست ما آنرا خاک کردستان میدانیم.

در این میان کاپیتان سعیدزاده به خاطر چند مطلب دیگر از قبیل پرواز هواپیماها و غیره به بحث با سرتیپ همایونی پرداخته و چون سرتیپ همایونی دلیلی در دست نداشت ناچار شد جلسه را ترک کند و دیگر به جلسه باز نگشت. در آخر سرلشکر رزم آرا اقرار کرد که قوای نظامی از سقز به سوی قوای کردستان فرستاده شده‌اند. بدینوسیله موضوع حمله‌ی قوای ایران در جلسه‌ی رسمی پذیرفته شد.

4- در مورد برقراری آرامش در جبهه پس از گفتگوی زیاد و مطالعه‌ی نقشه‌های نظامی به اتفاق آراء قرار گذاشته شد تا پایان مذاکرات، آرامش جبهه‌ها حفظ شود و هیچکدام از نیروها حق پیشروی و شلیک به همدیگر را نداشته باشند. سرلشکر رزم آرا تقاضا کرد قوای کردستان 1000 متر از سقز دور شوند و سه‌هزار متر از جاده‌ی سقز-بانه عقب نشینی کنند تا نظامیان ایران بتوانند برای قوای خود در بانه و میرهدی آذوقه ارسال کنند و هر دو طرف امضا دادند که گروه‌های آنان تنها بر روی جاده حرکت کنند و علاوه بر آن سه نفر نمایندگان ما در سقز، بانه و سردشت ناظر کار آنان باشند که از سوی دولت ایران نفرات و مهمات برای این سه منطقه ارسال نگردد. اما اگر به دلیل خاتمه‌ی خدمت نفرات عوض شوند، ممانعتی به عمل نیاید.

این موضوع به عرض مقامات بالای مرکزی خودمان رسید. جواب داده شد که بر اساس اصل احترام متقابل، ما هر مقداری عقب نشینی کنیم، قوای ایران نیز باید به همان اندازه عقب بنشینند. اینکار به شکل یکطرفه غیر ممکن است. ما هرجایی را که تصرف کرده‌ایم حفظ میکنیم و جاده را نیز رها نمیکنیم. به همین نحو هم به آقای سرلشکر رزم آرا جواب داده شد.

5- در مدت 38 ساعت که ما در سقز بودیم فرماندهان نظامی ایران چندین بار از ما خواستند که در میره‌دی جنگ شده بیایید از آن جلوگیری کنیم و یا جاده‌ی سقز سنج را بسته‌اند بیایید نگذاریم جنگ درگیر شود. نمایندگان کردستان در ماشینی که پرچم کردستان بر آن به اهتزاز درآمده بود از سقز به طرف بانه حرکت کردند و در پشت سر آنها نظامیان ایران که یکی از نمایندگان ما و دو سرهنگ ایرانی در آن نشسته بودند و در پناه و حمایت پرچم کردستان بر روی ماشینشان در اهتزاز بود آهسته در حرکت بودند. در آچی در تهموغه در بله‌جار و در اغلب کوهها به چشم خود دیدیم گروههای منظم پیشمرگان و فرماندهان کرد چگونه با شهامت و بیباکی این نقاط را به تصرف درآورده و منتظرند به محض صادر شدن فرمان قلب دشمن را هدف قرار دهند.

یکی از اعضای هیئت نمایندگی ابراهیم صلاح⁽²³⁾

ارتش ایران بر خلاف وعده‌های رژیم ایران با قوای فراوان با پشتیبانی تانک، توپ و هواپیما، در دو جبهه‌ی مامشا و میره‌دی به حمله پرداخت و در جنگ سخت و دشواری که رویداد سه بار شکست خورده و تلفات زیادی را متحمل شد. تلفات ارتش عبارت بود از: 500 کشته، 200 زخمی و درهم شکستن دو تانک و سقوط دو فروند هواپیما و از دست دادن مقدار زیادی اسلحه و مهمات. در این دو جنگ دو پیشمرگ به نامهای محمد آقای شقوی و خوشوی پسر خلیل خوشوی در مامشا شهید شدند و ده نفر نیز مجروح شدند که یکی از آنان محمد قادری مامش بود. روزنامه‌ی کردستان در شماره 60، در مقاله‌ای به قلم استاد حمیدی سردبیر کردستان در باره‌ی جنگ در جبهه سقز نوشت:

- بر اساس خبرهای رسیده از جبهه، برای چندمین بار در روز 1325/3/25 سربازان مرتجعین و سربازان ظالمان در جبهه‌ی سقز با نیروهای پیاده و تانک و توپ حمله‌ی سختی را به نیروهای دمکرات کردستان آغاز کردند

و سپاه کردستان هم در برابر این تجاوز دفاع کرده و جنگ حالتی راستین به خود گرفت. در نتیجه به ناچار قوای کردستان به ضدحمله اقدام کرد و پس از جنگی سخت، نیروهای فاشیست با برجا گذاشتن کشته و زخمی بسیار زیاد بارسوایی فرار کردند. زیانهای وارد شده بر آنان عبارت بوده از:

- 1- در حدود هزار کشته و زخمی.
- 2- دو تانک درهم شکسته شده.
- 3- دو هواپیما سقوط کرده و آتش گرفته‌اند.
- 4- مقدار زیادی تفنگ و فشنگ و مسلسل به غنیمت گرفته شده و تلفات سپاه کردستان تنها 11 زخمی بود.

همه‌ی جهان میدانند که به مدت سه‌ماه است سپاه کردستان برای پاسداری از مرزها در اطراف بانه و سقز و سردشت مستقر شده‌است. در این مدت تا به امروز نیروهای کردستان سرخود دست به کوچکترین حمله‌ای نزده‌اند، اما این بیشرمان علیرغم اینکه در این مدت مداوماً با کردستان و آذربایجان در مذاکره بوده‌ان به قوای دمکرت کردستان حمله کرده‌اند(24)....

روزنامه‌ی کردستان در شماره‌ی 60 به تاریخ 1325/3/30 اطلاع داد که بر اساس خبرهای منتشرشده در رادیو کردستان، پیشوا قاضی محمد از تبریز به "سرا" رفته و با سرلشکر رزم آرا گفتگو کرده و هم اکنون در حال سرکشی از سپاه کردستان است.

بعد از این بازدید، پیشوا در نماز جمعه‌ی روز 1325/3/30 سخنرانی کرده بود. همچنانکه پیشتر اشاره کردیم در روزنامه کردستان متن آن منتشر شد. در بخشی از این سخنرانی پیشوا به این جنگ اشاره کرده و گفت:

- (ایران با در حدود سه‌هزار سرباز پیاده و با پشتیبانی هشت توپ، دو هواپیما و دو تانک به استحکامات ما در مامشا هجوم آورد، فرمانده ما،

مصطفی خوشناو را در مامشا از تهاجم ارتش ایران آگاه کردند، او به پیشمرگان فرمان داد که تا آنها به سنگرهایشان نرسند دفاع نکنید. 30 پیشمرگ در آنجا بودند. زمانیکه دشمن به سنگرهایشان رسید، آنها را زدند و تعدادی را کشتند. پنجاه هزار فشنگ از آنان به غنیمت میگیرند. دشمن شکست میخورد اما دوباره حمله میکند. در همین زمان 30 نفر از پیشمرگان تحت فرماندهی میرحاج احمد به کمک آنان میروند و در جنگ قهرمانانهای تک تک آنان را به اسارت میگیرند. از آنجا که تعداد پیشمرگان از 70 نفر بیشتر نبود، آنها نمیتوانستند اسرا را انتقال دهند. دوباره با بدست آوردن سلاح دشمن و کشتن تعدادی از آنها، آنها را شکست دادند. برای بار سوم دوباره دشمن حمله کرد. بدلیل اینکه عدهای از پیشمرگان زخمی شده بودند، ناچار آنان عقب نشینی کردند و گردنهای مامشا را رها کردند. از سربازان 500 نفر کشته و 200 نفر زخمی شده و دو تانک و دو هواپیما شکسته و سوخته‌اند.

همچنین پیشوا اعلام کرد که در جبهه‌ی میرهدی هم به پیشمرگان حمله کرده‌اند که سواران احمدخان فاروقی به یاری پیشمرگان شتافتند و در آنجا نیز بر دشمن خسارات فراوانی وارد شده‌است. در جبهه‌ی میرهدی محمد آقای شفق شهید شده‌است. پیشوا از پیشمرگان بارزانی تقدیر و سپاسگزاری کرد و گفت که در امر کمک اقتصادی به آنان کوتاهی نخواهد شد.

به غیر از محمد آقای شفق که در میرهدی شهید شد، از پیشمرگان زخمی شده در مامشا، خوشوی خلیل خوشوی نیز شهید شد که "هیمن" شاعر خلقی جمهوری کردستان درمورد شهید شدن او شعری سروده که در روزنامه‌ی کردستان شماره‌ی 62 منتشر شد.

در مذاکرات قاضی محمد با سرتیپ رزم آرا، در روز 15/6/1946 پیشوا موافقت کرد تا بانظارت ماموران جمهوری کردستان آذوقه و دارو برای یکانهای ارتش ایران ارسال گردد.

توافقنامه‌ی زیر بین طرفین به امضا رسید:

- 1- به قوای ایران اجازه داده میشود که از سقز به نیروهای خود در بانه، سردشت و میره‌دی آذوقه ارسال نمایند.
- 2- قوای ایران اجازه نخواهند داشت که سلاح و مهمات به این مناطق ارسال نمایند و یا نفرات ارتشی را جابجا کنند، مگر در مورد بیماران و زخمیها.
- 3- نماینده‌ی حکومت کردستان محموله‌های آذوقه را در مسیر همراهی خواهد کرد.
- 4- اگر ارتش ایران این موارد را نقض کند، سپاه کردستان حق دارد که جاده‌ها را بسته و از ارسال هر محموله‌ای جلوگیری کند. (25)

محمد نانوازاده، فرمانده نیروی مرکزی جمهوری کردستان مأموریت یافت که مستقیماً نظارت بر چگونگی حمل آذوقه را برعهده گیرد. روزنامه‌ی کردستان در شماره‌ی 69 روز 30 تیر ۱۳۲۵ همراه با شرحی از زندگی محمد نانوازاده اعلام کرد که: (قریب یک ماه بود که وزارت پیشمرگه "جنگ- مترجم" نانوازاده را مسئول نظارت بر حمل آذوقه به ارتش ایران از سقز به یکانهای ارتش در بانه و سردشت که در محاصره‌ی پیشمرگان بودند کرده بود. روز دوشنبه 1325/4/24، محمد نانوازاده به حامد مازوچی رئیس دژبان مرکزی جمهوری در مهاباد فرمان داد که همراه تعدادی کامیون حامل آذوقه به بانه و سردشت برود. خود او نیز با هواپیما به سردشت رفت. صبح روز بعد، 1325/4/25 به بانه برگشته و پس از دیدار با مازوچی با به سقز پرواز میکند. هواپیما در نزدیکی دهکده‌ی "سنجو" در ارتفاعات "که‌لی خان" سقوط کرده و آتش میگیرد. خلبان با چتر نجات خود را نجات میدهد اما نانوازاده در هواپیما مانده و میسوزد.)

روز 1325/4/26 سروانی همراه با دو درجه‌دار ارتش جنازه‌ی نانوازاده را به مهاباد می‌آورند. ساعت 19 همانروز با مشارکت در حدود ده هزار نفر از مردم، جنازه‌ی وی در قبرستان ملا جامی به خاک سپرده شد. قانع شاعر خلقی جمهوری کردستان در باره او شعری سرود که در همان شماره‌ی روزنامه‌ی کردستان 69 به چاپ رسید.

جاده‌ی سفز- بانه به کلی تحت کنترل قوای پیشمرگان کردستان بود. به‌غیر از مردم منطقه هیچ کسی بدون اجازه‌ی رهبری جمهوری حق نداشت به این جاده نزدیک گردد. همه‌ی وسایل نقلیه را بازرسی میکردند. برای اطلاع از انضباط پیشمرگان کردستان میتوان این نمونه‌ی جالب را ذکر کرد:

- (در یکی از روزهای اواسط ماه مه، ساعت 12 اتومبیل صدراعظمی "نماینده‌ی مهاباد در مجلس شورای ملی و برادر پیشوا قاضی" را متوقف کرده و بازرسی میکنند. صدر به آنان میگوید: من برادر پیشوا قاضی هستم. و از آنان میپرسد که اگر شما میدانستید که کیستم، آیا باز هم اتومبیل مرا بازرسی میکردید؟

جواب میدهند: بله! به خاطر اینکه ما باید دستورات فرمانده خود را اکیداً اجرا کنیم.

صدر باشنیدن این جواب با خوشحالی اسم فرمانده آنانرا میپرسد و آنان جواب میدهند که بکر عبدالکریم* فرمانده ماست.

صدر قاضی از آنان تشکر میکند و نامه‌ی زیر را نوشته و به یکی از پیشمرگان میدهد که به بکر عبدالکریم* برساند: "پیشمرگان کردستان را دیدم، از شادی در پوست خود نمی‌گنجیدم. باور بفرمائید که 20 سال جوانتر شدم. نمیدانم چگونه و به چه وسیله‌ای تشکر خود را از شما ابراز کنم. انضباط و وظیفه‌شناسی پیشمرگانان جای سپاسگزاری و قدردانی دارد. دلم میخواست که به خدمتتان میرسیدم، متأسفانه بدلیل کاری باید

به بوکان و مهاباد برگردم. دیدار شما موجب خوشحالی من خواهد شد و اتومبیل خود را به سراغتان خواهم فرستاد. صدر قاضی⁽²⁶⁾ (سند شماره 12)

در صفحه‌های 221 تا 226 همان کتاب قانعی فرد به سقوط جمهوری کردستان، دستگیری پیشوا و رفقاییش و رفتن مصطفی بارزانی به تهران اشاره می‌کند. اضافه بر مجموعه‌ای دروغ پردازی و هتاکی نسبت به بارزانی ظاهراً با تکیه بر اسناد رکن دوم ارتش ایران مینویسد: (بارزانی در تهران چیزی به جز تعریف از خود و بدگویی از پیشوا بر زبان نیاورد. او وعده داده که اگر قوای ایران برای ازبین بردن جمهوری کردستان وارد شوند با آنان همکاری کند.) سپس می‌نویسد:

- (بارزانی حاضر نشد تسلیم شود و گفت تا بازگشت به نزد شیخ احمد شرایط ایران را برای رفتن به همدان قبول نمی‌کند و حاضر نیست یکی از افسران ایران را به نام ابولحسن تفرشیان به ایران تسلیم کند." همچنین در صفحه‌ی 226 می‌نویسد: "بارزانی در تهران بر علیه قاضی محمد زیاد صحبت کرد و باعث دستگیری قاضی شد. اگر بارزانی به تهران سفر نکرده بود، قاضی محمد دستگیر نمیشد.)

قانعی فرد مستقیماً نمی‌گوید که این نقل قول‌ها را از چه کسی شنیده است. گمان در این است که این یاوه‌ها را از وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ایران دریافت کرده باشد، ولی برای رد گم کردن با ذکر چند اسم در زیرنویس‌های این بخش در صدد گیج کردن خواننده برآمده، چنانچه در صفحات 211 تا 221 می‌نویسد:

- (یکی از ماموران ساواک هم براین عقیده‌اند* که بارزانی با رزم آرا و همچنین وزیر جنگ سپهبد امیر احمدی و قوام السلطنه ملاقات کرد و پیشنهادهایی برای محو و نابودی قاضی محمد و یارانش و همچنین ادامه اقامت و زندگی در مهاباد با افراد مسلحش و اختصاص بودجه و سلاح کافی به ارتش و دولت مطرح کرد. وی مرتباً تقاضای شرفیابی به حضور

پادشاه را داشت و با آنکه چندین بار مراتب به اطلاع پادشاه رسید و مسئولان هم اصرار بر ملاقات و مذاکرات حداقل به صورت تشریفاتی داشتند که موجب دلگرمی و پشتیبانی پادشاه از آنان باشد، اما هیچ وقت و هیچ گاه موافقتی با چنین ملاقات و شرفیابی نشد. پادشاه اصولاً قصد و نظر نداشتند که با ملاقات یک ژنرال غیر واقعی آن هم فراری که از عراق که به دامان جمهوری مهاباد پناه آورده، مشروعیتی برای او و یا جمهوری نامبرده قائل شده و اسباب نارضایتی عراق را فراهم آورد. شاه روابط بین‌المللی را به خوبی رعایت می‌کرد.)

همه میدانند که جمهوری کردستان در تاریخ 1946/12/17 سقوط کرد. در دوره جمهوری کردستان بارزانی هرگز به تهران نرفته بود و با هیچکدام از مسئولین ایران دیدار نکرده بود. بعد از سقوط جمهوری کردستان و عقب نشینی بارزانیها از مهاباد به نرده و بعد از دستگیری قاضی محمد توسط ارتش، به پیشنهاد سرتیپ همایونی فرماندهی لشکر 4 ارومیه، به تهران سفر کرد، نه در دوره جمهوری کردستان. هدف از مذاکره با مقامات ایران نیز بدست آوردن فرصتی بود تا از درگیری با ارتش ایران و عشایر تسلیم شده در سرما و یخبندان زمستان جلوگیری کنند.

در روز 1946/12/12 ارتش ایران با همکاری عده‌ای از فئودالهای فراری از آذربایجان و اوباش شهر تبریز را اشغال کرد و در دادگاه نظامی صحرایی به ریاست و دادستانی سرهنگ زنگنه که به تندروی و بیرحمی مشهور بود، صدها مبارز، افسر و فدائی آذربایجان را به اعدام محکوم کردند. در مدت چند روز تعداد اعدامی‌ها به 3 هزار تن رسید.⁽²⁷⁾

میر جعفر باقراف در روز 1325/7/28 در نخجوان با پیشه‌وری، پادگان و غلام یحیی فرمانده فدائیان آذربایجان دیدار کرده بود. در این دیدار پیشه‌وری گفت: (شرایط دشوار و خطرناک سیاسی برای آذربایجان پیش آمده‌است ما در وهله‌ی نخست باید توانیهای جنگی خود را تقویت کنیم، انگلیسها و گروههای ارتجاعی ایران به رهبری قوام، میخواهند

دستاوردهای ما را از بین ببرند. من اعلام میکنم اگر در این شرایط نیروهای شیطانی به آذربایجان حمله کنند، ما نمیتوانیم از آنان جلوگیری کنیم.) او کمبود سلاح و وسایل نظامی را به عنوان عامل اساسی این ضعف میدانست، همچنین او گفت که در میان فداییان، کسی را نمی شناخت که بتواند با توپ شلیک کند در نتیجه او تقاضا کرد تا چند نفر را برای آموزش کاربرد توپ به آذربایجان بفرستند. او گفت: (در این تردیدی نیست که برای حمله به آذربایجان از طریق زنجان به مراغه حمله میکنند.) سپس گفت: (در جبهه‌ی زنجان بدلیل نبودن موانع طبیعی، نیروهای ما در زمینهای هموار سنگر گرفته‌اند.) پیشه‌وری اظهار داشت که: (شماری از کردها که تعدادشان بیش از 1500 نفر نیست، به رهبری ملا مصطفی بارزانی میتوانند از ما حمایت کنند.)⁽²⁸⁾

ارتش ایران بعد از اشغال آذربایجان به سوی کردستان حرکت کرد. ژنرال بارزانی برای مقابله با تهاجم ارتش بخشی از نیروهایش را در جبهه‌ی سقز در دهکده سرا مستقر کرد و همراه با محمدامین میرخان فرماندهی لشکر یکم بارزانی به سمت میاندوآب حرکت کرد تا به تقویت جبهه در آنجا بپردازد. در میاندوآب اطلاع پیدا کرد که فدائیان فرقه مقاومت نکرده‌اند و سران آذربایجان به باکو گریخته‌اند. بارزانی محمد امین میرخان را به مهاباد روانه کرد تا از خانواده‌های بارزانیها محافظت کند و خود نیز به سرا رفت و بخشی از نیروها را در جبهه‌ی سرا مستقر کرد و بخشی را برای جمع آوری خانواده‌های بارزانی که در دهات بوکان و مهاباد مستقر شده بودند به مهاباد فرستاد. نیروهای سرا دستور داشتند تا آمدن فرمان جدید از پیشروی ارتش ایران جلوگیری کنند.⁽²⁹⁾

روز 1325/9/25 بارزانی به مهاباد رسید و با قاضی محمد و مسئولین حزب دمکرات کردستان دیدار کرد. در این دیدار متوجه شد که هیچکدام از مسئولین مهاباد قصد مقاومت ندارند و همه خود را تسلیم میکنند. بعد از

آن به دیدار پیشوا قاضی محمد میرود. بارزانی از او میپرسد که میخواهی چکار کنی؟ پیشوا در جواب میگوید: میخواهم خودم را فدا کنم، به خاطر اینکه خون مردم مهاباد ریخته نشود. خودم را تسلیم میکنم و حتی برای این منظور با ژنرال همایونی تماس گرفته‌ام.

در این لحظه در حالیکه اشک در چشمان پیشوا حلقه زده بود به بارزانی گفت: (به‌غیر از مردان خودت به کسی تکیه نکن. بسیاریند کسانی که برای من سوگند وفاداری یاد کردند ولی اکنون برای خدمت به ارتش باهم رقابت میکنند. همچنین میخواهم به تو بگویم که مواظب رؤسای عشایر باش و به آنها اعتماد نکن. و تمنی میکنم هرچه زودتر از مهاباد خارج شوید تا در اینجا با ارتش ایران درگیر نشوید.)

بارزانی می‌گوید که قاضی برخاست و گریه‌کنان مرا بوسید و گفت:
- (از خداوند میطلبم ترا حفظ کند و پیروز شوی. بگذار جان من فدای هموطنانم شود و آنان را از بلایی که بر سرشان نازل شده و تهدیدشان میکند دور کند.)

اینرا گفت و سپس پرچم کردستان را از روی میز کارش به من داد و گفت:
(این رمز کردستان است که به تو میدهم، زیرا میدانم تو از هرکسی بهتر از آن حفاظت میکنی.)⁽³⁰⁾

خانواده‌های بارزانی را از مهاباد به نقده و اشنویه برده و در دهات اطراف این دو شهر مستقر میکنند و شیخ احمد به اشنویه رفته و با فرماندهان جلسه تشکیل داده و قرار میگذارند که دو خط دفاعی در بین نقده و مهاباد و دو خط دفاعی در "باراندوز" و دره‌ی "قاسملو" مستقر کنند و تا میتوانند بدلیل سرما و یخبندان سخت از درگیری نظامی با ارتش و جاشها پرهیز کنند. ارتش ایران نیز که از درگیری با بارزانیها تجربه آموخته بود مایل نبود در آن شرایط مجدداً با آنان وارد نبرد شود.

عقب نشینی بارزانیها از مهاباد منجر به بازگشت ارتش بدانجا و سقوط جمهوری شد. قبل از بازگشت ارتش به مهاباد، هیئتی از سران عشایر و

ثروتمندان مهاباد مانند: سید علی حسینی، میرزا رحمت الله شافعی، شیخ حسن شمس برهان، کریم آقا قملقلعه "قوم قلعه" علی آقا پسر قرنی آقای مامش، علی آقای دهبکری "امیر اسعد"، سلیمان پسر معروف آقا مامش، مام حسن منگور و محمد حسین خان سیف قاضی به نمایندگی پیشوا قاضی محمد روز 1325/9/23 برای استقبال از سرتیپ همایونی به میاندوآب رفتند⁽³¹⁾. روز 1325/9/25 قاضی محمد، حاجی بابا شیخ و محمد حسین خان سیف قاضی پیمان تسلیم شدن جمهوری و دورکردن بارزانیها را از مهاباد امضا کردند. روز 1325/9/26 پیشوا قاضی و سران جمهوری تا نزدیک گوک تپه در 12 کیلومتری شهر مهاباد به استقبال ارتش ایران رفتند و قوای ایران را به فرماندهی سرهنگ غفاری به مهاباد آوردند. در این روز پس از گذشت قریب یکسال از اعلام جمهوری و برافراشتن پرچم کردستان به وسیله‌ی پیشوا قاضی محمد، مهاباد دوباره به اشغال ارتش ایران درآمد.

- (پیشوا قاضی محمد برای جلوگیری از تکرار قتل عام تبریز در مهاباد توسط اوباش ارتش و نیروهای عشیره‌ی دهبکری که برای غارت پیشقراول ارتش شده بودند خود را تسلیم کرد.)

بعد از عقب نشینی بارزانیها به نقده و اشنویه و دهات اطراف آن سامان، ارتش ایران، پیشوا قاضی محمد، محمد حسین خان سیف قاضی، ابولقاسم صدر قاضی و تعدادی از وزرا و مسئولین حزبی و مأموران جمهوری کردستان را در مهاباد، بوکان و سقز دستگیر کرد. زمانیکه پیشوا و یارانش در زندان بودند، سرتیپ همایونی فرماندهی لشکر 4 ارومیه تقاضای دیدار با شیخ احمد و مصطفی بارزانی را کرد. همایونی و سرگرد غفاری باهم در منزل "قولیخان" در نقده با آنان دیدار کردند. در این ملاقات سرتیپ همایونی از شیخ احمد می پرسد که میخواهید چکار کنید. شیخ احمد در جواب میگوید: ما نمیخواهیم با ارتش ایران بجنگیم. تنها میخواهیم که تا فرارسیدن بهار فرصت دهید. آن وقت ما چه با رضایت دولت عراق و چه

بدون موافقت آنان خاک ایران را ترک میکنیم. همایونی در جواب میگوید بهتر است این مسئله را با مسئولین تهران در میان بگذارید.⁽³²⁾

شیخ احمد پیشنهاد همایونی را قبول کرد و تصمیم گرفت ملا مصطفی بارزانی به تهران بفرستد. بارزانی روز 1325/9/30 به تهران سفر کرد و عزت عبدالعزیز، نوری طه، میرحاج احمد، جمیل توفیق بامرنی و خالد زراری را به همراه برد. سرگرد غفاری نیز آنانرا همراهی کرد.

در تهران با احترام از بارزانی و همراهانش استقبال کردند. او با قوام السلطنه نخست وزیر و رئیس ستاد ارتش دیدار کرد. آنان دو راه به بارزانی پیشنهاد کردند، یا خلع سلاح شدن و اسکان یافتن در منطقه‌ی همدان، یا بازگشت سریع به عراق. بارزانی به آنها گفت که من نمیتوانم تصمیم بگیرم. باید به نزد شیخ احمد برگردم زیرا تصمیم نهایی با اوست.

دولت ایران میخواست برای اجرای نقشه‌هایش بارزانی را به گروگان بگیرد تا بدینوسیله شیخ احمد را وادار به تسلیم کند. برای این منظور هیئتی به نزد شیخ احمد فرستاد. این هیئت به او اطلاع دادند که یا خلع سلاح شوند و آماده گردند که به همدان انتقال یابند، یا به سرعت خاک ایران را ترک کنند و گرنه ملا مصطفی بارزانی برنمیگردد. جواب شیخ احمد این بود که بعد از ذوب شدن برف و آمدن بهار، ایران را ترک میکنیم. درباره‌ی ملا مصطفی بارزانی نیز گفت: ما تسلیم تهدید نمیشویم. هرکدام از بارزانیها مصطفی هستند. دولت ایران با شنیدن موضع شیخ احمد ناچار شد روز 1325/11/9 بارزانی و رفقاییش را برگردانند.⁽³³⁾

قانعی فرد این بار در صفحه‌ی 237 کتاب پس از 60 سال، درباره‌ی پیشوا قاضی محمد مینویسد: (قاضی محمد شخصی ناآگاه و فاقد شم سیاسی بود. او تحصیلات آکادمیک نداشت و صرفاً مباحث دینی و شریعت را خوانده بود و پیش از آن یک پیشنماز به حساب می آمد. شیفتگانش از مطالعات او سخنها گفته‌اند اما واقعیت این است که او در حوزه‌ی دین تلمذ کرده بود.

او یک سفر هم به اروپا نکرده و حتی اطلاع کافی از جغرافیای ایران و بالاتر از آن اوضاع و احوال حکومت‌های خودمختار جهان نداشت. خودمختاری دلیل اولیه‌ی تشکیل دولت کردی بود. مشکل اصلی جمهوری مهاباد نیاز آنان به همکاری روسها بود که تنها با وجود ارتش سرخ شانس بقا داشتند و همین نزدیکی و رابطه با استالین موجب شد تا قدرتهای غربی از ایران جانبداری کنند.)

قانعی فرد و خط دهندگانش در دستگاہای جاسوسی رژیم با این اراجیف مخدوش کننده، میکوشند تصویری دلخواه خود از مفاخر ملی کرد ترسیم کنند. سخنان قاضی محمد در مراسم مختلف و مصاحبه‌های مختلف او با روزنامه‌های مترقی آن دوره‌ی ایران و مقایسه آن با کلیه‌ی سیاستمداران دیگر ایران و دفاع پر شور او از ملت کرد نشاندهنده‌ی اندیشه‌های مترقی و فرهنگی پیشوای کرد هستند و نیازی به اثبات ندارد. آنچه که انسان آگاه را از ناآگاه متمایز میکند نوع فکر و اندیشه و تحلیل است نه مدرک آکادمیک. هزاران جاسوس از قبیل قانعی فرد و محسن رضایی دارای دیپلم‌های بی ارزش دانشگاهی هستند که به دستور اوباشان دستگاہهای امنیتی به آنان داده شده‌است.

موقعیت جغرافیایی و تقسیم ملت کرد و خاک کردستان توسط استعمارگران انگلیسی در بین چهار دولت دیکتاتور، ملت کرد را در همه‌ی زمینه‌ها دچار مشکلات و تحت سلطگی نموده است. این دولتها در طول تاریخ ندای آزادیخواهانه‌ی خلق کرد را در گلو خفه کرده‌اند. با زندانی کردن، شکنجه‌دادن و کشتار به این نداها پاسخ داده‌اند. مداوماً ملت کرد را مورد معامله قرار داده‌اند و پیمانهای منطقه‌ای بر علیه آن امضا کرده‌اند و در میان فرزندان کرد مرز مصنوعی کشیده‌اند. مادر و فرزند را در سرزمین خود از هم جدا کرده‌اند. آنان را ناچار کرده‌اند که برای حفظ جان به کوهستانهای وطنشان پناه ببرند و سلاح به دست گیرند. برای مقابله با آنان به سلاحهای سنگین و بمبارانهای هوایی جنون آسا متوسل شدند. به

غیر از تبلیغات دروغین، با لجن پراکنی توسط عوامل مزدور خود در میان ملت کرد میخواستند نسل کنونی را با مفاخر ملی خود و تاریخ افتخارآمیز مبارزات خود بیگانه کنند. این سرنوشت ملت 40 میلیونی کرد در جهان دمکراتیک کنونی است.

قاضی محمد 67 سال پیش از این، جمهوری کردستان را اعلام کرد. در آن دوران سراسر کردستان و خاور میانه در بیسوادی و ناآگاهی غوطه‌ور بود. از جمعیت بیش از سه ملیونی کرد در ایران 18 ملیونی آن دوران 300 هزار نفر شهر نشین و بیش از 2 ملیون و 700 هزار تن روستایی و چادر نشین بودند⁽³⁴⁾. از کل این جمعیت تنها 5 درصد باسواد بودند و بقیه و بویژه زنان در بیسوادی مطلق به سر میبردند. دهات کردستان فاقد مدرسه و درمانگاه بودند و در بسیاری از شهرها تنها یک مدرسه برای تحصیل وجود داشت.

در زمانیکه قاضی محمد جمهوری کردستان را اعلام کرد بسیاری از حاکمان و قدرتمداران خاورمیانه فاقد تحصیلات آکادمیک بوده و تنها در مدارس دینی درس خوانده بودند و یا مطلقاً بیسواد بودند. هنوز هم بسیاری از سیاستمداران در جهان هستند که هیچگونه تحصیلات آکادمیک نداشته‌اند اما با کاردانی وظایف خود را انجام می‌دهند. "یوران پرشون" رهبر سوسیال دمکراتهای سوئد که سالیان متوالی بزرگترین حزب حاکم را در سوئد رهبری میکرد هیچگاه تحصیلات دانشگاهی را به پایان نرسانده، آیا خمینی، حسنی، خلخالی، یا خامنه‌ای و رهبران دیگر ایران که بیش از 55 سال بعد از قاضی محمد به کرسی صدارت رسیدند، تحصیلات آکادمیک داشتند؟ امروز چند تن از آخوندهای حاکم بر ایران را میشناسیم که دارای تحصیلات آکادمیک هستند؟

برای تو دهنی زدن به قانعی فردها و سایر آخوندهای دستگاههای جاسوسی ایران کافی است نظری به سخنرانیهای قاضی محمد که در صفحات روزنامه‌ی کردستان در سال 1946 به چاپ رسیده‌اند بیاندازیم.

برای نمونه در روز 1946/7/26 سخنان قاضی محمد که میتوان گفت امروز هم از نظر فرهنگی و روشنگری ارزش خود را از دست نداده‌اند.

- (عزیزان من، زمانی ملت کرد خوشبخت خواهد شد که ما منافع شخصی خویش را رها کنیم... به همانگونه که کارهای شخصی خود را انجام میدهیم، به کارهای ملت بپردازیم. کار خویش را بر کار عموم ارجحیت ندهیم. درستکار کسی است که پول، ثروت و پایه مد نظرش نباشد. بنابراین این از شما تقاضا دارم که در پی مصالح فردی نباشید. در دهات خود مدرسه تأسیس کنید، بیمارستان درست کنید، به فقرا کمک کنید و کارگاه‌ها بسازید... زندگی کوتاه است و ثروت نام آدمی را پرآوازه نمیسازد، بلکه خدمت به ملت و میهن است که افتخارآفرین است.) (سند شماره 13)

این نمونه‌ای است از سخنان با ارزش پیشوای کردستان که در ملاقات با سران عشایر و مسئولین حکومتی ایراد کرده‌است. همین خود، بزرگ اندیشیدی و توانایی فکری عظیمی او را نشان میدهد که در حدود صد سال پیش، از قاضی محمد که در خانواده‌ای مذهبی و در قلب مناسبات فئودالی جامعه‌ی عقب مانده‌ی ایران و کردستان پرورش یافته بود، از وی چنین پیشوایی روشنفکر و ترقیخواه ساخت.

تأسیس سازمان زنان در جمهوری کردستان و مبارزه با بیسوادی در بین بزرگسالان "تأسیس مدرسه‌ی دخترانه به‌همت او قبل از جمهوری- مترجم" میزان ترقیخواهی پیشوا و تلاش وی را برای گشودن دروازه‌ی آزادی برای زنان آشکار میسازد.

- (کرد در زندگی خود به سه چیز مهم نیاز دارد. اول آموزش، دوم پرورش، سوم فداکاری.) از سخنان رهبر ملت کرد و رئیس جمهوری کردستان. این بیانگر درایت پیشواست که 67 سال پیش از "انرژی اتمی" برای هم میهنان آن دوره‌ی خود سخن میراند و به آنان مژده میدهد که روزی فرا خواهد رسید که شهرهایشان با انرژی اتمی روشن شوند. مگر چند روحانی،

قاضی و شخصیت سیاسی حاکم بر ایران که بودجه حکومتشان را در "چاه چمران" سراغ میگیرند؟ در این دوره از "اتم" آگاهی دارند؟⁽³⁵⁾

در صفحه‌ی 340 کتاب "پس از شصت سال" قانعی فرد بر خلاف نوشته‌های خود در صفحات قبلی در مورد سفر بارزانی به تهران و فراهم کردن زمینه‌ی دستگیری قاضی محمد مینویسد: (در 17 دسامبر 1946، بارزانیها ابتدا به طرف نرده رفتند. در نرده وقتی بارزانی شنید که قاضی محمد بدون زدو خورد و یا مقاومت به استقبال ارتش ایران رفته و خون از دماغ کسی در آن شهر ریخته نشده است، نرده را تخلیه کرد و در ارتفاعات کوهستانی مجاور نرده اشنویه و دشتبیل و مرگور مستقر میشوند. بارزانی یکماه در ارتفاعات منطقه‌ی اشنویه باقی ماند. او هراس داشت که بعلت بارش برف سنگین و یخ و سرمای شدید، راههای ارتباطی قطع شده و آنگاه او در میان برف و سرما خود را محبوس خواهد شد. بعضی از طرفداران قاضی محمد هم در این روزها که او در زندان بود، ارتباط با بارزانیها را حفظ کرده بودند و او را به مقاومت بیشتر تحریک میکردند تا شاید نجات قاضی محمد از زندان شود...) سپس به نوشته‌ی یکی از افسران ایرانی که به بارزانی پیوسته بودند اشاره میکند و در صفحه‌ی 243 مینویسد:

- (بارزانیها قصد جنگ و درگیری با ارتش را نداشتند.) سپس اضافه میکند: (از تیپ رضائیه و لشکر 5 سنندج و لشکر 3 تبریز واحدهایی برای تقویت نیروهای نظامی مهاباد اعزام شدند و در نتیجه‌ی بمباران هواپیماها و توپخانه، بارزانیها تلفات سنگینی دادند. ستاد ارتش قصد داشت به هر قیمتی غائله را تمام و بارزانیها را از ایران براند. رزم آرا با هواپیما به قصد سرکشی به نیروهای آذربایجان و کردستان به مقصد رضائیه عزیمت می کند.... در تمام ایام عید ایرانیان، جنگ ارتش با بارزانیها ادامه داشت و به شدت مناطق آنان بمباران میشد. گاهی با پرواز حمله هواپیما در ارتفاع کم و رگبار مسلسل و بمباران، تعداد زیادی از زن و بچه‌های آنان

کشته میشدند. شیخ احمد نامه‌ای به فرمانده نظامی نوشت که "اسرا را تحویل دادیم، از بمباران ما اجتناب کنید.)

هر چند که وی خواهان نرمش ایران بود اما تعقیب و گریز ادامه داشت. در این ایام وزیر جنگ سپهد امیر احمدی بود. او در روزنامه‌ی اطلاعات نوشت: (بارزانی با دو هزار نفر که هزار نفر آنان مسلح هستند از مرز ایران عبور کرده و در سردشت اقامت گزیده و لزوم اقدام برای خلع سلاح آنان محسوس است). رزم آرا رئیس ستاد جنگ دربارهی علت بمباران بارزانیها می گوید:

- (بارزانیها ایرانی نیستند، در شمال کرکوک مسکن دارند، تعداد این ایل 10 هزار نفرند و دو هزار خانوار را تشکیل می دهند.) و جالب اینکه می گوید:

1- مردمانی مبارز و قانع هستند و در استفاده از زمین و موانع طبیعی بی نظیرند.

2- در مهمات صرفه‌جویی کرده و مادامیکه دشمن به مسافت کم تر از 200 متر نرسد تیراندازی نمی کنند.

3- نقطه ضعف حریف و قسمت ضعیف جبهه را زود تشخیص می دهند و این عمل حیرت آور است.

4- چون همواره در کوه و دره و جنگل می جنگند، به قدری در عملیات ورزیده هستند که می توان گفت این ورزیدگی در هیچ ارتشی در دنیا نمونه ندارد. بارزانیها جنگجو هستند. با کمال بیباکی و جسارت حمله می کنند و به قدری در جنگ ایستادگی به خرج می دهند که ارباب‌های جنگی را از مسافت 30 متری با گلوله می زنند و بسیاری از اوقات ارباب‌ها از روی اجسادشان عبور می کنند. ما با افرادی روبرو هستیم که به استقبال مرگ می روند." و این جنگ و گریزها در مارس 1947 در داخل خاک ایران رخ داد. در همین ایام بوو که قاضی محمد در زندان بود، به خاطر اقدامات مسلحانه علیه منافع ملی و تمامیت ارضی ایران در زندان به سر میبرد و

عجله‌ی فراوانی میشد که او را فوراً اعدام نمایند، زیرا حکومت گمان میکرد که بارزانی با قاضی محمد در ارتباط است و کشتن او سبب پایان این جنگ و خونریزی می‌شود.

در صفحه‌ی 244 کتاب "پس از شصت سال" مینویسد: (رزم آرا اعلام داشت که با واحدهای ارتش عراق در خاک آنجا، ارتباط کامل داریم و بدون تردید، به زودی کار بارزانیها یکسره خواهد شد. دولتین عراق و ترکیه در داخل مرزهای خود در این عملیات با نیروهای نظامی ایران به طور کامل همکاری کردند. ترکیه در نقاط شمال، عواملی گذاشت و راه بازگشت بارزانیها را مسدود کرد و هواپیماهای این دولت نیز بر فراز مرزهای ترکیه پرواز می‌نمود و متوجه عملیات بارزانیها بود. دولت عراق هم دو تیپ در مرز ایران متمرکز ساخت و سرلشکر آنها، امیر قوه سید حجازی، در حاجی عمران با سرلشکر همایونی ملاقات کرد. بیسیمهای ارتش عراق و ایران باهم ارتباط کامل دارند، افراد شیخ رشید هم در مرکز متمرکز شده و ارتش عراق را تقویت میکنند. "اها در 20 مارس 1947 برای حل قطعی مسئله‌ی بارزانیها و همکاری، سرلشکر فضل الله همایونی با امیر قوه عراق سرتیپ سید علی حجازی در حاجی عمران واقع در خاک عراق دیدار کرد.) "این نثر نایاب دقیقاً از چاپ فارسی کتاب برگرفته شده است. قانعی فرد و یا دیگر همکاران جاسوس وی که در تدارک کتاب با او همکاری دارند، "آمرلوا"ی عربی را که همان سرتیپ معنی دارد امیر قوه ترجمه کرده و "سید" عربی را که در ارتشهای اعراب همانند Sir به معنای آقا به کار می‌رود به سید آخوندی چسبانده‌اند. سید در زبان عربی به معنی آقا و سرور است. - مترجم"

سپس در صفحه‌ی 245 کتاب "پس از شصت سال" ادامه میدهد: (حدود دو ماه با ایران جنگ و گریز بود شیخ احمد تصمیم گرفت به منطقه‌ی بارزان بازگردد. اما بارزانی برادر همچنان نمی‌خواست که به دولت عراق تسلیم شود، چون شاید تیرباران می‌شد. در مارس آوریل بارزانیها به مرز عراق

رفتند. نمایندگان دولت عراق با بارزانیها وارد مذاکره شدند. رادیو خاور نزدیک اعلام کرد که صالح جبر، نخست وزیر عراق اظهار داشته‌است که دولت عراق، بارزانیها را می‌پذیرد، برادرش هم تسلیم می‌شود. سرانجام با درگیری وارد خاک عراق شدند. فرماندهی لشکر 4 اطلاع داد که بارزانی در خاک کشور عراق است. ایل بارزان به تدریج از 10 آوریل تا 15 آوریل 1947 به مرز عراق رسیدند. کلیه افراد مسن و زن‌ها و بچه‌ها که محکوم به اعدام نبودند به عراق بروند و شیخ احمد فقط در فکر رفتن به عراق و استقرار در منطقه بارزان بود تا بعدها تقاضای عفو ایل را به دولت عراق بقبولاند. نیروهای انگلیس و عراق چندان تمایلی به بازگشت بارزانیها نداشتند و هم تضمینی برای سلامتی و امنیت آنان ندارند. افراد ایل بارزان شامل پیران، بیماران، زنان و بچه‌ها به همراه احشام و لوازم زندگی محقر و بسیار مختصر ایشان از مرز گذشته و به دولت عراق پناهنده شدند که تعدادشان بالغ بر 15 هزار نفر بود و شیخ احمد به حبس، محکوم شد. حزبهای پارتنی و کمونیست در کوی کمک جمع می‌کردند و به بغداد می‌فرستادند، تا شیخ احمد و مابقی را آزاد کنند. البته در سال 45 غیاباً حکم اعدام وی صادر شده بود و وی به همراه 500 بارزانی دیگر در مدرسه‌ای حبس شدند. محمد خالد و برادرانش نیز حکم اعدام داشتند که البته فقط حکم 4 افسر اجرا شد و بقیه افراد حکمشان به تبعید تغییر یافت. شیخ احمد پیام داد که به افسرها اعلام شود به عراق نروند چون اعدام در انتظار آنهاست اما برخلاف آن نقل قول، کلیه افسران ارتش عراق به جز سرهنگ میر حاج جزو پناهندگان و تسلیم شدگان به عراق بودند.)

در اینجا باید به قانعی فرد و قانعی فردها گفت آیا گفته‌های رزم آرا و وحدت هر سه دولت دیکتاتور و اشغالگر ایران، عراق و ترکیه و به کار بردن این همه لشکر و سپاه و تانک و هواپیما و عشایر خائن دهبکری، منگور و مامش برای عقب راندن بارزانیها و همسر و فرزندانشان بیانگر

شجاعت و شهامت بارزانی و بارزانیها نیست که شما در صدد خدشه‌دار کردن شخصیت های این مبارزان هستید؟ آیا رژیم می که شما در خدمت آن هستید و دشمن ملت کرد و حقوق ملی آنان است از امثال شما با برنامه‌ای حساب شده، استفاده نمیکند تا به ملت خودتان خیانت بورزید و نگذارید ملت کرد به آرزوهایش نائل گردد. این به راستی شرم نیست؟

ترس رژیم ایران از ماندن بارزانیها در ایران و عدم خلع سلاح آنان، ارتش ایران را دچار یک سری جنگهای دشوار کرد. همچنانکه پیشتر اشاره شد، ارتش ایران تجربه جنگ با بارزانیها را داشت و میدانست که با جنگ و بدون تلفات زیاد و شدید نمی تواند بر آنان غلبه کند. در این سلسله درگیریها که ارتش ایران با همکاری دول عراق و ترکیه و استفاده از عشایر خود فروخته در ارتفاعات نلوس، گوجار، مرگور و اطراف اشنویه به جنگ با بارزانیها پرداخت، متحمل تلفات سنگینی شد. در این جنگها "تفرشیان" و شش تن دیگر از افسران ارتش ایران که پیشتر به فدائیان آذربایجان پیوسته بودند همراه بارزانیها بودند. در زمان جمهوری کردستان یک پیشمرگ بارزانی بنام خوشوی خلیل خوشوی روز 15/6/1946 در جنگ مامشا شهید شد و در درگیریهای منطقه‌ی اشنویه بعد از سقوط جمهوری کردستان 26 پیشمرگ بارزانی به اسامی زیر شهید شدند:

- سلیمان ملا ژاژوکی، صالح مصطفی بنبنیه‌یی، عمر احمد وسان بارزانی، ابراهیم ناوخوش سفتی، خال بایزالدین کانی بوتی، در دهکده‌ی سلوی منطقه اشنویه، 1947/2/2.

- محمد میرزا کاکشار، باقی کانی بوتی، در روستای گوجار اشنویه، 1947/2/23.

- حاجی محمد هوستانی، شوالی شندو شانده‌دهری، در جبهه‌ی جنگ اشنویه، 1947/3/14.

- سلطان مرعان آقا بیرسیافی، علی عمر بیر سیافی، سلیمان فقه دیریشکی، حسن سلیمان میرگه‌سوری، احمد عثمان اسقیلی، در جبهه مرگور "منطقه‌ی اشنویه" 1947/3/18.

- احمد که‌کال بیرسیافی، عبدالله شقلاوه‌ای، خلیل آکره‌ای، همه‌مو نبی ریزانه‌ای، خواجه خال ملا رزه‌یی، شوکت نعمان آمیدی و میرخان دوری، در جبهه مرگور، 1947/3/25.

- پیر هه‌سه‌ن شیلکی، سعید محمد سیلکی، اسماعیل خان بارزانی و علی بیدارونی. ارتفاعات چمنزار "به‌ری زهره" اشنویه، 1947/3/25.

به غیر از این شهدا، رژیم عراق نیز در تاریخ 1947/6/19 چهار افسر قوای بارزانی در جمهوری کردستان را به نامهای مصطفی خوشناو، خیرالله عبدالکریم. محمد محمود قدسی و عزت عبدالعزیز اعدام کرد.⁽³⁶⁾

علاوه بر اینان همچنانکه پیشتر نیز اشاره شد در اواسط سال 1946 در هنگام انتقال بارزانیها از دهات اطراف بوکان به منطقه‌ی اشنویه و نرده، بر اثر شیوع بیماری تیفوئید و نبودن دارو و خدمات پزشکی در حدود 2000 تن از بارزانیهای غیر مسلح، زن و کودک و پیر مرد و.. جان باختند.⁽³⁷⁾

بارزانیها روز 1947/4/10 بر اساس تصمیم فرمانده‌شان به مرز جعلی رسیدند و موقتاً از ایران خارج شدند و از رودخانه گادر گذشتند تا حماسه‌ای دیگر که تاریخ بدان افتخار میکند بی‌آفرینند.

در صفحه‌ی 228 کتاب "پس از 60 سال" به محاکمه‌ی پیشوا قاضی و سیف قاضی و صدر قاضی اشاره شده و آمده‌است: (در اواخر ژانویه‌ی 1947 محاکمه قاضی محمد و عموزاده‌اش محمد حسین سیف قاضی در یک دادگاه نظامی آغاز شد. به اصرار دادستان سرهنگ فیروزی، برادر قاضی محمد یعنی صدر قاضی نیز که در تهران به مذاکره با قوام رفته بود به مهاباد احضار شد و دادگاه در واقع برای محاکمه هر سه تن به کار خود ادامه داد. اما در عین حال به آنها اعلام شد که لازم است دادگاه دیگری تحت

عنوان فرجام تشکیل دهند و محاکمه را تجدید نظر کنند. در واقع در یکی از اولین روزهای مارس 1947 اتوبوسی که حامل جمعی از افسران ارشد بود، از تبریز به طرف مهاباد حرکت کرد. این افراد مطابق دستور رسیده از مرکز، مأموریت داشتند که قاضی محمد، صدر قاضی و محمد حسین سیف قاضی را در یک دادگاه نظامی تجدید نظر محاکمه کنند. هر چند از حکمی که باید صادر می کردند اطلاع داشتند. با رسیدن ایشان به مهاباد کار خود را شروع کردند و همواره با مرکز در تماس بودند و آنچه ستاد ارتش به ایشان دیکته میکرد انجام میدادند.

قوام بنا به روابطش با برادران قاضی در پیدایش مسئله‌ی کردستان بی تأثیر نبود و می خواست این افراد را همچنان در دست داشته باشد. در موقع تشکیل دادگاه هنوز جنگ با بارزانیها شروع نشده بود. برای خنثی کردن نفوذ معنوی قاضی محمد، روسای عشایر کردستان به تهران و دیدار شاه دعوت شدند. عده‌ای از روسای عشایر در ایلات منگور و مامش و روحانیون از شاه تقاضای اعدام قاضی را داشتند....)

سپس در صفحه‌ی 230 می نویسد: (... ظاهراً پس از یک هفته دادرسی سرهنگ پارسی تبار و دادستانی سرهنگ فیوضی که هنوز چند روزی از تحویل سال نو میلادی نگذشته بود، دادگاه صحرایی زمان جنگ آنها را به اعدام محکوم کرد.)

در ادامه همین بحث در همانجا نوشته شده است: (البته قاضی محمد با ورود ارتش تغییر رویه حکومت دریافته بود که اعدام خواهد شد اما مانند قهرمانان افسانه‌ای اندکی تردید نداشت و مرگ با افتخار را در کنار ملت و در خاک وطنش بر فرار ترجیح داد. "منظور قانعی فرد ایران است- نویسنده" چون مرگ اتفاقی نبود که وی را به هراس اندازد. دادگاه نتیجه‌ی کار خود را به تهران گزارش داد. پانزده ساعت بعد دستور مرکز مبنی بر اجرای بلادرنگ اعدام دریافت شد. در نخستین ساعات بامداد 1 آوریل 1947 حکم صادره به اطلاع قاضی محمد رسید.)

سپس مینویسد: (در شب 31 مارس 1947 حکم اعدام قاضی محمد و صدر قاضی و سیف قاضی اجرا شد.)

قانعی فرد اجازه نداشته که چگونگی محاکمه‌ی "قاضی‌ها" و روند دادگاه صحرایی و پرسشها و پاسخهای پیشوا و رفقاییش در دادگاه را بیان کند. زیرا که افشای اسناد موجود در بایگانی رژیم جمهوری اسلامی در مورد این دادگاه، تمامی تلاش سازمان اطلاعات ایران را در این کتاب و ترور پیشوایان کرد را بی اثر می ساخت. با نگاهی به اسناد منتشر شده در مورد دادگاه قاضیها به راحتی این تلاش حکومت شا و دستگاههای جاسوسی جمهوری اسلامی و عواملی چون قانعی فرد برملا میگردد.

در هنگام زندانی شدن و محاکمه‌ی پیشوا قاضی محمد و یارانش، به غیر از روحانیون و سران عشایری که به ملاقات با شاه دعوت شده بودند، عده‌ای از سران عشایر هم پیمان با جمهوری کردستان، ثروتمندان و روحانیون مهاباد نیز، برخی مطابق میل و اندکی نیز تحت فشار دولت با ارسال نامه و تلگراف به محمد رضاشاه "که از سوی ستاد ارتش سازمان داده شده بود- مترجم*" خواستار اعدام پیشوا، صدر قاضی و سیف قاضی شده بودند. محمد رضا سیف قاضی در کتاب "اسرار محاکمه‌ی قاضی محمد و یارانش" اسامی این عده را که در اسناد بایگانی "سازمان اسناد ملی ایران" آمده است منتشر کرده است.

روز 6 بهمن هیئت محاکمه قاضیها، به ریاست سرهنگ غلامحسین عظیمی، دادستان سرهنگ حسن توفانیان، دادیار سرگرد جعفر صانعی و تحت نظارت سرهنگ هوشنگ خلعتبری وارد مهاباد شدند و محاکمه‌ی قاضیها شروع شد. سروان "کیومرث صالح" خبرنگار مجله ماهانه‌ی ارتش به نام "ماهنامه ارتش" که در جلسات دادگاه شرکت داشت میگوید:

- دادگاه نظامی ارتش، 12 مورد جرم برای قاضی محمد "پیشوا"، سه جرم برای سیف قاضی و 4 جرم برای صدر قاضی تعیین کرده بود که جرمهای قاضی محمد عبارت بودند از:
- 1- بازرگانی نفت با شوروی از قرار 51% سهم شوروی و 49% سهم کردستان، بدون اطلاع دولت مرکزی ایران.
 - 2- تغییر و دستکاری نقشه‌ی دولت ایران و تجزیه‌ی پنج استان، ارومیه، کرمانشاه، سنندج، تیریز و ایلام.
 - 3- گذاشتن پرچم برای جمهوری کردستان با آرم داس و چکش به شیوه‌ی شوروی.
 - 4- درست کردن پول برای کردستان با نام کردستان به شیوه‌ی روبیل و با عکس قاضی محمد.
 - 5- کشیدن نقشه‌ی کردستان بزرگ با هر چهار پارچه‌ی کردستان، ایران، عراق، ترکیه و سوریه.
 - 6- آوردن بیگانگان به ایران و قرار دادن بخشی از خاک ایران به آنان. برای نمونه ملا مصطفی بارزانی.
 - 7- تهدید شاهنشاه ایران، دولت ایران و اعلام جنگ و تحریک مردم بر علیه شاهنشاه آریامهر.
 - 8- بستن پیمان با حکومت شوروی بر علیه حکومت ایران و همکاری نیروهای اشغالگر شوروی در خاک ایران.
 - 9- اعلام استقلال کردستان و اشغال بخش بزرگی از خاک ایران به نام کردستان.
 - 10- فرستادن و آمد و رفت به خارج ایران و سفر به شوروی و ملاقات و جلسه با باقراف رئیس جمهوری آذربایجان شوروی.
 - 11- عقد قرارداد بازرگانی با بیگانگان و دشمنان بدون اطلاع و کسب نظر تهران.

12- دستگیری و کشتن کارمندان دولت و ویران کردن و سوزاندن خانه و کاشانه‌ی آنان، بویژه کارمندان غیر کرد.

خبرنگار "ماهنامه‌ی ارتش" مینویسد: قاضی محمد به غیر از سه مورد زیر ذیل همه‌ی دیگر موارد اتهام را رد کرده و به شدت تکذیب می‌کند.

1- رفتن به باکو و دیدار با باقراف.

2- وجود پرچم اما نه مانند داس و چکش به شیوه‌ی شوروی.

3- آمدن ملا مصطفی به مهاباد، نه اینکه کسی او را آورده باشد، بلکه خودش آمده زیرا کردستان خانه‌ی هر کردی است که بخواهد در هر وجه آن مسکن گزیند و زندگی کند. این حق خودش است چون حق صاحب خانگی دارد. (38)

بعد از گذشت نزدیک به سه ماه از محاکمه‌ی قاضی محمد و همراهانش، ارتش ایران دادگاه تجدید نظر را تشکیل داد، به ریاست سرهنگ رجب عطائی، سرهنگ رضا نیکوزاد دادستان، سروان حسین صلح جو رئیس دادگاه و سروان نبوی وکیل مدافع، تشکیل داد.

کیومرث صالح مینویسد: هیئت تعیین شده قضات روز 1326/1/4 از تهران به تبریز و سپس به مهاباد آمدند و در روز 1326/1/7 به مهاباد رسیدند. شب در پادگان مهاباد استراحت کرده و صبح روز بعد جلسه‌ی دادگاه شروع شد. ابتدا قاضی محمد را آوردند و همان 12 مورد را دوباره خواندند و او هم سخنان قبلی خود را تکرار کرد. در جریان خواندن کیفرخواست قاضی محمد بسیار آرام بود و با متانت به سؤالات جواب میداد. بدلیل پافشاری قاضی محمد در تکذیب جرمها، دادور بر سر او نعره کشید و پرخاشگرانه با قاضی محمد سخن گفت. قاضی محمد با عصبانیت در جواب او گفت:

شما هم خورده‌ی دیگران را نشخوار میکنید! شما اگر دین ندارید و خدا را نمی‌شناسید و ایمان به حساب و کتاب آخرت ندارید، لااقل ذره‌ای جوانمرد باشید.

به او گفت شما اینهمه دروغ و اتهام را چطور سرهم بندی کرده‌اید. اگر راست میگوئید یک مدرک ارائه دهید. در جواب گفته‌های قاضی محمد، دادور با بی احترامی به او گفت "کردان سگ صفت". اما عصبانیت و تهدید دادستان نتوانست در قاضی محمد اثر کند، بلکه او را بیشتر تحریک کرد و به دادستان حمله کرده و به او گفت: سگ و بی شرف و بی آبرو شما هستی که هیچ مرزی برای خودتان، برای خلق و قانون قائل نیستید. آخر بیشرف تو فقط میتوانی تصمیمی را که آن بیشرف دیگر گرفته اجرا کنی و کار دیگری از دستت بر نمی آید. من از پیش خود را برای مقابله با آن آماده کرده‌ام و آنرا رحمت پروردگار برای خود میدانم. بیگناه و در راه آزادی ملت کشته میشوم و به این مرگ مردانه افتخار میکنم.

بعد از آن قاضی محمد به هیچکدام از سؤالات پاسخ نداد و سوگند یاد کرد که جوابی به آنان ندهد. دادستان برای آنکه قاضی محمد را آرام کند و از تصمیمش منصرف سازد اعلام تنفس کرد. بعد از تنفس بسیار تلاش کردند که قاضی محمد جواب سؤالات سرهنگ نیکوزاد دادستان را بدهد. اما قاضی محمد گفت:

اکنون که قرار است به خاطر این عشق و پیمانی که من با ملت دارم مرا دار بزنید، تصمیم گرفته‌ام با خلقم زندگی کنم و برای آنان بمیرم. دیگر من چطور میتوانم وعده‌ی خود و سوگندی را که یاد کرده‌ام به خاطر اینهمه بیشرفی سرهنگی که دادستان شده‌است بشکنم. من حاضر نیستم به او جواب بدهم، مگر کسی دیگر از من سؤال کند.

هنگامیکه مسلم گشت که قاضی محمد آماده نیست به پرسشهای آنان پاسخ دهد، آنان در میان خود به مشورت پرداختند و قرار گذاشتند در ادامه‌ی جلسه سرهنگ رجب عطائی به جای سرهنگ نیکوزاد دادستان دادگاه گردد.

پرسشها از قاضی محمد دوباره از اول شروع شد. قاضی محمد هم دوباره به رد آنها پرداخت. در جواب این سؤال که چرا شما بدون تماس با دولت

مرکزی قرارداد نفت با شوروی امضا کرده‌اید؟ قاضی با قهقهه خندید و گفت:

- (کدام نفت؟ ما کدام چاه نفت و کمپانی نفت را در اختیار داشته‌ایم، تا با آن بازرگانی کنیم؟ عجیب است اگر شما میخواهید به ما اتهام بزنید، اتهامی بزنید که حداقل کمی معقول به نظر برسد. شاید شما آب این رودخانه را که از مهاباد میگذرد نفت میدانید؟ براستی شما با نادانی بسیار اینهمه اتهام بی اساس را برای ما سرهم بندی کرده‌اید!)

همچنین در مورد این سؤال که گویا قاضی محمد به بیگانگان راه داده و یا از آنان خواسته که وارد خاک ایران شوند. مانند ملا مصطفی، قاضی محمد مانند سه ماه پیش از این جواب داده و گفت: "ملا مصطفی در کردستان بیگانه نبوده و نیست! کردستان خانه‌ی هر کردی است! علاوه بر این کسی او را نیاورده‌است، شرایط ایجاب کرده که او از بخشی از خانه‌ی خود به بخش دیگر بیاید. والسلام!"

اینبار سرهنگ عطائی یکایک سؤالات را دوباره تکرار کرد و قاضی محمد مانند سابق دوباره همه‌ی اتهامات را رد کرد. اینبار سرهنگ نیکوزاد که دادستان بود و قاضی محمد بسیار سخت در برابرش ایستادگی کرده بود، مانند مار بدور خود می پیچید و خود را میخورد، از کیسه‌اش پارچه‌ای برنگ سرخ و سفید و سبز که داس و چکشی در وسط آن رسم شده بود بیرون آورد به قاضی محمد گفت: آیا همه‌ی حکومت و پرچم و تشکیلات این نیست؟

قاضی محمد در برابر این رفتار وی گفت:

اولاً این هرگز پرچم کردستان نبوده و نیست، زیرا پرچم ما داس و چکش ندارد!

ثانیاً این رفتار شما دلیل کم عقلی و بیشعوری شماست! مطمئن باشید که شما به پرچم کردستان دسترسی نخواهید داشت که به آن بی احترامی

کنید. روزی خواهد آمد که بر فراز این خانه‌ای که من در آن محاکمه میشوم پرچم کردستان نصب گشته و به اهتزاز درآید! پرچم کردستان را به ملا مصطفی بارزانی سپرده‌ام که بر دوش خود کوه به کوه و شهر به شهر و کشور به کشور ببرد تا روزی که در تمام ارتفاعات کردستان برافراشته شده و به اهتزاز در آید! مطمئن باشید که این روز فرا خواهد رسید.

اینبار سرهنگ عطائی از قاضی محمد خواست که اگرچه این موضوع خارج از بحث دادگاه است اما اگر امکان دارد مقداری درباره‌ی صفات و خصایص و ویژگیهای ملا مصطفی بارزانی سخن گوید. قاضی محمد گفت:

- (ملا مصطفی بارزانی را ول کن. تو خودت گفتی که او شخصی خارجی است و این موضوع خارج از بحث دادگاه است.)

اما دوباره سرهنگ از او تقاضا کرد. قاضی گفت:

اگر من بدرستی از ملا مصطفی بارزانی صحبت کنم، امکان دارد بگوئی که هواداری و علاقه و تعصب کردی به خرج میدهم.

سرهنگ عطائی سوگند یاد کرد که من به راستگویی شما ایمان دارم و در همین دادگاه برایم روشن شده که هرآنچه گفته‌اید و میگوئید از صمیم قلبتان است و با اعتقاد آنرا بیان کرده‌اید.

اینبار قاضی محمد گفت:

"من نمیتوانم همه‌ی ویژگیهای بارزانی را برای شما شرح دهم. شما هم هرگز نمیتوانید بدرستی بارزانی را بشناسید. اگر من هم بگویم، شما هرگز نمی‌پذیرید که دشمنان دارای اینهمه خصائل خوب و زیبا باشد و در ردیف دشمنان نیز قرار داشته باشد!"

دادستان از او خواست درحد شناخت خودش ملا مصطفی را به آنان بشناساند و هرچه درباره‌ی او میداند بگوید. قاضی محمد اصرار و پافشاری کرده و گفت:

- (نه من و نه کسی دیگر نمیتواند بارزانی را آنچنانکه هست به شما بشناساند. میخواهم از این بحث بگذریم.) اما دوباره از او تقاضا کرد که برایشان از بارزانی بگوید. قاضی محمد گفت:

- (بسیار خوب. اما من تنها در چند جمله میتوانم بگویم که ملا مصطفی بارزانی هرآنچه را که انسانهای بزرگ در تاریخ از کرامت و سخاوت و شرافت و شجاعت انسانیت و شکست ناپذیری داشته‌اند، دارد. آن صفاتی که مسلمانان صدر اسلام از ایمان و صداقت و پاکی و دلسوزی برای خدا و دین مردم فقیر و بیچاره‌ی ملت داشته‌اند، داراست، بارزانی همه‌ی این خصائل را دارد همچنانکه سعدی میگوید: هرآنچه خوبان همه دارند، او به تنها دارد. حال میخواهید باور کنید و خوشتان بیاید یا میخواهید خوشتان نیاید.)

همه‌ی آنانکه در دادگاه بودند از این تعریف قاضی محمد متحیر شدند. پیدا بود که قاضی محمد همه‌ی این سخنان را از صمیم قلب میگفت و به آن ایمان داشت و هیچ تردیدی در این نبود که این گفته‌ها برای خوشایند ملا مصطفی یا هیئت رئیسه دادگاه بیان شده باشد.

عطائی پرسید این همه عصبانیت شما از جناب سرهنگ نیکوزاد برای چه بود؟ چون ما شنیده‌ایم که در این منطقه هیچ کسی به اندازه‌ی شما خونسرد و آرام و متین نیست. قاضی محمد گفت:

- (من این اجازه را به کسی نمیدهم که به ملت اهانت کند و اکنون من در راه همین ملت به اعدام محکوم شده‌ام، پس دیگر چرا توهین هر پست و نامردی را قبول کنم! من تنها با وی مقابله به مثل کردم، جواب او را دادم و نه بیشتر. این کار خداست که هر پست و بی‌سروپایی بیاید و به ملت کرد اهانت کند. این لیاقت و دانائی شما نیست. من اینجا چه منافی دارم تا هر بی‌احترامی را تحمل کنم؟ سعدی میگوید: هرآنکس که دست از جان بشوید، هرآنچه در دل دارد بگوید اگر من دشنام بلد بودم، چیزهای زیادی در دل داشتم که به او بگویم! تازه آنچه که من از خدا میخواستم به من

داده و آن مرگ و شهید شدن در راه آئین و خلقم است و امیدوارم با سرفرازی به بارگاه خداوند بزرگ و مهربان بروم.)

در آخر دادگاه این جرم را نیز به قاضی محمد نسبت داد که گویا این شعر را برای جمعی از کادرها و افسران جمهوری خوانده: (اگر سراسر پشت به دشمن دهیم، از آن به یکی را به کشتن دهیم). اما قاضی محمد در جواب گفت: بار اول است این شعر را می شنوم.

سپس دادستان خودش گفت: (نه نه، این شعر را صدر قاضی گفته‌اند و قاضی محمد شعر دیگری را در برابر قوای مسلح جمهوری کردستان گفته که ارتش و حکومت ایران مانند بیت، پیرمردی زرنخ مینالد، پیرزن صندلش میمالند.)

سروان کیومرث صالح بعد از خانه‌نشین شدنش در زیر نویس مجله‌ای دیگر نوشت: زمانیکه خبرنگار "ماهنامه‌ی ارتش" بودم در بسیاری از محاکمات مدنی و نظامی و بدوی شرکت میکردم. اما هرگز کسی را به اندازه‌ی قاضی محمد شجاع و نترس ندیده‌ام. به‌هیچ وجه در زمان محاکمه شدن نترسیده بود و بسیار بیباکانه صحبت میکرد و به پرسشها پاسخ میداد. گوئی در مجلس مهمانی نشسته باشد.

در هنگام محاکمه قاضی، کیومرث صالح برای بار دوم در ماهنامه نوشت: همه‌ی اوضاع و رویدادهای دادگاه را چنانچه بوده نوشته است.

پیداست به همین دلیل هم، به اتهام آشکار کردن اسرار ارتش و ضد امنیتی بودن از انتشار ماهنامه جلوگیری کردند و سروان کیومرث صالح را نیز دادگاهی کردند.

در ادامه‌ی نوشته‌هایش، سروان کیومرث صالح نوشت: هنگامیکه سرهنگ نیکوزاد به قاضی محمد و ملت کرد توهین کرد، قاضی محمد بسیار تند به او پاسخ داد. قاضی محمد گفت: (اجداد ما شما را بهتر از ما شناخته‌اند، خداوند از این شاعر راضی باشد که گفته:!).

سروان صالح مینویسد "شعری پر معنی که به زبان فارسی بود و رگ و ریشه‌ی عجم و شیعه را درآورده بود خواند. دلم میخواست این شعر را بنویسم و بدانم که متعلق به کیست، اما در جریان دادگاه نمیتوانستم از او بخواهم شعر را دوباره بخواند. پس از خواندن این شعر عطائی گفت که هزاران رحمت بر او باد.

دوباره سرهنگ عطائی از او پرسید که از زمانیکه بارزانی از این منطقه رفته آیا هیچ رابطه‌ای با او داشته‌اید، اگر بوده در چه روزی و چگونه بوده است؟

قاضی محمد گفت: (تا زمانیکه بارزانی به اشنویه و نقده رسید با او در ارتباط بودم، اما از وقتی که دور شده هیچ تماسی نداریم و از او بی اطلاع هستم.)

دوباره از او پرسیدند: (آیا میتوانید بگوئید زمانیکه با ملا مصطفی بودید بارزانی چه سفارشی به شما کرد؟ چه نقشه‌ای برای آزادی شما داشت؟ در جواب قاضی محمد گفت: "ملا مصطفی بارزانی تلاش بسیاری کرد که من با او بروم تا به زندان نیافتم، او به من گفت که من به بی گناهی خود دل خوش نکنم! ملا مصطفی تصویر راستین شمای عجم را برایم ترسیم کرد و مرا متوجه کرد که شما چه و چگونه هستید!!)

سرهنگ عطائی از او پرسید میتوانید تصویری از مارا که او برایتان ترسیم کرد برای ما بیان کنید. چه بود و چگونه بود؟ قاضی محمد گفت: "براستی ملا مصطفی شما را بهتر از هر کسی شناخته‌است. او به من گفت که هیچ خلق و ملتی مانند عجم نیست. عجم زمانیکه قدرت دارد ظالمتر و بی وجدانتر و بیرحمتتر از او پیدا نمیشود. اما اگر زیردست بود، کسی نمیتواند مانند او مظلوم نمائی کند و التماس کند. در زمان قدرتمندی حيله‌گری و در زمان بی قدرتی به هر وسیله‌ای که بتواند خود را نجات دهد، متوسل میشود و میگوید بدینترتیب تو به این امید نباش که جرمی مرتکب نشدی و عجم ترا عفو کند."

دوباره سرهنگ عطائی از او پرسید: پشیمان نیستی که با او نرفتی؟ قاضی محمد در جواب او گفت: (اگر خداوند بزرگ این شیوهی مرگ را برای من خودکشی به حساب نیاورد، نه! پشیمان نیستم. چون به ملت قول داده‌ام که با آنان زندگی کنم و در راه آنان بمیرم! مطمئن هستم که اگر مرا به چنگ نمی‌آوردید، کسان زیادی از اهالی مهاباد و ملت کرد را به انتقام من میکشید، به همین خاطر خوشحالم از اینکه اولاً بیگناه کشته می‌شوم و دوماً به وعده‌ی خودم عمل کردم و امیدوارم در دنیا و قیامت و در نزد خداوند و ملت خودم سربلند باشم.)

سؤال: آیا زمانیکه تو در زندان بودی و بارزانی در اطراف مهاباد، هیچ نقشی برای رهایی تو داشت و یا چیز دیگری؟

قاضی محمد گفت: (بله، بارزانی به من خبرداد که هر شبی که بخواهی من میتوانم تعداد زیادی از پیشمرگانم را بفرستم و به داخل پادگان بیایند و تو را از زندان نجات دهند! ملا مصطفی مقصودش این بود که من در زندان نمانم و کشته نشوم.)

سؤال: پس چرا این کار را نکرد؟

جواب: من نخواستم.

سؤال: چرا؟

جواب: به چند دلیل بود.

سرهنگ عطائی پرسید: این دلایل چه بودند؟

قاضی محمد گفت: اولاً به خاطر پیمان و وعده‌هایی که به ملت کرد و به شماها داده بودم، دوماً به خاطر اینکه جلو خونریزی بیشتری را بگیرم، به ویژه به خاطر ماندن من و نگران کشت و کشتار بودم!

سرهنگ عطائی گفت: به راستی نگران خودت بودی، یا بارزانیها و یا نگران سربازان ما بودی؟

قاضی محمد گفت: (نه به‌خدا نه نگران خودم بودم و نه نگران سربازان شما. بلکه نگران کردها و جوانان بارزانی بودم، وگرنه من خود را آماده کرده‌ام و میدانم که کشته میشوم. این آرزوی من است!)
 سرهنگ عطائی گفت: میتوانید بگوئید که چرا اینقدر نگران بارزانیها هستی؟

قاضی محمد: به چند دلیل!

سرهنگ عطائی: این دلایل چه هستند؟

قاضی محمد: (چون ملا مصطفی و بارزانیها امید آینده‌ی ملت کرد هستند و من نیز پرچم کردستان را به آنها سپرده‌ام، آنان از این پرچم حفاظت میکنند تا روز خودش فرا برسد. با اینکه پرچم کردستان نزد آنان است سرهنگ نیکوزاد به پرچم ما تف انداخت و لگدمالش کرد. به خداوند امیددارم که روزی بیاید و این پرچم را با دست پر قدرت و توانای ملت کرد روی همین ساختمان که مرا در آن محاکمه میکنید برافرازند و در همه‌ی نقاط مرتفع کردستان این پرچم به اهتزاز درآید.)

سرهنگ عطائی، آخرین پرسش: آیا به راستی خودت نرفتی یا ملا مصطفی ترا به همراه خودنبرد و نخواست با او باشی؟

قاضی محمد: "پیداست که به سخنانی که تاکنون گفته‌ام باور ندارید."

سرهنگ عطائی نه، دلم میخواهد راستش را به من بگوئید.

قاضی محمد: (سرهنگ به‌شما اخطار میدهم که تو هم توهین نکنی! یعنی چه راستش را به تو بگویم؟ من به‌کجا میروم اینجا خاک کردستان است و پدران من در اینجا زیسته‌اند.)

سرهنگ عطائی از ترس اینکه قاضی محمد دوباره عصبانی شود و او را نیز مانند سرهنگ نیکوزاد رسوا کند با عجله عذرخواهی کرد و سوگند یاد کرد که منظورش توهین نبوده، بلکه سخنی است بر زبان جاری گشته است.
 قاضی محمد گفت: (اگر سخنی گفته‌ام و شما آنرا پسندیده‌اید، پیداست که

همه را برعکس به شما گفته‌ام، وگرنه اطمینان دارم آنچه‌را که گفته‌ام تماماً چنین بوده‌اند!!)

سرهنگ عطائی: به راستی از شما میخواهم جواب این پرسش مرا نیز بدهید که شما که این همه به ملت و کشورت علاقمند هستی، چرا به بیگانه اجازه دادی که به این مملکت بیاید و سربار خلقت گردد؟ قاضی محمد: (پیداست که این همه این کلمه را تکرار میکنید منظورتان نیروهای روس و انگلیس است!)

سرهنگ عطائی: نه. منظورم ملا مصطفی بارزانی است! قاضی محمد با خنده گفت: (مدتی است که جواب این پرسش را داده‌ام. تکرار نمیخواهد. به شما گفتم که بارزانی را من نیاورده‌ام و بیگانه و غیر کرد نیست! ملا مصطفی کرداست و کردستان خانه‌ی همه‌ی کردهاست و ملا مصطفی بارزانی هم مانند هر انسانی از بخشی از خانه‌ی خودش به بخش دیگر آن آمده‌است. هرکسی هم این حق را دارد که در هر جا و قسمت خانه‌ی خودش اسکان یابد و این حق خودش است. اینرا هم خوب بدانید که من خودم نخواستم بروم. من چند اتومبیل در اختیار داشتم و هر لحظه و ساعتی میتوانستم بروم و خاک ایران را ترک کنم. بسیار خوب هم نتیجه‌ی کار خودم را میدانستم. شما را هم خوب می‌شناختم. همچنانکه بارزانی گفت زمانی که عجم ذبون است، کسی نمیتواند مانند او عجز، گریه و مظلوم نمایی کند، اما در زمان اقتدار و حکمرانی، کسی از وی ظالمتر و بیرحمتتر، خشک مغزتر و سیاه دلتر نیست!!)

به این ترتیب دادگاه قاضی محمد خاتمه یافت و نوبت به محمد حسین خان سیف قاضی رسید. او بسیار باوقار و با همت و آرامش به دادگاه آمد و اصلاً آنرا به عنوان دادگاه به رسمیت نشناخت.⁽³⁹⁾

قاضی محمد و رفقاییش در دادگاهی فرمایشی و به دستور مستقیم محمد رضا شاه به مرگ محکوم شدند و روز 10 فروردین 1326 - 1947/3/31 در همان میدانی که جمهوری کردستان را اعلام کرده بودند به دار آویخته

شدند. لشکر 4 ارومیه در ساعت 8 صبح همان روز اطلاعیه‌ی زیر را درباره‌ی اعدام قاضیها منتشر کرد:

فرماندهی قوای دولتی ایران در ارومیه رکن 2
شماره‌ی 1326/1/10-19125 ساعت 8 بامداد
اطلاعیه

در اواخر سال 1320-1941 محمد قاضی، ابولقاسم صدر قاضی و محمد حسین خان سیف قاضی در مهاباد زنجیره‌ای از مردم فریبی و فعالیت‌های ضد امنیتی و آشوب طلبانه را آغاز کردند. کم کم آدمکشیهای خود را گسترش دادند که برخی رویدادهای ناگوار مانند حمله به شهربانی مهاباد و کشتن پنج پاسبان و غارت شهربانی و از بین بردن اسناد آدمکشیهایشان، کشتن محمودیان بازرگان مهابادی، قاضی زاده مدیر اداره‌ی آمار که همه‌ی آنها قربانی زیاده‌طلبی آنان شدند. همچنین غارت دهات و وقایع دیگر منطقه.

محمد قاضی با همکاری برادرش، به نام صدر قاضی که در ظاهر امر نماینده‌ی مردم مهاباد در پارلمان ایران بود اما در اصل طراح اصلی نقشه‌ی پلید تجزیه‌ی قسمتی از خاک ایران بود، همچنین سیف قاضی برای رسیدن به مقاصد نامبارک و پلیدشان، روسای همه‌ی ادارات دولتی را از مهاباد اخراج کردند و در روز 24 آذر 1324 پرچم سه رنگ شیروخورشید ایران را از ساختمانهای دولتی پایین کشیدند و پرچمی را به نام پرچم کردستان به جای آن برافراشتند.

محمد قاضی در روز دوم بهمن خود را رئیس جمهور کردستان نامید و جمعی خیانتکار با سوءپیشینه را به نام وزیر حکومت خودمختار کردستان به کار گماشت که همه از همکاران نزدیک خودش بودند. همچنین گروه مسلحی از مردم مهاباد و بارزانیها تشکیل داد و مقداری اسلحه و مهمات بین عشایر و سکنه توزیع کرد و آنانرا به سقز و بانه و سردشت فرستاد.

اینهم رویدادهای خونین فراوانی به وجود آورد. اگرچه قوای دولتی چندبار در کردستان از آنان تقاضای فرمانبرداری کردند سودی نبخشید. همچنین رهبران گرامی دولت در تهران تلاش بسیاری کردند تا آنان را از این افکار نابجا دور کنند، اما سودی نداشت، همان روش خود را ادامه دادند. سکنه‌ی شهرها و ایلات را تحریک می‌کردند که در مقابل قوای دولتی مقاومت کنند و کتباً هم دستور حمله به سربازان ارتش را صادر می‌کردند، اما خوشبختانه متوجه افکار پلید آنان گشتند و به آنان گوش ندادند. در نتیجه نیروهای ارتش پیشروی کردند و همه‌ی نقشه‌ی پلید آنانرا خنثی کردند. سرانجام این خیانتکاران دستگیر شدند و به دست عدل سپرده شدند. پروه‌نده‌شان به دادگاه نظامی دوران جنگ فرستاده شد و هر سه نفرشان به اعدام به شیوه‌ی دارزدن محکوم شدند. دادگاه تجدید نظر و همچنین اعلیحضرت شاهنشاه حکم را تصویب کردند و در ساعت 6 بامداد روز 10 فروردین حکم اجرا شد.

فرمانده‌ی لشکر 4 و قوای دولتی ایران در کردستان

سرلشکر همایونی⁽⁴⁰⁾ (سند شماره 14)

در بخش دیگری از کتاب "پس از 60 سال" در صفحه‌ی 247 به عقب نشینی بارزانی به شوروی اشاره شده و به نقل از زرار سلیمان که خود همراه با بارزانی بوده نوشته شده است: (... در 27 مه 1947 وی "منظور بارزانی است- مترجم" با 497 پیرو به طرف شمال و ترکیه حرکت کرد اما با عقب نشینی از غرب دالانپار بر روی نوار مرزی به ایران بازگشت. روز 28 مه 1947 دوباره به کردستان ایران بازگشته بودند. بارزانی و نیروهایش چون تحت تعقیب نیروهای ارتش ایران قرار گرفت به مناطق اشنویه و سپس زیوه و قطور رفت و از راه پلدشت خود را به ماکو و جلفا رسانید. البته از 12 مه تا 18 ژوئن رفتن به روسیه طول کشید. بعد از رسیدن به ماکو در صبح 16 ژوئن 1947 چهار تفنگدار از طرف عمر آغای

جلالی نزد بارزانی آمدند و با او مذاکره کردند که در قبیله‌ی جلالی بمانیم و با حکومت بجنگیم، اما روز 18 ژوئن تازه متوجه شدیم که برادرزاده‌ی وی به ما خبر داد که عمر از طرف حکومت ایران چنین کرد تا آنها راه ارس را هم بر ما ببندند که به شوروی نرویم و روز 19 ژوئن 1947 روز عبور از ارس بود).

در ادامه قانعی فرد می نویسد: (از غرب دریاچه ارومیه، تحت نفوذ عشیره مامش، برای عبور از رود ارس نزدیک کوه آرات عبور کرد و بارزانی به بهانه‌هایی در طی سفر خود 11 ثاقا "خان" محلی را هم ترور کرد. هنگامیکه دروازه‌ی پل ورود به خاک شوروی باز و نیروهای نظامی و اداره امنیت شوروی در انتظار آن‌ها بودند. بارزانی و گروهش از رود ارس عبور و وارد روسیه شدند. در واقع به شوروی پناهنده شدند و سپس با اتومبیل‌های نظامی شبانه به طرف نخجوان حرکت می کنند.)

قانعی فرد ادامه میدهد: (داستانهای حماسی درباره‌ی سفر او و مردان شجاعش از کوهستانها به روسیه وجود دارد. رفتن بارزانی به روسیه هم به این صورت بود که ارتش ایران در آن ایام توان نظامی چندانی نداشت و چیزی شبیه به عقب نشینی 10 هزار نفر یونانی‌های گزنفون بود که از خلا استفاده کردند و با سواستفاده از ایران، به دامان شوروی رفتند)

نخست لازم است جریان کشتن 12 تن از خانهای مامش "نه 11 تن" روشن گردد. اینان در روز 1947/2/23 در لشکرکشی ایران و جاشها به نیروهای بارزانی بعد از سقوط جمهوری کردستان در سیلوی "دهکده‌ای در حومه‌ی پیرانشهر" کشته شدند نه در هنگام عقب نشینی بارزانی به روسیه. همچنانکه مسعود بارزانی در کتاب بارزانی و جنبش رهاییبخش ملی کرد 1931-1958 در صفحه‌ی 147 اشاره کرده‌است در این درگیری دو تن از پیشمرگان به اسامی محمد میرزا کاکشار و باقی کانی بوتی شهید و دو پیشمرگ نیز به نامهای حالی که لوکی و درویش خانو زخمی گشتند.

درهم آمیختن این رویدادها به قصد واژگونه سازی و تحریف تاریخی از سوی دستگاههای امنیتی ایران انجام گرفته است. همچنین تصمیم به مقاومت و حماسه‌ی گذر بارزانیها از میان ارتشهای ایران، ترکیه و عراق و نیروهای زیادی از مزدوران این سه دولت و عبور از رودخانه ارس، واقعیتی تاریخی بود که در آن بارزانی رژیم محمد رضا شاه را شکست داد و آبرویی برای ارتش ایران باقی نگذاشت. دهها یکان ارتش ایران با پشتیبانی توپخانه، تانک و زرهپوش و نیروی هوایی نتوانستند در مقابل 500 پیشمرگ کردستان مقاومت کنند. مقایسه‌ی این رویداد با عقب نشینی ده هزار یونانی گزنفون بسیار نادرست است و تفاوت این دو واقعه از زمین تا آسمان است.

پیشمرگان برای کسب حقوق پایمال شده‌ی ملتشان مبارزه میکردند، در حالیکه یونانیهای گزنفون به زور سرکردگانشان به میدان جنگ قدرت طلبی آورده شده بودند و از همین رو توانایی و علاقه‌ای به جنگی که برای آنان تنها نکبت به بار می آورد نداشتند. سندی در این مورد وجود دارد که ادعای پرورش دهندگان قانعی فرد را بی اعتبار می کند، اما قبل از ذکر آن نظری به عبور بارزانیها از ارس می افکنیم.

پس از سلسله جنگهایی که بین ارتش ایران و بارزانیها رویداد و پیشتر بدانها اشاره شد، بارزانی در روز 1947/4/17 به جنوب کردستان باز میگردد و زنان و کودکان و سالخوردگان را در آنجا گذاشته و خود به همراه 500 پیشمرگ، از میان ارتشهای ترکیه و عراق که از سوی نیروی هوایی پشتیبانی میشدند با کمترین امکانات نظامی و مالی به شرق کردستان بازگشته و از میان ارتشی عبور میکند که شرح آن در گزارش زیر می آید و با یارانش افسانه‌ی ارس را می آفریند.

محمد علی پیدا یکی از کسانی که در دوره‌ی حکومت فرقه در آذربایجان برای تحصیل به باکو اعزام شده بود و در زندان "برازجان" با زنده‌یاد غنی

بلوریان هم بند بود در مورد فرار بارزانیها و احساسات انسانی و شخصیت بارزانی میگوید:

- (زمانیکه بارزانیها از رودخانه‌ی ارس گذشتند تن و پایشان مجروح و گرسنه و بیمار بودند. رنگ رخسارشان پریده بود و دیدنشان از نزدیک موی را بر اندام آدمی سیخ میکرد و جان انسان را به لرزه در می آورد. ما از طرف حکومت آذربایجان شوروی برایشان لباس و کفش بردیم. یک جفت کفش نایاب را به ملا مصطفی دادیم، اما او نپذیرفت و با عصبانیت آنرا به سمت ما انداخته و گفت "یا یک جفت کفش از نوع کفشهایی که برای پیشمرگان آورده‌اید برای من بیاورید یا همه از این نوع کفش تهیه کنید." این در حالی بود که بارزانی و رفقاییش دستمالهای خود را به جای کفش به دور پا بسته بودند.) (41)

گزارشی از تحولات نظامی در فاصله‌ی 6 تا 17 خرداد 1326
وضعیت و جریان بازگشت بارزانیها به کشور شاهنشاهی مورخه 26/3/6
(روی نقشه 1/252000)

شماره 5

ساعت 7 روز 26/3/6 به ستاد لشکر در رضائیه اطلاع رسید که ساعت 2 همانروز عده‌ای از نیروهای بارزانی به جرمی آمده 20 رأس گوسفند به غارت برده‌اند از امیر قوه عراق نیز اطلاع رسید بارزانیها از عراق به ترکیه فرار کرده ممکن است به خاک ایران بیایند. ساعت 13 پسران نوری بگ ورود بارزانیها را به انبه تأیید و ساعت 14 اطلاع رسید بارزانیها به سمت خوشکی پیشروی میکنند. از مجموع این جریانات معلوم شد بارزانیها از مرز ترکیه و از طریق برده‌سورچای وارد خاک ایران شده و تعداد آنها در حدود چهارصد نفر است. بلافاصله سروان عدل ضرابی با رشید بیگ به ستاد احضار و دستور گرفت که با صد تفنگچی به موانا بروند. نامبردگان ساعت 18 همانروز از رضائیه حرکت و در ساعت 22 لرنی و ساعت 5 و نیم

صبح گردنه گرده بلیچ اشغال گردید و در همین اوقات ستونی مرکب از دو گردان پیاده "گردان اصفهان و گردان 2 آذرباد"، چهار دستگاه ارابه جنگی، یک دسته توپخانه، یک دستگاه بیسیم به فرماندهی سرهنگ سردادور تشکیل و مأموریت داده شد که ساعت 4 روز 3/7 برای حرکت آماده باشند. در ساعت 14 روز 26/3/7 یک پرواز اکتشافی از روی ارتفاعات مرزی و آبادی های نامبرده اجراء ولی به علت وجود ابر نتیجه اکتشاف منفی بود. ستون مزبور ساعت 4 صبح 26/3/7 با 18 دستگاه کامیون به سمت لرنی عزیمت تا ساعت 17 و نیم در لرنی مستقر و صبح روز 8 در ساعت 5 به طرف موانا عزیمت در آنجا متمرکز گردیدند. مأموریت این ستون دخول سریع به بزسینا به منظور تماس و جلوگیری از بارزانیها برای حرکت به سمت شمال بوده.

ساعت 12 روز 26/3/7 نوری بیگ به تلگرافخانه حاضر و کاغذی از ملا مصطفی را که به او نوشته بود و حاکی بود که در بین او و دولت واسطه شود و همچنین کاغذی از ملا مصطفی تحت همین عنوان به ستاد لشکر رسید که نامبرده پاسخ داده شد که بدون قید و شرط به رضائیه حرکت و تسلیم شود. ولی چون از کاغذها استنباط گردید مقصد نامبرده اغفال و اغتنام وقت است به ستون اعزامی مجدداً تأکید شد در حرکت به سوی موانا برای اخذ تماس با آنها تسریع نمایند تا بر اثر فشار زودتر بتوان به نتیجه رسید.

آخرین پرواز اکتشافی روز 26/3/6 که در حوالی طلوع و ائبه به عمل آمده بود حاکی بود که عناصر مشکوکی در مناطق نامبرده دیده شدند که به محض مشاهده، هواپیما خود را مخفی کرده و قریب 15 نفر از اشرار روی ارتفاعات، در داخل سنگر مشاهده شده ولی تمرکز اشرار دیده نشده و با وجودی که پرواز هواپیما در ارتفاع پائین انجام میگرفت بر علیه هواپیما تیراندازی نکردند.

آخرین اطلاع در ساعت 21 از ستون مزبور حاکی بود که ملا مصطفی ساعت 20 روز 7 انبه را ترک و به خانه‌کی "خانقاه" رفته و عده‌ای از افراد خود را به نازلوچای فرستاده و به این ترتیب برای لشکر واضح شد که مقصود بارزانیها رفتن به سمت شمال و تشکیل دسته‌بندی با عشایر مختلف شمال و غرب رضائیه می باشد.

صبح روز 26/3/8 که ستون اعزامی به نام ستون مرگور در موانا متمرکز و اطلاع می دهد که ملا مصطفی شرحی به ستون نوشته مبنی بر اینکه این جانب برای تسلیم آمده‌ام. به شرط آنکه یکی از افسران و یک نفر از رؤسای عشایر برای واسطه تعیین شود به خوبی واضح بود که مقصود ملا مصطفی وقت گذرانی و طفره و تعلل بوده و قصد او عزیمت به شمال است. چنانچه تا ساعت 12 روز 8، کلیه بارزانیها از نازلوچای به سمت شمال عبور کردند. اطلاع رسیده در ساعت 9 و نیم روز مزبور حاکی این است که بارزانیها به سرو و سرویک وارد شده‌اند. این اطلاع از ستون ترگور رسیده و به وسیله‌ی سرگرد صلحجو سرپرست سواران شکاک تأیید و نامبرده اضافه کرده که بارزانیها خیال دارند از سرو به هوسین بروند.

اطلاعات مزبور به ستونهای متمرکز در ماکو، قره‌ضیاءالدین، خوی، قطور، سیاه‌چشمه، و شاهپور به سرهنگ فولادوند نیز ابلاغ و دستور مراقبت داده شد.

روز 9 گردان 2 هنگ بهادر و یک دسته توپخانه 75 از خوی به سمت دره قطور عزیمت و مأمور شد با گردان 3 هنگ 10 متمرکز در قطور در انسداد راههای عبور دره قطور اقدام، ضمناً واحدهای تقویتی دیگر متعاقباً به آنها رسانده می شود. گردان 2 هنگ 42 از اشنویه احضار ساعت 12 روز 26/3/9 به رضائیه وارد و ساعت 16 همانروز به شاهپور عزیمت نمودند. بارزانی در روز 9 ارتفاعات گل شیخان و کرنش و قریه سرو را اشغال و عده‌ای را نیز به قریه‌ی سینا فرستاده است. ضمناً در همین روز با عده‌ای

تفنگچی به سرپرستی اسعد ارتفاعات گل جهان را که برای حفظ عقبه آنها حائز اهمیت بوده است اشغال می کنند. در جریان وقایع سه روزه پروازهای اکتشافی متوالی صبح و عصر روی منطقه به عمل آمده است. ولی اکثراً به علت بدی هوا نتیجه از عمل اکتشاف آنها گرفته نشده است و در هوای خوب نیز بارزانیها اغلب راه پیمائیهای خود را شبانه انجام می دهند بی نهایت در مورد استتار دقت نموده و ورزیدگی کامل دارند هواپیماهای اکتشافی اغلب قادر به تشخیص محل دقیق آنها نبوده. از مجموعه اطلاعاتی که تا ساعت 22 روز 1326/3/9 استنباط شده است واضح و آشکار گردید که مقصد بارزانیها عزیمت به مرز شمال و دخول به کوههای ماکو بوده و مکاتباتی که انجام میدهند به منظور اغفال و اغتنام وقت است.

بارزانیها روز 9 از سرو و بردوک عزیمت و بردوک پایین را اشغال و به سمت بردوک بالا می روند. دو ساعت در ارتفاع غربی و شمالی قریه آنچه گل بین بارزانیها و شکاک ها به سرپرستی سرگرد صلحجو زدو خورد صورت گرفت. اکتشافات هوایی ساعت 9 و نیم تا ساعت 14 روز 10 حاکی از فعالیت های سوارهای عشایری در ارتفاعات شمال و شمال غربی گنبد بوده ولی اثری از بارزانیها ندیده است.

فرماندهی نیرو در ساعت 18 روز 9 پس از بررسی وضعیت تصمیمی به شرح زیر اتخاذ و پس از عرض به پیشگاه مبارک شاهانه اجرای آن همان موقع آغاز می گردد. اینک طرح پیشنهادی و تصویری لشگر که از ساعت 24 روز 26/3/9 به وسیله کلیه واحدهای نیرو ابلاغ و اجراء شده است.

1- مسدود کردن راه بارزانیها روی دره خوی- قطور- مرز به وسیله یک ستون مرکب از چهار گردان پیاده: گردانهای 3 هنگ 10، گردان 2 بهادر، گردان 2 هنگ 32، گردان 3 آهن، یک آتشبار 75 کوهستانی، چهار دستگاه ارابه جنگی، یک دستگاه بیسیم.

2- تعاقب بارزانیها به وسیله ستون ترگور مرکب از گردانهای اصفهان و 2 آذربادیک دسته توپخانه 75 کوهستانی دو دستگاه ارابه جنگی یک دستگاه بیسیم تحت امر سرهنگ سردادور. این دو ستون تحت امر سرتیپ بیگری معاون لشگر گذارده شده، سرهنگ قزل آیاغ و عناصر لازم برای عهده‌داری ستاد ستونهای نامبرده تعیین و معرفی گردید.

3- هنگ سوار فوزیه منهای یک اسوار که با یک آتشبار کوهستانی تقویت گردیده در شاهپور متمرکز و یک دستگاه بیسیم تشکیل احتیاط متحرک را در شاهپور داده و مأموریت یافت ضمن مراقبتهای عمومی منطقه شاهپور و شکاک‌ها عندالزوم برای شرکت در عملیات آماده باشند.

4- ستون ماکو مرکب از گردانهای 1 هنگ 12 کرمانشاه و گردان 2 هنگ 27، یک دسته خمپاره اصفهان، یک آتشبار 75 کرمانشاه، یک دستگاه بیسیم تحت فرماندهی سرهنگ مظفری مأموریت داده شده که معابر پلدشت و مرزبازرگان را که قبلاً شناسایی کرده تحت مراقبت قرار دهد.

5- در سیه چشمه یک گردان از هنگ بهادر و یک دستگاه بیسیم، در قره ضیاءالدین گردان 2 هنگ 12 و هنگ سوار کردستان منهای یک اسوار به منظور احتیاط متحرک در خوی متمرکز گردیدند. مجموع ستونهای 3 و 4 تحت امر سرتیپ زنگنه فرمانده تیپ رضائیه قرار گرفته و سرگرد ستاد بهاروند با عناصر لازم به سمت عهده‌داری ستاد ستونها نیز تعیین شدند. گردان سرگرد زره‌پوش ساعت 13 روز 26/3/10 با کامیون به خوی اعزام و 4 ارابه جنگی به قطور اعزام گردید. به تمام واحدها و فرماندهان ستون ابلاغ گردید که طرح مزبور از ساعت 12 روز 26/3/11 به مورد اجرا گذارده شود. سرتیپ بیگری و سرهنگ انصاری روز 26/3/10 به صوب مأموریت خویش عزیمت نموده و سرتیپ زنگنه صبح 11 رضائیه را ترک نموده است.

دستورات تکمیلی بعدی راجع به استقرار در خط قطور اضافه کردن گردان سرگرد زره‌پوش به 3 گردان قبلی بوده است. بارزانیها از ساعت 3 روز 26/3/12 تا ساعت 14 همانروز در هبلوران متوقف سپس در محور اشنگ و برشخواران "به‌شخوران" حرکت می‌کنند. طلوع آفتاب روز 13 به راویان وارد و در آنجا چند نفر از عناصر محلی را که از طرف ستون برای کسب اطلاع فرستاده شده بود دستگیر کرده و تعدادی دواب سواری خوار و بار از آبادی های مزبهر گرفته بین حبش پائین و مخین حرکت می نمایند و متوجه کلت بالا می شوند.

روز 26/3/15 بارزانیها به سگمن آباد رسیده در این روز چون نیروهای گسترده شده از خط قطور همواره در تعقیب بارزانیها به شکست می انجامید، لذا گردان 2 و 3 آذرپاد و گردان کسر خدمت هنگ 9 که روز 12 به خوی اعزام شده بود با کامیون به شوت حمل گردید که در آنجا جلو جلو بارزانیها را گرفته تماس حاصل نمایند.

روز 26/3/15 تیمسار فرماندهی نیرو و لشگر 4 رضائیه حرکت و همان روز به ماکو وارد و سرهنگ ستاد غفاری از اشنویه احضار، نامبرده ساعت 18 روز 26/3/16 به رضائیه وارد و بلافاصله به ماکو حرکت و از همان روز به سمت ستاد عملیاتی در ماکو تعیین گردید.

روز 16 ستون قره‌ضیاءالدین به سمت کوه سگار، اسواران و یک دسته مسلسل از هنگ سوار کردستان به استقامت فرهادخانی حرکت و به ستون سیاه‌چشمه دستور داده شد عوامل مقدم خود را برای اخذ تماس به جلو اعزام دارد. واحدهای خط قطور و گردان سرگرد زره‌پوش با کامیون به ماکو حرکت کرده و گردان 2 بهادر و گردان 3 آهن تحت امر سرهنگ فولادوند مأمور تعقیب گردیدند. گردانهای اصفهان، گردان 2 کرمانشاه، هنگ 27 به

ساری باشکند و کشمش تپه، موسی آقبلاغ، خندور- قزل داغ اعزام و نقاط مزبور را اشغال و عوامل مقدم خود را برای اخذ تماس به جلو اعزام کردند. در همین روز سرتیپ زنگنه با فرماندهی تیپ بایزید "منظور تیپ فرماندهی ارتش ترکیه در بایزید است- نویسنده" ملاقات و جریان بارزانیها را از جهت اطلاع شرح داد و بارزانیها که روزها در ارتفاعات مخفی و شب‌ها در امتداد خط الرأس‌ها راه‌پیمایی می‌کردند و به بله‌سور بزرگ و کوچک سیرپا گل و از آنجا به یکماله سه کیلومتری ناور جنوب شیخ مملو از محال سیاه‌چشمه وارد شدند.

سرهنگ زالتاش با 150 قبضه تفنگ و تعدادی فشنگ و چند نفر گروه‌بان جهت مسلح کردن طایفه میلان حرکت نمود.

روز 17 بارزانیها شبانه وارد محلی کنار قرته‌دره وارد چون احتمال می‌رفت به سمت کره‌لر رفته و بایستی اجباراً از خط بازرگان، ماکو -خندور- قزل داغ عبور نمایند ستونها در خط مزبور بدین ترتیب مستقر شدند.

طبق تصمیم متخذه در محل سرهنگ نیساری با دو گردان پیاده، یک دسته آتشبار 75، یک اسوار، یک دسته مسلسل در کلت بالا در حال تعاقب. سرهنگ لشگری با یک گردان و یک اسوار و دو ارابه‌ی در ارتفاعات سگار. یک گردان پیاده یک دسته آتشبار 75، دو ارابه در سیاه چشمه. یک گردان پیاده، دو ارابه جنگی، یک دسته آتشبار 75 در خط ساری اوجاق و کشمش تپه. یک گردان در ارتفاعات سنگر. یک گردان و یک دسته آتشبار 75 کوهستانی در خندور، دو گردان پیاده و یک آتشبار 75 و یک اسواران، سه ارابه‌ی جنگی با سرهنگ سردادور در شوت. با این تصمیم تدبیر فرماندهی با اتخاذ این آرایش این بود چنانچه قبل از عبور از خط نامبرده بالا تماس حاصل شد آنها را سرکوب و در غیر این صورت آنها را در ناحیه کره‌لر محاصره نمایند.

به واسطه دوری منطقه عملیات از رضائیه، ستاد عملیاتی از تاریخ 16 در ماکو تشکیل و احکام و دستورات را مستقیماً به واحدهای نیرو و ابلاغ و جریان عملیات را مستقیماً به ستاد ارتش گزارش می نمایند.

رئیس ستاد لشکر 4 آذربایجان - سرهنگ ستاد فیوضی⁽⁴²⁾ (سند شماره 15)

به این نیروی فراوان توجه کنید که رژیم برای خلع سلاح و سرکوب 500 بارزانی به میدان آورده بود، اما نتوانستند مانع عبور بارزانیها از این مسیر دشوار گردند. در این گزارش شرم آور اشاره‌ای به تلفات ارتش ایران در درگیریها نشده است که به 31 کشته و 35 زخمی رسید.

در این مورد پیشمرگ هائی که در این درگیریها شرکت داشتند به جزئیات درگیریها به ویژه جنگ واقع در پل ماکو اشاره کرده‌اند. اگر چه پل ماکو از جانب ارتش ایران محاصره‌ی کامل شده بود، پیشمرگها توانستند با دادن چهار شهید، محاصره را شکسته و از پل ماکو عبور کنند. در بهار سال 2012، 38 تن از بارزانیهائی که در این راه‌پیمایی و جنگ شرکت داشتند در قید حیات مانده بودند. من در نقاط مختلف کردستان به دیدار آنان رفتم و در باره‌ی این جریانات از آنان جويا شدم. عده‌ای از آنان به دلیل کهولت سن کمتر جزئیات رویدادها را به خاطر می آورند، اما تنی چند از آنان به دقت از این رویدادها یاد کرده و خاطره‌ی 11 شهید این راه‌پیمایی تاریخی را گرامی داشته و اسامی آنان را ذکر کردند که عبارتند از:

تلی عبدالکریم اهل روستای کلایت در شمال کردستان، عریف عبدالرحمن خوشناو اهل روستای نازگه، عریف عزیز اهل منطقه‌ی سوران، تمر مصطفی اهل روستای سپیندار "مزوری"، طه عزیز اهل روستای گوزی "مزوری"، صالح حسین گوزی "مزوری"، حه‌مو "محمد" اهل روستای هیزان "مزوری"، ملا محمد

میرگه‌سوری "شیروانی"، ملا محمد امین لیری فرمانده پیشمرگان "شیروانی" و صالح عبدالله لیری "شیروانی".

عبور بارزانی و پیشمرگانش از میان سه ارتش ایران، عراق و ترکیه و گذشتن آنان از آراس نه تنها یکی از شاهکارهای بی نظیر حرکات پارتیزانی در منطقه و تاریخ مبارزات آزادیخواهانه‌ی ملت کرد است، بلکه یکی از رویدادهای نادر در تاریخ مبارزات رهائیبخش ملی به شمار می آید. اربابان قانعی فردها و گردانندگان سناریوی تحریفات تاریخ کردستان به خوبی از باقیمانده‌ی اسناد سازمانهای امنیتی رژیم آگاهند و نتیجه‌ی این مأموریت ارتش ایران را که با نظارت مستقیم شاه ایران انجام گرفت، در گزارش زیر خوانده‌اند.

وزارت جنگ

دفتر ستاد ارتش

شماره 2/2043 تاریخ 1326 /3/21

تیمسار سپهد شاه‌بختی

حسب الامر شاهانه ابلاغ میشود بطوریکه استحضار دارید در تاریخ 3/6 بارزانیها بخاک ایران وارد و با تذکرات پی در پی به لشگر 4 برای تعقیب و سرکوبی آنها فقط لشگر توانست در تاریخ 3/11 با آن اشرار تصادف نماید در صورتیکه عده قوای لشگر برای تعقیب آن عناصر ده برابر عده اشرار بود و همه قسم وسایل و اتومبیل و غیره در اختیار لشگر بوده در صورتیکه بارزانیها عموماً پیاده و فاقد وسیله راهپیمایی سریع بوده‌اند و حتی اعلیحضرت همایون شاهنشاهی پس از استحضار از جریانات اوامر مبارک صادر نمودند که بایستی در عرض 48 ساعت به این کار خاتمه داده شود، آنهم به هیچوجه صورت عملی به خود نگرفت تا آنکه در تاریخ 11 با اشرار در حوالی شوت مصادف و در نتیجه عملیاتی که لشگر گزارش میدهد 31 نفر تلفات و 35 نفر زخمی داده شد. بارزانیها هم موفق شده‌اند

با وصف این جریان باز بطرف شمال بروند. چون این موضوع از هر لحاظ مهم و قابل توجه است لذا حسب الامر شاهانه مقرر است کمیسیونی تحت ریاست تیمسار و عضویت سرلشگر خسروانی، سرتیپ گرزن، سرتیپ وثوق در محل تشکیل و دقیقاً به کلیه جریانات رسیدگی کرده تعیین شود:

1- چرا لشگر فوری اقدام ننموده.

2- چرا ستونها با وسائلی که در اختیار داشته‌اند موفق با اقداماتی نشده‌اند.

3- قصور در این عملیات مربوط به کی بوده؟

4- علت عملیات اخیر چه بوده و قصور از طرف کی بوده؟

بطور کافی بایستی رسیدگی فرموده صریحاً تعیین شود قصور در این عملیات از طرف کی شد. چه این پیش آمد به حیثیت و مقام ارتش در نظر همسایگان و حتی جلو عشایر محلی لطمه وارد و عدم قدرت واحدهای ارتش را کاملاً تأیید نموده است. نتیجه را زودتر اعلام فرمائید که از شرف عرض پیشگاه شاهانه بگذرد.

رئیس ستاد ارتش - سرلشکر رزم آرا⁽⁴³⁾ (سند شماره 16)

این نظر محمد رضا شاه و سران ارتش ایران در مورد برخورد نظامی در نبرد پارتیزانی و شهادت زنده‌یاد بارزانی بود، اما برای بررسی چگونگی رهبری سیاسی و نقش او در جنبش رهاییبخش ملی خلق کرد بهتر است مروری بر زندگی بارزانی در اتحاد جماهیر شوروی بکنیم. باقراف "رئیس جمهور آذربایجان شوروی در آن زمان" با شناختی که در اثر گزارشات پیشه‌وری و سران فرقه‌ی دمکرات از بارزانی و یارانش داشت میخواست برای ترکهای آذربایجان در جهت اهداف سیاسی و نظامی خودش از آنان استفاده کند. اما بارزانی قبول نکرد و به همین دلیل مورد خشم باقراف قرار گرفت و با توطئه‌ی او، بارزانی و رفقاییش ابتدا به اردوگاهی در تاشکند روانه شدند و سپس هر کدام را در گوشه‌ای در دهات مختلف

ازبکستان و نقاط دور دست روسیه اسکان دادند. پس از درگذشت استالین و اعدام باقروف، بارزانی از فرصت استفاده کرد و خود را به خروشچف رسانیده و شرح حال خود و یارانش را با او در میان گذاشت. او به خروشچف گفت:

برای رسیدن به شما و دیدار با شما با هفت دولت جنگیده‌ام.

خروشچف از او می‌خواهد که این هفت دولت را نام ببرد.

بارزانی می‌گوید:

آمریکا، انگلستان، عراق، ترکیه، ایران، آذربایجان و ازبکستان.

خروشچف دستوری را به بیریا و باقراف نسبت می‌دهد. بدین ترتیب بارزانی خود و یارانش را از تبعید می‌رهاند و به آکادمی حزبی در مسکو وارد می‌شود و یارانش به کار و تحصیل می‌پردازند که در جای خود به آن می‌پردازم.

1- کردها نوشته حسن ارفع، ترجمه‌ی حامید گوهری به زبان کردی، ص 70-73.

2- اوضاع سیاسی و اجتماعی ایل بارزان، محمد علی سلطانی ص 59.

3- کومه‌له‌ی ژبیانه‌وه‌ی کوردستان، حامید گوهری ص 55.

- 4- همانجا ص 157.
- 5- مجله‌ی "نیشتمان" ارگان کومله‌لی ژ. کاف، شماره 2 اکتبر 1943، ص 18.
- 6- پس از 60 سال، عرفان قانعی فرد، ص 161.
- 7- همانجا، ص 163.
- 8- همانجا، ص 163.
- 9- کردها، حسن ارفع، ترجمه به کردی، ص 190.
- 10- جمهوری کردستان 1946/1/22 - 1946/12/17، حامید گوهری ص 270.
- 11- روزنامه‌ی کردستان، شماره 21، ص 4، شنبه 11 اسفند 1324.
- 12- همان منبع، شماره 23، ص 3، چهارشنبه 15 اسفند 1324.
- 13- همان منبع، شماره 26، ص 3، دوشنبه 27 اسفند 1324.
- 14- بارزانی و جنبش رهاییبخش کرد 1931-1958، نوشته‌ی مسعود بارزانی.
- 15- ظهور و سقوط فرقه‌ی دمکرات آذربایجان، جمیل حسنلی، ترجمه‌ی منصور همامی، ص 201.
- 16- همانجا ص 202.
- 17- جمهوری کردستان 1946/1/22 - 1946/12/17، ص 335.
- 18- روزنامه‌ی کردستان، شماره ی 66 ص 1
- 19- بارزانی و جنبش رهاییبخش کرد، نوشته‌ی مسعود بارزانی، ص 154 و 155.
- 20- کپی نامه‌ی محمد رشید خان در کتاب دولت جمهوری کردستان (نامه و اسناد)، گرد آوری محمود ملا عزت به زبان کردی و کتاب قاضی محمد و جمهوری در آینه‌ی اسناد نوشته‌ی بهزاد خوشحالی صفحه 102 و 103.
- 21- روزنامه‌ی کردستان، شماره‌ی 49، ص 4، دوشنبه 27 مه 1946.
- 22- همانجا شماره‌ی 50، 27 مه 1945
- 23- همانجا شماره‌ی 53، 4 ژوئن 1946.
- 24- همانجا شماره‌ی 60، 20 ژوئن 1946.
- 25- قاضی محمد و جمهوری در آینه‌ی اسناد، بهزاد خوشحالی، ص 248.
- 36- همانجا ص 237-238.
- 27- ظهور و سقوط فرقه‌ی دمکرات آذربایجان، جمیل حسنلی، ترجمه منصور همامی، ص 208.
- 28- Rossow. The Battle of Aserbaijan, 1946, v. 13-115
- 29- ظهور و سقوط فرقه‌ی دمکرات آذربایجان، جمیل حسنلی، ترجمه منصور همامی.
- بارزانی و جنبش رهاییبخش کرد، ص 168.
- 30- همانجا ص 168.
- 31- از مهاباد خونین تا کرانه‌های ارس، نجفقلی پسیان، ص 8.

- 32- بارزانی و جنبش رهاییبخش کرد، ص 171.
- 33- همانجا ص 172.
- 34- چهل سال مبارزه در راه آزادی، دکتر عبدالرحمن قاسملو، ص 10.
- 35- روزنامه‌ی کردستان، شماره 72، ص 3، 30 ژوئیه 1946.
- 36- بارزانی و جنبش رهاییبخش کرد، ص 156.
- 37- همانجا.
- 38- ماهنامه‌ی ارتش شماره‌ی 66 مسلسل 153.
- 39- همانجا شماره‌ی 75، سال 1947.
- 40- اطلاعیه‌ی لشکر 4 رضائیه.
- 41- ناله‌کوک نوشته‌ی غنی بلوریان، تنظیم حامید گوهری.
- 42- از کردستان عراق تا آن سوی ارس، نوشته‌ی مرتضی زربخت، ص 79-88.
- 43- اطلاعیه‌ی ستاد ارتش ایران.

فصل سوم

در جستجوی اندیشه دگر

1948 - 1953

در جستجوی اندیشه دگر 1953-1948

سومین فصل کتاب "پس از شصت سال"، به زندگی و خاطرات جلال طالبانی در سالهای 1948-1953 اختصاص داده شده و شامل 65 صفحه می باشد. از این صفحات 13 صفحه به بازگ کردن گفته‌های آقای جلال طالبانی اختصاص داده شده است. پیداست که در برخی از صفحات دیگر نیز قانعی فرد به نقل قولهایی از ایشان اشاره می کند.

جلال طالبانی در این گفته‌های خود به تشکیل سازمان دانشجویان عراق در ژانویه 1948 اشاره کرده و میگوید: (روز 27 ژانویه 1948 سازمان دانشجویان عراق در دانشکده پزشکی، در بخش دندانپزشکی بغداد تأسیس شد. بیشتر دانشجویان طرفدار تفکر چپ و ملی بودند.) همچنین میگوید: (پارت دمکرات در سال 1948 با تفکر چپ در شهر کوی فعال بود. اعضای آن بیشتر طرفدار طبقه کارگر و زحمتکشان بودند." سپس در ادامه سخنانش میگوید: "در سال 1948 آنها به ابتکار بی نظیری دست زدند و آن جذب ملا احمد کور، عبدالرحمن روته و جولا جوبار بود. اینان در مراسم مذهبی مولودنامه میخواندند. ما به آنان یاد دادیم که در ضمن ستایش معراج پیغمبر، اشعار سیاسی مهیج نیز بخوانند. در مولودیها نیز اندیشه‌ی چپ خود را تبلیغ می کردیم.)

سپس به منفعل شدن پارتی در سال 1949 و دستگیریها و شکنجه دادن فعالان پارتی اشاره می کند و می گوید: (خطر دستگیری من را نیز تهدید می کرد، اما چون پدرم شیخ بود و در کوی خانقاه داشتیم و خانواده‌ی طالبانی بانفوذ بودند و یکی از آنان نیز فرماندار بود، مرا دستگیر نکردند.)

سپس ادامه داده و می گوید: (در سال 1950 سوم متوسطه را به پایان رساندم و برای گرفتن دیپلم به اربیل رفتم و دو سال برای پارتی کار

کردم... چند عضو پارتی از جمله عونی یوسف و برادرش، جلیل هوشیار و رشید عبدالقادر در اربیل دستگیر شدند... مرا به عضویت هیئت مسئولین پارتی در اربیل انتخاب کردند و در همان سال دستگیر شدم و به موصل تبعیدم کردند. مرا همراه با عمر مصطفی دبابه و عمره سور و خدا بیامرز امید باتاس و عونی یوسف به موصل بردند و در هتلی اقامت دادند. قرار شده بود ماهانه 100-150 فلس برای خرج زندگی به ما پرداخت شود، اما پس از گذشت دو ماه از پول خبری نشد. ما هم پیش خدا بیامرز محمد قزاز که کرد بود و استاندار موصل بود و بعدها وزیر کشور شد، رفتیم و اعتراض کردیم.)

قزاز آنانرا از تبعید آزاد کرده و مام جلال به اربیل برمیگردد. در سال 1952 وارد دانشگاه بغداد می شود. در این باره می گوید: (می خواستم وارد دانشگاه پزشکی شوم. نمراتم هم خوب بود اما آنان از ما دو مدرک می خواستند که یکی شناسنامه‌ی عراقی و دیگری برگ عدم سوءپیشینه بود. به این دلیل من بلافاصله به دانشکده‌ی حقوق که رئیس آن با شیخ وهاب طالبانی دوست بود مراجعه کردم. مرا پذیرفت و قرار شد که بعدها آن دو سند را برایشان بفرستم که سند دوم را هرگز نگرفتم.)

سپس میگوید: (پارتی برای شرکت در مراسم ختم استالین در سفارت شوروی مرا به بغداد فرستاد. من نیز به نمایندگی پارتی نامه‌ای تسلیم آمیز به سفارت ارائه دادم. این مراسم برای من بسیار مهم بود و باکی از دستگیری نداشتم و در دفتر یادبود استالین در سفارت شوروی نام خود را نوشته و امضا کردم.)

همچنین ادامه میدهد: (تحصیل در دانشگاه موجب احاطه‌ی کامل من بر زبان عربی شد و در زمینه‌ی سیاسی نیز زمینه‌ی رشد کاملی برای من مهیا کرد و با شخصیت‌های عرب آشنایی پیدا کردم.....)

سپس ایشان از کنگره‌ی سوم پارت دمکرات یاد می‌کند و میگوید: (پارت دمکرات در روزهای 27-11/25-1953 کنگره‌ی سوم خود را برگزار کرد و در این کنگره من به عضویت کمیته‌ی مرکزی انتخاب شدم. اما چون سن من کم بود آنرا نپذیرفتم و به جای خودم جلیل خوشنام را که دوستم بود و به تازگی از زندان آزاد شده بود پیشنهاد کردم. در هنگام کنگره‌ی سوم من 18 ساله بودم و در آغاز کار در کمیته‌ی مرکزی قرار گذاشته شد که من سازمانهای دمکراتیک زنان، جوانان، دهقانان و... را تأسیس کنم... از بغداد به کردستان برگشتم و کنگره‌ی دانشجویان کرد را برگزار کردم. اولین مسئول این سازمان شهید احمد عبدالله بود که به راستی انسانی عالم و مبارز بود و من نیز به سمت دبیر کل این سازمان انتخاب شدم و اولین نوشته‌ی خودم را درباره‌ی نیازهای سازمان دانشجویان منتشر کردم.)

مام جلال سپس از مؤسسين سازمان جوانان کردستان یاد میکند که خود مام جلال، شادروان هزار مکرینانی، شادروان حلمی شریف، بکر اسماعیل و حیدر محمد امین بودند. سپس میگوید: (این فعالیتهای من موجب آن شد که در سال 1954 به عضویت هیئت سیاسی انتخاب شوم. در کنگره‌ی سال 1953 نام پارت دمکرات کرد به پارت دمکرات کردستان تغییر یافت و برنامه حزب نیز به کلی تغییر پیدا کرد. در یکی از بندهای آن نوشته شد که ما از ایدئولوژی مارکسیزم لنینیسم پیروی می‌کنیم. شعارمان نیز تبدیل شد به جمهوری دمکراتیک عراق که در آن حکومت فدرال کردستان تأسیس شود.)

می‌نویسد: (خدا بیامرزد حمزه عبدالله در آغاز مسئولیت تأسیس پارتی را برعهده داشت. او بر این عقیده بود که نیروی فعال در جامعه‌ی کرد، عشایر کردستان هستند. به دلیل اینکه روسیه این تئوری را علم کرده بود، او نیز چشم بسته از آن پیروی میکرد. او این تئوری را از فیچوفسکی که اهل شوروی بود برداشت کرده بود. ما طرفداران چپ با این تئوری مخالف

بودیم و میگفتیم طبقه‌ی عشایر کردستان، طبقه‌ای واپسگرا و ناآگاه است و می‌گفتیم که کردها نیز همانند همه‌ی جهان دارای طبقه‌های مختلف کارگر، ارباب، دهقان و روشنفکر و غیره است. عشایر نیز بخشی از فئودالها هستند و در میانشان به ندرت میهن پرست دیده می‌شود. اما نیروی اصلی و مؤثر در جوامع تحت ستم کارگران هستند. در آنزمان این تئوری شناخته شده بود و ما آنرا چنین یادگرفته بودیم که پرولتاریا طبقه‌ی مترقی است و چون در آن هنگام پرولتاریا در کردستان وجود نداشت، دانشجویان این نقش را برعهده گرفته بودند چون هم آگاه بودند و هم تئوری را میدانستند.)

در بخش دیگری از گفته‌هایش، جلال طالبانی به انتخابات عراق اشاره می‌کند و می‌گوید: (در سال 1953 در انتخابات شرکت کردیم اما تنها محمد مسعود انتخاب شد. من در این انتخابات نقش چشمگیری داشتم.)

در پایان این بخش مام جلال به حکومت دکتر محمد مصدق در ایران اشاره میکند و میگوید: (در ایران نیز حکومت خلقی مصدق روی کار آمده بود. جنبشی فکری به طرفداری از مصدق جریان پیدا کرده و موجب خوشحالی ما گشته بود. در آن هنگام یکی از رهبران ما به نام دکتر جعفر محمد کریم در تهران زندگی می‌کرد و به نام دکتر جعفر رحمنی شناخته شده بود. به وسیله‌ی نامبرده ما با حزب توده و شوروی در ارتباط بودیم. در آن دوران هنوز ملا مصطفی در شوروی در حال تبعید بود. در این سال پارتی در بغداد بسیار فعال شده بود. برای نخستین بار با احزاب پیشرو عراق مذاکرات غیر رسمی را شروع کردیم. بعضی اوقات نیز به زبان عربی در روزنامه "الاهالی" مقالاتی را منتشر می‌کردیم. در ایندوره دو رویداد مهم اتفاق افتادند که یکی مرگ استالین و دیگری فرار محمد رضاشاه به بغداد و سقوط دولت مصدق بود. این شعر هیمن را حفظ کرده بودیم که میگفت: برو ای شاه خائن، بغداد نیمه‌ی راهت باشد.)

در صفحه‌ی 303 قانعی فرد به نکات بسیاری از جمله ندادن امتیاز نفت به شوروی، پایان حکومت قوام، اعتصاب کارگران نفت کرکوک، ترور مهاتما گاندی، خروج قوای انگلیس از فلسطین و تأسیس دولت اسرائیل، پایان قیمومیت انگلستان بر عراق، ترور ملک عبدالله در مسجدالاقصی، پیدایش فکر تأسیس حزب بعث در عراق، گرسنگی و اغتشاش در ایران در سالهای 1950 و 1951، پیروزی کمونیسم در چین، فقر و بیکاری در جنوب و شرق کردستان، اعدام فهد دبیر کل حزب کمونیست عراق و جشن نوروز در سال 1948 در اربیل پرداخته و گاهاً ذکر برخی خاطره‌های مام جلال در دوران تحصیل در اربیل، پیوستن شاخه‌ی کردستان حزب کمونیست عراق به پارتی، انتخاب بهاء‌الدین نوری به دبیر کل حزب کمونیست عراق و غیره اشاره می‌کند. در این آش شله‌قلمکار، به مثابه‌ی مرجع این داده‌ها به برخی از اسامی اشاره می‌کند و خواننده نمیتواند دریابد که کدام حادثه از زبان کدام راوی نقل شده‌است. پس از ردیف کردن این حوادث دوباره در صفحه‌ی 335 از قول مام جلال می‌نویسد:

- (در سال 51-50 جلسه‌ای در منزل علی حمدی، اهل خانقین، در منطقه دواسی در بغداد تشکیل شد و از کویه و اربیل، افراد زیادی هم آمده بودند، کریم توفیق، محمد شوان، عمر دبابه، علی حمدی، نوری شاویش، صالح یوسفی، احمد طاها و حمزه عبدالله که مهر بارزانی را در دست داشت و... در آنجا حمزه عبدالله مهرش را به حزب بازگرداند. در آن جلسه روی میز مشروب گذاشته بودند و من هم تعجب کردم که یک جلسه حزبی و این بزم ورزم چه معنی دارد. گفتند که به خاطر نیروهای حکومت است که مبادا به ما حمله کنند و اگر آمدند و ریختند، می‌گوئیم یک بزم شبانه است و بساط میخوری و بس. "چنین بود که در آنجا کنگره دوم برگزار شد. چند روزی آن جلسه‌ها ادامه داشت و افراد هیات مرکزی و دفتر سیاسی جدید تشکیل شدند و عمر دبابه هم خود را کاندید نکرد و قبل از انتخابات هم حمزه مهرش را بازگردانده بود. اصرارها هم به کاندید شدن عمر دبابه پاسخ

نداد. ابراهیم احمد منشی حزب شد و چند نفری هم به افراد قدیمی و جدید هیات مرکزی حزب اضافه شدند. کنگره دوم حالتی استثنایی داشت. در آن ایام ابراهیم احمد در سلیمانیه بود. بارزانی از حمزه عصبانی بود زیرا دیگر مخالفان حمزه عبدالله چنین در گوش او خوانده بودند که محتوی و مطالب سرمقاله نشریه خهبات با نشریات کمونیست هیچ فرق و تفاوتی ندارد و تقریباً یکی است و روز به روز حمزه بیشتر به کمونیست گرایش می یابد. حمزه هم به بارزانی تذکر می داد و می گفت: من ناصح توام. اما بارزانی مأموریت حمزه را پایان یافته می دید و خواهان برکناری او شد البته بعد از رفتن بارزانی به روسیه بین حمزه عبدالله و ابراهیم احمد جنگ و اختلاف به خاطر کرسی ریاست دبیرکلی حزب شروع شد. هرکدام حزب را به سوی خود می کشاند. هزار از بارزانی جمله‌ای را نقل می کند که: چه کنم ابراهیم احمد آدم فرصت طلبی است که ناموس خود را نیز در جهت منافع خواهد فروخت. شخص دیگری را نمی شناسم اگر بگویم او را اخراج کنید، می گویند من دیکتاتور هستم.

در سال 1951 در بغداد که کنگره دوم پارتی تشکیل شد و حدود 30 نفر هم شرکت کردند و در آن اعضای کمیته مرکزی تعیین شدند، حمزه عبدالله جدا شد و جبهه پیشرو پارتی دمکرات کرد را تشکیل داد و چند نفر از اهالی سلیمانیه هم با وی همراه شدند. در کنگره دوم در سال 1951 ابراهیم احمد به عنوان دبیر کل حزب برگزیده⁽¹⁾ و در تابستان همان سال از سلیمانیه به کرکوک تبعید شد و اسم پارت هم به پارت دمکرات کردستان عراق تغییر داد. ابراهیم احمد معتقد بود که باید از تفکر و فلسفه مارکسیسم سود جست و این حزب به حزب کارگران و فلاح و کسبه و... در کردستان تبدیل شود و شعار حق تعین سرنوشت و جمهوری دمکرات مردمی عراق و کردستان می داد و به شدت با سیستم بگ و خان و توزیع اصلاح اراضی و فعالیت کمونیستهای کردستان مخالف بود. تمام متن نقل شده در فوق در ترجمه اخیر، از کتاب پس از شصت سال برگرفته شده

است. نشر مملو از غلطهای دستوری است و نویسنده یا نویسندگان سازمان اطلاعات جمهوری اسلامی کوشیده‌اند با درهم آمیختن برخی از گفته‌های جلال طالبانی و گویا نقل قولی از هزار مکرسانی که در کل از چند جمله بیشتر نیستند، اندیشه‌های خود را به مثابه‌ی تاریخ پارت دمکرات کردستان به خواننده القاء کنند. مترجم"

در ادامه‌ی این بحث، قانعی فرد به فعالیت‌های ابراهیم احمد در کرکوک پرداخته و ذکر میکند که مام جلال در سال 1951 به عضویت کمیته‌ی مرکزی انتخاب شده‌است. در صفحه 338 به کنگره‌ی سوم پارتی پرداخته و به طور کلی این مبحث کتاب خود را به شرح فعالیت‌های مام جلال اختصاص داده است. اما در این شرح همچنانکه در فوق نمونه‌ای از آن آورده شده‌است، با ادغام وقایع و نقل قول‌های مختلف و درهم برهم و ذکر اسامی بیشماری به عنوان راوی این وقایع، خواننده را سردر گم میکند تا درنیابد از چه منبعی این اطلاعات برداشت شده‌است. اگرچه در پایان این بخش ادعا میکند که اطلاعات خود را درباره‌ی مام جلال و ابراهیم احمد از خود آنان گرفته‌است، گمان می‌رود که این ادعا نیز همانند متن تنها با هدف خدشه‌دار کردن تاریخ مبارزات مردم کرد عنوان شده باشد. قانعی فرد و استادانش در ذکر مطالب گفته و نوشته‌ی هیچ یک از افراد ذکر شده در فهرست 154 نفری را از هم جدا و یا مشخص نکرده‌اند.

در خاتمه‌ی این بحث به شرح زندگی صارم الدین صادق وزیری و محمد مکرری و فرار محمدرضاشاه به بغداد در سال 1953 اختصاص داده شده‌است.

1- پارت دمکرات کردستان از بدو تأسیس فاقد پست دبیرکل بوده‌است. ابراهیم احمد دبیر حزب بوده نه دبیرکل.

فصل چهارم

امید صوفی در کاشانه پیر

1955 - 1957

امید صوفی در کاشانه پیر 1955-1957

فصل چهارم کتاب "پس از شصت سال"، از صفحه‌ی 367 شروع شده و در صفحه‌ی 449 پایان می‌یابد. از این 82 صفحه 35 صفحه به بازگو کردن گفته‌های جلال طالبانی اختصاص داده شده‌است. در این بخش مام جلال به فعالیت‌های خود در پارت دمکرات کردستان پرداخته و در آغاز می‌گوید:

- (سال 1955 یکی از سالهای فعالیت خاص من بود. عضو مکتب سیاسی حزب پارت دمکرات کردستان عراق و مسئول راه‌اندازی شاخه بغداد بودم. برای اولین بار در تابستان 1955 در فستیوال دانشجویان در ورشو شرکت کردم و البته با یک پاسپورت شخص دیگری به ورشو رفتم و آن هم پاسپورت محمد موسی صادق بود که عکسش را عوض کردم و با آن به سوریه رفتم، در سوریه هم با کمیته آماده سازی فستیوال عراق ارتباط گرفتم. از آنجا سوار کشتی شدم و از بندر لاذقیه به بندر رومانی رفتم و سپس به ورشو رسیدم. در واقع فقط ما و حزب کمونیست عراق به ورشو رفته بودیم و از حزبهای دیگر کسی نیامده بود، در کل ما 6 نفر بودیم که برای معرفی کردها فعالیت کردیم. 3-4 نفر از حزب کمونیست عراق هم بودند. آنها می‌گفتند طرز تفکر و نگاه ما کردی نیست و ما عراقی هستیم. ما هم می‌خواستیم که یک گروه مستقل و مشخص و صاحب نام و عنوان اختصاصی مانند دیگر کشورها در مراسم باشیم، اما در ورشو موافقت نشد و هرچه اعتراض کردیم باز فایده‌ای نداشت، آخر الامر در برابر اصرارهای ما گفتند که نمی‌شود چون کردها دولت ندارند اما می‌توانید به عنوان یک گروه زیر مجموعه عراق باشید و به عنوان یک اکیپ کردی فعالیت کنید و به نام گروه زیر مجموعه‌ی خود هدایا را بین دیگر گروهها تقسیم کنید و از آنها هم هدیه دریافت کنید. ما در آنجا با دو پیشامد خوب روبرو شدیم. 6 نفر شده بودیم و یک نفر دیگر را هم نیاز داشتیم تا در حلقه‌ی رقص کردی ما شرکت کند و به عبارتی با 6 نفر نمی‌شد گروه رقص کردی داشت. کردهای حزب کمونیست عراق می‌گفتند که مارا معذور بدارید. یک دختر

عرب قد بلند در حزب کمونیست عراق بود به اسم بوشرا جلیل پرتو که از دوران دانشجویی با وی آشنا بودم. او دانشجوی داروسازی بود و من حقوق اما هر دو عضو کلوپ تنیس روی میز یا پینگ پنگ دانشگاه بودیم و در دانشکده‌ی خود در مسابقات نفر اول دانشکده‌ی خود شده بودیم. مسئله را با او درمیان گذاشتم و او هم فوراً قبول کرد و گفت چشم آماده‌ام....)

در ادامه مام جلال در مورد دیدار خود با ناظم حکمت سخن میگوید و در صفحه‌ی 411 دیدار با گروه‌های چین و لهستان را شرح میدهد. سپس به سفر خود به چین اشاره کرده و می‌گوید که از طریق مسکو با قطار به پکن رفته و پس از مراجعت از چین در مسکو در هتل متروپل اقامت کرده است. در آنجا مام جلال در صدد ملاقات با بارزانی برمی‌آید و در صفحات 415 و 416 میگوید:

- (... به دفتر کمیته مرکزی حزب کمونیست در مسکو رفتم. در زدم و مرا راه دادند به نگهبانی و اطلاعات گفتم: من فلانی هستم و آمده‌ام که ژنرال بارزانی را ببینم و برایش از کردستان پیغام دارم، می‌خواهم پیام و نصیحتش را بگیرم و به وطن ببرم. به عربی حرف می‌زدم طبعاً، آنها هم مترجم آورده بودند. البته چند کلمه‌ای هم انگلیسی می‌دانستم. آنها هم وقتی حرفهایم را شنیدند در پاسخ گفتند که در هتل بمانم تا به من پاسخ بدهند. ده روز منتظر ماندم و هیچ جوابی از آنها دریافت نکردم. به کلی مایوس شده بودم. در ذهنم هزار فکر و خیال بود... تا اینکه روزی در خیابان گئورکی "منظور خیابان گورکی است- مترجم" دو نفر را دیدم که با لهجه‌ی عربی عراقی حرف می‌زنند و صدای یکی از آنها به گوشم بسیار آشنا بود. در رادیو مسکو حرف می‌زد. اسمش محمد هاشمی نجف بود که از کمونیستهای قدیم عراق است که مدتی به ایران رفته بود و در آبادان و اهواز کار می‌کرد. بعدها سر از مسکو درآورد و گوینده رادیو شد. آنها باهم سرگرم حرف زدن بودند، من هم قدم به قدم به دنبالشان راه افتادم تنها روزنه‌ی امیدم بود. پس از چند دقیقه‌ای جلو راهش سبز شدم و گفتم سلام

علیکم استاد. گفت: تو کی هستی؟ من هم زود گفتم: من فلان کس و عضو مکتب سیاسی پارتی دمکرات کردستان عراق و بعد با حالتی آمیخته با ترس گفتم: من آن شخصی که شما می گوئید نیستم و من با اصرار و بی مهابا گفتم: قربان این غیر ممکن است. من هرشب صدای شمارا می شنوم و انشالله زنده باشی. اما مرد خدا باش، من چند روزی است غریب و بی کس در این کشور مانده‌ام تا شاید راهی و کسی را بیابم که صدایم را به بارزانی برساند و حالا از قسمت روزگار حالا ترا یافته‌ام و تو هم چنین رفتار می کنی؟! خلاصه اصرار و ابرام مرا که دید تسلیم شد، شاید هم دلش برایم سوخت. سخنش تغییر کرد و پرسید که در کدام هتل هستم و سپس اسم و آدرس گرفت و وعده داد به زودی بامن تماس بگیرد. من هم شاد و خوشحال بودم از اینکه عاقبت سر نخ می یافته بودم.

روز دوم در اطاق بودم که صدای تلفن سکوت اطاق را شکست و دیدم که وی به هتل آمده است و می خواهد به اتاق من بیاید. من هم از خوشحالی گفتم: بفرمائید و قدمت روی چشم. خوش آمدی. آمد و گفت: به اتحاد جماهیر شوروی خوش آمدی. هر چند که بارزانی اینجاست اما روسها نمی گذارند، تو او را ببیند. هر چه داری میتوانی به من بدهی تا به وی برسانم. من هم نامه‌ای نوشتم که بعدها در کتاب مسعود بارزانی منتشر شد و بعد هم چند عکس مسعود بارزانی و ادريس و .. را ضمیمه‌اش کردم. او هم پاکت نامه را از من گرفت و گفت که جوابش را به من خواهد رساند.

سپس طالبانی درباره‌ی بازگشت به عراق و دستگیر شدنش به مدت 70 روز از جانب پلیس به اتهام سفر به شوروی و مصاحبه با رادیو مسکو و اخراجش از دانشگاه بدلیل غیبت طولانی سخن می گوید. او میگوید: (در آن زمان 22 سال داشتم و تحصیل سال 1955-1956 را از دست داده و به کویه بازگشتم و به فعالیت حزبی پرداختم.)

مام جلال با خواندن کتابهای "مرد آسیا" و "حکومت ائتلافی" تحت تأثیر اندیشه و تئوری مائوتسه تونگ قرار می‌گیرد. در سال 1957 مخفیانه و مجدداً با پاسپورتی جعلی برای شرکت در فستیوال جوانان به مسکو سفر می‌کند و تلاش میکند با بارزانی ملاقات کند. بعد از تلاش فراوان در روز سوم یا چهارم دو نفر با لباس کردی به نزد او می‌روند. در اینبار می‌گوید:

- (تو کرد عراق هستی؟ با گروه عراقی‌ها آمده‌ای؟ من هم گفتم: بله، بعد پرسیدند ما آمده‌ایم تا یکی از همراهان شما را پیدا کنیم. من پرسیدم چه کسی است، گفتند: جلال حسام‌الدین! من هم آب دهنم را قورت دادم و از خوشحالی گفتم خودم هستم و هول شدم و پرسیدم شما بارزانی هستید؟ من و من کردند و با کمی این ور و آن ور را نگاه کردند گفتند: نه! ما نیستیم اما اسم رمز را بگو. من هم گفتم و آنها هم تأیید کردند و خودشان را به من معرفی کردند و گفتند که یکی اسعد خوشوی و دیگری شیخ علی است که فامیل بارزانی بود. گفته که بارزانی به دنبال من فرستاده تا مرا نزد وی ببرند.

از فرط خوشی داشتم سگته می‌کردم. باهم رفتیم و سوار قطار شهری شدیم و متروی مسکو هم عظمت، شکوه و جلال خاصی داشت که بیشتر به سالن جشن عروسی شبیه است. پر زرق و برق، اما من دلم و فکرم جای دیگر بود و بعد از چند ایستگاه مرا به محله‌ای بردند و پس از کمی پیاده‌روی جلوی ساختمانی رسیدیم، با آسانسور بالا رفتیم و زنگ در را فشار دادیم. ناگهان خود ملا مصطفی بارزانی در را گشود. سبیلش را تراشیده بود. من هم محکم بغلش کردم و از فرط خوشی بیهوش شدم. یک درویش خالص و مخلص بارزانی بودم. مرا روی مبل‌ی نشانده و آب به سر و رویم پاشیدند تا اینکه حالم بهتر شد. انگار یک صوفی شیخش را با اشتیاق دیده باشد. مولانای آن شمس بودم ذوق زده شده بودم و تا چند دقیقه‌ای زبانم بند آمده بود. بالاخره نشستیم و بعد از چندی برایش از همه جا حرف زدم. از هر دری سخنی. برایش عکس برده بودم که خیلی

خوشحالش کرد. عکس شیخ احمد بارزانی را که در زندان بود و بعد عکس مسعود و صابر، پسر دیگر بارزانی را به وی نشان دادم که تا آن وقت هرگز ندیده بود و بعدها با لقمان برادرش توسط صدام کشته شدند. چون همسر بارزانی بعد از بازگشت از ایران آبستن بوده و بارزانی نمی دانست که صاحب پسری شده که شیخ احمد نامش را صابر گذاشته‌است، اتفاقاً شباهت خاصی با بارزانی داشت، مسعود بارزانی در آن هنگام نوجوان بود و در منزل پدر بزرگش در موصل بود. هنگام دیدن عکسها که خیلی از دیدنشان خوشش آمده بود، برایش خبرهای کردستان را گفتم و با اشتیاق می شنید. کم کم غروب شد و می خواستند سفره شام را پهن کنند که سر و کله سید عزیز و دکتر مراد هم پیدا شد و تا مرا دیدند و سلام و علیک تمام شد رویم را به دکتر مراد برگرداندم و گفتم: قربان! اینجا لهستان است مرد حسابی. "مام جلال در جای دیگری از گفته‌هایش بازگو کرده بود که درباره‌ی بارزانی از دکتر مراد پرسیده بود و او جواب داده بود که بارزانی در لهستان است." پس از این دیدار هر روز بعد از جشنواره با قطار شهری به خانه‌اش می رفتم و از هر دری باهم سخن می راندم. او هم حال و روز خودش را بازمی گفت که هنگام ورود از ارس به داخل خاک شوروی، روسها رفتار خوبی با ایشان داشته‌اند و سال دوم جعفر باقراف همه را به آسیای میانه تبعید کرده‌است و به جای تمرین آموزش نظامی در بین کالخوزها یا مزرعه اشتراکی تقسیم کرده‌اند که هر 10 - 15 نفر جایی باشند و بارزانی را هم ناچار کرده‌اند تا کار کند و امرار معاش خود را در یکی از همان کلخوزها تامین کند.

اما پس از مرگ استالین و اعدام باقراف، بارزانی نامه‌ای به مسکو نوشت و بعد حکومت از ایشان خبر و احوال گرفت و جمعشان کرد. بعضی را هم به دانشکده و مدرسه و زراعت می فرستند و افسرانی مانند سید عزیز و میر حاج هم در دانشگاه به ادامه‌ی تحصیل می پردازند. سید عزیز شمزینی کتابی نوشته به اسم حرکت آزادیخواهی کردستان که در لنینگراد تز دکترای او در رشته‌ی تاریخ است. یکی از آنها هم حسو میرخان قهرمانی

بود و در شورش سپتامبر شهید شد. در مکتب حزبی آموزش می دید و انسانی هم بسیار اهل مطالعه و فرزانه بود. در آنجا ملا مصطفی بارزانی با موافقت روسها مرا به ملاقات پذیرفت و بعد از دیدارهایی که با وی داشتم با تنی چند از مقامات و مسئولان در اتحاد جماهیر شوروی هم دیدار و گفتگو کردم که برای نخستین بار بود.

مرا به دفتر روابط خارجی کمیته مرکزی حزب کمونیست صدا زدند چون عضو دفتر سیاسی حزب پارت دمکرات کردستان بودم. مرتب از من خبرهای کردستان و تحلیل درباره اوضاع و احوال را می پرسیدند که حال و روز ما در کردستان چگونه است. من نیز همه چیز را برایشان مفصل توضیح می دادم و آنها هم نوعی نگاه و لطف خاصی به مساله کردها داشتند (...)

پس از بازگشت به بغداد، مام جلال با احمد محمدامین آغای دزه‌ایی ارتباط گرفته و به دهکده‌ی آنها می‌رود و سپس به کرکوک می‌روند و در آنجا جلسه‌ی هیئت سیاسی را برگزار می‌کنند. پس از این جلسه به بغداد می‌رود و پیامهای بارزانی را به شیخ لطیف پسر شیخ محمود میرساند و به رمز سری بین آنها نیز اشاره می‌کند و شیخ بسیار خوشنود می‌شود. همچنین به دیدار حمزه عبدالله می‌رود و در اینبار مام جلال می‌گوید: (... در آن هنگام حمزه عبدالله هم از پارت دمکرات کردستان عراق جدا شده و گروهی را بنام پیشرو تأسیس کرده بود. دنبال او هم فرستادم و پیام بارزانی را به او رساندم و گفتم: برای اینکه باور کنی من ویچفسکی را هم دیدم همانی که تو همیشه به ما می‌گفتی پدر کردها است. او هم که از تعجب دهانش باز مانده بود: تو دیدی؟ واقعاً خودش را دیدی؟ بی شوخی؟ و حتی گفت که تو باید دوباره به آغوش حزب بازگردی. تو برای ما انسانی شاخ و بالدار ترسیم کرده بودی و گرنه همچنین انسان مهمی نبود و حتی سید عزیز هم مسخره‌اش می‌کند. البته این حرفها مؤثر واقع شد و دوباره به حزب پارت دمکرات کردستان عراق بازگشت و گروهی هم که از کمونیستها جدا شده

بودند باز هم به آغوش حزب برگشتند و حزب پارتی دمکرات متحد کردستان عراق را تشکیل دادند.)

در بخش دیگر "امید صوفی در کاشانه‌ی پیر" که 47 صفحه را شامل می‌شود، قانعی فرد به رویدادهای پس از جنگ دوم جهانی پرداخته و از دیدگاه اسناد سازمان امنیت و اطلاعات کشور "ساواک" و وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ایران و عده‌ای از افراد که اسامی آنها در لیست منابع ذکر گشته، بدون آنکه مشخص باشد کدام رویداد از سوی کدام یک از آنان نقل شده، این رویدادها را بررسی میکند. از جمله‌ی این رویدادها، پیمان عراق و مصر، پیمان چندجانبه‌ی انگلستان، ترکیه، پاکستان، رویدادهای دوره‌ی زمامداری نوری سعید در عراق و پیمان بغداد در بین کشورهای ایران، عراق، ترکیه و پاکستان در سال 1955، کشمکشهای خاورمیانه، کشمکشهای انگلستان و مصر، تاسیس پارت دمکرات کرد در سوریه، فوت شیخ محمود و... "البته نویسنده یا همکاران نامرئی او در ردیف کردن فهرست منابع، رتبه‌ی اول را نیز کسب کرده‌اند. برای نمونه در مورد پیمان بغداد اسامی بیش از 30 کتاب فارسی و انگلیسی ردیف شده‌اند که به غیر از "پیمان بغداد" مابقی معلوم نیست مأخذ نوشته‌های ایشان از کدام کتاب یا سند تاریخی کسب شده است. مترجم"

ضمن این شرح طولانی و ادغام در هم گسسته‌ی حوادث در صفحه‌ی 393 در مورد مسافرت مام جلال به شوروی می‌نویسد: (از کردستان عراق هم جلال طالبانی به بهانه‌ی شرکت در کنگره‌ی دانشجویان جهانی به صورت مخفیانه و با پاسپورت جعلی به سوریه رفت و در آنجا با کمک سرهنگ محمد زولفو پناهندگی سیاسی گرفت و راهی روسیه شد. اما در باطن سودای دیدار بارزانی را داشت.)

سپس در صفحه‌های 397 و 398 ظاهراً به استناد به مصاحبه با شخصی که متکلم وحده است در باره‌ی بارزانی مطالب زیر را مینویسد و اسم 4 نفر را در شماره‌ی 84 منابع برای این گفته‌ها نقل میکند. قانعی فرد و یا همکارانش مینویسند:

- (در آن ایام بارزانی به شخصیتی افسانه‌ای بدل شده بود. شاید بی اغراق نباشد اگر بگویم بارزانی در حد پرستش قابل ستایش بود. این موضوع شاید الان خنده‌دار باشد اما عقلانیت آن موقع جامعه سنتی چنین بود و برای ما قابل احترام هم بود. برای جوانان فعال کرد مهم بود و یک اسطوره رمزی در ذهن ما بود که نامش بارزانی بود و به آن دلخوش بودیم." بارزانی برای ما نوعی رمز و اسطوره بود داستانی بود غیر قابل وصف و چه داستانهای حماسی و بزرگ درباره او گفته می شد که چگونه از رود ارس گذشته و به روسیه رفته است. پارتی گاهی کارتی دارای عکس بارزانی را بین مردم توزیع می کرد و توسط آن پول جمع آوری می کرد و برای نسل جوان این تصور پدید آمده بود که بارزانی به نوعی برای کردها، آزاده و ناجی و فریادرس است و پهلوان داستاها، همان بارزانی بود که همچو شوالیه‌ای قهرمان سوار بر اسب سفیدی باز می گردد و کردها را رستگار می کند. "در آن سال علی عسکری هم معلم ما بود. من شناسنامه‌ام را دستکاری کردم که به حزب دمکرات بپیوندم و عضو حزبی باشم که بارزانی رهبر اسطوره‌ای آن است. شوق و ذوق عجیبی بود. شیخ احمد که در ناصریه تبعید بود به کرکوک آمد و استقبال زیادی هم از او شد. وقتی اسمش می آمد ذوق می کردیم و از شوق دیدار او می رقصیدیم چون بارزانی برای ما جوانان آن ایام اسطوره شده بود.)

همچنانکه ذکر شد در توضیح شماره 84 منابع ایشان، از 4 نفر به نامهای دکتر عطیه، شیرکو بیگس "شیرکو بیگس"، کریم شاره‌زا و پیروت طالبانی به عنوان راویان این سخنان نام میبرد بدون آنکه مشخص شود

کدام نقل قول به کدام یک از آنان تعلق دارد و یا کدام یک از آنها نوشته‌ی خود نویسنده است.

سپس در صفحه‌های 401 و 402 مجدداً بدون مشخص کردن تعریف کننده وقایع با نثر آشفته‌ی فارسی خود ادامه میدهد: (در دمشق، ذبیحی و هه‌ژار که هردو از چهره‌های اهل فرهنگ و ادب کردستان ایران به شمار می رفتند، وضع مالی بسیار نامساعدی داشتند، گاه در قهوه‌خانه چای درست می کردند. مام جلال که عضو حزب بود از وضع مالی نسبتاً خوبی برخوردار بود. مام جلال و ذبیحی و حمید درویش مدتی در سوریه ماندند و مام جلال پناهندگی درجه یک سیاسی داشت و هم حقوق می گرفت و 200 لیره هم، به همراه هه‌ژار و ذبیحی کمک مالی می داد در قهوه‌خانه گاهی می نشستیم و بحث می کردیم و حرف می زدیم. مام جلال تفکر پارتی سفت و سختی داشت و روزی 5 بار قهر و آشتی می کردیم. مام جلال در کالج حقوق درس می خواند. خیلی اهل ایستادن و آرامش و سکون نبود و اصلاً معنی آرامش را نمی دانست بسیار سرزنده و با روحیه و نشاط بود. با همه‌ی مردم عرب و ترک و کرد و فارس و... رابطه داشت.

سپس به نقل از دکتر کمال فئواد و عزالدین مصطفی رسول می نویسد: "باما مناقشه می کرد که در سوریه کاری بکنیم مانند حزبهای دیگر ما هم حزبی را تشکیل دهیم. از گروه خویبون مجموعه‌ای از کردها ترکیه به دمشق و قامیشلی آمده بودند و به طور پراکنده زندگی می کردند. یکی از آن خانواده‌ها، خانواده بدرخان در دمشق بود که طالبانی تلاش کرد که آنها هم حامی پارت دمکرات سوریه باشند تا شاید از تجربه آن‌ها استفاده شود.)"

در توضیح منابع این نوشته‌ها در بندهای 85، 86، 87 و 88 در مجموع اسامی زیر ذکر شده‌است که احدی نمیتواند مشخص کند کدام یک راوی و کدام یک شاهد گفته‌ها و واقعه‌ها بوده‌اند.

کریم شاره‌زا، پیروت طالبانی، کمال محی‌الدین، هومر دزه‌ای، دکتر کمال فواد، مصطفی عزالدین رسول، خلیل سور، حمید درویش، یوسف زوزانی، عبدالله کانی مارانی، کاظم حبیب، مجید آسنگر، جمال آغا همچنین برای اظهار فضل نیز به دو کتاب عربی و انگلیسی که یکی از انتشارات حزب کمونیست عراق و دیگری روسیه و جهان اشاره کرده و در آن به سیاست خارجی شوروی نگاهی می‌افکند که اصلاً ارتباطی با نقل قول افراد در رابطه با فعالیتهای آن دوره ندارند، از این دو کتاب به عنوان مرجع در این صفحات اشاره شده‌است.

به‌کلی می‌توان گفت که دستگاه اطلاعات ایران و عواملش از جمله قانعی فرد در این بخش بیشتر تلاش کرده‌اند رویدادهای عراق و خاورمیانه و جهان را از زاویه و دیدگاه و اسناد ساواک زمان شاه و وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی، تحلیل کرده و در آینده به عنوان سند تاریخی به خورد نسل جوان داده و با استفاده از شخصیت جلال طالبانی به این سندسازی در راستای اهداف جمهوری اسلامی، ظاهری موجه جلوه دهند.

فصل پنجم

حکایت در گرداب هائل

1958 - 1960

حکایت در گرداب هائل 1958 - 1960

فصل پنجم کتاب "پس از شصت سال" از صفحه‌ی 451 شروع شده و در صفحه‌ی 608 پایان می‌یابد و شامل 157 صفحه می‌باشد. از این تعداد صفحات تنها 21 صفحه به روایت‌های جلال طالبانی اختصاص داده شده است. در این بخش مام جلال علاوه بر بررسی رویدادهای کردستان و پارت دمکرات کرد در سالهای 1958 تا 1960 بر خلاف فصلهای سابق این کتاب، همراه با اشاره به زندگی و مبارزه‌ی بارزانی تلاش میکند مصاحبه‌ها و نوشته‌های خود و ابراهیم احمد را در سالهای 1958 تا 1996 پر اهمیت جلوه داده و با مهارت همان گفته‌های سابق را در مورد اینکه بارزانی همانند یک رئیس عشیره با حزب رفتار کرده و به فعالیت حزبی باور نداشته‌است و در ارتباط با آمریکا، روسیه و اسرائیل بوده‌است و غیره... بازگو کند. به عبارتی هم به میخ زده و هم به نعل. از اینرو ضروریست بر اساس اسناد، واقعیت رویدادها را بررسی کرد و سپس به مطالبی که وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی به نام و قلم قانعی فرد در صفحات 454 - 573 انتشار داده‌است پرداخت. قانعی فرد در اینجا نیز همانند سابق فعالیت جلال طالبانی در پارت دمکرات کردستان را از وی نقل کرده و می‌گوید:

- (... من هم رادیو را روشن کردم و فهمیدم که کودتا شده‌است و حکومت عراق سقوط کرده! فوراً بلند شدم و لباسم را عوض کردم و از اختفا بیرون آمدم. اول به منزل کاک حاجی محمد طاهر از کردهای کویه و مسئول پارتی در سلیمانیه رفتم و چند نفری را جمع کردم که برای تأیید حکومت جدید تظاهرات کنیم و به پادگان نظامی رفتیم و آن‌ها را هم مجبور کردیم که پشتیبانی خود را از حکومت اعلام کنند. واقعاً نمی‌دانم که شیخ احمد را انگلیسها احضار کرده‌اند یا نه اما وی رهبر معنوی بارزان بود و به او خدای بارزان می‌گفتند و بنا به طریقت نقشبندی صاحب بارزان بود. برای مردم مریدش، حرفهای او مثل قرآن و یا وحی منزل بود. بارزانی در جلوش

خبردار می ایستاد و حرف نمی زد و نمی توانست بنشیند همه از او اطاعت می کردند. شیخ احمد در دوران خود به انسانی اهل آشتی و مصالحه مشهور بود و طبعاً چندین بار نفی بلد شده و انگلیسها هم او را دستگیر و رها کرده بودند. تا 14 ژوئیه و ظهور ژنرال عبدالکریم قاسم، شیخ احمد در زندان بود و پس از آن ممکن است برای برقراری آشتی و ... با او حرف زده‌اند...) سپس ادامه میدهد:

- (به این اعتبار بعد از ژنرال عبدالکریم قاسم، من نسبت به محمد رضا پهلوی، شاه ایران، موضع گرفتم چون بعضی از کردهای ایران مانند غنی بلوریان را به زندان انداخته بود. ما هم در نوشته‌هایمان برای رهایی ایشان اعتراضهای گسترده‌ای کردیم و هر روز در روزنامه‌هایمان می نوشتیم و بیانیه می دادیم و امضا و طومار جمع می کردیم تا که آنها را آزاد کنند. سرهنگ منصورپور هم وابسته نظامی ایران در بغداد بود که در یک مراسم او را دیدم و با حالتی ناراحت و حق به جانب به ما گفت که چرا چنین بیرحمانه به محمد رضاشاه یورش میبریم. "والله محمد رضا پهلوی، دوستدار و طرفدار کردهاست". حرفهای دیگر که در مردانگی و مروت چنین و چنان است و کلی از او تعریف و تمجید کرد. ما هم در پاسخ گفتیم که پس چرا قاضی محمد را اعدام کرده‌است؟ او هم بی درنگ گفت: اشتباه کرده‌است! بعد درباره دستگیری کردها پرس و جو کردیم گفت: آن‌ها کمونیست هستند و مطلقاً به خاطر کرد و کردستان دستگیر نشده‌اند و از این خرده فرمایشات. "همچنین در صفحه ۵۷۵ ادامه میدهد:

"در هنگام کودتای عبدالکریم قاسم در 1958 عضو دفتر سیاسی یا کمیته مرکزی حزب بودم. غروب آن روز اعلامیه‌ای صادر کردیم که در کتابم، کردستان و حرکت القومیه الکرديه، آمده‌است. و گفتم این کودتا، سیر آزادسازی عراق از پادشاهی کهنه پرست و زنجیر امپریالیسم است و انشالله آغازی برای آزادی و دموکراسی رای مردم و پیمان بغداد باشد. ما کردها هم با همه توان و نیروهای خود از آن پشتیبانی می کنیم و جمهوری

تازه تاسیس عراق را محافظت می کنیم. بعد گروهی اعزامی درست کردیم و همه گروههای اعزامی کردستان برای تبریک پیروزی عبدالکریم قاسم به بغداد آمده بودند که زیر نظر و سرپرستی ابراهیم احمد بود و او هم از طرف همه یک خطابه بلندبالا را در وسط حیاط وزارت دفاع در بغداد ارائه داد. به ژنرال قاسم تبریک گفت و پشتیبانی مردم کرد را به او اعلام کرد. بعد به تاریخ برادری کرد و عرب اشاره کرد و گفت که چرا و چگونه انگلیس، کردستان عراق را جزو عراق کرده است و چگونه قرار بود که حق کردها داده شود، اما ندادند و حالا که جمهوری جدید عراق در حال تاسیس است انشالله حق خودمختاری و خودگردانی کردها را خواهند داد و به واقع دمکراسی را نهادینه خواهند کرد." سپس در ادامه ی آن می گوید:

"بعد از این برنامه عرصه فعالیت ما دیگر بغداد بود و تقاضای انتشار روزنامه و نشریه رزگاری را دادیم و من هم در هر دو نشریه کار می کردم و پشتیبانی خود را از حرکت دمکراتیک حکومت دفاع می کردیم. "آشفتگی نشر از نویسنده و یا نویسندگان! کتاب است. مترجم" در 14 ژوئیه 1958 ما هم سعی کردیم که عفو عمومی برای بارزانیها صادر شود. ژنرال عبدالکریم قاسم فرمان صادر کرد، زندانی های سیاسی بارزانی آزاد شدند و شیخ احمد هم قرار شد به بارزان بازگردد و حتی برایشان چند خانه ای را ساختند و برای خانواده هایشان، حقوق هم پرداخت کردند. حزب ما از قاسم هم خواست که بارزانی به عراق بازگردد. و او هم پذیرفت و گفت خیلی خوب! بفرمائید ایشان می تواند باز گردد. دو نفر از حزب پارت دمکرات کردستان عراق، ابراهیم احمد و حاکم جوهر عزیز دزه ای رفتند که برایشان پاسپورت صادر شود. اول نزد مرحوم طاهر یحیی رفتند، مدیر کل انتظامی کل پلیس داخلی بود او هم حواله وزیر کشور عبدالسلام عارف کرد. عبدالسلام عارف پیشنهاد داد که از مصر بازگردد و با عبدالناصر بنشیند و رابطه بین کرد و عرب را درست کنند و هر چه تعهد بدهند اجرا شود. گروه به استقبال بارزانی به چک رفت. آن ها هم از آنجا به مصر

رفتند. بارزانی و میرحاج و اسعد خوشه‌وی هم بودند اما عبدالناصر حرف سیاسی خاصی نزده بود. فقط درباره‌ی کلیات و مسایل عمومی حرف زدند و به بغداد بازگشتند. ما هم برای استقبالشان به فرودگاه رفتیم. عبدالکریم قاسم هم خانه قدیمی نوری سعید را به او اختصاص داد و برایش حقوق 500 دینار هم تعیین کرد و کلی احترام گذاشت.) در صفحه‌ی 578-577 کتاب پس از شصت سال، جلال طالبانی چنین میگوید:

- (بارزانی هم بازگشت قاسم از او استقبال کرد و گفت: " که حالا بازگشتی خوش آمدی و قدمت روی چشمم و باید مثل رهبر بزرگ کرد رفتار کنی. نه مثل یک رهبر عشیره‌ای سنتی و کلیه اختلاف‌هایت را با دیگر عشیره‌ها مانند هرکی و زیبیری و سورچی و برادوست و.. برطرف کن.* برادری کن و این اختلافها را کنار بگذار. خودت به دیدارشان برو و دلشان را به دست بیاور."* بارزانی این سیاست را دوست داشت و پسندید اما در آن هنگام شیخ احمد در عرصه سیاست بارزانی بود که بزرگ خاندان و رهبر بلامنازع و بی چون و چرا بود. در پیرامون شیخ احمد کسانی بودند که بارزانی را دوست نداشتند و دشمن و مخالف او بودند. مخصوصاً شیخ سلیمان پسر عبدالسلام بارزانی که پدرش در موصل در هنگام جنگ جهانی اول اعدام شد. پسر برادر بزرگ شیخ احمد بود و نزدش محترم و البته انسانی دانا و زرنگ هم بود. در اتحاد جماهیر شوروی با بارزانی قهر کرده بود و در آن هنگام چون حامی باقراف بود و او به آسیای میانه تبعید نشد. می گفت: بارزانی عامل اختلاف با روسها بوده است و تساهل و مدارا نداشتند و مارا دچار آن مصیبت کرد. خلاصه در اتحاد جماهیر شوروی به کلی با او مخالف بود و ضد او کار می کرد. بارزانی هم ضد او بود.

شیخ سلیمان افراد دوروبر شیخ احمد را تحریک می کرد که بارزانی می خواهد با دیگر عشیره‌ها مانند زیبیری ها صلح کند. مادر مسعود بارزانی "حمایل خانم" هم زنی سالار و آگاه و فرزانه است و دختر محمودآغا زیبیری، پدر هوشیار زیبیری در واقع زن محترمه‌ای از زیباریها بود.

بارزانی بنا به سیاست توافقی با قاسم نزد سورچی و هرکی رفت و دلشان را بدست آورد، حتی محمود آغای هرکی را "منظور زیباری است- م" به بغداد دعوت کرد. چون مسعود از سال 1947 تا 1958 در خانه‌ی آنها بزرگ شده بود و به گردن بارزانی حق یا دین داشت. شیخ سلیمان که این مساله را دید نزد شیخ احمد رفت و در گوشش دایم می خواند و او هم باور کرده بود و مرتب می گفت: بفرما! بارزانی با دشمن بزرگ بارزان دست به یکی کرده است و متحد شده و دوباره باهم دوست شده اند و مدتی شیخ احمد هم جزو مخالفین شد.

بارزانی نمی خواست دیگر به مخالفت ها ادامه دهد. از دیگر سو این عشیره ها می خواستند به عنوان شخص فرصتی بیابند تا صدایشان به حکومت برسد مبنی بر این که دوست ندارند بارزانی بزرگ کرد و کردستان و رئیس حزب پارت دمکرات کردستان عراق مطرح باشد، چون خود را از او کمتر نمی دیدند و به راستی هم کمکی به سیاست صلح بارزانی نکردند. کم کم رابطه بارزانی با ژنرال عبدالکریم قاسم به هم خورد و عشایر محلی کردستان هم نقش خاصی داشتند و دوباره به طرف قاسم برگشتند. قاسم هم علیه کردها از آنها سوءاستفاده کرد. عشایر محلی کردستان نقش مهمی در به هم خوردن رابطه قاسم و بارزانی داشتند و در ابتدا جباریها "منظور از زیباریه است" نزد قاسم رفته بودند و سخن از مظلومیت خود راندند و قاسم هم به آنها اسلحه داد و آنها هم با بارزانی دشمنی و عداوت داشتند و این عامل مهم به هم خوردن رابطه میان دو شد.....)

جلال طالبانی در مورد بارزانی مبنی بر اینکه او عشیره ای رفتار میکرده و گویا دچار تعصب عشیره ای بوده است، گویا در صفحه‌ی 577 "کتاب پس از 60 سال" چنین میگوید: (بارزانی بازگشت و قاسم از او استقبال کرد و گفت: حالا که بازگشتی خوش آمدی و قدمت روی چشمم و باید مثل رهبر بزرگ کرد رفتار کنی. نه مثل یک رهبر عشیره ای سنتی و کلیه اختلافهایت

را با دیگر عشیره‌ها مانند هرکی و زیباری و سورچی و برادوست و.. برطرف کن. *برادری کن و این اختلافها را کنار بگذار. خودت به دیدارشان برو و دلشان را به دست بیاورد.)

همچنین در صفحه‌ی 587 به شیوه‌ای دیگر و غیر مستقیم چنین بیان شده که بارزانی رئیس عشیره بوده است نه یک رهبر سیاسی که به سازمان و تشکیلات معتقد باشد. در این مورد چنین آمده‌است: (سال 1958 – 1959 در دانشگاه به ادامه تحصیلاتم پرداختم و عصرها نزد بارزانی در خانه‌اش کار میکردم. مرا دوست داشت چون به خاطر او یک سال دست از تحصیل شسته‌بودم و برای دیدار او به مسکو رفته بودم. این نکته را در ذهنش داشت و مثل پسر خودش به من می نگریست. و حتی بنا به عرف عشایر محلی که کسی به داخل اندرون خانواده خود راه نمی دهند، اما من محرم شده بودم و اگر هر خوراکی و یا غذایی را دوست داشتم از ایشان می خواستم و مثلاً می گفتم: من امروز خودم را به ساور "بلغور-م" دعوت کرده‌ام!... و هزار رحمت خدا بر او باد، غش غش می خندید و می گفت: مردم دعوت می شوند اما تو خودت را دعوت مکنی! ها؟ می گفتم: ازبنی "سرورم - م" من خودم را فقط در منزل شما دعوت می کنم.)

اولاً: آیا مام جلال در هنگام دیدار قاسم و بارزانی در آنجا بوده تا شاهد این برخورد غیر سیاسی و ناشیانه‌ی قاسم با بارزانی باشد؟ آیا هیچ سیاستمداری به این گفته‌ها باور می کند که قاسم در شرایط آنروز و هنگام خیرمقدم گفتن به بارزانی که رهبر ملتی که در کشمکش با حکومت عراق بوده و آن هم در نخستین دیدار و استقبال بگوید: (حالا که بازگشتی خوش آمدی و قدمت روی چشمم و باید مثل رهبر بزرگ کرد رفتار کنی. نه مثل یک رهبر عشیره‌ای سنتی)

تدوین کنندگان این مطالب چه مام جلال باشد یا کسان دیگری، می خواهند به نسل جدید بقبولانند که بارزانی همانند یک رئیس عشیره با

مسئله‌ی کرد برخورد می‌کرده، نه مانند رئیس پارت دمکرات کردستان و رهبر خلق کرد. در حالیکه مبارزه بارزانی با زمامداران عراق و اشغالگران کردستان با کشمکشهای عشائیری بسیار فرق داشت. بارزانی رهبر دمکرات، صلح طلب و آزادیخواه کرد و کردستان بود. او در سال 1946 برای استقلال و دستیابی ملت کرد به دمکراسی قیام کرد. نگاهی به اسناد منتشر شده در روزنامه‌ی کردستان شماره‌ی 23 صفحه‌ی 3 در سال 1946 نشان میدهد که او پیش از تاسیس جمهوری کردستان، پرچمدار افکار ملی میهن پرستانه بوده است و پارت دمکرات کرد را نیز در سال 1946 به همین منظور تاسیس کرد، تا جنبش رهائیبخش ملت کرد با رای جمعی رهبری شود نه اینکه رهبری یگانه به تنهایی تصمیم گیر باشد.

در حقیقت اگر این گفته‌ها از امام جلال یا کس دیگری باشند، چنین نقل قولهایی تازگی ندارند. همگان میدانند که بارزان دهکده‌ای است که در آنجا شیوخ بارزان ساکنند و در طریقت بارزان اربابی کردن و رعیت داری و دامداری بزرگ وجود نداشته است. بارزانیها نیز طایفه‌ای بوده‌اند همانند طالبانیها در منطقه‌ی کوی سنجاق، با این تفاوت که در ده ساکن بوده‌اند و در دوران کهن دارای تفکر روستایی بوده‌اند. اما از دوره‌ی شیخ عبدالسلام بارزانی، مناسبات عشیری را به کناری نهاده و با استثمار دهقانان توسط اربابها و مناسبات ارباب رعیتی مخالفت کرده‌اند. از همین رو مورد خشم روسای عشایر زیباری، سورچی، هرکی و... واقع شده‌اند و آنان سرسختانه با بارزانیها به دشمنی پرداخته‌اند. بارزانی با تاسیس "هیئت آزادی" در سال 1945 تلاش کرد تا شیوه‌ی رهبری جنبش کرد را از ساختار عشیره‌ای تغییر دهد و سازمان دادن حزب و رهبری جمعی را رواج دهد. اما متأسفانه برخی از روشنفکرانی که بیشتر طالب کرسیهای رهبری بودند و بعد از اخراج حمزه عبدالله و رفقاییش در کنگره‌ی چهارم پارتی، به گمان اینکه می‌توانند بعد از استفاده از نام بارزانی و موقعیت بارزانی در بین خلق

کرد، خود میداندار شده و رهبری را به دست گیرند، در این راستا که بارزانی را به عنوان رئیس عشیره‌ای بدون تفکر سیاسی و بدون ایمان به مبارزه‌ی جمعی معرفی کنند دست به تبلیغات دامنه داری زدند که این رفتار آنان در عمل به گوشه گیری و پناه بردن آنان به دشمنان ملت کرد ختم شد.

علاوه بر این بارزانی هیچ خصومتی با عشایر هرکی، زیباری، سورچی نداشت تا قاسم از او بخواهد که عداوت را کنار نهد. بلکه این عشیره‌ها خود به چماق دست دشمنان ملت کرد تبدیل شدند بودند و طبیعی بود که بارزانی و جنبشی را که او رهبری می کرد، نه تنها مخالف با منافع خویش، که مخالف استثمار اعضای عشایر آنان توسط رهبران‌شان قلمداد نمایند. مختصر و مفید باید گفت که زندگی آزادانه بارزانیها در جوار این عشایر، رؤسای این عشایر را به ترس از دست دادن موقعیت خویش در بین اعضای عشیره‌ی مربوط به خود، به سمت همکاری با دشمنان ملت کرد سوق دهد و در سالهای 1943-1945 آنان برای کمک به دشمنان ملت کرد اسلحه بدست گرفتند و پیشقراول سپاه عراق شدند تا به کشتار خانواده‌های بارزانی بپردازند. هم اکنون نیز نمونه‌ی این سوءاستفاده دشمنان ملت کرد در جمهوری اسلامی و در شهر مهاباد جریان دارد، بخشی از طایفه منگور که از آغاز عمر جمهوری اسلامی به مزدوران این رژیم تبدیل شده‌اند در شهر مهاباد اسکان داده شده‌اند و با کمک تسلیحاتی و مالی رژیم دست به انواع جنایات میزنند. متأسفانه چنین نقل قول‌هایی سالهاست که دستاویزی برای سازمانهای جاسوسی اشغالگران کردستان به ویژه ساواک و رکن دوم ارتش رژیم شاه و سازمان اطلاعات و سپاه پاسداران رژیم خمینی شده و در تلاشند با توسل به این فرمایشات آتش دشمنی را در بین نیروهای کرد برافروزانند و با جلوگیری از همبستگی ملی، مبارزه‌ی رهائیبخش ملی کرد را خنثی کنند. در اینجا لازم میدانم به گفته‌های

محسن دذهای یکی از وزیران سابق عراق در مورد برچسب زدن عشیره‌ای به بارزانی اشاره کنم. در گفتگویی که با ایشان داشتم گفتند:

- (عشیره‌ای وجود ندارد که به آن عشیره‌ی بارزانی گفت. بارزان دهکده‌ای است که شیوخ بارزان در آنجا ساکنند. چند طایفه‌ای که در دور و بر آن دهکده ساکنند مانند مزوری، بروژی، شیروانی و دوله‌مهری و... که از طریقت بارزان پیروی می‌کنند و به آنها بارزانی می‌گویند و در واقع معنای عشیره، عشیره نبوده‌اند و در طول زندگی خود مالک نبوده‌اند و مانند ملاکین رفتار نکرده‌اند. واقعه‌ای را برایت بازگو می‌کنم که یکی از مامورین عالی‌رتبه‌ی حکومت بعث در دوره‌ی صدام برای من تعریف کرد. او گفت پس از شروع مجدد جنگ در 1974 از کاخ جمهوری فرمانی صادر شد که همه‌ی املاک و اموال بارزانی را توقیف کنند. پس از مدتی اداره‌ی کل ثبت اسناد و املاک طی نامه‌ای جواب داد که بارزانی هیچ ملک و مالی ندارد که مصادره شود. این مامور حکومت گفت که مردم بسیار متعجب شدند "منظور مامورینی است که نامه را دیدند اما" به همین خاطر حکومت دستور داد فوراً نامه را پاره کنند تا کسی آنرا نبیند و نفهمد که بارزانی هیچ ملک و ثروتی نداشته‌است. در همین رابطه‌ی اموال و املاک بارزانی، یکبار مدیر ثبت املاک رواندز، که در آن زمان منطقه در حیطه‌ی اداره‌ی رواندز بود، همه‌ی اوراق رسمی را با خود برده و به نزد شیخ احمد می‌رود و میگوید دولت میخواهد قباله‌ی همه‌ی املاک بارزان را به اسم شما ثبت کند. شیخ احمد عصبانی می‌شود و می‌گوید این املاک متعلق به من نیستند و مال مردم اند. باید این اوراق را بسوزانید. به همین دلیل هم رؤسای عشایر دور و بر بارزان با بارزانیها خصومت می‌ورزیدند.)⁽¹⁾

بازگشت بارزانی از شوروی به عراق همانند عبور وی از ارس، امری ساده نبود. بارزانی در صحنه‌ی بین‌المللی به عنوان رهبر ملت کرد شناخته شده بود. به همین دلیل نیز در زمان روی کارآمدن خروشچف اتحاد جماهیر شوروی برخورد استالینی به آنان را پایان داد. به همین دلیل نیز از سوی

رهبران رومانی، چکوسلواکی و مصر مورد استقبال قرار گرفت و کریم قاسم هم با کمال میل مقدمات بازگشت بارزانی را به عراق آماده کرد. چند سندی که در زیر آورده می شوند میتوانند چگونگی بازگشت بارزانی به عراق را روشن کنند و به این ادعاها که گویا ابراهیم احمد بارزانی را به عراق برگرداند جواب خواهند داد.

بارزانی پس از پیروزی کودتای 14 ژوئیه و مذاکره با مقامات شوروی مسکو را به قصد رومانی ترک کرد. میرحاج احمد و اسعد خوشوی او را همراهی میکردند. در رومانی مورد استقبال رهبر حزب کمونیست و سران کشور واقع شد. در بخارست طی تلگرافی توسط سفارت کشورهای متحدهی عربی به قاسم ضمن تبریک پیروزی کودتا خواستار بازگشت خود و همراهانش به عراق شد. از بخارست به پراگ رفت و در آنجا نیز از سوی "آنتونی نووتینی" رهبر چکوسلواکی مورد استقبال قرار گرفت. از پراگ نامه‌ی زیر را به عبدالکریم قاسم نوشت:

عالی جناب گرامی رئیس ارتش عبدالکریم قاسم قهرمان انقلاب پیروز
عراق

از سوی برادران کوچ کرده به کشورهای سوسیالیستی به شما سلام میرسانم و پیروزی انقلاب خلق عراق را تبریک می گویم که شما و رفقای قهرمانتان آنرا رهبری کرده‌اید. امپریالیسم لعنتی و پادشاهی کثیف را از بین بردید و خلق کرد و عرب عراق را از ظلم و ستم آزاد ساختید. با این کار خود صفحه‌ای زرین در تاریخ عراق بویژه و کلاً در تاریخ جنبشهای آزادیبخش جهان طومار کردید. با اعلام جمهوری عراق آرزویی را برآورده ساختید که خلق قهرمان عراق از زمان شورش معروف 1920 برای آن مبارزه کرده و این آرمان به همت شما برآورده شد. کردهای آزادهی عراق همدوش با برادران عرب دلیرانه برای این آرمان مبارزه کرده‌اند. قیامهای بارزان بخشی از سلسله مبارزاتی هستند که خلق عراق بر علیه امپریالیزم و پادشاهی نکبت در میهن عزیزمان انجام داده‌است. در

نتیجه‌ی این مبارزه سخت و طولانی، در روزهایی که در کشورمان امپریالیزم بوسیله ایادی و مزدوران خائن فرمانروایی میکرد، مجبور به ترک میهن شدیم و در خارج و در کشورهای آزاد سوسیالیستی به مبارزه با امپریالیزم و ایادیش ادامه دادیم. ما به شکست امپریالیزم و ایادیش اعتقاد راسخ داریم و باید همانند کشورهای عرب برادر مصر سوریه، یمن و .. آنانرا از کشورمان بیرون برانیم.

روز 14 ژوئیه آرمان و آرزوی ما برآورده شد و به این امیدوار شدیم که به میهن عزیز خود بازگشته و از جمهوری نوپای خود دفاع کنیم. در نخستین روزهای شورش به سفارت کشورهای متحده‌ی عربی در رومانی خلقی و چکوسلواکی خلقی مراجعه کردیم تا برای بازگشت به ما پاسپورت دهند. اما تاکنون جوابی دریافت نکرده‌ایم. با این تقاضا از شما درخواست میکنیم که برای بازگشت ما به میهن عزیز و مشارکتمان همراه با هم میهنان عزیزمان در خدمت به جمهوریمان مارا مساعدت کنید. درخاتمه از خداوند متعال میخواهیم که شما را در امر پاکسازی کشور از ایادی استعمار و بازسازی خرابکاریهایی که در دوره‌ی گذشته مردم عراق با آن روبرو گشته پیروز گرداند. مملکت را به سوی سرافرازی و مدنیت ببرید و برای جنابعالی و همکاران قهرمانتان آرزوی سلامتی و شادی می‌کنیم.

زنده‌باد جمهوری عراق

زنده‌باد سرکردگان شورش پیروزمند عراق قهرمانان رئیس ارتش

عبدالکریم قاسم و رفقاییش

برقرار باد برادری کرد و عرب در سایه‌ی وحدت عراق

خواهشمندم که توجه داشته باشید که من اکنون همراه با همکارانم میرحاج و اسعد خوشوی در شهر "لیدز" چکوسلواکی هستم.⁽²⁾

برادر شما خدمتگذار خلق عراق

مصطفی بارزانی 1958/8/29 (سند شماره 17)

جواب عبدالکریم قاسم به بارزانی:

"با خوشحالی تلگرافتان را دریافت کردم. ما همگی بازگشت شما را به عراق عزیز خوش آمد میگوئیم. همه‌ی کارها را انجام داده‌ایم برای عفو و تسهیل سفرتان، خود و میر حاج و اسعد خوشوی و هم وطنانی که همراهتان هستند به سفارت متحده عربی در پراگ مراجعه کنید برای آماده سازی بازگشتتان.(3)

رئیس ستاد ارتش عبدالکریم قاسم

نخست وزیر 1958/9/2 (سند شماره 18)

همان روز وزارت امور خارجه عراق طی تلگرافی از سفارت متحده عربی در پراگ درخواست کرد تا مراتب بازگشت بارزانی و همراهانش را فراهم کنند. در این رابطه بارزانی در تلگراف دوم خود به قاسم نوشت:

جناب زعیم عبدالکریم قاسم رهبر بزرگ.

به نام خود و همه‌ی برادران انقلابی کرد، دوباره پیروزی این انقلاب را به شما و به همه‌ی خلق عراق، اعم از عرب و کرد تبریک میگویم. این انقلاب راه گام گذاشتن ملت در مسیر آزادی و دموکراسی را گشوده‌است. من و همکارانم، به نام خلق کرد با شما پیمان می بندیم که برای پشتیبانی از این جمهوری به مبارزه ادامه دهیم و با مبارزه‌ی مشترک با برادران عرب همه‌ی توطئه‌های امپریالیزم و مزدورانش را نقش بر آب کنیم.

من خود و همکارانم را به عنوان سربازانی که از جمهوری نوپایمان، جمهوری کرد و عرب دفاع می کنند تحت فرماندهی شما قرار میدهم . ای رهبر گرامی خلق، این فرصت را مغتنم شمرده تا پاکترین امتنان خود و همکاران تبعیدیم را به کشورهای سوسیالیستی نثار شما کنیم که این

امکان را فراهم کردید تا ما به وطن بازگردیم و افتخار مشارکت در حفظ دستاورد بزرگ خلق، حفظ جمهوری و پیشرفت آن را داشته باشیم⁽⁴⁾.

دروء بر فرمانده آزادکنندهی خلق، عبدالکریم قاسم،

زنده باد برادری همیشگی کرد و عرب،

زنده باد جمهوری عراق، جمهوری کرد و عرب،

مصطفی بارزانی 1958/9/10 (سند شماره 19)

بارزانی پس از رفتن به مصر و دیدار با جمال عبدالناصر، در روز 1958/10/6 به بغداد بازگشت. از سراسر کردستان و عراق هیئتهای نمایندگی و مردم بسیاری به استقبال بارزانی آمدند و بازگشت پیروزمندانهی او را به میهن جشن گرفتند. بارزانی در باغ هتل "سمیرامیس" سخنرانی کوتاه زیر را خطاب به استقبال کنندگان ایراد کرد: فرزندان هم میهن عزیزم.

شما آگاه هستید که من و رفقایم مجبور شدیم به دلیل مبارزهی مسلحانهی خود برعلیه دارودستهی حاکم رژیم فاسد گذشته و اربابان امپریالیستش خاک وطن را ترک کنیم. در تمام مدت این 12 سال مبارزه را با امپریالیسم و ایادیش ادامه دادیم. آرمان ما هم استقلال و صلح بود که خلق عراق برای آن به پا خاسته است. ما به محض مطلع شدن از خبرهای حاکی از پیروزی انقلاب در عراق همان روز نخست خواستار بازگشت به عراق و بهره مند شدن از افتخار دفاع از جمهوری شدیم. من در عین حال که از مردان انقلاب سپاسگذاری میکنم که این فرصت را برای ما مهیا کردند، در برابر خلق به شما اعلام میکنم که خود و همکارانم در صف مقدم مبارزان برای دفاع از جمهوری نوپای خود و برای پیشرفت و ترقی همگان، چه کرد و چه عرب تحت رهبری عبدالکریم قاسم قرار می گیریم.

زنده باد جمهوری عراق!

برقرار باد برادری کرد و عرب!⁽⁵⁾ (سند شماره 20)

در ادامه سخنانش، جلال طالبانی در صفحه‌ی 580-581 کتاب "پس از 60 سال" به اختلافات بین پارت دمکرات و رژیم شاه ایران، سیاست عبدالکریم قاسم در جهت ایجاد جمهوری دمکراتیک و مستقل عراق، اختلافات بین ناسیونالیستهای عرب و عبدالکریم قاسم و عبدالسلام عارف، و ماده‌ی 3 قانون عراق در مورد اشتراک کرد و عرب همانند دو ملت در حکومت جدید و تأیید حقوق ملت کرد در چهارچوب قوانین عراق اشاره می‌کند و سپس به کودتای عبدالوهاب شواف، یکی از فرماندهان ارتش عراق در موصل که میخواست آنجا را از عراق جدا کند، میپردازد. او می‌گوید:

- (اما اینکه گاهی با پروپاگاندا و دروغ می‌گویند بارزانی از کردها 1000 نفر را برای کمک به قاسم فرستاد مطلقاً اصل و اساس ندارد و کردها خود بنا به تمایل خود رفتند... و به راستی هم مردم بنا به میل و رغبت خود به خاطر فراخوان قاسم رفتند...) سپس در صفحه‌ی 584 به اختلافات بین عده‌ای از اعضای پارت دمکرات که از حزب کمونیست عراق طرفداری می‌کردند مانند حمزه عبدالله، نژاد احمد عزیز، خسرو توفیق و صالح حیدری اشاره کرده و می‌گوید: (... بارزانی کمیته‌ای بی طرف و مستقل و غیر جانبدار تعیین کرد. سید عزیز شمزینی و مراد رزم آور "از مبارزین کرد شرق کردستان که در شوروی تحصیل کرده بودند و با بارزانی برای مشارکت در جنبش کردستان جنوبی بازگشته بودند- مترجم" و عونی یوسف و 2 نفر دیگر هم مشخص شدند تا داوری و حکمیت کنند و در سراسر حزب رای گیری کنند برای کمیته و کنگره و کمیته‌ها که آنها هم چنین کردند. در سراسر کردستان در رای گیری و نظر سنجی، گروه ما با اکثریت آرا انتخاب شد و آنها غیر از منطقه‌ی سلیمانیه که 15-20 رای آوردند، هیچ رای چشمگیری به دست نیاوردند. در واقع هیچ کسی به آنها رای نداد. حتی می‌توانم اسم آن چند نفر را بگویم، مثل دکتر محمود عثمان، شهید شهاب، شیخ نوری، حاجی قادر حاجی طاهر، محمد کریم فتح الله، ثروت الله و ... جزو آن تعداد انگشت شمار بودند.)

مام جلال در صفحات 588 تا 589 به پروژهای کشورهای عربی می پردازد که میخواستند با رهبری جمال عبدالناصر وحدت کشورهای عربی را برقرار کنند. و در این باره می گوید: (بحث بر سر موضوع اتحاد عرب ادامه داشت. کردها می ترسیدند که عراق جزو اتحادیهی عرب شود، چون هراس داشتند که حق خود را از دست بدهند و قسمت کوچکی شوند و ناسیونالیسم کردها را در خود حل کند. در آن هنگام پیشمرگه هم نداشتیم. بارزانی رهبر حزب بود و ابراهیم احمد دبیر کل کمیته مرکزی حزب و از نظر سیاسی و تنظیم کار و بار شاید بتوان گفت که رکن و محور اصلی اجرایی بود هر چند برای تاریخ هم باید به این موضوع اشاره کرد که بارزانی چندان باوری به حزب و تنظیمات حزبی نداشت و گوشش به این حرفها بدهکار نبود و بیشتر نقش رهبری داشت و تمامی کار حزبی بر عهده ابراهیم احمد بود. من هم جزو کمیته مرکزی حزب بودم. بعد از 14 ژوئیه 1958 که قاسم به نهادهای دمکراتیک اجازه فعالیت داد، کم کم نارضایتی در داخل کمیته حزبی بروز کرد. همین اختلافها توسعه پیدا کرد و سبب انشقاق شد. ما در مکتب سیاسی قرار گذاشتیم که اتحاد جوانان و دانشجویان و زنان و... اجازه فعالیت خود را دریافت دارند و در هر شهری به فعالیت مستقل بپردازند و عریضه‌ای برای حکومت نوشتیم که اجازه فعالیت این نهادها صادر شود. در مکتب سیاسی دو جناح بودیم. جناح پیروان قدیمی حزب کمونیست عراق که سال 57 آمده بودند مانند حمید عثمان و صالح حیدری، نژاد احمد عزیز و خسرو توفیق که همه جزو طرفداران حزب کمونیست عراق های قدیمی بودند. آنها خواهان پیروی از سیاست حزب کمونیست عراق بودند اما نوعی پیروی کورکورانه. حزب کمونیست عراق مخالف فعالیت نهادهای دمکراتیک بود و این ها هم باوری به این فعالیت نهادهای نداشتند و از آنها می خواستند که خود را به حزب ملحق کنند. نباید جداگانه به اسم کردستان فعالیت کنند. باید حزبی از عراق باشند و این سیاست دنباله‌روی از حزب کمونیست عراق کم کم توسعه یافت. اولین کسی بودم که در مخالفت با این

سیاست موضع‌گیری کردم و خیلی هم شدید معترض بودم. ابراهیم احمد و عمر دبابه و علی عسگری و علی عبدالله هم همگی مخالف بودند، اما من پرچمدار این مخالفت بودم و عضو مکتب سیاسی که به شدت هم آن سیاست را نفی کردم.

با دفاع از اینکه باید این نهادهای دمکراتیک کاملاً کردستانی باشند و وجود آنها ضروری است. بعدها اختلاف شدیدتر شد. حزب پارتی دمکرات کردستان عراق و حزب کمونیست عراق کم‌کم فعال شدند و توسعه یافتند و اسم و رسمی یافتند. این جناح داخل مکتب سیاسی می‌گفت پارت دمکرات کردستان عراق پیشرو است اما حزب کمونیست عراق برخلاف ما بودند و می‌گفتند مربوط به همه عراق است و این پارت دمکرات کردستان عراق می‌تواند فقط حزبی بورژوازی و سرمایه‌داری کوچک باشد و حزب کارگر و زارع نیست. همین مسئله سبب شد تا حتی مقاله‌ای هم بنویسند و در جراید منتشر کنند و طبعاً هم همه‌ی ما مخالف آن سیاست بودیم و شاید در درجه اساسی من مخالف جدی بودم. این 4-5 نفر نزد بارزانی رفتند و گفتند که ما جلال همه کارهای ما را به هم ریخته است و برایمان مشکل ایجاد می‌کند و پیشنهاد کردند که من کنار گذاشته شوم و من را کنار گذاشتند، بنا به پروگرام و برنامه حزبی نبود البته عریضه‌ای را هم نوشته بودند و بارزانی را به امضا کردن آن قانع کردند تا نامش در کنار نام آن 6-7 نفر قرار گیرد و به من ابلاغ کنند. ما 15 نفر بودیم و برای کنار گذاشتن من حداقل 8-9 رای از کمیته مرکزی لازم بود.... روزنامه و جراید حزب را به دست گرفتند و همان مطالب حزب کمونیست عراق را می‌نوشتند که حزب کمونیست عراق پیشرو کارگران و زارعین عراق است و حزب پارت دمکرات کردستان عراق هم باید پارت ملک دار باشد اتحادیه جوانان و زنان و دانشجویان و ... دیگر نهادهای دمکراتیک را بستند و منحل کردند.

متعاقب این مسائل هم نارضایتی بزرگی در حزب به وجود آمد چون حزب پارت دمکرات کردستان عراق خود را پیشرو ملت کردستان می‌دید و

اکثریت افکار عمومی مردم مخالف این سیاست بودند در نتیجه نارضایتی بزرگی در حزب به وجود آمد. من هم چون اولین کسی بودم که به تندی مخالف آن قضیه بودم، اکثر مردم دور و بر من جمع شدند و از من پشتیبانی کردند. هر چند اسماً من کنار گذاشته شده بودم اما در بغداد در هتلی یک اتاقی داشتم، روزانه از اکثر جاهای کردستان به دیدار من می آمدند و می گفتند که ما با تو هستیم و حامی تو و گوش به این نوع حرفها مده که امری موقتی است.... بنا بر این قضیه را جدی نگرفتم.)

این کشمکشها که مام جلال به آنها اشاره می کند در کنگره‌ی چهارم پارت دمکرات که در روز 1959/10/3 با شرکت 130 تن از اعضا و به رهبری مصطفی بارزانی در بغداد تشکیل شد بررسی و حل شدند. اما اختلافات در جای دیگر و به شیوه‌ای دیگر دوباره پدیدار گشتند که در جای خود به آن می پردازیم.

بر اساس اسناد کنگره‌ی چهارم که رسول زرگه‌یی در مقاله‌ای منتشر کرده است نشان میدهند که حمزه عبدالله، حمید عثمان، صالح حیدری، نژاد احمد و خسرو توفیق تلاش می کردند که پارت دمکرات را از راستای حزبی ملی و میهنی به حزبی با ایدئولوژی مارکسیستی تبدیل کنند، بدین جهت آنان از حزب اخراج شدند و کنگره تصمیم گرفت که در مشی پارتنی تغییراتی به وجود آورد و آن را به مشی قبلی که بر اساس بهره گیری از مارکسیسم و نه پیروی از آن شالوده‌ریزی شده بود، بازگرداند. در این کنگره اسم پارت دمکرات کرد، به پارت دمکرات کردستان عراق تغییر یافت. همچنین علاوه بر انتخاب کمیته‌ی مرکزی جدید و دفتر سیاسی، کمیته‌ای نیز برای نظارت بر پارتنی تاسیس شد. و مصطفی بارزانی به عنوان رهبر و ابراهیم احمد دبیر کمیته‌ی مرکزی انتخاب شدند.⁽⁶⁾

در مورد این گفته‌ی مام جلال که: (هر چند برای تاریخ هم باید به این موضوع اشاره کرد که بارزانی چندان باوری به حزب و تنظیمات حزبی نداشت و گوشش به این حرفها بدهکار نبود و بیشتر نقش رهبری داشت) باید خاطر نشان کرد که تاریخ سیاسی پارت دمکرات نشان داده که بارزانی همواره به کار تشکیلاتی و حزبی و رهبری جمعی اعتقاد داشته است اما دیدگاه او در مورد حزب و تشکیلات با دید و بینش ابراهیم احمد، جلال طالبانی، عمر مصطفی دیاب، علی عسگری، نوری احمد ته‌ها، حیلیمی علی شریف، جمیل بگ و طرفدارانشان تفاوتی اساسی داشت. او ملت کرد را با همه‌ی اقشار و طبقاتش برتر از حزب می دانست و حزب را به مثابه‌ی وسیله‌ای برای خدمت به مردم و میهن و رسیدن به آرمان ملت کرد می دانسته، نه اینکه با بینشی محدود و کوتاه نظرانه آنرا تنها ابزاری در جهت مقام و رتبه‌ی سیاسی حزبی و لشگری و کشوری خود بنگرد. متأسفانه مام جلال در اکثر گفته‌های خود- که مستمسک دست دشمنان ملت کرد گشته‌اند- گاهاً این نظر را درباره‌ی بارزانی و اعضای خانواده‌ی بارزانی به اشکال مختلف تکرار کرده است، اما همواره عملکرد و معاهده‌های سیاسی، خلاف این نظر وی را نشان داده‌اند. به همین دلیل نیز آشکارا در صفحه‌ی 990 این واقعیت را می پذیرد که در جای خود به آن می پردازم و در اینجا باید گفت که تشکیل کنگره‌ی چهارم و همان گفته‌ی مام جلال که به دستور بارزانی کمیته‌ای بی طرف برای بررسی این اختلافات و رای گیری از سراسر حزب صورت گرفت، خلاف این ادعای او را اثبات میکنند. زیرا همین خود باور داشتن بارزانی به کار حزبی و رهبری جمعی را میرساند و نه ایجاد فراکسیون پنهانی در درون یک سازمان برای قبضه کردن قدرت، کاری که ابراهیم احمد به آن اقدام کرد.

در ادامه گفته‌های خود مام جلال به آغاز اختلاف و کشمکش قاسم با حزب کمونیست عراق اشاره می کند و در صفحه‌های 591-592 مینوسد:

(... از همان سال 1959 تا اینکه در رابطه بین حزب کمونیست عراق و ژنرال عبدالکریم قاسم کمی کدورت ایجاد شد و به خاطر کشتار مردم در موصل و کرکوک و... مردم را با طناب به دنبال اتومبیل های نظامی روی جاده و خیابان می کشاندند... در سال 59 به مدت دو روز نزاع خونین در کرکوک رخ داد و از طرف چند جنجال گر به طور وحشیانه به برادرهای ترکمان ما حمله شد و چندین جنایت ترور هم در حق آنان انجام گرفت.) سپس ادامه میدهد:

(تا آن هنگام بارزانی در ذهن خود بنا به تجربه اش در برخورد و رابطه با روس ها ضد روسیه بود. یادم هست که سال 1957 که نزدش رفتم مرا نصیحت می کرد که سعی کنید با آمریکا رابطه برقرار کنید البته من تصور میکردم سطح باورم به سوسیالیزم و اعتقادم را محک می زند، اما واقعاً منظورش ایجاد رابطه واقعی با آمریکا بود. وقتی هم که بازگشت سعی داشت که به نوعی پیوند و رابطه با آمریکا را برقرار کند و دیگر باور و اعتمادی به روسیه نداشت. باورش براین بود که اگر کمک و یاری آمریکا باشد کرد خواهد توانست به جایی برسد و گرنه تلاشش مثمر ثمر نخواهد بود. البته در افواه عمومی این چنین می گفتند که مثل اینکه شیخ احمد چنین امری را توصیه کرده است که فقط کردها با کمک آمریکا به آزادی دست خواهند یافت. به همین دلیل بروید و خودتان را به امریکا برسانید، چون به او هم خدای بارزان می گفتند و پیروانش معتقد بودند که او آگاه عالم و باخبر است، چنین مسئله ای قابل توجه بود و به همین سبب بود که این گفته مثل یک دستور تلقی می شد که به هر وسیله ای این رابطه را با آمریکا درست کند تا شاید کردها به آزادی و رستگاری دست یابند. ... تا آن سال، هیچ رابطه ای با دولتهای ایران و اسرائیل نداشت و هر آنچه در این باره گفته و یا نوشته اند شاید با واقعیت تاریخ مطابقت ندارد. اما بارزانی تا سال 1961 رابطه ای خوب و قوی با اتحاد جماهیر شوروی داشت. ما که در بغداد بودیم بعد از کنگره و انتشار مجدد روزنامه، روسها

مارا به عنوان سرپرست حزب به رسمیت می شناختند و حتی به ما یاری و کمک مالی می کردند. هر ماه 500 دینار به ما کمک و مساعدت مالی پرداخت می دادند که خودم شخصاً از سفارت دریافت می کردم و به همان میزان هم به بارزانی پرداخت می کردند. بعد از آن هم حتی بارزانی را در جشن اکتبر سال 1960 به اتحاد جماهیر شوروی دعوت کردند و احترام زیادی هم به او گذاشتند. حتی کمک مالی چشمگیری به وی کردند و وعده‌ی همکاری و حمایت بیشتر هم به او داده بودند.)

به هر حال آینده نشان داد که کنگره‌ی چهارم نتوانست به کشمکشهای درونی پارتی پایان دهد. اگرچه فراکسیون ابراهیم احمد توانست با کمک بارزانی حمزه عبدالله و طرفدارانش را از حزب اخراج کند، اما آنان از ابتدا حزب را بین خود و بارزانی تقسیم کرده بودند و آنان تنها به قصد سوء استفاده از شخصیت و نفوذ بارزانی به نفع خود به او متصل شده بودند. همچنانکه پیشتر نیز با فروش عکس بارزانی کمک مالی جمع آوری میکردند، حال نیز میخواستند با استفاده از بارزانی مقام و موقعیت خود را تقویت کنند و از او و از نیروی نظامی او استفاده کرده و خود به جای بارزانی رهبری پارتی را بر عهده گیرند. اما در حقیقت امر، آنان چه از نظر نظامی و چه سیاسی و وجهه‌ی ملی و بین‌المللی در سطحی نبودند که با بارزانی قابل مقایسه باشند. آنان در درون پارتی به تشکیل فراکسیون مخفی اقدام نمودند و همچنانکه مام جلال نیز اشاره می کند، دفتر سیاسی پارتی مخفیانه اقدام به ایجاد ارتباطات دیپلماتیک با شوروی و سپس ایران می کند. دریافت کمک مالی از سفارت شوروی در سال 1959 از جانب مام جلال و تماس گرفتن او با سرهنگ منصورپور وابسته‌ی نظامی سفارت ایران در بغداد "از وابستگان ساواک رژیم شاه" و معرفی کردن بارزانی به عنوان رئیس یک عشیره، این واقعیت را فاش می سازد که فراکسیون ابراهیم احمد- طالبانی در عمل برای منافع خود و نه برای منافع ملت کرد

از جناح بارزانی جدا شدند و شیوهی کار آنان ارتباطی به کار جمعی در تشکیلات و حزب نداشت.

طالبانی در صفحه‌ی 593 - 594 مینویسد: (قاسم با بهانه‌ای بی سبب و علت می خواست بگوید بارزانی به حکومت انگلیس تعلق دارد، در حالیکه چنین نبود و قاسم صرفاً ادعا می کرد که در پرونده‌ی انفرادی بارزانی در وزارت دفاع و کشور عراق چند نامه وجود دارد که در ایامی بارزانی به دولت بریتانیا نوشته‌است و گفته است "من دلسوز و دوست لندن هستم و می خواهم که به ما کردها یاری برسانید و با ما هیچ نوع ضدیت و دشمنی نداشته باشید". آن نامه‌ها را بیرون آورده بود تا به این خواست برسد که آنها نشانه‌ی بارز و دلیل مستندی بر انگلیسی بودن بارزانی است. کاملاً روشن بود که شاید بارزانی این نامه‌ها را به بریتانیا نوشته باشد، اما او ضد حکومتی بود که بریتانیا حامی آن باشد. قیام بارزانی ضد حکومت ملک فیصل شاه عراق که تحت‌الحمایه‌ی انگلستان بود و نیز با سپاه انگلیس جنگ داشت و چندین بار سپاه انگلیس در کنار سربازان عراقی با بارزانی جنگیده بود. آن هم به سرپرستی و فرماندهی سرتیپ نظامی انگلیسی در عراق آن ایام، ژنرال رنتن که در جنگ یک دستش قطع شده بود.)

مام جلال خود در مورد رابطه‌ی بارزانی با انگلستان جواب لازم را داده‌است. علیرغم این، کافی است ذکر شود که نوشتن چنین نامه‌هایی از سوی بارزانی بیانگر میهن پرستی و دلسوزی وی برای سرنوشت ملت کرد و علاقه‌ی او به صلح و سیاستمداری او است که علیرغم جنگ با ارتش انگلستان از آنان بخواهد که از کشتار در کردستان دست بردارند و همچنان که به اعراب بادیه‌نشین کمک کردند تا دولت و کشور تشکیل دهند، به کردها نیز یاری دهند تا از ستمگری اشغالگران رهایی یابند.

بارزانی هرگز از ایجاد رابطه با کشورهای آمریکا و اسرائیل و هر دولتی در جهان به غیر از اشغالگران کردستان، مردد نبود. او معتقد بود که اگر

جهان خارج و به ویژه آمریکا به کردها یاری نکنند، ملت کرد نمیتواند از یوغ اشغالگران رهایی یابد. همه‌ی اسناد بر این گواهی میدهند که ارتباط بارزانی با ایران اجباراً شکل گرفت. با این دیدگاه که پیشمرگان کرد در زمان جنگ مسلحانه نیاز به پشت جبهه‌ای برای عقب نشینی خواهند داشت، بعد از فرار ابراهیم احمد و گروهش به منطقه آلان در ایران در سال ۱۹۶۴، این ارتباط از گروه ابراهیم احمد به جنبش کرد و ملا مصطفی منتقل شد. چگونگی این ارتباط را در صفحات آخر این کتاب شرح می‌دهم.

در مورد ارتباط با آمریکا و اسرائیل، بارزانی مخفیانه و به دور از دید رهبری پارتی اقدام نکرده‌است و این روابط را مخفیانه برقرار نکرده بود. همه‌ی ارتباطات او با تصمیم‌گیری کمیته مرکزی و اعضای رهبری برقرار شده‌بودند. جالب این جااست که اولین ارتباط پارت دمکرات کردستان عیراق با اسرائیل توسط شخص جلال طالبانی و به دور از چشم بارزانی انجام گرفته‌است. او در سفری که در آوریل سال ۱۹۶۳ به پاریس داشت، به یاری میر کامران بدرخان توانست در ماه ژوئن همان سال، شمعون پرز را ملاقات کند و بعد از بازگشت به کردستان از طریق ایران، ارتباط میان گروه ابراهیم احمد با اسرائیل با سفر شخص ایشان و عمر مصطفی دبابه و سید عزیز شمزینی به اسرائیل از طریق ایران انجام گرفته‌است. برای ارتباط با کشورهای جهان انجام داده‌است، ایراد می‌گیرند. برای اطلاع بیشتر خوانندگان در مورد روابط بین‌المللی بارزانی با کشورهای دیگر جهان چند نمونه‌ای را که از فیلم مستند "به این دلیل که ما کرد هستیم" اقتباس کرده‌ام ذکر می‌کنم:

- یکی از مهمترین کارهای ملا مصطفی در دوران طولانی مبارزه‌اش، تلاش برای بین‌المللی کردن مسئله‌ی کرد در حین مبارزه و رساندن صدای ملت کرد به مراکز بین‌المللی و کسب پشتیبانی جهانی بوده‌است. ایالات متحده‌ی آمریکا یکی از این کشورهای بزرگ بود که بارزانی در دوران جنگ جهانی دوم به آنان روی آورد. او در دوره‌ی قیام بارزان 1943-1945 تلاش

کرد تا پشتیبانی آمریکا را از مبارزه‌ی ملت کرد کسب کند. از طریق تماس با دیپلماتهای آمریکایی مقیم بغداد او توانست در 1944/2/22، زمانیکه برای مذاکره با دولت مرکزی عراق در بغداد به سر می برد، با یکی از مسئولین سفارت آمریکا ملاقات کند. کمیسر آمریکایی، بارزانی و ملاقات با او را چنین وصف میکند:

- (شخصی کوتاه قد اما کاراست. در ظاهر بسیار باوقار است، رنگ پوستش رنگ درخت گردوست، دماغش عقابی است موهای ابروان و سبیلش سیاه تاریک است، لباس ملی کردی به تن دارد و دستاری سرخ رنگ بر سر بسته، چنین احساس می کنی که با دوستی دلسوز و مردی محترم و صاحب رأی برخورد کرده‌ای. بسیار ورزیده است، زمانیکه به بغداد آمد بیشتر به قهرمانی از جنگ برگشته شبیه بود تا فرمانده گروهی یاغی شده).⁽⁷⁾

- بارزانی در دوران رویدادهای جمهوری کردستان در سال 1946 برای کسب پشتیبانی آمریکا به تلاش خود ادامه داد و در اینباره با جرج آلن سفیر آمریکا در تهران دیدار کرد.⁽⁸⁾

- بارزانی بیشتر از 11 سال در اتحاد جماهیر شوروی اقامت کرد، اما این دوران بر دیدگاه وی برای جلب حمایت آمریکا از مسئله‌ی کرد تأثیری نکرد. در هنگام شروع قیام سپتامبر 1961 او مایل به دریافت این پشتیبانی بود. "دانا آدام شمید"، روزنامه‌نگار آمریکایی که در سال 1962 با او مصاحبه کرده است می گوید: (برای بارزانی بسیار مهم بود که مبارزه‌اش را به جهان غرب بشناساند. آخرین امید او این بود که در مبارزه‌اش برای حق تعیین سرنوشت سیاسی ملت کرد، پشتیبانی آمریکا را جلب کند).⁽⁹⁾

- در جریان مصاحبه‌ای با "دانا آدام شمید" بارزانی می گوید: (ما آماده‌ایم هر نوع تضمینی را بر عهده بگیریم اگر آمریکا در ازای پشتیبانی

از ما خواهان این شرط است که ما به تحریک کردهای ایران و ترکیه نپردازیم...⁽¹⁰⁾

- در ماه ژوئن 1964 نمایندگان جنبش کرد "شوکت آکره‌ای و لقمان بارزانی فرزند ملا مصطفی بارزانی با یکی از مسئولین سفارت آمریکا در قاهره دیدار کردند و به وی اطلاع دادند که ملا مصطفی از آنان خواسته تا به واشنگتن بروند و با مسئولین وزارت خارجه‌ی آمریکا دیدار کنند و آنان را در جریان مسائل کردستان قرار دهند. اما پیدا بود که وزارت خارجه آمریکا رهنمود خود را به سفیر بغداد در مورد سفر هر یک از نمایندگان جنبش کرد به آمریکا داده‌است. در این مورد در تلگرافی که به تاریخ 1964/6/5 به سفارت زده شده آمده است: (نه شوکت آکره‌ای و نه لقمان بارزانی توانایی این را ندارند که مسائل کرد را در واشنگتن مطرح کنند. بر خلاف این با در نظر گرفتن شرایطی که در میان دولت عراق و کردها وجود دارد امکان دارد به شیوه‌ای شدت یابد که ضرورتی نداشته باشد در واشنگتن درمورد آن مذاکره شود. وزارت خارجه آمریکا براین باور است که سفر نمایندگان کرد به آمریکا نه تنها موجب خوشحالی نخواهد شد بلکه به جنبش آنان نیز صدمه وارد می کند.)⁽¹¹⁾

- در تاریخ 1965/4/12 شمس الدین مفتی نماینده‌ی جنبش کرد در تهران همراه با مسعود بارزانی به سفارت آمریکا در تهران رفتند و نامه‌ای از جانب مصطفی بارزانی را به دولت آمریکا و به این سفارتخانه تحویل دادند و شفاهاً از جانب وی خواستار پشتیبانی مالی، نظامی و به ویژه ارسال سلاحهای سنگین آمریکا شدند. سفیر آمریکا در تلگرافی به همین تاریخ به وزارت خارجه اطلاع داد: مفتی در طی دیدار خود گفت: (بارزانی به جای ارتباط از طریق ایران، خواهان ارتباط مستقیم با ایالات متحده‌ی

آمریکاست. او به ایران اعتماد ندارد که خواستها و نظراتش را به درستی بازگو کنند. (12)

- در فوریه 1967 دکتر محمود عثمان نامه‌ای از جانب بارزانی به ایالات متحده‌ی آمریکا تحویل داد. نامه برای جانسون رئیس جمهور آمریکا نوشته شده بود. در این نامه بارزانی خواستار تداخل ایالات متحده‌ی آمریکا برای حل مسئله‌ی کرد شده بود. اما وزارت خارجه‌ی آمریکا سیاست خود را در این مورد تغییر نداد و اطلاع داد که ایالات متحده‌ی آمریکا تنها از دیدگاه انسانی به مسئله می‌نگرد. (13)

- آleksander kisilev کیسیلف مسئول روابط خارجی کا. گ. ب. حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی می‌گوید: بارزانی برای دفاع از مسئله‌ی کرد و کشاندن این مسئله به عرصه‌ی بین‌المللی خودش به دیدار من آمد و از ما تقاضای کمک کرد و گفت امیدوارست که اتحاد جماهیر شوروی برای حل مسئله‌ی خلق کرد در عراق با زمامداران این کشور در عرصه‌ی بین‌المللی نیروی خویش را به‌کار ببرد و از خواست برحق ملت کرد دفاع کند. (14)

- پروفیسور لئونید مدویدکو Leonid Medvedko مسئول آن زمان پراودا در خاورمیانه می‌گوید: من افتخار رساندن نامه‌ی بارزانی را که به سازمان ملل متحد و شخص خروشچف نوشته شده بود در سال 1965 داشتم. بارزانی در نامه‌ی خود به خروشچف از او تقاضای کمک برای حل مسئله‌ی کرد را نموده بود. (15)

- برنارد دورین Bernard Dorin سفیر وقت فرانسه در ایران، می‌گوید: (حفظ تعادل در امر روابط با شوروی و آمریکا از سوی بارزانی مسئله‌ی

ساده‌ای نبود. چرا که هر کدام از آنان خواستار کشاندن او به جانب خود بودند و او به هر سویی که کشانده می شد دچار مشکل می شد.(16)

- دکتر محمود عثمان شخصیت سیاسی مستقل و عضو پارلمان عراق می گوید: (بارزانی همزمان با حفظ روابط خوب با شوروی، با عربها نیز روابط مناسبی داشت).(17)

- عزیز محمد دبیرکل پیشین حزب کمونیست عراق می گوید: (بارزانی تعادل مناسبات با شوروی و غرب را حفظ کرده بود. هردو طرف خواستار کشاندن او به سمت خود بودند، اما او از این امر خودداری می کرد).(18)

- کریس کوچرا نویسنده و روزنامه‌نگار لوموند فرانسوی می گوید: (نقطه‌ی مهمی که مردم کمتر متوجه آن بودند مانور سیاسی بارزانی با شاه ایران بود. شاه ایران موضع بارزانی را در دوره‌ی جمهوری کردستان و جنگهای مناطق اشنویه تا ماکو و عبور بارزانیها به شوروی را فراموش نکرده بود. به همین دلیل به خاطر کشتن سربازان ایرانی حکم اعدام برای او صادر کرده بود. بعد از قیام ژوئیه شاه میخواست با جنبش کرد ارتباط برقرار کند و بارزانی گمان میکرد برای دریافت کمک و پشتیبانی اروپا می تواند به شیوه‌ی تاکتیکی از ایران استفاده کند).(19)

- عیسی پژمان مامور سازمان امنیت ایران در عراق می گوید: (ملا مصطفی هم زمان با جمال عبدالناصر و شوروی ارتباط داشت. وقتی از شاه تقاضا کردم با ملا مصطفی ارتباط برقرار کنیم، فرمودند نه، او بر علیه ما جنگیده و افسر، درجه‌دار و سرباز ما را کشته).(20)

- عیسی پژمان: (از شاه تقاضا کردم که اگر ما سران پارت دمکرات را به خود وابسته کنیم میتوانیم از پیروزیهای بارزانی جلوگیری کنیم. حتی اگر در میان آنان جنگ داخلی ایجاد کنیم. بدین ترتیب شاه قبول کرد و گفت که به کارهایت ادامه بده که آنهم مسئله‌ی کرد را پیچیده‌تر کرد و اختلافات میان بارزانی و دفتر سیاسی را عمیقتر کرد.)⁽²¹⁾

مام جلال در صفحات 577-578 سخن از اختلافات شیخ سلیمان با بارزانی را به میان کشیده است و می‌گوید: "بارزانی عامل اختلاف با روسها بوده‌است و آنها تساهل و مدارا نداشتند ما را دچار آن مصیبت کرد." خلاصه‌ی کلام اینکه شیخ سلیمان برعلیه بارزانی فعالیت می‌کرد و بارزانی نیز با او مخالف بود.

اختلافات شیخ سلیمان با بارزانی با پیروزی خط مشی سیاسی بارزانی در مقابل سیاست استالینی باقراف و بیریا پایان پذیرفت و آزار بارزانیها از سوی شوروی بعد از مرگ استالین و روی کارآمدن خروشچف و بازگشت شیخ سلیمان به همراه بارزانی پایان گرفت. این نیز حقیقت دارد که بارزانی در مورد حقوق خود و افرادش و ملتش رهبری جسور و کارا بود. مخالف با باقراف بود و نمی‌خواست که باقراف آنان را به آلت دست ترکهای آذربایجان ایران تبدیل کند و به دستورات باقراف و بیریا در این مورد عمل نمی‌کرد. در این مورد پرفسور آناتولی سودوپلاتوف Anatoly Sudoplatov در فیلم مستند "پیشرو" می‌گوید:

- (تصمیم دادن حقوق پناهندگی سیاسی در دست رهبران آذربایجان نبود و مسکو می‌بایست در این مورد تصمیم بگیرد. پدرم، سودوپلاتوف مأمور شد که به آذربایجان برود و با مصطفی بارزانی دیدار کند و دادن حق پناهندگی سیاسی را به آنان ابلاغ کند. باقراف دبیرکل حزب کمونیست آذربایجان خود را به مثابه مالک آذربایجان بزرگ می‌دید. او توطئه‌ای

خبیث برای بارزانیها طراحی کرده بود. میخواست به جنبش آذربایجان در ایران ادامه دهد و در این راستا از جنبش آزادیخواهانه‌ی کرد استفاده کند. استالین گفت که برای حفظ مناسبات با ایران ماندن بارزانیها در قفقاز عاقلانه نیست. به ویژه که در آن هنگام مناسبات حسنه‌ای با ایران داشتند. خواستند بارزانیها را به سیبری منتقل کنند، اما مردم سیبری خود به دشواری تحمل سرمای آن سامان را دارند. به این دلیل تصمیم گرفتند که بارزانیها را در روسیه پخش کنند. استالین بدلیل وسعت منطقه و تشابه آب و هوا آسیای میانه را پیشنهاد کرد و بر اساس پیشنهاد او آنان را در تاشکند مستقر کردند. در آغاز قرار بر این بود که بارزانی را به مسکو ببرند اما در روز 1949/3/14 به جای بردن بارزانی به مسکو او را سوار هواپیما کرده و به تبعیدگاه "قره‌قروپاخ" در کنار دریاچه آرال بردند و تبعیدش کردند. 16 افسر همراه بارزانی را به "قرم" بردند و همکارانشان را در میان دهات ازبکستان پخش کردند. اما آنان ساکت نشستند و شعار یامرگ یا بارزانی را سردادند. سرانجام استالین تسلیم شد و بارزانی را به نزد رفقاییش بازگرداند.⁽²²⁾

تاریخ نشان داد که با مرگ استالین و اعدام باقراف و بیریا، بارزانی توانست مخفیانه از ازبکستان به مسکو برود و با خروشچف دیدار کند و وضعیت نوینی برای خود و همراهانش به وجود بیاورد. چنین بود که رفقای بارزانی و شیخ سلیمان به همراه 120 تن همسران روس که با بارزانیها ازدواج کرده بودند و در مجموع با 252 زن و کودک به کردستان بازگشتند. باید اضافه کنم که مسعود بارزانی رهبر کنونی دولت فدرال کردستان در سالهای 1947-1958 در منزل محمود آغای هرکی در موصل نبوده است. همچنانکه مام جلال نیز میداند مسعود بارزانی در منزل محمود آغای زیباری، پدربزرگ مادریش بوده است.

علاوه براین، در این شکی نیست که بارزانی همواره رهبری صلح طلب بوده است. بر اساس همه‌ی اسناد تاریخی موجود، او همواره خواستار حل مسالمت آمیز مسئله‌ی کرد با دول اشغالگر بوده است. او به طور مداوم در تلاش بود تا با آن دسته از سران عشایر کرد که با دشمن همکاری میکردند نزدیکی کند و آنان را بدون جنگ و خونریزی از اعمال ناشایستشان بازدارد. در چند مورد جلال طالبانی، بارزانی را متهم میکند که با عشایر ارتباط گرفته و با آنان رابطه برقرار کرده است. این صلح جویی و روش مسالمت آمیز بارزانی 1965-1970 حتی در دو مورد در باره‌ی ابراهیم احمد و اعضای دفتر سیاسی که در خصومت با بارزانی از هیچ کاری دریغ نورزیده بودند نیز دیده شد. گفته‌های ابراهیم احمد در این مورد اسناد انکار ناپذیری هستند که این امر را مستدل می‌کنند. پس از 1970/3/11 و امضای توافق میان بارزانی و دولت بعث عراق در مورد خودمختاری، ابراهیم احمد و رفقاییش به جنبش کرد و بارزانی روی آوردند و گفتگوی زیر میان بارزانی و ابراهیم احمد و عمر دبابه صورت گرفت. (1970)

(بارزانی : اکنون خوبی و بدی تو بامن در میان نیست. آن با قوم خودت است. اگر با قوم خودت خیانت را کنار بگذاری ممکن است خدمت بکنی، اگر هم هنوز خیانت را به همراه داری خود دانی، به ملت خودت خیانت می‌کنی. آنچه که وظیفه ما در مقابل ملت است این است که عفو همگانی اعلام کنیم و به کسی مجال ندهیم تا بگویند که تقصیر از آنان است و ما کرد بوده‌ایم و کار می‌کنیم و می‌خواهیم به ملت خود خدمت کنیم اما به ما این فرصت را ندادند. چنین تصور نکنید و نباید خودمان را در مقابل مصالح ملت برتر تصور کنیم. آنچه که مصلحت است ما در مقابلش سر فرود می‌آوریم. حق نداریم برای آنچه که به صلاح ملتمان است سر فرود نیاوریم. صلاح هرچه باشد می‌پذیریم. بسیار کم در مورد آنان که رفتند و پسران فلان و فلان که جانشان را فدا کردند سخن گفته می‌شود. ما در

سایه‌ی فداکاری آنان به این روز رسیده‌ایم و اکنون نیز به لطف الهی و در سایه فداکاری این فرزندان دلیر به این وضعیت دست یافته‌ایم. اگر در این وضعیت ملت کرد به خود بیاندیشد و به دشمن فرصت ندهد امکان دارد بتوان بر این اساس بنایی ساخت که با خوشی و امنیت و عقلانیت استوار باشد. آنچه که وظیفه‌ی ما بود ما به نسبت توان فکری خود انجام دادیم. نخست موافقتنامه‌ی 11 ی مارس را بر اساس حکم خودمختاری برای ملت کرد تضمین کردیم. دوم عفو عمومی را ابلاغ کردیم تا مردم کرد به کار خود بازگردند و به آنان فرصت داده‌شود. دیگر سومی بستگی به لیاقت خودشان دارد. اکنون نیز خود شما به چه تمایل دارید و دلتان هر چه میخواهد و با چه چیزی راضی می‌شوید انجام دهید من به غیر از حقوق ملت کرد خواهان چیز دیگری نیستم.

ابراهیم احمد: ما هم خواستار همین هستیم. آنچه که شما به صلاح میدانید اکنون مراعات شود. من و رفقای که اکنون آمده‌ایم به برادران خود قول داده‌ایم که در خلال 15 الی 20 روز جلسه‌ای برپا کنیم و نظر خود و جنابعالی را با آنان در میان بگذاریم و در مورد آن تصمیم بگیریم. حال هرکه با ما همراه شد به خدمت شمامی آئیم و هرچه شما می‌فرمائید انجام می‌دهیم. هر کس هم نمی‌آید چه گردنه‌ای صعب است آنرا در پیش گیرد. یا راه مردانگی را انتخاب می‌کند و یا راه جنگ طلبی و دشمنی بگذار به راه خود رود.

بارزانی: جلال در این ملاقات شرکت نکرد. او به اینجا آمد و برگشت. او در اروپا بیانیه‌ای پخش کرده و به ما خبر داده که این بیانیه بدون اطلاع او صادر شده‌است. پس چه کسی آنرا نوشته‌است؟

ابراهیم احمد: به خدا و به مقدسات به هر آنچه مقدس است برای انسان قسم، نه از آن اطلاع داشته‌ایم و نه درباره‌ی آن نظری داده‌ایم. عمر دبابه: و نه اینکه موجب خوشحالی ما شده باشد.

ابراهیم احمد: همان اندازه که شما به آن بد گفته‌اید و انتقاد کرده‌اید ما به او ناسزا گفته‌ایم. کسی را فرستاده‌ایم تا به آنان ناسزا گوید که آری اگر او شما را به جاسوسی و انداشته و شما را به دشمنی با کردها و انداشته، پس کار چه کسی بوده‌است؟ اینکار به سود کیست؟ قدرت شما چیست که بتوانید این کار را خراب کنید؟ کار را از این که هست بدتر نکنید. آنچه که ما تصمیم گرفتیم این بود که برود آنجا و با دوستان جلسه برگزار کند. به همین خاطر کسی که از قرار جمعی سرپیچی کند چه در اروپا و چه آفریقا و آسیا از جانب ما دشمن ملت کرد شمرده می شود اگرچه تا کنون هم باما بوده باشد. ما چنین کردیم وگرنه به همه اطلاع داده بودیم، آنچه در اروپا انجام گرفت تا چنین کار بیجا و ضررمندی دوباره انجام نگیرد و انجام ندهیم و با دل و جان از چنین کاری پرهیز می کنیم و بار دیگر از سوی همه رفقای خود اعلام می کنیم فرصتی که اکنون برای کردستان پیش آمده‌است افتخارآمیز است. با همه‌ی محاسبات و اشتباهات و خطاها و مسئولیتها و گناهان، خون کردها بار دیگر به دست کردها نباید ریخته شود. هرکه با ما آمد خوش آمد و هرکه همراه نمی شود بگذار به دلخواه خویش راهش را انتخاب کند. مزدوری میکند و رئیس می شود و یا بعثی برود و بشود. ما قدرتی در این مورد نداریم و در اینکار هم اعمال زور در مورد کسی انجام نمیدهیم. ما با میل خود به همه کسانی که خود را وابسته به ما میدانند نظر خود را می گوئیم. ما خود و کار خود را چنین ارزیابی می کنیم. کسی که راضی است و در راه کرد با ما همراه بوده‌است، مسیر کردها چنین است و آن نبوده که ما تا کنون انجام داده‌ایم. کسی باقی میماند که برای خدمت به ملت کرد بیاید و از آنجا معلوم میشود که برای ملت چه کاری انجام داده و چه نامردیهایی کرده و چرا چنین کرده‌است. و اگر سخن از برخی نکات مثبت او پیش آید باید به نکات منفی نیز پرداخت و این نیز موجب بحثهایی می شود و اختلافاتی را دامن میزند که اکنون زمان مناسبی برای آن نیست. ما در کل خود کم

هستیم و چه جای آن دارد که نیز بخشهایی از ما جدا شوند و پارچه پارچه شویم. اگر همه‌ی نیروی ما و آنان که در خارج هستند به کار گرفته شوند باز برای کارهای کردها نیرو کم داریم تا بتوانیم وظایفی که در پیش داریم انجام دهیم و اشتباهاتی را که بتوان تصحیح کرد انجام دهیم. این نظر همگی ماست اگرچه من در اینجا به تنهایی سخن می‌گویم اما این نظر جمع ماست. از شما نیز سپاسگذاریم که این فرصت را برای ما مهیا کردید و از همه‌ی برادرانی که در راه به انجام رسیدن این فرصت تلاش کرده‌اند سپاسگذاریم همچنین بر این باورم که هر کرد میهن پرستی نیز از کسانی که تلاش کرده‌اند اختلافات بین کردها را از بین برند، قدردانی می‌کند که نگذاشته‌اند تا دشمن از این اختلافات سوءاستفاده کند و از این شکاف به داخل کردها نفوذ کند. آنچه که من به عرض میرسانم این است که نه جلال و نه غیر جلال و نه هیچ انسان دیگری که این راه را در پیش نگیرد، حتی نه من و نه عمر و نه غیر عمر، از نظر من اگر این مشی را در پیش بگیرد، نه کرد است و نه مرد است و نه انسان. خود به چه راهی می‌رود بگذار برود. یعنی اگر در این ایام به مسیری گام نگذارد که در راستای خدمت به ملت کرد است و به این راه راست هدایت نشود، به نظر من مرد نیست و درستکار نیست و هر آنچه به او گفته شده است درست بوده است و او راه عناد را در پیش گرفته است. اینها گفته‌های من هستند و بیش از 20 روز طول نمی‌کشد، حتی ما چنان عجله داشتیم که می‌بایست 12 تا 14 ماه می‌آمدیم و این کار را خاتمه میدادیم اما تأخیر ما نه ناز بود و نه تعارف. اما بحثهایی در میان بود و برخی از جهات "سیاسی" از اینکار ما برآشفته بودند و عده‌ای از ما از آن بیم داشتند که دو مزدور با تیراندازی و به راه انداختن بلوا دوباره میان ما آتش اختلاف را دامن زنند. کاک عمر شاهد است و برادرانی که در اتومبیل بامن بودند شاهدند. کاک عمر ماشین را میراند و ماشین متعلق به خودمان است. به کاک عمر گفت به خاطر خدا در راه آرام رانندگی کن در تنگه علی بگ اگر خدای ناخواسته چرخ ماشین

پنچر شود و اتفاقی برایمان بیافتد می گویند توطئه بوده است. در چایخانه نوری احمد طه را دیدم، گفتند: اگر این کار انجام گرفت شما را دعوت میکنم. گفتم: مهمانی را برقرار کن که بخوریم. گفت: چرا؟ گفتم: در این کار پیروزی یکی بر دیگری در کار نیست و شما هرچه می فرمائید ما انجام میدهیم. گفت: 10 دینار مخفیانه به من بده تا بساط مهمانی را راه اندازی کنم.

ما در اینکار شرط و شروطی نمی گنجانیم چون ما برای اگر و اما نیامده ایم و آنها هم که با ما بودند. ما به این واقعیت گردن می نهیم و به زیر این پرچم می آئیم که در زیر پرچم انقلاب و پیشوای انقلاب ملا مصطفی کار کنیم، اگر فرزندان کرد هستید این راه کرده است و گرنه هیچ هستند و خود چه میکنند بکنند. هیچ حسابی برای اینکار انجام نگرفته بگذار همه نوشته شوند تا کسی نتواند ادعای دیگری بنماید.

عمر دبابه: کسی که راضی است به حساب آورده می شود و هر که راضی نیست میل خودش است.

ابراهیم احمد: ما در کنفرانس خودمان بنا بر تصمیمی که "در آن کنفرانس- مترجم" گرفته شد در اینجا نشسته ایم. آنچه که به آن سازمان گفته می شود و غیره. اگر دسته ای نیامدند خود دانند.

تذکر: نوار صوتی این دیدار بارزانی و ابراهیم احمد در نزد نویسنده این سطور نگهداری می شود. (23)

در بخش دیگر کتاب "پس از شصت سال" که توسط دستگاه جاسوسی وزارت اطلاعات و به نام قانعی فرد تنظیم شده است در مورد اختلافات بارزانی و ابراهیم احمد در صفحه ی 498 چنین نوشته شده است: (هر چند در همان روز نخست بازگشت بارزانی به عراق پس از دوران تبعید، بعضی از اختلافهای سیاسی بین ابراهیم احمد و بارزانی شروع شد که البته بعدها تحت عنوان اختلافات حزب پارتی و بارزانی از آن نام برده می شد.

اما ابراهیم احمد و اعضای پارتی به خاطر حفظ کرسی، بقای حیات سیاسی و ثبات یافتن، موقتاً سکوت اختیار کرده بودند. ابراهیم احمد بعدها گفت: بزرگترین اشتباه من در زندگی، کمک و بازگرداندن بارزانی از تبعید در شوری به عراق پس از کودتای قاسم بود.

همچنانکه پیشتر خاطرنشان کردم، اگر چه ابراهیم احمد از جانب پارت دمکرات کردستان تقاضای بازگشت بارزانی را از عبدالکریم قاسم کرده بود، اما همانگونه که در رد گفته‌های جناب جلال طالبانی توضیح داده‌ام، عبدالکریم قاسم یک هفته پس از کودتا در روز 1958/7/21، شیخ احمد را از زندان آزاد کرد و با شیخ احمد توافق کردند که مصطفی بارزانی و بارزانیها را به عراق بازگردانند. همچنین مصطفی بارزانی خود نیز پس از پیروزی کودتا در عراق در رومانی و چکوسلواکی تلگرافهایی به عبدالکریم قاسم فرستاد و ضمن تبریک پیروزی انقلاب تقاضای بازگشت به عراق را کرده بود.

شخصیت سیاسی و معروفیت بین‌المللی و وجهی ملی بارزانی برتر و شناخته‌شده‌تر از آن بود که قاسم بتواند او را به فراموشی بسپارد و یا برای شناخت او نیاز به تقاضای شخصی ابراهیم احمد داشته باشد. از همین رو بارزانی در ضمن بازگشت به عراق هم مورد استقبال سران کشورهای قرار گرفت که از آنان عبور کرد و هم قاسم از ایشان استقبال کرد. تنها کاری که ابراهیم احمد انجام داد این بود که برای استقبال از بارزانی که همانند قهرمانی ملی به عراق باز می‌گشت، به پراگ رفت و این نیز وظیفه‌ای بود که حزب به او محول کرده بود. در حقیقت بازگشت بارزانی بدون وجود و اقدام ابراهیم احمد هم می‌توانست انجام می‌گرفت.

قانعی فرد در ادامه نوشته‌ی سازمان داده شده‌اش ذکر می‌کند: (... البته ابراهیم احمد تصور می‌کرد که اسم بارزانی برای موقعیت انقلاب کردی مهم است اما وقتی وی برای نخستین بار بارزانی را در پراگ ملاقات کرد

متوجه این مسئله شده بود که بارزانی رهبر مورد نظر ناسیونالیسم کردی نیست. اما دیگر فایده‌ای نداشت.)

برعکس، ابراهیم احمد خود را یک کرد ناسیونالیست نمی دانست که انتظار ناسیونالیست بوون را از بارزانی داشته باشد. او چپ و طرفدار اندیشه‌ی مائوتسه‌تونگ بود نه کرد ناسیونالیست. اختلافات او با حزب کمونیست عراق که بعداً به آن اشاره خواهم کرد در این چهارچوب بود که او از سوئی میخواست پیشرو جنبش ملی کرد باشد و از دیگر سوی رهبری جنبش کارگران و دهقانان کردستان را بر عهده گیرد، هرچند که در کردستان کارخانه‌ای وجود نداشت که بتوان از جنبش کارگری و تکامل آن صحبت به میان آورد. بعدها نیز اتحادیه‌ی میهنی کردستان از این دو جناح ناسیونالیست و چپ مائوئیستی به وجود آمد.

در حقیقت ابراهیم احمد قبل از بازگشت بارزانی شخصیتی نبود که بتواند مردم را به دور خود و پارت دمکرات جذب کند بلکه این بارزانی بود که او را که به نام "ئه‌حه‌ی بله ره‌ش" "احمد ابراهیم سیاه" شناخته می شد به مقام "استاد ابراهیم احمد" رساند و پس از به هم خوردن مناسبات با بارزانی نیز دچار آن فاجعه‌ای شد که قبلاً به آن اشاره کردم.

در صفحات 499 و 500 کتاب "پس از شصت سال" همانند بخشهای قبلی با تکیه بر اسناد و گمانه‌زنیهای ساواک نوشته شده است: (در ابتدا بارزانی و افراد تابعه‌اش به مناطق باکو اعزام و تحت نظر سران دمکرات فراری از قبیل پیشه‌وری و غلام یحیی و پناهیان قرار گرفتند. آن جا هم به علل مختلف، مورد توجه روسها واقع نشدند و بارزانی همیشه متهم به داشتن افکار فئودالی و ایلی و ارتباط با انگلیسها بود. افرادش به تدریج به کارهای متفرقه مشغول و اغلب با دختران روسی ازدواج کردند حتی خود بارزانی هم هیچ گاه اجازه رفتن به مناطق دیگری را نداشت. بارزانی که همیشه به راحت طلبی و سیاسی بودن و تفرقه انداختن عادت داشت زبان

به اعتراض گشود که به ناگاه به مناطق سیبری تبعید و زبان اعتراض کوتاه شد. آن گاه مجدداً به منطقه‌ی اولیه عودت داده شدند. یکی از افراد فرقه‌ی آذربایجان که به روسیه پناهنده شده بود در این باره می‌افزاید که "بارزانی پس از شکست مهاباد توانست خود را به آن سوی ارس برساند و از خطر بگریزد. چند بار درخواست کردیم تا با بارزانیها دیدار کنیم اما روسها حاضر به این کار نشدند.)"

به هر حال انقلاب ژوئیه در سال 1958 و سقوط رژیم پادشاهی در عراق، ساختار سیاسی منطقه را به کلی دگرگون کرد. اوج گرفتن ناسیونالیسم عرب و تلاش برای وحدت کشورهای سوریه، عراق و مصر همانند طرحی ناسیونالیستی از سوی جمال عبدالناصر رئیس جمهور مصر، طرفداری حکومت جدید عراق از اتحاد جماهیر شوروی، تصویب ماده‌ی 3 در قانون اساسی عراق که عرب و کرد را همانند دو ملت موجود در عراق به رسمیت شناخته بود، موجب پریشانی روحی محمدرضا شاه پهلوی، شاه ایران شده بود. از همین رو در تلاش یافتن راه حلی برای برهم زدن وضع نوین در عراق و آشفته کردن اوضاع آن کشور بود.

یکی از مشکلات مهم و اساسی ایران مسئله‌ی کرد در عراق بود. رژیم شاه می‌دانست هر تحول مثبتی برای حل مسئله‌ی کرد در عراق تأثیری مستقیم بر اوضاع داخلی ایران می‌گذارد. در این مورد در صفحات 512 و 513 کتاب به اصطلاح قانعی فرد، "پس از 60 سال" آمده است:

- (ساواک در داخل کردستان ایران نقشی دوگانه را ایفا می‌کرد. از او "منظور بارزانی است- مترجم" به عنوان قهرمان ملی در میان مردم یاد می‌شد در حالی که نام قاضی محمد همچنان کلمه‌ای ممنوعه بود و قیامهای کردها را به یاغی‌گری و جدایی طلبی محکوم می‌کردند. از آن سو در داخل کردستان عراق نماینده ساواک به دنبال استفاده از این نیروی بالقوه بود تا در راستای اهداف خود مورد استفاده قرار دهد. "یکی از

اهداف من ملاقات و مذاکرات با بارزانی رهبر پارت دمکرات کردستان عراق بود.

کمونیست ها و حتی بعضی از عشیره‌ها، در همان روزهای اول بازگشت بارزانی به عراق، هرکدام می خواستند به طریقی بارزانی را به سوی خود جذب کنند، زیرا اسم و عنوانی وسوسه‌انگیز و اغوا کننده بود. در ابتدا کمونیستها به بارزانی نامه نوشتند و به این نکته اشاره کردند که جلال طالبانی و ابراهیم احمد، افرادی بورژوا هستند. شاید آن ها چنین متصور بودند که بارزانی یک کمونیست است و از شوروی بسی نکته‌ها در این باره آموخته. اما بارزانی یک فرد قومی بود و صرفاً خواهان آزادی و حریت بود و بس. او هرگز نگرش حزبی نداشت. در همین آن، رقابت و فعالیت ملی و حزبی شروع شد. هر حزبی می خواست که افراد بیشتری را زیر تابلوی حزبی و شعارهای خود جمع کند. اما بارزانی در این بازار مکاره‌ی سیاست، فقط و فقط می خواست رهبر بلامنازع کردها باقی بماند، زیرا دیگر از شیخ محمود، قاضی محمد و رقبای دیگر در سراسر کردستان خبری نبود و او خود را یکه‌تاز می دید تا سلسله جنبان این امر باشد.)

در طول تاریخ مبارزات بارزانیها، مصطفی بارزانی مخالف هیچ یک از رهبران کرد نبوده است. در جریان مبارزه و مقاومت نیز همواره از تجارب جنبشهای سابق کرد از قبیل شیخ عبیدالله، شیخ سعید، سید رضا، سمکو، شیخ محمود و پیشوا قاضی محمد استفاده کرده و به گواهی همه‌ی اسناد تاریخی در جنبش شیخ محمود و جمهوری کردستان با خلوص نیت، تمام توان و امکانات خود را در خدمت اهداف ملی به رهبری قاضی محمد و شیخ محمود گذاشت. او به اقتضای شرایط زمان ادامه دهنده‌ی راه آنان بود نه رقیب و آلترناتیوی که مد نظر تدوین کنندگان مزدور کتاب "پس از شصت سال" وانمود میکند. احترام و قدردانی از رهبران پیشین کرد خصلت بارزانیهاست و در خونشان جاری است. اکنون نیز مسعود بارزانی رهبر

حکومت کردستان فدرال و نواده‌های بارزانی از این مش پیروی میکنند و حتی مبارزه‌ی انقلابی مام جلال و دیگر سرکردگان کرد را گرامی داشته و از آنان با احترام یاد می‌کنند. برعکس این ابراهیم احمد و اعضای هیئت سیاسی بودند که تحت عنوان روشنفکری تلاش کردند بر عظمت بارزانی خط بطلان کشیده و خود را مرکز ثقل و همه‌کاره‌ی جنبش کرد بدانند و جنبشهای پیش از خود را نفی کرده و می‌پنداشتند که مبارزه‌ی ملی با وجود آنان آغاز گشته‌است.

مصطفی بارزانی به غیر از شیوخ بارزان و شیخ احمد، از رهبران قبل از خودش آموخته بود که چگونه به ملت کرد خدمت کند! و این مشی را برای نسل بعدی به یادگار گذاشت که برای پیروزی و به ثمر رساندن مبارزه‌ی رهائیبخش ملی کرد و آزادی کردستان از اشغالگران، تحصیل کنند، خود را پرورش داده و بر آگاهی خویش بیافزایند و خادم راستین ملت کرد باشند. در حقیقت تلاش رژیم محمد رضا شاه و رژیم جمهوری اسلامی بر این است که این مشی بارزانی را از بین برده و در ذهن ملت کرد از ارزش مصطفی بارزانی و قیام ملی در کردستان جنوبی چنان بکاهند، که مردم کردستان با تاریخ خویش بیگانه شوند. آنان همواره در صدد ایجاد نفاق و از بین بردن وحدت ملی کردها بوده و هستند و تلاشهای اخیر رژیم ایران تنها یک هدف را نشانه گرفته و آن درهم شکستن تجربه‌ی فدرالیسم اخیر و حداقل خنثی سازی تأثیرات آن به کردستان تحت اشغال ایران است.

بارزانی مبارزی آگاه و دوراندیش بود که در قلب جنبش پرورش یافته بود و در جریان کار و فعالیت سیاسی و نظامی تجربه کسب کرده بود. رهبری هوشیار و دوراندیش بود و در تئوری و عمل از سوسیالیسم شوروی و کشمکشهای دیپلماتیک بین‌المللی در جهان دو قطبی آن دوران شناخت پیدا کرده بود. او در اتحاد جماهیر شوروی با آگاهی از قتل جعفر پیشه‌وری رئیس حکومت ملی فرقه‌ی دمکرات آذربایجان ایران، به توسط عوامل

باقراف و بیریا و نقشه‌های باقراف برای بارزانیها، از اجرای نقشی که برایش در نظر گرفته بودند سرپیچی کرد. از همین رو خود و همراهانش دچار مشکلات و گرفتاریهای بسیاری گشتند. از زندگی کردهای شوروی شناخت پیدا کرده و میدانست که علی‌رغم تبلیغات بهشت سوسیالیستی به چه بلاهایی گرفتار گشته بودند. علی‌رغم پراکندن همراهانش و اسکان دادن بارزانیها در نقاط مختلف، در طول 12 سال اقامت در شوروی همواره مخفیانه آنانرا رهبری می‌کرد. با توجه به این درایت و هوشیاری بود که با مردن استالین و تغییر اوضاع داخلی شوروی توانست وضعیت خود و همراهانش و شماری از کردان کوچ کرده به شوروی را مجدداً تغییر داده و نهایتاً 512 بارزانی و کرد دیگر را، همراه 252 همسر و فرزندانشان را به وطن بازگرداند. بارزانی از همان دوره‌ی جمهوری کردستان از سیاست روسها در مورد کردستان به خوبی آگاه بود و بعد از رفتن به شوروی و روشن گشتن رخدادهای پس از جنگ دوم جهانی میدانست که تعادل نیروهای دول مقتدر به کدام سمت رفته و چگونه از هم خواهد پاشید. آیا شوروی نقش پیشرو و رهبری معادلات جهانی را بر عهده خواهد گرفت یا آمریکا؟ از همین رو او بعد از بازگشت از شوروی همانند رهبری راستین حقایق را از مردم پنهان نکرد و از بهشت موعود سوسیالیستی شوروی و چین حکایتهای رویایی نساخت.

علیرغم همه‌ی اینها، خود جلال طالبانی و اسناد ساواک و رکن دوم ارتش رژیم شاه همگی اذعان دارند که بارزانی به تنهایی از همه‌ی احزاب ملی و کمونیست در منطقه مطرح تر بود. هردو جناح راست و چپ پارت دمکرات کردستان به غیر از ابراهیم احمد به این افتخار می‌بالیدند که بارزانی رهبر آنان بوده‌است. ابراهیم احمد که بنا به گفته‌ی خود مام جلال در صفحات پیشین این کتاب، انسانی تندرو و ناآرام و طرفدار تئوری و اندیشه‌ی مائوتسه‌تونگ بود و می‌خواست سوسیالیزم چینی را در کردستان

پیاده کند، دچار این توهم گشته بود که او خود مائوتسه‌تونگ است و بارزانی چیانکایچک. در جای خود بیشتر به این مسئله می پردازیم. در صفحه‌ی 514 قانعی فرد به نکته‌ی دیگری در مورد جلال طالبانی اشاره می کند و می نویسد: (... مام جلال در آن ایام شهرتی نداشت و مانند بقیه افراد حزب بود و به عنوان عضو مکتب سیاسی در میان افراد آن حزب چهره‌ای مشخص و بارز بود. مام جلال ضمن نزدیکی و مراوده با ابراهیم احمد، در دل بارزانی هم حرمت و قرب و منزلت خاصی داشت. او نواده یک شیخ بود و از مشایخ آموخته بود که هرچه دشمنان کمتر باشند موفقیت نزدیکتر است. هرچند در عرصه سیاست معاصر کردستان هنوز تأثیر اکثر مشایخ در سیاست کردی دیده می شود و شاید امری کاملاً تصادفی نباشد که سه نفر از چهره‌های برجسته ناسیونالیست کرد در قرن بیستم، شیخ محمود برزنجی، بارزانی، جلال طالبانی جزو خانواده مشایخاند و البته تعداد دیگری هم وجود دارند و ...)

قانعی فرد به پیروی از سیاست وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی که مبنی بر نفی مسئله ملی کرد و امحاء ملت کرد در خاک کردستان است، در صفحه ۵۱۷ می نویسد:

- (کردها پس از کودتای 1958 در کرکوک توسعه یافتند و مجال حق خواهی پیدا کردند، بحث فدرالی آن ایام اصلاً در میان نبود. کسی نمی دانست حق خودمختاری یعنی چه اما همه تکرار می کردند. در کل انتظارها و توقعها بالا رفته بود. البته پس از شروع جنگ کردها به رهبری بارزانی علیه قاسم در سال 1961 در نتیجه‌ی حمایت جاشها از حکومت، در حدود 500 روستای کردستان مورد تهاجم هوایی حکومت عراق قرار گرفت و نزدیک به هشتاد هزار نفر آواره شدند. در آن هنگام هم حکومت عراق سعی داشت تا مردمان کرکوک را تعریب کند و چندین گروه عرب را از مناطق مختلف عراق در این شهر مستقر کرد.)

همه‌ی دوستان و دشمنان کرد میدانند که کرکوک یکی از شهرهای کردستان است. پس از سال 1958 نیز به غیر از کردهای کرکوک کسی از نقاط دیگر کردستان در آنجا اسکان داده نشده‌است تا کردها در کرکوک توسعه پیدا کنند!!! و جمعیتشان زیاد شود و توان حق خواهی پیدا کنند. کردها در کرکوک و همه‌ی نقاط کردستان همان خواستهای را دارند که در قیامهای قبلی برای آن به‌پا خواسته بودند. همه‌ی جنبشهای منطقه‌ای، پیمان سور، جنبشهای پس از این پیمان، جمهوری کردستان به رهبری پیشوا قاضی محمد و پیوستن بارزانیها به جمهوری کردستان و توافق قاضی محمد و بارزانی برای تامین دمکراسی و ارتقا فرهنگ و بهبود اوضاع اقتصادی تا آزادی بخشهای دیگر کردستان اشغال شده، خواهان یک امرند و آن آزادی میهن کردها از اشغالگران است. خلق کرد هر نامی که به خواست خود دهد در محتوا خواهان آزادی خود و میهنش از دست اشغالگران بوده و این نیز شعار آنان در کرکوک و دیگر شهرها و روستاهای کردستان است و برای رسیدن به این آرمان جانفشانی کرده‌اند و آماده‌اند خون خود را فدا کنند.

قانعی فرد با هدایت اربابانش دوباره بحث را به طرح ساواک در جنوب کردستان برگردانده و به برخی رویدادها اشاره میکند که جلال طالبانی از آنان سخن گفته است. مانند نوشته‌های روزنامه‌ها در مورد غنی بلوریان و اخراج حمزه عبدالله در کنگره‌ی چهارم و در صفحه‌ی 541 می نویسد:

- (... عشایر لولان به سرپرستی شیخ رشید لولان، دشمن دیرین بارزانی، عشیره‌ی هرکی به سرپرستی فتاح بگ، عشیره برادوست به سرپرستی محمود خلیفه و شمار دیگری با هدف جنگ علیه بارزانیها مسلح و آماده شدند. جنگ عشایری مانند سال 1945 دوباره شروع شد. "سپس دوباره به بحث درباره‌ی بازگشت بارزانی از شوروی در 1958/10/6 می پردازد و با تکیه بر اسناد ساواک می نویسد: "قاسم با دیدار بارزانی و جمال عبدالناصر موافق نبود.)

اگر خواننده‌گان کتاب "پس از شصت سال" زندگی و خاطرات جلال طالبانی، به دقت به محتویات کتاب توجه کنند، به راحتی آشفتگی میان نوشته‌ها و روایت رویدادهای وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی را در یافته و متوجه می‌شوند که این کتاب به وسیله‌ی یک نفر نوشته نشده‌است. در بسیاری از صفحات این کتاب آشفتگی و تناقض در ذکر رویدادهای مشخص نیز دیده می‌شود. این نیز واقعیتی را آشکار میکند و آن اینکه گزارشات ساواک از سوی یک جاسوس نوشته نشده‌اند و چندین جاسوس با رتبه‌های مختلف و توانائیهای گوناگون این گزارشات را تدوین کرده‌اند. اما در همه‌ی این گزارشها سخن از جنگ عشایر دوروبر بارزان با بارزانیها به میان کشیده می‌شود. از اینرو لازم میدانم که اشاره‌ی مختصری به سوابق بارزانیها و کشمکشهای عشایر با آنان بنمایم.

منطقه‌ی بارزان در جنوب کردستان و در استان اربیل "هه‌ولیر" واقع شده‌است. یکی از ناحیه‌های سه‌گانه‌ی منطقه‌ی مرگه‌سور است. "میرگه‌سور، بارزان و شیروان." از سمت شرق با شهرستان رواندوز، از سمت غرب با شهرستان آمید و از جنوب با شهر آکره و از شمال با کردستان شمالی "کردستان تحت اشغال ترکیه" هم مرز است. ساکنان بارزان به دامپروری و کشاورزی اشتغال داشتند. این منطقه شامل 400 روستاست و بر اساس سرشماری جنبش سپتامبر در پایان دهه‌ی 1960 در عراق جمعیت بارزان 35 تا 40 هزار نفر بوده که اکنون نزدیک به 300 هزار نفر است. منطقه‌ای کوهستانی است و رودخانه "زاب بزرگ" از این منطقه می‌گذرد و به تنگه‌ی بیخم رسیده و در آنجا با رودخانه‌ی "زاب" به هم می‌پیوندند که سهم عمده‌ی آب فرات را تشکیل میدهند. همچنین رودخانه "روکوچک" از شمال سرچشمه گرفته و از منطقه‌ی بارزان گذشته و در نزدیکی پوستانای "ریزان" به زاب بزرگ می‌پیوندد. کوههای مرتفعی در این منطقه وجود دارند که

کوههای معروف شیرین، بوتین، قلندر، برادوست، زهرده‌نه و کوری هوری از آن زمره‌اند.

دهکده‌ی بارزان زادگاه شیوخ بارزان است و بارزانیها نام خود را از این روستا گرفته‌اند. این شیوخ از نواده‌های فرمانروایان امید بودند و جد بزرگشان مسعود به دهکده‌ی هه‌ونکا در نزدیکی بارزان آمده و در آنجا ساکن شده‌است و با دختری از آن سامان ازدواج کرده و فرزندی به نام سعید، ثمره‌ی این ازدواج بوده‌است که نوه‌ی وی به نام شیخ تاج‌دین یکی از عالمان مشهور روحانی بوده‌است. شیخ تاج‌دین پیروان فراوانی پیدا کرده و تکیه‌ی بارزان را بنا نهاد و بقیه‌ی زندگی خود را در بارزان به سر برد. پس از او پسرش شیخ عبدالرحمن و پس از او نیز فرزندش شیخ عبدالله به جانشینی رسیدند. شیخ عبدالله به عنوان زاهد و دیندار شهره‌ی عام می‌شود. او پسرش شیخ عبدالسلام را به "نهری" فرستاد تا در محضر شیخ بزرگ "سید طه نهری"، علوم الهی را بیاموزد. او هم بعد از فوت پدر اداره‌ی امور خانقاه‌ی بارزان را بر عهده گرفت و تعداد مریدانش افزایش یافت. مولانا خالد نقشبندی در گشت خود در منطقه‌ی بارزان شیخ عبدالسلام را در مقام خلیفه‌ی خود پذیرفت و با خود به نهری و به دیدار سید طه نهری برد که او هم به مقام خلیفگی مولانا خالد رسیده بود.

شیخ عبدالسلام در سال 1872 وفات کرد و سه سال قبل از وفاتش کتاب پرارزشی در مورد فقه اسلام نوشته و به یادگار گذاشت. پس از او شیخ محمد که تحصیلات دینی را نزد پدر به پایان رسانده بود جانشین پدر شد. در زمان شیخ محمد که مردی پارسا و زاهد بود، تکیه‌ی بارزان به پناگاه ستم‌دیدگان و مبارزین فراری از دست سران عشایر ستمگر و حاکمان اطراف تبدیل شده بود. کار بدانجا رسید که سران عشایر اطراف به کارگزاران خلیفه‌ی عثمانی توسل جستند و از شیخ در دربار عثمانی شکایت کردند. حکومت عثمانی شیخ را در بتلیس به زندان انداخت و پس از یکسال اقامت

در زندان آزاد شده و به بارزان برگشت. اما پس از آزادی دوام چندانی نیافت و در سال 1903 دیده از جهان فرو بست. شیخ محمد دارای 5 پسر به نامهای شیخ عبدالسلام، شیخ احمد، محمد صدیق، بابو و مصطفی بود. شیخ عبدالسلام جانشین پدر شد و در دوره‌ی او تغییراتی بنیادین در معتقدات و اوضاع منطقه‌ی بارزان داده شد. قبل از شیخ عبدالسلام همه‌ی بارزانیها پیرو و همفکر شیوخ بارزان نبودند، اما از زمان روی کار آمدن شیخ عبدالسلام آنان همگی پشتیبانی و اطاعت خود را از او اعلام کردند و عشایر "شیروانی"، "دوله‌میری"، "مزوری"، "به‌روزی"، "نزاری"، "گهردی" و "ههرکی بنه‌جی-ههرکی ساکن" پیرو او شدند. از آن به بعد این مجموعه‌ی عشایر به دلیل پیروی از طریقت شیخ عبدالسلام، به بارزانی مشهور شدند.

فرمهای شیخ عبدالسلام در زمان خود بیانگر رشد فکری او بود و شناخت دقیق او را از معضلات و مشکلات جامعه‌ی عقب مانده وقت نشان میداد. این تغییرات عبارت بودند از:

برهم زدن مناسبات ارباب رعیتی، تقسیم زمینهای منطقه در میان دهقانان، فسخ مهریه و شوهردادن اجباری دختران، ایجاد مناسبات اجتماعی یکسان میان اعضا، ساختن مساجد در دهات برای ادای فریضه‌ی نماز و محل اجتماعات و برای رسیدگی به امور اجتماعی، ایجاد هیئتهای محلی برای اداره‌ی امور روستائیان، تشکیل قوای مسلح از ایلات. باید یادآوری کرد که "بیر سیاف" دئی بارزانی در پیاده کردن و به انجام رساندن این اصلاحات نقش برجسته‌ای داشت. او و ایلش نیروی اساسی را تشکیل می دادند که تحت فرمان شیخ عبدالسلام بودند.

اگرچه دوران پیشوایی شیخ عبدالسلام کوتاه بود، اما وی توانست با کارایی و مسئولیت و آگاهانه امور دینی و دنیوی را رهبری کند. او با اکثریت ایلات روابط بسیار نزدیکی برقرار کرد. شیخ ستمی را که از سوی امپراتوران عثمانی در مورد خلق کرد اعمال می شد به خوبی درک کرده

بود. برای یافتن راه رهایی ملت کرد به تدبیر افتاد و در گام نخست، در جریان گشتی در کردستان به دیدار سران عشایر و ایلات کرد رفت. او روابط نزدیکی با سازمانهای سیاسی آن دوران کردستان، "جمعیت تعاون و ترقی"، جمعیت "هیوا" و "جمعیت استقلال کردستان" و همچنین شخصیت‌های بارز کرد، مانند شیخ محمود حفید، شیخ عبدالقادر نه‌ری و اسماعیل آقا "سمکو" داشت و در انتشار افکار اصلاح طلبانه و آزادیخواهانه در کردستان نقش برجسته‌ای ایفا کرد.

شیخ در سال 1907 در جلسه‌ای که در تکیه‌ی شیخ احمد بریفکانی، پیشوای طریقت قادریه، برگزار شد شرکت کرد در این جلسه که عده‌ی زیادی از سران طوایف کرد در آن شرکت داشتند در تلگرافی از باب عالی خواستند که خواستهای زیر را برآورده کند:

- 1- زبان کردی در مناطق کردنشین به عنوان زبان رسمی شناخته شود.
- 2- تحصیل به زبان کردی انجام شود.
- 3- فرمانداران و کاربه‌دستان مناطق باید زبان کردی را بدانند.
- 4- از آنجا که دین دولت اسلام است، تصمیم‌گیریها بر اساس شریعت اسلام باشد.
- 5- مالیاتها همانند سابق باقی بماند به شرطی که صرف بازسازی منطقه شود.

دمولوجی در کتاب خود به اسم "امارت بادینان" می‌نویسد: نسخه‌ی این تلگراف برای شیخ عبدالقادر نه‌ری "فرزند شیخ عبیدالله"، امین عالی بدرخان و شریف پاشا فرزند سعید پاشا ارسال شد. اگرچه ارسال این نسخه‌ها برخلاف نظر امضا کنندگان بود و آنان نمیخواستند که این امر مخفی بماند، اما برخلاف نظر و خواست شیخ عبدالسلام علنی گردید. در این جلسه شرکت کنندگان قسم خوردند که از این خواستها حمایت کنند و شیخ عبدالسلام به نمایندگی همه تلگراف را مهر کرد. هنگامیکه

باب عالی این تلگراف را دریافت کرد، آنرا به سرپیچی از دولت و تجزیه‌طلبی متهم کرد و نیروئی مجهز را به فرماندهی فریق محمد فاضل پادشاه داغستان، برای سرکوب کردها اعزام کرد. هیچ کدام از سران عشایر مقاومت نکردند و حتی برخی به اشغالگران ملحق شدند و همه فشارها متوجه بارزان شد. شیخ عبدالسلام دستور مقاومت داده و بارزانیها به مدت دو ماه مقاومت کردند. سرانجام شیخ ناچار شد منطقه را ترک گفته و به مارشمعون آسوری پناه برد. شیخ عبدالسلام در سال 1908 به بارزان برگشته و قوای خود را جمع آوری کرده و در پشت کوه شیرین که در شمال دهکده‌ی بارزان واقع است به قوای عثمانی حمله کرد و تلفات سنگینی بدانها وارد آورد. در نتیجه این پیروزی بزرگ دولت عثمانی از او تقاضای مذاکره کرد و در نتیجه‌ی مذاکره، شیخ اسرای عثمانی را آزاد کرد و دولت خسارات وارده به بارزانیها را جبران کرد.

در سال 1913 "سلیمان نزیف" والی موصل مجدداً به منطقه‌ی بارزان حمله برده و دوباره شیخ مجبور به ترک منطقه شد. این بار به شرق کردستان روی آورد و به دهکده‌ی راژان در نزدیک ارومیه و نزد سید طه محمد صدیق نه‌ری رفت. باب عالی جایزه‌ای کلان برای دستگیر کردن و یا کشتن شیخ تعیین کرد. شیخ از دهکده‌ی راژان به همراهی اسماعیل آقا "سمکو" به تفلیس رفتند و در آنجا با فرستاده‌ی تزار روس ملاقات کردند و او هم به آنها وعده داد که از ملت کرد حمایت کنند تا از دست ترکان عثمانی رهایی یابند. شیخ بعد از بازگشت از تفلیس و خداحافظی با سمکو، در دهکده‌ی "گه‌نگه چین" مهمان صوفی عبدالله، ارباب ده می شوند. صوفی عبدالله شب در حال خواب شیخ و سه تن از همراهان شیخ را دستگیر کرده و در دهکده‌ی "سیرو" به ترکان عثمانی تحویل داده و جایزه‌ی خود را دریافت کردند. عثمانی‌ها در روز 1914/12/14 شیخ عبدالسلام و سه تن همراهانش را اعدام کردند.

با شهادت شیخ عبدالسلام، شیخ احمد بارزانی که 18 ساله بود جانشین او شد. شیخ احمد که آخرین شیخ بارزانیها است، روش شیخ عبدالسلام را در پیش گرفت. او ملا مصطفی را پرورش داد تا به مبارزه‌ی رهائیبخش ملی ادامه دهد. در منطقه‌ی بارزان "ملا" اسمی بود که به مردم باسواد اطلاق می شد و مترادف با میرزا به شمار می آمد که در منطقه مکریان کردستان رواج دارد. (24)

1- گفتگو با محسن دزهبی وزیر پیشین عراق.

2- بارزانی و جنبش رهائیبخش ملی کرد 1958-1961، مسعود بارزانی که از "قیام شواف" نوشته‌ی خلیل ابراهیم حسین، صفحه‌ی 184 به عنوان فاکت ذکر کرده‌است.

3- همانجا ص 186.

- 4- بارزانی و جنبش رهاییبخش ملی کرد 1958-1961، مسعود بارزانی، صفحه‌ی 50، اربیل 2012.
- 5- آرشیو پارت دمکرات.
- 6- گزارش کنگره‌های پارت دمکرات کردستان، نوشته‌ی رسول زرگه‌بی.
- 7- جنبش رهاییبخش ملی کرد در کردستان عراق، 1939 – 1945، صفحه‌ی 160، نوشته‌ی عزیز حسن بارزانی.
- 8- دانا آدامز شمیدت، گذر مردان آزاده در کردستان، ص 154 تا 157، ترجمه و تعلیق از جرجیس فتح الله، ص 154-157.
- 9- همانجا ص 17.
- 10- دانا آدامز شمیدت، همانجا، ص 293.
- 11-Telegram from the Department of state to the Embassy in iraq, washington, June 5, 1964,
- 12-Telegram from the Embassy in iraq to the Department of state. Tehran April 12, 1965
- 13- Memorandum from the executive Secretary to the Aepartment of state (read) to the president washington, February 16, 1967. special Assistant(rostow), Subject: Letter from kurdish in surgent Leader Barzani to the president.
- 14- Alksandr kisilev مسئول امور خارجه‌ی سازمان جاسوسی ک.گ. ب ، از فیلم مستند " به خاطر اینکه ما کرد هستیم.
- 15- پروفیسور لئونید مدودیکو Leonid Medvedko مسئول پروادا در خاور میانه، از فیلم مستند " به خاطر اینکه ما کرد هستیم.
- 16- برنارد دورین Bernard Dorin سفیر فرانسه، همانجا.
- 17- دکتر محمود عثمان، شخصیت سیاسی مستقل و نماینده‌ی پارلمان عراق، همانجا.
- 18- عزیز محمد دبیرکل پیشین حزب کمونیست عراق، همانجا.
- 19- کریس کوچرا، نویسنده و روزنامه نگار فرانسه، همانجا.
- 20- عیسی پژمان، مسئول ساواک در عراق، همانجا.
- 21- همانجا.
- 22- پروفیسور آناتولی سودوپلاتوف، Anatoly Sudoplatov فیلم مستند "پیشرو".
- 23- مذاکرات مصطفی بارزانی و ابراهیم احمد و عمر دبابه در سال 1970.
- 24- این بخش از سه کتاب بارزانی و جنبش رهاییبخش ملی 1931-1958، کتاب "از مهاباد خونین تا کناره‌های ارس نجفقلی پسیان و کتاب اوضاع سیاسی، اجتماعی و تاریخی ایل بارزان گرفته شده‌است.

فصل ششم

فردای پیشگاه حقیقت

1961-1963

فردای پیشگاه حقیقت 1961-1963

فصل ششم کتاب پس از شصت سال از صفحه‌ی 610 آغاز شده و در صفحه‌ی 831 خاتمه یافته است و شامل 221 صفحه است. در کل این بخش تنها 66 صفحه به گفته‌های مام جلال اختصاص داده شده است. در این گفته‌ها ایشان به مسئله‌ی جدایش ابراهیم احمد از ملا مصطفی بارزانی پرداخته و در صفحات 752 - 853 می نویسند:

- (از دیدگاه من، عوامل اصلی جدایی ابراهیم احمد و ژنرال بارزانی را می توانیم از دو نوع نگاه مختلف بررسی کنیم: در ابتدا دستاورد هر دو شخصیت و سپس رویدادها و وقایعی که هرکدام به نوعی موجب اختلاف شد. ابراهیم احمد و بارزانی به کلی دو شخصیت کاملاً متفاوت و جدا از هم بودند. استاد احمد شخصی درس خوانده و اهل مطالعه و از زمان دانشجویی فعالیت سیاسی و فرهنگی خود را آغاز کرده بود و بعد وکیل شد. سراسر زندگی اش هم تفکری چپ داشت و تا حدی مارکسیسم را علمی متعادل میدانست. در حزب هم بسیار تلاش کرد تا که استفاده و بهره‌گیری از مارکسیسم را در برنامه‌ی حزب بگنجاند که ما از آن سود ببریم و غیر از آن هم اطلاعات و آگاهی خاصی درباره‌ی تاریخ و سیاست و جامعه‌ی چین داشت. تا حد زیادی هم تحت تأثیر چین قرار گرفته بود و تصور می کرد و حتی بعضی اوقات هم شفاهاً میگفت اگر مارکسیسم از چین به کردستان می آمد بهتر با حال و روز و اوضاع و احوال ما مطابقت داشت تا آنچه که از روسیه برای ما آمده است. از قیامها و تاریخ مبارزات چین آگاهی زیادی داشت و حتی در آن هنگام که نشریه‌ای به نام گلاویز داشت در دهی 1940 مطالبی سریالی "منظور سلسله مقالاتی است که توسط قلم بدستان رژیم شاه نوشته و منتشر میشد. مترجم" ترجمه و منتشر می کرد و برای آنکه توسط حکومت و اداره نظارت آنان نشریه تعطیل نشود و یا ایجاد حساسیت نکند، بسیار زیرکانه مطالبی را درباره‌ی چین مطرح می کرد. بحث چین چانگ "چیانکای چنگ- مترجم" یا موضوع مائو را پیش میکشید. اکثر ترجمه‌هایش از مطالب آمریکایی ها در این زمینه بود مانند کتاب مشهور ادگار اسنو به اسم "ستاره سرخ بر فراز چین China Red star over". بنابراین آگاهی و اطلاع خاصی درباره‌ی چین به خواننده می داد و

مسئله‌ی دمکراسی جدید و حرکت وطنی و مردمی و اینکه روستائیان و زارعین نیروی اصلی مبارزه می باشند و کارگران نیروی محوری و دانشجویان نقش موتور حرکتی را مطرح می کرد. در ذهن و افکارش این مسائل ملکه شده بود.

در مقابل بارزانی 180 درجه با وی تفاوت داشت و به کلی انسانی از نوع دیگری بود. بارزانی فرمانده یا رهبری روشنفکر و تحصیل کرده نبود و آگاهی و اطلاع یا تحلیل آکادمیک بر اساس مطالعه و خواندن نداشت، آن را به دست نیاورده بود چون مدرسه و دانشگاهی هم نرفته بود. سواد هم نداشت. صرفاً شخصیتی از عشایر محلی کردستانی و چهره‌ای مردمی و مبارز بود. طرز فکر و نگاه او هم از ابراهیم احمد جدا بود در واقع از دو فضای ذهنی کاملاً متفاوت و غریب از هم بودند. هر چند که بارزانی مدت ها در اتحاد جماهیر شوروی زندگی کرده بود اما مخالفت خود را نسبت به کمونیسم و حزب کمونیست عراق به تندی ابراز می کرد و شاید تجربه‌ی زیستی او در اتحاد جماهیر شوروی چنین شد که به این مسئله بدبین باشد. هرچند که پس از بازگشت هم روسها همواره از او حمایت می کردند اما بارزانی تصورش بر این بود که تا دستش به آمریکا نرسد و نظر آمریکایی ها را به سوی خودش جلب نکند، نمی تواند به طور جدی کاری از پیش ببرد. حتی در اولین دیدارمان در روسیه هم من دیدم در لابلای بحثها از من خواست که به هر وسیله‌ای پیوند و رابطه‌ای خاص با آمریکا فراهم کنیم و تلاش کنیم که کانال ارتباطی ایجاد شود و....)

سپس مام جلال به رابطه‌ی میان بارزانی و اسرائیل اشاره میکند و بدون ارائه فاکت و استدلال در ادامه‌ی همین سخنان می گوید:

- (... درباره روابط بارزانی با اسرائیل کتابها و تحلیل ها و مطالب زیادی منتشر شده و نیازی به تکرار من نیست و امری پنهان نیست در تاریخ معاصر. اما من بر این عقیده‌ام که صرفاً بدین خاطر بود تا پیوند و رابطه با آمریکا پدید آید چون بارزانی بر اهمیت آمریکا بسیار اصرار داشت و تصور می کرد که اگر دستش به آمریکا برسد یا آمریکا از او حمایت کند دیگر موفق می شود و اگر چنین نباشد نمیتواند کاری را از پیش ببرد. پس از شکست قاضی محمد و جمهوری کردستان در مهاباد،

بارزانی سفری به تهران کرد و افرادی می‌گویند با محمد رضا پهلوی شاه ایران، دیدار کرد و در ابتدا بحث بر سر این بوده‌است که به وی در ایران جا و مکانی بدهند و در آن سفر هم با سفیر آمریکا دیدار و گفتگو کرد تا در آن ایام بپذیرند که وی و افراد همراهش به آمریکا پناهنده شوند. پس از این مسئله اختلاف ایدئولوژی بین بارزانی و ابراهیم احمد، دومین مسئله در اصالت خاندان و ریشه خانوادگی بود. بارزانی از یک خاندان اصیل بارزان بود، احمد از خانواده‌ای عادی که جایگاه خاص در میان طبقات بالای جامعه نداشت و فقط عمویش افسر ارتش بود و گرنه مابقی افراد خانواده‌اش اکثراً کاسب و مغازه‌دار بودند و طبقه معمولی جامعه، کاری ساده داشتند. ابراهیم احمد همیشه خود را فرزند فقر می‌دانست و خود را ابراهیم سیاه معرفی می‌کرد و به این عنوان شبه پرولتاریایی هم بسی افتخار می‌کرد و این تفاوت خانوادگی و اصالت هم بسیار مشهود بود. از نگاه سیاسی هم در زمانی که حزب پارتی به صورتی پنهانی در کردستان فعالیت داشت و ابراهیم احمد دبیر کل بود واقعاً در ابتدا تصور نمی‌کرد که اگر به بارزانی پیشنهاد رهبری حزب داده شود او می‌پذیرد پیش بینی و توقعش درست از آب در نیامد و بارزانی فوراً پذیرفت که رئیس حزب باشد و از دور در اتحاد شوروی حتی به عنوان رهبر سمبلیک حزب مطرح باشد. شاید در ابتدا ابراهیم احمد می‌خواست که او را بهتر بشناسیم و ببینیم که آیا بارزانی به پذیرفتن قدرت و مقام راضی می‌شود یا نه؟ در موقعی که به اتحاد جماهیر شوروی رفتم یکی از چیزهایی که به من گفتند، این بود که از بارزانی بپرسم آیا راضی است به اسم رهبر حزب معرفی اش کنیم و اسمش را بیاوریم یا خیر و او هم گفت کاملاً موافق و راضی است. بارزانی این عنوان را دوست داشت.

بارزانی و ابراهیم احمد برای نخستین بار در هنگام بازگشت از اتحاد جماهیر شوروی در چکسلوکی همدیگر را ملاقات کردند. چون ابراهیم احمد به استقبال او رفته بود. در همان روز در پراگاول مشخص شده بود که این دو شخص و دو اندیشه متفاوت و کاملاً جدا از هم هستند و در یک خط نمی‌گنجند. موقع بازگشت هم ابراهیم احمد نامه‌ای گزارش مانند به حزب نوشت و به دفتر سیاسی فرستاد که بارزانی انسانی هوشیار و سیاسی نیست و چنانکه انتظار می‌رفت از ملاقات‌ها و اقامت در اتحاد جماهیر

شوروی سود نجسته است و هنوز بر آرمان و اعتقادهای قدیمی خود اصرار دارد او شخص دوربینی نیست و... خلاصه رای و نگاه خوبی درباره بارزانی نداشت و در نوشته‌اش هم ارائه نکرد. بارزانی هم رای جالبی درباره‌ی او نداشت و بنا براین در همان روز اول این تفاوت آرا و نظر و نوع نگاه به مسائل کاملاً مشهود بود. زمانی که ابراهیم احمد به عنوان دبیر کل حزب انتخاب شد، بارزانی این مسئله را دوست نداشت. اما چاره‌ای هم نداشت و با رای اکثریت به عنوان دبیر کل انتخاب شده بود. بارزانی زمانیکه به کردستان بازگشت چندان باور و اعتقادی به زندگی منش، برنامه و اصول حزبی نداشت و به هیچ وجه اهل کنگره و شرکت در جلسه و گردهمایی حزبی و پیروی از برنامه حزبی و... نبود. او تنها یک شخصیت کرد مردمی بزرگ بود اما به راستی شخصیتی حزبی نبود. حتی بسیاری از اوقات با حزب و افرادش، گفتاری غیر جدی و رفتاری استهزا آمیز داشت و گاهی حتی وجود حزب را هم مضر می دید و شاید این نوع نگاه کردن به موجودیت و هویت حزب خود عامل بزرگ اختلاف میان بارزانی و ابراهیم احمد بود.)

اگر بخواهیم گفته‌های امام جلال را در این بخش درباره‌ی تفاوت دیدگاه و اختلافات بین ابراهیم احمد و بارزانی جمع بندی کنیم به نتایج زیر می‌رسیم:

1- ابراهیم احمد دارای تفکر چپ مائوئیستی بوده و در آرزوی دست یابی به نظام کمونیستی در کردستان بوده است.

2- ابراهیم احمد شخصیتی تحصیلکرده و آکادمیک بوده و بارزانی بیسواد.

3- ابراهیم احمد فرزند خانواده‌ای فقیر، خانواده‌اش کاسبکار و مغازه‌دار و او خود را "ئه‌حه‌ی بله‌ره‌ش" "احمد ابراهیم سیاه" شناسانده و به آن افتخار می کرده، که نامی شبه پرولتاریایی است، اما بارزانی از خانواده‌ای اصیل.

4- ابراهیم احمد که دبیر کل پارتی بوده (!!!) در آغاز باور نمی کرده که اگر روزی از بارزانی تقاضای رهبری حزب را بکنند او خواهد پذیرفت، اما پیش بینی او درست از آب در نیامد، زیرا بارزانی جاه و مقام را دوست میداشته و فوراً این سمت را پذیرفته است.

5- بارزانی انسانی آگاه و سیاسی و دوراندیش نبوده، او از اقامت خود در شوروی بهره‌ای نبرده و همواره بر عقاید کهنه خود پافشاری میکرد. او شخصیتی عشایری و بیسواد بوده و فرمانده و رهبری روشنفکر و تحصیلکرده نبوده است.

6- بارزانی خواستار ارتباط با اسرائیل و آمریکا بوده است.

7- پس از شکست قاضی محمد و جمهوری کردستان در مهاباد، بارزانی به تهران سفر کرد و افرادی می گویند با محمد رضا شاه پهلوی دیدار کرده و در ابتدا بحث بر سر این بوده که به وی در ایران جا و مکانی بدهند و در آن سفر با سفیر آمریکا دیدار و گفتگو کرد تا بپذیرند که وی و همراهانش به آمریکا پناهنده شوند.

8- بارزانی اعتقادی به برنامه و پرنسپ حزب نداشت و هرگز به کنگره و شرکت در جلسات و گردهمایی های حزبی و پیروی کردن از برنامه حزب باور نداشته است. او تنها شخصیتی کرد و انسانی بزرگ بود اما در واقع مرام حزبی نداشت. حتی در بسیاری از موارد با حزب و اطرافیانش برخورد های نامعقول و ناپسند داشته و حتی در برخی موارد وجود حزب را مضر نیز میدانست.

مام جلال با ذکر این هشت مورد اختلاف با بارزانی در حقیقت میخواهد بار مسئولیت شکست قیام سپتامبر و سالهای 1963 تا 1970 را از دوش خود و ابراهیم احمد برداشته و بگردن بارزانی بیندازد، تا بدین ترتیب اشتباهات خود را توجیه نموده و برای نسل جوان به گونه دیگری جلوه دهد. اشتباهاتی که خسارتهای زیادی به جنبش کرد تحمیل کرده است. در

حالیکه اختلاف ابراهیم احمد با بارزانی بر اساس همه‌ی اسناد و مدارک و شواهد زنده، تنها اختلاف بر سر قدرت بوده و بس. در این موارد میتوان به نکات زیر اشاره کرد:

1- آرزوی ابراهیم احمد مبنی بر تغییر جنبش رهاییبخش ملی کرد در جنوب کردستان به جنبش شبه چینی، بیشتر به رؤیا نزدیک بوده تا واقعیت. زیرا جنوب کردستان در آنزمان رسماً بخشی از خاک تحت سلطه‌ی عراق به شمار می آمده است.

2- بارزانی از این واقعیت آگاه بود که ابراهیم احمد روشنفکری کاغذی است که در عمل جامعه‌ی کرد را درک نکرده است. او تلاش کرد تا وی را تغییر دهد و آگاه گرداند اما همچنانکه خود مام جلال نیز در گفته‌های خود تلویحاً اشاره می کند، افکار چپ روانه‌ی ابراهیم احمد مانع از پذیرش این واقعیات بودند.

3- پیدایش و گسترش گروه‌های چپ مائوئیستی در کشورهای توسعه‌نیافته از بیماریهای روشنفکران دهه‌ی 60 قرن پیشین به شمار می آید که میتوان گفت این امر ضربات مهلکی بر جنبشهای رهاییبخش ملی در بسیاری از کشورها وارد آورده و حتی به فاجعه کامبوج و روی کارآمدن گروه پول پوت ختم شده و به کشتار میلیون ها انسانهای بیگناه انجامیده. رهبران این گروهها بیشتر از اقشار متوسط جامعه برخواسته بودند و پایگاه خرده بورژوازی شهری داشتند و به شیوه‌های مختلف بر انتصاب خود به پرولتاریا باهم در رقابت بودند. از همین رو افتخار کردن نام شبه پرولتری از سوی ابراهیم احمد به خود بیانگر کوتاه‌بینی و دید چپروانه‌ی او بوده است. همچنانکه تقسیم بندی او از اقشار جامعه و بیان اینکه روشنفکران موتور حرکت دهنده‌ی جامعه هستند نیز نفی کامل دینامیسم تحول جامعه است و از حلقه‌های دگم تفکر گروههای چپرو حکایت می کند.

4- ابراهیم احمد هرگز دبیر کل پارت دمکرات کردستان نبوده است. در حزبی همچون پارت دمکرات که مقام صدر و رهبر حزب وجود دارد، نمیتوان

از دبیر کل سخن گفت. ایشان دبیر اول هیئت سیاسی حزب بودند و این مقام را هم پس از حذف باندبازانه‌ی حمزه عبدالله با توسل جستن به بارزانی کسب کردند. مام جلال در گفته‌های قبلی خود نیز این امر را بیان کرده‌اند. بارزانی هرگز طالب پست و مقام نبود، هرچند که او خود در سال 1946 پارت دموکرات را تأسیس کرده و از کنگره اول حزب به مقام رئیس حزب انتخاب شده بود، ولی آنان در هنگام بازگشت بارزانی با خواهش و تمنی او را وادار به پذیرش این مقام کردند تا بتوانند حزب را با استفاده از محبوبیت او در میان مردم زنده‌کنند. در آنزمان بارزانی به سبب سابقه‌ی مبارزاتی خود و به ویژه نقش او در دفاع از جمهوری کردستان برای اکثریت مردم کردستان نه تنها در جنوب کردستان بلکه در سرتاسر کردستان رهبر جنبش به شمار می‌آمد. عزیز محمد دبیر کل پیشین حزب کمونیست عراق در گفتگویی که نوار آن را در نزد خود حفظ کرده‌ام، به من گفت:

- (به برخی از برادران آنان "دفتر سیاسی پارت دمکرات" گفتم اگر ما کسی را به عضویت حزب می‌پذیریم نخست او را در رده‌ی دوستان حزب جای داده و سپس هوادار و یاری دهنده و فقط پس از طی مدتی او میتواند به عضویت حزب درآید. اما شما بارزانی را در همان روز نخست آوردید و رهبر حزب کردید تا به وسیله‌ی او حزبتان را به حزب تبدیل کنید.)

5- به راستی مایه‌ی تعجب است که مام جلال پس از 60 سال تجربه و آشکار شدن بسیاری از آثار مبارزات افتخارآمیز بارزانی برای ملت و میهنش هنوز به گفته‌های ابراهیم احمد در مورد بارزانی تکیه می‌کند. در فصل پیشین به گفتگوهای ابراهیم احمد و عمر دبابه با بارزانی اشاره کردیم. آنان به اشتباهات خود اعتراف کردند و متعهد شدند که در صد جبران این اشتباهات برآیند. حال بنگریم به نظر برخی از رهبران و سیاستمداران و کارشناسان در مورد بارزانی و شخصیت او:

- عزیز محمد دبیر کل سابق حزب کمونیست عراق می‌گوید: (بارزانی اُپر مردی بود، او نه تنها یکی از رهبران برجسته‌ی جنبش کرد، بلکه برجسته‌ترین آنان بود.)⁽¹⁾

- پاول دیمیچنکو: من در کار روزنامه‌نگاری رهبران زیادی را دیده‌ام. ناصر و چند رهبر لبنانی، عبدالکریم قاسم، حسنی مبارک و... اما لازم میدانم بگویم بارزانی یکی از بزرگترین رهبرانی بوده که دیده‌ام و پیشاهنگ همه‌ی آنان بود. اینان چهره‌های قرن بیستم بودند. من اکنون هم، در دوران پیری خود به شناختن کسانی مانند بارزانی افتخار می‌کنم.⁽²⁾

- محمد ملاکریم نویسنده و محقق مشهور کرد می‌گوید: (به نظر من مصطفی بارزانی بعنوان اولین رهبر کرد در قرن بیستم نامش جاودانه می‌ماند. با در نظر گرفتن جنگاوری و قهرمانی و فداکاری‌های ملا مصطفی بارزانی و همراهانش در همه‌ی نبردهایی که خود انجام داده‌اند و یا به آنان تحمیل شده‌است، چه در دوران کوتاه جمهوری کردستان و چه قبل و بعد از آن، در میان مردم کردستان و بسیاری از روزنامه‌نگاران جهان به نمونه‌ی شجاعت و دشمن شکنی معروف شده‌است. در سالهای 1961 تا 1975 نام او در رده‌ی همه‌ی قهرمانان جنبشهای رهاییبخش ملی ثبت شده است. اگر مائوتسه تونگ سنبل مبارزه‌ی مردم چین، هوشیمین اسطوره‌ی مبارزات مردم ویتنام، نهر و ستاره‌ی مبارزات خلق هند، کاسترو در کوبا، ناصر در مصر و مصدق در ایران و ماندلا در آفریقا سمبول مبارزات مردمشان به شمار می‌آیند، ملا مصطفی هم سمبول مبارزات خلق کرد است.)⁽³⁾

- محمد ملاکریم نویسنده و محقق مشهور کرد: (تغییر اوضاع در عراق و مقابله اجباری با شورش مسلحانه‌ی برخی از سران عشایر که با شعار برآوردن حقوق ملی کرد، اما در واقع برای مخالفت با اصلاحات ارضی و تقسیم زمین در میان کشاورزان و بمیدان آمده بودند از طرفی و از طرف دیگر برای متوقف کردن موج طغیان مردم به رهبری نیروهای دمکراتیک به مبارزه‌ی مسلحانه با رژیم قاسم و سرنگونی او دستاوردهای انقلاب ژوئیه بمیدان آمده بودند و نیز سیاستهای ضد دمکراتیک و ریاکارانه‌ی قاسم که به آنان این فرصت را داده بود. از آنجائیکه قاسم این طغیان را به‌شيوه غیر دمکراتیک و زورمدارانه پاسخ میداد و بلکه می‌کوشید این طغیان را به ناحق به ملا مصطفی نسبت داده و آتش جنگ را شعله‌ور کرده و

بدینسان ملا مصطفی را از میدان بدر کند، به جای آنکه خود را در اختیار امیال سران عشایر و مالکان مرتجع قرار دهد، خود رهبری امور را به دست گرفته و خواسته‌های اساسی ملت کرد را مطرح کرده و شعارهای ارتجاعی آنان را به کنار نهاده و بار دیگر ثابت کرد سیاستمداری کاردان و شایسته است. به همین دلیل بسیاری از این یاغیها، به جز عده‌ی معدودی که عرق وطن پرستی داشتند به تدریج جنبش را ترک کرده و دوباره طوق مزدوری رژیم را بر گردن نهاده و تفنگهایشان را به سوی مردم نشانه گرفتند. در سال 1964 نیز که او عمیقاً متوجه اوضاع نابسامان زندگی مردم کردستان شده بود و میدانست که بار گران وقایع 1963، وضعی ناگوار برای توده‌های مردم کردستان به وجود آورده، به همین دلیل بدون تأمل موافقتنامه‌ی فوریه را با دولت امضا کرد. با امضای این موافقتنامه هزاران زندانی آزاد شدند و فرصتی به وجود آمد تا به زندگی مردم کردستان سرو سامانی داده شود. این نیز خود نمونه‌ای درخشان از سیاستمداری و درایت وی بود.⁽⁴⁾

- پروفیسور لئونید میدویدکو Leonid Medvedko می گوید: (در زبان عربی لغتی ظریف وجود دارد که به آن رئیس می گویند. بارزانی رئیسی واقعی بود. ترجمه‌ی لغت رئیس به پرزیدنت یا رئیس جمهور غلط است. چون رئیس از کلمه‌ی راس گرفته شده و معنی سر را میدهد. بارزانی قبل از هر چیزی رئیس است چون او مغزی بسیار کارا داشت. سر انسان به مغز نیاز دارد و مرکزی قوی میخواهد. این مرکز در صورت خطر هشدار می دهد. بارزانی هم در هنگام خطر درکی بسیار قوی داشت. حوادث را پیشبینی می کرد. پرنده‌ها در هنگام کوچ همواره پیشاهنگی دارند که به روسی "بژاک" نامیده می شود. چه کسی پیشاهنگ می شود؟ آنکه این احساس در او از همه قویتر است. ممکن است این پرنده هیچگاه به مصر پرواز نکرده باشد، اما اگر مسیر مصر را در پیش گیرد هرگز قافله‌اش را به مرداب نمی کشاند بلکه آنان را به مقصد می رساند. در سر او نقشه‌ای برای راهنمایی وجود دارد و این رازی بسیار پیچیده است. در میان انسانها و در میان رؤسا نیز چنین انسانهایی پیدا می شوند که بارزانی یکی از این رؤسا بوده است.)⁽⁵⁾

- عبدالرحمن شرفکندی "هزار" شاعر مشهور کرد می گوید: (بارها گفته‌ام و ایمان کامل دارم که هر کسی هر چند هم بسیار دلیر باشد و مانند حیوانات درنده‌ای چون شیر و پلنگ، وقتی خطر مرگ را احساس کنند، نوعی ترس، حتی اگر اندک هم باشد بر آنان غالب می‌گردد. کیست که در برابر مرگ، حداقل کمی ترس نداشته باشد؟ خداوند در هر آفریده‌ای کم و بیش ترس نهاده است، اما فرشته‌ی ترس به دست ملا مصطفی از بین رفت. ترس به سوی او نرفته بود، در اتاق پذیرایی در بغداد، در میان دوستان و آشنایان همانقدر مطمئن و خوش سخن بود که در قلب گلوله‌باران و آتشباران. همان مردی بود که نه رنگ میباخت و نه سخن را قاطی میکرد حتی فکر نمیکرد که مگسی به دور او در پرواز است. آری به دلیل بار آمدنش در بارگاه شیوخ بارزان از خدا می‌ترسید، از آبروریزی و بدنامی می‌ترسید اما از مرگ و دشمن هرگز هراسی نداشت. فقط اینرا دریافتم که مرگ را مسخره می‌کرد. دلیری افسانه‌ای بود، در مدتی که با او بودم، به این ایمان آوردم که کسی نمیتواند حتی یک دهم شجاعتی را که ملا مصطفی دارد درک کند و بشناسد.... روزی در گرماگرم جنگهای "بنی ده‌لاش" آتش از هر سو بر ما میبارید. سر و صدای انفجارات گوش فلک را کر کرده بود، آتش درختها و بوته‌ها هر لحظه گسترش می‌یافت و به ما نزدیکتر می‌شد. ملا مصطفی به سنگی تکیه داده بود و سیگار می‌کشید. او به من رو کرده و داستان شکار گرازی را که در یکی از سالها با شیخ احمد برادرش انجام داده بود تعریف میکرد. با آرامش همهی جزئیات این شکار را تعریف کرد. چند تن از نگهبانانش در پیرامون ما ایستاده بودند. "زرار" نامی، با نفس تنگی و پریشانی آمد و گفت: قربان جاشها "مزدوران مسلح کرد وابسته به دولت" به دهکده‌ی "سفتی" رسیده و آنجا را به آتش کشیده‌اند.

فرمود: هزار "سوار آقا در این شکار از همه ورزیده‌تر بود..."
یک سری گلوله در دو وجبی بالای سر ملا مصطفی به سنگها خورده و در جلوی ما به زمین افتادند.

- سوار آقا...

گفتم: قربان کدام سوار آقا و چه شکار گرازی؟ مگر من از ترس این حرفها را می‌شنوم؟ الان ما را به آتش می‌کشند.

فرمود: سوار آقا گفتند شکار گراز فن خود را دارد.
 حاجک، یکی از نگهبانانش با صدائی لرزان از ترس کشته‌شدن ملا
 مصطفی گفت: قربان هزار حق دارد بهتر است از اینجا دور شوی.
 فرمود: سوار آقا از سمت عقب گرازی را شکار کرد و با این کار...
 حسین محمد آقا میرگه‌سوری با عجله و نفس زنان آمد و گفت: سرورم
 سفتی آتش گرفته و جاشها به سوی ما می آیند. "سفتی هزار متر با ما
 فاصله داشت."

فرمود: به آنها یورش برید. بله هزار می شنوی؟

- نه خیر نه به خدا!

- سوار آقا در پشت سر یکی یکی گرازها را می کشت. گرازهای جلو متوجه
 نمیشدند تا تندتر بدوند.

- باور کنید آتش از هر جهت به ما نزدیک می شد و گرمای آن بر
 صورتمان می نشست، اما این مرد گوئی در اطاق پذیرائی نشسته و به
 پشتی تکیه داده و در انتظار قهوجی و قلیاندار است تا قهوه و قلیان
 چاق شده برایش بیاورند. از تعریف داستان خود دست بردار نبود و از
 جای خود نیز تکان نخورد. حقیقتاً اگر اکنون این اتفاق می افتاد می
 گفتیم امداد غیبی است. آتش فروکش کرد و به ما نرسید. خبر آوردند که
 جاشها را از سفتی راندم و جنازه‌هایشان در دشت پخش شده است.(6)



- غنی بلوریان می گوید: (به یاد دارم
 هنگامیکه جمهوری کردستان سقوط
 کرد، بارزانیها در زمستان سخت و
 دشوار در کوهستانها ماندند و در
 مقابل نیروهای مجهز ارتش ایران
 مقاومت کردند. سرانجام مردانه قله‌ی
 کوهها را طی کرده و از آزارات گذشته
 و دولت ایران را سرافکنده کردند.
 روزنامه‌های تهران و به ویژه
 "روزنامه آتش" با تمسخر کردن ژنرال
 رزمآرا، تختخواب شکسته‌ی بروجردی

را در صفحه اول خود چاپ کرده بود و در زیر آن نوشته بود: "غنیمت ارتش شاهنشاهی ایران از بارزانیها." این تخطواب بروجردی متعلق به بارزانی بود که روی آن می خوابید. رزم آرا که در آن زمان رئیس ستاد ارتش بود، نتوانست در برابر طعنه‌ی روزنامه‌ها خاموش بماند و با چند روزنامه‌نگار مصاحبه کرد و گفت: "آنانکه در پشت میز نشست‌اند و چای قند پهلوسر می کشند نمی دانند که بارزانیها چه جانورانی هستند. در طول عمر ارتش ایران تا به امروز ما هیچگاه با چنین جنگاورانی روبرو نشده بودیم."⁽⁷⁾

- پروفیسور نوردیخان جلیلی، شرقشناس می گوید: (بارزانی در خانه‌ی شماره‌ی 50-52 محله نوفاسلابوتسکایا زندگی میکرد. در این خانه من با بارزانی ملاقات کردم. در آکادمی حزبی تحصیل می کرد. گفت ای کاش در کردستان بودم و مبارزه می کردم. گفتم سرورم کرد به تحصیلکرده هم نیاز دارد.)⁽⁸⁾

- پاول دیمچنکو Pavel Dymchenko، روزنامه‌نگار می گوید: (هنگامیکه من در حاجی عمران "مقر بارزانی" بودم، بارزانی به من گفت که در هنگام بازگشت سلام اورا به پروفیسور مترونوف، رئیس آکادمی عالی حزب کمونیست شوروی، برسانم و به او بگویم که بسیار از او آموخته است. من میدانستم که ملا مصطفی و چهار تن از همراهانش در این آکادمی تحصیل کرده بودند. هنگام بازگشت به پروفیسور میترونوف تلفن کردم و سلام بارزانی را به او رساندم. او هم بسیار خوشحال شد و گفت: "بارزانی یکی از زرنگترین دانشجویان من و میتوانم بگویم زرنگترینشان بود. سوسولف عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی و مسئول ایدئولوژیک حزب همیشه از احوال بارزانی جویا میشد"، او گفت: اگر بار دیگر به کردستان برگشتی به او بگو که من همیشه به یاد او هستم.)⁽⁹⁾

- محمد عیسی می گوید: (بارزانی به تاشکند بازگشت، 104 نفر را در گروههای 25 نفری انتخاب کرد و هر گروه را به جایی برای تحصیل

فرستاد و چهار تن را با خود به مسکو برد تا در آکامی سیاسی نظامی تحصیل کنند.⁽¹⁰⁾

باید یادآوری کرد که آکادمی سیاسی نظامی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی در سال 1918 تأسیس شد و تا پایان سال 1920 قریب به 70 هزار افسر روس و 6 هزار افسر بیگانه در این آکادمی آموزش دیدند. بارزانی از سال 1954 تا 1958 در این آکادمی به تحصیل اشتغال داشت.⁽¹¹⁾

نجفقلی پسیان، نویسنده کتاب "از مهاباد خونین تا کرانه‌های ارس" که با ارتش ایران بمهاباد آمده و از نزدیک شاهد جنگ ارتش ایران با نیروهای بارزانی در مناطق اشنویه، نلوس، دره قاسملو بود در مورد بارزانی در کتابش مینویسد: (ملا مصطفی مردی متوسط القامه و خوش اندام و گندم گون دارای پیشانی باز و چشمان درشت و ابروان پیوسته است و کلیه صفات سلحشوری و جنگجویی و کاردانی از ناصیه‌اش هویدا می‌باشد و بزبان انگلیسی- عربی- ترکی- فارسی بخوبی آشنائی دارد. متجاوز از 17 سال با دولتهای انگلیس و عراق و ایران زد و خورد نموده و شاهد و شریک در جنگهای خونینی بوده است.)⁽¹²⁾

دکتر فنوادمعصوم درباره‌ی میزان تحصیل و سطح آگاهی بارزانی می‌گوید: (یکبار در خارج از کشور یادداشتی خطاب به کنگره‌ی جامعه‌ی عرب نوشته شده بود. در بندی از آن یادداشت آمده بود که اگر چاره‌ای برای مسئله کرد در عراق نیابید کردستان به "قبرس" تبدیل می‌شود. من یادداشت را برای او خواندم، گفت دوباره آنرا بخوانم. پرسید چه کسی اینرا نوشته است؟ گفتم فلانی. مرا سوگند داد که هرچه می‌گویم به آن شخص بازگو کنم. او سخنان بسیار تندی به زبان آورد و گفت که به او بگو، تهدید کردن هم حدی دارد. اگر اکنون من عصبانی شوم و به تو بگویم که کوهی را برسرت می‌زنم، تو آنرا جدی نخواهی گرفت و تهدیدم کارگر نخواهد بود. اما اگر بگویم که خود میدانم با تو چه خواهم کرد، ترس به دلت خواهد نشست. گفت به همین خاطر باید مواظب سخنان خود باشید و اگر در خارج چیزی می‌نویسید با تواضع بنویسید و اغراق نکنید. ما کجا و

قبرس کجا؟ به راستی هم اکنون نیز این سخنان بارزانی در گوشم طنین انداز است. استاد عزیز محمد درباره‌ی مناسباتی که بارزانی با شادروان جمال عبدالناصر داشت مطالبی بیان کرد و مثال بازگشت بارزانی از طریق مصر را ذکر کرد، اما خود من یکی از کسانی بودم که در این مورد کار کرده‌ام. سال 1965 به کردستان بازگشتم و به خدمت بارزانی رفتم تعدادی نامه از خارج از کشور به همراه آورده بودم. او دریافت که مارشال تیتو در قاهره است و مدتی در آنجا میماند. نامه‌ای به تیتو و نامه‌ای به عبدالناصر نوشت. به دلیل کمی وقت به من گفت نامه عبدالناصر را من بنویسم و خودش نامه تیتو را به زبان روسی نوشت. آنچه که برای من مایه‌ی تعجب بود، او بدون چرکنویس نامه را نوشت. من ابتدا چرکنویس نامه را به عربی نوشته بودم تا دوباره تصحیح کنم و نظر بارزانی را در مورد متن بپرسم. سپس از من پرسید روسی بلدی؟ گفتم نخیر. ترجمه‌ی آنرا به کردی برایم بازگو کرد. از شیوه‌ی نگارش نامه و فصل بندی نکات، توسط او متحیر شدم. همچنین درس دیگری از او آموختم. دفتری برای نامه نوشتن به من داد، من آنرا ورق زدم و میخواستم روی آن بنویسم. گفت نه، برگ کاغذ را بکن و دفتر را زیر آن بگذار و بنویس. کار سیاسی و دیپلماتیک باید سری باشد مبادا که در صفحه زیرین بخشی از نامه قابل خواندن باشد و به دست کسی بیافتد و به شیوه‌ای از آن سوءاستفاده کند.⁽¹³⁾

6- بارزانی خواستار ارتباط با اسرائیل و آمریکا بوده است. در اینجا ما متوجه آگاهی، دوراندیشی و درک بارزانی از معادلات دیپلماتیک جهان دوقطبی آن دوران می شویم. او در عین داشتن روابط با اتحاد جماهیر شوروی، در تلاش ایجاد روابط سیاسی با آمریکا، اروپا و اسرائیل نیز بوده است. در شوروی بود که به مام جلال گفت: در آینده، آمریکا تحولات جهان را به دست می گیرد. لیکن لازم است بدانیم رابطه ملا مصطفی با اسرائیل در چه سالی و چگونه انجام گرفته است که مام جلال همواره بارزانی را به آن متهم میکند.

در سفری به اروپا که در آوریل 1963 انجام گرفت، مام جلال توانست به یاری میر کامران بدرخان در ژوئیه‌ی همان سال شمعون پرز را ملاقات کند. در پی این دیدار بوو که ابراهیم احمد و عمر مصطفی و سید عزیز شمزینی

توانستند از راه ایران به اسرائیل سفر کنند و این ارتباط را با اسرائیل برقرار کنند. بعد از فرار ابراهم احمد و گروهش به ایران در سال 1964، دیفید کمی در سال 1965 به نمایندگی از طرف دولت اسرائیل به کردستان آمده و با بارزانی و جنبش کردستان ارتباط برقرار کرد. در بخشهای آخر این کتاب، ارتباط بارزانی را با کشورهای شرق و غرب اروپا شرح خواهم داد، لیکن بهتر است اکنون اشاره‌ای به گفته عزیز محمد دبیر اول حزب کمونیست عراق بکنم که میگوید:

- (بارزانی میگفت مسئله‌ی کرد دچار بن بست‌ی شده است که اگر دو طرف شوروی و آمریکا به حل آن کمک نکنند و یا یکی از آنان با آن همراهی نکند از این بن بست رها نمی‌یاند.)⁽¹⁴⁾

7- در مورد نکته هفتم از نکات نه‌گانه‌ای که در گفته‌های امام جلال آمده است باید گفت که چرا شخصیتی مانند جناب طالبانی فقط بر اساس نقل قولها و اینکه "عده‌ای می‌گویند"، اظهار نظر می‌کند، نه اینکه اعلام موضع سیاسی کند. این "عده‌ی نامعین" وجود ندارند یا دروغپردازی می‌کنند و اساساً هیچ سندی در مورد ملاقات بارزانی با سفیر آمریکا در سفر او پس از شکست جمهوری کردستان به تهران وجود ندارد. اما طبق اسناد موجود و نوشته نجفقلی پسیان در صفحه 44-46 کتاب "از مهاباد خونین تا کرانه‌های ارس" ستاد ارتش و مقامات صلاحیتدار سه پیشنهاد زیر را به بارزانی کردند:

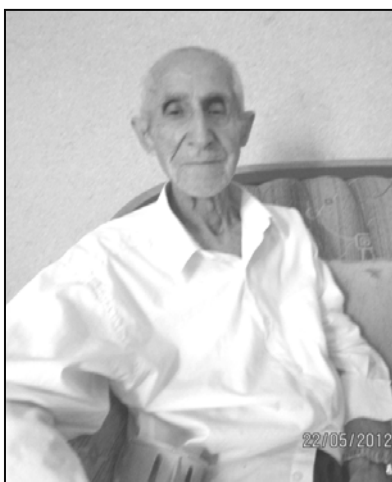
1- چنانچه ایل بارزانی بخواهد در ایران بماند، باید کلیه اسلحه خود را تحویل دهد و از منطقه کردستان بمحلی که دولت تعیین خواهد نمود کوچ کند و دولت عده‌ای از دهات خالصه خود را در اختیار آنها خواهد گذارد و مدت ششماه هم بطور مساعده بآنها کمک خواهد کرد و مخارج آنها را خواهد پرداخت که با کمال راحتی مشغول زندگی و رعیتی شده و از مراحم دولت برخوردار شوند.

2- دولت ایران از کسانی که در میان طوایف بارزان سابقه محکومیت دارند حمایت می‌نماید و اجازه میدهد در ایران باقی بمانند و سایرین فوراً خاک ایران را تخلیه نمایند.

3- در صورت عدم تمایل به دو شرط بالا، بارزانیها باید فوراً با خانوارهای خود از خاک ایران خارج شوند و از میان راهی که آمده‌اند بکشور عراق مراجعت کنند.

بارزانی برای رها کردن خود و همراهانش از خطر دستگیری به شاه ایران گفت: بر اساس رسوم ما، اختیار تصمیم‌گیری را تنها برادر ارشدش شیخ احمد دارد و تقاضا کرد با یکی از معتمدین شاه به نزد شیخ احمد بازگشته و در مورد سرنوشت بارزانیها تصمیم نهائی را بگیرند. با این تدبیر او خود و همراهانش را از خطر دستگیری توسط دولت ایران رهانید و به میان بارزانیها بازگشت. در این مورد عبدالله آقا پشدری می‌گوید:

- (ملا مصطفی پس از بازگشت از تهران که احمد نوری طه نیز او را همراهی می‌کرد گفت: "شاه به من گفت شما دو راه در پیش دارید، یا باید بروید و خاک ایران را ترک کنید، یا خود را تسلیم کرده و من شما را در منطقه‌ی همدان اسکان می‌دهم. این دو راه را در پیش دارید و باید خلع سلاح شوید."



بارزانی گفت: چاره‌ای نبود، چگونه میتوانستم از دست شاه خلاص شوم؟ میدانستم که اگر اینکار را انجام ندهم مرا دستگیر خواهند کرد. به او گفتم جناب اعلیحضرت من تنها نیستم و برادر بزرگتری دارم و عادت و رسم در میان ما این است که از اوامر برادر بزرگتر سرپیچی نکنیم. شیخ احمد برادر بزرگتر من است. من امر جنابعالی را قبول داشتم و بسیار هم می‌پسندم. ایران کشور خود ماست، اما من باید بروم و

رائی او را جویا شوم و جنابعالی هم یکی از معتمدان خودتان را با من بفرستید تا به نام شما به او بگوئیم و هر دو او را قانع کنیم. بارزانی با این تدبیر، خود را از مهلکه نجات داد.⁽¹⁵⁾

همچنین مسعود بارزانی در صفحه‌ی 171 کتاب بارزانی و جنبش کرد 1931 - 1946 می نویسد: (بارزانی به تهران سفر کرد. عزت عبدالعزیز، نوری احمد طه، میرحاج احمد، محمدامین میرخان، جمیل توفیق بامرنی و خالد زرار را با خود برد و سرهنگ غفاری همراه آنان بود. آنان در باشگاه افسران مستقر شدند و در آنجا با شاه و نخست وزیر و رئیس ستاد ارتش ملاقات کردند. شاه در نشست خود با آنان دو راه را در مقابلشان گذاشت، یا بارزانیها در همدان اسکان یافته و زمین زراعتی در بینشان تقسیم شود و یا فوراً خاک ایران را ترک کنند. بارزانی در جواب گفته بود که تا بازگشت به نزد شیخ احمد من نمیتوانم هیچ تصمیمی بگیرم، تصمیم گیرنده اوست.

در مدتی که بارزانی در تهران بود، شایعات زیادی پخش شده بود که او و همراهانش به اعدام محکوم شده‌اند و به همین زودیها حکم اجرا خواهد شد. بارزانی بسیاری از اوقات این حادثه را بازگو میکرد:

روزی نوری احمد طه به نزد من آمد و گریه می کرد، از او پرسیدم چه شده‌است؟ گفت: به من خبر دادند که حکم کشتنمان را داده‌اند و این حکم هم اجرا می شود.

گفتم: چه اشکالی دارد، ما مرگ را در پیش داریم، بگذار فردا نباشد و امروز باشد. این دیگر گریه و زاری نمی خواهد.

گفت: به خدا برای خودم گریه نمی کنم، برای آنانکه پس از شما باقی میمانند گریه می کنم... سپس از من تقاضا کرد از ایرانیها بخواهم اورا قبل از من بکشند. (

ایرانیها گمان میکردند که بارزانی گروگان پر ارزشی در چنگ آنان است و می توانند او را به وسیله‌ای تبدیل کنند تا شیخ احمد را وادار به تسلیم نمایند و در نتیجه هر چه از او بطلبند انجام دهد و بدینوسیله مسئله بارزانیها را به راحتی حل کنند. هیئتی را به نقده نزد شیخ احمد فرستادند تا تصمیم حکومت را به او ابلاغ کنند و همه‌ی سلاحها را زمین گذاشته و آماده‌ی کوچاندنشان به همدان شوند، درغیر این صورت جان ملا مصطفی به خطر می افتاد.

شیخ احمد در جواب آنان گفت: (ما در مقابل تهدید تسلیم نخواهیم شد، هر کدام از این بارزانیها ملا مصطفی هستند. با او هرچه میکنید، بکنید. ما هم سلاح زمین نگذاشته و تا آخرین نفس می جنگیم!) این برخورد سخت او امید ایرانیها را بر باد داد و آنان در برابر بارزانیها نرمش در پیش گرفتند.

بارزانی روز 1947/1/29 از تهران بازگشت. سرهنگ غفاری همراه او بود. فوراً همایونی با او گفتگو کرد. غفاری دستوری برای همایونی آورده بود که گویا باید فوراً بارزانیها به همدان اعزام شوند. این ژنرال هم به خیال خودش میخواست فوراً به این کار اقدام کند. اما بارزانی به او فهماند که تصمیم نهائی را شیخ احمد می گیرد نه کسی دیگر.

بارزانی نتایج سفر خود را برای شیخ احمد و مسئولین بازگو کرد و سپس جمعاً تصمیم گرفتند که خواست دولت ایران را رد کنند، چون آنان نمیتوانستند به همدان رفته و زندگی ای را شروع کنند که به آن عادت نداشتند. بدین ترتیب اوضاع ناگواری برای بارزانیها پیش آمده بود و آنان تحت فشار شدید بودند. ارتش ایران که برمنطقه مسلط شده و همه ایلات تسلیم آنان شده بودند و آنان اکنون سرمست از بادهی چنین پیروزی ساده ای که منجر به سقوط دو جمهوری کردستان و آذربایجان شده بود به خود مغرور گشته بودند...

در چنین شرایطی جواب شیخ احمد را دریافت کردند که در آن همه پیشنهادهای شاه را رد کرده و گفت: (بعد از آب شدن برفها و باز شدن جاده ها ایران را ترک خواهیم کرد.)⁽¹⁶⁾

به این شیوه بارزانی جواب محمد رضا شاه را داد. به نوشته نجفقلی پسیان در صفحه 51-52 کتاب "از مهاباد خونین تا کرانه های ارس" در جواب ارتش ایران برای بیرون راندن بارزانیها از ایران به نیروهای زیر از لشکرهای ۳ و ۴ و تیپ رضائیه به فرماندهی سرلشکر ضرابی، سرلشکر همایونی و سرتیپ زنگنه متوسل شد:

- ستونی تحت فرماندهی سرتیپ زنگنه در بالانوش، مرکب از گردان 1 و 2 هنگ بهادر، باضافه یک گروهان از هنگ آهن- یک آتشبار 75 یک گروهان

خمپاره - یک اسواران سوار از هنگ فوزیه - دو ارابه جنگی از لشکر یک و یک بیسیم بمنظور نفوذ در دره قاسملو.

- ستونی تحت فرماندهی سرهنگ انصاری از مهاباد، مرکب از دو گردان پیاده - یک آتشبار 75 - یکدسته خمپاره - گردان سوار لرستان دو ارابه جنگی "در حسن لو" بمنظور تصرف نرده جهت کوچ دادن ایل بارزانی از حدود نرده و آبادیهای مجاور بطرف اشنویه و مرز عراق.

- ستون دیگری از مهاباد تحت فرماندهی سرگرد کلاشی مرکب از گردان یک پیاده هنگ همدان - یکدسته توپخانه 75 - دو قبضه خمپاره بمنظور تصرف قلعه پسوه و کوچ دادن طوایف بارزانی از منطقه "گرداسپیان" بطرف اشنویه و مرز و تسهیل عمل ستون سرهنگ انصاری.

- ستون عشایری در مرز خانه "ترکیب شده از عشایر منگور - مامش" بفرماندهی ستوان 2 نوبهار از منطقه پیران و "بدین آباد" بمنظور راندن عشایر بارزانی بطرف شمال خانه و اشنویه و مرز ایران و عراق.

- ستون دیگری در مهاباد مرکب از سه گردان پیاده - یک آتشبار 75 و یک اسواران و یکدسته مسلسل دو ارابه متوسط 4 ارابه سبک و هنگ سوار فوزیه "در کوسه کهریز" بمنظور تشکیل نیروی احتیاط فرماندهی.

- یک گروه هوایی مرکب از 7 فروند هاینه و 2 فروند "تایگرموس" در اختیار فرمانده نیرو قرار خواهد گرفت^(۱۷).

پیداست که احمد نوری طه که در این سفر با بارزانی همراه بود، جریان سفرش را برای مام جلال و ابراهیم احمد بازگو کرده است، همچنین در سال 1962 که از طریق عیسی پژمان، مسئول ساواک ایران در عراق، با ایران ارتباط گرفتند، پژمان به آنها گفته بود که شاه گفته که بارزانی او را فریب داده و سپس افسران و سربازان او را کشته است و آماده نیست تا به او یاری دهد.

8- نکته‌ی هشتم از گفته‌های جلال طالبانی در مورد عدم اعتقاد بارزانی به برنامه و پرنسیپهای حزبی است. در این مورد این سؤال پیش می‌آید که اگر بارزانی معتقد به کار حزبی و سازماندهی جنبش نبود، چرا زمانیکه هنوز مام جلال پا به عرصه‌ی سیاست نگذاشته بود و هنوز احزاب

کردستانی در حالت جنینی زیست و حیات بودند بارزانی حزب آزادی را در 1945 و سپس پارت دمکرات کرد را در 1946 بنیانگذار؟ چرا مام جلال در صفحه 584 کتاب پس از 60 سال از کنگره چهارم پارت دمکرات با افتخار و بنام کنگره شایسته یاد می کند که بارزانی برای رفع اختلافات میان ابراهیم احمد و حمزه عبدالله تشکیل داد؟

متأسفانه شفاف نبودن گفته‌های مام جلال در مورد اختلافات ابراهیم احمد با بارزانی و بیان نامشخص کل وقایع، دستاویزی برای سازمانهای جاسوسی جمهوری اسلامی ایران شده است تا بتوانند آش شله قلمکار خود را به عنوان خاطرات جلال طالبانی به خوانندگان خود قالب کنند. آنان که برای بدنام کردن تاریخ مبارزاتی کرد، حتی از خود مام جلال طالبانی نیز که روابطی نزدیک با رژیمشان دارد نمی گذرند و علیرغم در اختیار داشتن اسناد محرمانه‌ی رژیمهای پیشین، می کوشند تا آنجا که می توانند در قالب دوست و یا از طرق نفرت انگیز ترور و ارباب ملت کرد را تضعیف و تاریخش را مخدوش کنند. به همین دلیل مرکزی را بنام "مرکز تحقیقات تاریخی اقوام ایرانی" ایجاد و تحت نظارت شکنجه‌گر سابق اوین و یکی از قاتلان زندانیان سیاسی در سال 1987، یعنی آقای شریعتمداری، جاسوسانی مانند قانعی فرد و نادمینی از گروههای سیاسی را سازمان داده و با در اختیار گذاشتن امکانات مالی فراوانی به تحریف تاریخ جنبشهای کرد و دروغپردازی در مورد مخالفان خود و به ویژه رهبران جنبشهای کردستان می پردازند. جلال طالبانی در صفحه‌ی 757 مجدداً در مورد اختلافات بین ابراهیم احمد با بارزانی می گوید:

- (... در آن هنگام که در بغداد بودیم دو واقعه رخداد که اختلاف بین ابراهیم احمد و کمیته‌ی مرکزی حزب و بارزانی را عمیقتر کرد. در ابتدا سرپرست های عشایر محلی کردستان جمع شدند و به بغداد آمدند که از زارعه‌ها و ظلم و جور آن ها دفاع کنند و اینکه اصلاحات ارضی سودی ندارد و برنامه‌ای مضر است و سهمی نصیب آنها نمی شود و همین برنامه‌ی اصلاحات ارضی شده که مورد توهین واقع شوند و ارزشها از بین رفته است. بارزانی هم رفت و سرپرست عشایر محلی کردستان را جمع کرد و با آنها به بحث و گفتگو نشست و تشویقشان کرد. ابراهیم احمد هم ضد این رفتار مقاله‌ای نوشت و در روزنامه‌ی خبات منتشر کرد که آنها فنودالهای

کرد هستند. بدنام هستند و اسم و پیشینه خوبی ندارند و شمار زیادی از آنها اجیر و نوکر حکومت پادشاهی دوران انگلیس بوده‌اند و بعضی از آنها هم جاش وابسته به حکومت فعلی هستند و این‌ها حق ندارند که بگویند ما نماینده مردم کرد هستیم و یا متقاضی تغییر قانون اصلاحات ارضی باشند و... این مقاله اختلاف میان بارزانی و ابراهیم احمد را مکتوب کرد و بیشتر و بیشتر اختلاف رای و نگاه آن دو آشکار شد.

نکته دیگر اینکه وقتی که خود را آماده می‌کردیم که دوباره علیه عبدالکریم قاسم اعتراض و قیام کنیم. طبعاً عامل اصلی پیدا شدن اختلاف بین قاسم و بارزانی این مساله ترور احمد آقا زیبیری در موصل بود. پسر وی ارشد "زیبیری است که مدتی وزیر صدام بود که بعدها با ناسیونالیست های عرب ضد کرد بود" و واقع امر این بود که دو نفر از بارزانی‌ها رفتند و او را کشتند. سبب این بود که احمد آقا زیبیری در موقع آوارگی بارزانی‌ها در جنگ با حکومت، آنها را مورد تعقیب قرار می‌داد و همگام با سیاست مرکزی حکومت مرکزی عراق اگر هر کسی از آن‌ها را می‌یافت قطعاً می‌کشت و یکی از این‌ها پسر 14 ساله او رو بگ بود که از قهرمانهای بارزان به شمار میرفت که در یکی از جنگهای بارزان شهید شده بود و آن پسر هم تنها یادگارش بود که احمد آقا به آن نوجوان معصوم هم رحم نکرد و خونس را بر زمین ریخت.

.... دو فرستاده بارزانی که در موصل او را کشته بودند پس از مدتی دستگیر شدند و بارزانی هم نزد قاسم رفت و گفته بود که آن‌ها به دستور وی احمد آقا را کشته‌اند و قاسم هم از این مساله تسویه حساب شخصی ناراحت شد و گفته بود که چرا مخالف قانون حرکت می‌کنید و غیر قانونی حرف می‌زنید و می‌آیید و می‌گویید که من رئیس هستم و... بارزانی هم در پاسخ گفته بود که شما اصلاً در این باره اطلاعی ندارد. "باید مجدداً یادآوری کنم که در نقل قولها و یادداشتهای برگرفته از متن کتاب پس از شصت سال دستکاری نشده و به جای ترجمه از متن کردی مستقیماً از متن فارسی استفاده کرده‌ام و آشفتگی نثر نتیجه‌ی کار هنرمندانه‌ی تدوین کنندگان متن به زبان فارسی است. مترجم" در آن هنگام عبدالکریم قاسم نمی‌خواست که بارزانی را دستگیر کند بلکه همیشه می‌خواست قانونی با او رفتار کند و همین امر سبب کدورت شد. بعد از آن هم قاسم برنامه‌ی

جدیدی را شروع کرد تا عشیره‌های مخالف بارزانی "سورچی و زیباری و هرکی و برادوست و..." را به خود جلب کند و به آنها اسلحه هم میداد. آنها هم که بارزانی را دشمن درجه یک خود می‌دیدند و ماهم مثل افراد حزب پارتی از این جریان ناراحت بودیم و چون اکثر مسئولان آنها جاش قدینی بودند و ملعبه دست خارجی‌ها و فنودالها بودند و اسلحه دادن به آنها از دید ما حرکتی کاملاً کهنه‌پرستانه و ضد دمکراتیک بود و این مسئله هم آتش اختلافها را طبعاً شعله‌ورتر می‌کرد. "البته هر کس که باحکومت بود و اسلحه می‌گرفت و علیه ما استفاده می‌کرد به آن‌ها جاش می‌گفتیم و اسمش گذاشته بودیم حتی به حزب کمونیست عراقی هم چنین می‌گفتیم". پس از آن ماجرا عبدالکریم قاسم کاری دیگر انجام داد رفت و برای افسرها سخنرانی کرد و در واقع به طور ضمنی و تلویحی علیه بارزانی حرف زد که در حق بارزانی دوستی و محبت زیادی کرده‌است و امکانات زیادی در اختیار وی نهاده و حمایتش کرده‌است تا به عراق از شوروی بازگردد اما او در مقابل نامه به لندن و انگلیسی‌ها نوشته‌است که اگر منتشر کند سبب شکست و رسوایی اش می‌شوند. اما در سخنرانی به طور علنی اسمی از بارزانی نبرده بود. و ماهم در روزنامه مقاله‌ای ضد این سخنان نوشتیم که "بفرمائید هذا گوی و هذا میدان و حکومت هرچه دارد منتشر کند".

در حقیقت امر مقاله تندی بود و خود من آن را نوشته بودم درباره بارزانی سخن گفتم و نوشته بودم که بارزانی چنین و چنان است و مردی انقلابی و اهل مبارزه و قیام است و انسانی ضد استعمار انگلیس و وقتی که او با انگلیس جنگ می‌کرد کسانی بودند که برای جنگ علیه بارزانی سرپرستی جاش‌های کرد را برعهده داشتند "هنگامی که کاملاً منظوم عبدالکریم قاسم بود" و... که من آن نوشته را منتشر کردم. به عبارتی قاسم را ترسانده بودم و آتش اختلاف از شعله کشیدن دیگر به انفجار رسید. کم کم قاسم ضدیت با بارزانی را شروع کرد و با حزب کمونیست عراق هم رابطه‌اش را بهم زده بود و از مواضع خود درباره دمکراسی و آزادی علناً عقب نشینی کرد، کم کم قاسم کارهایی کرد که انسان‌های دمکرات و اهل آزادی خوششان نمی‌آمد. ضدیت با حزب پارتی را هم بجای خطرناکی رسید. حتی بعضی از هواداران و اعضای پارتی را دستگیر کردند

و با تهمت های عجیب و غریب به زندان انداختند و آخر سر هم کار به جایی رسید که صدیق میران در نزدیکی منطقه شقلاوا کشته شد. او نایب زمان پادشاهی عراق بود. و آنهایی هم که او را کشتند از اعضای پارتنی و اهل کاوانی بودند. البته دستور این ترور توسط کمیته مرکزی حزب صادر نشده بود بلکه چراغ سبزی از بارزانی دریافت کرده بودند و مرتکب آن شدند. وقتی این مساله رخ داد قاسم هم حکم دستگیری ابراهیم احمد را صادر کرد زیرا به گمانش از جانب او به عنوان دبیر کل حزب این واقعه هدایت شده است. اما وی مخفی شد و نیروهای حکومتی نتوانستند دستگیرش کنند. به طور زیرزمینی به فعالیتهای خود ادامه می داد. کم کم حلقه‌ی محاصره تنگ تر شد و دامنه فعالیت های ما محدودتر و حتی 100 نفر از هواداران ما را از حزب پارت در سراسر کردستان دستگیر شدند. بارزانی هم از ترس اینکه ده‌ستگیرش نکنند به بارزان بازگشته و دیگر در بغداد نبود و فقط من در بغداد مانده بودم و حکومت بعد از مدتی روزنامه خهبات را هم تعطیل کردند و بعد به جای آن کردستان را منتشر می کردیم. من سردبیر آن بودم. من و ذبیحی و هزار باهم در آن مطلب می نوشتیم که البته بعد از 3 - 4 شماره آن را هم لغو امتیاز کردند.

در نوروز 61 بار دیگر دامنه اختلاف ها آشکارتر شد. هر ساله ما مراسم نوروز داشتیم و جشن بزرگی در بغداد برگزار می کردیم و من هم سخنرانی می کردم در جشن بزرگ آن سال من علیه عبدالکریم قاسم حرف زدم. در آن متینگ بزرگ بارزانی را رهبری بزرگ "زعیم الشعب الکرديه الکبیر، الزعیم الکبیر و.." خواندم که البته قاسم دوست نداشت چون در سرتاسر عراق فقط به او رهبر بزرگ می گفتند. حتی در آن سخنرانی سخن مشهور بارزانی را تعریف کردم که در روز تاسیس پارتنی و بیانیه اول گفته بود: "من بر علیه مردم عراق جنگ نکرده‌ام و جنگ من برای مخالفت با اتحاد انگلیسهای استعماری و اشغالگران کهنه‌پرست بوده و خون مردمانم را در شیشه کرده و می‌کند." در واقع به طور غیر مستقیم من به سخنان قاسم پاسخ دادم، که گفته بود بارزانی فردی وابسته به لندن است. در واقع با این جمله نوک حملات خود را متوجه بارزانی کرده بود. در سخنانم که مدح و تمجید زیادی از بارزانی کردم، در نوروز 61 قلب قاسم را پایین ریخته‌بودم. این ماجرا که رخ داد و آن شب من گفتارم خیلی تند و تیز بود

از همانجا که خطابه‌ام را گفتم و حرفهایم تمام شد از در دیگر سالن بیرون رفتم و از میان جمعیت به داخل یک کوچه تاریک وارد شده و به کردستان رفتم چون می‌دانستم که تحت پیگرد اداره امنیت قرار خواهم گرفت. بعد از اینکه از بغداد فرار کردم برای فردایش حکم دستگیری من صادر شد. از آن تاریخ در نوروز 1961 من خود را از دید حکومت مخفی کردم. اختلاف قاسم و بارزانی از آنجا شروع شد. من از سال 1961 کار نظامی را آغاز کردم. به کردستان بازگشتم نخست در سلیمانیه بودم. سپس به کوهستان رفتم و به نظم دادن نیروهای مسلح پرداختم و قیام که آغاز شد من فرمانده نیروهای مسلح پارت دمکرات کردستان عراق در مناطق سلیمانیه و کرکوک بودم. اما در کل نیروی ما در حدود 30 - 40 نفر بود، اما روحیه و آرمانی بزرگ داشتیم و نکته‌های بامزه‌ای یادم هست. در کنار رود ریزان قرار گرفته بودیم و تنها دو تفنگ داشتیم یکی استاد جلال رحمن و دیگری سربازی فراری به نام شهید حسن و من هم که تنها یک اسلحه‌ی ته‌پر داشتم "در کردستان به تفنگ شکاری دولول که تا می‌شود و دو فشنگ هر کدام در یک لوله قرار داده می‌شود تاپر می‌گویند. - مترجم" و دوستی به نام رمضان هم بود که یک دسته بیل بزرگ و گریزی به همراه داشت و این نهایت تسلیحات ما بود و بس. با این سه اسلحه و نصف بود که جنگ پارتیزانی را در کوهستانها شروع کردیم.)

در مورد شورش و جنگ و آشوبگری بخشی از عشایر کرد در منطقه‌ی سلیمانیه باید گفت که آنان نخستین جریانی بودند که ظاهراً برای بدست آوردن حقوق ملی کرد به پا خواسته بودند، ولی در حقیقت آنان برای خنثی کردن پروژه‌ی اصلاحات ارضی حکومت عبدالکریم قاسم دست به اسلحه برده بودند. همچنانکه مام جلال خود نیز در صفحه 763 "کتاب پس از شصت سال" به آن اشاره میکند. لیکن باید تذکر داد که ساده اندیشی است که علت جنگیدن قاسم بر علیه کردها را در رویدادهای کوچکی مانند کشتن دو مزدور "جاش" و یا سخنرانی تند مام جلال دانست. علت این تصمیم بدین منوال بود که رژیم عبدالکریم قاسم به وعده‌های اولیه خود در مورد دمکراتیزه کردن عراق عمل نکرده و اجرا ماده‌ی سوم قانون اساسی عراق که وعده‌ی رهبری یکسان به کردها و عرب‌ها را داده بود، بفراموشی

سپرده و آماده نبود که خواسته‌های ملی کرد را به اجرا در بیاورد. حتی کمونیستهای عراق که مام جلال خود اعتراف می‌کند، از دیدگاه ایشان و ابراهیم احمد و دیگر طرفداران چپ مائوئیستی "جاش" خوانده می‌شدند، مورد یورش وحشیانه‌ی قاسم و نیروهای امنیتی قرار گرفتند.

کشته شدن احمد آقا زیباری و سخنرانی تند مام جلال از دلایل اصلی یورش و از قبل سازمان داده شده‌ی ارتش تازه شکل گرفته‌ی قاسم که با سه سپاه که هر کدام از سه لشکر سازمان یافته بودند، نبود. یورشی که در نتیجه آن صدها تن جان خود را از دست داده و مناطق مسکونی زیادی نابود شدند و بیشتر از نیمی از اقتصاد عراق را از بین برد. علت اساسی جنگ قاسم با ملت کرد در این نکته نهفته بود که عبدالکریم قاسم تسلیم خواست بعثیها و شونیستهای عرب شده بود و در راستای فشار آنها، انقلابیون کودتای 14 ژوئیه‌ی را از یاد برده بود. و اما در رابطه با کشته شدن احمد آقا زیباری لازم است بگوییم: وقتی ملا مصطفی از شوروی برگشت، با پیشنهاد عبدالکریم قاسم، در یک مجمع مشترک با رؤسهای عشایر گفتگو کرد تا اگر کدورتی در رابطه با جنبش 1943 و 1945 با بارزانی داشته باشند، رفع گردد.

اجلاس بارزانی و رؤسای عشایر کردستان در ستاد لشکر دوم اربیل انجام گرفت. جدا از "کلحی ریکانی" و "احمد زیباری" همه‌ی رؤسای عشایر در این اجلاس شرکت کرده و مشکلات خود را حل کردند. شرکت نکردن کلحی ریکانی و احمد زیباری در اثر اتهاماتی بود که مردم کردستان به آنها وارد میکردند. در بخشی از اتهامات احمد زیباری در منطقه شهر عقره بدین شرح است.

- 1- غارت کردن 360 رأس گوسفند از روستای "دفری".
- 2- غارت کردن 60 رأس گوسفند از روستای "گریش" و زخمی کردن شخصی از این ده.
- 3- بیرون راندن یونس کادانی از روستای "گسی" و زخمی کردن اسماعیل پسر یونس.
- 4- سوزاندن روستای "دسی" و زخمی کردن شخصی بنام "بلال" و غارت کردن 50 رأس گوسفند از این روستا.
- 5- غارت کردن 60 رأس گوسفند از روستای "شهی".

- 6- به زور گرفتن تفنگ پسر محمد تاهر مختار روستای "باکرمان".
- 7- غارت کردن 360 رأس گوسفند از روستای "چمی شیرین" از شخصی بنام حه‌جی و بیرون راندنش از روستا.
- 8- غارت کردن 150 رأس گوسفند از روستای "چمی شرتا" از مختار ده بنام "شیشو" و بیرون راندنش از روستا.
- 9- غارت کردن 558 رأس گوسفند از روستای "چمی" از شخصی بنام اسماعیل چمی.
- 10- تیراندازی کردن به شخصی بنام عبدالله از عقره.
- 11- غارت کردن 80 رأس گوسفند از روستای "اسپیندار".
- 12- غارت کردن روستای "چم سنی" و زخمی کردن شخصی بنام محمد سلیم پسر حاجی آقا.
- 13- غارت کردن 300 رأس گاو، یک تفنگ انگلیسی، یک اسلحه شکار و یک چرخ خیاطی، یک رادیو و مقداری اساسیه‌ی دیگر از روستای "میرزیک".
- 14- کشتن دختر "قمسو" دختر عمه "عودش" رئیس آسوریهای روستای "دفری".
- 15- زخمی کردن یکی از اقوام "عودش" در روستای "دفری" در جلو چشم معاون پلیس عقره و 25 پلیس.
- 16- کشتن درویش حسین از روستای "هرن".
- 17- غارت کردن بار 16 قاطر مردم روستای "دفری" که میخواستند به عقره ببرند.
- 18- بیرون راندن مردم روستای "گوزگی"، "گسی" و "شهی" در منطقه "نهله" و بزور گرفتن این سه روستا برای خود.
- 19- شخصی بنام "نعمان آقا" با نوکرانش از ترس زیباریها، روستای خود را ترک کرده و به اربیل گریخته‌اند.
- 20- به زور گرفتن وسائل بازرگانی از شخصی بنام توفیق در روستای "بله".
- 21- غارت کردن 400 رأس گوسفند شخصی بنام حبیب یوسف، رشید عبدالله و مردم روستای "قدیش" از بخشداری عمادیه.

ملا مصطفی کوشید که عبدالکریم قاسم را قانع کند که کلحی و احمد زیباری را به اتهام این جرائم به دادگاه تحویل دهد. قاسم قول دادگایی کردن آنها را به بارزانی داد، لیکن از قولی که داده بود سرباز زد. بهمین دلیل وقتی چهار تن از بارزانیها، در نزدیک دبیرستان شرقی موصل به احمد زیباری برخورد میکنند، وی را به رگبار می بندند. مرتجعین و شونیستها در حکومت، این واقعه را بزرگ کرده و از آن بر علیه میهن پرستان و هواداران کودتای 14 ژوئیه و کریم قاسم از آن نهایت استفاده را کردند.^(۱۸)

مام جلال همچنان در ادامه گفته‌هایش در صفحه‌ی 763 می گوید: (...شورش کردها در سال 1961 علیه قاسم برنامه‌ی خاصی نداشت و من خواهان رهبری کردن جنبش توسط حزب بودم که البته ابراهیم احمد هم بامن همصدا بود. قبل از رخدادن قیام در کردستان چندین جلسه برگزار کردیم و ناگفته نماند که عشایر هم به تکاپو افتاده بودند، لیکن ابراهیم احمد مخالف این تجمع عشایری بود، به عنوان دبیر کل حزب بیانیه‌ای منتشر کرد که این تجمع ها و جنب و جوش سران عشایر، دوباره موجب زنده شدن فرهنگ سنتی و عقب مانده عشیره‌ای و ایلیاتی و خانسالاری می شود و لازم است که دامنه قیام کردها که چند سال است از روستا به کوهستان رفته است را توسعه دهیم و به شهر بیاوریم و این بار از شهر شروع کنیم. همچنین خواهان آن شد که روز 6 سپتامبر در سرتاسر کردستان اعتصاب بشود و هر چه زودتر قیام از کنترل عشایر خارج شود....)

سپس ایشان به وجود دو راه حل سیاسی و نظامی اشاره می کردند که به اعتقاد ابراهیم احمد، سید عزیز شمزینی، دکتر مراد و روانشاد نوری شاویس طرفدار راه حل سیاسی و بارزانی طرفدار این بوده که: (... از حکومت زهر چشم بگیریم و او را بترسانیم. مثل کشتن آن بگها که نمونه‌اش را بازگفتم، یا منفجر کردن پل و جاده و قطع سیم تلفن و برق و... خلاصه به هم ریختن امور تا حکومت با این بی نظمی و اختلال در امور، ناچار به مذاکره شود و با کردها مصالحه کند... "همچنین چند سطر قبل از این مام جلال می گوید: " تا قاسم جنگ را شروع کرد عشایر همه رفتند و مارا در جبهه‌ها تنها گذاشتند.)

در این گفته‌ها تناقض آشکاری وجود دارد، نخست اینکه مام جلال معتقد به رهبری قیام توسط حزب بوده و ابراهیم احمد هم با او همصدا بوده است و قیام، قیامی بوده که توسط سران عشایر بطور مسلحانه آغاز شده‌است و همچنانکه خودش نیز اذعان می‌دارد، عشایر آنرا تنها گذاشته و خود از جبهه‌ها در رفته‌اند. از سوی دیگر ادعا می‌کند که ابراهیم احمد و رفقاییش در اندیشه‌ی حل مسئله به روش مسالمت آمیز بوده‌اند. چگونه آنان که به مشی سیاسی معتقد بودند با روسای عشایر همسنگر شدند؟ و سپس در جبهه‌ها تنها ماندند؟

در حقیقت مام جلال بدون دلیل بارزانی را وارد بحث و جریانی می‌کند که به دور از بارزانی در میان اعضای دفتر سیاسی جریان داشت. آنان همچنانکه خود مام جلال اذعان دارد خواهان به دست گرفتن رهبری قیام بوده و همچنانکه بیانیه ابراهیم احمد هم به آن اشاره می‌کند. آنان پس از بحث در دفتر سیاسی با این امید به قیام عشایر پیوسته‌اند که رهبری آنرا بر عهده بگیرند. به همین دلیل با قیام عشایر همراه شدند و هنگامیکه جنگ آغاز شد، عشایر به حکومت قاسم پیوستند و دفتر سیاسی عقب نشینی کرد و جنگ برای بارزانی و پیشمرگان کرد باقی ماند. همچنانکه در این مورد محمد ملا کریم به آن اشاره کرده: "بارزانی توانست همانند قهرمانی از این میدان برآید".

برخلاف گفته‌های مام جلال، بارزانی همواره تلاش می‌کرد که به شیوه‌ای مسالمت آمیز مسائل حل و فصل شوند و حتی دشمنان بارزانی نیز این مسئله را تأیید کرده‌اند. به گفته‌ی دکتر محمود عثمان: (بارزانی همواره صلح طلب بود، خواستار جنگ نبود اما بسیاری از اوقات جنگ گریبانگیرش می‌شد. ما در جریان شورش ایلول هر سال یک بار با رژیم های عراق مذاکره می‌کردیم، علیرغم اینکه بارزانی به رژیم‌های عارف و بعث اعتماد نداشت، اما او منافع ملتش را در نظر می‌گرفت تا سرانجام صدام در روز 1970/3/9 خودش به منطقه‌ی آزاد شده آمد و با بارزانی ملاقات کرد که این به موافقتنامه‌ی 1970/3/11 منجر شد.)⁽¹⁹⁾

مام جلال در ادامه‌ی شرح علل اختلاف با بارزانی در صفحه ۷۶۵ به احمد توفیق "عبدالله اسحاقی" اشاره می‌کند و می‌گوید: (عامل دیگر وجود یکی از کرده‌های ایرانی بود به اسم عبدالله اسحاقی مشهور به احمد توفیق که قبل از زنده‌یاد دکتر عبدالرحمن قاسملو، رهبری حزب دمکرات کردستان ایران را بر عهده داشت. به راستی انسانی فتنه‌گر، فضول، حسود و سخن چین بود و تأثیر بسیار بدی در ذهن و فکر مرحوم بارزانی داشت. به نام اینکه مخلص و مجذوب بارزانی است هر چه خبر بد و حرف بد و... بود برای او بازگو می‌کرد تا علیه ما استفاده شود. می‌گفت آنها ضد تو هستند و ابراهیم احمد و کمیته مرکزی حزب مخالف تو به راه مستقیم نمی‌آیند. حتی در نشریه‌ای که منتشر می‌کرد، نوشت قیام فقط با حضور شخص بارزانی در عرصه مانده است و کمیته مرکزی حزب دیگر وجود خارجی ندارد. زیرا انسان‌هایی سازشکار هستند و به راستی هم تأثیر بدی در به هم ریختن رابطه ماداشت. این‌ها عوامل اساسی بودند تا سال 1964. طبعاً در هنگام مبارزه هم اختلاف وجود داشت و در حقیقت هم در نوع سرپرستی و رهبری هم این مساله مشهود بود. بارزانی سرپرستی نظامی را بر عهده داشت و کمیته مرکزی حزب هم به کوهستان پناه برده بود و در مالومه سرپرستی دفتر سیاسی را بر عهده داشت....)

عبدالله اسحاقی و جمعی از اعضای حزب دمکرات کردستان ایران، پس از یورش سراسری سازمانهای امنیتی رژیم شاه ایران در سال 1959 به سازمانهای مخفی این حزب در شرق کردستان و دستگیری اعضای رهبری این حزب همراه با 120 تن از فعالین حزبی از جمله عزیز یوسفی و غنی بلوریان، به جنوب کردستان پناه برده بودند. عزیز یوسفی، غنی بلوریان و شریعتی، از اعضای رهبری این حزب در سال 1959 به اعدام محکوم شدند و پس از سه سال با فشار سازمانهای دفاع از حقوق بشر و شخصیت‌های سیاسی بین‌المللی و از آن جمله ملا مصطفی بارزانی این حکم به زندان ابد تغییر کرد. در میان آنان عزیز یوسفی و غنی بلوریان بیش از 20 سال در زندانهای رژیم شاه ماندند و در سال 1977 در اثر فشار سازمان عفو بین‌الملل و افشاگریهای مطبوعاتی در اروپا، نخست عزیز یوسفی را آزاد کردند، ولی غنی بلوریان تا روز 1978/9/27 در زندان ماند و سپس

همراه با سایر زندانیان سیاسی آزاد شد. مام جلال خود چند بار در بخشهای پیشین به زندانی بودن بلوریان اشاره کرده است.

پس از این یورش و دستگیریها بخشی از کادرهای حزب دمکرات که دستگیر نشده بودند کم کم خود را به جنوب کردستان رسانده و به امید آنکه در آنجا بتوانند با تکیه بر پشتیبانی جنبش در جنوب کردستان، مجدداً خود را سازمان دهند در نقاط نزدیک به مرزهای ایران مستقر شدند. سرانجام عبدالله اسحاقی "احمد توفیق"، سلیمان معینی "فایق" و هاشم حق طلب "قادر شریف" با همکاری یکدیگر دوباره حزب دمکرات کردستان را سازمان دادند. هنگامیکه دفتر سیاسی پارتی که توسط ابراهیم احمد رهبری می شد با مسئولین امنیتی ایران در عراق ارتباط پیدا کردند، مانع فعالیت سیاسی آنان شدند و به تعقیب و آزار آنان پرداختند. بخشی از آنان به رهبری عبدالله اسحاقی تحت حمایت ملا مصطفی بارزانی قرار گرفتند و مشغول سازماندهی حزب دمکرات شدند. عبدالله اسحاقی و رفقاییش با انتشار مجدد مطبوعات حزبی و همکاری با بارزانی در جریان جنبش سپتامبر جنوب کردستان فعالیت مجدد سیاسی را آغاز کردند. استاد هزار مکرانی در این مورد می نویسد:

- (گروه احمد توفیق که در زمان قاسم به داخل عراق آمده بودند در مرزهای بانه ساکن شده بودند تا از ایران دور نشوند. پارتی به خاطر برهم نخوردن رابطه‌شان با ایران آنان را منع فعالیت کرده بودند و چند نفری را دستگیر کرده تا به ایران تحویل دهند. بارزانی در منطقه بادینان بود و آنان به هر وسیله‌ای صدای خود را به او رسانده بودند. احمد با آنان روابطش را بر هم زده بود و با پلی کپی، نشریه‌ای به نام "دیسان بارزانی" "بازهم بارزانی" منتشر می کرد. پارتی از این کار او بسیار خشمگین شده بود. روزی پسری را با این نشریه دستگیر کرده بودند که "عمر نیگی" نام داشت. جوانی بود اهل سنندج. او را بسیار شکنجه داده ولی در هر صورت آزادش کرده بودند. او با این حال و با ترس و لرز نشریه‌ها را به بغداد آورد. در بغداد من با سرار به احمد گفتم که هر چیزی که موجب کوچکترین تفرقه بین شما شود برایمان خسارت به بار خواهد

آورد، پیداست که او کار خود را بهتر می دانست و می گفت: اگر تو هم مانند من در جریان کار بودی به من حق می دادی.

زمانیکه به بارزان رسیده بودند پارتی و احمد همچنان باهم درگیر بودند. پارتیها گمان میکردند احمد برایشان پرونده‌سازی می کند و بارزانی را بر علیه آنان تحریک می کند. نمی دانم تا چه اندازه‌ای حق داشتند، اما همچنانکه برخی از وقایع را قبلاً نقل کردم در بسیاری از موارد حق با احمد بود.

احمد توفیق مردی بلند قد و سفید پوست بود. موی ریشش برق میزد. هرگز از کار کردن خسته نمیشد. بسیار پاک و منزه و بی آرایش بود. کسی نمی توانست در راه رفتن به او برسد. شب و روز از کوهها بالا میرفت و هرگز نفسش تنگ نمیشد، اجازه نمیداد زیردهستانش بی کار بمانند. بسیار ورزیده بود و مثل خرگوش میدوید. یکبار یک مزدور "جاش" اسیر شده فرار کرده و مسافتی از منطقه دور شده و مثل تازی میدوید، لیکن احمد دنبالش کرد و او را دستگیر کرد. تیراندازی ماهر بود و ترس را نمی شناخت. همه‌ی وجودش هنر بود. عیب او این بود که بسیار سختگیر و کوچکترین خطایی را از زیردهستانش قبول نمی کرد و آنانرا نمی بخشید. به بیشتر رفقای ایرانی‌اش با بدبینی می نگریست و بسیار بیمناک بود از اینکه ساواک آنها را به میان‌شان فرستاده باشد. من به خاطر این معایب کوچک او را سرزنش می کردم.⁽²⁰⁾

اگر اختلافات بین ابراهیم احمد و رفقای‌اش با بارزانی، حتی اگر بدون در نظر گرفتن اسناد تاریخی و صرفاً از خلال گفته‌های امام جلال مورد بررسی قرار گیرد به آسانی در می یابیم که این اختلافات از درک و جهانبینی و دیدگاه‌های مختلف در مورد جهان دو قطبی آن دوران و جامعه و مردم کردستان در آن روزگار سرچشمه گرفته‌اند. وجود احمد توفیق‌ها در جناح راست حزب دمکرات کردستان و دیگران در جناح چپ این حزب که خود قربانیان اختلافات و روابط سیاسی و اجتماعی و جهانبینی آن دوره جهان بعد از جنگ دوم و پدید آمدن انقلابات در کشورهای در حال توسعه بود، نمی توانست عاملی تعیین کننده در اوج گرفتن این اختلافات باشد.

در آن دوران بارزانی رهبری شناخته شده با چهره‌ای بین‌المللی بود و بارزانیها به عنوان ورزیده‌ترین جنگجویان کرد، هسته‌ی اساسی نیروهای تحت فرمانش را که از مرزهای مصنوعی کشورهای حاکم بر کردستان فراتر رفته بود تشکیل میدادند. ابراهیم احمد و مام جلال طالبانی و دیگر اعضای دفتر سیاسی روشنفکرانی با پایگاهی کوچک و ضعیف در میان توده‌های مردم و چهره‌هایی نه چندان شناخته شده بودند که خود با اتکا به وابستگی به بارزانی به موقعیتهای حزبی دست یافته بودند. آنان گمان می‌کردند که میتوانند با استفاده از چهره ملی بارزانی خود به رهبر ملتی تبدیل شده و انقلابی از نوع چین به پا کنند و دست و پای ملا مصطفی را با دادن عنوان ژنرال بارزانی به او ببندند. آنها شناختی علمی و واقع‌بینانه از بافت دهقانی جامعه کردستان و شکنندگی اقتصادی آن سامان که بر دامپروری و کشاورزی استوار بود نداشتند. حتی در روابط سیاسی چنان کم تجربه بودند که به راحتی به دام پلیید گسترده شده از سوی ساواک ایران افتادند و در اواخر سال 1962 روابط خود را با آنان آغاز کرده و توسعه دادند. آنان لحظه‌ها و تاکتیکهای سیاسی را نمی‌شناختند و با کمترین موجی، گمان می‌کردند که بر اسب مراد سوارند و باید تا پایان کار بتازند و بدون محاسبه‌ی توان و قدرت خود و یا محاسبه‌ی امکانات دشمن، رادیکال‌ترین شعارها را پیش می‌کشیدند و سریعاً نیز از این شعارهایشان عقب‌نشینی کرده و میدان را خالی می‌کردند. بارزانی همانند سیاستمداری جهان‌بیده و سرد و گرم‌چشیده مخالف این چنین روشهایی بود که در نهایت هم خود و هم جنبش کرد را به نابودی می‌کشاندند. او خود در آغاز به این گروه امکان داد تا ارتقاء یابند و حتی به آنان یاری رساند که مخالفانشان را از پارت دمکرات اخراج کنند. او امید داشت تا برای آتی به ملت کرد آنها به نیروهای ورزیده‌ای تبدیل شده و بتوانند آرزوهای ملت کرد را برآورند. او ناچار شد که در مقابل آنان ایستادگی کرده و تصمیم و انتخاب را به ملت کرد واگذار کند که ما خود نتیجه آنرا در سالهای 1964-1970 دیدیم.

در صفحه‌ی 766 کتاب "پس از شصت سال" مام جلال به شرح مذاکرات سال 1963 می‌پردازد و می‌گوید: (... سال 63 کم کم با حکومت مذاکره

آغاز شد. من مسئول مذاکره بودم و بارزانی من را به این مسند تعیین کرده بود. بعد کنفرانسی در کوی برگزار شد و من هم باز بنا به اصرار بارزانی در آنجا سرپرستی گفتگو را بر عهده داشتم. بعد برای ادامه‌ی گفتگو به بغداد رفتیم که البته به جایی هم نرسید. جنگ دوباره آغاز شد و بعث هم هجوم نظامی بزرگی به کردستان داشت که ما هم مقاومت کردیم و بعد هم کودتایی در بعث شد و جماعتی از افسران ناسیونالیست هوادار عبدالناصر به سرپرستی عبدالسلام عارف بعث را از حکومت ساقط کردند. بعد از آن حکومت جدیدالتأسیس خواست با بارزانی مذاکره کند که بارزانی هم پذیرفت اما کمیته مرکزی حزب مخالف این کار بود که این حکومت ادامه دهنده شیوه و منوال حکومت قبلی است و تضعیف شده است گروه زیادی از افراد آن هم کنار رفته و میتوانیم الان به مبارزه خود ادامه دهیم تا شرایط ما را بپذیرند چون به راستی هم مصالحه و مذاکره در آن مقطع دستاوردی نداشت و آنها با نیروهای اعزامی حکومت از کردها می خواستند که مبارزه را کنار بگذارند و آرام سرجایشان بنشینند و به حکومت تسلیم شوند. این بسیار ناچیز بود و در واقع حقی به ما داده نشده بود. اما بارزانی فکر می کرد که آمریکا در پشت پرده حامی عبدالسلام است و مرحوم بابا علی شیخ محمود که در بین کردها مشهور بود که همدست آمریکا و فرد معتمد نیروهای آن ها است در این مساله دخالت داشت و بارزانی را قانع کرده بود تا آتش بس با حکومت را بپذیرد. بارزانی هم تصور می کرد که اگر آمریکا در بازی حضور دارد، پس بهتر است مخالف نباشیم و رفتاری مسالمت آمیز و آشتی جویانه داشته باشیم. از طرفی هم اتحاد جماهیر شوروی به خاطر عبدالناصر آشتی و آتش بس را دوست داشت و حتی به خاطر این آتش بس بود که خروشچف تلگرامی با پیام تبریک به عبدالسلام فرستاد " چون که با کردها مصالحه شد کار خوبی انجام داده‌اید. " ما در کمیته مرکزی حزب مخالف این قضیه بودیم و اختلاف بین ما و بارزانی روز به روز بیشتر شد و دیگر موضوع جدی و غیر قابل هضم بود. زیرا حکومت خواهان نبودن حیات حزبی در کردستان بود و این که هیچ حزبی نباشد و تنها حزب در عراق به اسم حزب اشتراک اتحاد عربی باقی بماند و همه حزبها منحل شوند. بارزانی هم پیرو نظر حکومت، اعلامیه‌ای منتشر کرد که بله این نظر درست است و بهتر است چنین شود و

همه حزبها منحل شوند. این حرف هم این بود که حزب ما هم باید محکوم به چنین سرنوشتی شود.

بارزانی بیانیه‌ای منتشر کرد "که البته حکومت برایش نوشته بود" و خطاب به مردم و پیشمرگه‌ها بود که "به جای اول خود بازگردید و دست از مبارزه مسلحانه بردارید و به زندگی عادی خود ادامه دهید. عبدالسلام فردی مؤمن است و انسانی معتقد مؤمن است و جای باور" و این نوشته طبعاً نارضایتی بسیار بزرگی را علاوه بر حزب حتی در بین مردم کرد به وجود آورد. من هم تا آن لحظه از نظر فردی، کاملاً به بارزانی بسیار نزدیک بودم اما با انتشار آن بیانیه و لحن به کار برده شده در آن من هم رفتم و به او گفتم تا این لحظه با شما بوده‌ام و با مخالفت‌های تند کمیته مرکزی همراه نبوده‌ام. اما ازبنی "سرورم" 2 - 3 سؤال دارم به راستی به آنچه نوشته‌ای باور داری؟ گفت: بله! گفتم: خوب این چیزها اگر تاکتیک سیاسی است بفرمائید ما هم بدانیم موضوع از چه قرار است. گفت: والله نه! چنین چیزی نیست! گفتم ازبنی! از امشب خداحافظ! و مرحمت سرکار زیاد! من همه عمرم را برای حیات حزبی و رعایت پرنسیپ حزب گذاشته‌ام و خداحافظ.

طبعاً دوستان دیگر در کمیته مرکزی حزب مطالب تند و تیزی علیه بارزانی منتشر کردند و نقدی تند علیه توافق بارزانی و حکومت نوشتند که آیا باور بارزانی سازش و تسلیم است یا صلح و الحق هم حرفهای تندی بود و مرحوم نوری شایس هم به بارزانی فحش و ناسزا می‌گفت اما من برآستی مخالف این نقدهای تند و استهزا بودم نه سیاست کمیته مرکزی را قبول داشتم و نه سیاست بارزانی را درست می‌دانستم. معتقد بودم که بارزانی رهبر ما است و نمی‌شود به رهبری حزب اهانت کرد و چنین رفتاری را نباید به او روا دانست. درست است که حرفهای او مورد قبول نیست اما درست هم نیست که با وی چنین رفتاری داشت. زیرا فرصت و زمان بیشتری به او داد و یکسره همه چیز را از بین نبریم. مدتی زمان بگذرد تا بارزانی حرفها و وعده‌های حکومت را در منصفه ظهور ببیند و آنگاه تحلیل کند. مطمئن بودم که رابطه با حکومت دوباره به هم خواهد خورد و هنوز کارد به استخوان نرسیده‌است. اما افراد حزب می‌گفتند: خیر! این تسلیم شدن است. ما باید مبارزه را ادامه دهیم و چنین و چنان باید

کرد و راه و آرمانمان را محافظت کنیم. این سبب شد تا بارزانی کودتایی راه بیاندازد یک باره همه چیز را همه نیروهای نظامی حزب زیر نظر خود او بود. این ها عواملی بودند که هر کدام به نحوی رابطه بارزانی و ابراهیم احمد را از بین برد و انشقاق پدید آمد.)

همچنین امام جلال در ادامه گفته‌هایش در صفحه 769 توضیح داده که به فرمان بارزانی همراه با صالح یوسفی برای مذاکره به بغداد رفته و سپس با گروهی همراه با هیئت دولتی عراق برای شرکت در جشن وحدت سوریه و مصر، به مصر رفته و با لباس کردی به دیدار جمال عبدالناصر رفته است و در آنجا اوضاع کردها را برای او شرح داده و گفته است که مبارزه کردها بر علیه اعراب نیست و کردها خود را دوست جمال عبدالناصر میدانند.

سپس به سفر اروپا و دیدار با برخی از شخصیت‌های کرد، عرب و اروپایی مثل روسیه و آلمان شرقی اشاره می‌کند. او در صفحه‌ی 786 مجدداً به توافق عارف و بارزانی اشاره کرده و می‌نویسد: (... جنگ بارزانی و عارف از همان توافق شروع شد که باز گفتم بارزانی انتظاراتی داشت اما عارف هیچکدام را اجرا نکرد و هر چه عارف از بارزانی می‌خواست انجام می‌شد. اما برعکس آن چنین نبود و هیچ کدام از انتظارات بارزانی برآورده نشد و کاری برای بارزانی نکردند. آخر سر پیشمرگه و نیروهای حکومت مشکلی را پدید آوردند و آتش جنگ از سر گرفته شد. عارف تصور داشت که به آسانی می‌تواند بارزانی را از بین ببرد اما نشد....)

این بخش از گفته‌های امام جلال به شکلی درهم ریخته که خواننده نمیتواند رویدادها را از هم تفکیک و برداشت درستی از آنان داشته باشد. ایشان در سال 1963 تنها یک بار به بغداد رفته‌اند و در آن سفر مسئول هیئت نمایندگی کردستان برای مذاکره بوده‌اند. اما از نحوه‌ی بازتاب گفته‌هایش در کتاب "پس از شصت سال" این سفر به دو بار تبدیل شده که در یکی سرپرستی مذاکرات را به عهده داشته و در دیگری به فرمان بارزانی همراه با هیئت عراقی برای تبریک گفتن به اتحاد سوریه و مصر، به مصر رفته‌است. برای روشن شدن این دو رویداد مهم باید آنها را از هم تفکیک کرد.

ابتدا مذاکره با رژیم قاسم که در اواخر ماه مارس 1963 انجام گرفت: برای بحث در باره مذاکره با رژیم، بارزانی روز 18/3/1963 کنفرانس وسیعی با شرکت نزدیک به 2000 تن از رهبری پارتی و مسئولین پیشمرگان و شخصیت‌های اجتماعی، دینی و عشایری در شهر کوی سنجاق برگزار کرد. اولین روز کنفرانس مصادف بود با چهلمین روز کودتا بعث در عراق و دهمین روز کودتای بعثیها در سوریه. شرکت کنندگان در این کنفرانس پروژه‌ی درخواست خودمختاری ملی کرد را در عراق تصویب کردند. کنفرانس گروهی 14 نفره به ریاست جلال طالبانی و عضویت صالح یوسف بارزانی، مسعود محمد، حسین خانقاه، صمد محمد، حبیب محمد کریم، سرهنگ صدیق، شاخه‌وان نامق، بابکر رسول، مصطفی عزیز و سه تن دیگر با پروژه درخواست خودمختاری، روز 30/3/1963 به بغداد رفته و به مذاکره با حکومت پرداختند. در آنجا بدون اینکه مذاکره به نتیجه‌ی برسد، بدون اطلاع بارزانی، با گروهی از بعثیها و فئواد عارف به مصر میرود که اتحاد مصر و سوریه را در یک کشور عربی تبریک بگوید، لیکن در آنجا بدلیل کودتا که در روز 8/3/1963 در سوریه اتفاق افتاده بود، امید اتحاد کشور متحد عرب به باد میرود. مام جلال هم بجای برگشتن به عراق، به اروپا رفته و در اواخر سال 1963 از طریق ایران به جنوب کردستان باز میگردد. حکومت عراق هم اعضای هیئت نمایندگی کرد را دستگیر و با هلی کوپتر به کرکوک منتقل و در آنجا زندانی و شکنجه می کند. در این مورد محمد ملاقادر، عضو پیشین دفتر سیاسی پارت دمکرات کردستان می گوید:



- (بارزانی در ماه مارس 1963 کنگره ملی در کوی سنجاق را برگزار کرد. جدا از رهبران حزب و مسئولین پیشمرگها، شماری از شخصیت‌های مدنی، اجتماعی، عشایر و دینی در آن شرکت جستند. در این کنگره پروژه خودمختاری تصویب شد و یک هیئت ۱۴ نفره به سرپرستی جلال طالبانی برای گفتگو به بغداد فرستاده شدند. در همان زمان عراق در حال مذاکره با سوریه و مصر برای ایجاد

وحدت عربی بود... می گفتند عراق با آنان وحدت کرده‌است و باید خواست

فدرالی را مطرح کرد. مسئول هیئت نمایندگی به مصر رفت تا موضوع را با جمال عبدالناصر در میان بگذارد. اما مسئول هیئت بازنگشت، هیئت نمایندگی هم تحت فشار قرار گرفت و با تعقیب و آزار حکومت روبرو شد. برخی از آنان دستگیر و شکنجه شدند. حکومت به جای خودمختاری، عدم تمرکز را اعلام کرد، این امری یک جانبه بود و نه براساس توافق با هیئت. دولت عراق و نمایندگان جنبش باهم به توافق نرسیدند. روز 1963/6/9 حکومت یورش سراسری را آغاز کرد و رژیم عراق...⁽²¹⁾

واقعه‌ی دوم، یورش ارتش عراق بود که مام جلال آنرا به عنوان حمله‌ی بزرگ رژیم بعث نام میبرد. حسن ارفع رئیس ستاد سابق نیروی زمینی ارتش ایران به این رویداد اشاره می کند و خسارات و تلفات این جنگ را چنین برمی شمارد:

- (در این جنگ ارتش عراق با لشکرهای آماده شده از آمید، آکری، رانیه، قلعه‌دزه، چوارتا، سلیمانیه و خانقین حمله به کردستان را آغاز کرد. در کل، دو سه سپاه عراق در این لشکرکشی شرکت کردند. بمباران شدید هواپیماها شروع شد و پیشمه‌رگه‌ها برای اینکه در محاصره نیافتند به آرامی به ارتفاعات کوهستان عقب نشینی کردند. در این جنگ نشریات بارزانی به خسارات و دستاوردها اشاره کرده‌اند و اعلام کردند که در مدت دو هفته جنگ، 1340 نفر از مسلحین ارتش و 740 تن از جاشها را به اسارت گرفته‌اند، 20 تانک، 164 دستگاه مسلسل سنگین، 9 بازوکا، و 1000 تفنگ را به غنیمت گرفته و در مقابل 134 پیشمرگ شهید و 273 تن دیگر زخمی شده‌اند، در نتیجه‌ی بمبارانها، 167 دهکده ویران شده و 634 نفر غیر نظامی و 1309 تن زن و کودک شهید گشته‌اند. سرانجام 5 ماه پس از مذاکرات بغداد، در 18 نوامبر 1963 در عراق کودتا شد و عبدالسلام عارف قدرت را به دست گرفت و جنگ را متوقف کرده و تقاضای مذاکره با بارزانی را کرد. دفتر سیاسی با مذاکره موافق نبود اما بارزانی مذاکره را قبول کرد.

ابراهیم احمد و رفقاییش مخالف اعلام آتش بس و مذاکره بودند، بارزانی برخلاف آنان آتش بس را پذیرفت. این کار او، آنان را به شدت عصبانی کرد. آنان در نامه‌ای انتقادی به بارزانی تذکر دادند که از آتش بس صرف

نظر کرده و تا سقوط دولت عراق به جنگ ادامه دهد. همچنین به وی یادآوری کردند که دولت عراق می خواهد با استفاده از آتش بس، مجدداً تجدید قوا کرده و به کردستان حمله کند. ابراهیم احمد، دبیر حزب، شریف حلمی، سرهنگ نوری احمد طه، جمیل بگ، علی عسگری و سروان اسماعیل مسئول عملیات این نامه را امضا کرده بودند.

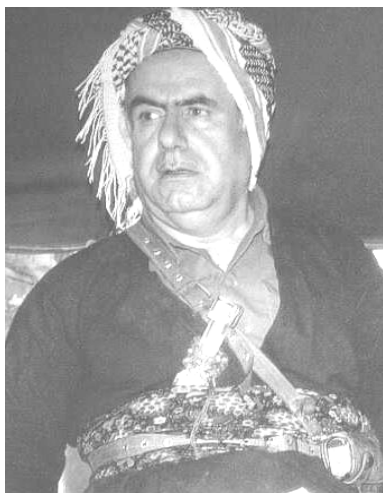
ملا مصطفی خود فرمانده کل قوای کردستان بود و بهتر از همه‌ی آنان از وضعیت روحی و تجهیزات نیروهای پیشمرگه آگاه بود. او میدانست که آنان امکان ادامه‌ی جنگ را ندارند. همه مناطق در اثر بمباران نیروهای هوایی عراق ویران شده بودند، تمامی ذخیره‌های آذوقه و ارزاق در اثر بمباران از بین رفته بودند. تعداد روزافزون آوارگان نیز مانعی دیگر برای ادامه جنگ به شمار می آمد. از همه‌ی اینها مهمتر روحیه‌ی تضعیف شده‌ی مردم بود که در اثر عدم پشتیبانی کشورهای متحده‌ی عربی به وجود آمده بود. باور کردنی نیست که اگر بگویند دفتر سیاسی از این اوضاع بی اطلاع بوده و نمی دانستند که مردمشان یارای مقاومت و جنگ را تا پیروزی ندارند. اما آشکار بود که آنان از هر فرصتی استفاده می کرده تا از وجود ملا مصطفی رهایی یابند و او را متهم به خیانت و وابستگی به دولت عراق بنمایند و خود به مذاکره با دولت عراق بپردازند. ... دفتر سیاسی که در "ماوت" نزدیک "چوارتا" در شمال سلیمانیه مستقر شده بود، تبلیغات خود را بر علیه بارزانی آغاز کرد و او را به عنوان خائن به اهداف ملت کرد شناساند.⁽²²⁾

به این ترتیب ابراهیم احمد و رفقاییش خود را در مقابل توده‌های مردم که بارزانی را به عنوان رهبر خود پذیرفته بودند قرار داده و به انزوای سیاسی کشیده شدند. در اینمورد ملا احمد بانی خیالانی "مشهور به ابو سرباز" عضو سابق حزب کمونیست عراق می گوید:

- (... دلیل دیگر تشدید اختلافات در میان دو جناح پارتی این بود که گویا دفتر سیاسی از مذاکره با عبدالسلام شوینیسیت راضی نیست. من در سال 1964 در "دیری" به نزد بارزانی رفتم، او در مورد این نکته گفت: من هیچ امیدی به گفتگو با عبدالسلام شوینیسیت ندارم و باور هم نمی کنم که اینان حقوق ملت کرد را تایید کنند، اما وضع ما بد است و نیروهایمان

خسته شده‌اند. مهمات ما کم است و سلاحهای خوبی نداریم و به فرصتی و استراحتی نیاز داریم.⁽²³⁾

همچنین محمد ملاقادر، عضو پیشین دفتر سیاسی پارت دمکرات کردستان می گوید: (در تشرین 1963 عبدالسلام که خود عضو حزب بعث بود، بر علیه بعثیها کودتا کرد و از بارزانی تقاضای آتش بس کرد و او پذیرفت. مذاکره آغاز شد، نمایندگان پارت بارزانی، روانشاد نوری شاپیس و جلال طالبانی بودند و نماینده دولت هم استاندار سلیمانیه حاجی محمود عبدالرزاق بود. در مورد قرارداد آتش بس موافقت شد. اما زمانیکه جلال و نوری شاپیس به دفتر سیاسی رفتند، در آنجا جلال تغییر موضع داد. دفتر سیاسی بیانیه‌ای صادر کرد که سخنان زشتی به بارزانی در آن آمده بود. بیانیه‌ای با تیتیر "آیا توافق مشیر- بارزانی صلح است یا تسلیم طلبی)⁽²⁴⁾



همچنین عبدالرحمن شرفکندی "هزار" می نویسد: (حزب اعلام کرده بود که بارزانی کردستان را در ازای چند صندوق پرتقال و چند پیراهن هدیه‌ای از جانب عبدالرزاق فروخته‌است. چنان شایعه رواج یافته بود که اگر به مغازه‌داری پول میدادیم می گفت که بوی پرتقال میدهد... به راستی امضای آتش بس برای من هم قابل هضم نبود. روزی در سنگسر با بارزانی درگیر بحث شدم، سر و صدا به حدی بالا گرفت که نگهبان بارزانی به

اتاق آمد و گمان کرده بود که باهم می‌جنگیم، بارزانی نگهبان را بیرون کرد. گفتم: برادر تو که سالیان دراز زحمت کشیده‌ای، به عنوان قهرمان راه آزادی ملت کرد شناخته شده‌ای، پیر شده‌ای، اشتباه است که این را امضا کرده‌ای. تو اگر تقاضای بیست میلیون دینار برای امضا کردن می کردی آنان به تو می دادند من امیدوار بودم که اگر نسل آینده از ما مسیر آزادی را بپرسند می گویم: در عراق آرامگاه تو، در ترکیه آرامگاه شیخ سعید و در

ایران آرامگاه قاضی محمد را نشان دهند. آرامگاهتان سمبل آزادیخواهان خواهد شد نه اینکه با امضای چنین قرارداد آتش بسی خود را مسخره عام و خاص نمایی و مردم بگویند کردستان را فروخته‌ای... با عصبانیت گفت: چه کردستانی؟

گفتم: کردستان همه چیز. من و هزاران کس مانند من، برای این ترا مانند بت می پرستیم که در اندیشه‌ی کردستان هستی. همچنانکه قرآن می گوید: از اکنون جدایی میان من و توست، خدا حافظ. همین امروز به بغداد می روم و به زندگی فقیرانه‌ی خود ادامه می دهم.

بیرون آمدم و از حرص به گریه افتاده بودم.. سوار جیبی کرایه‌ای شدم و به منزل "قادر" باغبان در رانیه رفتم. ساعتی از شب مانده بود که در خانه را زدند و گفتند: هه‌ژار بیا با تو کار داریم. دو نفر از پیشمرگان ملا مصطفی بودند. از عمو قادر خدا حافظی ابدی کردم. به خیال من به خاطر بی ادبی دیروز تیربارانم می کنند. به پشت رانیه که رسیدیم چهار جیب پشت سرهم توقف کرده بودند و بارزانی آنجا ایستاده بود. به من گفت سوار جیب ملا ابراهیم بشوم! به "سروچاوه" رفتیم و مهمان چادر "احمد شاباز" شدیم. پس از صرف نهار گفت که نگهبانان سوار جیبها شوند و به "دوله‌رقه" بروند و اسب مرا زین کنید و قاطر خاکستری را برای هزار زین کنید. ما سواره برمیگردیم. در راه مدتی طولانی سکوت کرد و سپس ناگهان سکوت را شکست و گفت:

"هه‌ژار تو مپندار که تنها خودت کرد هستی. بسیاری از چنین مردانی مانده‌اند که خود را فدای آزادی کردستان کنند. من از تو دلسوزتر هستم، چطور می خواهی از من جدا شوی و بروی و می‌گویی "هذا الفراق بینی و بینک"؟ قرار ما بر این نبود که به‌خاطر هیچ، اختلاف بین ما بیافتد... هه‌ژار تو نمی دانی وقتی که به "سنگسر" آمدم، تنی چند را فرستادم که از احوال مردم جويا شوند.. در "ژاراه" تنها یک حلبی گندم در خانه‌ای بود و کسی نان و دوغ هم برای خوردن نداشت. قبل از آتش بس در بارزان مردم در "میرگه سور" از گرسنگی مرده بودند. کسی از گرسنگی یارای آنرا نداشت که آنان را دفن کند. من می بایست برای مردم گرسنه آدوقه تهیه کنم. ارزاق و پول زیادی هم دریافت کرده‌ام از آزادی کردستان نیز دست بردار نیستم. غم مخور!)⁽²⁵⁾

در مقابل بارزانی، ابراهیم احمد و دفتر سیاسی از سال 1960 به بعد به حمایت شاه ایران دلگرم شده بودند. به گفته‌ی حبیب محمد کریم، دبیر پارت دمکرات در سالهای کشمکش: (اختلافات ابراهیم احمد با بارزانی بیشتر شخصی بود. ابراهیم احمد شخصیتی زرنگ و آگاه بود اما از دستورات ایران پیروی می کرد و این از دیدگاه ملا مصطفی ممنوع بود.) (26)

وابستگی ابراهیم احمد و دفتر سیاسی به رژیم ایران واقعیتی انکار ناپذیر بود. اما متأسفانه مام جلال در گفته‌هایش به آن اشاره‌ای نکرده است. در این مورد سرهنگ عیسی پژمان مسئول سابق سازمان امنیت ایران در عراق چنین می گوید:

- (مرا به سمت مسئول بخش امنیتی ساواک در پنج کشور که کردها در آنها ساکنند تعیین کردند. همزمان با این به سمت جانشین وابسته‌ی نظامی در بغداد نیز منصوب شدم. قبل از من یکی از کردهای سنندجی این مسئولیت را بر عهده داشت، پس از شش هفته ماهی او را در سال 1960 عوض کرده و مرا بدان سمت منصوب کردند. پس از موافقت شاه من به بغداد برگشتم. در سلیمانیه با ابراهیم احمد دیدار کردم و در بغداد با جلال طالبانی، عمر دبابه و علی عسگری گفتگو کردم و به آنها گفتم: آیا می توانند قول شرف به من بدهند که اگر کاری برایتان انجام بدهم در برابر شاه شرمنده نشوم؟ گفتند: بله. گفتم: از شاه تقاضا کرده‌ام به مدت 6 ماه به شما کمک کند و اگر شما در این مدت بنا به گفته‌ی ما عمل کردید کمک ما به شما ادامه می یابد و گرنه آنرا قطع خواهیم کرد. گفتند:

موافقیم. 100% هیچ مشکلی پیش نخواهد آمد. گفتم: دو نفر بفرستید به ایران و پیشنهاد می کنم ابراهیم احمد و جلال طالبانی بروند. گفتند: نمی توانیم و بهتر است عمر دبابه و علی عسگری بیایند.

این دو نفر را با خودم به خانه‌ای که در سردشت داشتم بردم. با رئیس ساواک سردشت و مسئولین امنیتی مذاکره کردند و قول شرف دادند که به گفته‌های ما عمل کنند و من نیز وسایل مورد نیاز آنانرا از طریق مریوان و پینجویین به سلیمانیه برده و به آنان تحویل دادم. جلال طالبانی درخواست کرده که سلاحها و مهمات را به ماوت ببرم که مرکزشان در آنجا

بود. گفتم: من نمیتوانم شما باید خودتان آنرا به ماوت حمل کنید و من به بغداد برمیگردم.⁽²⁷⁾

در همین مورد عبدالرحمن شرفکندی "هزار" می نویسد: (پس از کودتای 8 فوریه که بعث روی کار آمد و جنگ متوقف شد، من در بغداد جلال را دیدم که برای مذاکره آمده بود. گفت: حزب می گوید که هزار به کردستان بیاید تا شاید بتواند رابطه‌ی ما و بارزانی را بهتر کند. در برابر یکی از پرسشهای من گفت: بارزانی اهمیتی به حزبیت نمی دهد و حزب ما را نیز قبول ندارد.

وقتی به کردستان آمدم و با بارزانی و ابراهیم احمد دیدار کردم، فهمیدم که کج رویها و روباه صفتی از جانب دبیر حزب است که می خواهد در حزب دیکتاتوری شود و کسی در برابرش جرأت ایستادگی نداشته باشد. این پایه و مایه را هم نداشت که در دیدگاه خلق بزرگ جلوه نماید. ترسو بود و جرئت رفتن به سنگر و نشان دادن مرد جنگی بودن را نداشت و نمیتوانست میدانسالاری کند. بدون بارزانی نمی توانست یک روز هم در جنگ مقاومت کند.

در کنگره می خواستند طرفداران بارزانی را با پول بخرند و بر علیه رهبرشان بشورانند. پول را از کجا آورده بودند؟ بعدها معلوم شد که مدتهاست آنها مخفیانه بارزیم شاه ایران رابطه برقرار کرده اند و پول و مهمات از آنان دریافت می کنند تا بر علیه ملا مصطفی مبارزه کنند. در تابستان 1963 که همه بار سنگین جنگ در منطقه‌ی بارزان بود. ابراهیم اجازه نداد پیشمرگان تحت فرمان او از کرکوک و سلیمانیه به کمک بارزان بروند و باری از دوش بارزانی بردارند. او در جواب پیشمرگه‌های دلسوز می گفت:

بگذار بارزانی از بین برود، آنوقت رهبری قیام یکدست می شود و عکس بارزانی را نیز با پول زیادی می فروشیم.

کمونیستهای عرب و کرد، آنها که از قتل و عام بعثیها نجات یافته بودند و به قیام کردها پناه آورده بودند حاضر بودند با سلاح و آذوقه‌ی خود برای دفاع از جانشان همسنگر پیشمرگه‌ها شوند، اما در عوض ابراهیم احمد آنان را خلع سلاح کرده بود. بارزانی چندین نامه به او نوشت که

سلاح‌هایشان را پس دهد" هشت نامه را خودم نوشته بودم" اما آنان اسلحه‌ها را پس ندادند.⁽²⁸⁾

سید کاکه از پیشمرگان قدیمی کردستان و مسئول نظامی سابق حزب سوسیالیست کردستان می‌گوید: (من به پیشمرگه‌ها ملحق شدم. اما بسیار ناراحت شده بودم از اینکه لو رفته‌ام. به یاد دارم از پیشمرگه‌ها می‌شنیدم که دفتر سیاسی پول و اسلحه از شاه ایران دریافت کرده و بارزانی مخالف این روابط است چون بدون اطلاع او انجام گرفته‌است).⁽²⁹⁾

در صفحه‌ی 764 و 765 کتاب "پس از شصت سال" اشاره به گفته‌های جلال طالبانی شده و ایشان می‌گویند: (... در سال 64 هم به خاطر مساله گفتگو و شیوه رفتار با حکومت بغداد هم اختلاف‌ها به مرز انفجار رسید. کمیته مرکزی حزب تصور می‌کرد که در ابتدا حکومت عبدالکریم قاسم را سرنگون کند. در کردستان قیام کنیم و کنترل همه شهرها و روستاها را به دست بگیریم و هر چه می‌توانیم اسلحه حکومت را به غنیمت بگیریم و آنگاه مردم و افسران نظامی ضد قاسم را هم به سوی خود جلب کنیم و به نیروی مسلح بزرگی تبدیل شویم که شرایط خود را بتوانیم برای حکومت آینده عراق توصیف کنیم به عبارتی از موضع قدرت رفتار کنیم. بارزانی می‌خواست که زمان این کودتا به عقب بیافتد. دوباره مهلتی به حکومت داده‌شود که اوضاع به قاسم چه خواهد شد و آنها چه خواهند کرد. هرچند که هیچ باوری به حکومت او هم نداشت. این دو عامل هم وارد بازی اختلاف‌ها شد. در آن سو حزب کمونیست عراق هم آواره شدند و به کوه پناه آوردند و به مناطقی که کمیته مرکزی حزب حضور داشت نزدیک شده بودند. کمیته مرکزی نمی‌گذاشت که اعضای حزب کمونیست عراق بصورت مسلح در منطقه تردد کنند، میگفتند فقط یک نیروی نظامی وجود دارد که آنهم پیشمرگ است و اگر میخواهند مسلح باشند، باید به جرگه پیشمرگها بپیوندند. اما بارزانی به ایشان راه می‌داد که مسلح هم باشند و تردد و آزادی هم داشته‌باشند و به راستی بارزانی لطف بیشتری با حزب کمونیست عراق داشت تا کمیته مرکزی حزب. ...)

این بخش از گفته‌های مام جلال در مورد مذاکره و حکومت قاسم مجدداً در هم ریخته شده است. چرا که حکومت قاسم در نوامبر سال 1963 به وسیله‌ی کودتای نظامی سقوط کرد و عبدالسلام عارف زمام امور را در عراق به دست گرفت و سپس قاسم را کشتند. در سال 1964 قاسم نمانده بود تا بارزانی برای بقایش تلاش کند. اما در باره‌ی وجود کمونیستهای عراق در کردستان ایشان از تحلیل رویداد خودداری کرده و به درستی به کشتار و اسارت آنان توسط دولت عراق اشاره نمی‌کند. ایشان عملکرد غلط ابراهیم احمد و دفتر سیاسی را در قبال کمونیستهای عراق که بر خلاف همه‌ی شئون آزادیخواهانه و انساندوستانه بود توجیه می‌کنند و اگرچه خود در صفحه‌ی 180 همین کتاب در نقل رویدادهای پس 1960 گفته‌بودند: (اگرچه بارزانی سالها در شوروی بود اما به شدت مخالف کمونیزم و حزب کمونیست عراق بود.)

اینبار می‌گویند: (.. و به راستی بارزانی لطف بیشتری با حزب کمونیست عراق داشت تا کمیته مرکزی حزب. ...)

مام جلال برعکس این گفته‌هایش در صفحه 180 کتاب "پس از شصت سال" میگوید: (هرچند که بارزانی سالها در اتحاد جماهیر شوروی مانده بود، اما بشدت ضد کمونیزم و حزب شیوعی عراق بود.)

در حقیقت بارزانی با هیچ کدام از سازمانهای سیاسی که در جنبش رهاییبخش ملی کرد مشارکت می‌کردند مخالفت نداشت. بر خلاف این گفته‌ها همه‌ی تلاش بارزانی در این راستا بود که حزب کمونیست عراق متوجه اشتباهات خود شود و از صفوف دشمنان جدا گردد. اما قاسم با ضربه زدن به آنان و وارد آوردن خسارات زیاد به اعضا و هوادارانش، وادارشان کرد واقعیتها را بپذیرند و به کوه‌های کردستان پناه آورده که در کردستان نیز به دستور ابراهیم احمد دچار تعقیب و دستگیری و آزار گردیدند. برای مثال ملا احمد بانی خیلانی، عضو سابق هیئت سیاسی حزب کمونیست عراق در این باره می‌گوید:

- (پس از شکست مذاکرات بین حکومت عراق و جنبش، به ویژه در زمینه‌ی مسائل و موضعگیریهای سیاسی اختلافات آشکارتر گشتند. برای مثال زمانیکه حکومت عراق بخشنامه‌ی شماره‌ی 13 را در مورد سرکوب حزب

کمونیست عراق صادر کرد، دفتر سیاسی پارتی هم بیانیه‌ای با همان محتوا برای وارد آوردن فشار به کمونیستها و از بین بردن آنان در کردستان منتشر کرده بود. ده‌ها تن از رفقایمان در دهکده‌ی "مالومه" که بارگاه مکتب سیاسی در آنجا قرار داشت، زندانی و شکنجه می‌شدند و از آنان می‌خواستند ابراز ندامت کنند و عده زیادی از رفقایمان را خلع سلاح کردند و به چند پایگاه پیشمرگان ما در کوه "به‌مو" واقع در منطقه‌ی خانقین و "وله‌سمت" واقع در شاره‌زور و حلبچه حمله کردند... به دلیل این وقایع شادروان نوری شاپور از دفتر سیاسی جدا شد و به رهبری جنبش، بارزانی پیوست و در آن صفوف به مبارزه‌ی خود ادامه داد.⁽³⁰⁾

در همین مورد محسن دزه‌ای می‌گوید: (وقتی که به ماوهت رسیدم اختلاف بین زنده‌یاد بارزانی و دفتر سیاسی را به روشنی دریافتم. پس از کودتای 8 فوریه 1963 و دستگیری و اعدام کمونیستها، عده‌ی زیادی از اعضا و رهبری آن حزب از بغداد و شهرهای دیگر عراق فرار کرده و به مناطق تحت کنترل شورش کرد رسیده بودند. بارزانی با آغوش باز از آنان استقبال کرد و در برابر جور و ستم حکومت از آنان پشتیبانی کرد. با آزادی کامل آمد و رفت می‌کردند و کار حزبی خود را انجام می‌دادند. اما در مناطق تحت کنترل دفتر سیاسی دچار دستگیری و تعقیب و شکنجه گشتند. در زندان ماوت سالن بزرگی را دیدم که پر بود از اعضای حزب کمونیست. اگرچه برخی از آنان برخوردهای نادرستی با پارتی داشتند و اوراقی به همراه داشتند که حاکی از آن بود که اختلافات بین بارزانی و دفتر سیاسی را تشدید کنند، اما میبایست با برخوردهای ملایم با آنان رفتار کرد و از افراد مسلح آنان استفاده و آنانرا به صفوف جنبش کشاند.)⁽³¹⁾

به نوشته‌های حسن ارفع رئیس پیشین ستاد ارتش ایران توجه کنید. نامبرده در رابطه با قسمتی از تاریخ پارت دمکرات و جنبش کرد در جنوب کردستان و نقش بارزنی و ابراهیم احمد و اعضای دفتر سیاسی چنین می‌گوید:

- (... در سال‌های 1958-1945 به غیر از پخش برخی گفتارها و اخبار تحریک کننده که از رادیویی در قفقاز که با همکاری ملا مصطفی بارزانی اداره می‌شد، هیچ جنبش عشیره‌ای و ناسیونالیست در عراق وجود نداشت.

همچنین در این مدت برخی از رفت و آمدهای مخفیانه از شوروی به عراق می شد و مامورین ویژه نیز گزارشاتی از عراق به شوروی می فرستادند و دستورات لازم را هم از جانب ملا مصطفی مخفیانه به کردهای ناسیونالیست در عراق می رساندند. به غیر از این به دلیل دورکردن بارزانی ها و نبود یک سازمان سیاسی و رهبری متشکل، احساسات استقلال طلبانه کردها ضعیف بود.

کومه‌له‌ی هیوا نمانده بود. شیخ محمود از تبعید بازگشته و وفات کرده بود، رهبری کارا و لایق در بین کردهای عراق دیده نمی شد. ملا مصطفی و رفقاییش در قفقاز خود را آماده می کردند که روزی به کردستان باز گردند. ظاهراً چنین گمان می شد که این روز هرگز پیش نخواهد آمد. اما ناگهان و به شیوه‌ای غیر قابل پیش بینی انقلاب ژوئیه در عراق رویداد و دولتی طرفدار شوروی قدرت را به دست گرفت و آماده شد تا سیاستی دمکراتیک در قبال کردها در پیش گیرد. ملا مصطفی و رفقاییش از شوروی به عراق بازگشتند و روزگار خوشی را آغاز کردند که عمرش بسیار کوتاه بود. ملا مصطفی پارت دمکرات را احیا کرد و در ژوئیه‌ی 1961 با رهبران پارتی از دولت عراق خواستند، که در چهارچوب عراق، خودمختاری کردستان را به رسمیت بشناسد.⁽³²⁾

همچنانکه می بینیم دوست و دشمن ملت کرد از اهداف آشکار ابراهیم احمد و هیئت سیاسی آگاه بودند. او و گروه کوچکی از همفکرانش به گمان اینکه بارزانی نیز تنها یک رئیس عشیره است و می توانند با استفاده از نام و موقعیت او، خود به قدرت رسیده و اسب خویش را در عرصه‌ی سیاست بتازانند و در این راه از ایجاد رابطه و حتی وابستگی مطلق به دولت ایران نیز ابایی نداشتند. از بررسی رفتار آنان با مبارزان دگر اندیش کرد در عراق و رفقای هم حزبی شان که با نظراتشان مخالفند در می یابیم که آنان تا چه حدی به موازین آزادیخواهی و مبارزاتی پایبند بوده و تا چه اندازه‌ای به توطئه‌گری و دیکتاتوری و قدرت طلبی گرایش داشته‌اند. آنان توانستند لطمه‌ی سنگینی به جنبش کرد وارد سازند، اما در مقابله با بارزانی، از آنجا که او علاوه بر مقبولیت ملی، مبارزی پر تجربه و آگاه بود تیرشان به سنگ خورد و خود سرخورده شدند و سرانجام پس از بازیچه

قرار گرفتن پی در پی در دست دولتهای ایران و عراق، به ناچار مجبور به قبول واقعیت شدند.

در بیشتر صفحات فصل ششم کتاب "پس از شصت سال"، سازمان اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی ظاهراً به قلم قانعی فرد، تلاش نموده تا با تکیه بر اسناد ساواک زمان شاه و اسناد خودشان و به یاری ماموران سابق ساواک که در جریان مسائل کردستان دست اندرکار جاسوسی و ارتباط گیری بوده‌اند، از قبیل حسن پاکروان و عیسی پژمان، مسائل زیادی را در رابطه با سالهای بعد از کودتای 1953 شاه برعلیه دکتر محمد مصدق و رابطه بین عراق و ایران و کردها مطرح شده که در این آثار ناشرین سعی کرده‌اند تا بدین وسیله حقانیت جنبش رهاییبخش ملی کرد را خدشه‌دار ساخته و نقش سوجدویانه‌ی ایران را برجسته نمایند. بدون اینکه به جنبه خرابکارانه‌ی نقش ایران در این مسئله اشاره‌ای کرده باشند. درباره‌ی موضع عراق در مورد شط العرب "اروند رود" در زمان قاسم در صفحه‌ی 622 چنین نوشته شده است:

- (... در سال 1960 وزارت امور خارجه‌ی عراق آبراه شط العرب را جزء لاینفک خاک عراق نامید و از ایران خواست پرچمهای خود را از روی کشتی‌ها پایین بکشد. بدنبال این اظهارات و اعمال مقامات عراقی، دولت ایران نیز عهدنامه‌ی مرزی سال 1937 را لغو کرد و تمایل خود را به انعقاد قراردادی مبتنی بر خط تالوگ اعلام داشت.) "در قراردادهای مرزی خطی را که بر اساس آن قراردادهای مرزی تعیین می شود خط تالوگ می نامند - نویسنده"

در ادامه این بحث در صفحه 624 آمده است: (... در راستای آرامش خیال، شاه زمینه براندازی دولت قاسم را فراهم می کرد و طبق طرحی که مشاوران تیمور بختیار آماده کرده بودند با صلاح‌دید شاه قصد داشت با به کارگیری نیروهای زبده با انجام کودتایی در عراق حداکثر تلاش را برای بازگرداندن رژیم سلطنتی در عراق به عمل آورند.)

پس از شرح تلاشهای ساواک در رابطه با سنی‌ها و شیعه‌های عراق و امکان جذب آنان به حرکت ضد رژیم قاسم پرداخته و در صفحه‌ی 629 ادامه داده است: - (... در این اوضاع و احوال نماینده ساواک "منظور سرهنگ عیسی پژمان است. - نویسنده" که از شیعیان و سنی‌های عراقی

برای جذب همکاری ناامید شده بود، مخالفت کردها با سیاست قاسم را بهترین فرصت می داند و آن را به حسن پاکروان مسئول وقت ساواک اطلاع می دهد که در راستای تحقق موضوع تضعیف حکومت عراق می توان از استعداد بلقوه کردها سود جست. (...)

این مامور ساواک در شرح خاطرات خود که مورد استفاده ناشرین کتاب "پس از شصت سال" قرار گرفته است، روابط خود را با شخصیت‌های کرد در صفحات 629 - 632 چنین شرح میدهد: (... در مسافرتی به شمال عراق با نام مستعار و شغل دبیری تاریخ و جغرافیا و به منظور مطالعه وضع تاریخ و جغرافیای شمال عراق به آن منطقه عزیمت کرده و در دادگستری کرکوک موفق به ملاقات و گفتگو با ابراهیم احمد دبیر کل حزب دمکرات کردستان عراق شدم زیرا او به سلیمانیه نفی بلد شده بود با تبعید به کرکوک به شغل وکالت پرداخته بود...) نویسنده یا نویسندگان کتاب "پس از شصت سال" سپس ادامه میدهند:

- (... روز به روز دامنه فعالیت ساواک در کردستان عراق، گسترده‌تر و موفقیت نماینده آن در آشنایی و ملاقات و قرار و مدار با افراد کمیته مرکزی حزب برای مذاکرات بیشتر می شد. در ابتدای امر ملاقاتی با عیسی ذبیحی "منظور عبدالرحمن ذبیحی است. - نویسنده" مسئول حزب دمکرات کردستان عراق در بغداد که از افراد ایرانی تحصیل کرده و اهل مهاباد بودند که در آن زمان در بغداد به سر می برد صورت می گیرد کسی که در کمتر از 20 سال قبل پیش از آن، از ترس دستگیری نیروهای امنیتی و نظامی ایران بعد از سقوط جمهوری کردستان به کشورهای عربی گریخته بود و سالها در خفا می زیست، همکار ساواک شد... در دیدار نماینده ساواک با ذبیحی به عنوان عضو کمیته مرکزی و عضو کمیته سیاسی حزب دمکرات، نظریات و سیاستهای موافق دولت ایران را نسبت به کردها و اقداماتی که در راستای ترویج مسائل فرهنگی و ادبی انجام داده بود و تبلیغاتی که صورت گرفته بود به طور مشروح برای او تشریح می شود و او ملزم به انتقال اطلاعات لازم به مقامات کمیته مرکزی حزب مانند ابراهیم احمد، جلال طالبانی، عمر دبابه و حمزه عبدالله و بالاخره بارزانی می شود تا اگر در این باره نظریاتی دارند نماینده ساواک را از آن مطلع نمایند. به این ترتیب دروازه‌ی مراودت و دوستی ساواک با پارت دمکرات

کردستان عراق گشوده می شود. از همین دروازه نماینده ساواک وارد میدان عمل شد. "البته عیسی ذبیحی مسئول پارت دمکرات در بغداد از جمله کسانی بودند که مرا در وارد شدن به این میدان بسیار کمک کرد..."

چنانکه از اسناد ساواک که در اینجا من غیر مستقیم از آن استفاده شده است بر می آید، دولت ایران در رابطه با اهداف خود و همچنین طبیعت استعمارگرانه اش در منطقه از پیروزی کودتای قاسم با توجه به وعده‌های نخستین وی بسیار خشمگین بوده و از همان آغاز انقلاب عراق در ژوئیه سال 1958 به ایجاد رابطه با مخالفین قاسم می پردازد. این رابطه نیز به حدی وسیع بوده که همه‌ی طیفهای مختلف عراق را در برمی گرفته است. ابتدا با مراجع تشیع و تسنن و سپس با نظامیان وفادار به رژیم سلطنتی، بعثی ها و سپس با کردها.

قانعی فرد در صفحه‌ی 642-643 کتاب "پس از شصت سال"، به کشته شدن صدیق میران به عنوان طرفدار قاسم اشاره می کند و می نویسد:
 - (... خبر ترور صدیق میران به سرعت در میان عشایر منتشر شد، مبنی براینکه او در منطقه کاوان به دست افرادی ناشناس کشته شده است. اما در واقع در جاده شقلاوه در کمینی مسلحانه ماشین حامل او را به مسلسل بستند... این بهانه‌ای شد تا قاسم افراد حزب دمکرات کردستان عراق را تحت پیگرد قانونی قرار دهد و حکم تعقیب بسیاری از افراد حزب دمکرات را صادر کند. حتی یکی از افراد برجسته حزب، عمر دبابه در کردستان دستگیر شدند. حکومت حزب دمکرات را به همدستی در قتل متهم کرد و قبل از همه، انگشت اتهام را به سوی ابراهیم احمد دراز کرد که به طور مستقیم در کشته شدن او دست داشته و عامل و مشوق ترور میران بوده است و ابراهیم احمد و شمس الدین مفتی را به اتهام قتل دستگیر کردند. هر چند به خاطر فقدان مدرک مستدل و دلیل و برهان قوی، ابراهیم احمد بعداً از زندان آزاد شد... قاسم غیر از آنکه ابراهیم احمد را دستگیر کرد و اجازه رسمی فعالیت علنی حزب را هم پس گرفت در بغداد هم دایره‌ی امن "اداره امنیت" گروهی از دانشجویان فعال حزبی را دستگیر و تحت تعقیب قرار داد.)

سپس قانعی فرد و همکارانش به کمکهای ایران به پارت دمکرات می پردازند و در صفحه‌ی 675 می نویسند: (... ساواک علاوه بر افراد حزبی خواهان ادامه رابطه با بارزانی بود و بدون تأیید نهایی بارزانی، حزب کاری را نمی توانست انجام دهد و همین روش دیکتاتوری مآبانه بارزانی سرانجام شیرازه‌ی اولیه حزب را از هم گسست. دستگاههای اطلاعاتی اصولاً ترجیح می دهند که در سازمانهای متشکل و مخصوصاً در هیئت مدیره یا کمیته مرکزی و به طور کلی دستگاه رهبری هر سازمان و تشکیلاتی نفوذ کنند و آن‌ها را در اختیار بگیرند. کشور ما مملکتی است عشایری، بنا بر این قبل از تشکیل ساواک هم همیشه عقیده بر آن بوده که در رؤسای عشایر نفوذ کنند..)

سپس در ادامه‌ی این بحث می نویسند: (... هرچند اگر کمک مالی و تسلیحاتی شاه و ساواک نبود، بارزانی هرگز نمی توانست قیام بکند ناگهان هوس کرد که از کشوری دیگر هم حمایت دریافت کند و علیه شاه استفاده کند و همانند نظر کارشناس سیا، وی بقا و وفایی برای کسی نداشت و ناگهان به این فکر رفت که بهتر است از مصر هم کمک مالی و تسلیحاتی دریافت کند. به همین دلیل هزار را به دور از چشم نماینده ساواک به سفارت مصر می فرستد.)

در اینجا به گفته‌های عبدالرحمن شرفکندی "هزار" استناد می کند: (در بهار 1962 بنا به سفارش و در اجرای دستور بارزانی در بغداد به دیدار سفیر مصر رفتم و پیام بارزانی را به او دادم به آن شرط که جمال عبدالناصر اقداماتی به عمل آورد تا دولت عراق از جنگ با کردها دست بکشد و به عبارتی مانع ادامه جنگ عراق با کردها شود و مصر هم کمی سلاح و چند هواپیما و تانک در اختیار بارزانی بگذارد تا شعله جنگ را به داخل خاک ایران کشاند زیرا ایران هم پیمان سنتو است و عبدالناصر در نظر داشت که شاه را سرنگون یا تضعیف کند. اما ناصر به این خواسته بارزانی پاسخی نداد..)

در ادامه‌ی همین مطلب به‌دیدار شتاب زده‌ی جمیل روزبه‌یانی با سرهنگ پژمان نماینده‌ی ساواک در عراق اشاره می‌کند که می‌خواست ساواک را از جریان این کار بارزانی مطلع کند. از کلیه‌ی نوشته‌های قانع‌ی فرد جاسوس تازه‌کار و پژمان جاسوس قدیمی ایران، و مجموعه‌ی اسناد ساواک که از آنها این مناسبات نقل شده‌است می‌توان به این نتیجه رسید که در کل رژیم ایران در زمان قاسم با توجه به جنبه‌ی ضد استعماری کودتای قاسم به عنوان ژاندارم استعمارگران در منطقه ماموریت داشته که با همکاری سازمانهای جاسوسی غرب همه‌ی امکانات موجود را برای سرنگونی قاسم و روی کار آوردن مجدد نظام سلطنتی سرنگون شده و یا رژیم غرب گرا و وابسته مورد استفاده قرار دهد. طبیعی است که در این راستا مسئله‌ی کرد در عراق زمینه‌ی همواری بوده برای شعله‌ور شدن قیام کردها و سیاستهای شوینیستی و پان عربی قاسم نیز مانعی بزرگ برای حل مسالمت آمیز مسئله‌ی کرد بوده. از همین رو رژیم ایران تلاش میکند تا در پارت دمکرات عراق نفوذ کرده و با توجه به سابقه‌ی بارزانی و شناخت رژیم ایران از او، سازمان امنیت ایران تلاش می‌کند تا نفوذ خود را تا آنجا که امکان دارد گسترش داده و ضمن سمت و سو دادن به این جنبش تا آنجا که می‌تواند مانع تثبیت شدن رهبری بارزانی بر کل جنبش شود و حتی اگر امکانی یافت او را از صحنه خارج سازد.

بارزانی از آنجا که از زمان های قبل ماهیت رژیم ایران را می‌شناخت، همواره در تلاش بود که با کسب حمایت بین المللی و حفظ تعادل در روابط با شرق و غرب و یافتن پشتیبانان بی طرف در این نبرد سیاسی به مهره‌ای تبدیل نشود که بازیچه‌ی رژیم ایران باشد. اما ابراهیم احمد و هیئت سیاسی به دلایل کم تجربگی، خودبزرگ بینی، عدم تحلیل درست جریانات به راحتی در دام گسترده‌ی سازمان امنیت ایران افتاده و به عاملی در جهت مجری رهنمودهای ساواک تبدیل گشتند.

دست‌اندرکاران تدارک کتاب "پس از شصت سال" در وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی آگاهانه تلاش میکنند اختلافات نسلهای پیشین کردهای عراق را در میان نسل کنونی زنده کرده و نیروهای مختلف کرد را در برابر هم قرار داده و در عین حال تاریخ مبارزات جنبش رهائی بخش ملی کرد را لجن مال کنند. از همین رو در این فصل از کتاب، همراه با سوءاستفاده

از گفته‌های مام جلال به ردیف کردن رویدادهای مختلفی چه در جبهه‌ها و چه در عرصه‌ی سیاسی پرداخته‌اند. تقریباً تمام آنچه را که خلاصه‌وار حسن ارفع در شرح جنگهای رژیم قاسم برعلیه کردها نوشته تکرار کرده‌اند. کلاً در گزارشات ساواک در مورد جریانات سالهای 1961 تا 1963 و روی کار آمدن رژیم بعث، محتوای گزارشات ساواک به روابط دو کشور بستگی کامل داشته است. در برهه‌هایی که تیرگی روابط مسلط است، این گزارشات همه‌ی جنایات رژیم عراق را بر شمرده و تا آنجا که امکان داشته سعی بر افشاگری رژیم عراق را دارند. اما در زمانهایی که دو رژیم به مغالزه مشغول بوده‌اند رویدادها را برعکس کرده‌اند.

بارزانی با درایت می خواسته که ارتباط با ایران و یا هر کشور دیگری با اطلاع وی انجام گیرد. تا دستگاههای جاسوسی این کشورها نتوانند سیستم جاسوسی تار عنکبوتی خود را در درون جنبش کرد ببافند. اما هیئت سیاسی خواهان ایجاد روابط خاص خویش بوده و بدون اطلاع بارزانی که رهبر حزب بود از ایران پول و سلاح دریافت می کرد. طبیعی است که عدم اعتماد بارزانی به این روشنفکران خود بزرگ بین بیشتر شده و نامبرده نمی توانست قبول کند که افراد ملتش فدای ندانم کاریهای عده‌ای شده و در جنگی نابرابر درگیر شوند و فدای قدرت طلبی این نورسیده‌ها شوند. از همین روست زمانیکه او پیشنهاد آتش بس را از عبدالسلام عارف دریافت می کند، آنرا بدون چون و چرا می پذیرد. او هیچگاه امکان مذاکره با دشمن را رد نکرد. در عین حال او می دانست که مسئله کرد مسئله‌ای نظامی نیست که در جریان یک جنگ سرنوشت آن تعیین گردد. از همین رو او در عرصه‌ی سیاسی تلاش می کرد تا پشتیبانی بین المللی را برای جنبش کرد کسب کند. تلاشهای سیاسی بارزانی همگام با رهبری کارای نظامی او در جنگهای پارتیزانی موجب شدند که مسئله‌ی کرد در ابعاد بین المللی مطرح گردد.

حمله‌ی مجدد عراق در زمان عبدالسلام عارف با تکیه بر مزدوران خودفروخته‌ی برخی از عشایر کرد و نیروی کمکی 5000 نفری ارتش سوریه در روز 1963/8/20 صورت گرفت و دشمن کوه استراتژیک "متین" را در

منطقه زاخو تصرف کرد. ۴۰۰ پیشمرگ فدائی قسم خوردند تا متین را از دست دشمن خارج سازند. از این رو شب 1963/10/4 پیشمرگه‌های تحت فرماندهی عیسی سوار در یک حمله‌ی برق آسا ارتش عراق و سپاه "برموک" سوریه را به فرماندهی "فهد شاعر" شکست داده و سپاه سوریه را مجبور به عقب نشینی به کشورشان کرد. (33)

مسکو، سازمان ملل متحد و آمریکا را که از دولت عراق دفاع میکردند، به کشتن کردها محکوم کرد. آندره گرومیکو وزیر امور خارجه‌ی شوروی در روز 1963/6/9 نارضایتی کشور خود را به سفیر عراق در مسکو ابلاغ کرد. مغولستان از سازمان ملل خواست که کشتار کردها در عراق را به بحث بگذارد. آمریکا، فرانسه، انگلستان و اردن با پیشنهاد نماینده‌ی شوروی در یونسکو مبنی بر محکوم کردن عراق مخالفت کردند. چین و مائوتسه تونگ بدلیل حمایت شوروی از کردها، جنبش کردها را ارتجاعی خواندند. ترکیه مرزهای خود به روی کردها بست و پاکستان 9000 گلوله‌ی توپ به عراق اهدا کرد و انگلستان هواپیما و خلبان در اختیار ارتش عراق گذاشت و آلمان غربی مبلغ 15 میلیون مارک به عراق کمک کرد. آمریکا روز 1963/6/2 آمادگی خود را برای کمک به عراق اعلام کرد. به عبارتی دیگر جنبش رهاییبخش ملی کردستان در این برهه از تاریخ در شرایط بسیار دشواری قرارگرفته بود و همه‌ی زدو بندهای بین المللی و توطئه‌های منطقه‌ای بر علیه این جنبش به‌کارگرفته شده بودند. در چنین شرایطی ابراهیم احمد و یارانش به توصیه ایران خواستار ادامه‌ی جنگ بارزانی با عراق بودند. در این مورد به صفحه‌ی 709 کتاب "پس از شصت سال" نگاه کنید و این سند را ببینید:

- (کمیته‌ی مرکزی پارت دمکرات به توصیه‌ی ایران مخالف مذاکره میان بارزانی و حکومت بود پیداست انتقادهای طالبانی از بارزانی بیشتر به خاطر شکست ملا در مذاکرات بود، زیرا کمیته مرکزی و ابراهیم احمد مخالف آتش بس بودند و بارزانی می گفت مردم به آتش بس نیاز دارند و اختلافات از اینجا جدی شد.)

"یک بار برای ملا مصطفی نقل کردند که پیشمرگه‌های اربیل دیده‌اند لشکری با هزاران کامیون و توپخانه به سمت بارزان در حرکت است گریه کرده‌اند و خطاب به ابراهیم احمد گفته‌اند که " این چه شرف و غیرتی

است که برادرانمان را بکشند و ما اینجا دست روی دست گذاشته و تماشا کنیم؟ ابراهیم گفته بود: "شما نمی دانید. اگر بارزانی نماند، فرماندهی یکی می شود و آن وقت ما عکس بارزانی را به عنوان شهید می فروشیم و پول زیادی بدست می آوریم."⁽³⁴⁾

-
- 1- عزیز محمد دبیرکل سابق حزب کمونیست عراق، برگرفته از فیلم مستند پیشرو.
 - 2- پاول دیمچینکو Pavel Dymchenko روزنامه‌نگار، اواخر دهه‌ی 1950 در عراق بود و سپس در دیگر کشورهای خاورمیانه بوده‌است. مجموعه‌ای مقاله و مطالب در مورد کردستان منتشر کرده‌است. از فیلم مستند پیشرو.
 - 3- محمدی مه‌لا کریم، کنگره‌ی بزرگداشت صد سالگی بارزانی، بخش اول، گردآوری و تدوین: ممتاز حیدری، دکتر کردستان مکریانی، دکتر دلیر اسماعیل حق شاپور، ص 371-372 چاپ هه‌ولیر.
 - 4- همانجا، ص 374-375.
 - 5- پروفیسور لئونید میدفیدکو Leonid Medvedko روزنامه‌نگار، برگرفته از فیلم مستند پیشرو،
 - 6- چیشتی مجبور، ص 400-401، عبدالرحمن شرفکندی، چاپ اول، پاریس 1997.
 - 7- ناله‌کوک، خاطرات غنی بلوریان، تدوین و تنظیم حامید گوهری، ص 49، چاپ ستوکهم 1997.
 - 8- پروفیسور نوردیخان جلیلی، شرقشناس در سال 1957 در مسکو با بارزانی ملاقات کرده، برگرفته از فیلم مستند پیشرو.
 - 9- پاول دیمچینکو Pavel Dymchenko، روزنامه‌نگار، اواخر دهه‌ی 1950 در عراق بود و سپس در دیگر کشورهای خاورمیانه بوده‌است. مجموعه‌ای مقاله و مطالب در مورد کردستان منتشر کرده‌است. از فیلم مستند پیشرو.
 - 10- محمد عیسی، یکی از همراهان بارزانی در شوروی. برگرفته از فیلم مستند پیشرو.
 - 11- فیلم مستند پیشرو.
 - 12- نجفقلی پسبان، از مهاباد خونین تا کرانه‌های آرس، ص 28.

- 13- دکتر فئواد معصوم، عضو هیئت سیاسی اتحادیه میهنی کردستان، کنگره‌ی گرامی‌داشت 90 سالگی زنده‌یاد بارزانی، ص 52 گردآوری و تدوین: ممتاز حیدری و نژاد عزیز سورمی.
- 14- عزیز محمد، همانجا.
- 15- عبدالله آغا پشدری، مصاحبه با نویسنده.
- 16- بارزانی و جنبش رهاثیبخش ملی کرد، ترجمه‌ی کردی از سعید ناکام، ص 171-172، 1998 چاپ دهوک.
- 17- نجفقلی پسیان، از مهاباد خونین تا کرانه‌های ارس، ص 51-52.
- 18- بارزانی و جنبش رهاثیبخش ملی کرد، ص 108-109، برگرفته از ارشیو پارت دمکرات.
- 19- دکتر محمد عثمان عضو سابق پارت دمکرات کردستان عراق (1950-1970) و نماینده‌ی کنونی در پارلمان عراق، برگرفته از فیلم مستند پیشرو.
- 20- چیشتی مجبور، ص 374-388.
- 21- محمد ملاقادر، خه‌باتنامه، ص 59-60.
- 22- کردها، حسن ارفع، رئیس سابق ستاد ارتش ایران، بررسی تاریخی-سیاسی، ص 198-224، به زبان انگلیسی و فارسی، ترجمه به زبان کردی حامید گوهری، اربیل 2007.
- 23- خاطرات احمد بانی خیلانی، مشهور به ابوسرباز، عضو سابق هیئت سیاسی حزب کمونیست عراق، ص 216، استکهلم 1997.
- 24- خه‌باتنامه، محمد ملاقادر، ص 60.
- 25- چیشتی مجبور، هه‌ژار (عبدالرحمن شرفکندی)، ص 445-446.
- 26- حبیب محمد کریم، دبیر سابق پارت دمکرات کردستان، منتخب کنگره‌ی سال 1966، مصاحبه با نویسنده.
- 27- عیسی پژمان، مصاحبه با نویسنده.
- 28- هه‌ژار، ضمیمه‌ی شرفنامه، ص 157، همچنین از مهاباد خونین تا کرانه‌های رود آراس، ترجمه‌ی شوکت یزدین ص 476-477.
- 29- خاطرات یک پیشمرگ، سید کاکه، ص 26، چاپخانه‌ی دانشگاه صلاح الدین، اربیل سال 2000.
- 30- خاطرات احمد بانی خیلانی، ص 214-216، ستوکهولم.
- 31- ایستگاه‌های زندگیم، نوشته‌ی محسن دزه‌ای به زبان عربی، ترجمه اسماعیل برزنجی به کردی، ص 67-68، چاپ اربیل.
- 32- حسن ارفع، کردها، ص 198-224.
- 33- تاریخ تصویری مختصر پارت دمکرات، ص 31.
- 34- چیشتی مجبور، هه‌ژار، ص 403-404.

فصل هفتم

عهد با ابراهیم در آتش
1964- 1966

عهد با ابراهیم در آتش 1964-1966

فصل هفتم کتاب "پس از شصت سال" از صفحه 833 آغاز شده و در صفحه 991 پایان می یابد و در مجموع 105 صفحه را شامل می شود. در این 105 صفحه 52 صفحه به گفته‌های جلال طالبانی اختصاص داده شده است. در آغاز این گفته‌ها، از ایشان در صفحه 941 نقل می شود:

- (باید برای تاریخ باز گفت که توافق کمیته مرکزی حزب با حکومت عراق در 1966 هر چند آتش برادر کشی را در کردستان شعله‌ورتر کرد و ضرر و زیان زیادی برای اعضای ارشد کمیته مرکزی حزب در پی داشت، اما دست آوردهایی هم داشت. مانند: اعتراف به احقاق حق کردها نزد حکومت عراق، تأسیس دانشگاه سلیمانیه، تبدیل دهوک به استان و شناخته شدن جشن نوروز به عنوان عید ملی و رسمی و اعلام کردن آن به عنوان تعطیل رسمی. پذیرفته شدن ده‌ها نفر از جوانان کرد در دانشکده افسری و نظامی و صادر شدن عفو عمومی برای زندانیان سیاسی و مجوز انتشار یافتن روزنامه النور به زبان عربی که تأثیر زیادی بر افکار عمومی عرب گذاشت...)

سپس در صفحه‌ی 943-944 دوباره به شرح علل پیدایش اختلافات میان دفتر سیاسی و بارزانی پرداخته و می گوید: (... بارزانی از قبل کاروبار خود را از کمیته مرکزی حزب جدا کرد و قیام کرده بود و نیروی نظامی تشکیل داده بود و آن‌هایی را که از طرف حزب آمده بودند، با فعالیت و صداقت خود برای زنده ماندن حزب تلاش می کردند و هر کس بنا به وظیفه و توان خود تلاش می کرد اما آنهایی که بارزانی به داخل حزب آورده بود، افرادی بودند که هر کدام دوست داشتند بر کل نیروهای مسلح حزب سلطه پیدا کنند و البته بارزانی هم سودای آن‌ها را عملی کرد و به عبارتی می توان گفت کودتایی کرد. با این توصیف که او رهبر حزب است، دستور جابجایی بعضی از مسئولان و افسران بلند پایه را صادر کرد و آن نوع افراد را جایگزین کرد. مثلاً علی عسگری را کنار نهاد و عبدالوهاب اتروشی را جایگزین کرد. کسی مانند کمال مفتی را هم کنار نهاد و ملا معروف "مارف" را جایگزین کرد. عمر دبابه را کنار نهاد و عزیز عقراوی را

به جای او گذاشت و این تغییرات پی در پی و گسترده به شبه کودتا می مانست. این رخ دادها در سال 1964 اتفاق افتاد. حتی من که فردی نزدیک به او بودم و مراوده و رفاقت خاص داشتیم را از فرماندهی نیروی رزگاری "رستگاری" کنار نهاد و یک افسر کرد بادینانی، به نام رشید سندی را به جای من گذاشت و البته اولین بار سرهنگ نامق عبدالله حویزی را در نظر داشت و او نپذیرفته بود، چون معاون من هم بود. و اکثر فرمانده‌ها و افسران ارشد را به بهانه‌ای برکنار کرد و افراد درجات پایین تر را جانشین ساخت.

بارزانی افراد نورچشمی و نزدیک به خود را به آن مشاغل کلیدی گماشت و اگر کسی هم مخالف این انتصابات بود یا در اجرای آن تعلل و نافرمانی می کرد با اعمال زور و قدرت خواسته‌هایشان را اجرا می کرد. به راستی این آغاز و ابتدای یک کودتا بود. او بدون آن که نظر و رأی دبیر کل حزب، ابراهیم احمد، و کمیته مرکزی برایش کمترین ارزش و اهمیتی داشته باشد بلکه کاملاً بر عکس اصول حزبی و کمیته مرکزی حزب و کمیته رهبری بود و ملا مصطفی در میان نیروهای نظامی مسلح پیشمرگ به به‌رهم زدن ترکیب و ساختار نیروی پیشمرگ پرداخت...

در این بخش از گفته‌های مام جلال، می توان به راحتی تردیدها و آشفتگی در نقل رویدادها را مشاهده کرد. از سویی بارزانی را در جریان رویدادها گناهکار می نامد و از سوی دیگر مسبب اختلافات را بخشی از اعضای دفتر سیاسی می داند که بعدها به جنبش و بارزانی پیوستند، ولی از این بیان پرهیز میکند که ابراهیم احمد و طرفدارانش از سال 1966 تا 1970 که با حکومت همکاری می‌کردند، چند پیشمرگه و مردم شهر و روستاهای کردستاندا کشتند.

بر همه آشکار است که تا سال 1958 و قبل از بازگشت بارزانی و همراهانش از شوروی، پارت دمکرات کردستان ناشناخته و بسیار ضعیف بود. تعداد بسیار اندکی ابراهیم احمد را به خاطر نوشته‌هایش در مجله‌ی "گه‌لاویژ" در سلیمانیه می شناختند. کودتای ژوئیه و بازگشت بارزانی به مثابه‌ی رهبر خلق کرد از شوروی، فرصت مناسبی را برای خلق کرد و اعضای پارتی به وجود آورد که سازمان خود را گسترش داده و دفاتر خود

را در بغداد و کردستان بگشایند و اجازه پخش روزنامه‌ای را بنام بارزانی دریافت دارند و بدین صورت با استقبال توده‌های مردم مواجه شوند. در ابتدا مشکلی برای اداره پارتی در بین نبود، بجز اینکه حمزه عبدالله دبیر وقت حزب در صدد بود، پارتی را به حزب کمونیست عراق ضمیمه کند، کنگره چهارم ایشان را حذف کرد. سپس ابراهیم احمد کشمکشها را بر سر قدرت به جایی رساند که جدا از رژیم بعث، رژیم ارتجاعی ایران هم در آن مداخله کرده و با پول و اسلحه، ابراهیم احمد را بر علیه بارزانی شوراند. جدا کردن دفتر سیاسی از پارتی و بارزانی که خودشان آنرا کمیته‌ی مرکزی و یا حزب می نامند، و انتقال دفتر سیاسی به "خزینه" در نزدیکی شهرک ماوت و نپذیرفتن هر نوع کنگره و کنفرانسی برای حل مشکلات و آشکار شدن توطئه ترور بارزانی از سوی سید عزیز شمزینی و علی حمدی، بارزانی را به این نتیجه رساند که برای عدم تکرار چنین توطئه‌هایی به تعویض چند فرمانده پیشمرگ اقدام کند. مام جلال به تاریخ این جریان‌ات اشاره نمی کند. اما آشکارا از خصومت شدید اعضای دفتر سیاسی بر علیه بارزانی سخن می گوید. در مورد این توطئه عبدالرحمن شرفکندی "هزار" می نویسد:

- (سید عزیز شمزینی نامه‌ای برای حاجی محمد شیخ رشید که دشمن سرسخت مان بود نوشته که "تو بیا تا باهم ملا مصطفی را از بین ببریم و تو را رهبر کنیم..." نامه کشف شد و سید عزیز و چند نفری از جمله علی حمدی دستگیر شدند. سپس به خاطر سید عبدالله افندی، سید عزیز را آزاد کردند، اما علی حمدی کشته شد.)⁽¹⁾

برای روشنتر شدن موضوع باید به این گفته‌های مام جلال در صفحه 945 توجه کرد: (تندی و خشونت در بین افراد کمیته مرکزی حزب وجود داشت و خصوصاً از طرف ابراهیم احمد و سید عزیز شمزینی، نوری شاویس، علی عبدالله و چند نفری از اعضای کمیته مرکزی مانند نوری احمد طاهها و ملا عبدالله دزه‌یی "موتور". آن‌ها نسبت به بارزانی بسیار رفتار و موضع تندی داشتند. حتی نوری شاویس در بعضی از جاها یا محافل علناً به بارزانی فحش می داد و با زبانی تلخ استهزاء می کرد و طبعاً این حرفها چند دقیقه بعد با کمی افزایش و کاهش به گوش خود ملا مصطفی می رسید

و او آنرا به حساب همه حزب می نوشت. علی عبدالله و نوری شایس و افراد کمیته مرکزی تصور می کردند که زمان آن رسیده که نوعی چهارچوب یا خطوط و مرز برای ملا مصطفی تعیین شود به این امید که او دیسپلین حزبی بیاموزد. (...)

اما سرانجام، وجود ملا مصطفی را در پارت دمکرات لازم می داند تا برای کشمکشهای آنان با عشایر چاره‌جویی کند. در این باره در صفحات 946-948 می گوید:

- (معتقد بودم که اول اینکه کمیته مرکزی حزب باید بداند که وجود ملا و اسم او ضرورت دارد و شخصی ذی وجود است و یک نوع ضرورت تاریخی برای قیام و مبارزه کرد به شمار می‌رود. در آن زمان که کار و بار ما با بعضی عشایر بدون سلطه و سرپرست عشیرت و کدخداها بود در قیام به انسان بزرگ مردی مانند بارزانی نیازی فوری و مبرم داشتیم و گرنه مساله اینکه چنین بروز دهیم طبعاً ما می‌توانیم بارزانی را حذف کنیم و از قیام کنار بگذاریم و نشان دهیم که دیگر کاری به او نداریم و این کار پسندیده و مقبول و واقعی نیست...) در ادامه آن می گوید:

- (دوم اینکه من تصور می‌کنم که اختلاف و جنگ کمیته مرکزی حزب با بارزانی برای قدرت اصلی است نه برای مردم و پیروان. آن افراد هنوز صبوری انسانی و مبارزه ندارند. بگذارند مردم خود متوجه شوند که بارزانی می‌خواهد قیام را به پایان برساند و حزب را منحل کند و حتی نواحی آزاد شده را دوباره به حکومت بسپارد. آنگاه مردم خود مخالفت خود را با آن سیاست نادرست نشان دهند و سراغ ملا مصطفی بروند و بگویند که از رهبری کنار بروند. اما تفکر غالب آن‌ها مبتنی بر تهدید و عصبانیت به اعضا و پیروان حزب خوش بین بودند زیرا که 90 درصد هواخواه کمیته مرکزی حزب بودند و به غلط تصور می‌کردند که با این هواداران می‌توانند رهبری سیاسی بارزانی را بر عهده داشته باشند).

نکته سوم اینکه به عقیده من اشتباه در آنجا بود که به جای یافتن راه حل سیاسی با بارزانی نوعی دو صدایی و اختلاف به وجود آمد و چهارم اینکه عامل کشنده‌ی این اختلافات شد، شخص نوری شایس بود که به راستی با تکروی، سرکشی و خودمحوری آتش آن اختلاف‌ها را دامن زد.

بعد از اینکه چند نفر از ریش سفیدها و افراد مشهور و محترم محلی در بین کمیته مرکزی حزب و ملا به عنوان ریش سفید و داور حکمیت می کردند. ابراهیم احمد از ماوهت به نزد بارزانی در رانیه آمد و من و چند نفر دیگر نیز همراه او بودیم و همگی به نزد ملا رفتیم. درد دل و بگو مگو کردیم و حتی توانستیم او را قانع کنیم که راه حل پیشنهادی من را دنبال کنند. راه حل من این بود که کمیته‌ای مستقل گذاشته شود تا سرپرستی انتخابات را برای کنگره‌ی واقعی حزبی بر عهده بگیرد و در آن کنگره بحث اختلاف‌های میان بارزانی و کمیته مرکزی حزب یا موضع گیری مقابل حکومت و یا توافق با آن به تبادل نظر و تحلیل گذاشته شود.

آنگاه یا بارزانی رأی کنگره را می پذیرد و یا نمی پذیرد اما اختلاف ها به هر شیوه‌ای که باشد، دیگر جنبه قانونی خواهد یافت. در حقیقت هم ابراهیم احمد با این گام عملی راضی بود و نیز علی عبدالله، اما بارزانی خواست که چند نفر را به عنوان کمیته معرفی کنم و من هم اسامی آنها را به وی دادم که موافقت کرد. اکثر آنها "مانند جمال شالی، حبیب کریم، یداله عباس حسین، جلال عبدالرحمن، عمر بامرانی و یکی دیگر که اسمش را فراموش کرده‌ام" کسانی بودند که آن روز به کار و بار حزبی باور داشتند نه اینکه پیرو خط بارزانی باشند. این افراد تعیین شدند تا سرپرستی انتخابات را در کنگره برعهده بگیرند. در فردای آنروز صورت جلسه‌ای نوشتیم که استاد ابراهیم احمد آن را چک و اصلاح کرد و نزد ملا رفتیم و او هم تغییرات مورد نظرش را اعمال کرد سپس به صورتی مقبول به صورت بیانیه‌ای در آمد که او امضا کرد و ابراهیم احمد هم. صورت جلسه را توسط حبیب کریم و یداله و دیگران فرستادیم برای نوری شاپیس که در دفتر کمیته مرکزی حزب بود. در منطقه‌ای به اسم خزینه در نزدیکی ماوهت تا به صورت بیانیه‌ای منتشر شود.

نوری شاپیس هم به شیوه‌ای عجولانه و خشن و کمی عناد و علیه بارزانی که نمیدانم چه نیرویی موهوم را پشت سر خود فرض کرده بود یا تحت تأثیر چه کسی قرار گرفته بود یا چه هدف را دنبال می کرد و یا چه نیازی داشت، از آن دو نفر عصبانی می شود و آنها را به باد فحش و ناسزا می گیرد و بیانیه را از آن ها می گیرد و پاره پاره می کند، آنها را هم بازداشت می کند و به زندان می فرستد. بارزانی در ابتدا کنگره را دوست

نداشت و وقتی آن خبر تلخ را شنید گفت: بفرمایید پارت و کمیته مرکزی نمی خواهند کنگره داشته باشیم. و آنگاه خود شروع کرد به آماده سازی، برای اینکه کنگره را در دست داشته باشد. نامه نگاری کرد. حتی قبل از آن که بلایی ناگوار بر سر حبیب کریم بیاید و یا نوری شاوویس آن کار زشت و نامعقول را در برابر آنها انجام دهد که کاری بی خردانه و آتش افروزانه بود و به پارتی و ملت کرد ضرر و زیان رسانید. ملا به همه نامه نوشت و گفت: تلاش کنید که کنگره جماعت پیرو ابراهیم احمد برگزار نشود. یکی از آن نامه‌ها به دست ما افتاد که خطاب به سرهنگ کافی در منطقه باله‌کایه‌تی نوشته بود...

هر چند که ناشرین کتاب "پس از شصت سال" محتوی نامه ملا مصطفی را در اینجا درج نکرده‌اند، لیکن با استفاده از مجموعه‌ی این گفته‌های مام جلال، پیدا است ناشرین کتاب پس از شصت سال تنها یک هدف را دنبال می‌کنند و آن مخدوش کردن شخصیت بارزانی و اثبات این که ایشان تنها یک یاغی‌ای قدرت طلب عشیره‌ای بوده و به هیچ اصولی پایبند نبوده‌است. حال آنکه با تحلیل همین گفته‌ها به سه نکته‌ی مهم میتوان پی برد.

نخست اینکه مام جلال از طرفی با تلاش در توجیه اعمال ابراهیم احمد و پیروانش در مخالفت با بارزانی، به نامعقول بودن و ناپسند بودن کارهایشان اقرار میکند و از طرفی دیگر با قرار دادن لبه تیز انتقاد بر گردن نوری شاوویس و علی عبدالله و دیگرانی که بعدها متوجه اشتباهات خود در پیروی از ابراهیم احمد شده و به آغوش جنبش بازگشتند، ابراهیم احمد را که در مقام دبیری دفتر سیاسی نقش اول را ایفا می‌کرده و طبیعتاً مسئولیت کلیه تصمیم‌گیریها و اعمال ناشایست دفتر سیاسی را بر عهده داشت، تبرئه میکند.

دوم اینکه مام جلال ضمن گفته‌های خود تلویحاً به این نکته اعتراف می‌کند که مردم رهبری سیاسی بارزانی را قبول داشتند و از جنبه‌ی نظامی نیز واضح و آشکار است که بارزانی فرماندهی بی چون و چرای کلیه‌ی پیشمرگان کرد بود. از همین روست که مام جلال چنانکه خود می‌گوید شخصاً با حذف بارزانی از حزب مخالفت می‌کرده و در صدد بوده تا راه

دیگری برای حل اختلافات بیابد. از سوی دیگر برخورد بارزانی با ابراهیم احمد در رانیه بدلیل سفر او به اسرائیل بدون اطلاع و رضایت بارزانی. بنا به گفته‌ی خود مام جلال انتخاب اعضای کمیته‌ی سرپرستی انتخابات را به خود مام جلال سپرده، بیانگر مشی متواضعانه و آشتیجویانه و مسئولانه‌ی بارزانی بوده‌است، در حالیکه بارزانی از قدرت نفوذ و قدرت کلام خود در بین مردم کردستان آگاه بود. وگرنه نوری شایس چگونه میتواند فرستاده‌های حزبی را به زندان بیاندازد و ابراهیم احمد بدون رضایت بارزانی ده‌ها تن مبارز دگراندیش را در ماوهت زندانی بکند. این اعمال در شرایطی صورت گرفته بود که تعداد پیشمرگان چشم و گوش بسته‌ی ابراهیم احمد و هوادارانش به هزار تن نمی رسید. اما بارزانی علاوه بر جنگجویان عشیره بارزان، رهبر هزاران پیشمرگه دیگر کرد نیز بود.

سوم اینکه آنچه که بارزانی به آن معتقد بود، حفظ وحدت جنبش بود. از همین رو علیرغم اینکه او می دانست که دفتر سیاسی و پیروان ابراهیم احمد مرتباً برعلیه او توطئه‌گری می کنند. تا زمانیکه آنها به صفوف دشمنان کرد نپیوسته بودند با آنان مدارا میکرد. بعداز آن نیز همواره درهای جنبش و آغوش خود را برای بازگشت تک تک آنان باز نگهداشت و در سال 1970 با پذیرفتن ابراهیم احمد و عمر مصطفی دبابه، این بزرگ منشی خود را به آنان اثبات کرد.

جای تأسف است که مام جلال پس از سپری شدن این همه سال و کسب هزاران تجربه‌ی تلخ، کلماتی را بر زبان می آورد که نه تنها موجب خشنودی دشمنان اشغالگر کردستان شده‌اند بلکه بیانگر پافشاری او بر توجیه اشباهات گذشته نیز هستند. از سویی ایشان ابراهیم احمد و پیروانش را تبرئه می کند و از سویی دگر برای به انجام رساندن نه‌قشه‌های خود به ملا مصطفی و نام و توان او در جامعه‌ی نیاز دارد. از سویی می پذیرد که مردم با سیاست بارزانی همراهند و از سویی انتظار می کشد پس از سازش ملا مصطفی با دولت و بازگرداندن مناطق آزاد شده به دولت، مردم از او دور شوند. حال آنکه آن مناطق آزاد شده را همین ملا مصطفی آزاد ساخته بود نه جلال طالبانی یا ابراهیم احمد.

در ادامه این بحث در صفحه‌ی 954 مام جلال میگوید: (... به راستی من بگویم دستی پشت پرده بود که رابطه بین پارت و کمیته مرکزی را به هم بزند. کمونیست‌ها هم نقش منفی و جنجالی در این اختلاف داشتند، در بین دو گروه مخالف تاخت و تاز میکردند. حتی ایرانی‌ها هم نقش مخربی در این زمینه داشتند. آرمانشان این بود که حزب در عرصه و میدان سیاسی و مبارزه کرد و کردستان وجود خارجی نداشته باشند. هر چند به شیوه‌ای رندانه کار کردند. همچنین نکته دیگر بود که ضرورت داشت در آن ایام حساب جدی روی آن باز شود و آن هم این بود که عشایر کردستان و آقا و بگ و خوانین کردستان از وجود حزب آشفته شده بودند دو موضوع مایه‌ی آزارشان بود: اول اینکه حزب سلطه آنان را در کردستان به مخاطره انداخته بود و نهادها و کادرها و اعضای حزبی کم کم رشد کرده بودند و آنها هم این بود که سلطه و نیروی نظامی پیشمرگ را در دست داشتند و دوم تاسیس انجمن‌های محلی، انجمن محلی که به کشاورزان و زارعین سلطه و قدرت می داد. عاقبت همه آقاهای کردستان به طرف ملا مصطفی گرویدند و در حمله مسلحانه علیه کمیته مرکزی حزب ما اقدام کردند.)

در صفحات 955-956 کتاب "پس از شصت سال" سپس در مورد سه رویداد به نقل از مام جلال جریانات را با پس و پیش کردن چنان ردیف کرده‌اند که در ذهن هر خواننده‌ای که بدور از این رویدادها بوده همه‌ی خطاها و اختلافات و کشمکشها متوجه بارزانی شوند و بدین سان با آشفته‌کردن روند وقایع، بی طرفی ناشرین کتاب را نیز به خواننده القاء میکند. آنان از قول مام جلال می نویسند:

- (...کنگره در 1 ژوئیه 1964 در منطقه قلادزه برگزار شد. از هر جایی در آن شرکت کردند، افرادی که حتی اکثر آنها، عضو حزب پارتی نبودند و در عمر خود کار حزبی هم نکرده بودند. نزدیک 400 نفر را برای شرکت در آن مراسم جمع کردند با این توجیه که کنگره کنگره ملی است و فرقی با کنگره‌ی حزب ندارد و هر کردی از مردم جامعه می تواند در آن شرکت کند و حزب هم حزب همه کردهاست. در این کنگره که کمیته مرکزی 17 عضو داشت، 15 نفر آن اخراج شدند و آنها با دو نفر ماندند. خود بارزانی و هاشم عقراوی. کنگره قرار گذاشت حامی سیاست بارزانی باشد و کمیته

مرکزی حزب منحل شود و با نیروی نظامی به کمیته مرکزی حزب حمله کند.....)

سپس بلافاصله از هجوم نیروهای بارزانی به مقر دفتر سیاسی نوشته و در صفحه 957-958 از قول امام جلال ادامه می‌دهند: (... به دفتر کمیته مرکزی حزب در 13/7/1964 در ماوهت حمله کردند آن حمله را به گناه تاریخی تعبیر می‌کنم زیرا اولین بار بود که در تاریخ کرد، مشکل سیاسی به جای راه حل سیاسی، به زبان جنگ و اسلحه و گلوله پناه برده شد... بیانیه‌ای در رادیو پارتی خوانده شد آن رادیو را شوروی از راه سید عزیز به کمیته مرکزی حزب هدیه داده بود و افراد آن را از بغداد تحویل گرفته بودند در آن رادیو ابراهیم احمد بیانیه‌ای خواند و هراس و بیم خود را از احتمال قریب الوقوع فاجعه پر ضرر و زیان موضع گیری ملا و جنگ برادر کشی را بروز داد و از شنوندگان خود خواست که جلوی آن فاجعه را بگیرند و مردم را به مقاومت فراخواند. اما سر انجام آن بود که ما ضربه خوردیم و کمیته‌ی مرکزی حزب در برابر آن همه مردم مسلح شکست خورد و به طرف ایران روانه شدیم چون گزینه و راهی دیگر وجود نداشت یا مرگ یا تبعید).

سپس برای نتیجه گیری از این دو رویداد در صفحه‌ی 959 در ادامه‌ی نقل قول از امام جلال، به رویدادی می‌پردازند که در واقع موجب بروز این دو واقعه شده بود نه نتیجه‌ی آن دو رویداد و آن کنفرانس ابراهیم احمد و یارانش در ماوهت بود. امام جلال می‌گوید:

- (... کمیته مرکزی حزب در روزهای 4 - 9 آوریل 1964 کنفرانسی را در ماوهت برگزار کرد که همه‌ی اعضای شاخه‌ها در سراسر کردستان در آن سهمیم بودند. در آن جا با رأی اکثریت قرار شد که از ملا همه قدرت و سلطه‌اش پس گرفته شود. حتی کسانی هم نزد ملا بازگشتند آن‌ها هم به آن رأی مثبت دادند. "مثل علی سنجاری، حبیب محمد کریم، یداله و ..." من در کنفرانس ماوهت شرکت نکردم و قبول هم نداشتم و کار و بار نظامی و تنظیم نیروی پیشمرگ هم بر عهده من بود و میدانستم بیانیه‌ای شدیدالحن و تند صادر خواهد شد و من با آن جو حاکم کاملاً مخالف بودم.

در کنفرانس قرار شد گروهی را نزد ملا بفرستند و او هم قبول نکرد و گفت: من خودم حزیم! و با تخمین اکثریت آنها را اخراج کرده‌ام!
 منظور او از تخمین نیروی نظامی بود تا تخمین سیاسی و ما تصور می کردیم که او نمی خواهد جنگ کند. آن هم جنگ برادر کشی یا به کمیته مرکزی حزب حمله کند و برای حل مشکلات کمیته مرکزی حزب از نیروی نظامی استفاده کند... اما عشایر آمد و ملا هم چند صد بارزانی را به همراه و 2000 تا 3000 عشایر حتی پیشمرگ را هم با خود همراه و همگام کرد...

سپس در صفحه 960 می افزاید: (... وقتی حمله انجام شد هیچ راهی نداشتیم یا می بایست جنگ می کردیم و جنگی پر از کشت و کشتار و خونریزی راه بیاندازیم یا اینکه به طرف ایران برویم...)

همچنانکه ملاحظه می کنید، دست اندرکاران انتشار این کتاب "سازمان اطلاعات ایران" از قول مام جلال ابتدا به "کنگره‌ی قلادزه‌ی پارتی" پرداخته‌اند که بارزانی در 1964/7/1 برگزار کرده و سپس به حمله‌ی مسلحانه به دفتر سیاسی که در تاریخ 1964/7/13 انجام گرفته و دست آخر به کنفرانس ابراهیم احمد و گروهش در ماوت که حدود سه ماه قبل از آن در تاریخ 4- 1964/4/9 برگزار شده بود اشاره کرده و با پس و پیش کردن این تاریخ‌ها، خواننده کتاب چنین متوجه میشود که بارزانی کنگره برگذار کرده و فرمان حمله به محل آنها داده است، لیکن چنانچه میبینیم رویدادها برعکس بوده‌اند. آنان سه ماه قبل در کنفرانس ماوت ملا مصطفی را به قول خودشان از حزب اخراج کرده بودند. ابراهیم احمد از رادیوی حزب برعلیه بارزانی تبلیغ می کرده و مردم را به قیام علیه بارزانی شورانده بود.

ناشرین کتاب، مطابق مشی جمهوری اسلامی، در صفحات 954-957 تلاش می کنند با استفاده از نقل قولهای جلال طالبانی و پیش و پس کردن رویدادها و آشفته‌سازی در نقل رویدادها چنین بنمایانند که جنگ برادر کشی را بارزانی آغاز کرده و در ابتدا فاقد قدرت لازم در حزب بوده است و

با تکیه بر خوانین و بگ‌های کردستان و نیروی نظامی (!) بر ابراهیم احمد غلبه کرده‌است.

حال آنکه همه میدانند که بخش قدرتمند رؤسای عشایر و خوانین همچنانکه از قول خود مام جلال نیز در همین کتاب در مورد حمله‌ی قاسم به کردستان آورده شده‌است، همواره در صفوف دشمنان بارزانی بودند. نیروی نظامی بارزانی پیشمرگ‌های کرد بودند که جان بر کف و برای احقاق حقوق ملی خود رهبری ملا مصطفی را پذیرفته و به جنبش پیوسته بودند و اکثریت آنان دهقانان و زحمتکش‌ان شهر و روستا بودند. می‌توان به راحتی گفت که اکثریت اعضای حزب نیز به دلیل وجود ملا مصطفی به عنوان رهبر پارته‌ی بدان گرویده بودند.

همچنانکه مشاهده می‌شود با این شیوه‌ی تدوین کتاب، ذهن خواننده بدان سو کشیده می‌شود که بپذیرد بارزانی با دو عضو کمیته‌ی مرکزی، 15 تن از اعضای مرکزیت حزب را اخراج کرده و با چند صد بارزانی و دو تا سه هزار عشایر مسلح به 40 - 50 نفر افراد کمیته‌ی مرکزی هجوم برده و آنرا به ایران رانده است!!! اما درستی رویدادها چه بوده‌است؟ همچنانکه از لابلای گفته‌های مام جلال در صفحات 947 و 948 نیز آمده است درمی‌یابیم که:

1- از بین ریش سفیدان، عقلا و شخصیت‌های منطقه عده‌ای به میانجیگری بین کمیته‌ی مرکزی و بارزانی بر می‌خیزند. هر دو طرف آماده می‌شوند که کنگره‌ای مشترک برگزار کنند تا به اختلافات بین دفتر سیاسی و بارزانی و موضع دو طرف در مقابل حکومت رسیدگی کنند و آنان را حل نمایند. بر اساس پیشنهاد مام جلال، جمال شالی، حبیب محمد کریم، یداله عباس حسین، جلال عبدالرحمن، عمر بامرانی و کس دیگری که مام جلال اسم او را فراموش کرده‌است را برای برگزاری کنگره و اداره‌ی آن تعیین می‌کنند. پروتکل آنرا نوشته و بارزانی و ابراهیم احمد آنرا امضا می‌کنند. و برای نوری شاپور در دفتر سیاسی در خزینه نزدیک شهرک ماوه‌ت می‌فرستند تا بیانیه‌ی مانندی منتشر کند. به گفته‌ی مام جلال، نوری شاپور با پرخاشگری نسبت به بارزانی و سخنان زننده و فحش بیاننامه را گرفته و پاره می‌کند و حبیب محمد کریم و یداله عباس حسین را زندانی می‌کند.

ابراهیم احمد و دفتر سیاسی در برابر این کار هیچ عکس العملی از خود نشان نمی دهند و از برگزاری کنگره‌ی مشترک نیز صرفنظر می کنند.

2- بارزانی آماده بود که اگر مام جلال از ابراهیم احمد جدا شود، سعی نماید پست دبیری پارتنی را به او بسپارد. در ظاهر امر او نیز آماده بود. این پست را قبول کند. اما پس از بازگشت به نزد ابراهیم احمد، مجدداً موضع خود را به طرفداری از او تغییر داده است. در این مورد عبدالرحمن شرفکندی "هزار مکرسانی" می نویسد:

- (جلال طالبانی به دوله‌رقه آمد تا با بارزانی ملاقات کند. روی پشت بام یکی از خانه‌های دهکده قدم زده و باهم گفتگو می کردیم. او میگفت که بارزانی با کار تشکیلاتی دشمنی دارد و از کار حزبی عصبانی است و چند نفری از رفقای حزبی را در گلاله اخراج کرده‌است. من مفصلاً خرابکاریهای حزب را که موجب آزرده‌گی بارزانی شده بود و او همه‌ی آنها را از جانب ابراهیم احمد میداند برایش بازگو کردم. اگر ابراهیم احمد در ریاست حزب باقی نماند و یا اگر به عنوانی مانند مصطفی کمال، او را پدر کرد بنامند و خانه نشین شود، بارزانی از کمک به حزب دریغ نخواهد ورزید. من قول میدهم که امور حزب را به تو خواهد سپرد زیرا او ترا بسیار دوست دارد.

گفت: اگر راست بگویی به شرافتم من اولین کسی هستم که بر علیه ابراهیم احمد پرچم خود را علم می کنم. باید یک شخص، هر که باشد فدای مصالح عام شود...

بارزانی به آنجا رسید و شبی مفصل و طولانی گفته‌های خودم و جلال را برایش بازگو کردم. گفت: من موافقم ابراهیم را کنار بگذارند و جلال را به جای او بگذارند و من از صمیم قلب به آنها کمک خواهم کرد. جلال با دلخوشی و قول مردانه رفت، اما در این مورد نه تنها کاری نکرد بلکه در مخالفت با بارزانی فعالیت کرد.⁽²⁾

3- به دنبال این رویداد و چند واقعه‌ی دیگر، ابراهیم احمد و گروهش تصمیم به خاتمه دادن به مسئله و حل یک جانبه‌ی آن گرفته و کنفرانسی از هواداران نشان برگزار کردند و با بارزانی تصفیه حساب نمودند و

همچنانکه از قول مام جلال در صفحه‌ی 959 آمده: (کمیتة مرکزی با تصمیم یکجانبه در روزهای 4 تا 9/4/1964 کنفرانسی در ماوهت برگزار می کند.) مام جلال بدون ذکر تعداد شرکت کنندگان در کنفرانس، میگوید:

- (همه‌ی اعضای حوزه‌ها در سرتاسر کردستان در این کنفرانس مشارکت کردند.) اما شاهدان آگاه اعلام کرده‌اند که نزدیک به 80 نفر در این کنفرانس شرکت کرده و با رأی اکثریت، ملا مصطفی را از حزب اخراج می کنند. روز بعد از کنفرانس ابراهیم احمد در گفتاری رادیویی مطالبی تند و جنگ طلبانه بر علیه ملا مصطفی ایراد می کند و از مردم می خواهد قیام کنند و اجازه ندهند بارزانی جنگ برادر کشی را آغاز کند و از این کار جلوگیری کنند. اگر دقت کنیم این گفتار در روز بعد از کنفرانس یعنی 10/4/1964 ایراد شده و حمله‌ی بارزانی به مقر دفتر سیاسی در 13/7/1964 پس از کنگره ششم صورت یافته‌است. در باره‌ی این کنفرانس محمد ملا قادر میگوید:

- (در آوریل 1964 یعنی در 6/4/1964 کنفرانسی از سوی مکتب سیاسی با شرکت کادرهای طرفدار آنان که تعدادشان 80 نفر بود در ماوهت برگزار شد. در این کنفرانس تصمیم به خلع ید بارزانی از تمام مسئولیت‌هایش گرفتند اما این تصمیم هم برخلاف اختیارات کنفرانس بود و تصمیمات کنفرانس موجب دودستگی و اختلاف در صفوف پارتی شد. کمیتة نظارت و بازرسی وارد عمل شدند و با هر دو طرف دیدار کردند و میخواستند که کنگره برگزار کنند. بارزانی راضی بود اما دفتر سیاسی راضی نشد.) (3)
در همین مورد عزیز محمد می گوید: (در کنفرانس ماوهت که بارزانی را تعلیق کردند، صالح شیره چنانکه شنیده‌ام گفته بود: ما او را تعلیق کردیم، اما به من بگوئید که چگونه این تعلیق را اجرا کنیم؟) (4)

هنگامی که بارزانی از تصمیمات کنفرانس ماوهت آگاه شد به مدت سه ماه تلاش کرد که ابراهیم احمد و اعضای دفتر سیاسی را راضی کند تا از تصمیمات خود منصرف شوند و اختلافات را در کنگره‌ای مشترک حل کنند. اما ابراهیم احمد که به وعده‌ها و سلاح و پول ایران و به این خیال که 90% کادرها و پیشمرگ های حزب با او همراهند، راضی به این کار نشد. به همین دلیل بارزانی ناچاراً تصمیم به برگزاری کنگره‌ی ششم پارتی

گرفت و هیئت تدارک کنگره را با شرکت افراد زیر تشکیل داد: عزیز عقراوی، هاشم عقراوی، نعمان عیسی، اسماعیل عارف، اسماعیل ملا عزیز، محمد ملا قادر، بابا شیخ شیخ عمر، احمد گروته، عبدالله اسماعیل و ... کمیته‌ی تدارک کنگره از ابراهیم احمد و گروهش دعوت می‌کنند تا آنها در کنگره‌ی ششم مشارکت کنند و در آنجا اختلافات را چاره‌کنند. اما آنان که تصمیم خود را گرفته بودند به کمیته‌ی تدارک کنگره جواب نمی‌دهند. در این مورد محمد ملا قادر می‌گوید:

- (... در آغاز ژوئیه‌ی 1964 کنگره‌ی ششم در قلادزه برگزار شد. کنگره هیئتی را به ماوهت فرستاد تا اعضای کمیته مرکزی به کنگره بیایند. اما آنها نیامدند. اعضای این هیئت عبارت بودند از: علی هژار، مجید اتروشی، احمد اتروشی، فاتح محمد بگ، اسماعیل ملا عزیز، جلال محمود بگ و دیگران.)⁽⁵⁾

کنگره ششم پارت دمکرات روز 1964/7/1 با شرکت 600 نفر در منطقه قلادزه برگزار شد. در کنگره رویدادهای 1960 تا 1964 و از جمله کشتن احمد آقا زیباری به دست چهار تن از نگهبان بارزانی، کشته شدن صدیق میران در جاده‌ی بین مه‌سیف صلاح الدین و شه‌قلاوه، متهم کردن شمس الدین مفتی و محمود کاوانی و فرمان دستگیری ابراهیم احمد از سوی حکومت و کنفرانس ماوهت به بحث و گفتگو گذاشته شد. کنگره ابراهیم احمد، جلال طالبانی، عمر مصطفی دبابه، سید عزیز شمزینی، نوری احمد طه، عه‌بدولرحمن زبیحی، علی عسگری، علی حمدی، احمد عبدالله، ملا عبدالله اسماعیل، جلال عبدالرحمن، نوری صدیق شایس، علی عبدالله، حلمی علی شریف و حمدی حاجی طاهر را از پارتی اخراج کرد و کمیته‌ی مرکزی جدیدی را انتخاب کرده و به اتفاق آرا ملا مصطفی بارزانی را در رهبری پارتی ابقا کرد. همچنین کنگره قرار گذاشت که ایستگاه رادیو و چاپخانه‌ی حزب از دفتر سیاسی پس گرفته شود و انجام این امر را به ملا مصطفی واگذار کرد.⁽⁶⁾

4- ابراهیم احمد و گروهش حاضر نشدند که چاپخانه و رادیو را به پارتی بازگردانند. به همین دلیل کنگره مسئولیت پس گرفتن این دو دستگاه را به بارزانی داد. بارزانی نیز توسط گروهی از پیشمرگان برای پس گرفتن

وسایل حزب اقدام کرد. از آنجا که ابراهیم احمد و گروهش توان مقابله با آنان را نداشتند، مواد غذایی و هر آنچه را که نمی توانستند با خود حمل کنند به درون رودخانه‌ی ماوهت انداخته و مسلحانه به ایران فرار کردند. در این باره هه‌ژار مکریانی و حسن ارفع می نویسند:

- حسن ارفع: (ملا مصطفی به اعضای دفتر سیاسی پارتی در ماوهت اعلام می کند که سلاحهایشان را پس دهند و فرامین را اجرا کنند. اما دفتر سیاسی از فرمان ایشان سرپیچی می کند و در نتیجه ملا مصطفی به لقمان پسرش دستور داد که با 2000 بارزانی و 500 مسلح پیشدرو به فرماندهی انور پسر رشید به ماوهت بروند. اعضای دفتر سیاسی و 630 پیشمرگ طرفدار آنان چون نتوانستند از خود دفاع کنند، از رودخانه‌ی زاب کوچک گذشتند و در نزدیکی سردشت وارد خاک ایران شدند. آنها به مسئولان ایرانی اجازه ندادند که خلع سلاحشان کنند و گفتند که پس از مدتی کوتاه به داخل خال عراق بازمی گردند. ابراهیم احمد به تهران آمد، اما عمر دبابه و جلال طالبانی نزد رفقاییشان در دهکده‌ی دولکان در نزدیکی سردشت و در 12 مایلی مرز عراق باقی ماندند. شیخ احمد برادر بزرگ ملا مصطفی تلاش کرد دفتر سیاسی را به ملا مصطفی نزدیک کند، اما نتوانست. پس از چند روز 200 نفر از پیشمرگای خانقین نیز آمدند و به دفتر سیاسی پیوستند. سپس همگی به داخل خاک عراق بازگشتند و می خواستند در چوارتا بمانند وقتی تعدادی از بارزانیها از این حرکات آگاه شدند به آنان حمله کردند و در نتیجه 200 پیشمرگی خانقینی دوباره به نزد ملا مصطفی بازگشتند و بقیه به ایران فرار کردند. این بار دولت ایران آنان را تحت نظر گرفته و خلع سلاحشان کرد. پس از چند روز به دلیل اعتراض دولت عراق به وجود این پناهندگان در نزدیکی مرزهایش، دولت ایران آنها را به سقز منتقل کرد و از آنجا به همدان برد. اما هواداران آنان در سوریه، لبنان و اروپای غربی از ملا مصطفی و دولت عراق شکایت کردند.)⁽⁷⁾

- هه‌ژار مکریانی: (صبح آن روز، بسیاری از این استادان به مرکز دفتر خود در ماوهت رفته بودند. در رادیوی خود بیانیه‌ای رسمی و حزبی منتشر کردند مبنی بر اینکه بارزانی را از حزب اخراج کرده‌ایم و کسی نباید به

حرف او گوش کند!! بارزانی از این امر بسیار عصبانی شد و گفت: باید این پایتختتان را به هم بزنم و خزانه‌تان را به فقرا بدهم. پسرش لقمان را با 200 بارزانی به سراغ آنان فرستاد. به محض اینکه احساس خطر کردند دستپاچه شدند، قرار گذاشته بودند که به ایران فرار کنند. صدها صندوق چای و گونی قند را به داخل رودخانه انداخته بودند. صدها تفنگ برنو و کلاشینکوف را شکسته و به رودخانه انداخته بودند.⁽⁸⁾

در همین مورد سید کاکه از پیشمرگه‌های قدیمی کردستان نیز می‌گوید: (از اوایل سال 1964 جدا شدن دفتر سیاسی از ملا مصطفی آشکار شده بود. دفتر سیاسی که ابراهیم احمد و جلال طالبانی در آنجا بودند، در ماهوت بیانیه‌ای برعلیه بارزانی صادر کرده و به قول خودشان ملا مصطفی را از پارتی و جنبش اخراج کردند. اما تعداد کمی از پیشمرگان با "جلالی" ها همراه شدند، زیرا نیروی پیشمرگ میدانست که جنبش به آنان تعلق دارد و باید نیروی خود را در چه جهتی و به کدام سو بگذارند. در آن زمان سرهنگ عزیز "عزیز عقراوی" که در سفین "مصیف سلاح الدین-نوسهر" بود به دشت اربیل آمد و فارس باوه را به جای دکتر خالد منصوب کرد و مام رسول را به فرماندهی گردان گماشت و مرا به جای فارس باوه به مسئولیت دسته "سه‌پهل" گماشت.

پس از منتشر شدن این بیانیه، نیروی کمی از پیشمرگان به فرماندهی لقمان بارزانی به سراغشان رفتند، اما جلالی‌ها نتوانستند مقابله کنند و به داخل ایران فرار کردند. در آنجا شاه ایران در همدان اسکانشان داد. در 10 فوریه 1964 بارزانی مذاکره با عبدالسلام عارف را آغاز کرد.⁽⁹⁾

بعد از فرار به منطقه‌ی آلان، 40-50 نفر از رهبران گروه ابراهیم احمد در روستای بیتوش مستقر شدند و پیشمرگان هم در روستاهای مزی و دولکان ماندند. در این مورد مام جلال در ادامه‌ی نقل قولهایش در صفحه 960 می‌گوید:

- (... روز بعد از خواب که بیدار شدیم، دیدیم یک سرهنگ ایرانی در اطراف ما چادری زده‌است. اسمش سمکو علیار بود. "سمکو علیار در آن زمان ستوان دوم بود- نویسنده" او گفت: دورتا دور شما محاصره است.

راست می گفت دیدیم که حق با اوست و دور ما محاصره است گروهی ایرانی نزد ما آمدند و به ما گفتند که چه می خواهید بکنید؟ چون از مرز کشور همسایه به طور غیرقانونی عبور کرده بودیم. ما هم گفتیم که از روی ناچاری به این جا آمده ایم. من و عمر دبابه و علی عسگری با آنها به گفتگو نشستیم. اولین بار من و بعد عمر دبابه گفتیم که ما چاره‌ای جز این نداشتیم و این 600-700 نفر یا کشته می شدند و یا می بایست ما هم به سوی آن ها نشانه می رفتیم و روبروی آن ها شلیک می کردیم و کرد کردکشی به راه می انداختیم. به همین دلیل بهترین راه را برگزیدیم و به داخل خاک ایران آمدیم. آن ها هم در ابتدا به ما مهلت 48 ساعته‌ای دادند که خاک ایران را ترک کنیم.)

به گفته‌ی حسن ارفع، پس از فرار آنان به ایران، بارزانی شخصی را به نام محمد رشید به نزدشان می فرستد و از آنها می خواهد که برگردند. مام جلال در این باره در صفحه‌ی 962 می گوید:

- (... مردم مشکلات ما را اختلاف میان بارزانی و حزب نام نهادند و بعدها گفتند جلالی و ملایی به منظورشان اختلاف میان حزبی ها و ملایی ها بود و هواداران هر کدام را چنین نام گذاری کردند: جلالی ها و ملایی ها وقتی که گروه از طرف ملا نزد ما به ایران بازگشت، در آن جا دو خواسته را مطرح کردیم:

1- بارزانی به ما اجازه بدهد تا که به بارزان و نزد شیخ احمد برویم و کنار او باشیم اگر بارزانی علیه حکومت جنگ کرد که دوباره همراه او خواهیم شد اگر هم ملا علیه حکومت (منظور با حکومت است. مترجم) به توافق رسید ما خود به طور مستقل کار و فعالیت خواهیم داشت که ملا این شرط را نپذیرفت.

2- در منطقه‌ای مستقل زندگی کنیم و بنا به عبارت عامیانه و در اختیار خودمان باشیم مثلاً در منطقه‌ی به‌مو یا قره‌داغ یا هر جای دیگر. هر جناح هم کار خود را انجام دهد و هر دو طرف اسم حزب را عوض کنند. که این شرط را هم نپذیرفت... او نوعی تسلیم شدن مطلق را می خواست

که برویم بنشینیم و در هر کجا ما را مستقر کرد، راضی باشیم و صدایمان در نیاید. مدت تعیین شده که تمام شد ایرانی ها به ما اجازه دادند که به کردستان بازگردیم و این چنین شد که داخل خاک کردستان باز گشتیم. اول به ارتفاعات کوهستان رفتیم و آنجا ماندیم. هفته‌ای گذشت و باز هم بارزانی از نو، علیه ما تعدادی مسلح را جمع آوری کرد و برای جنگ به منطقه‌ی ما اعزام کرد. جنگ دوباره شروع شد و پس از چند روزی دیدیم که ادامه کشت و کشتار همدیگر هیچ فایده‌ای ندارد به ناچار دوباره با ایرانی ها تماس گرفتیم. به آنها گفتیم که به ما اجازه بدهند تا دوباره به ایران بازگردیم. آن‌ها پذیرفتند و پرسیدیم که ما را در کجا مستقر می کنید. گفتند در روی نوار مرزی. به داخل ایران دوباره بازگشتیم. باز هم محاصره شدیم و فردا صبح گفتند که شما را به جایی دورتر از نوار مرزی می بریم اول به شن "اشنویه- نویسنده" که البته من آنجا را دوست داشتم و اگر نزدیک آن شهر می بودیم می توانستیم نزد شیخ احمد بارزان برویم و ملا نمی توانست به ما حمله کند (...)

سپس در صفحه‌ی 964 مام جلال ادامه میدهد: (... ایرانی ها یک شب ما را به زور به همدان بردند و 400-500 نفر بودیم در یک اردوگاه ما را اسکان دادند و گفتند شما در این جا پناهنده‌اید سلاح هایمان را گرفتند. دیگر حسابی در تله و دام ایران افتاده بودیم. حال دنبال راه حل بودیم. من و حلمی علی شریف و چند نفر دیگر از افراد خواستیم که به کردستان عراق بازگردیم و به کار و بار حزبی خود بپردازیم و علی عبدالله و علی عسگری و عمردبابه هم با نیروهای مسلح باقی بمانند. کمال مفتی و افسر نظامی محمد امین فرج و چند نفر دیگر سرپرستی امور را برعهده داشته باشند و ابراهیم احمد هم در تهران باقی بماند. سید عزیز هم از آن جا نزد پدرش رفت....)

در صفحه‌ی 966 می گوید: (... برای حقیقت تاریخ باید بگویم آن گروهی که به پارتی یا دمکراتی کمیته مرکزی حزب شناخته شده بودیم و علیه

قاسم قیام کردیم، هیچ رابطه‌ای با ایران نداشتیم. برعکس مواضع ابراهیم احمد و نوری شایس و حلمی شریف و دیگران هم بسیار ضد ایران بود حتی در نوشته‌ها هم بسیار با شدت بحث استعمار و حکومت ایران مطرح میشد... ملا قبل از شروع دوباره جنگ همراه با بعضی از عشایر پشدر و عباس مامند آقا با ایران ارتباط برقرار کرده بودند و در این زمینه از کمک فرماندهی سپای ارومیه سپهبد ورهرام "که بعدها سناتور شد" که در آن ایام در مهاباد بود، استفاده کردند. ملا عبدالله وهرتی را که پسردایی علی عبدالله و کادر حزب بود، به نزد ورهرام فرستاده بودند...

سپس در صفحات 967 - 968 ادامه میدهد: (... در واقع ملا از سال 1962 با ایران رابطه برقرار کرده بود و تلاش کرد که نماینده خود "علی عسگری" را نزد آن‌ها اعزام کند اما ایرانیان گفته بودند که عمر دبایه مثل نماینده کمیته مرکزی حزب به آن جا برود. به شرطی که حزب هم موافق این امر باشد اما ابراهیم احمد پاسخ داده بود که کمیته مرکزی حزب راضی نیست که نماینده‌ای بفرستند اگر ملا هم نماینده‌ای می فرستد بنا به مسئولیت شخصی خود عمل می کند. ملا هم تصور می کرد که در آن هنگام ابراهیم احمد بدون در نظر گرفتن رأی و دیدگاه روس‌ها آب هم نمی خورد و به همین دلیل به خط خودش نامه‌ای نوشت که:

برادر عزیزم ابراهیم، تو با مسئولیت من عمر را به ایران بفرست اگر خانه عمو گله‌ای کردند بگو من گفتم یعنی ملا در برابر روسیه مسئول خواهد بود. به گمانم ملا از قبل نظر روسها را می دانست و آن‌ها راضی شده بودند چون من در سال 1963 که مسکو رفتم درباره روابط از آنها پرس و جو کردم و گفتند غیر از اسرائیل مابقی روابط شما با دیگر کشورهای جهان مشکلی ندارد و در صورتی که ما را مطلع کنید.

آن سفر به ایران در اواخر 1962 بود که برایشان هیچ کاری انجام نداده بودند و حتی به آنها گفته بودند که همه چیز به آمدن ابراهیم احمد به تهران بستگی دارد. چون او سکرتر حزب است و شاه می خواهد او را ببیند یا ملامصطفی را. ما تشکیل جلسه دادیم ملا نتوانست برود دوباره از ملا پرس و جو شد و او گفت ابراهیم احمد برود چون او در جهت منافع کردها گام برخواید داشت. موضوع را به رای جمعی گذاشتیم اکثریت کمیته

مرکزی رضایت داشتند اما 3 نفر مخالف بودند آن ها هم خود ابراهیم احمد و نوری شایس و حلمی علی شریف بودند که رای مخالف دادند که ابراهیم احمد به تهران نرود.

بنا بر این رای اکثریت بر این بود که ابراهیم احمد به تهران سفر کند و البته در آن سفر او با شاه ملاقاتی نکرد. فقط با چند مسئول دیگر و مقام مملکتی دیدار کرده بود. آن ها هم به او وعده داده بودند که با او همکاری کنند اما چون شاه می دانست که در بغداد علیه قاسم کودتا صورت خواهد گرفت. هیچ وعده‌ای را عملی و اجرا نکردند فقط 100 قبضه برنو را هدیه به او دادند. تفنگها را تقسیم کردیم 50 قبضه را به رسم هدیه برای ملا فرستادیم تا او هم 35 قبضه را برای شیخ احمد بدهد. این نهایت ارتباط ما با دولت ایران بود تا فوریه‌ی 1963 که کودتای بعث رخ داد و قاسم کنار رفت. پس از آن حکومت ایران موضع خود را تغییر داد چون حامی کودتا بود. خصوصاً دوست داشت که جناح بعث در برابر جناح عبدالناصر به پیروزی دست یابد زیرا ایران بسیار مخالف عبدالناصر بود...

در این مورد اسناد و شاهدان این رویداد بر خلاف گفته‌های مام جلال گواهی می دهند. همچنانکه پیش تر اشاره شد، شاه از به قدرت رسیدن عبدالکریم قاسم خشمگین شده بود. از آن بیم داشت که قاسم راه‌گشای روس ها به منطقه شود و با به رسمیت شناختن ماده‌ی 3، حقوق کردها را به رسمیت بشناسد و کردها را در اداره عراق و حکومت سهیم کند. برای پیشگیری از این مسائل تلاش می کرد که در عراق آشوبی برپا کند. در آغاز تصمیم می گیرد که از اعراب شیعه و سنی استفاده کند. اما موفق نمی شود. در میان کردها بارزانی را به سان دشمن میدید و میگفت که چند بار بارزانی او را فریب داده و افسران و سربازان او را کشته است و دستور اعدام ویرا صادر کرده بود. به همین خاطر به عیسی پژمان مامور ساواک در بغداد ماموریت دادند که تلاش کند با ابراهیم احمد رابطه برقرار کند و در جهت مقاصد خود از او استفاده کنند. عیسی پژمان برای نخستین بار به نام معلم تاریخ و جغرافیا به کردستان عراق رفته و در کرکوک با ابراهیم احمد دیدار کرده بود. و با همکاری عبدالرحمن ذبیحی به روابطشان گسترش می دهند، واقعیت در این است که رژیم شاه در برپا کردن قیام

سپتامبر 1961 دخالتی نداشت، اما پس از برپا شدن قیام، ابراهیم احمد برای تسلط یافتن بر ملا مصطفی بطور یکجانبه و بدون اطلاع بارزانی، با رژیم شاه برقرار کرده و عیسی پژمان مسئول ارتباط ساواک با ابراهیم احمد و مام جلال بوده‌است. برای روشنتر شدن مسئله به گفته‌های عیسی پژمان توجه کنید:

- (با آن دسته از رهبران که در بغداد بودند، مانند ابراهیم احمد، جلال طالبانی، عمر دبابه، علی عسگری و عبدالرحمن ذبیحی که من پیش از آن اسامی آنها را در ایران می دانستم، تماس گرفتم. همچنین پیش از آن در سلیمانیه با ابراهیم احمد ملاقات کرده‌بودم. جلال طالبانی گفت: ما حتی یک هفت تیر نداریم که پلیسی را با آن بکشیم. در جواب او گفتم باشد و اظهار نظری نکردم. وقتی به ایران برگشتم و گزارش خود را نوشتم، شاه گفت: راه چاره‌ی این مشکل چیست؟ نوشتم تنها راه این است که این کردها را که از نژاد ایرانی هستند و منطقه‌ی آنان را در جنگ چالدران از ایران جدا کرده‌اند و به این رژیم ها داده‌اند و از آنجائیکه آنان در هر کجای دنیا که باشند خود را ایرانی میدانند، را یاری دهیم و نگذاریم نیروهای کریم قاسم به مرزهای ما برسند. شاه مرا به حضور خواست و پرسید این چیه که نوشتی برایم شرح بده! مسئله را برایش توضیح دادم و گفتم که لازم است ما به آنان کمک مالی و تسلیحاتی بکنیم. شاه به شدت برافروخت و گفت من بار دیگر به مصطفی بارزانی پول بدهم که با جماعت دمکرات بیایند و افسر، درجه‌دار و سربازان مرا بکشند؟ گفتم که شرایط آن دوره با امروز تفاوت دارد. در آن زمان آنان مهاباد را رهبری می کردند و مصطفی بارزانی در مهاباد بود، ما نمی توانیم آن زمان را با امروز مقایسه کنیم. امروز ما در شرایطی هستیم که باید این کار را انجام دهیم و به فکر آینده‌ی خود باشیم. مقداری فکر کرد و گفت بسیار خوب، پیشنهادهایت را بنویس و بگو که چه به آنها بدهیم. گفتم هزار تفنگ، بیشتر از 200 تیربار، یک ملیون فشنگ و یک ملیون تومان. گفت: بسیار خوب.

بعد از این تماس بلافاصله مسئولیت ساواک 5 کشور را که کرد در آنهاست به من دادند و جانشین رئیس وابسته‌ی نظامی در بغداد که قبل از من کردی از سنندج مسئول این پست بود، گماشتند. پس از 6-7 ماه، در

سال 1960، او را عوض کرده و مرا به جای وی گذاشتند. بعد از موافقت شاه من به بغداد برگشتم. در سلیمانیه با ابراهیم احمد دیدار کردم و در بغداد با جلال طالبانی، عمر دبابه، علی عسگری گفتگو کردم و به آنها گفتم میتوانید به من قول شرف دهید که اگر کاری برایتان انجام دهم در برابر شاه شرمنده نشوم؟ گفتند: بله. گفتم از شاه تقاضا کرده‌ام تا شش ماه به شما کمک کند و اگر در این مدت مطابق گفته‌های ما عمل کردید، کمکتان می‌کنیم و گرنه کمکها را قطع می‌کنیم. گفتند: موافقیم. 100% هیچ مشکلی در میان نیست. گفتم دو نفر را به ایران بفرستید و پیشنهاد می‌کنم ابراهیم احمد و جلال طالبانی بیایند. گفتند نمی‌توانیم و بهتر است عمر دبابه و علی عسگری بیایند. این دو نفر را با خودم به سردشت بردم. در آنجا خانه‌ای داشتم، آنها را در خانه‌ام گذاشتم و با رئیس ساواک و مسئولین امنیتی سردشت گفتگو کردند و قول شرف دادند که از ما حرف شنوی کنند و منم لوازم مورد نیاز را مخفیانه از طریق مریوان و پینجویین به سلیمانیه بردم و تحویلشان دادم. جلال طالبانی تقاضا کرد سلاح و مهمات را به ماوهت ببریم که دفترشان در آنجا بود. گفتم من نمی‌توانم، به بغداد برمیگردم و شما خودتان باید آنها را به ماوهت حمل کنید.⁽¹⁰⁾

در همین باره عبدالرحمن شرفکندی "هزار" می‌نویسد: (به یاد دارم شبی عمر دبابه آمد و کیفی سیاه همراه داشت. آنرا به ملا مصطفی داد. پس از دو روز گفتند 12 تفنگ برنو با خودش آورده‌است. چنانکه من شنیدم، حزب پارتی "منظور از ابراهیم احمد و همدستانش- نویسنده" بدون مشورت با بارزانی با ایرانی‌ها ارتباط گرفته‌اند. عیسی پژمان از طرف ساواک به نزد آنان آمده‌است، قرار گذاشته که ایران مخفیانه به آنان کمک کند با این شرط که بارزانی را که دشمن سرسخت شاه و کمونیست مسکو است از بین خود اخراج کنند. مقداری پول و تفنگ دریافت کرده‌اند. بارزانی از موضوع باخبر شده‌است. برای راضی کردن بارزانی مقداری پول آورده‌اند و گفته‌اند این سهم تو برای لشکرکشی و این کلکی است که ما به ایران زده‌ایم و همواره مخلص شما هستیم. بارزانی گفته: تفنگها را چه کردید؟ رفتند و 12 تفنگ نیز آوردند. پیدا بود ایران از عقیده‌ی کمونیستی پارتی

راضی است اما از بارزانی می‌ترسد. چون ابراهیم، برنامه‌ی حزبی هم در کل اعتقاد به سیستم مارکسیستی بود.⁽¹¹⁾

در همین مورد حبیب محمد کریم می‌گوید: (من از سال 1958-1959 ابراهیم احمد را می‌شناختم. شخصیتی زرنگ و فهمیده بود. اختلافات او با بارزانی در ابتدا بیشتر اختلاف شخصی بود. در آن هنگام چیز مهمی در میان آنها نبود، تا سرانجام ابراهیم احمد به خط مخالف بارزانی پیوست و با ایران همراه شد. اختلافات سیاسی بین ابراهیم احمد و ملا مصطفی بیشتر به دلیل وابستگی ابراهیم احمد به ایران بود. او به دستور ایران عمل می‌کرد و این هم از نظر بارزانی ممنوع بود.)⁽¹²⁾

برای اطلاع خواننده‌گان عزیز لازم است توضیح دهم که مقر پیشمرگه‌های گروه ابراهیم احمد در 1961/9/11 که جنگ سپتامبر روی داد در منطقه سلیمانیه "چه‌می ریزان" بود و ابراهیم احمد خود در "بیتواته" اقامت داشت. بعد از پاکسازی منطقه "بادینان" از وجود دشمن و آمدن بارزانی از بادینان به منطقه "سوران" و پاکسازی بخش "تق تق"، شهرک "چوارتا" در 11 و 12/8/1962 توسط ایشان، ابراهیم احمد در اکتبر 1962 مقر خود را از "بیتواته" به ماوهت برد. زمانیکه امام جلال از عیسی پژمان درخواست کرده بود، که اسلحه‌ها را به ماوهت ببرد، ارتباط آنان با ایران در اواخر سال 1962 انجام گرفته‌است، نه آنچنان که عیسی پژمان تاریخ این ارتباط را به 1961 نسبت می‌دهد.

امام جلال در صفحه‌ی 971 می‌گوید: (در بهار آن سال "1965" حکومت با ملا مصطفی رابطه‌اش به هم خورد و دوباره اعلان جنگ شد. و با ملا شمشیر را روبروی هم از غلاف کشیدند. ما یک گروه را نزد ملا فرستادیم که آماده هستیم زیر پرچم حزب و رهبری شما باز گردیم و دوشادوش شما علیه دشمن مبارزه کنیم". او هم گفته بود بسیار خوب! خوش آمدید و چه کنیم؟

ما هم دو شرط گذاشتیم که او در پاسخ گفت: شما بازگردید پس از 6 ماه یا باهم به توافق می‌رسیم سپس حزب را یکی می‌کنیم و به شما مسئولیت

خواهیم سپرد و یا خودتان بروید حزب مورد نظر و دلخواه خودتان را درست کنید. همه افراد ما به نزد او رفت و آمد داشتند. آنگاه برای من هم پیغام ها را فرستادند. در آن هنگام من در لندن بودم. به این صورت گفتند که ما دیگر در ایران نیستیم و به عراق و نزد ملا مصطفی بازگشته‌ایم. قبل از آغاز جنگ حکومت و بارزانی، جنگ برای پایه و اساس بود که حکومت خواهان تسلیم شدن مطلق بارزانی بود. و او هم نپذیرفت و حکومت حمله را آغاز کرد و شعله جنگ برافروخته‌تر شد...

پس از اسکان دادن گروه ابراهیم احمد در منطقه‌ی همدان توسط دولت ایران، بارزانی مدام با آنان در تماس بود تا آنها را از دامی که دولت ایران برایشان گسترده بود نجات دهد و دوباره به آغوش جنبش بازگردند. به همین دلیل تعدادی از آنان در گروه‌های چند نفره به نزد بارزانی مراجعت و در حدود 250-300 نفر در همدان باقی ماندند که آنها هم در دو گروه در 1965/7/6 به همراه علی عسگری و جلال طالبانی به حاجی عمران برگشتند. به غیر از ابراهیم احمد و سید عزیز شمزینی که قبلاً به اتهام طراحی ترور بارزانی به کنار گذاشته شده بودند، همه‌ی آنان را پذیرفته و به آنان فرصت داد که در صفوف پارتی مبارزه کنند. در این باره حسن ارفع می نویسد:

- (ملا مصطفی از اعضای دفتر سیاسی درخواست کرد که از ایران به عراق بازگردند. محمد رشید مامور شد با پناهندگان گفتگو کند و سرانجام عمر دبابه به عراق آمد که در این باره با صالح یوسف بارزانی نماینده‌ی بارزانی ملاقات کند. پس از گفتگو با صالح یوسف به ایران آمد و با طالبانی به رانیه برگشت و با ملا مصطفی دیدار کردند. سرانجام به واسطه‌ی مذاکره و میانجیگری محمد رشید و شیخ احمد، ملا مصطفی راضی شد به جز ابراهیم احمد و سید عزیز گیلانی زاده، همه‌ی پناهندگان به عراق بازگردند و پارت دمکرات هم مطابق قوانین دولتی فعالیت کند.)⁽¹³⁾

در صفحه 973-974 گفته‌های مام جلال ادامه یافته‌است: (وقتی به ایران بازگشتم با افراد نزد ملا مصطفی بارزانی رفتیم که چندان از من در آن ایام عصبانی نبود و وقتی هم که نزد او رفتیم گفت که 2-3 ماه

بنشینید و بعد با هم در جلسه‌ای می‌نشینیم و حرفهایمان را می‌زنیم. ملا در نزدیکی خودش در منطقه‌ای به اسم بالکایه‌تی در اطراف رواندز جایی را برای ما در نظر گرفت که حدود 2-3 ماه نشستیم. بعد که مدت مشخص تمام شد مجدداً نزد او رفتیم و گفتیم که مدتی است ما بدون کار و مسئولیت نشسته‌ایم و اگر یادتان باشد روز نخست توافق کرده بودیم که یا جدا شویم و یا خود چاره‌ای برای حل و فصل مشکلاتمان پیدا کنیم. و او هم گفت: خوب شما به دوله‌ره‌قه بروید و دفتر و مرکز خود را در آن جا بسازید و من هم مدتی بعد به آنجا می‌آیم و در آن جا باهم خواهیم نشست و حرف می‌زنیم و مشکلات را حل و فصل می‌کنیم. ما هم به همان جا رفتیم و بعد از مدتی بارزانی آمد و با او گفتگو کردیم و کم‌کم برایمان مشخص شد که ماندن ما هیچ سودی ندارد. خصوصاً که در آن مدت حمید عثمان، از سرپرستهای حزب کمونیست، هم به منطقه آمده بود. در آن هنگام او نزد حکومت کار می‌کرد و حقوق و تسهیلاتی داشت و حکومت مسئولیتی را به او داده بودند که مانع تفاهم ما و بارزانی شود.

موضع بارزانی تغییر یافت و از همه حرف‌ها و وعده‌هایش پشیمان شد. ما هم به او گفتیم که شما وعده و قرار گذاشته بودید که اجرا شوند. علی حمدی و محمود حاج توفیق دستگیر شده بودند و بعضی از کارهای دیگر هم برخلاف قرار و وعده اول انجام شده بود. به او گفتم: آنها را آزاد کنید. در پاسخ گفت خیلی خوب! من خودم به منطقه ماوه‌ت می‌روم و وقتی که باز آمدم باهم می‌نشینیم و برای مشکلات هم چاره‌ای خواهیم یافت و آن‌ها را هم آزاد می‌کنم. اما نه به آنجا رفت و نه آن افراد از زندان آزاد شدند بلکه مدت حبس آنها هم بیشتر شد افراد اداری یا مسلح ما هم در میان هواداران بارزانی بودند.

مدت 6-7 ماه گذشت و هیچ چیزی مشخص نشد، مشکلات بدون حل باقی ماند و خبری از عملی شدن وعده‌های ملا نبود. ما هم در آن جا معلق مانده بودیم. در دوران آشتی، وعده کرده بودیم که اگر پس از 6-7 ماه بارزانی کار و مسئولیتی به افراد کمیته مرکزی نسپرد و یا با همه به توافق نرسید سپس افراد مسئول کمیته مرکزی حزب خارج شوند و به شهرها بروند تا دوباره کار و برنامه حزبی و سیاسی خود را بازسازی و ترمیم کنیم و مبارزه پنهان را از نو شروع کنیم و دیگر زیر سلطه بارزانی نمانیم. هر

چند در آن مدت بی کار ماندیم و مثل اسیر با ما رفتار می شد. پس از مدت 6-7 ماه در کنار ان اختلافات و جو حاکم در فضای داخلی حزب خبر بسیار بدی به ما رسید که علی حمدی را از زندان ماوهت بیرون آورده‌اند به جایی برده و به طرزی مشکوک کشته‌اند.)

سپس در صفحه‌ی 977 - 980 به شرح رویدادهای سال 1966 می پردازد و چنین ادامه می دهد: (... ژانویه 1966 ناگهان دیدیم که روزی 8 نفر بارزانی از دور به طرف ما می آمدند و سلامی کردند و نامه‌ای را از طرف ادریس بارزانی برای من و حلمی آوردند در نامه نوشته شده بود که بنا به فرمان بارزانی باید هر دو نفرتان نزد ما بیایید و در منطقه‌ی تحت حفظ ما باشید.

یعنی اینکه من و حلمی از دیگر افراد کمیته مرکزی شویم و مرکز کمیته مرکزی حزب را به آنجا ببریم. محمد امین حسو میرخان مسئول آن افراد هم یکی بود که همراه بارزانی مدتی را در روسیه به سر برده بود و در آنجا هم درس خوانده بود و فردی حزبی بود. من هم از او پرسیدم که آیا ما برویم؟ او هم گفت: والله میل میل شماست. اما دوست دارید 1-2 روز به شما اجازه می دهیم که خودتان را آماده کنید. امیر خان در همان غروب علی عسگری را به گوشه‌ای برده بود و او را به مقدسات سوگند داده بود که رازی را که با او در میان می گذارد، نزد خود حفظ کند و اسمش را افشا نکند. او هم چنین کرد و سوگند خورد که اسمش را در هیچ جایی ذکر نکنند. رازش را برملا کرد و گفت به ما دستور داده شده‌است که حلمی و مام جلال را با خود ببریم و در بین راه بکشیم و سپس بگوییم چون فرار کردند و به فرمان ایست ما توجهی نداشتند ما هم به ناچار آنها را کشتیم... و فردای روز نزد عباس مامند ئاغا رفتیم و گفتیم که جریان از این قرار است و حال و روز ما چنین... او هم پیشنهادی کرد و گفت که "من نامه‌ای به ملا مصطفی می فرستم و به او می گویم که به جای آنکه تنها مام جلال و علی عسگری به حضور شما برسند، ما همگی می آئیم و در آنجا می مانیم و بعد مصلحت جمعی هرچه بود عمل می کنیم... در پاسخ بارزانی گفته بود: خیر لازم نیست شماها نزد من بیایید. بگذارید که آنها امر را اجرا کنند و نزد ادریس بروند من که باز آمدم با آنها دیدار خواهم

کرد. بی گمان روز به روز شک و تردید و بدگمانی ما بیشتر و بیشتر می شد نشستیم و تشکیل جلسه دادیم و قرار گذاشتیم که همان روز نخست قرار را اجرا کنیم. اما در روز سوم نوری شاویس و علی عبدالله هم پشیمان شدند. و گفتند ما در شهرها نمی توانیم زندگی کنیم. ملا ما را ترور خواهد کرد بنا براین خودمان اینجا می مانیم و کاری به سیاست نخواهیم داشت و ساکت می نشینیم.

اما 5 نفر دیگر تصمیم گرفتیم که در ابتدا 4 نفر فرار کنیم و سپس نوری احمد طه هم با تعدادی پیشمرگ به رانیه برود. در آن هنگام دوستان ما در رانیه بودند و گفت: من در شهر نمی توانم زندگی کنم به نزد ابراهیم احمد در تهران می روم....

ما آن شب فرار کردیم هر کدام از ما را همراه داشت. تعداد 15-16 نفر مسلح جمعاً 60 نفر بودیم. "منظور ناشران این است که این چهار نفر هر کدام 15 - 16 مسلح به همراه داشته‌اند. مترجم "ظهر فردایش نزد زیاد ئاغا رفتیم و برای او هم آن حکایت را باز گفتیم... روز دوم به کنار رودخانه‌ی ریزان رفتیم و در آنجا به دوستان ما در سلیمانیه خبر داده‌ایم و نزد ما آمدند. علی عسگری و حلمی شریف به کرکوک رفتند به آن شرط که بغداد بروند و در تنظیم کار و بار هم علی عسگری در کرکوک برنامه‌هایی اجرا کند و به طریق مشابهی عمر دبابه هم در سلیمانیه اقدام کند... و دوباره فعالیت و کار انتشار مجدد روزنامه‌خه‌بات را آغاز کردیم...)

سپس در صفحه‌ی 982-987 از قول مام جلال چنین نوشته‌اند: (... به راستی ما دو نوع اطلاع داشتیم "از دو موضوع خبر داشتیم - مترجم" اول اینکه رابطه ملا با ایران بسیار محکم و نیرومند بود دوم اینکه و با اسرائیل هم رابطه ایجاد کرده بود.

و منبع اصلی ما هم نماینده بارزانی در تهران بود که به ما نگاه پر عطف و تعلق خاطر داشت. در حقیقت شمس مفتی تا پایان سال 1966 با کمیته مرکزی حزب بود البته بنا به مصلحت ما با بارزانی همراه بود. همیشه می گفت اگر شما بخواهید او را رها خواهیم کرد. اما گفتیم که نه بهتر است باقی بمانی. برای همین مسئله هم همه چیز را به ما می گفت. خصوصاً روابط با ایران را به اطلاع ما می رساند و همچنین او نماینده‌ی

ارتباط با اسرائیل شد و تعریف می کرد چگونه آن ها را به کردستان برده است و این مساله در نظر ما بسیار حساس و وحشتناک بود...
 ... سرانجام صدها پیشمرگ جمع شدند و اعلان نافرمانی کردند، نمی شد ما آن ها را تنها بگذاریم. همه جزو دوستان ما بودند. به این سبب من و حلمی علی شریف و علی عسگری به میان آنها رفتیم و به تنظیم و سرپرستی آن ها پرداختیم. وقتی بارزانی دستور حمله به آن ها را صادر کرد، ما اعلان کردیم و گفتیم پیشمرگ ترمز بکنند و به هیچ وجه در جنگ برادر کشی مشارکت نداشته باشند. به برادران همخون و همزبان خود گلوله شلیک نکنند و همه هم سخن ما را اجرا کردند. مثلاً در قره داغ همه نیروها به سرپرستی کمال مفتی با ما همراه شدند. در منطقه میرگه سور، محمد امین فرج و بابکر محمود آقا پشده ری و علی آقا پسر عباس آقا هم با ما همراه شدند و نیرویی بزرگ در حدود 200 نفر در آنجا جمع شد و ما هم منطقه‌ی رودخانه ریزان و قره داغ را به عنوان مرکز خودمان تعیین کردیم. در نزد بارزانی 3000 نفر وجود داشتند اما در منطقه سوران مثل هم بودیم. بارزانیهای بادینانی و تعداد دیگری از عشایر هم همراه ما بودند. ما هم عباس مامند ئاغا را داشتیم که سرپرست عشیره ئاکو بود در پشده ری و باله کایه تی مردم همراه ما بود اما بعضی از آن ها جرئت نداشتند که روبروی ما علناً موضع گیری کنند یا قیام نمایند به این صورت ما دیگر به دو نیرو و دو حزب جدا از هم تبدیل شدیم...
 ... در آن ایام جماعت پیرو ملا هجوها و نقدهایی مملو از تهمت و افترا و ترور شخصیت علیه ما شروع کردند و به ما جاش های 66 گفتند و نوکر بیگانه خواندند. یعنی هواداران حکومت 1966 و اجیران اجنبی. ما هم بیگمان حمله تند علیه آنها را شروع کردیم و گفتیم آن ها جاش های سنتو و اسرائیل هستند و می خواهند حرکت کردی را به امپریالیسم پیوند و ربط دهند. هر چه حرف بود می گفتیم. پرهیزی در میان نبود...)

در همین مورد هزار مکریانی می نویسد: (من پیشنهاد کردم که حیف است جلال طالبانی در "دوله ره‌قه" بیکار بنشیند. او قلم خوبی دارد بگذارید نزد ما بیاید و با ما همکاری کند. نامه‌ای به او نوشتند که به دفتر سیاسی بیاید، او چنین دریافت کرده بود که می خواهند او را بکشند. شبی با دوستانش

از دوله‌ره‌قه فرار کرده و به حکومت پناه برده بوو. او را به بغداد بردند. روز 1966/1/1 تلگرافی به ما رسید که جلال فرار کرده‌است. ما او را "جاش مدل 66" نامیدیم. تا کنون نیز این نام روی آنان باقی مانده است. از آن تاریخ به بعد جلال و رفقاییش جزو مسلحین دولتی شدند و بسیار بی رحمانه‌تر از سربازان عرب با ما می جنگیدند. حتی عمر دبابه دهات طرفدار جنبش را برای هواپیماهای دولت مشخص کرده بود و دولت او را برادر عمر قهرمان می نامید.⁽¹⁴⁾

این حقیقت داشت که اعضای گروه ابراهیم احمد، کادرها و پیشمرگه‌ها به تدریج مجدداً به صفوف جنبش بازگشتند و از گروه ابراهیم احمد و مام جلال دور شدند. دلیل بازگشت آنان هم صداقتشان نسبت به جنبش و ملت کرد بود. اما خود کمیته مرکزی و مام جلال با این هدف بازگشته بودند که مجدداً مانند سابق رهبری ارگانهای پارتی را به دست گیرند. اما بارزانی و کمیته‌ی مرکزی جدید نسبت به آنان اطمینان نداشتند. همچنانکه از کل گفته‌های نقل شده از سوی مام جلال نیز در می یابیم آنان در مدت بازگشت از ایران و اقامتشان در دوله‌ره‌قه مخفیانه به سازماندهی پرداخته بودند و ارتباط با داخل و خارج کردستان را نیز حفظ کرده بودند. و به قول خود مام جلال، در جنبش بارزانی نیز نفوذ کرده بودند. ابراهیم احمد در تهران باقی مانده بود و بدین وسیله روابط آنان با ایران و اروپا حفظ شده بود. لذا می توان گفت که از سوی بارزانی به آنان میدان داده شده بود تا نیات واقعی خود را نشان دهند.

مام جلال و بسیاری از مبارزینی که هنوز در قید حیات هستند میدانند که اگر بارزانی قصد نابودی آنانرا داشت، می توانست در همان روزهای نخست که آنان نه نیرویی داشتند و نه قابلیت مقابله با بارزانی، کار آنان را یکسره کند. اما همه میدانند که بارزانی میخواست که آنان و به ویژه شخص مام جلال را به آغوش جنبش بازگرداند. بازگشت آنان از مناطق آزاد شده به شهرها و بلافاصله انتشار مجدد روزنامه‌ی خهبات و سفرهای مختلف اعضای رهبری آنان به بغداد و کشورهای دیگر بدون روابط از پیش آماده شده‌ای با دولت مرکزی عراق امکان پذیر نبود. به ویژه که با آمدن عبدالرحمن عارف که دولت ایران نیز تمایل بسیار زیادی داشت که با

او روابطی عادی برقرارسازد، گروه ابراهیم احمد به صف همکاریان بغداد پیوست. و در این همکاری چنان پیش رفتند که دوشادوش سربازان عراقی به جنگ با پیشمرگان کرد پرداختند. آن هم در شرایطی که ایران بنا بر امیدی که به روابط گرم با رژیم عبدالرحمن عارف پیدا کرده بود در کمک به جنبش بارزانی به شدت اهمال می کرد. در واقع باز می بینیم که دشمنان اشغالگر میهن ما همواره در تلاش ایجاد شکاف و روابط خصمانه بین مبارزین کرد بوده‌اند و نقطه‌ی ضعف گروه ابراهیم احمد، قدرت طلبی آنان و ارجحیت دادن جاه و مقام حزبی خود برعلیه منافع ملت کرد بود که این افراد این امکان را به دولت ایران و عراق داد تا از آنان در جهت امیال خود استفاده کند.

فرار مام جلال و همفکرانش نمی توانست بدون ارتباط و سازماندهی پیشین صورتگرفته باشد. همراهی گروه‌های 15-16 نفری مسلحین نیز این امر را رد می کند که از سوی بارزانی با آنان همانند اسیران رفتار شده‌است. از طرف دیگر طولانی شدن جنبش نیز در طول چند سالی که بر پا شده بود به مدارج بهتری از سازماندهی رسیده بود و در درون جنبش نیز بارزانی دستگاه امنیتی خود را به وجود آورده بود و می توان گفت که بارزانی نیز از همه‌ی حرکات مخفی آنان با خبر می شده‌است و تلاش کرده بود که تمرکز آنان را در یک نقطه به هم بزند. پذیرفتن شک و گمانی که بعد از کشته شدن علی حمدی در آنان به وجود آمده بود نمی تواند قابل قبول باشد، چرا که این فقط حمدی وابسته به طرفداران ابراهیم احمد نبود که کشته شد. طرفداران ابراهیم احمد نیز بعد از سال 1964 تا 1966 به کشتن افراد دیگری وابسته به جنبش اقدام کردند. برای نمونه می توان از حسین کاکه‌یی یکی از فرماندهان پیشمرگه در خانقین سخن گفت که تنها به این دلیل که گفته بود به دیدار بارزانی می رود، کشته شد. از سوی دیگر با مراجعه مام جلال به عباس آقا و نامه‌ی او به بارزانی با توجه به روابط رئیس عشیره‌ی ئاکو، عباس آقا با بارزانی، مام جلال آگاه شده بود که توطئه‌ی کشتن وی در میان نیست. با توجه به تجاری که خود مام جلال در روابط با ایران و سایر اشغالگران کردستان و صدمه‌هایی که این روابط بر جنبش ملی کرد وارد آورده بود و همچنین با توجه به بازنگری

شخص مام جلال به رویدادهای گذشته است که او به ذکر اشتباه خود در برخورد با بارزانی پرداخته و ناشرین کتاب که در نقل گفته‌های او همواره سعی در درهم آمیختن و مخدوش کردن آن گفته‌ها جهت بهره برداری از آن بوده‌اند. آنها اگرچه به اختصار، اما برای نشان دادن بی طرفی خود (!!!) در صفحه‌ی 990 کتاب "پس از 60 سال" از قول مام جلال چنین نوشته‌اند:

- (... یکی از اشتباه‌های بزرگ زندگی ام بهم زدن رابطه‌ام با شادروان مصطفی بارزانی بود و نمی‌بایست چنین می‌کردم. به طور کلی در سال 1964 نباید همه چیز را به کلی می‌زدیم. چون من در آن سال نه از سیاست ملا راضی بودم و نه سیاست کمیته مرکزی را قبول داشتم و به راستی نباید خود را طرف کمیته مرکزی حزب می‌کردم و ضد بارزانی می‌ایستادم، بلکه می‌بایست بی طرف و مستقل می‌ماندم چون هر دو سیاست را قبول نداشتم و تصور می‌کردم و هنوز هم بر آن تصورم که بزرگترین اشتباه ما این بود که رابطه‌مان را بهم زدیم و جنگ راه انداختیم تا چند سال هم شعله‌اش ادامه یافت. خودم رابطه‌ی نزدیک و خوب با ملا مصطفی بارزانی داشتم اما به خاطر قرار و مدار حزبی من چنین کردم و حتی قبل از بهم زدن، خودش نامه‌ای برای من نوشت و حرفهای حضرت نوح را بازگفته بود که (پسرم با من چنین و چنان باش و با من همراه باش و در کشتی سوار شو) و... اما من با حزب بودم و به قرار و مدار حزبی پایبند و گرنه باوری به قرار آن روز حزب نداشتم و آن را هم نادرست می‌دانستم که بسیار عجولانه و تندروانه است...)

این نظر مشخص جلال طالبانی، در حقیقت تمام تلاشهای وزارت اطلاعات ایران را که به قلم جاشهای مدرن قلم به دست برای مخدوش ساختن تاریخ ملت کرد و لکه‌دار کردن سیمای مردمی رهبران ملی کردستان صورت گرفته را باطل می‌کند. قانعی فرد و همکارانش به سفارش اربابانشان در سازمان جاسوسی جمهوری اسلامی با استفاده از اسناد باقی مانده از ساواک شاه و نظرات ماموران ساواک به ویژه عیسی پژمان رویدادهای تاریخی مختلفی را گاه تیتزر وار ذکر می‌کنند و تلاش می‌نمایند با قاطی کردن و تنوع داده‌ها، خواننده را به همان نظر و دیدگاهی برسانند که خود در باره تاریخ کردستان مد نظر دارند. جنبش رهاییبخش ملی کرد را آلت دست کشورها و رژیمهای دیگر بخوانند و رهبران این جنبش را در دیدگاه

خواننده بی ارزش جلوه دهند. در این راستا اگرچه آنها خود را نتیجه‌ی انقلاب ضد شاه و دشمن وی می نامند، "در طول تاریخ ایران چه در زمان سروری مغهای زردشتی بر ذهنیات الهی مردم و چه در زمانهای پس از سلطه‌ی اعراب بر ایران، همواره شاه و آخوند شریک جرم و رفیق همسفره بوده و مشترکاً مردم را غارت کرده و از دم تیغ گذرانده‌اند. پس از انقلاب اسلامی ایران آخوندها خود را از شر شریک تاجدار خلاص کرده و خواجه‌های عمامه به سر را بر کرسی فرمانروایی نشانده‌اند- مترجم" ابایی هم از این ندارند که به تجلیل از شاه و ساواک شاه پرداخته و از او سیمایی ملی در ذهن خواننده مجسم کنند. قانعی فرد و احیاناً همکاران دیگرش در صفحات 835 و 836 کتاب "پس از شصت سال" در مورد وقایع تاریخی و اوضاع منطقه چنین نوشته‌اند:

- (بهار سال 1964 فرا می رسد و برای خاورمیانه ماجراها و تغییرات زیادی را در پی دارد. در اوایل دهه 1960 زمینه پایان جنگ سرد بین دو ابر قدرت آمریکا و شوروی فراهم شد. از طرف آمریکا پس از کندی محمد رضا پهلوی کم کم به حال خود رها می شود و به این ترتیب این ایام برای شاه ایران اهمیت وافری داشت. او به عنوان یک چهره مقبول و مورد پسند رئیس جمهور جدید آمریکا مطرح شده بود.

در این دوره روابط ایران و شوروی عادی بود و عمده‌ترین جنبه این روابط را باید در زمینه‌های اقتصادی جستجو کرد. به دنبال مسافرت شاه به شوروی در سال 1965، روابط دو کشور عادی و زمینه برای انعقاد قراردادهای بازرگانی و کمک بین دو کشور فراهم شد. البته تیرگی روابط ایران و شوروی در دوران کابینه امینی افزایش یافت اما به دنبال سقوط دولت امینی و به موازات باز شدن فضای بین المللی و بهبود مناسبات بین دو ابر قدرت به تدریج این بحران فروکش کرد و مذاکرات بین شوروی و ایران شروع شد. دوران 1963 تا 1982 را می توان سالهای تحولات همه جانبه اقتصادی و اجتماعی در ایران نامید. گسترش سریع همکاریهای اقتصادی و فنی و بازرگانی با شوروی با افزایش بی سابقه رشد در ایران مصادف شد و سال 1966 حجم صادرات ایران به شوروی از 20 میلیون دلار به 70 میلیون دلار در سال افزایش یافت. در 13 ژانویه 1966 موافقت نامه‌هایی به منظور استفاده از کمک شوروی در ساختن کارخانه ذوب آهن

اصفهان به ظرفیت 600 هزار تن و افزایش آن به 1200 تن (1 میلیون و 200 هزارتن- نویسنده) کارخانه ماشین سازی در اراک به ظرفیت 30 هزار تن و اعطای وام 650 میلیون دلاری به منظور احداث خط لوله گاز از اهواز به شوری و ایجاد تأسیسات هیدرولیک بر روی رودخانه ارس بین دو کشور به امضا رسید. روابط ایران و امریکا نیز در این دوره رو به توسعه بود. عمده‌ترین جنبه این روابط در حوزه نظامی تمرکز داشت. در 8 ماه اوت 1963 سفرای ایران در واشنگتن، لندن و مسکو قرارداد منع آزمایشهای هسته‌ای را امضا کردند و سپس دولت ایران این قانون را به مجلس شورا و سنا تسلیم کرد. بدین سان دورانی در مناسبات بین المللی آغاز شد که به دوران تنش زدایی موسوم است و جانشین دوران جنگ سرد شد....)

این نوشته‌ها تنها بیان نظر جمهوری اسلامی در مورد وقایع خاورمیانه در آن دوران و تاریخ روابط ایران و عراق و پیمانهای دوجانبه‌ی آنان برای تاسیس جمهوری متحده عربی و انحلال آن است. سرانجام در آخر مطلب برای ایجاد تفرقه و آشوب در میان کردهای کردستان جنوبی و کردستان شرقی به قلب و مخدوش کردن رویدادها پرداخته و در صدد فریب خوانندگان بر می آیند. دو هدف اصلی طراحان این کتاب در وزارت اطلاعات جمهوری کردستان عبارتند از :

- 1- استفاده از عوامل نفوذی خود جهت ایجاد اختلاف در بین نیروهای کرد و بویژه براه انداختن جنگ داخلی برای نابودی حکومت فدرال کردستان.
- 2- ایجاد کینه و نفرت در میان نسل کنونی جوانان شرق کردستان برعلیه کردهای کردستان جنوبی به منظور جلوگیری از همبستگی بین کردهای دو سوی مرزهای مصنوعی.

از همین رو در صفحه 848 می نویسد: (سال پریهاهو و آشفته 1964 در کردستان هم تغییرات زیادی را در پی داشت که شاید علاوه بر مردمان کرد، مورخان تاریخ معاصر را هم به تأمل واداشت. رابطه سرد میان کمیته مرکزی حزب و بارزانی و سردی رفتار حکومت مرکزی با کردها، سرمای زمستان را دوچندان کرده بود. گاه یاس و دلهره هم به همراه داشت. و کسی نمی دانست که بارزانی چه تصمیمی خواهد گرفت. کمیته

مرکزی حزب و بارزانی هردو طرف مجری سیاست شاه و ساواک بودند و با حمایت آنان علیه حکومت مرکزی خود دست به قیام مسلحانه زده بودند. بارزانی رهبری افسانه‌ای شده بود چون در ایام سالهای تبعید افراد کمیته مرکزی حزب، شاید به خاطر خطایی تاکتیکی، از او چهره‌ای افسانه‌ای ساخته بودند و شکستن آن بت هم در جامعه سنتی و عوام غیر ممکن بود. بارزانی امتیاز یک رهبر در تبعید را به دست آورده بود. اما با وجود سالها زیستن در روسیه از سیاست مدرن و چانه‌زنی و دیپلوماسی نوین بویی نبرده بود...

برخلاف نظر جمهوری اسلامی در این سطور، به تایید اکثر مورخین مشهور جهان و نه جاش‌ها و مزدوران قلم بدست وابسته به سازمان جاسوسی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی، بارزانی از دهه‌ی 1940 قرن گذشته و به ویژه در جنگ با قوای انگلیس و عراق و سپس ایران و عبور افسانه‌ای از مرز رودخانه ارس با 500 پیشمرگ از میان هزاران افسر و سرباز و توپ و تانک ایران، عنوان رهبری افسانه‌ای را کسب کرده بود و در بازگشت به عراق نیز همانند رهبر و دیپلماتی کار کشته از هر کشوری که گذشت مورد استقبال رهبران آن کشور قرار گرفت. در آن زمان اعضای کمیته مرکزی اکثراً افرادی کم تجربه بودند و همه میدانند که آنان با کمک و توسل به بارزانی به دفتر سیاسی و کمیته مرکزی راه یافتند و مطابق اسنادی که خود ناشرین کتاب هم به گوشه‌هایی از آنان اشاره کرده‌اند در راستای اجرای تمایل شاه و ساواک در صدد حذف بارزانی از جنبش برآمدند که البته به حذف خودشان و به انحطاط کشیده شدنشان انجامید.

قانعی فرد و نویسنده‌ی کتاب برای نیل به اهداف از پیش تعیین شده خود در صفحه‌ی 850 می نویسد: (... توافق بارزانی و حکومت آتش نفاق و کینه را در داخل حزب برافروخته کرد و جنگ داخلی شروع شد...)

سپس در صفحه‌ی 86 می گویند: (... گروهی از مردان ریش سفید و گاه مستقل، به وساطت و حل معضل موهوم بین بارزانی و ابراهیم احمد پرداختند و هر کدام بنا به رای و نظر و نوع نگاه خود، راه‌حلهای مختلفی

را مطرح می کردند اما آتش کینه بین بارزانی و ابراهیم احمد به این سادگی ها قابل حل نبود. چه بسا اگر این جدایی رخ نمی داد کینه ها هم پایدار نمی ماند تا عاقبت در سال 1995 به کشتار هزاران کرد بیانجامد و طالبانی و مسعود بارزانی برای جنگ قدرت در روبروی هم بایستند جدایی سال 1964 و اختلافهای 1966 به یک دمل چرکی تبدیل شد که در سال 1995 پس از نزدیک به 30 سال دوباره پدیدار شد. اما هنوز هم اختلاف بر سر هواداری در حکومت اقلیم کردستان وجود دارد و این اختلاف به طور زیربنایی و اصولی هرگز حل و فصل نشد....)

اینان که اکنون برای کشته شدگان جنگ برادر کشی کردستان اشک تمساح می ریزند، فراموش میکنند که یک طرف فعال در جنگ برادر کشی، سپاه پاسداران جنایتکار جمهوری اسلامی بود. چرک دمل کهنه‌ی اختلافات میکرب جمهوری اسلامی را در خود داشت و هنوز هم این میکرب فعال، سلامت و آسایش مردمان منطقه را تهدید می کند. مردم کردستان جنایات سپاه قدس وابسته به سپاه پاسداران را فراموش نکرده و نمی کنند و انتشار همین کتاب نیز بخشی از ترشحات وجود این میکرب است.

تنظیم کنندگان کتاب به هدف دوم خود می پردازند و در صفحه‌ی 867 می نویسند: (بارزانی چندان از قاسملو خوشش نمی آمد و او را جماعت (کیف به دست) می خواند، به نوعی او را استهزا و تمسخر می کرد. گرچه بعدها پس از انقلاب ادريس بارزانی قیاده‌ی موقت را تشکیل داد. اختلاف قاسملو بعدها با پسران بارزانی از جمله ادريس ادامه یافت. مسعود بارزانی در ماه مه 1979 پس از دیدار با آیت الله خمینی، رجایی، خامنه‌ای و رفسنجانی قراردادی با مصطفی چمران منعقد می کند و در قبال پشتیبانی ایران متعهد می شود تا تحت عنوان قیاده موقت تا علیه حزب دمکرات به رهبری قاسملو شرکت جوید. درگیریهای شدید در پاوه، مهاباد و اشنویه در ماههای اوت و سپتامبر 1979 موجب شد تا قاسملو را ناگزیر سازد که پسران بارزانی را مزدور و جاش حکومت ایران ملقب نماید. ملا مصطفی در مارس 1979 در گذشت و بعدها افرادی وابسته به حزب دمکرات به نبش قبر بارزانی پرداختند...)

در لابلای این سطور، سم پراکنی دستگامهای اطلاعاتی رژیم بوضوح آشکارا است. آنان میخواهند به جوانان کرد در کردستان تحت اشغال ایران بفهمانند که از همان اول انقلاب، یعنی همان زمانیکه خمینی جلاد نقاب از چهره برداشته بود، مسعود بارزانی به خمینی و دار و دسته‌اش وعده‌ی همکاری برای از بین بردن حزب دمکرات کردستان ایران را داده است. جنگهای نغده و مه‌باد و پاوه را به نیروهای مسعود بارزانی نسبت میدهند اما در حقیقت در آن جنگها نیروهای پاسداران و کمیته‌چپها شرکت داشته که از همان روز اول انقلاب قصد سرکوب کردستان را داشتند و به فرمان جهاد خمینی به کشتار کافران آمده بودند و چون خمینی در آن زمان هنوز ارتش مجهزی نداشت، نتوانستند ملت کرد را به زانو درآورند و خمینی بعداً ریاکارانه فرمان جهادش را پس گرفت و با پیام 6 ماده‌ای وعده‌ی حل مسئله را از راه مذاکره داد.

نسبت دادن بی احترامی به جنازه‌ی بارزانی و نبش قبر او، تهمتی است که جمهوری اسلامی از روز اول در صدد استفاده از آن بود تا آتش جنگ میان پارت دمکرات و حزب دمکرات را در دو بخش کردستان شعله‌ور سازد. پارت دمکرات کردستان پس از تحقیقات مفصلی به این نتیجه رسید که دشمنان ملت کرد در این کار دست داشته‌اند نه حزب دمکرات و در این باره در کتاب تاریخ پارت دمکرات نوشتند:

- (1 ژوئیه بی احترامی به جنازه‌ی ملا مصطفی بارزانی در شهر اشنویه از سوی سازمانهای جاسوسی منطقه، و به قصد خرابکاری در صفوف میهن پرستان کرد انجام گرفته‌بود.)⁽¹⁵⁾

برای اطلاع بیشتر خوانندگان باید گفت که یکی از جاش‌های "مزدوران" معروف عراق به نام کاکلی همه‌ئاغا، که از مزدوری به درجه‌ی افسری در ارتش عراق ارتقاء یافته‌بود و بعدها سمت استانداری سلیمانیه را داشت، فرماندهی این عملیات نبش قبر بارزانی را برعهده داشت. او در قیام خلقی کردستان در سال 1991 به دست توانای خلق کشته شد و به سزای اعمالش رسید.⁽¹⁶⁾

در مورد روابط بارزانی و پارت دمکرات کردستان عراق با حزب دمکرات کردستان ایران طبیعی است که در جوار همکاریها تنشهایی نیز وجود

داشته‌است. عامل این تنشها نیز همان وجود مرزهای دشمن ساخته در بین بخشهای مختلف کردستان و ضروریات و نیازهای جنبش در هر کدام از این بخشها بود که علیرغم میل باطنی بارزانی و مردم کردستان و رهبران این جریانات گاهاً به اختلافات منجر می شده ولی هیچگاه به خصومت ریشه‌دار کشانده نشدند.

برای مثال وقتی در سال 1959 تشکیلات حزب دمکرات کردستان توسط ساواک کشف و نزدیک به 120 نفر عضو رهبری و کادرهای این حزب دستگیر شدند و بخشی از کادرهای حزب توانستند به جنوب کردستان بگریزند، عبدالله اسحاقی "احمد توفیق"، سلیمان معینی "فائق" و هاشم حق طلب "قادر شریف" با کمک مستقیم بارزانی به تجدید سازماندهی این حزب پرداختند و سرانجام بخشی از کادرهای حزب به رهبری احمد توفیق در تاریخ 1965/11/19 کنگره‌ی دوم حزب دمکرات را تشکیل دادند. برای بار دوم که حزب دمکرات بعزت اختلافات داخلی اعضایش از هم گسیخت، دکتر عبدالرحمن قاسملو، کریم حسامی، محمد امین سراجی، محمد امین شیخ الاسلامی "هیمن"، حسن رستگار، یوسف رضوانی، رسول پیشنماز و عبدالله حسن زاده، امیر قاضی، دکتر حسن شتوی با پشتیبانی پارت دمکرات کردستان و شخص بارزانی، دوباره حزب دمکرات کردستان را متحد کردند و سازمان دادند. بارزانی آنان را هم از جنبه‌ی سیاسی و هم از جنبه مالی حمایت می کرد. این حمایت مالی تا زمان شکست جنبش در 1975 ادامه داشت و پایگاههای پارتیزانی حزب دمکرات کردستان "ایران" در روستاهای هیران و نازنین و دهکده‌ی آشقولکه در دامنه‌ی قندیل با کمک مالی پارتی اداره می شدند. (17)

اختلافات پارتی و حزب دمکرات بعد از انقلاب 1979 ایران در راستای دو مسئله به وجود آمد. نخست گنجاندن بند 8 در متن خواست 7 ماده‌ی ملت کرد در مذاکره با هیئت نمایندگی دولت بازرگان به رهبری داریوش فروهر در مهاباد از سوی دکتر عبدالرحمن قاسملو، غنی بلوریان، شیخ عزالدین حسینی، صلاح الدین مهتدی و فنوود مصطفی سلطانی بود. در این جلسه به اصرار صلاح الدین مهتدی. ماده 8 اجازه‌ی فعالیت قیاده‌ی موقت "رهبری

موقت پارت دمکرات کردستان عراق" در ایران را ممنوع میکرد و در حقیقت درخواستی بود از حکومت بازرگان برای بیرون راندن عشیره بارزانی و خانواده‌اش از ایران.

مسئله‌ی دوم جلو‌گیری حزب دمکرات کردستان ایران از استفاده‌ی نیروهای پارتی از منطقه برای عبور از مرزها و نفوذ به داخل کردستان جنوبی بود، عبور و استفاده از این مرزها برای موجودیت پارت دمکرات کردستان عراق امری حیاتی بود، این مسئله موجب جنگ بین دو حزب شد. در این زمینه کاک جلیل گادانی عضو سابق دفتر سیاسی حزب دمکرات کردستان می‌گوید:

- (بگذار به یاد بیاوریم که متأسفانه مدتی پیش از این جنگ، روزی سید رسول دهقان "سید رسول بابی گه‌وره" عضو کمیته‌ی مرکزی و فرماندهی وقت نیروی آواره، به دفتر سیاسی حزب مراجعه کرد و بادکتر قاسملو و من "جلیل گادانی" نشست و گفت که حسو میرخان میگوید ما میخواهیم که شما محور پیرانشهر اشنویه را برای مان خالی کنید که ما در آنجا مستقر شویم، اگر هم این کار را نکنید ما به زور منطقه را می‌گیریم.)⁽¹⁸⁾

در مجموع در این فصل از کتاب، قانعی فرد و یا نویسندگان نامرئی کتاب تلاش می‌کنند با پس و پیش نمودن تاریخ رویدادها و سوءاستفاده از گفته‌های امام جلال و گاهاً فعل مثبتی را منفی کردن و یا امایی به غلط در متن جمله قرار دادن چهره‌ای روشنفکر و پیشرفته از مخالفان بارزانی ترسیم کرده و ماهیتی تروریستی و وحشی مآبانه به بارزانی نسبت دهند. آنان در متن کتاب به مذاکرات دولت عراق با کردها اشاره میکنند و مراحل مختلف مذاکره را نام برده و گفته‌ها و وعده‌های رژیم عبدالسلام عارف را پیگیری می‌کنند. مطابق متن خود، این تلاشگران آشفته‌سازیی تاریخی هرگاه که رژیم عراق خود را نیرومند یافته به قدرت نظامی متوسل شده و در مواقعی که صربه خورده به نرمش پناه آورده است. "مراجعه کنید به ص 910"

ناشرین پس از شصت سال خود اقرار می‌کنند که دولت عراق به محض مشاهده‌ی اختلاف در صفوف کردها از عمل به وعده‌های داده شده سرباز

زده و باز به نیروی نظامی متوسل شده‌است. در فاصله‌ی 1965/4/4 تا 1966/1/17، 600 سرباز عراقی کشته شدند. "پس از شصت سال ص 910" کابینه‌های مختلفی در عراق تشکیل دادند و هیچکدام از این کابینه‌ها نتوانستند در جهت درست حل مسئله گام بردارند، چرا که نظامیان سکان اصلی قدرت را در دست داشتند و دولت عراق نیز همانند جمهوری اسلامی ایران هیچگاه آماده نبود به حقوق حقه‌ی مردم کردستان اعتراف کند. اما همچنانکه خود نویسنده یا نویسندگان اجیر کتاب می نویسند، نیرویی که در مقابل آنان مقاومت می کرده پیشمرگهای کرد به رهبری بارزانی بودند و نه پیشمرگهای ابراهیم احمد که در تمام دوران جنبش روی به تهران و بغداد داشتند.

نویسنده یا نویسندگان کتاب، خود اذعان دارند که بارزانی با عفو فراریان به همدان، امکان بازگشت آنان را به کردستان فراهم آورد. بارزانی به این امید که آنان توان و اندیشه‌ی خود را در خدمت به جنبش به کار گیرند به این کار اقدام کرد. اما آنان در نخستین روز سال 1966 به دولت مرکزی پیوستند و در کنار آنان به جنگ با پیشمرگان کرد پرداختند.

به قول خود تهیه‌کنندگان این کتاب، رژیم شاه از هر دو جناح بارزانی و ابراهیم احمد حمایت می کرده است. وجود دو جناح همواره برای دشمنان ملت کرد اهمیت داشته و دارد. چرا که به آنان امکان می دهد تا در عدم رعایت حقوق ملی ملت کرد بهانه‌تراشی کنند. طبیعی است که رژیم شاه و جمهوری اسلامی هیچکدام با کسب حقوق ملی کردها در عراق موافق نبوده و نیستند. آنان به نیکی میدانند که کوچکترین پیروزی کردها در هر بخش کردستان بر شدت گرفتن مبارزه‌ی ملی در سایر بخشها تاثیری مثبت دارد. از همین رو همواره در تلاش برای ضربه زدن بر وحدت ملی کردها بوده و سعی میکنند در جناحهای مختلف جنبش کرد نفوذ کرده و بدینوسیله به نفاق و دشمنی در بین نیروهای کرد دامن بزنند. دول اشغالگر کردستان در این بازیهای سیاسی و مانورها نیز مهارت کامل دارند و همگی آنان از همکاری باهم بر ضد کردها ابایی ندارند. چنانکه در اسناد برگرفته شده

از آرشیوهای امنیتی ایران در صفحه‌ی 910 کتاب "پس از شصت سال"، به تلاش بزاز نخست وزیر رژیم عبدالسلام عارف چنین اشاره شده است:

"... بزاز در اواخر سال 1965 نامه‌ای به نخست وزیر وقت ایران فرستاد تا ایران علیه کردها با این کشور همکاری داشته باشد..." سپس به ویرانیهای جنگ در کردستان و تلاش روسیه برای حل دمکراتیک مسئله‌ی کرد اشاره‌ای مختصر کرده و با پررویی و دروغگویی می نویسد: "... ارتش عراق به شمال فرستاده شد. و بارزانی از دید خود و شاید پیشنهاد ساواک ایران، چاره‌ی واقعگرایانه‌ای جز جنگ نداشت.."

آنان تلاش می کنند تا تسلیم طلبی را به بارزانی نسبت دهند. در حالیکه همه‌ی اسناد تاریخی و گزارشات روزنامه‌نگاران معروف بین المللی بر این مسئله گواهی میدهند که کردها تنها از موجودیت خود دفاع کرده و در زمان حمله‌ی دولت عراق به ناچار به دفاع از خود پرداخته‌اند، در آن دوران رهبر و سازمانده اصلی این دفاع میهنی بارزانی بود.

با روی کار آمدن رژیم عبدالرحمن عارف در 1966/4/13 پس از سقوط هلیکوپتر عبدالسلام عارف و کشته شدن وی، در روز 17 ماه آوریل کابینه‌ی عبدالرحمن بزاز تشکیل می شود. در همان روز بارزانی برای مدت یکماه اعلام آتش بس می کند تا به دولت جدید فرصت دهد که راه مذاکره را انتخاب کند. اما در روز 19 همان ماه عارف در سخنان خود که در صفحه‌ی 917 کتاب "پس از شصت سال" نیز بازگو شده است، طی یک نطق رادیویی که در مطبوعات وقت عراق نیز به چاپ رسید، چنین گفت:

- (... ملت کرد یک واقعیت بی چون و چرا است، حکومت آماده است تا حق کردها را در چهارچوب عراق اعلام کند. کردها خود خواهان همزیستی با برادران عرب هستند. فقط یک کرد اجیر امپریالیسم و وطن فروش هست که خواهان جدایی کردستان از وطن است، آن هم کسی جز بارزانی نیست، تا او رهبر عصیان کردها باشد، مساله کرد با آرامش و دمکراسی حل و فصل نخواهد شد.)

سپس خود نویسندگان کتاب گفته‌های عارف را در مورد ادامه جنگ در صفحه‌ی 918 چنین بازگو کرده‌اند: (... به یاری خدا غائله شمال، به

زودی پایان خواهد یافت. یاغی‌ها تصور میکنند که دولتی با این همه کمونیست و نیرو به زانو در خواهد آمد. شکر خدا ما قدرت زیادی داریم، برادران عربم به ما کمک خواهند کرد. سپاهی سلحشور و قهرمان داریم و می‌توانیم حتی جنگی طولانی و فرسایشی داشته باشیم.)

در همان روز عبدالعزیز عقیلی به فرماندهی ارتش عراق منصوب شد. او پشتیبانی خود را از تشدد بخشیدن عملیات برعلیه کردها اعلام کرد. عبدالرحمن عارف مورد تأیید دولت ایران نیز بود و با سفر به ترکیه و ایران حمایت کامل ترکیه و تأیید ضمنی، اما مردد شاه ایران را در جنگ برعلیه کردها کسب کرده بود. اما در عرصه‌ی جهانی همه‌ی سازمانهای انسان دوست و صلح طلب و جنبشهای طرفدار حقوق بشر و سازمانهای دمکراتیک وابسته به احزاب کارگری و کمونیستی برعلیه سیاستهای جنایتکارانه‌ی رژیم عراق موضع گرفتند و کارزاری جهانی در دفاع از ملت کرد به راه انداختند. مصر علی‌رغم تلاش فراوان عبدالرحمن عارف آماده نشد با نیروی نظامی از عراق حمایت کند. از همین رو رژیم عارف در حالیکه مدام در اندیشه‌ی راه حل نظامی و به قول خود عارف "خاتمه دادن به غائله شمال" بود، به مانورهای سیاسی نیز پرداخته و مرتباً با ارسال افرادی سرشناس از میان کردها و یا سران عشایری که با دولت روابط حسنه‌ای داشتند نیز تلاش می‌کرد که با بارزانی مذاکره کند و بدین ترتیب برای تجدید و سازماندهی قوا فرصت یابد.

دولت بزاز نیروی فراوانی از فئودالها و جاش‌ها را جمع‌آوری کرده و بزاز با سران جاشها از قبیل حاج ابراهیم چرمه‌گا دیدار می‌کند. همچنانکه در کتاب "پس از شصت سال" نیز بازگو شده در روز 28 ماه آوریل، عارف اعلام میکند که رژیم هیچ‌گونه خودمختاری به کردها اعطا نخواهد کرد. در تاریخ اول ماه مه 1966، ژنرال عقیلی جنگ را برعلیه کردها آغاز کرد. در این جنگ تیپ 6 ارتش عراق با 3000 کشته و اسیر و از دست دادن تعدادی سلاح سنگین شکست خورد. رنه ماوریس Rene Mauries در این مورد نوشت: (سربازان عراقی همواره می‌گویند قیامت است و جهنم است.)

جنگ تا روز 1966/6/28 ادامه یافت، اما در این فاصله نیز دولت افرادی را به نزد بارزانی می فرستاده و پیشنهادهای او را ارائه می داده و بارزانی نیز بر مواضع حق طلبانه‌ی جنبش ملی کرد تکیه می کرده. از جمله‌ی این افراد، زید احمد عثمان دوبار از سوی بزاز به ملاقات بارزانی رفت. مواضع دولت عراق و اظهارات سران دولت به تناسب اخبار جبهه‌های جنگ تغییر میکرد. هرگاه اندکی پیشروی داشتند همه چیز را انکار می کردند و در شرایط ضعف دم از آشتی و برادری می زدند. در روز 1966/6/18 بارزانی با هیئت نمایندگی دولت مذاکره کرد و روز بعد از آن بزاز در بغداد با جلال طالبانی و علمی علی شریف دیدار نمود. سرانجام روز 1966/6/28 نمایندگان دولت و بارزانی اعلام آتش بس می کنند.

کابینه‌ی بزاز که خود را در تنگنا می دید در روز 1966/6/29 طرحی 12 ماده‌ای را عرضه کرد که بخشی از محتوای آن عبارت بود از: عفو عمومی برای همه‌ی مبارزین کرد، به رسمیت شناختن فرهنگ کردی، تامین خودمختاری برای کردستان، اجرای عدم مرکزیت در اداره‌ی دولت، شرکت نمایندگان کردها در کابینه‌ی دولت، سپردن مقامهای رهبری در ارتش و ادارات کردستان به کردها.

در رابطه با این طرح که در حقیقت فقط برای بدست آوردن فرصت و تقویت دولت و ارتش آماده شده بود و حوادث و رویدادها در صفحه‌ی 918-919 کتاب "پس از شصت سال" چنین نوشته شده است:

- (... در 29 ژوئن 66، بزاز توافق 12 ماده‌ای خود را اعلام کرد. بعضی از افسران ارشد سپاه عراق آن توافق 12 ماده‌ای را نوعی تعظیم و کرنش در برابر کردها تصور می کردند و بزاز را به عدم مشورت با نظامی‌ها متهم کردند. ... در 30 ژوئن 1966، 36 نفر از افسران خلبان در موصل با رهبری ژنرال خلبان، عارف عبدالرزاق، کودتایی بی فرجام علیه عارف دوم و بزاز انجام دادند. شاه ایران در این هنگام بیشتر از سیاست پان عربیسم ناصر وحشت داشت تا ادامه مسئله کردها. عبدالناصر هم شاه را به دخالت در کردستان متهم می کرد. بزاز که به خاطر آن 12 ماده دیگر خود را فرشته آشتی و صلح عراق می دانست در 27 ژوئن 1966 به روسیه رفت تا درباره چگونگی حمایت تسلیحاتی و نظامی گفتگو کند. در 26 اکتبر 66

عارف به کردستان رفت تا برادری کرد و عرب را با حرف و لفاظی بیان کند. بارزانی هم آرزومند صلح و آرامش در عراق بود. در 15 نوامبر 66، کنگره پارتی در منطقه گلاله به رهبری بارزانی برگزار شد. کنگره پارتی به برنامه بزاز راضی نبود. هر چند که سرانجام خود مختاری برای کردستان را در بر نداشت، اما پارتی خواهان حفظ آشتی و صلح بود. در 28 نوامبر 66 بارزانی خواهان اجرای طرح شد. در این حین، شوروی 20 میلیون مارک بودجه برای عمران و آبادانی کردستان عراق تخصیص داد... در ادامه در صفحه‌ی 919 می نویسد: (... در کنگره هفتم حزب بود که گروه طالبانی و ابراهیم احمد آن‌ها در 66 به بغداد نزدیک شدند. بارزانی در برابر جنگ با یک نیروی فراگیر پنجاه هزار نفری مقادیر زیادی سلاح را از طرف حکومت ایران پذیرفت...)

پیداست که دست اندرکاران این کتاب با وجود تلاش زیاد نتوانسته‌اند ماهیت صلح طلبانه‌ی جنبش کرد و رهبر آن بارزانی را مخدوش کنند و خود نیز به صراحت به آن اشاره کرده‌اند. اما با پیوند دادن نزدیکی گروه ابراهیم احمد به دولت عراق در جریان کنگره‌ی هفتم تلاش آشکاری برای خدشه‌دار کردن رویدادها از خود بروز داده‌اند. کنگره‌ی هفتم پارتی در روز 1966/11/15 برگزار شد و گروه طالبانی ابراهیم احمد در 1966/1/1 به بغداد رفته‌بودند.

کنگره‌ی هفتم پارت دمکرات کردستان عراق با شرکت 370 نماینده در گلاله برگزار شد و 6 روز طول کشید. در آغاز کنگره بارزانی سخنرانی بسیار مهمی خطاب به نمایندگان شرکت کننده در کنگره ایراد کرد و در آن سخنرانی خاطر نشان کرد که:

- (... هیچ رهبری بدون حزبی منظم پیروزمند نخواهد شد. اگر قلب ملت با ما باشد، دشمن هزار بار نیرومندتر هم باشد نمی تواند ما را شکست دهد. اگر قلب ملت با ما نباشد به خدا باید به شما بگویم اگر هزار بار هم از حال قویتر باشیم شکست می خوریم و پیروز نمی گردیم. ... ما باید بسیار خوب به وظایف خود آشنا باشیم. اگر همه‌ی مسئولین جنبش برای مصالح جنبش کار نکنند و در انجام وظایف خود اهمال کنند، ما خود به دشمن خویش بدل می شویم و به دشمنان ملتمان خدمت می کنیم. اتحاد چه

معنایی دارد؟ کرد بودن یا قومیت چه معنایی دارند؟ آن مسئولی که برای مصالح شخصی از مصالح انقلاب صرفنظر میکند یا برای جیب خود و استفاده‌ی مالی یا رشوه‌خوری تقلا می‌کند و یا از اوامر سرپیچی میکند و از نظام خارج می‌شود، کرد نیست و به انقلاب خدمت نمی‌کند. ... کسی که مسئولیتی دارد و بر عده‌ای فرماندهی می‌کند باید بیشتر از زیردستان خود زحمت بکشد، اگر یکی از افرادش گرسنه است، باید غذای خود را به او بدهد و خود گرسنگی را تحمل کند، چرا که باید بزرگان تحملشان از کوچکترها بیشتر باشد. من این را ننگ بزرگی میدانم که خود را بزرگتر بنامم و خود سیر باشم و کوچکترها در مقابل دیدگان من گرسنه باشند. اما اگر خود از گرسنگی بمیرم ولی فقیری را از گرسنگی نجات دهم افتخار بزرگی نصیبم شده است. ...)

بارزانی در بخش دیگری از سخنانش گفت: (... من اگر دچار خودمحموری و تکبر و حسادت در مقابل ملت خودم شوم، چگونه می‌توانم به آن خدمت کنم؟ اگر کوه هم باشیم فرو می‌ریزیم، کمک من به تو برای خودم است و کمک تو به من برای خودت. نباید بر همدیگر منت نهیم چون هر دوی ما برای ملت و خودمان تلاش میکنیم و کمک همه‌ی ما برای ملت است و ما فرزندان این ملت هستیم و من و تو برادریم، مردم یک وطن هستیم و مسیرمان به هم ارتباط دارد...)

در مورد جنگ کرد و عرب گفت: (... من همچنانکه در سال 45 و سال 60 و نیز همواره گفته‌ام و اکنون نیز می‌گویم؛ ما جنگ کرد و عرب نمی‌کنیم، ما با هیچ قومیتی جنگ نمی‌کنیم، با هیچ ملتی بر سر اینکه این زرد است یا سرخ، یا سیاه یا سفید و یا سبز جنگ نمی‌کنیم. کرد و عرب برادر هم هستند و می‌توانند باهم در تفاهم و برادری و سعادت زندگی کنند. آری عرب برادر بزرگتر و ما برادر کوچک، اما ما می‌گوئیم این عدل و انصاف نیست که برادر کوچکتر گرسنه و برهنه باشد و نتواند بخواند و آموزش ببیند و چیزی یاد بگیرد، نتواند رای خود را در اداره‌ی خانه مشترک بیان کند و برادر بزرگتر همه چیز را به خانه‌ی خود ببرد!! باید عدالت را برقرار کرد و برادر کوچک خود را مظلوم نداند و به او ظلم و تعرض نشود..)

او در پایان سخنانش خاطرنشان کرد: (... باید بدانید که دنیا برای کسی باقی نمی ماند و اگر هزاران کاخ طلایی داشته باشیم بر جای می گذاریم و به زیر خاک می رویم. خداوند در قرآن فرموده: "منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تازه اخری" تنها شرف و آبرو و انسانیت در وجود بشر ارزش دارد. باید انسان از خدا بترسد و به ملت خود خدمت کند. با صداقت و خالصانه دوش بدوش هم داده و برعلیه ظلم مبارزه کند و خواهان عدالت و انصاف و برابری در جهان باشد.)

اعضایی مانند علی عبدالله و نوری شایب و دههاتن دیگر که حاضر نشده بودند با گروه طالبانی و ابراهیم احمد به دولت بپیوندند و برای بعث اسلحه به دست گیرند، پس از تسلیم شدن این گروه به دولت، به حزب بازگشتند و در کنگره‌ی هفتم مشارکت کردند. علی عبدالله و نوری شایب به عضویت کمیته‌ی مرکزی انتخاب شدند. در کنگره‌ی هفتم در مورد گروه ابراهیم احمد تحت عنوان گروه جدا شده چنین گفته شده است:

- (... در همدان بودند، چند بار تلاش کردند که توسط ایران به کردستان باز گردند اما موفق نشدند و اخراج شدند. در سال 1965 به فرمان رهبری جنبش دال بر عفو آنان مورد بخشش قرار گرفته و به کردستان بازگشتند و در منطقه‌ی دوله‌ره‌قه اسکان داده شدند. به اعضای رهبری سابق وظیفه‌ای سپرده نشد اما کادرها و پیشمرگان همگی دوباره به کار خود مشغول شدند. این گروه در اوائل سال 1966 خود را تسلیم عراق کردند و به آلت دست حکومت تبدیل شدند و خسارات زیادی به جنبش وارد کردند. .." در بخش دیگری گفته شد: "بعث به این گروه اتکا کرد و آنانرا مسلح کرده و برایشان دفاتری باز کرد. در شهرها طرفداران پارتی را دستگیر می کردند و پس از شکنجه به دولت تحویل می دادند.)⁽¹⁹⁾

در آخر کتاب "پس از شصت سال" پس از اشاره به سفر عباس آرام، وزیر خارجه ایران به دعوت عدنان پاچه‌چی همتای عراقیش به بغداد و مذاکرات دو دولت اشاره میکند و در صفحه‌ی 938 می نویسد: (در ژوئیه‌ی 1967 حزب بعث به رهبری حسن البکر به زمامداری کشور عراق رسید. حسن البکر تا سال 1979 به عنوان رئیس جمهور و رئیس بعث باقی ماند و

بعد از آن صدام حسین که سمت معاونت او را در پستهای ریاست جمهوری،
 صدارت حزب به عهده داشت، عاقبت جانشین حسن البکر شد.)

-
- 1- چیشتی مجبور، صفحه‌ی 442، عبدالرحمن شرفکندی، چاپ اول پاریس، 1997.
 - 2- همانجا.
 - 3- خه‌بات نامه، محمد ملا قادر ص 60-61، چاپ هه‌ولیر، 2012.
 - 4- عزیز محمد، دبیر کل پیشین حزب کمونیست عراق، گفتگوی ویژه در مورد اختلافات در پارت مکران کردستان عراق در سالهای 1958-1966.
 - 5- خه‌بات نامه، ص 60-61.
 - 6- همانجا، ص 61-63.
 - 7- کردها، حسن ارفع، ترجمه‌ی کردی از حامید گوهری، ص 224.
 - 8- چیشتی مجبور، عبدالرحمن شرفکندی، ص 452-453.
 - 9- خاطرات یک پیشمرگ، نوشته‌ی سید کاکه، ص 35-36.
 - 10- عیسی پژمان، گفتگوی ویژه، 2012/7/15 پاریس.
 - 11- چیشتی مجبور، عبدالرحمن شرفکندی، ص 369-370.
 - 12- حبیب محمد کریم، گفتگوی ویژه، هولیر، 2012/5/15.
 - 13- حسن ارفع، همانجا.
 - 14- چیشتی مجبور، عبدالرحمن شرفکندی، ص 480-481.
 - 15- کتاب تاریخ پارت دمکرات با تصویر، روزشمار وقایع کردستان، ص 59.
 - 16- پروژه‌ه‌لاتی کردستان له ده سال‌دا، (شرق کردستان در ده سال)، حامید گوهری، ص 288.
 - 17- پروژه‌ه‌لاتی کردستان له ده سال‌دا، ص 311.
 - 18- 50 سال خه‌بات (50 سال مبارزه) نوشته‌ی جلیل گادانی، ص 283.
 - 19- خه‌باتنامه، ص 22-33 و 63-64.

نظر سیاستمداران، صاحب نظران و روشنفکران در
مورد کتاب "پس از شصت سال" زندگی و خاطرات
جلال طالبانی

عزیز محمد



عزیز محمد در سال 1924 در دهکده ی "بیرکوت" از توابع شهرستان کرکوک و در خانواده ای بسیار فقیر به دنیا آمد. در دوران کودکی، مادرش او را برای آموختن قرآن به مکتب فرستاد و سپس در سن 13/12 سالگی به مدرسه رفت و او را در کلاس سوم دبستان پذیرفتند. به دلیل فقر مالی نتوانست بیشتر از کلاس ششم ابتدایی درس

بخواند. در سال 1942 و در سن 18 سالگی به عضویت جمعیت "کومه‌له‌ی" هیوا پذیرفته شد. هنگام پذیرش عضویت، او می‌بایست به قرآن سوگند یاد کند که به جمعیت وفادار می‌ماند اما او از سوگند یاد کردن به قرآن سر باز زده و به کردستان قسم خورده و می‌گوید اگر خیانت کردم با این خنجر خونم را حلال کنید. او را می‌پذیرند و به عضویت جمعیت پذیرفته می‌شود. سپس در نتیجه‌ی تأثیر رویدادهای جهانی و اتحاد جماهیر شوروی و نقش ارتش سرخ در جریان جنگ دوم جهانی در مبارزه با فاشیسم، به جمعیت ملت "جمعیت الشعب" گرایش پیدا کرده و به عضویت آنان در می‌آید. پس از مدتی سازمان آنان به اتحادیه مبارزه "وحدة النزال" می‌پیوندد. سپس هنگامیکه گروه "شورش" تشکیل شد به آنها پیوسته، او در این باره می‌گوید:

- (گروه شورش و جمعیت "رزگاری" "آزادی" که اکثریت آنان به حزب "شورش" گرایش داشتند با حمزه عبدالله که به دستور بارزانی از ایران بازگشته بود تا در پرتو تجربه‌ی حزب دمکرات کردستان، در تشکیل هیئت مؤسس پارت دمکرات کردستان عراق، مشارکت کند اما من قبل از این واقعه چنانکه به یاد می‌آورم در زمستان 1946/1945 به حزب کمونیست عراق پیوسته بودم).

او در تاریخ 1948/9/13 در منزل یکی از اعضای کمیته‌ی مرکزی حزب، همراه با مادرش که از کردهای شمال کردستان بود و مالک سیف مسئول حزب، جاسم محمودی و یهود صدیق، در نتیجه‌ی خیانت مسئول حزب دستگیر شد و به 10 سال زندان محکوم گردید. او در زندان به مطالعه و خودآموزی ادامه داده و سپس همچنین با روزنامه ای به نام "المجله" به همکاری پرداخت. پس از آزادی از زندان، سلام علی دبیر کل حزب به دیدار او رفته و به او اطلاع می دهد که او به عضویت کمیته‌ی مرکزی حزب انتخاب شده است. پس از کودتای بعثیها در فوریه 1963، حزب کمونیست تعداد زیادی از اعضایش را اخراج می کند اما عزیز محمد که در کرکوک مسئول سازمان حزبی بود، در هیئت سیاسی به تنهایی باقی میماند.

کمیته‌ی مرکزی حزب در ماه اوت 1964 در چکوسلواکی جلسه‌ای تشکیل داده و او را به دبیر کلی حزب انتخاب می کنند. او تا سال 1993 که خودش از این مسئولیت کناره‌گیری کرد، دبیر کل حزب کمونیست عراق بود. پس از رسیدن به مقام دبیر کلی حزب، او برای آموزش خویش در دوره‌های آموزشی آکادمی حزبی در مسکو شرکت میکند. در سن شست سالگی از سوی حزب کمونیست شوروی مدال لنین و دیمیتروف و نشان دوستی بین ملتها را دریافت می کند. او در این باره می گوید: "من دبیر اول حزب بودم و این نشانهای افتخار کر چه به نام من ولی در حقیقت امر به حزب داده شده اند. ولی احساس خدمت به خلق، از تمامی مدالهای دنیا ارزش بیشتری دارد. به همین خاطر در هیچ مناسبتی من از این مدال و نشانه ها استفاده نکرده‌ام و هنگامیکه نشان افتخار دوستی بین ملتها را به من دادند گفتم که اگر این مدال را به من می بخشیدند احساس شرمساری به من دست می داد، اما این نشان به حزب کمونیست عراق داده شده است. در جواب سؤال من که از او پرسیدم زمانی که بارزانی در سال 1958 به عراق بازگشت رابطه‌ی شما با بارزانی و پارتی چگونه بود؟ در جواب گفت:

- (رابطه‌ی ما با بارزانی در آغاز بسیار خوب بود، اما اختلافات ما با پارت دموکرات بر بارزانی نیز تاثیر گذاشت. او رئیس این حزب بود. بعلاوه اینکه حمزه عبدالله، صالح حیدری و احمد عزیزآقا که پدر شوهر

دخترم هست و خسرو توفیق و چند تن دیگر از مسئولین پارتنی که به حزب کمونیست عراق نزدیک بودند، به نظر من کار درستی نکردند. این نظر کنونی من نیست در آن دوران نیز براین باور بودم. که به حمزه عبدالله رأی دهند. برآستی من تصور نمی کنم که این اشتباه از رفقای ما سرزده باشد و اگر این چنین بوده، اشتباه محض بوده و نمی بایست چنین می شد.)

سؤال: قبل از اینکه شما به مقام دبیرکلی حزب برسید، حزب کمونیست عراق، پارت دمکرات را همانند حزبی ناسیونالیست ارزیابی می کرد و به غیر از حمزه عبدالله با ابراهیم احمد هم بطور مداوم در حال کشمکش بود. اما زمانی که عزیز محمد دبیر کل شد، حزب کمونیست عراق به پارتنی و احزاب کردی بسیار نزدیک شد. چرا؟

جواب: (من همیشه گفته ام که هر حزبی دارای خصوصیات انقلابی و عالی می باشد به ویژه این امر در مورد حزب کمونیست صادق است که در زمینه های اجتماعی، صنعتی و حل مسئله ملی از خصائل انقلابی برخوردار است. به همین خاطر بارها من یقه ی کیانوری و دیگران را در حزب توده گرفته و به آنان خاطر نشان می کردم که شما باید برنامه ای در مورد حل مسئله ی کرد در ایران ارائه دهید و اگر آنها برنامه ای از این قبیل نداشته باشند، در خلقی بودن حزبشان خلل وارد می گردد زیرا در کشوری چند ملیتی زندگی می کنند. در کشوری که وجود دارد، چگونه می توان در برابر کرد بی برنامه بود. پیداست که سلام عادل و جمال حیدری در این امر بسیار به من نزدیک بودند. من در جلسات حزبی و نشستهایی که با احزاب منطقه ای داشتیم همواره این نظر را ابراز می کردم که برای کردها کاری انجام دهیم. درک مسئله ی کمک به کردها می توانست یک مسئله ی معنوی و یا ذاتی از جانب من باشد که مرا وادار میکرد تا همواره آنرا در مدنظر داشته باشم. از شما چه پنهان، زمانیکه با ملا مصطفی هم همنشین می شدم بسیاری از من می پرسیدند که چه رابطه ای بین شما وجود دارد؟ به راستی من همانند برادر کوچکتر او، با او گفتگو می کردم. تفسیر من هم در این مورد این است که سخنی که من در دل دارم مهم نیست که بر زبان

من جاری شود، مهم این است که ملا مصطفی آن را بیان کند. و نمی بایست من نیز هر روزه بگویم چنین گفتم و چنان گفتم. بالاخره روزی می رسد که چنین گزاره گوییهایی نیز به گوش او برسد و او در دل از من نگران شود. پس چرا چنین کنم؟ چون اگر کاری در پیش باشد هدف این است که آن کار انجام گیرد. در این چارچوب من با او گفتگو می کردم و الحق، او به سخنانم گوش می داد. این به این معنی نیست که به گفته‌های من عمل میکرد نه او به سخنانم گوش می داد. بعضی وقتها هم گفتگوهایمان به جدل تبدیل می شد پس چرا عده‌ای از ما، همانند صالح حیدری رفته بودند تا آن حزب را به حزبی مارکسیستی بدل کنند؟ در حالیکه بخش زیادی از اعضای رهبری این حزب طرفدار ما بودند و این امر برای کمتر حزبی اتفاق می افتد. بعد آنان اشتباه کردند. ما می بایست به آنان بگوئیم که این رابطه را همانند قرینه‌ی چشمتان حفظ کنید و خود را چنین به ما نزدیک نشان ندهید، اما متأسفانه دوستی با پارت دمکرات هم به مخاطره افتاد چون آنان تصور می کردند که ما حامی این جریان هستیم. من در آن زمان در جریان رویداد نبودم، عضو دفتر سیاسی بودم اما بیشتر اوقات در کردستان بودم. ما نمی بایست چنین کاری را انجام دهیم چون قدرت ما در این بود که آنان رهبری مستقل داشته باشند که طرفدار دوستی با حزب کمونیست باشد و در صحنه باهم همکاری کنیم و اگر رابطه‌ی آنان از این هم فراتر رفت بایستی این رابطه مخفی بماند.

سؤال: پس از حمزه عبدالله، این اختلافات همچنان ادامه داشت، بطوریکه ملا احمد نوشته، شما را دستگیر کردند؟

جواب: (بله، کارهای بسیار دیگری انجام گرفت که نمی بایست انجام میگرفت. من نمیخواهم درباره‌ی آنها صحبت کنم. حتی در مورد مسئله‌ی خودمختاری هم رفتم و با دفتر سیاسی پارتی مذاکره کردم. رفیق عمر علی شیخ و دوست دیگری همراه بودند. گفتم که این خودمختاری مطابق با وضع شما تنظیم شده است. به وسیله‌ی شما برای ملت کرد اجرا می شود و نه بدون شما. نقص و کمبودهای دارد. بلی توازن قوا همین میزان را ایجاب کرده است. آیا این دستاوردی کامل است؟ نه. اما برای ملت کرد

مفید است. آری بیانیه‌ی 11 مارس دستاوردی برای ملت کرد بود. اما وقتی از هم جدا شدیم، گفتند نمیخواهیم صدایی به طرفداری جبهه برخیزد. در آن زمان ما ناسلامتی با حزب بعث در یک جبهه بودیم. هم اکنون هم اختلافات وجود دارد. از شما پنهان نمی‌کنم ما نمیخواهیم بخشی از این حذف کردنها باشیم که اکنون وجود دارد. از خود سؤال می‌کنیم که بر کدام پشتیبان تکیه کنیم؟ اگر طرفی باشد که از ما حمایت کند، به لطف خداست. اگر آنانی که ما به آنها نزدیک می‌شویم، چیزی برای ما دارند، قدمشان روی چشمم. من نمیخواهم بگویم آنهایی که هستند لعنت برآنان مباد، اما در برخی موارد تو در مقابل گروهی از "نه"ها قرار می‌گیری. تو آن "نه"ای را انتخاب می‌کنی که با وضعیت سیاسی همخوانی داشته باشد. چون یک "نه"ی خالی نیست. در سیاست همیشه باید جای تدبیر را باقی بگذاری. و باید بتوانی موضع در مقابل موضع بگیری و مسئله را به بن بست نرسانی. من و حامد، حامد و من. نه! موضع حامد، چی هست و من در مقابل این موضع او چه برخوردی دارم. اینرا باید گفت. نه من از تو خجالت میکشم و نه تو از من. چون من عقیده خود را بیان کرده‌ام و ترا آزرده نساخته‌ام. از مسئله دور نشویم در این اختلافات بین خودمان، کسانی بودند که تصمیم گرفته بودند به توافق نرسند. روزی به دوستان آن جناح گفتم - ملا مصطفی در آن هنگام گفت که اینها وجود ندارند - سرورم با اینها نباید جنگ بکنی اما او از من عصبانی شده و گفت کسی را دیده‌ای که با چیزی که نیست بجنگد. من هم نمی‌گفتم که آنها وجود دارند، ولی می‌گفتم علیرغم این. اما بعد با یک حرکت ملا مصطفی 500-600، تن خود را در همدان بازیافتند. ملا مصطفی توانست میدان را صاف کند چه برای صلح و چه برای جنگ. آنها هم که در میدان بودند، هرکدامشان اگر می‌توانستند همین کار را می‌کردند، اما نتوانستند. امکانات و شرایط به آنان مجال نداد.

سؤال: جنابعالی چند بار در مورد بارزانی صحبت کرده‌اید. شما بارزانی را چگونه می‌شناسید، او کی بود؟

جواب: (چنانکه میدانی، من به دو مناسبت در مورد بارزانی سخن گفته‌ام. از شما چه پنهان، یکی در نودمین سالروز بزرگداشت بارزانی، که بعضی‌ها گفتند بسیار خوب از او یاد کردید. بارزانی همچنانکه گفته‌ام، از صفر شروع نکرده، او از خاندان خود شروع کرده است. از دوره‌ی شیخ عبدالسلام. او نقش برجسته‌ای در به وجود آوردن جنبش کرد داشته است. هنگامیکه دست به کار شده و خواهان حق خود شده، گرچه گاهی رنگ و بوی منطقه‌ای داشته اما در ماهیت خود قیامی ملی بوده است. بارزانی مرحله به مرحله شروع کرد تا به مه‌آباد رفت و بارزانیها نیروی مدافع جمهوری کردستان شدند. او از جمهوری کردستان دفاع کرد و سپس به روسیه رفت. بارزانی به سیمایی تبدیل شد و به چنان نیرویی معنوی تبدیل شد که توانست چنین رابطه‌ای را در بین بارزانیها ایجاد کند. این توانایی بزرگی است که 500 تن با بارزانی از اُرس عبور کنند و او آنها را دوباره بازگرداند. این کار یک رهبر عشیره نیست و از رئیس عشیره برنمی‌آید. این رابطه، اعتقاد است یا هر چیز دیگری، بارزانی را به نمونه‌ای بارز تبدیل کرد. به خاطر همین توانائی‌های او در یک وقت مناسب به نزد او رفتم. گفت برو و به این جلال دیوانه بگو که جای ابراهیم را برای او در نظر دارم. اما از نام بردن نام جلال بعنوان "جلال دیوانه"، منظور بدی نداشت بلکه از روی محبت او را چنین می‌نامید. وگرنه چگونه او دیوانه‌ای را به دبیری حزب می‌گمارد؟ من، صالح حیدر، شیخ حسین بوسکین و صالح احمد مسلح شدیم و از داخل شهر سلیمانیه به زرگویز رفتیم و در قره‌داغ با مام جلال دیدار کردیم. او لیست 5 هزار تن را به من نشان داد. در دل خودم گفتم 2 هزار نفرشان در کردستان پخش هستند اما 3 هزار نفر پیشمرگ نیروی بزرگی است. اما برگردم به اصل جریان. در اینجا که بارزانی و لقمان و عده‌ای بودند، ده نفر در اینجا و پنجاه تن در آنجا به پیروی از بارزانی حرکت کردند. اما آنان نجنگیدند. به همین خاطر نیز در کنفرانس ماوه‌ت که بارزانی را تعلیق کردند، صالح شیره چنانکه بعدها شنیده‌ام، گفته است: حال ما او را تعلیق کردیم، اما به من نمی‌گوئید که این تعلیق را چگونه عملی کنیم؟



به برخی از رفقای آنان گفتم، اگر ما کسی را وارد حزب خود می‌کنیم، در ابتدا او را دوست و طرفدار و کمک‌کننده، سپس او را به عنوان هوادار پذیرفته و سپس به عضویت در می‌آوریم. اما بارزانی چنین نبود، شما از روز اول او را به سمت رهبری

انتخاب کردید تا حزبتان را به وسیله‌ی او به حزب واقعی تبدیل کنید. در اینجا یک مقوله‌ی فلسفی وجود دارد که می‌گوید اگر از چیزی شناخت نداری پس چگونه با او برخورد می‌کنی؟ روزی در اینجا مرا دعوت کرده بودند، شخصی برخاست، من او را نمی‌شناختم و نمی‌دانستم آیا او مرا می‌شناسد یا نه، گفت: ما با عشایر همکاری نمی‌کنیم و در این مورد بسیار گزافه‌گویی کرد. من به او جواب دادم و گفتم منظور تو کیست؟ ده دوازده نفر بودیم، همه ساکت و مبهوت شدند. او گفت که خانواده‌ی بارزانی را می‌گویم. گفتم مگر آنها از تو اجازه گرفته‌اند. سپس در مورد نهرو و گاندی صحبت کردم و گفتم پس از ازدواج دختر نهرو و رهبرشدن او و سپس پسرهای دختر نهرو، آخر سر پسری را از این خانواده آوردند که ایتالیایی است تا حزبشان را سر پا نگه دارند. گفتم برخی ظواهر وجود دارند که باید با شناخت در موردشان برخورد کرد. اگر با شخصی مخالفت داری و مخالفت تو درست است، اگر ندانی چگونه مخالفت می‌کنی، به جای مقابله با او، او را یاری داده‌ای و بهانه‌ای به دستش داده‌ای. بارزانی چنین بود و قدرت گرفت و رهبر هم بود، رهبران بسیاری از این قبیل هستند. در حقیقت بارزانی کم حرف بود. اما تجربه‌ی فراوانی داشت. روزی من و طاهر بابان در روستای ورتی با بارزانی همراه بودیم. در سرآشویی‌ها سوار اسب میشد و در مسیر هموار پیاده راه می‌رفت. مرا صدا زد و گفت باهم کمی پیاده برویم. او گفت از حضور شیخ احمد برمیگردم، سلام عارف تقاضای مذاکره با من را کرده‌است و نظر مرا جویا شد. شاید مشورت او بامن امری ظاهری بوده، اما بیشتر من با او در مورد اینکه خواستهای آنان

با تبلیغاتشان همخوانی داشته باشد و چه نکاتی را در برگیرد گفتگو کرده‌بودم. بارزانی رو به من کرد و گفت تو فکر می‌کنی که من به آنها باور می‌کنم؟ من به آنان باور ندارم، اما کشاورز نمی‌تواند به کشت و کار خود بپردازد، دروگر نمیتواند درو کند، اقتصاد کردستان را کد شده‌است. من هر روز نمیتوانم از مردم بخواهم که اسلحه بردارند، باید مردم بخواهند که مسلح شوند. یعنی مسئله باید به نقطه‌ای برسد که مردم برای انقلاب آماده شوند. این امر برای ما انتزاعی است اما بارزانی با تکیه بر تجارب خود و در عمل آنرا دریافته بود. در همین رابطه من در قلادزه با مردم بسیاری ارتباط داشتم. آنها می‌آمدند و می‌پرسیدند که این آتش بس تا کی ادامه دارد؟ منظورشان این بود که معاملاتشان با ایران تا چه مدتی می‌تواند ادامه داشته باشد. می‌خواستند منافع خود را بررسی کنند. روزی به نزد من آمدند و گفتند که دفتر سیاسی دستور داده که توتون قلادزه را بسوزانند. دولت که در این زمان به سوی قلادزه و پیشدر پیشروی می‌کرد طبق اصول انقلابی نبایستی چیزی را برای دشمن باقی گذاشت که از آن نفعی ببرد و اینکه مردم باید توتون هایشان را بسوزانند. دهقان از هر هزار احتمال موجود، اگر نه صد و نود و نه تای آن مطابق میل او نباشد و فقط یک احتمال باقی بماند، او خودش را به آن یک امکان وابسته می‌کند. من با این نظر "یعنی سوزاندن توتون" مخالف بودم و گفتم که به نزد ملا مصطفی بروند و نظر او را جویا شوند. آنها رفتند و او به آنها فرمان داد که محصولشان را نسوزانند. منظورم از این بحث این است که ملا مصطفی نیت مردم را حدس زده و به حرف مردم توجه می‌کرد.

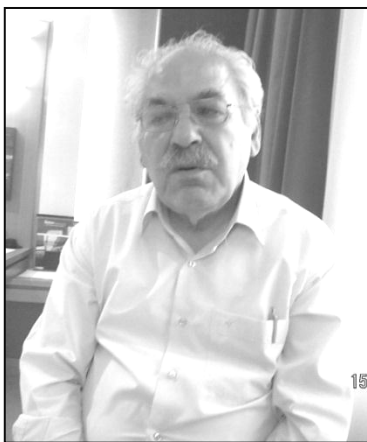
سؤال: در مورد کتاب "پس از شصت سال"، زندگی و خاطرات امام جلال که در آن، 21 مورد در باره ی شما صحبت شده و طبق ادعای عرفان قانعی فرد، با او مصاحبه کرده‌اید، آیا شما عرفان قانعی فرد را می‌شناسید؟

جواب: (اسم او را از شما می‌شنوم. نه او را می‌شناسم و نه با او مصاحبه کرده‌ام.)

سؤال: پس از سقوط رژیم صدام در سال 2003، گردانندگان جمهوری اسلامی هم از طریق بلندگوهای مساجد و هم به وسیله‌ی رسانه‌های گروهی و مؤسسات فرهنگی می‌کوشند تاریخ کردستان را تحریف کنند و رهبران ما را در دیدگاه نسل نوین بی اعتبار سازند. همچنین فعالان به آزمون جنوب کردستان و مخصوصاً مسعود بارزانی می‌تازند. دلیل این حملات هیستریک رژیم جمهوری اسلامی چیست؟

جواب: (من تعجب می‌کنم اگر آنان به چنین اعمالی دست نزنند! ملاحظه می‌کنید که در نقاطی که جنبش ما و یا خود ما وجود خارجی نداریم امکان دارد آنان چنین نگرشی نسبت به ما نداشته باشند، چرا؟ این رفتار آنان از آنجا نشأت می‌گیرد که آنها نمی‌خواهند کردهای آنسوی مرز، به الگوی این طرف بیاندیشند. ثانیاً اینها از قدیم نه تنها دشمن ملت کرد بلکه دشمن تمامی ملت‌هایی که در چهارچوب ایران زندگی می‌کنند، هستند. آنان تحت نام اسلام و اسلام‌یسم و غیره تا بینهایت، دشمن رهبران ما هستند. دوباره می‌گویم نه تنها آنها بلکه دیگرانی نیز هستند که نمی‌خواهند در اینجا نهالی کاشته شود. اگر اکنون با واقعیتی رویرو شده‌اند آنرا جبر زمان می‌دانند و از روی ناچار آنرا قبول کرده‌اند ولی از وجود آن خوشحال نیستند. آنرا ارزیابی می‌کنند و به این می‌اندیشند که آیا بهتر نیست که ما هم چنین عمل کنیم. برای مثال آیا ترکیه باماست؟ بگذار قبل از اینکه باما موافق باشند با کردهای ترکیه باشند. ایران زمان شاه که به ما کمک می‌کرد، آیا واقعاً به ما کمک می‌کرد؟ نخیر. می‌بایست به کردهای ایران کمک کند. در اینجا هم همچنین، آنها ما را قبول ندارند. ما تقسیم شده‌ایم و آنها با ما صداقت ندارند و من تعجب می‌کنم اگر دست به این کارها نزنند. به همین دلیل ما باید مسئله را درست ارزیابی کرده و بدانیم که چگونه با آن برخورد می‌کنیم.)

فلک الدین کاکه‌یی



فلک الدین کاکه‌یی در سال 1943 در دهکده ی "هزاره" در نزدیک شهر کرکوک به دنیا آمد. دهکده‌ی آنان در شمال شهر کرکوک و در کنار چاههای نفت واقع شده است. همچنانکه خودش در کتاب "یوناهی زهر دوشت" می نویسد: (بر روی دریای نفت به دنیا آمده‌ام! می گویند در هفته‌ی اول نوزادی من زلزله‌ای نه چندان قوی رویداده است. شاید به همین خاطر تا به امروز زندگیم آشفته و ناپایدار بوده، گویی دچار زلزله‌ای دراز مدت شده است).

فلک الدین کاکه‌یی در دهکده‌ی "توبزاهه" به دبستان رفته و در شهر کرکوک دوره‌ی دبیرستان را به پایان رساند. سال 1964 در دانشکده‌ی روزنامه‌نگاری بغداد پذیرفته شد، اما به دلیل نداشتن امکانات مالی و اوضاع سیاسی اجتماعی نتوانسته به تحصیل ادامه دهد و به یاری یکی از دوستانش جزوه‌ها و کتب یکی از دانشگاه‌های خصوصی مصر را دریافت کرده و به تحصیل ادامه می‌دهد. از سال 1957 به فعالیت سیاسی پرداخته و به عضویت سازمان جوانان دمکرات درمی آید. در سال 1961 فعالیت‌های صنفی و اجتماعی را آغاز می‌کند. در سال 1962 اولین داستان کوتاه خود را به زبان کردی نوشته و در یکی از روزنامه‌ها به چاپ رساند. و در سال 1963 بدلیل فعالیت‌های سیاسی مورد تعقیب سازمان‌های امنیتی قرار گرفته و ناچار به زندگی و فعالیت مخفی شد. در سال 1964 اولین مقاله‌ی سیاسی خود را به زبان عربی نوشته و در دو بخش همراه با عکس خود در یکی از روزنامه‌های بغداد به چاپ رساند. سال 1965 به صفوف پارت دمکرات کردستان عراق پیوست و در مناطق آزاد شده، مسئول انتشارات جنبش سپتامبر بود. او تا سال 1994 که رادیوی صدای کردستان برنامه‌های خود را پخش می‌کرد، برای آن مقاله می‌نوشت. در کنگره‌ی

نهم پارت دمکرات کردستان عراق در سال 1979/12/4 به عضویت کمیته‌ی مرکزی این حزب انتخاب شد. در سال 1991 عضو هیئت برگزاری انتخابات اولین پارلمان کردستان بود. در اولین دوره‌ی پارلمان کردستان به سال 1992 به نمایندگی در مجلس کردستان انتخاب و تا سال 2005 عضو پارلمان بوده و اکنون عضو اتحادیه‌ی پارلمانی کردستان است. او از سال 1996 تا سال 2000 وزیر فرهنگ دولت کردستان بود و در این سال از سمت خود استعفا داد، اما عضو پارلمان باقی ماند. در سال 2006 مجدداً به پست وزارت فرهنگ برگزیده شد و تا سال 2009 در این سمت باقی ماند. مصاحبه‌ی اخیر را در ارتباط با مسائلی که در کتاب "پس از شصت سال" مطرح شده‌اند با ایشان انجام دادم. در جواب این سؤال من که شمس الدین مفتی کی بود؟ گفتند:

جواب: (شمس الدین مفتی یکی از کادرهای مترقی پارت دمکرات بود، تا این اواخر نیز فعال بود، اگرچه در پارتی اختلاف و دو دستگی ایجاد شد، اما همیشه او نامور بود و نقش خود را داشت. برخی اوقات با این جهت و زمانی با جهت دیگر همسو می شد. اما بدون تردید مورد احترام همه بود. انسانی میانه‌رو بود. انسانی آگاه بود. از خاندان مفتی برخاسته بود و در اربیل به همین نام نیز شناخته شده بود. هنگامیکه دودستگی بین جناح ابراهیم احمد و بارزانی ایجاد شد، او به جلال طالبانی و ابراهیم احمد پیوست.)

سؤال: از رابطه‌ی بارزانی با اسرائیل بگوئید، رابطه‌ی بارزانی با اسرائیل در چه حدی بود؟

جواب: (بارزانی به ویژه در ارتباط با ملتها و کشورها مرزبندی نداشت و هیچ مرزی را در این مورد قبول نداشت. او می گفت که ملت کرد به همه نیاز دارد و هرکس با ما دوستی برقرار کند و دست دوستی به سوی ما دراز کند، از او سپاسگزاری می کنیم. سیاست بارزانی همیشه چنین بود. در عین حال این او می دانست که اسرائیل مسئله‌ای است که عربها با آن تحریک می شوند در نتیجه روشن شدن ارتباط با اسرائیل، رابطه‌ی او با عربها را

دچار مشکل کرده و این رابطه رو به سردی می‌گرائید. او بیگمان اینرا هم در نظر می‌گرفت و نمی‌خواست که رابطه اش با دول اسلامی بد شود. در نتیجه در مورد رابطه با اسرائیل یا سکوت می‌کرد و یا تلاش می‌کرد بسیار برجسته و آشکار نظرش را نگوید. اما به نظر من او با اسرائیل رابطه داشت. به این معنا که اسرائیل هم مانند کشوری در این منطقه، در خاورمیانه، در همه‌ی مسائل و کشمکش‌ها دخالت می‌کرد، اکنون هم در جنوب سودان و در جنوب یمن و در کشورهای دیگر به همین منوال است و پیداست که آن‌ها هم منافع خود را در نظر دارند. اسرائیل از همان ابتدا تلاش می‌کرد با جنبش کرد رابطه ایجاد کند و در آن زمان جنبش کرد در عراق بود. عراق مانند دولتی از اتحاد جماهیر عربی به شمار می‌آمد و مستقیماً در مقابل اسرائیل جبهه‌گیری کرده بود. به همین دلیل برای آنها مهم بود که از مسئله کردها استفاده کرده و به نفع خود از آن بهره‌گیری کنند. اینرا نیز باید صراحتاً گفت که هر مملکتی در پی منافع خویش است. اما ارتباط بارزانی با آنان طوری نبود که با آنان هم پیمان شود و به مانند سودان جنوبی که اولین دولتی بود که پس از استقلال سودان جنوبی از اسرائیل دیدار کردند و اعلام کردند که آماده‌اند با اسرائیل هم پیمان شوند. بارزانی چنین عمل نکرد. او ملاحظه‌ی روابط خود با پیرامون را، چه کشورهای عربی و اسلامی باشند و چه بلوک شرق و سوسیالیستی میکرد و مصالح آنان را نیز در نظر داشت. خلاصه تا آنجا که من از سخنان و تحلیل‌ها و ارزیابی‌های دیگران درک کرده‌ام و نتیجه می‌گیرم که اگر بارزانی تلاش کرده با اسرائیل رابطه برقرار کند، هدفش تنها خود اسرائیل نبوده است. زیرا اسرائیل از نقطه نظر سیاسی هیچ کاری برای کردها انجام نداده و برای مثال در سال 1975 اسرائیل که می‌توانست بر روی آمریکا تأثیر گذارد تا آن دولت را از مشارکت در توطئه‌ی الجزایر بازدارد، در این مورد هیچ کاری انجام نداد. ولی از جنبه‌ی سیاسی بارزانی از سال 1965 به بعد براین عقیده بود که با آمریکا رابطه برقرار کند و معتقد بود که مسئله‌ی کرد به وسیله‌ی آمریکا حل می‌شود. هم او بود که پس از مطالعه و تحلیل مسئله، به این نتیجه رسید که بهترین وسیله برای ارتباط با آمریکا، کشور اسرائیل است. این بنیاد سری مسئله‌ی رابطه با اسرائیل است. به این مسئله دکتر عصمت شریف وانی در

یادداشتی با دست خط خود که هنوز منتشر نشده است و به زودی منتشر خواهد شد، اشاره کرده است، از آنجائیکه بارزانی به او مأموریت داده که همراه با کامران بدرخان به اسرائیل رفته تا ببیند که نظر آنان چیست و چه می کنند و ما چه باید بکنیم و نه برای ایجاد رابطه ای قطعی و آشکار. اسرائیلی ها، چند بار به سراغ کردها آمدند اما بارزانی جوابی به آنان نداد. در ضمن آنان را فرستاده بود تا نظر اسرائیلی ها را بداند. منظور من این است که بارزانی در را نبسته بود، اما همیشه هوشیار بود که وارد مسائلی نشود که راه بازگشت نداشته باشد. بارزانی هم در مسائل سیاسی و هم در مسائل نظامی تلاش کرده راه عقب نشینی را باز بگذارد. او چنین سیاستی را داشته و هیچگاه دچار تعصب در اجرای سیاستی نمیشد. او به اسرائیل هم باوری نداشت، اما در همان حال رابطه با اسرائیل را هم مانند دولتی در منطقه ضروری می دانست. او تا قبل از سال 1975 با سوریه و سعودی و ترکیه هم ارتباط گرفته بود. سال 1968 به نخست وزیر ترکیه نامه نوشت و خواستار همکاری متقابل شد. با اتحاد جماهیر شوروی رابطه داشت و با کشورهای همسایه مانند ایران، کویت و خلیج هم روابط برقرار کرده بود. او راه را برای هر رابطه ای باز گذاشته بود، اما در هیچ رابطه ای چنان غرق نمی شد که نتواند آن را پس زند. با ایران رابطه داشت اما در همان حال همچنانکه از یادداشتهای او پیداست دوستان ایرانی او و ماموران ایرانی از قبیل پژمان و دیگران، هیچگاه ایران به او اعتماد نداشت، چرا که چنان به آنان نزدیک نشده است که بگوید من با ایرانم. با ایران همراه نبود اما به ایران نیاز داشت. این ها دو مسئله ای جداگانه هستند و باهم تفاوت کلی دارند. با اسرائیل نیز در همین چهارچوب رابطه داشته است. به نظر من او در نظر داشته که از طریق اسرائیل با آمریکا ارتباط بگیرد. بارزانی معتقد بود که مسئله ای کرد توسط آمریکا حل خواهد شد. پروفیسور عزالدین مصطفی رسول که استاد دانشگاه هست می گوید که بارزانی از سال 1965 به بعد براین عقیده بوده که آمریکا سرانجام به نیروی برتر جهان بدل می شود و همه ای امور توسط آن کشور حل می گردد. هر سیاستمداری هم براساس فکر خودش تصمیم می گیرد. اگر چه اینجا و آنجا برخی سخن ها در مورد رابطه ای او و اسرائیل گفته می شود، ولی باید گفت که مردم دو چیز را باهم قاطی میکنند، نخست اینکه تو مجبور به

همکاری می شوی، سپس اینکه تو وابسته به کسی شوی. این دو مسئله باهم اختلاف فاحش دارند. اگر وابسته به کسی باشی، باید برای او کار کنی. اما اگر با کسی رابطه داری، این امر یک رابطه ی دو طرفه و به مصلحت آندو است.)

سؤال: مام جلال در صفحه ی 990 کتاب "پس از شصت سال" می گوید: بزرگترین اشتباه من این بود که از بارزانی دور شدم، بارزانی بسیار به من نزدیک بود، مرا خیلی دوست داشت، حتی او مرا مانند پسر خود دوست داشت، من موافق سیاست هیچکدام نبودم، نه بارزانی و نه دفتر سیاسی، می بایست مانند فردی بی طرف و مستقل باقی می ماندم.

جواب: (بله، مام جلال طالبانی این سخنان را چندین بار تکرار کرده است. به ویژه در 10 - 12 سال اخیر. آخرین بار هم در هنگام مراسم دفن مادر رئیس مسعود بارزانی که در بارزان به خاک سپرده شد، دوباره مام جلال در سخنانش گفت که من یکی از نزدیکان او بودم و در پایان سخنانش گفت: حمایل خانم، مادر رئیس بارزانی به من گفته که با مسعود متحد شوید، سرنوشت شما به هم گره خورده، مانند برادر باهم باشید. اینراهم همانجا دوباره تکرار کرد که او همواره با این خانواده بوده است.)

سؤال: اختلافات با زیباریها و کشتن احمد آقا چگونه بود؟

جواب: (این مسئله ی مهمی نیست. آنرا علم می کنند. در آن زمان من به دنبال دلایل و ریشه یابی این واقعه نبودم. این مسئله به ناحق به مسئله ای سیاسی تبدیل شد و رژیم عراق به نوبه ی خود آنرا بزرگ کرده و از آن برعلیه بارزانی سوءاستفاده ی بسیاری کردند تا بدین وسیله زیباریها را به خود جلب کنند، اما در حقیقت امر، جنبش بارزانیها، جنبشی طریقتی و صوفیگری در جهت اصلاحات اجتماعی و برعلیه فئودالیزم و ضد هر نوع استثمار دهقانان بود. زیباریها فئودال بودند، اساس اختلاف این اصل بود که آنهم یک مسئله ی اجتماعی بود. قبل از جنبشهای بارزان در 1915، همه ی عشایر دوروبر بارزان، مخالف بارزان بودند و بارزانیها

تهدیدی برای اربابها و بگها و شیوخ این دوران به شمار می آمدند. بارزان تقسیم اراضی را شروع کرد با تقسیم اراضی، مالکیت را از بین برد. هر کسی که از سوی اربابی یا فئودالی مورد ستم قرار میگرفت به بارزان پناه می آورد و آنان از او دفاع می کردند. به همین دلیل با عشیره‌ی سورچی، زیباری و شیخ رشید لولان دچار جنگ شدند. همه‌ی این کشمکشها برسر مسائل اجتماعی بود. یعنی اگر روزی محققى کرد بخواهد در زمینه‌ی مسائل اجتماعی پژوهش کند باید از اینجا شروع کند که بارزان و جنبش بارزان اصالتاً جنبشی اجتماعی بود. زیرا آنها 70-80 سال قبل، تقسیم اراضی کرده، مالکیت را برداشته و ازدواج اجباری دخترها را لغو کرده و سرفروآوردن و تعظیم کوچک نسبت به بزرگترها را از میان برداشتند. جنبش بارزان قبل از اینکه سازمان حزبی پیدا کند ادامه‌ی جنبشهای شیخ سعید پیران و شیخ عبیدالله نه‌ری بود، آنها که آواره‌ی کردستان عراق شده بودند به نام "مهاجرین" معروف شدند. هنوز هم بقایای آنان به همین نام در میرگه‌سور و اربیل باقی مانده و زندگی می کنند. آنها هرکدام به روش خاص خود انقلابی بودند و از سال 1880 به این سو آمده و به بارزانیها پیوستند. بارزانی نوآوری نکرد. این امر از اسرار جنبشهای کرد است. احمد خانی آغازگر آن بود، او این فکر ملی زیبا را ارائه داد که کردها باید متحد شوند و شعله‌ی قیام کردها را برافروخت. پس از او بدرخانی ها شروع کردند. به‌دنبال بدرخانی ها چندین قیام دیگر کردها به وقوع پیوست تا دوره‌ی جنبش شیخ عبیدالله نه‌ری و شیخ سعید و... تا رسید به زنده‌یاد شیخ محمود، بارزانی، قاضی محمد و سرانجام به ملا مصطفی بارزانی. هیچکدام از اینها خود را آلترناتیو دیگری ننامیدند. این مسئله در تاریخ بسیار پراهمیت است. در تاریخ ما تا زمان بارزانی هیچکدام از رهبران نگفته‌اند که پیشینیانشان کاری انجام نداده‌اند و هرگز آنها را نفی نکردند، بلکه خود را ادامه دهنده‌ی راه پیشینیان خود برمی شمردند و این در پروسه‌ی پیشرفت اجتماعی اهمیت به سزایی دارد. هنوز هم کشورهای اروپایی به این روش پایبندند، یعنی هرکه می آید برای اتمام کارهای پیشینیان خود می آید. نه برای نفی آنان. اما در نزد ما تمامی تلاشهای چه خوب و چه بد را نفی میکنند! شیخ عبیدالله نه‌ری هیچگاه نگفت که بدرخانی ها کار را خراب کرده‌اند و یا خیانت کرده‌اند و یا غیره

و غیره. پس از شیخ عبیدالله نیز تا به شیخ سعید پیران و سید رضا و ژنرال احسان نوری پاشا، تا برسیم به شیخ محمود، قاضی محمد جاودان و بارزانی به همین گونه رفتار کردند. قاضی محمد بطور سمبولیک و عملی پرچم کردستان را به بارزانی سپرد. ملا مصطفی که به سلیمانیه تبعید شده بود مورد احترام خانواده‌ی شیخ محمود قرار گرفت. شهید سمکو شکاک رابطه‌ای مستحکم با شیخ محمود داشت. این رهبران همه به پیشینیان خود بسیار احترام گذاشته‌اند. اما پس از بارزانی، پس از 1975، دو پدیده به وجود آمد. من این دو پدیده را با مسئولیت خودم بیان می‌کنم! اول اینکه ابراهیم احمد و مام جلال تلاش کردند تاریخ بارزانی را نفی کنند و خودشان را مطرح کنند. دوم اینکه متاسفانه عبدالله اوجالان در شمال کردستان می‌خواست بگوید که کل تاریخ کرد با او شروع شده‌است و دیگران را نفی کند. من به همه احترام می‌گذارم. مام جلال مبارزه‌ی زیادی کرده‌است، عبدالله اوجالان هم مبارزه‌ی طولانی کرده و اکنون نیز در زندان است و من همیشه خواستار آزادی او بوده‌ام. این مسئله‌ی قدرشناسی است نه چیز دیگر. ولی یکی از افکار و نظرات غلط اوجالان این است که همه‌ی رهبران پیش از خود در کردستان را نادیده می‌گیرد. شاید نام بردن این دو تن از سوی من اشتباه باشد. اما من اینرا گفته‌ام و در جای دیگر نیز اعلام کرده‌ام. اما در مورد جلال طالبانی، هنگامی که در سال 1975 بارزانی دچار شکست شد و اقرار کرد که کار من تمام شده و این امر را به زبان فارسی بیان کرد و سپس به آمریکا رفت. او چنین اعتراف کرد: وقتی که انسان اعتراف میکند دیگر نقطه‌ی پایان است. او در سال 1903 به دنیا آمد در حالیکه این اعتراف مربوط به سال 1976 است. جلال طالبانی جنبش جدیدی را آغاز کرده‌بود، او به جای اینکه خانواده بارزانی را به خود جلب کند به شیوه‌ای دیگر با آنها برخورد کرد. ببینید اگر او چنین رفتار نمی‌کرد، تا چه اندازه قدرتمند می‌شد، لیکن او آمد و در اولین بیانیه‌ی خود در سال 1975 در دمشق اعلام کرد که نباید اجازه داده شود رهبری بارزانی به کردستان بازگردد. او از آنان به نام قیاده‌ی موقت یاد کرد و این امر باعث شد که نخستین شعله‌ی اختلاف در میان کردها پرافرخته شود. من امیدوارم این نقاط ضعف باقی نمانند که متاسفانه هنوز جاری هستند. این یکی از اشتباهات بزرگ جلال طالبانی

بود. او می بایست صزفا بگوید که بارزانی اشتباه کرد، این امر بخودی خود کافی بود. زیرا بارزانی خود نیز شخصاً گفته بود که اشتباه کرده است. پس اگر این کار را میکرد، باور کنید همه ی آنانی که بارزانی بودند، با او همراه می شدند. البته مام جلال هم کم تلاش نکرده است. او هم حزبی قوی تأسیس کرد و تا قیام هم در جنبش مشارکت داشت و اکنون نیز مبارزه می کند. لازم است گفته شود که مام جلال کوتاهی کرده . اما او در این مورد اشتباه کرد، او با این رفتار قبل از همه و پیش از اینکه در مورد مردم کوتاهی کرده باشد، به خودش زیان رساند. در سیاست نفی کردن دیگران و پیشقراولان امری اشتباه است .

اکنون نیز نظر من این است که برای پیروزی جنبش کرد نه تنها باید مبارزه ی پیشینیان را ستود که عمدتاً بایستی وجود آنان را با تمامی کاستیها و نواقص پذیرفت و نگذاشت که سابقه ی پیشینیان در جهت مطرح کردن خود حذف شود.)

دکتر محمود عثمان



دکتر محمود عثمان در سال 1938 در شهر پینجوین در خانواده‌ای بسیار فقیر به دنیا آمد. دوران دبستان را در بیاره به پایان رساند. از آنجائیکه پدرش پاسبان بود او مجبور بود همراه خانواده‌اش از این شهر به آن شهر نقل مکان کند. بالاخره دوره‌ی دوم دبیرستان را در سلیمانیه تمام کرده و در دانشکده‌ی پزشکی بغداد پذیرفته شد و در سال 1961 پزشک شد. از سال 1954 در دوران تحصیل در سلیمانیه فعالیت سیاسی

را شروع کرده و به صفوف پارت دمکرات کردستان پیوست. در دهه‌ی شصت به عضویت کمیته‌ی مرکزی و سپس دفتر سیاسی پارت دمکرات کردستان درآمد. پس از شکست جنبش سپتامبر کردستان، در سال 1978 همراه با روانشادان رسول مامند، قادر ولی عالی، صالح یوسفی پارت سوسیالیست کردستان عراق را تأسیس کرد. پس از منحل شدن این حزب در سال 1992، او به عضویت هیچ سازمان سیاسی در نیامد و مستقلاً به فعالیت سیاسی ادامه داده‌است. پس از سقوط رژیم صدام در سال 2003 او عضو انجمن حکومتی و انجمن ملی بود و اکنون همانند شخصیتی مستقل از سوی لیست کردستانی نماینده‌ی پارلمان عراق است.

سؤال: اختلافات ابراهیم احمد و حمزه عبدالله پس از بازگشت ملا مصطفی از شوروی بر سر چه مسائلی بود؟

جواب: (زمانی هم که بارزانی در شوروی بود ابراهیم احمد و حمزه عبدالله باهم اختلاف داشتند. آنها از سابق باهم کشمکش داشتند. نمیدانم قبل از این هم با یکدیگر تفاهم داشتند و یا باهم اختلاف داشته‌اند؟ اما زمانی که بارزانی برگشت، پس از مدتی دیگر نمیتوانستند همدیگر را تحمل کنند. در آغاز بارزانی می‌خواست ابراهیم احمد را کنار بگذارد و

حمزه عبدالله را به دبیری حزب برگزیند، اما سرانجام تغییر عقیده داده و حمزه عبدالله را کنار زد و ابراهیم احمد به سمت دبیری حزب بازگشت، با این همه این مشکلات همواره وجود داشت.

سؤال: طبق گفته ی مام جلال در کتاب "پس از شصت سال" در کنگره ی چهارم، حمزه عبدالله از حزب اخراج شد. و اینکه گویا شما و 10 - 15 نفر در سلیمانیه، از حمزه عبدالله پشتیبانی میکردید و بقیه با ابراهیم احمد بودند. در این باره چه می گوئید؟

جواب: (من در این مورد اطلاعی ندارم، این نظر مام جلال است او هم حق دارد نظرش را بگوید. من بر این رای نیستم و کسی نیز آنان را نشمرده که بدانند کی با چه کسی است. در آن زمان نیز شیوه ی کار سیاسی مانند امروز نبود که همه چیز معلوم شود و با قاطعیت بگوئیم که چنین بوده فقط این را می دانم که مام جلال با او بود و بدون تردید باید به طرفداری از او برخیزد.)

سؤال: پس از سال 1964 که ابراهیم احمد و گروهش به ایران رفتند و سپس برگشتند، آیا خطر کشتن مام جلال و اعضای دفتر سیاسی از سوی پارتی وجود داشت؟

جواب: (آنان در منطقه ی دوله ره‌قه از املاک عباس مامند آقا اسکان داده شده بودند، گویا به آنان خبر داده بودند که خطر تهدیدشان میکند. حال این تا چه حد حقیقت داشته، یا نه، درباره اش بحث نشده است تا ما هم آنرا درک کنیم. ما این را از زبان آنان شنیدیم، اما این اشخاص در قید حیات نیستند تا ما بتوانیم حقیقت این امر را دریابیم. بدون تردید عدم اعتماد و بدبینی بسیار زیادی بین آنان و بارزانی وجود داشت و آنان مخالف یکدیگر بودند.)

سؤال: در "کتاب پس از 60 سال"، عرفان قانعی فرد در 8 مورد از شما نام برده است. می گوید در بغداد با شما دیدار کرده است، اما شما در بیانیه ای

اعلام کردید که من عرفان قانعی فرد را ندیده‌ام و با او مصاحبه نکرده‌ام. در این مورد چه می‌گوئید؟

جواب: (نگفته‌ام که به نزد من نیامده‌است. نخیر. او آمد و در دفتر مام جلال بود و دوستان دفتر ریاست جمهوری با من تماس گرفتند و گفتند که او روزنامه‌نگاری ایرانی است و می‌خواهد شما را ببیند. کسی را با او فرستادند و او پیش من آمد. نیم ساعتی با من بود و برخی سؤالات کلی از من پرسید. پس از آن ندانستم او کیست و هیچوقت هم او را نمی‌شناختم، اما او مرا بدین ترتیب در بغداد ملاقات کرد.)

سؤال: همزمان با کتاب "پس از شصت سال"، خاطرات مام جلال طالبانی، سه کتاب دیگر نیز در مورد جنبشهای کردستان منتشر شدند که دو کتاب را پروفیسور نادر انتصار که در آلابامای آمریکا منتشر کرده است و قانعی فرد آنها را به فارسی ترجمه کرده و دیگری مصاحبه‌ی او با عیسی پژمان است. این کتابها بیشتر به بحث در مورد رهبران جنبش ملی کرد و به ویژه به پیشوا قاضی محمد، بارزانی و دکتر قاسملو پرداخته است. هدف جمهوری اسلامی از انتشار چنین کتابهایی، تحریف تاریخ کرد و ناسزاگویی به رهبران جنبش ملی کرد، چیست؟

جواب: (دولتهای ایران، ترکیه، عراق - در دوره‌ی صدام حسین - و سوریه اشغالگران کردستان هستند. آنها کردستان را مابین خود تقسیم کرده‌اند و همواره مسئله‌ی کرد را به مثابه‌ی تهدیدی برای خود می‌دانند. هدف آنان تضعیف جنبش کرد است. اگر هم توجهی به یکی از بخشهای کردستان کرده و یا آن بخش را تشویق کرده باشند هدفشان این بوده که این بخش را به جان بخش دیگر بیاندازند و از این راه هم توانسته‌اند نه تنها درگیریهای زیادی بین کردها ایجاد کنند بلکه مسئله‌ی کردها را کم ارزش جلوه داده و آنها را کم رنگ کرده و در نتیجه رهبران کرد را بی ارزش نشان دهند. اما آنهایی که چنین کتبی را می‌نویسند باید بدانند که آنان برای مردم کرد شناخته شده هستند، که آنان مزدوران ساواک، ترکیه، سوریه و صدام بوده و هستند. من معتقد نیستم که کسی به آنان باور کنند زیرا آنها مزدوران و نوکران این دولتها هستند و طبق نظر آنان دست به چنین کارهایی می‌زنند

و این هم نه تنها محبوبیت رهبران کرد خدشه‌دار نمی‌کند، بلکه به این محبوبیت می‌افزاید.)



سؤال: پیشوا قاصی محمد و بارزانی و دکتر قاسملو زنده نیستند، ولی چرا آنها را مورد حمله قرار می‌دهند؟

جواب: (زیرا اینان جزئی از تاریخ کرد هستند. اگر کسی بخواهد ملتی را درهم بشکند صرفاً به آنان که

زنده هستند هجوم نمی‌برد، بلکه به تاریخ آن می‌تازد و چنین وانمود می‌کند که این ملت دارای سابقه‌ی تاریخی درخشانی نیست، که آنان حتی میهن پرست هم نبوده‌اند و وابسته به این و آن دولت بوده‌اند تا از این طریق بتواند این ملت را به زانو در آورد. این حمله به تاریخ کرداست. هدف آنان این است که رهبران سابق را بدنام کنند تا بدین ترتیب مردم را بر علیه رهبرانشان شورانده و بگویند که رهبران سابق چنین و چنان بوده و در نتیجه رهبران کنونی نیز همینطور خواهند بود. هدف نهائی این است که تاریخ ما را تحریف کنند.)

سؤال: شما با چه دیدی این رهبران را ارزیابی می‌کنید؟

جواب: (هر کدام از این رهبران در هر دوره‌ای نقش خود را داشته‌اند. آنان بدون تردید دارای خصوصیات بسیار مثبتی بوده‌اند. احتمال دارد اشتباه هم کرده باشند. از اینرو باید از آنان قدردانی شود، از آنان با احترام یاد شود و به آنها باید افتخار کرد. نباید به هیچ وجه با آنان مخالفت کرد. باید به شیوه‌ای درست و اساسی آنها را ارزیابی و فعالیت آنان را ستود و آنها را همانطور که بوده‌اند و هستند به ملت شناساند.)

سؤال: به چه دلیل جنبش سپتامبر شکست خورد؟

جواب: دلایل زیادی برای این امر وجود داشت. بدون تردید عوامل خارجی از عوامل درونی بسیار مؤثرتر بودند. ما کردها در موقعیت جغرافیایی نامناسبی قرار گرفته‌ایم. پیرامونمان بسته است. هیچکدام از دول همسایه‌ی ما، دوست ما نیستند، این دولتها مخالف حل مسئله‌ی کرد هستند و نمی‌خواهند کردستان را یک پارچه ببینند. جامعه‌ی ملل متحد و ابر قدرت آمریکا و شوروی نیز با این دولتها که اشغالگران "مملکت" ما هستند ارتباط دوستی دارند و همواره با آنان همکاری کرده‌اند. به همین دلیل کردها تا بحال نتوانسته‌اند با این همه شرایط بد بین‌المللی و منطقه‌ای مقابله کنند. بعلاوه اینکه گاهی کردها هم دچار اختلافات درونی خود شده‌اند. متحد نبوده و به جنگ برادرکشی پرداخته‌اند. وضعیت جغرافیایی ژئوپولیتیک آنان هم مناسب نبوده و این نیز یکی دیگر از دلایل اساسی شکست جنبش سپتامبر، در هنگام انعقاد موافقتنامه‌ی الجزایر در 6 مارس 1975، اینها در شکست جنبش تأثیر داشتند. اگر چه من در آن زمان بر این رأی بودم که باید به جنگ پارتیزانی ادامه دهیم، زیرا هم امکانات مالی و هم اسلحه داشتیم. اما اکثریت زیادی بر این عقیده بودند که به جنبش خاتمه داده شود. عامل درونی و تا اندازه‌ای هم عامل بیرونی در موافقت نامه‌ی الجزایر نقش داشتند، اما جنبش دوباره شروع شد. در سال 1976 اتحادیه‌ی میهنی و رهبری موقت پارت دمکرات که مخالف هم بودند به وجود آمدند. ده سال باهم به جنگ پرداختند. تا دولت ایران در سال 1986 آنها را باهم متحد کرد. شادروان ادريس بارزانی و مام جلال طالبانی موافقتنامه‌ی را امضا کردند که به تدریج و تا سال 1988 جبهه‌ی کردستانی را تأسیس کردند.

سؤال: در جریان جنبش سپتامبر، شما به اسرائیل سفر کردید. با چه کسانی مذاکره کردید؟

جواب: (من دو بار با زنده‌یاد بارزانی به اسرائیل رفتم که خبر آن هم منتشر شد و من نیز درباره‌ی آن صحبت کرده‌ام. ما با همه‌ی مسئولان اسرائیل گفتگو کردیم و این ارتباط به وسیله‌ی ایران برقرار شده بود. در

این باره شما خوب میدانید که ایران و اسرائیل و آمریکا، سه حلقه‌ای بودند که همیشه باهم متفق بودند. شاه ایران کلید ارتباطی ما بود. ایرانیها، اسرائیلیها را به مسئله‌ی کردها کشاندند و کردها خواهان چنین ارتباطی بودند، به ویژه بارزانی فکر می کرد که بتواند از طریق اسرائیل با آمریکا رابطه برقرار کند. او می گفت که من 10 - 12 سال در شوروی بودم و دریافته‌ام که شوروی در طرحهای سیاسی خود مسئله‌ی کرد را یک مسئله‌ی ملی تلقی نمی کند و من تلاش میکنم با آمریکا رابطه برقرار کنم. اما اسرائیلیها چنین نکردند. آنها هم اهداف خود را داشتند و مقصودشان این بود که کردها با ارتش عراق بجنگند و آنان از این امر منافع خود را تأمین کنند. پیداست که ما از رابطه با اسرائیل زیان دیدیم. اما ایران دست بالایی در این روابط با جنبش کرد داشت. چنانچه در دوران جنگ هم همینطور بود. شما خوب میدانید هنگامیکه جنگ در جریان است در تمام جبهه ها به تو حمله می کنند و تو هم سعی میکنی به همه سویی روی می آوری و تلاش می کنی با همه رابطه ایجاد کنی و کمک و پشتیبان برای ملت خود پیدا کنی. اما این تلاش نتیجه‌ی مثبت ببار نمی آورد و گاهی این کوشش به شکست می انجامد، باید در نظر داشت که این دولتها در گرفتن رابطه منافع خود را دنبال می کنند، چنانچه در جریان توافقنامه ی الجزایر همه به ما پشت کردند و با صدام همکاری کردند.)

سؤال: سپاسگزارم، اگر در این مورد نظری دیگری دارید لطف کرده و آن را اظهار کنید.

جواب: (دست شما درد نکند، مطالبی که تا کنون نوشته‌اید به جا هستند و من بیشتر آنها را خوانده‌ام. دوست دارم که در مورد نوشته های اخیر که در دست تألیف دارید، به غیر از گفتگوهایی که انجام می‌دهید، برای مردم مطالب را بیشتر روشن کنید تا آنان شناخت پیدا کرده و حقایق علنی شود. تلاش کنید که تقلايي را که این دولتها، به ویژه دولت ایران، در گذشته و حال برای زیان رساندن و تضعیف ملت کرد و تحریف تاریخ کردستان انجام داده و میدهند افشاء کرده و بسیار واضح برای مردم بیان کنید. امیدوار و مطمئن هستم که چنین خواهد بود.)

حبیب محمد کریم



حبیب محمد کریم الرحمانی به سال 1931 در شهر "زرباتیه" واقع در مرز بین ایران و عراق به دنیا آمد. برادر بزرگترش در بغداد پزشک بود و به همین دلیل با خانواده‌شان در بغداد ساکن شدند. از سال 1947 به فعالیت سیاسی جلب شده و در سال 1953، زمانی که حمزه عبدالله دبیر اول پارت دمکرات کرد بود به آن حزب ملحق شد. در سال 1954 مسئول

تشکیلات حزب در بغداد بود. سال 1959، در کنگره‌ی چهارم پارتی به عضویت کمیته‌ی نظارت حزب درآمد و در کنگره‌ی ششم پارتی در سال 1964 به دبیر اول پارت دمکرات کردستان برگزیده شد.

سؤال: در کنگره‌ی چهارم پارتی که شما نیز در آن شرکت داشتید، حمزه عبدالله و چند تن دیگر از حزب اخراج شدند، اما پس از آن اختلافات درونی پارتی به شیوه‌ای دیگر بین ابراهیم احمد و بارزانی بروز کرد. دلیل این اختلافات چه بود؟

جواب: (من از سال 1958- 1959 ابراهیم احمد را می‌شناختم. انسانی زرنگ و آگاه بود. من رابطه‌ی خوبی با او داشتم و او استاد من بود. اختلافش با بارزانی در آغاز تنها اختلافات شخصی بود. در مورد امام جلال هم همینطور بود زیرا من مناسبات خوبی با او داشتم. اختلافشان با بارزانی مسئله‌ی شخصی بود و در آن زمان مسئله‌ی مهمی در میان آنها مطرح نبود تا سرانجام ابراهیم احمد به مخالفت با بارزانی پرداخته و با ایران همراه شد. از آنجائیکه در آن اوضاع و احوال بارزانی با ایران مخالف و ابراهیم احمد با این کشور همکاری می‌کرد، برای بارزانی این همکاری غیرقابل قبول و نابخشودنی بود.)

سؤال: به نظر شما، جنبش سپتامبر به چه دلایلی شکست خورد؟

جواب: (جنبش سپتامبر کمبودهای بسیار زیادی داشت، نمیتوان از یک یا دو دلیل مشخص صحبت کرد. عوامل زیادی موجب شکست این جنبش شدند. یکی از این عوامل موقعیت جغرافیایی کردستان و دیگری عوامل درونی، بخصوص که کردها در این شرایط نه در خاورمیانه و نه در سایر نقاط جهان، فاقد دوست بودند.)

سؤال: پس از سال 1970 ابراهیم احمد چه می کرد؟

جواب: (پس از توافق 11 مارس، ابراهیم احمد بازگشته و بارزانی او را بخشید و تا سال 1975 در نزد ما باقی ماند و سپس به خارج رفت.)

سؤال: در کتبی که وزارت اطلاعات ایران به اسامی مختلفی منتشر می کند ادعا می کند که بارزانی عشیره‌ای بوده‌است و همانند رئیس عشیره با حزب برخورد میکرده است. حقیقت این نوشته‌ها تا چه اندازه است و آیا واقعیتی هم در این ادعاها نهفته است؟



جواب: (اگر هدف شما این است که آیا او ارباب بوده و اربابی کرده، نه. اینطور نبود زیرا در منطقه‌ی بارزانیها عشیره به شکل ارباب و رعیتی وجود نداشته است. اما او در دهکده‌ی بارزان به دنیا آمده بود و در بین مردم بارزان و حزب و ملت بسیار محبوب بود. در همه‌ی موارد شخصیت بسیار ارجمند و والایی بود؛ او در میان ملت طرفداران بسیار زیادی داشت.

سؤال: شما مدت زیادی مستقیماً با بارزانی کار میکردید، آیا او با کار حزبی آشنایی داشت و می دانست امور حزبی چگونه اداره می شود؟

جواب: (او آشنائی کاملی از مسائل حزبی داشت، ولی نگاهش به حزب بمانند ما نبود و هرگز تعصبی به حزب نداشت. بلکه بیشتر به مصالح خلق فکر می کرد. در هر جا و مکانی اگر مصلحت ملت ایجاب میکرد با آن همراه بود. او با اندیشه‌ای بارزتر از ما به کار حزبی می پرداخت.)

سؤال: چرا بارزانی تلاش میکرد که اعضای کمیته‌ی مرکزی و دفتر سیاسی از بین همه‌ی اقشار و طبقات و شهرها و روستاهای مختلف انتخاب شوند؟

جواب: (دیدگاه بارزانی چنین بود. او شخصیتی کردستانی بود و با ملت همراه بود و به شخص معین و یا جناح خاصی گرایش نداشت. او می خواست که نماینده همه‌ی نقاط کردستان در کمیته‌های مختلف حضور داشته باشند، من ندیدم که با جناحی خاص همراهی کند. او با همه‌ی ملت بود.)

سؤال: در صفحه‌ی 961 کتاب "پس از 60 سال" از قول امام جلال نوشته شده است: حبیب محمد کریم همراه ما بود. زیبایی مسئول مالی در بغداد بود و شخص تندرو و عصبانی مزاجی بود. حبیب ماهانه 15 دینار حقوق می گرفت. چون زیبایی پول او را نداد، او رفت و به بارزانی پیوست و در کنگره او را دبیر اول کردند. جواب جنابعالی چیست؟

جواب: (این کاملاً دروغ محض و دور از حقیقت است. درست است که من در ابتدا با دفتر سیاسی بودم، اما وقتیکه متوجه سیاست غلط آنان شدم و فهمیدم که حق با بارزانی است و آنان در اشتباه هستند، با بارزانی همراه شدم. این بارزانی نبود که مرا دبیر اولی پارت دموکرات گماشت بلکه من در کنگره انتخاب شدم و رای آوردم.)

سؤال: در همین کتاب از قول امام جلال در مورد گذشته شدن محمود حج توفیق و عثمان عونی ذکر کرده‌اند که آنان به شیوه‌ای نامعلوم به دست

طرفداران بارزانی کشته شدند. از آنجائیکه جنابعالی در آن زمان دبیر اول پارتی بودید، می توانید بگوئید که آنها چگونه کشته شدند؟

جواب: (در این باره باید متذکر شوم که من محمود حاج توفیق را نمی شناختم، اما عثمان عونی شاعر بود و با مرگ طبیعی درگذشت و کسی عامل مرگ او نیست، آنچه در این مورد می گویند حقیقت ندارد. از سوی دیگر افراد زیادی در این بین به خاطر مسائل و اختلافات اجتماعی به ناحق کشته شدند. چنانچه در سال 1991 پس از آزادی کردستان نیز این پدیده‌ی زشت دوباره در شهرها و دهات کردستان تکرار شد.)

سؤال: شما چه شناختی از بارزانی داشتید و در حقیقت او چگونه رهبری بود؟

جواب: (بارزانی از روسیه برگشته بود و اولین بار من در سال 1959 او را دیدم، سپس در جلسات بسیاری با او ملاقات داشتم. به نظر من انسان خوبی و محبوب خلق بود. به مصالح ملت بسیار توجه می کرد. او شجاع، نترس و دادگر بود.)

دکتر عزالدین مصطفی رسول



عزالدین ملا مصطفی حاج رسول دیریزه، که نام خود را به عزالدین مصطفی رسول اختصاص داده، در پایان سال 1934 در شهر سلیمانیه به دنیا آمده. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در سلیمانیه به پایان رسانده و برای مدت دو سال در کالج تربیت معلم در رشته‌ی عربی تحصیل کرده و به دلیل فعالیت سیاسی از دانشگاه اخراج شده و به ناچار به سوریه رفته و در آنجا به مدت سه سال دانشجوی بوده و پس از انقلاب

ژوئیه به عراق بازگشته و در آنجا لیسانس گرفته‌است. سپس به شوروی رفته و در آنجا در رشته‌ی زبان کردی به درجه‌ی دکترا نائل گردیده و متخصص زبان و ادبیات کردی است. پس از بازگشتش از شوروی به مدت یکسال در دیلمان با پیشمرگها بوده و پس از انتشار بیانیه‌ی 29 ژوئن، بارزانی او را روانه‌ی بغداد کرده و در آنجا در دانشگاه بغداد استخدام شده‌است. در سال 1981 بازنشسته شده و به سلیمانیه بازگشته. او مدتی هم همراه با لیست مستقلین عضو پارلمان کردستان بود. از سال 1949 عضو حزب کمونیست عراق و در آخرین کنگره‌ی این حزب هم شرکت داشته‌است. استاد عزالدین مصطفی رسول، 85 کتاب به زبانهای کردی و عربی تألیف و منتشر کرده‌است. او اکنون سرگرم تحقیق در یک پروژه‌ی ادبیات کردی و نوشتن خاطرات خود است. او ابتدا فعالیتش را با عضویت در پارت دمکرات آغاز کرده و سپس به حزب کمونیست عراق پیوسته است. او میگوید علیرغم همه‌ی انتقادهایی که به این حزب داشته‌ام و آنها را در آخرین کنگره‌ی حزب هم مطرح کرده‌ام، ولی با این وجود عضو این حزب باقی مانده‌ام.

سؤال: نظر شما در مورد کتاب "پس از 60 سال"، خاطرات آقای جلال طالبانی که عرفان قانعی فرد انتشار داده و در آن 31 مورد از شما نام برده شده که در آن آشکارا به رهبران ملت کرد توهین شده است، چیست؟

جواب: (باید بگویم کسی که به این اعمال دست میزند دشمن است، اگر چه او کرد هم باشد. من برایم باورم که ما چهره‌های برجسته زیادی داریم که نباید هرگز خودمان با دست خود از ارزش آنان بکاهیم. از جمله از سید طه نه‌ری گرفته تا شیخ احمد بارزان، ملا مصطفی بارزانی، شیخ محمود، قاسملو، کاک مسعود و حتی تا مام جلال. اینان رهبران کردها هستند. به‌ویژه اگر کردی به آنها توهین کند به این معنی است که به ملت کرد توهین کرده است. من با ملا مصطفی زندگی کرده‌ام، او دو سال، پیش پدرم در مسجد درس خوانده و از این هم اطلاع دارم که در مسکو تحصیل کرده است. رهبری باسواد بود. او استوره‌ای است با جمعی از ویژگی‌های خاص خود. او مجموعه‌ای از کارهای بزرگ انجام داده و همانند هر انسانی دچار اشتباهاتی هم شده است. اما آنچه را که من آن را بعنوان اشتباه میدانم امکان دارد از نظر شما شایستگی او تلقی گردد. برای مثال در مورد شخص پیشوا، چند بار برای او یادبود برگزار کردند و به من هم فرصت گفتاری دادند. در یکی از این یادمان‌ها جمعی از روحانیون حضور داشتند در آنجا گفتم که شما همه ملا هستید و من هم هفت پشت پدرم ملا بوده، مادربزرگم هم نواده‌ی مولانا خالد بوده. اما نگوئید که همه‌ی شما جملگی به اندازه‌ی یک دوم پیشوا زبان بلد هستید؟ در باکو اسدوف و صلاح الدین اوف را دیدم. آنها می‌گفتند که قاضی محمد با فصاحت به زبان روسی صحبت می‌کرد. او انگلیسی، فرانسوی و زبان ترکی را نیز می‌دانست پس اگر من چنین روحانی برجسته‌ای را کم ارزش نمایم، این گناه است. شیخ محمود قهرمان بود او پیشاپیش جنگاورانش می‌جنگید و در کنار "به‌رده قاره‌مان" "سنگ قهرمان" زخمی شد و او را گرفتند و تبعید کردند. اگر من از ارزش او بکاهم، مرتکب گناه دیگری شده‌ام. شما اگر تحقیق کنید، ایراد هم پیدا می‌کنید، حال می‌خواهد کسی باشد، چه لنین، چه مارکس و غیره... اما اگر کرد چنین برخوردی داشته باشد بسیار زشت است. من نمی‌گویم باید دروغ سرهم بندی کنیم ولی اموری که واقعیت دارند و من در

مورد بارزانی میدانم باید بگویم، من در دوران کودکی در اینجا او را دیده‌ام، در بغداد به خانه‌اش رفته‌ام، در دیلمان به مدت یک سال پیش او بوده‌ام. این واقعیتها را می‌گویم. گویی او دارای هشیاری ذاتی بود و به روشنی سیاست را درک می‌کرد. تا زمانیکه شیخ احمد رهبری سیاسی را بر عهده داشت او در جنگها شرکت می‌کرد. در جنگ "هندرین" من با رفقای شیوعی "کمونیست" بودم، بارزانی آگاهانه در امور جنگ نظارت داشت. همین بیانگر مجموعه‌ای از نکات پر اهمیت است. او به صدام گفت که اگر کرکوک را پس دهید که هیچ و گرنه شما از من نخواهید شنید که بگویم کرکوک متعلق به کردها نیست. صدام در جواب او گفت که آن طرف کرکوک برای شما و حکومت خودمختار و طرف دیگر برای دولت مرکزی و آب "خاسه" بعنوان مرز بین آنها باشد. در جواب بارزانی به او گفته بود: من کرکوک را هرگز به برلین تبدیل نمی‌کنم! تو هرچی از دستت بر می‌آید انجام بده!

صدام در برخی موارد زرنگی خاص خود را داشت، اما تحصیلکرده نبود و فکر می‌کرد که نفت کرکوک تنها در آن بخشی است که شعله‌های بابا گرگر برافروخته‌است اما نمی‌دانست که در بخش دیگر هم نفت وجود دارد و می‌خواست منطقه‌ی نفت خیز را در اختیار خود داشته و بخش دیگر را که به خیال خود عاری از نفت است به کردها واگذار کند که با این گفته‌ی بارزانی مواجه شد که من کرکوک را برلین نمی‌کنم. من چیزهای زیادی درباره‌ی بارزانی میدانم که بازگو کنم. اگر بگوئیم که عیب و نقصی وجود نداشته عاقلانه نیست زیرا هر کسی ضعف‌ها و شایستگی‌های خود را دارد. از افلاطون گرفته تا کارل مارکس و لنین. اما اگر کرد خودش از ارزش این برجستگانش بکاهد، گناه است. بارزانی به مدت 50 سال رهبر جنبش ملی کرد بود. اگر من از ارزش او بکاهم به ملت توهین کرده‌ام، ملتی که قهرمان است. پس از شکست جنبش در سال 1975، کسی فکر نمی‌کرد که حتی در طول ده سال دیگر هم جنبش دوباره از سر گرفته شود، اما پس از یک سال دوباره قیام آغاز شد و نشان داد که هرگز ملت کرد تسلیم نمی‌شود. هیچ کرد شرافتمندی را نمی‌بینم که از وحدت میان بارزانی و طالبانی خوشحال نشود.)

سؤال: در این کتاب، اختلافات بین بارزانی و ابراهیم احمد برجسته گشته و در مورد آنها بسیار گفته شده است، شما که در آن زمان در جریان مبارزه بودید این کشمکش ها را چگونه ارزیابی می کنید؟

جواب: (قبل از بازگشت بارزانی از شوروی، اینان بسیار با احترام از او یاد می کردند. من آشنائی خیلی کمی با ابراهیم احمد دارم فقط در این اواخر در کنگره ملی با او ملاقات کردم. اما مام جلال را از قدیم می شناسم. پس از سال 1964 که ابراهیم احمد و دفتر سیاسی از ملا مصطفی جدا شدند، به یاد دارم که نوری شایس برای شرکت در کنگره ی دانشجویان کرد به اروپا آمده بود. ابراهیم احمد همراه او نبود. پس از بازگشتم به کردستان، نوری شایس، نوری احمد طه و علی عبدالله به کردستان بازگشته بودند. در این زمان بارزانی سه نفر را به نزد آنان فرستاده بود تا آنان را دوباره به حزب برگرداند. ما به نزد بارزانی رفتیم، ملا مصطفی با آنان برخوردی اصولی داشت و گفت که این حزب به شما تعلق دارد، بگذارید آنها برگردند و در کنگره خود را کاندید کنند تا انتخاب شوند. آنان در "وهلز" بودند در سمت کاروخ، من با ملا احمد بانی خیلانی و کاک فاخر رفتیم که به آنان خوش آمد بگوئیم. در آن جا هم آنان نظر خود را در مورد رفتنشان به ایران ابراز داشتند. پس از سال 1970 همه ی آنان از ایران برگشتند. اما نتوانستند با شخصیت و نقش ملا مصطفی رقابت کنند.

من این، عیسی پژمان را در شام دیده بودم. در خانه ی روشن بدرخان، همسر جلال بدرخان هم حضور داشت، کسی مرا به سراغ هزار و زیبایی فرستاد؛ این داستان مفصلی دارد. پسرش گفت تو هم بیا، در آنجا بود که پژمان را دیدم. قصد پژمان این بود که می خواست جنبش را ساخته و پرداخته ی شاه وانمود کند. در حالیکه چنین نبود؛ آنان جنبش را ضرورتی خارج از اراده ی ایران قلمداد می کردند. او می گفت به شاه گفته ام ملا مصطفی وجود عینی دارد. اما شاه در جواب گفته بود که ملا مصطفی سه بار او را فریب داده و با او همکاری نمی کند. پژمان پس از چندی دوباره به ملاقات شاه رفته و اینبار حضور ابراهیم احمد و مام جلال را در صحنه

مطرح می کند ولی شاه در مورد آنها ابراز می دارد که آنها کاره ای نیستند. اما بعداً راضی شد تا آنان را امتحان کند.

بدینگونه بود که در ابتدا عشایر، در دربندی خان و دربندی بازیان جنبش شان را شروع کردند و سپس مام جلال رهبری آنها به دست گرفت. که در آنزمان ملا مصطفی در بارزان بود به آنجا آمده و رهبری جنبش را بدست گرفت. بارزانی مام جلال را دیوانه خطاب می کرد و به او می گفت جلال دیوانه ولی در عین حال او را بسیار دوست داشت. چون مام جلال در سال 1957 در مسکو به دیدار او رفته بود. شنیده‌ام که بارزانی در جائی گفته است، جلال دیوانه را به جای ابراهیم احمد در نظر داشتم، اما او از ابراهیم احمد تبعیت کرد.)

سؤال: به نظر شما هدف جمهوری اسلامی از زشت جلوه دادن سیمای رهبران کرد و تحریف تاریخ کردستان چیست؟

جواب: (رهبران جمهوری اسلامی که متأسفانه ادعا می کنند دولتی 2500 ساله دارند و همواره خود را وارث آن بشمار می آورند، هیچگاه به مسئله کرد اعتقادی نداشته اند؛ نمی دانم تا چه اندازه‌ای این عدم اعتقاد در مورد آذریها هم - هر چند خود خامنه ای آذری است - صدق می کند یا نه؟ ولی این برایم روشن است که آنان هیچ باوری به مسئله ی کرد و کردستان ندارند. ولی این را هم میدانم که سران جمهوری اسلامی بخوبی واقف هستند که هر کرد شرافتمندی خواستار استقلال کردستان است و می دانند که اگر کردها قدرت داشته باشند حتماً به سمت استقلال می روند بهمین جهت هم آنان ضد کرد و آزادی آنان هستند.)

سؤال: از محتوای کتاب "پس از 60 سال" قانعی فرد چنین بر می آید که شما با قانعی فرد مصاحبه کرده‌اید، می توانید بگوئید در چه مواردی با ایشان گفتگو داشته‌اید؟

جواب: (او چنین ادعایی دارد، ولی من هرگز به یاد ندارم که نامبرده را دیده باشم. اشخاص دیگری را به یاد دارم و من جواب نوشته‌های قانعی

فرد را خواهم داد. به هر حال جواب جمهوری اسلامی و شوینیستها، اتحاد کردهاست. من بر این عقیده هستم که در آینده در ایران تحولات بزرگی رخ خواهد داد و همینجا از این فرصت استفاده کرده و خواستار اتحاد دو حزب دمکرات ایران هستم، اگر هم آنها نتوانستند متحد شوند حداقل میتوانند در یک جبهه و با استقلال تشکیلاتی با هم همکاری نمایند. همین اتحاد می تواند جواب دندان شکنی به جمهوری اسلامی و شوینیستها باشد.)

محمد ملا قادر



محمد ملا قادر در سال 1934 در دهکده‌ی "بیره که‌پران" در دشت اربیل به دنیا آمده است. در حجره‌ی طلبه‌ها درس خوانده و به درجه‌ی ملایی رسیده است و سپس در بغداد در آزمون معلمی شرکت کرده و با نمره‌ی عالی قبول شده و به‌عنوان آموزگار عربی و دینی استخدام شده و برای مدت 4 سال در دهکده‌ی "دوگرده‌کان" در نزدیکی "قوش تپه" آموزگار مدرسه بوده است. در دهه‌ی

1950 به جمع هواداران حزب کمونیست عراق پیوست و در سال 1956 از آنان جدا شده و به اتحادیه‌ی محصلین کردستان پیوست. او در این سازمان همراه با چند تن دیگر اتحادیه‌ی محصلین علوم دینی را تاسیس کرد. پس از مسافرت محمد اسماعیل مسئول اتحادیه به مصر برای ادامه‌ی تحصیل، مسئولیت این سازمان را بر عهده گرفت. در سال 1958، زمانیکه حمزه عبدالله دبیر اول پارت دمکرات کردبود به این حزب پیوست. در هنگام بازگشت بارزانی از شوروی، همراه با هیئتی 12 نفره از اربیل، سلیمانیه، کرکوک و شهرهای دیگر به دیدار بارزانی رفته و آنان قصد داشتند با عبدالکریم قاسم هم دیدار کنند، اما به جای قاسم با خالد نقشبندی عضو شورای انقلاب دیدار کردند. بارزانی به آنها گفته بود که اگر جوانانی مثل شما به سیاست بپردازند، کردها به آزادی دست خواهند یافت.

محمد ملا قادر در کنگره‌های 4 و 5 پارت دمکرات کردستان در زمره‌ی مسئولانی بود که بر انتخاب نماینده‌گان شرکت کننده در کنگره نظارت می کردند و در کنگره‌ی ششم پارتی که در تاریخ 1964/7/1 برگزار شد به عضویت کمیته‌ی مرکزی انتخاب شد. نامبرده در مقابل این پرسش من که آیا می‌توانید بگوئید که اختلافات بین ابراهیم احمد و حمزه عبدالله بر سر چه مسائلی بود؟

جواب: (مطابق شناخت من، حمزه عبدالله در آنزمان مارکسیست بود اما ابراهیم احمد طرفدار غرب. هر چند که آنها با هم نسبت سببی داشتند یعنی گلاویژ خانم همسر ابراهیم احمد خواهر حمزه عبدالله بود. از طرف دیگر حمزه عبدالله از مؤسسين پارتی بود. او در مهاباد به نزد بارزانی رفته و با جمعی از اعضای هیئت آزادی، پارت دمکرات را تاسیس کردند. بارزانی طبق نامه‌ای از او درخواست کرد که با جمعی از اعضای پارت "رزگاری" و پارت "شورش" و بقایای "کومه‌له‌ی" هیوا در ۱۶ آگوست، پارت دمکرات کردستان را تاسیس کنند. در این میان حمزه عبدالله که مارکسیست بود می خواست پارتی را مانند حزب شیوعی "حزب کمونیست عراق" سازمان دهد و بنا بر اطلاعات من، او با شوروی هم رابطه داشت.)

سؤال: در کنگره‌ی چهارم حزب، حمزه عبدالله از حزب اخراج شد. اما این بار اختلافات ابراهیم احمد با بارزانی تشدید شد میتواند بگوئید این اختلافات بر سر چه مسائلی بودند؟ چرا نام حزب و بارزانی را به پارت دمکرات کردستان داده بودند؟

جواب: (اگر چه عضو پارتی هستم، اما فکر می کنم که همواره بی طرفی خودم را حفظ کرده‌ام و هنوز هم به مشی بارزانی باور دارم؛ در حقیقت اگر بارزانی نبود، پارت دمکرات هم به وجود نمی آمد. او بود که حمزه عبدالله را مأمور تاسیس حزب کرد و پس از انقلاب ژوئیه‌ی عراق، خود سرپرستی آنرا در جهت رشد حزب برعهده گرفت و همینجا تکرار میکنم به نظر من اگر بارزانی نبود پارت دمکرات کردستان نیز تشکیل نمی شد. در آن زمان دو حزب ضعیف وجود داشت که آنها هم مانند کومه‌له‌ی هیوا به تحلیل می رفتند. و اگر پارت و بارزانی وجود نداشتند، هم جنبش سپتامبر و هم جنبش ماه می و هرگز جنبش دیگری در این بخش از کردستان به وقوع نمی پیوست. مام جلال که خود نیز مدت زمان طولانی عضو پارتی بوده و به مسکو رفته بود و با بارزانی دیدار کرده بود بر این واقعیت آگاه بود. مخالفت مام جلال هم با بارزانی به نظر من به روابط بین‌المللی باز می گردد که نهایتاً منجر به این جدایی شد. غرب، عراق و شونیستهای عرب معتقد بودند که چون ملا مصطفی طی 11-12 سال در شوروی بوده،

پس کمونیست و وابسته به کشورهای سوسیالیستی است و کشورهای سرمایه‌داری همه به مخالفت با بارزانی پرداختند و حتی بین بارزانی و عبدالکریم قاسم اختلاف ایجاد کرده و باعث دشمنی میان آنان شدند. به تمامی این دلایل به نظر من اختلافات آنان فکری بود.

سؤال: بارزانی همانند یک فرد حزبی عمل نمی‌کرد و تابع دیسیپلین حزبی نبود، چرا او به تصمیمات حزب پایبند نبود؟

جواب: (در حقیقت بارزانی رئیس حزب بود و در کنگره‌های حزبی به این سمت برگزیده شده بود. اما او مانند من، یا حبیب محمد کریم یا علی عبدالله و یا هر عضو دیگری از حزب پایبند به دیسیپلین خشک حزبی نبود، اما علاقمند بود و تلاش نیز میکرد تا حزیش هر چه بیشتر نیرو گرفته و رشد کند. او رهبر و بزرگ کردها بود، اما از اینکه او را رهبر و بزرگ بنامند بسیار عصبانی می‌شد و از القاب و چیزهای اینچنینی نیز نفرت داشت. او بیشتر طرفدار مبارزه در راه‌هایی کردها بود تا حزبیگری و میخواست جنبش کردها را از یک حزب محدود به یک جنبش فراگیر تبدیل کند. او خواهان آن بود که در این جنبش، هم پارتی، هم کمونیست و یا هر حزب دیگری مشارکت داشته باشد؛ او بدین ترتیب خواهان سازماندهی تمام ملت بود.)

سؤال: ملا احمد بانی خیلانی در خاطرات خود نوشته است که زمانیکه رژیم بغداد به کمونیستها یورش آورد، دفتر سیاسی پارت دمکرات هم همزمان طبق اعلامیه‌ای، آزار و تعقیب و دستگیری آنان را در کردستان در دستور کار خود قرار داد. اما از سوی دیگر در منطقه‌ی تحت کنترل بارزانی به آنها پناه داده شد. حقیقت این مسئله چگونه بود؟

جواب: (قسمت دوم گفته‌ی شما کاملاً درست است؛ آنهایی که به نزد بارزانی آمدند در آسایش بودند. بارزانی بسیاری از اوقات می‌گفت که حیف است که انسان از چشمه‌ای که آب می‌نوشد در آن سنگ بیاندازد، منظور او شوروی بود. او دوست نداشت از شوروی بدگویی کند و به دشمنی

با آن بپردازد. با این حال به نظر من بارزانی با احساس ملی گرایانه به مسائل می اندیشید. دوست یابی را برای کرد مهم می پنداشت و سعی میکرد کسی را از خود نرنجانند.)

سؤال: در سال 1963 جنگ آغاز شد و ارتش عراق با کمک جاش ها به کردستان حمله کرد. می توانید کمی در این باره توضیح دهید.

جواب: (در آن زمان من در "مناطق تحت کنترل" جنبش نبودم و فقط در سال 1964 به جنبش پیوستم. در آن زمان من معلم بودم و در تشکیلات درون شهر کار می کردم. اما طبق اطلاعات من، آنها در دو جبهه یورش آوردند. در یک جبهه در مقابل بارزان و با ارتشی مجهز از مناطق پیرس، آگری، سر چنار و دره‌ی شانده‌ر حمله کردند. در جبهه‌ی دوم، جبهه‌ی رودخانه‌ی ریزان مابین سلیمانیه و کرکوک بود که امام جلال فرماندهی قوای آنجا را بر عهده داشت. پیداست که قوای امام جلال نتوانستند مدت زیادی مقاومت کنند و بسرعت عقب نشینی کردند. در بارزان جنگ بسیار شدیدی جریان داشت اما پس از مدتی آنها هم ناچار به عقب نشینی شدند و دشمن دهکده‌ی بارزان را تسخیر کرد.)

سؤال: چرا ابراهیم احمد و امام جلال مخالف مذاکره بودند؟

جواب: (در ابتدا موافق بودند. امام جلال و علی عبدالله و نوری شایس همراه با بارزانی در مذاکره با استاندار سلیمانیه که به نمایندگی عبدالسلام عارف برای مذاکره آمده بود، شرکت داشتند و با بارزانی هم رای بودند. اما آنان پس از بازگشت به نزد ابراهیم احمد تغییر رای دادند.)

سؤال: عیسی پزیمان از وابستگی بارزانی به ایران سخن می گوید. ولی در عین حال این را هم اضافه می کند که او در ابتدا با زیبایی، ابراهیم احمد و امام جلال رابطه گرفته است. اما امام جلال در کتاب "پس از شصت سال" می گوید که در ابتدا بارزانی با ایران رابطه داشته است. شما در این مورد چه می گوئید؟

جواب: (بر اساس اطلاعات من، در سال 1962 هیأتی متشکل از علی عبدالله و عبدالله آقای پشده‌ر و به ظن قوی رئیس یوسف، به ایران می‌روند. این هیأت از طریق عیسی پژمان با ایران رابطه برقرار کرده و حتی در بازگشت 200 تفنگ برنو با خود همراه آورده بودند. در حقیقت رابطه‌ی جنبش با ایران از اینجا رسماً آغاز شد، اما بارزانی از این رابطه اطلاع نداشت. وقتیکه هیئت به کردستان بازگشت 40-50 تفنگ برای بارزانی فرستاد. بدینوسیله بارزانی فهمید که آنها به ایران رفته و با خود سلاح آورده‌اند. بارزانی از این امر بسیار عصبانی شد که چرا بدون اطلاع و نظر او، هیئتی به تهران می‌رود و در بازگشت سلاح هم آورده و آنرا پخش می‌کنند ولی او که رئیس حزب است از آن اطلاع نداشته است. در حقیقت این یک نکته‌ی اصولی در رابطه و اختلافات میان بارزانی و ابراهیم احمد و دفتر سیاسی بود. باعث تشدید اختلافات شد. چنانکه من میدانم بعد از این ابراهیم احمد و نوری احمد به انگلستان رفته و رابطه‌ی خود را با آنجا نیز تحکیم بخشیدند. اما رابطه‌ی بارزانی با ایران، پس از جدا شدن ابراهیم احمد و دفتر سیاسی در سال 1964 و پس از کنگره‌ی ششم آغاز شد. من در این کنگره عضو هیئت نظارت بودم. از آن به بعد عیسی پژمان همراه با شخص دیگری به نام منصورپور که او هم کرد بود، به کردستان آمدند تا رابطه با دفتر سیاسی را به بارزانی و رهبری جدید انتقال دهند. بارزانی هم این امر را قبول کرد و به تدریج همکاری ایران با جنبش آغاز شد.)

سؤال: چرا بارزانی مخالف پژمان بود؟

جواب: (به دلیل اینکه پژمان رابط دفتر سیاسی با ایران بود و باین خاطر بارزانی از او خوشش نمی‌آمد.)

سؤال: شما گفتید که از دوران کودکی که چشم باز کرده‌اید عضو پارتی بوده‌اید و به ملایی، "طرفدار ملا مصطفی بارزانی" معروف بوده‌اید. می‌توانید بگوئید که با این دیدگاه ده‌ها ساله بارزانی را چگونه شناخته‌اید؟

جواب: (این کوه را که روبروی ماست می بینی؟ کوه سفین است. من زیاد در این کوه بوده‌ام و در آنجا هم جنگیده‌ام. اما اگر از من بخواهی که وصف سفین را بکنم، میتوانم از طول و عرض و ارتفاع آن سخن بگویم. اما برای من سخت است از خاک و ترکیبات و خواص دیگر آن سخن بگویم. به راستی ملا مصطفی از این هم پر عظمت تر بود. بارزانی اگر در گذشته‌های دور، مانند دورانی که رستم و اسفندیار بودند می زیست مردم از او هم بمانند آنان افسانه ساخته بودند. او کسی است که از سن 18 سالگی درگیر جنگ و جنبش و آوارگی بوده است. این است بارزانی که من می شناسم. پیدا است که من با او رفاقت "شخصی" نداشته‌ام و شب و روز را با او سپری نکرده‌ام. اما او را بسیار اوقات از نزدیک و در جلسات دیده‌ام. او همه‌ی زندگی خود را وقف کرد و کردستان کرده‌بود. تا کردها بتوانند به حقوق خود رسیده و دولتی داشته باشند. مردی دادگر و عادل بود. به خوبی بیاد دارم که یک بار ما سه تن به نمایندگی شاخه‌ی حزبی به دیدار او رفتیم، او گفت مسئله‌ای دارم که می خواهم برای شما بازگو کنم و چنین ادامه داد که "شخصی دامدار به نزد من آمده و اظهار میدارد که گوسفندهایش را از او گرفته‌اند. پرسیدم چطور و چگونه؟ گفت: در داروشمانه نزدیک قلادزی از من گمرگ گرفته‌اند و آمدم در دار قمبران نیز مقداری از من گرفتند، سپس به پیرو میره در نزدیک کوی رسیدم و در آنجا هم یکی از مسئولین شما گفت که مدتی است گوشت نخورده‌ایم و بره‌ای از من گرفت. به او گفتم که آخر برادر، خداوند هم با این امر راضی نیست که من دو باره گمرگ بدهم و ناچارم میکنید که برای بار سوم بره ای به شما بدهم. اکنون آمده‌ام پیش شما از آنان شکایت کنم.

گفتم: تو آنان را می شناسی و میدانی کی بودند. گفت: نه به خدا. گفتم: خوب همه‌ی پولی که از تو گرفته‌اند چقدر است؟ گفت: 12 دینار. مسئول مالی را صدا زده و گفتم که 12 دینار را به وی بازگردانند. مرد گفت: به خدا سه لگد هم به من زده‌اند. گفتم: تو هم بیا سه لگد را به من بزن، آنگاه خودم هم پول را از آنان می گیرم و هم سه لگد را به آنان می زنم.

مرد گفت که من این جسارت را نمی کنم و عفوشان می کنم.

بارزانی به مسئولین فرمان داد که بروند آنان را پیدا کرده و سه لگد طلب آن مرد را به آنان بزنند. من خودم این جریان را از ملا مصطفی شنیدم.

کسی یارای همشأنی با بارزانی را در شجاعت نداشت. مردی بسیار دلیر، عادل و بخشنده‌ای بود. اگر دیناری در جیب داشت و فقیری می یافت نیم دینارش را برای خود نگه میداشت و نیم دینار دیگر را به او می داد. در طول عمرش او همواره که مسائل و مشکلات اجتماعی و اختلافات پیش رو را به دادگاه می سپرد تا بر اساس قانون با مجرمان برخورد کنند. بارزانی با بسیاری از دول جهان رابطه داشت. حتی فاضل براک، مدیر کل بعث در کتابش "بارزانی بین الحقیقتی و الاسطوره" بسیار روشن و با احترام از بارزانی یاد می کند و می گوید بارزانی مسئله‌ای داشت و به دنبال حل آن مسئله بود. حزب بعث کتاب "براک" را جمع کرده و او را سربه نیست کرد یکی از دلایل از میان بردن او نوشتن همین کتاب در مورد بارزانی بود.

آخرین سؤال: چرا وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی باتوسل به تمام روشها به ضدیت با بارزانی و حتی مسعود بارزانی و این خانواده پرداخته است؟

جواب: (ما در ایران هم که بودیم، و باصطلاح آنها به ما کمک میکردند، به همین روش با ما برخورد می کردند. می گویند در خوراکشان هم زهر می ریختند. همواره کوشیده‌اند که ما پیشرفت نکنیم و قدرت نگیریم. اجازه نمی دادند که در جهت اهداف عالی جنبش کار مثبتی انجام دهیم اما در همان حال می خواستند از ما در جهت اهداف خودشان استفاده کنند. به همین دلیل بسیار با ما ضدیت می کردند. به نظر من دشمنی آنان به خاطر مشی بارزانی بود که آن مشی پاک و تسلیم ناپذیر است. آنها جریانات دیگری را هم آزموده‌اند و به آسانی آنانرا فریب داده‌اند، اما خانواده‌ی بارزانی را هرگز. میتوانیم با جرئت بگوئیم که چون راه بارزانی بسیار پاک و اصیل و کردی است، آنها از آن بیم دارند، به نظر من دشمنی آنها از اینجا سرچشمه گرفته‌است.)

دکتر شفیق قزاز



دکتر شفیق قزاز در سال 1934 در شهر سلیمانیه به دنیا آمده است. خانواده‌ی او اصالتاً اهل مهاباد بودند که در دوران حکومت بابان‌ها و پس از بنا کردن شهر سلیمانیه، از مهاباد به سلیمانیه کوچ کرده‌اند. مدرسه‌ی ابتدایی و دبیرستان را در سلیمانیه به پایان رسانده و در سال 1955 در کالج آمریکایی بغداد و دانشگاه بغداد، رشته‌ی اقتصاد و بازرگانی را شروع کرده و در سال 1960 به آمریکا رفته و در

دانشگاه کنتاکی در رشته اقتصاد سیاسی فوق لیسانس گرفته‌است. در سال 1963 به واشنگتن رفته و در رشته‌ی روابط بین المللی مدرک دکترا گرفته‌است. در بغداد فعالیت سیاسی خود را آغاز کرده و با چند تن از دوستانش جمعیت دانشجویان کرد را احیا کرده‌است. از سال 1965 به مدت 8 سال در آمریکا نمایندگی جنبش سپتامبر را بر عهده داشته، چنانکه خود می گوید از کنگره‌ی هفتم پارت دمکرات که در روز 1966/11/15 تشکیل یافت، به عضویت این حزب درآمده، در سال 1973 به کردستان بازگشته و مسئولیت رسانه‌های گروهی و اطلاعات حزب را برعهده گرفته‌است. در سال 1974 نماینده جنبش در ایران بوده و پس از امضای قرارداد الجزایر بین ایران و عراق به آمریکا رفته‌است. در سال 1996 به درخواست مسعود بارزانی به کردستان بازگشته و در کابینه‌های سوم و چهارم کردستان وزیر حقوق بشر بوده است. از کابینه‌ی پنجم استعفا داده و هم اکنون سرگرم احیای آکادمی علوم کردستان است. به مدت 8 سال مسئول آکادمی کردی بوده و اکنون هم به عنوان عضو فعال در آنجا کار می کند. به دستور نیچپروان بارزانی رئیس دولت کردستان به مدت دو سال رسیدگی به مشکلات دانشگاه‌های کردستان را عهده دار بوده و توانسته است و مشکلات آنها را حل کرده و روسای جدیدی برای دانشگاه‌ها انتخاب کند. همچنین با پشتیبانی و مساعدت نیچپروان بارزانی، انجمن حمایت خانواده‌ی "آویزه"

را در اربیل تأسیس کرد. اکنون بازنشست شده و به سلیمانیه بازگشته و در آنجا سرگرم بازنویسی فرهنگ "شاره‌زور"، - او قبلاً این فرهنگ را در سال ۲۰۰۰ به چاپ رسانیده است - و همچنین نوشتن خاطرات خود است. هر از چند گاهی هم مقالاتی به عنوان ناظر سیاسی در مطبوعات منتشر می‌کند.

سؤال: پس از بازگشت بارزانی از شوروی در سال 1998 اختلافات میان ابراهیم احمد و حمزه عبدالله حل شد. چرا اختلافات سپس میان بارزانی و ابراهیم احمد به وجود آمدند؟

جواب: (آنچه که همه‌ی ما می‌دانیم این است که قبل از بازگشت بارزانی، پارتی بیشتر تحت تأثیر حزب کمونیست عراق قرار گرفته بود. هنگامی که ملا مصطفی از شوروی بازگشت طبق اظهارات ملامصطفی در حضور من، او تجربه‌ی تلخی از شوروی داشت. بدون تردید این تجربه بر او تأثیر ناخوشایند بر جا گذاشته بود که از عاقبت و آینده‌ی حزب می‌ترسید و نمی‌خواست که جهت حزب و سمت‌گیری حزب را تغییر دهد زیرا او متوجه شده بود که حزب به سمت حزب کمونیست عراق گرایش پیدا کرده‌است. بعدها که من در آمریکا بودم ملا مصطفی را بهتر شناختم و دریافتم که او از چپ و سوسیالیزم و کمونیزم ناامید شده و تمایل داشت که بیشتر به غرب و به ویژه به آمریکا نزدیک شود. میتوانم بگویم که این مسئله بر روند رویدادها و تغییرات بعدی، که پس از بازگشت ملا مصطفی در پارت دمکرات کردستان اتفاق افتادند، تأثیر گذاشت. زمانی که بارزانی بازگشت من در آمریکا بودم، چنین گفته می‌شد که شخص ملا مصطفی از آنجائیکه 11-12 سال در شوروی به‌سر برده، تحت تأثیر آنان است و به حزب کمونیست گرایش دارد، اما این دیدگاه درست نبود و عکس آن اتفاق افتاد. من خودم به یاد دارم زمانیکه در آمریکا بودیم تلاش می‌کردیم نظر آمریکائوها را به جنبش سپتامبر جلب کنیم. اما از آنجا نیکه این جنبش مهر کمونیستی و چپ خورده بود، آنها از ما دوری می‌کردند. مدتی طول کشید تا آنها دریافتند که ملا مصطفی صرفاً برای حل مسئله‌ی ملی مبارزه می‌کند و نه چیز دیگری.



أما در مورد بخش دوم سؤال شما، درباره‌ی اختلافات بین روانشادان ملا مصطفی و ابراهیم احمد، بیگمان باید بگویم که دیدگاههای سیاسی این دو شخص باهم تفاوت داشتند، به این دلیل که ابراهیم احمد امکان تحصیل کردن را داشته و وکیل و نویسنده و شاعر بوده، اما بارزانی همچنانکه همه می دانند نه تنها امکان تحصیل

نداشته که اصل و نسب او عشایری بوده است. ثانیاً او از بسیاری امکانات محروم بوده و حتی خود را از جامعه ای که بدان تعلق داشت تا حدی جدا کرده بود. او شخصیتی خود ساخته بود و به تنهایی و بدون امکانات، مطالعه و تحصیل کرده بود. شخصیتی که برای بسیاری یک کاریسما بود گر چه او پایگاه اجتماعی خود را نفی کرده بود ولی بسیاری از ارزشهای آن جامعه را مقدس می پنداشت، ارزشهاییکه دیگران آنرا نادیده می گرفتند. در نتیجه تقابل این دو فرهنگ آنها نمی توانستند بدرستی همدیگر را درک کنند، و این عدم درک در قالب اختلاف بین دفتر سیاسی و رهبری پارتی، یعنی ملامصطفی خود را نشان می داد و با گذشت زمان چنان این اختلافات شدت یافتند که دیگر امکانی برای حل آنها باقی نماند و نیز از آنجائیکه برای قیام سپتامبر زمینه سازی کامل نشده بود و برخی شرایط و حوادث نا خواسته این جنبش را به وجود آوردند. و این جنبش فاقد رهبری یکپارچه و سازمانده مانند "ملامصطفی و ابراهیم احمد و رفقاییشان" بود. راهی را که بعدها ابراهیم احمد و مام جلال و گروهش در پیش گرفتند میتوان آنرا یک اشتباه سیاسی در شرایطی خاص تلقی کرد. که امروزه به انگلیسی "اسکای اپلیکشن" ترجمه می شود. یعنی بر اساس تحلیل مشخص عملی را در دستور کار قرار می دهی. آنها گمان می کردند که در جامعه‌ی کردستان و در جنبش سپتامبر که در آغاز راه بود، متفکرینی بوجود آیند که راه آنان را دنبال کنند و در نتیجه تصمیم گرفتند که به مقابله با ملا مصطفی بپردازند، "در اینجا منظورم کنفرانس آنها در آن موقع است". آنان

گمان می کردند مردم از آنها پیروی خواهند کرد و آینده‌ی جنبش سیاسی کرد در دست آنان خواهد بود و نه ملا مصطفی. اما گذشت زمان، کاریسمای ملا مصطفی، نامداری ملا مصطفی کار خودش را کرد و توازن قوا را به سود ملا مصطفی بر هم زد و از این پس کار از کار گذشت و آنها مرتکب برخی اشتباهاتی شدند و در پی آن ملا مصطفی هم کمی سختگیری کرد که جدایی 1964 نتیجه‌ی همه‌ی اینها بود.)

سؤال: شما در آمریکا و در ایران نماینده‌ی بارزانی، رهبر جنبش سپتامبر بودید. در مدتی که شما در این کشورها بودید آیا مطابق نوشته‌ی کتاب "پس از شصت سال"، زندگی و خاطرات جلال طالبانی، بارزانی وابسته به این کشورها بود، یا تنها با این کشورها رابطه داشت؟

جواب: (من این اصطلاح وابسته را نمی فهمم! بارزانی وابسته به هیچ کشوری نبود. همچنانکه گفتم از شوروی و کمپ شوروی ناامید شده بود. به نظر من میدانست که آمریکا ابرقدرت بزرگ جهان است و امیدش را به ابرقدرت دیگر از دست داده بود. تلاش می کرد توجه آمریکا را به مسئله‌ی کرد جلب کند. حتی چند باری که روزنامه‌نگاران به کردستان آمدند و من گفته‌های او را ترجمه می کردم، متوجه شدم او می خواست به هر شیوه‌ای شده کمک و پشتیبانی آمریکا را به کردستان جلب کند، که بتواند در مقابل حکومت عراق و دولتهای منطقه‌ای که کردها در آن قرار دارند دستاوردی داشته باشد. یعنی ملا مصطفی بیشتر از دیگران، همسایه‌های خود را می شناخت، حال چه ایران باشد و چه ترکیه و یا سوریه. به همین دلیل من فکر می کنم که او امیدوار بود تا دولتی نیرومند از مسئله‌ی کرد حمایت کند. این دولت نیرومند نیز در آن دوران آمریکا بود. پس طرفداری ملا مصطفی از آمریکا از این مبنی سرچشمه می گیرد. از آنجائیکه او قیام را رهبری می کرد حق خود می دانست که به نتیجه‌ی این قیام بیاندیشد و به هر وسیله‌ای که شده بتواند حمایت آمریکا را در جهت کسب حقوق ملت کرد جلب نماید.

و اما درباره‌ی مسئله‌ی ارتباط با اسرائیل بسیار سخنها گفته شده‌است باید گفت که اسرائیل با جنبش سپتامبر و با رهبری آن که در آنزمان

ملاصطفی بود رابطه داشتند و منشاء این ارتباط هم او و فرزندانش بوده است. از آنجائیکه من خودم نماینده بودم، از این رابطه آگاهی داشتم. به ویژه در تهران و تا اندازه‌ای هم در آمریکا، اما اسرائیل به انتظارات ما پاسخ نداد. زیرا ما نیز همواره در جهت اختفای این رابطه بطور آشکار و نیمه آشکار تلاش می کردیم و نمی خواستیم رابطه‌ی ما با اسرائیل جلب توجه کند و در این ارتباط چنان از خود دفاع می کردیم که انگار جنایتی را مرتکب شده‌ایم. کسانی هستند که اکنون این رابطه را اشتباه می دانند، اما اسرائیل از گرفتن رابطه با ما اهداف خودش را دنبال می کرد. از آنجائیکه اسرائیل دشمن دولتهای عرب و بخصوص مورد لعن و نفرین خلقهای منطقه بود او برای اینکه از طرفی چهره‌ی خود را در انکار مردم عرب آرایش داده و از طرف دیگر بتواند با داشتن رابطه با کردها و تقویت آنان که ملتی را با 20-30 میلیونی جمعیت شامل می شود بتواند در آینده جای پائی در منطقه برای خود دست و پا کند. به راستی ما هیچ دیدگاه دراز مدتی از این رابطه نداشتیم و نمیدانستیم که تا کجا با آنان پیش خواهیم رفت. فقط می توانم بگویم که در زمان شادروان عصمت شریف و انلی، دوست عزیز من، که من خودم جزو رابطین با اسرائیل بودم، آنان کمکهای بسیار پیش پا افتاده برای ما می کردند. مثلاً جلسه‌ای برای ما تشکیل می دادند تا ما بتوانیم صدای خود را بدیگران برسانیم و یا نشریاتمان را به چاپ می رساندند. البته ما در آن زمان امکانات بسیار محدودی داشتیم. اما بعدها که در ایران مسئولیت دفتر جنبش را برعهده داشتم آنان از نظر تسلیحاتی ما را یاری می دادند ولی کمک مالی از جانب آنان بسیار اندک بود. اینرا همینجا یادآوری کنم که همواره ما بدلیل ترسی که از افکار عمومی عربها داشتیم هیچگاه نتوانسته‌ایم آنچنانکه باید و شاید در زمینه‌های سیاسی و دیپلماتیک از اسرائیل سود ببریم. گرچه اسرائیل از نظر جمعیت و وسعت، کشوری کوچک اما دولتی قوی است، ما می توانستیم از اسرائیل بیشتر استفاده کنیم، اما هرگز رابطه‌ی ما به سطح بالائی نرسید.

سؤال: شما بسیار به بارزانی نزدیک بودید و به ویژه در سفر به آمریکا همراه او بودید. به نظر شما بارزانی چگونه رهبری و چه انسانی بود؟

جواب: (در زمانیکه بارزانی رهبر، در سال 1958 از شوروی بازگشت من دانشجوی کالج بازرگانی و اقتصاد در بغداد بودم. من با گروهی از دانشجویان به دیدار او رفتیم. او در این زمان رهبری با سابقه و قدیمی بود، تلاش فراوانی کرده بود، آواره شده و سپس بازگشته بود. من در سال 1967 نماینده‌ی جنبش سپتامبر در آمریکا بودم. در این سال به کردستان بازگشتم. بارزانی برای سرکشی به شهرک ماوهت رفته بود. همراه با کاک محمد عزیز، فریدون علی و عبدل سوران سوار بر قاطر به ماوهت رفتیم و از آنجا همراه با ملا مصطفی به حاجی عمران بازگشتیم. ملا مصطفی در مقایسه با دیگران انسانی بسیار خاکی بود. مردی بود که به همه گوش می داد و در آخر سخن می گفت. وقتیکه فکرش مشغول نبود بسیار خوشرو بود و می توانست با کودکی هم گرم بگیرد. من سه ماه تمام در آمریکا همراهش بودم، به همین دلیل من هم ملا مصطفی رهبر را و هم ملا مصطفای انسان را دیده ام. همچنانکه گفتم اعتماد زیادی به آمریکا داشت. بعد از امضای قرارداد الجزایر در سال 1975 تا یکی دو هفته نیز حدس نمیزد که آمریکا از ما حمایت نکند. هرگز کاری نخواهد کرد که ما بدلیل توافق بین شاه و کیسینجر مغبون شده و گرفتاری هائی را که از این بابت نسیبمان شده نادیده بگیرد. اما ملامصطفی از زمانیکه دریافت که امریکا دیگر کاری برایمان نمی کند سرگشته و ناامید نشد و همچنان امیدش به امریکا بود.)

سؤال: هنگام بیماری بارزانی که شما همراه او در آمریکا بودید، روحیه‌اش چطور بود؟

جواب: (در آغاز من همراه او به نزد پزشک رفتم، پس از معاینه‌ی او، من دوباره به نزد پزشک بازگشتم، او گفت که بیماری او سرطان پیشرفته و خطرناکی است. وقتی به نزد بارزانی رفتم. گفت: حقیقت را به من بگو، می دانم که سرطان دارم. به راستی این او بود که مرا دلداری می داد. یک روز عصر به او گفتم که زیاد غصه نخورد و من می دانم که جنبشی را از دست داده‌ایم، با این حال تو رهبر ما هستی، چه خواهی و چه نخواهی، و

ملتی در انتظار ماست و شما دوباره باید به سازماندهی بپردازید. اما او گفت که من شکست خورده‌ام و این اجازه را به خودم نمی‌دهم. علیرغم این همه او تسلیم نشد. زمانیکه با او در آمریکا بودم منشی کیسینجر به نام "جون سیسکو"، در اواخر به دیدارمان آمد. من سخنان ملامصطفی را ترجمه کردم که گفت می‌خواهم به او بگویم ما شکست خوردیم اما از آمریکا می‌خواهیم که جنبش کرد و مسئله‌ی کرد را در سیاست دولت خود بگنجانند. ملا مصطفی بخوبی دریافته بود که تابحال نه با دولتهای آمریکا و ایران که با سازمانهای امنیتی آنان تماس داشتیم. و حتی توافقی که در زمان نیکسون و کیسینجر از طریق ادیسون و دکتر محمود عثمان انجام شده بود توسط سیا به تثبیت رسیده بود. و همچنین در مورد ایران باید بگویم که ما با نعمت‌الله نصیری رئیس ساواک سروکار داشتیم و نه بطور رسمی با دولت ایران. من نماینده‌ی جنبش در تهران بودم. چگونه بگویم همه‌ی آن‌هایی که با ما کار می‌کردند و با من نیز رابطه داشتند ساواکی بودند و اینان بودند که با ما سر و کار داشتند. درست است که شاه از همه‌ی این جریان‌ها باخبر بود و خودش این رابطه را ایجاد کرده بود، اما در واقع ما را به دست نصیری و ساواک سپرده بود. آمریکا نیز ما را به کیسینجر سپرده بود و او به نوبه‌ی خود ما را در اختیار سازمان سیا قرار داده بود. من در تهران می‌خواستم سفیر آمریکا را ملاقات کنم، اما این فرصت به من داده نشده و نتوانستم.)

سؤال: در حال حاضر چرا جمهوری اسلامی تبلیغات خصمانه‌ی دامنه‌داری را بر علیه ملا مصطفی بارزانی و خانواده‌ی بارزانی بر راه انداخته است؛ بنظر شما هدف آنان از این کار چیست و چرا به رهبران دیگر جنوب کردستان چنین نمی‌تازند؟

جواب: (خانواده‌ی ملا مصطفی بارزانی در جنبش رهاییبخش ملی کرد تاریخی دارند و چه بخواهید و چه نخواهید، از قبل از دهه‌ی پنجاه تا به امروز بارزانی‌ها را رهبری بلامنازع بوده است. چنانچه اکنون و در آینده نیز مسئله‌ی کرد در دست آنان باقی خواهد ماند. به همین دلیل ایران و یا هر کشور دیگری وقتی می‌بینند که جریان دیگری نیست و در مورد مام

جلال طالبانی هم باید اذعان داشت که او کبر سن دارد و شاید دوسه سالی دیگر زنده نباشد. بر اساس همه‌ی تحلیل‌ها، این توانایی و ذخیره تنها در خانواده‌ی بارزانی‌ها نهفته است و در نتیجه آنان چه دوست و چه دشمن کرد باشند باید با خانواده‌ی بارزانی همراه شده و تنها آنان را بحساب آورند.

محسن دزهئی



محسن دزهئی در سال 1932 در دهکده‌ی "دوگرده‌کان" واقع در 25 کیلومتری اربیل به دنیا آمد. چنانکه خودش می‌گوید: (سنم بسیار کم بود که پدرم فوت کرد). در سال 1963 همراه با برادر بزرگش کاک احمد و دیگر برادرانش به جنبش کردستان پیوستند و رژیم بعث دهکده‌ی آنان را به آتش کشاند و خانه‌ی آنان را غارت کرد. در 1938/10/3 در مدرسه‌ی ابتدائی اربیل تحصیل را شروع کرده و کلاسهای ابتدائی و دبیرستان را در این شهر به تمام کرده؛ سپس

به بغداد رفته و در دانشکده‌ی حقوق به تحصیل ادامه داده و در سال 1955 دانشکده‌ی حقوق را به پایان رسانده است. به مدت هشت سال به وکالت، بازرگانی و گاهی هم به کشاورزی اشتغال داشته است. در سال 1963 به جنبش پیوسته و در دوره‌هایی که جنبش کردستان با دولت مرکزی مناسباتی داشته، چندین پست دولتی به ایشان واگذار شده؛ در دوره‌ی عبدالرحمان عارف از سوی مصطفی بارزانی به عنوان وزیر امور شمال کشور معرفی شد. پس از 30 ژوئیه و کودتای بعثیها دوباره به سمت وزیر انتخاب شد اما سپس به دلیل از سر گرفتن کشمکش میان دولت و جنبش، از کار کناره گرفته و تا سال 1970 همراه با جنبش در مناطق آزاد شده‌ی کردستان بسر برده است. پس از بیانیه‌ی 11 مارس 1970 به عنوان سفیر عراق به چکوسلواکی رفته و به مدت دو سال در این سمت باقی ماند. او به مدت 4 ماه هم به عنوان سفیر عراق در کانادا برگزیده شده؛ سپس به عراق برگشته و در سمت وزارت اسکان گمارده شد.

در سال 1975 پس از شکست جنبش به مدت یک سال در ایران بوده و از سال 1976 تا سال 1979 همراه با بارزانی به آمریکا رفت و بعد از وفات بارزانی از ژوئن سال 1979 تا 1980/4/1 در آلمان و سپس در انگلستان امور پارت دمکرات را انجام داده و سال 1991 به کردستان بازگشته و از

سال 1992 در کردستان زندگی می‌کند. اکنون بازنشسته شده و خاطرات خود را در دوجلد به نام "ایستگاههای زندگی من" منتشر کرده‌است. او در جواب این سؤال من که آیا بارزانی چهره ای عشیره‌ای بود؟ یا نه گفت:

جواب: (در حقیقت امر عشیره‌ای به نام بارزان وجود ندارد. بارزان دهکده‌ای است که شیوخ بارزانی در آنجا ساکن هستند. چند عشیره‌ای هم در پیرامون این دهکده بودند مانند مزوری، به‌روژی، شیروانی و دوله‌مهری که تابع طریقت بارزان بودند و به آنان نیز بارزانی می‌گویند. عشیره در طول تاریخ بارزانیها، نه زمیندار بوده نه ارباب کسی بودند و به مانند اربابان هرگز رفتار نکرده‌اند. در جهت درک بهتر این حقیقت، شایسته می‌دانم امری را برایتان بازگو کنم و آن اینکه یکی از مسئولین بالای حکومت بعث در دوره‌ی صدام برایم تعریف کرد و آن اینکه فرمانی از سوی کاخ ریاست جمهوری صادر شده بود که همه‌ی املاک بارزانی را مصادره کنند. بعد از مدتی نامه‌ای از اداره کل ثبت املاک واصل شد و در آن گفته شده بود که بارزانی هیچ ملک و منالی ندارد که مصادره شود. مسئولین حکومت همه متعجب شدند، بلافاصله فرمان مجددی صادر شد که فوراً نامه قبلی را از بین ببرند تا کسی متوجه نشود که بارزانی ملکی ندارد. همچنین مدیر ثبت اسناد و املاک شهر رواندز در زمانی که همه‌ی این منطقه تحت اداره‌ی رواندز بود به نزد شیخ احمد رفت و همه‌ی اوراق را باخود برد و به او گفت: می‌خواهیم املاک بارزان را به نام شما به ثبت برسانیم. شیخ احمد بشدت عصبانی شده و گفت: این املاک مال من نیستند و به این مردم تعلق دارند. باید این اوراق را بسوزانید.)

سؤال: پس چرا عشایر همسایه این همه به آنان خصومت می‌ورزیدند؟

جواب: (چنانکه عرض کردم در بارزان برعکس دیگر مناطق با مردم رفتار می‌شد. آنان ضد ظلم، مخالف ستمکاری و مخالف رفتار اربابان با دهقانان بودند. به همین دلیل عشایر طرفدار دولت هم از آنان ناراضی بودند. زمانیکه جنگ رژیم با بارزان شروع شد، دولتها از این عشایر برضد بارزانی‌ها استفاده کردند، به ویژه هنگامیکه بارزانی در شوروی و شیخ

احمد در زندان و بیشتر بارزانیها در تبعید به سر می بردند؛ این عشایر، به ویژه زیباریها نسبت به بارزانیها بسیار ظلم کردند. از آنجائیکه بارزانیهایی که باقی مانده بودند مسلح نبودند در نتیجه نمی توانستند از خود دفاع کنند و شمار بسیاری از آنان کشته شدند. پس از انقلاب 1958 عراق، هنگامی که بارزانیها از روسیه بازگشتند، برخی از آنان که برادر، فرزند یا عمویشان کشته شده بود، انتقام خود را پس گرفتند و دوباره اختلافات و کشمکشها آغاز شد. این عشایر در سالهای 1943 و 1944 و در جریان جنبش سپتامبر با رژیم همراه شده و برضد بارزانی جنگیدند.)

سؤال: در مورد پرچم کردستان، گفتید که در آلمان با مینا خانم همسر پیشوا قاضی محمد دیدار کردید. مینا خانم درباره ی پرچم کردستان و رابطه ی پیشوا قاضی محمد و بارزانی چی گفتند؟

جواب: (سال 1958 قبل از بازگشت بارزانی از شوروی من از لندن به آلمان رفتم. جمعیت دانشجویان کرد در شهر مونیخ آلمان کنگره داشت. در آنجا من علی پسر پیشوا قاضی محمد را ملاقات کردم و با او آشنا شدم. دریافتیم که مینا خانم، مادرش هم آنجاست؛ باو گفتم که دلم میخواهد به دیدار مادرتان بیایم. روز بعد به خدمت مینا خانم رفتم، چند رفیقی همراه من بودند، هنگامیکه فهمید ما کردهای عراق هستیم درباره ی رابطه ی پیشوا و زنده یاد بارزانی برایمان سخن گفت. او گفت:

قبل از آمدن بارزانی به مهاباد، قاضی محمد و بارزانی باهم رابطه داشتند. بعد از اینکه به ناچار کردستان عراق را ترک کردند و به کردستان ایران آمدند، در آنجا هم در استقرار جمهوری کردستان مشارکت کردند و نقش بزرگی در پاسداری از جمهوری کردستان داشتند و شهادی زیادی هم دادند. در جنگها نقش اساسی را داشتند. پس از فروپاشی جمهوری و قبل از آمدن ارتش به مهاباد بارزانی به منزل ما آمد و از قاضی خواست که خود را تسلیم ارتش نکند و با او شهر را ترک کند و ضمناً بارزانی به او گفت تا من وجود داشته باشم برای تو اتفاقی نخواهد افتاد و بسیار تلاش کرد تا او را راضی کند، اما قاضی راضی نشد و گفت نمیخواهم مهاباد را ترک کنم. سپس گفت که ایرانی ها به او قول داده اند.

بارزانی به او گفت به قول ایرانی‌ها اعتماد نکن و باز هم تلاش زیادی کرد اما سودی نداشت. سرانجام قاضی پرچم کردستان را به دست بارزانی داد و به او گفت این پرچم کردستان را برایم حفظ کن.

حال برخیز می‌گویند این پرچم در کجاست؟ اما به نظر من معنی این گفته این است که وقتی می‌گوئید تو پرچم کردستان را برایم حفظ کن، یعنی تو کردستان را برایم حفظ کن. به هر حال مینا خانم گفت: همدیگر را بوسیدند و بارزانی خداحافظی کرد و رفت.

پس از گذشت تقریباً بیست سال من این جریان را از بارزانی شنیدم. به او عرض کردم که من بیست سال قبل این جریان را از مینا خانم همسر پیشوا قاضی محمد در شهر مونیخ آلمان هم شنیده‌ام. چند سال بعد هم همین جریان را از محمد عیسی یکی از رفقای بارزانی شنیدم. محمد عیسی در آن زمان با بارزانی بود و سپس با او به شوروی رفت.)

سؤال: از آنجائیکه شما مدت زیادی با بارزانی و حتی هنگام بیماریش در آمریکا بودید، می‌توانید بگوئید بارزانی چگونه انسانی بود؟

جواب: (من نخستین بار در سال 1943 بارزانی را دیده‌ام. در آن زمان نوجوان بودم و در مدرسه درس می‌خواندم. بعد از آن در جنبش 1943 هنگامیکه مذاکره با حکومت آغاز شد، بارزانی به اربیل آمد و برای تسلیت گویی به منزل عزالدین ملا افندی رفت. یک سال قبل از آن پدر ملا افندی فوت کرده بود. ملا افندی چهره‌ای دینی اجتماعی و سیاسی بود که نه تنها در اربیل بلکه در سرتاسر کردستان مشهور بود. بارزانی از زمانیکه از کنار مدرسه ما رد می‌شد خبر بسرعت در مدرسه می‌پیچید و ما همه‌ی محصلین و معلمین به بیرون می‌دویدیم تا او را ببینیم. او در سال 1945 به منطقه‌ی ما آمد و با روسای دزه‌یی ملاقات کرد تا در درگیری و جنگ از او دفاع کنند. من دیگر بارزانی را تا سال 1958 ندیدم. در سال 1958 هنگامیکه از شوروی بازگشته بود در اواخر ماه 10 آن سال به اربیل آمد. من در آن زمان عضو مجلس استان اربیل بودم. ما برای او مراسمی برپا کردیم. من به زرنگی و تیزبینی و دوراندیشی او در آن جا پی بردم. افسر عربی آمد که 20 سرباز جوان همراه او بودند، جلو آمده به

بارزانی سلام داد و گفت این سربازها همه بارزانی هستند و دلشان میخواهد با شما ملاقات داشته باشند.

بارزانی برخاست و به نزد سربازان رفت و من نیز در پشت سر او، او را همراهی کردم. یک به یک از آنان سؤال میکرد. همه‌ی آنان جزو کسانی بودند که پدر، برادر یا عمویشان با بارزانی به شوروی رفته بود و هنوز برنگشته بودند. و از آنان می‌خواست خود را معرفی کنند. به محض شنیدن نام پدر، برادر یا عمو بارزانی بلافاصله جواب می‌داد که پدرت زنده است و یا دوباره ازدواج کرده و چند فرزند دارد و یا اینکه شهید شده است. و به راستی برای من بسیار تعجب آور بود که او چگونه همه‌ی آنان را به یاد داشت.

پس از آن تا سال 1963 که من به جنبش پیوستم بارزانی را ندیدم و تنها زمانیکه به آنان پیوستم متوجه دودستگی آنان شدم. با درک این اختلافات بسیار اندوهناک شدم. میدانستم دو دستگی میان کردها، زیان غیرقابل جبرانی برای جنبش کرد دارد، اما متأسفانه اختلافات اوج گرفته، در سال 1964 نتیجه‌ی بسیار بدی ببار آورد. اما وقتیکه در سال 1965 دوباره جنگ شروع شد، شنیدم که مخالفین می‌خواهند دوباره به صفوف جنبش بپیوندند؛ بارزانی هم موافقت کرده و آنها دوباره در صفوف جنبش پذیرفته شدند. از آنجائیکه او می‌خواست صفوف ملت را متحد کند، به عده‌ای از آنان مسئولیت واگذار شد و به همین ترتیب در سال 1970 نیز که آنان به مدت چهار یا پنج سال به سمت حکومت گرویده بودند، پس از موافقتنامه‌ی 11 مارس، دوباره آنها را پذیرفت تا مام جلال و همراهانش با جنبش همراه شوند.

همچنانکه عرض کردم نه تنها بارزانی چیزی برای خود نمی‌خواست که هیچ منافع شخصی هم نداشت. من خود بارها از او شنیده‌ام که می‌گفت دوست دارم یک کشور خارجی به ما کمک کند. و اینکه آرزو داشت که جنبش قدرتمند شده و پول کافی و امکانات مالی داشته باشد، تا با این پول بتواند کسانی را که اکنون بر علیه کردها و جنبش می‌جنگند به صفوف جنبش بازگرداند. او اعتقاد داشت که 90 درصد این افراد فقط به علت فقر و بدبختی و به خاطر سیر کردن شکم خانواده‌ی خود به دشمن ملحق شده‌اند و اگر ما امکانات کافی داشته باشیم، همه‌ی آنها را به سمت

جنبش باز می گردانیم. من خودم دیده‌ام که بارزانی کفشهای خودش را خود تعمیر می کرد. یک بار از او پرسیدم که سرور من، چرا آنهایی که با شما بودند تا این اندازه مطیعان بودند و از شما حرف شنوی داشتند؟ گفت: من در زندگی هیچوقت فکر نکرده‌ام که حاکم هستم و آنان زیردستان من هستند. همواره به آنان مانند برادر و فرزند خود نگریسته‌ام. زمانیکه توانایی جنگیدن داشتم هر نقطه‌ای که خطرناکتر بود برای خود انتخاب می کردم و هنگامیکه کسی در کنار من زخمی میشد او را کول کرده و با خود برده‌ام. هیچگاه در خوردن و پوشیدن بین خود و آنان فرق نگذاشته‌ام و مانند آنها زندگی کرده‌ام. به همین دلیل است که آنها هر چه که بگویم انجام می دهند و می دانند هرگز در جهت امیال شخصی خود کاری را انجام نداده و همواره مصلحت جمعی را در نظر دارم.

در سال 1976 که بارزانی جهت مداو ابه واشنگتن آمده بود، از سوی سازمان دفاع از حقوق بشر، وابسته به سازمان ملل متحد، از بارزانی جهت ایراد سخنرانی دعوت بعمل آمده بود و ما هم او را همراهی می کردیم. دفتر مرکزی این سازمان در نیویورک، روبروی ساختمان سازمان ملل متحد و تنها یک خیابان آنها را از هم جدا می سازد. سالن گردهمایی پنجره‌ای مشرف بر ساختمان سازمان ملل متحد داشت. از بارزانی خواستند سخنرانی کند. او به پشت تریبون رفت. یکی دو دقیقه خاموش ایستاد و سخن نگفت. همه متعجب شده بودند که چرا سخن نمی گوید. او سخنرانی اش را با این جمله شروع کرد:

من به این دلیل ساکت ماندم که از این پنجره به بیرون نگاه می کردم و متوجه شدم که پرچم همه‌ی ملت‌های دنیا به غیر از ملت کرد بر ساختمان سازمان ملل متحد برافراشته شده. پرچم کشورهایی در آنجاست که وسعتشان به اندازه‌ی شهری در کردستانند. اما ما علیرغم جمعیت 30 میلیون نفریمان، تقاضای استقلال نکرده‌ایم و فقط خواستار خودمختاری کردستان هستیم ولی این را هم بر ما روا نمی دارند. مردم ما را اعدام می کنند، تبعید می کنند و شکنجه می دهند، اما هیچ کسی از ما دفاع نمی کند و صدائی از کسی بر نمی خیزد.

در حقیقت بارزانی مردی بود که تا آخرین روز زندگیش از حقوق ملت خود دفاع کرد و همیشه می گفت: ملت کرد باید روزی به آرمان خود دست یابد.

او همواره می گفت: کردستان یکپارچه است و اینکه کردستان فقط یکی است و اینکه قدرتهای بزرگ بدون پرسش از ملت کرد آنرا تقسیم کرده اند. و بدون شک دیری نخواهد پائید که کرد ها به حقوق خود دست یابند. او می گفت: نه تنها به همه رهبران احترام می گذارم، بلکه به هر کردی که برای حقوق ملت کرد تلاش کرده باشد، سرتعظیم فرود می آورم. میتوانم به جرئت بگویم که هیچ رهبری را نه در گذشته و نه در حال مانند او سراغ ندارم. بارزانی رهبری شایسته است که توانست جنبشی دراز مدت "13-14 ساله" را مانند جنبش سپتامبر رهبری کند. جنبشهای زیادی را کردها براه انداخته اند اما هیچ کدام آنها نه در ابعاد، و نه از جهت دستاورد و نه از جهت طولانی بودن با جنبش سپتامبر قابل مقایسه نیستند. این درست است که جنبش سپتامبر در کردستان عراق بوقوع پیوست، اما تمامی کردهای قسمتهای مختلف کردستان از شرق و شمال گرفته، تا غرب در صفوف اول از آن دفاع می کردند.)

آخرین سؤال: سعید قرمزی توپراک "دکتر شوان" و سعید ایلچی چه کسانی بودند و آیا این صحت دارد که به دستور بارزانی ترور شدند؟

جواب: (من دکتر شوان را می شناختم، اما سعید ایلچی را نمی شناختم. میدانستم او مسئول پارت دمکرات در کردستان ترکیه بود. دکتر شوان در منطقه‌ی زاخو بود. سعید ایلچی به مقر "کمپ پارتیزانی" او رفته و دکتر شوان او را کشته بود. در نتیجه دکتر شوان را به محاکمه کشانده و جنایت او برای دادگاه روشن و به اعدام محکوم شد. من در آنزمان چومان بودم، عده‌ای از افرادی که با دکتر شوان بودند، نزد من آمده و آنها نیز عیناً همین واقعه را تأیید کردند مبنی بر اینکه، دکتر شوان ایلچی را کشته و دادگاه حکم اعدام او را صادر کرده است. در آنزمان تصور این امر که بارزانی دکتر شوان را ترور کرده باشد، هرگز وجود نداشت، و این قضیه اصلاً صحت ندارد.)

سید کاکه



سید اسماعیل سید عمر مشهور به سید کاکه در سال 1932 در دهکده‌ی "موردکده‌ی گه‌وره" "موردکده‌ی بزرگ" واقع در دشت اربیل به دنیا آمد. چنانکه خودش می‌گوید: (ارزاق گرانبها شده بود، تراکتور به دهات آمده بود و مردم بچه‌ها را به مدرسه فرستاده و چشم و گوششان باز شده بود. ما در منطقه‌ی دزه‌یی‌ها بودیم. دهات ما در کنترل آنان بود. این درست است که آنها یک پنجم محصول را می‌گرفتند اما

مانند حاکمی عادل بودند و کسی جرئت نمی‌کرد به دیگری ظلم کند. هنگامیکه ملت به حق و حقوق خود آگاه شدند، ارباب‌ها هر ظلم و جوری که می‌توانستند در حق دهقانان انجام می‌دادند، و این امر در مورد همه‌ی آنان چه شیوخ عرب و چه اربابان کرد دلالت داشت. من در آن زمان بر علیه ظلم و جور آنان ایستاده و در سال 1953 از طریق حزب کمونیست عراق در جنبش دهقانی شرکت کردم. جنبش ما به دلیل تسلیم شدن فرمانده‌ی گروهمان، به نام شیخ طاهر لورفت و من مورد اتهام قرار گرفتم. خود را تسلیم نکرده و بر علیه ظلم و ستم اربابهای منطقه‌ی اربیل اسلحه بدست گرفتیم، آنها را غارت می‌کردیم و خانه‌هایشان را به آتش می‌کشیدیم.)

سید کاکه سرانجام در دوره‌ی نوری سعید به اتهام راهزنی به مدت 2 سال به زندان افتاد. در زندان خواندن و نوشتن را یاد گرفت. قبل از انقلاب ژوئیه، سید کاکه به فعالیت سیاسی پرداخته و به پارت دمکرات کرد پیوست. و پس از بازگشت بارزانی از شوروی در سال ۱۹۵۸ فعالیت خود را تشدید کرده؛ او در کنگره‌های 6 و 8 و 9 پارت دمکرات کردستان شرکت داشته و پس از پایان کار جنبش سپتامبر و تأسیس پارت سوسیالیست کردستان به عضویت در رهبری این حزب انتخاب شد. زمانی که پارت سوسیالیست منحل و اعضایش به اتحادیه‌ی میهنی و یا پارت

دمکرات کردستان پیوستند، سید کاکه با اتحادیه میهنی همراه شد و به عضویت رهبری این حزب درآمد، اما پس از آغاز جنگ برادرکشی "بین این دو حزب" به صفوف پارتی بازگشت و مدتی هم عضو کمیته‌ی مرکزی پارت دمکرات کردستان بود. در یک دوره نماینده‌ی پارلمان کردستان شد. او خاطرات خود را به نام "خاطرات یک پیشمرگ" در سال 1989 نوشته و در سال 1997 به چاپ رسیده‌است. این خاطرات بار دوم در سال 2000 از سوی دانشگاه صلاح الدین مجدداً چاپ شده است. سید کاکه در جواب این سؤال من که شما که در آن دوران فعالیت می کردید آیا می توانید دلیل اختلافات ابراهیم احمد و بارزانی را بیان کنید؟ چنین پاسخ داد:

جواب: (در آغاز لازم میدانم این مسئله را بازگو کنم که اختلافات میان حزب و بارزانی بود و نه آنچنانکه همه باور دارند که اختلاف بین ابراهیم احمد و بارزانی بوده. زیرا ابراهیم احمد، خود را حزب میدانست. در آغاز اختلاف بر سر روش کارکردن بود سپس در رابطه با ایران بود. ایران مخالف عبدالکریم قاسم بود و پارت دمکرات را تحریک می کرد تا جنبشی به راه اندازد. از آنجائیکه مردم نه با پارتی که طرفدار عبدالکریم قاسم بودند و نه فئودالها که مخالف اصلاحات ارضی بودند. در نتیجه آنها با تحریک حزب به میدان آمدند و حزب با این تفکر که جنبش به سمت اعتلا می رود خود را به میان انداخت و سپس ملا مصطفی را ناچار کردند که با جنبش همراهی کند. بارزانی این را نمی خواست اما او را ناچار به این کار کردند. ارباب ها به مخالفت با تقسیم اراضی برخاسته، اما زمانیکه قیام آغاز شد همه به صفوف حکومت برگشته و برای او اسلحه به دست گرفتند.)

سؤال: برخی از عشایر بصورت جاش در آمدند و مزدور شدند. می توانید دلیل آنرا ذکر کنید؟

جواب: (آن ها به دنبال منافع خود بودند و این منافع آنان را به هر سو می کشاند.)

سؤال: آیا خانواده‌ی بارزانی نیز همانند دیگر اربابان یک پنجم محصول را می‌گرفتند؟



جواب: (نه. آنها بسیار عادل بودند. آنچه که درباره‌ی دشت اربیل صدق می‌کرد در مورد بارزان برعکس بود. چنانچه بارزانیها از طبقه‌ی فقیر حمایت کرده و به کمک آنها هم می‌شتافتند.)

سؤال: کدام یک از عشایر به بارزانی پیوستند؟

جواب: (هیچ عشیره‌ای به بارزانی نپیوست. همه‌ی آنان جاش بودند. کسانی

که به بارزانی ملحق شدند در کل طبقه‌ی فقیر و ندار بودند، و در دشت اربیل تنها خانواده‌ی محمدامین محسن دزه‌یی مزدوری نکردند، بلکه آنهایی که در بادینان و یا در سلیمانیه بودند در مجموع جاش بودند.)

سؤال: در مورد بارزانی چه میدانید؟

جواب: (او بسیار دادگر بود. همیشه می‌گفت: فرزندم، اگر در دهی به شما نان ندادند با آنها مشاجره نکنید و بروید به دهکده‌ای دیگر در آنجا حتماً نان پیدا می‌شود. با مردم مجادله نکنید و به آنان زور نگوئید. وارد گندمزار مردم نشده زیرا تأسف بار است که گلهای گندم لگدمال شوند. اگر سخن زشتی به مردم بگوئید وجدان شما آلوده شده و در نتیجه کاری نمی‌توانید برای مردم انجام دهید.)

بارزانی رهبر حزب بود اما مانند رهبران دیگر به شیوه‌ی فناتیکی کار حزبی نمی‌کرد. او هیچگاه خود را از ملت جدا نمی‌کرد، کرد بود و مانند یک کرد رفتار میکرد. ملت کرد را بسیار دوست داشت و حتی اجازه نمیداد ما برای سربازها هم مین گذاری کنیم و می‌گفت به شیوه‌ای از خود دفاع کنید که حکومت هیچ دستاویزی بر علیه شما نداشته و در مقابل حقوق کردها تسلیم شود. مردی دمکرات و بسیار صلح طلب بود. زمانیکه این

دوستان از حزب جدا شدند به آنها "منظور گروه ابراهیم احمد" گفت: بیائید باهم کنگره برپا کنیم و اگر ملت به شما رأی داد من به بارزان بر گشته و به شما کمک هم می کنم.

در کنگره‌ی ششم، که در قلعه‌دزه تشکیل گردید سه بار هیئت‌هایی روانه کرد به آنان که در ماوت بودند اظهار داشت که از شما تمنا می کنم، بیائید و خود را کاندید کنید، اگر ملت به شما رأی داد، قول میدهم که به بارزان برگردم، اما آنها هرگز نیامدند. آنطور که پیدا بود آنان قبلاً به دستور شاه ایران بارزانی را از حزب اخراج کرده بودند. با سقوط عبدالکریم قاسم این بار شاه می خواست تمامی جنبش را متلاشی کند و بین رهبران جدایی بیفکند اما موفق نشد. در این زمان نیز بارزانی هیأتی را به سراغ آنان فرستاد و خواهان بازگشت آنان به جنبش شد و آنان هم موافقت کرده و برگشتند. تمام کسانی که برگشتند مانند سابق بر مسئولیت خود فرماندهی گروه و یا شاخه و غیره گمارده شدند. مسئولین را نیز در دوره‌ره‌قه اسکان دادند تا در کنگره خود را کاندید کنند، اما آنها به رژیم پیوستند و جاش شدند.)

سؤال: چه شد که بارزانی با ایران رابطه برقرار کرد؟

جواب: (از آنجائیکه شاه با صدام بر سر خلیج عربی اختلاف داشت سعی کرد که از کردها بر علیع صدام استفاده نماید و در نتیجه شاه به کردها روی آورد؛ و زمانیکه صدام دست از ادعایش در مورد خلیج عربی برداشت ایران هم از کردها روی برگرداند.)

سؤال: چند سالی است که جمهوری اسلامی و سازمانهای امنیتی آن بسیار خصمانه با بارزانی و خانواده‌ی او برخورد می کنند، می توانید بگوئید که آنان چه هدفی از این کار دنبال می کنند؟

جواب: (105 سال است که خانواده‌ی بارزانی در خدمت جنبش کردها هستند و ایران هم دشمن کردهاست و نمی خواهند که حقوقی به کردها داده شود و رژیم ایران خانواده بارزانی را مسبب همه‌ی گرفتاریهای خود

در رابطه با مسئله‌ی کرد می دانند و می خواهد بدین ترتیب از این خانواده انتقام گرفته و آنان را درهم بشکند.)

سؤال: بارزانی چگونه انسانی بود؟

جواب: (او مردی نمونه و از میان مردم برخاسته بود. انسانی با خصوصیتی برجسته که در میان مردم آزاد پرورش یافته بود. هرگاه کنگره‌ای یا جلسه‌ای برگزار می شد، دو پیشمرگ بارزانی می آمدند و می گفتند هیچ کس جلوی بارزانی از جا بلند نشود و کسی برای او کف نزند. درحالیکه رهبران کنونی گمان می کنند همه‌ی مردم رعیت آنان هستند و باید جلوی پایشان بلند شده و تعظیم نمایند. او قبول نمی کرد کسی دست او را ببوسد یا به او قربان بگوید. می گفت من مصطفی بارزانی هستم. این یکی از ویژگیهای او بود.

یکی از فرماندهان تیپ پارتی که از عشایر بود و 700 تا 1000 پیشمرگ را فرماندهی می کرد، مردی را کشته بود. فرمانده ما، فارس باوه مسئولیت بخش بزرگی از کردستان را بر عهده داشت. به نزد بارزانی رفت و تقاضای عفو او را کرد. بارزانی در جواب او گفته بود که او برادر مرا نکشته است که من عفو کنم. او برادر خلیل را کشته و خلیل باید او را عفو کند. اگر خلیل قاتل را ببخشد، من حاضرم خونهای ده تن را بدهم و او نجات پیدا کند، لیکن خانواده مقتول او را نبخشیدند و این فرمانده را کشتند. بارزانی بدکرداری را از هیچکس نمی پذیرفت. کمونیستها دو بار برعلیه او مسلح شدند، جلالی ها - گروه جلال طالبانی و ابراهیم احمد - از همان سال 1961 برعلیه او جنگیدند و به ایران رفتند. پس از بازگشت دوباره اسلحه به دست گرفتند و در سال 1970 رژیم به آنان توصیه کرد باز به پارتی بپیوندند. من با سند و مدرک می توانم ثابت کنم و خودم هم از آنان شنیدم پس از بازگشت از ایران، آنان با دولت عراق همکاری می کردند.)

احمد مصطفی آقا حه‌ویزی



احمد مصطفی آقا حه‌ویزی، مشهور به "دلزار"، روز 1920/1/8 در شهر کوی به دنیا آمده‌است. مدرسه و دبیرستان را در همین شهر به‌پایان رسانده و سپس به خدمت سربازی فراخوانده شد. خانواده‌شان اهل شعر و ادب بودند و تحت تأثیر پدر و خانواده‌اش به سرودن شعر و مطالعه در ادبیات عربی و کردی روی آورد. از آنجائیکه به زبان عربی تسلط داشت از سال 1940 در ابتدا به زبان

عربی شعر می‌سروده و سپس به سرودن شعر کلاسیک کردی روی آورد. مجموعه شعری برای چاپ آماده کرده بود که در سال 1963 و در جریان یورش رژیم و جنگهای آن دوره از بین رفته و به ناچار مجدداً به نوشتن دیوان شعر پرداخت. تا کنون مجموعه‌ی شعری از او در سال 1980 در ایران به چاپ رسیده و یک دیوان شعر و سه جلد خاطرات خود را در جنوب کردستان منتشر کرده‌است. همچنین مجموعه‌ای از اشعار عربی و فارسی را به زبان کردی ترجمه کرده‌است.

"دلزار" فعالیت سیاسی را پس از بازگشت از دوره‌ی سربازی آغاز کرد. در سال 1946 به حزب کمونیست عراق پیوست و مدتی مسئول سازمان این حزب در شهر کوی بود. پس از شکست جنبش سپتامبر در 1975، به بلغارستان رفته، سپس در دهه‌ی هشتاد قرن پیشین به سوئد رفت و تا سال 1993 و پس از آزادی جنوب کردستان در آنجا اقامت داشت. از آن پس به کردستان بازگشت و در دیار خود ساکن شد.

سؤال: کشمکش میان حزب کمونیست و حزب بعث چگونه و چرا درگرفت؟ زمانی که شما به مناطق تحت کنترل جنبش کردستان رفتید چگونه از شما استقبال شد؟

جواب: (حزب کمونیست بر اساس توصیه‌ی اتحاد جماهیر شوروی با عراق وارد یک جبهه شد و هر چند ما با نیتی پاک این جبهه را پذیرفتیم. اما رژیم بعث بطور تاکتیکی باما هم جبهه شده بود. از همین رو اعضای زیادی از حزب ما را کشتند. آنها در حزب ما نفوذ کرده بودند. شب با سران ما گردهمایی برپا می کردند و صبح روز بعد رفقای ما را تیرباران می کردند. بعث تیشه به ریشه‌ی ما زد، اما رفقای ما از آن سخن نمی گویند. در شهر کوی سنجاق به اتهام کشتن یک بعثی که معلوم نشد چه کسی او را کشته، هفت تن از رفقای ما را اعدام کردند. در سلیمانیه نیز بیشتر از 20 نفر ما را کشتند. برای من نیز حکم اعدام صادر شده بود اما من فرار کردم. خانه‌ی ما را آتش زدند و مادرم و اعضای خانواده مرا آواره کردند. به من گفتند که اگر اعتراف کنم که پارت دمکرات جنایتکار خانه‌ی ما را به آتش کشیده و هرچه بخواهم در اذای آن به من خواهند داد، ولی من هرگز این عمل خائنانه را نپذیرفتم.

در کردستان نیز دو نوع برخورد با ما وجود داشت. وقتی که از بغداد فرار کردیم و به کردستان آمدیم در بعضی از جاها همین بلاها بر سر ما آمد. ابراهیم احمد بیانیه‌ای منتشر کرده بود که مردم نباید جنایتکاران یعنی ما را حمایت کنند و در هرکجا ما را دیدند خلع سلاحمان کنند. من خودم با گروه ابراهیم احمد روبرو شدم. هفت تیری به همراه داشتم. از من پرسیدند آیا مسلح هستی که جواب منفی دادم و سپس آنان مرا رها کردند تا به راهم ادامه دهم. اما همین هفت تیر در بازگشت در نزد "حسن خضر" بود و آنها به اربیل می برد. گروه ابراهیم احمد اسلحه را از او گرفتند. تنها همین "خلع سلاح" نبود. بسیاری از اعضا و هواداران ما را دستگیر کرده و کشتند.

من و کریم احمد به نزد بارزانی در "گورهی کانی ماران" رفتیم. بارزانی، کریم احمد را می شناخت و نام مرا هم شنیده بود. از کریم احمد پرسید این کیست؟ کریم احمد گفت که این دلزار است و مسئول حزب در شهر کوی. بارزانی گفت:

دستور داده‌ام به کمونیستها پناه دهید و به آنان خدمت نمائید.
 بارزانی بواقع ما را حمایت کرد و در حقیقت رفقای ما نیز طرفدار بارزانی بودند. گفتم که رفقای ما در "دیگه‌له‌ی" کوی خلع سلاح شده‌اند.



عبدالله آقا پشدری منشی او بود. او را صدا زده و گفت: دو نامه به سعید مسیفی در کوی و عریف صمد در "دیگهله" بنویس که اگر با فرد مسلح یا غیر مسلحی مربوط به دلزار روبرو شدند، از او جلوگیری نکرده و بگذارند آزادانه رفت و آمد کند. همچنین گفت: آماده‌ام تا هر گونه کمکی به شما بکنم. نامه‌ها را نخست به نزد سعید مسیفی برده و پس از خواندن نامه گفت: به روی چشم، هر چه بخواهید ما همان کار را می‌کنیم. سپس با پیشمرگه‌ای به نام نادر اسماعیل آقا به نزد عریف صمد رفته و نامه‌ی ملامصطفی را به او دادم. هنگامیکه نامه را خواند و گفت: چشم، هر چه شما بگوئید ما همان را انجام می‌دهیم.)

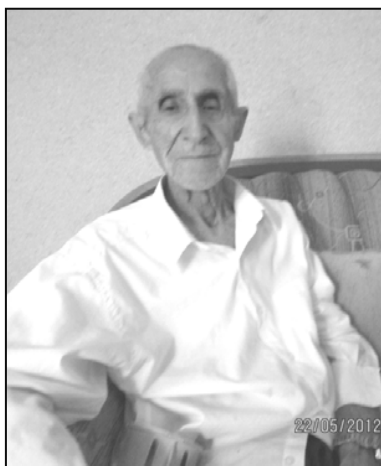
سؤال: بارزانی چگونه رهبری بود؟

جواب: بارزانی انسانی روشن، بسیار هوشیار و شجاع بود. همواره او نظر ما را درباره‌ی اوضاع و احوال می‌پرسید و بسیار دقیق به حرفهایمان گوش میداد. او نقطه نظرات دیگران را می‌پذیرفت.

سؤال: عرفان قانعی فرد در کتاب، "پس از 60 سال"، زندگی و خاطرات جلال طالبانی، 29 بار از شما نام برده است و اینکه گویا با او مصاحبه کرده‌اید. می‌توانید بگوئید گفتگوی شما با او در چه موردی بوده؟

جواب: شنیده‌ام که او گفته است که با من دیدار داشته‌است، اما من به شرافتم قسم می‌خورم که او را هرگز ندیده‌ام. و اگر هم او را دیده باشم احتمالاً با نام دیگری بوده است.

عبدالله احمد رسول پیشدري



عبدالله احمد رسول پیشدري سال 1922 در دهکده‌ی "بیناسه" به دنیا آمده‌است. در مسجد و نزد ملا به تحصیل پرداخته و صرف و نحو را آموخته است، لیکن به درجه‌ی ملایی نرسیده. شاهنامه‌ی فردوسی، تاریخ نادرشاه افشار و چندین کتاب دیگر فارسی را مطالعه کرده است. در جنبش سپتامبر فرماندهی قوای سفین بوده و بعد از شکست جنبش سپتامبر، مسئول امور پناهندگان جنوب کردستان در ایران بوده است. او به مدت 18 سال با بارزانی همراه بوده و تاکنون چند کتاب با ارزش در مورد جنبش سپتامبر و همچنین خاطرات خود را منتشر کرده‌است. اگرچه او در خانواده‌ای فئودال به دنیا آمده، ولی در زندگی خود هیچگاه اربابی نکرده‌است. همراه با محمد مفتی اهل کوی، عثمان دانش اهل سلیمانیه، کریم زندی و چند تن دیگر در مبارزات کومه‌له‌ی "هیوا"، یعنی "ژیکاف" مشارکت کرده و در دوران جمهوری کردستان، تحت فرماندهی زیرو بگ بهادری، فرماندهی قوای پیشمرگ جمهوری، در جنگهای منطقه‌ی سردشت بر علیه ارتش ایران شرکت کرده است.

سؤال: چنانچه می‌گویند شما در جنگهای منطقه‌ی سردشت در دوران جمهوری کردستان مشارکت داشتید آیا این امر را تصدیق می‌کنید؟

جواب: (از سوی جمهوری کردستان دستور داده شد که هر کس می‌تواند برای جنگ به سردشت برود. من عده‌ای را با خود همراه کرده و در جنگ سردشت شرکت کردم. زیرو بگ هرکی در آنجا بود. من خود را معرفی کردم و مدتی در آنجا بوده و جنگیدیم. تا اینکه روزی خبری برایمان آمد که مذاکرات با مسئولان تهران پیرامون خودمختاری شروع شده است. قاضی

محمد و عده‌ای همراه با نمایندگان آذربایجان به تهران رفته و دستور داده شد که جنگ را قطع و از جبهه عقب نشینی کنیم. سردشت از چهار سوی محاصره‌ی ما بود و راه آذوقه رسانی به نیروهای دشمن را قطع کرده بودیم. نانوازاده، فرمانده پیشمرگه‌های کردستان برایمان خبر آورد مبنی بر اینکه قاضی محمد دستور باز گذاشتن جاده‌ها را داده تا امکان آذوقه رسانی از راه بانه برای دشمن مهیا گردد. متأسفانه در این میان هواپیمای نانوازاده آتش گرفت و باز نگشت. زمانیکه دوباره جنگ شروع شد، ما همراه با عشایر گورک، "سویسنی" و "مه‌لکاری" در آنجا بودیم. اینبار به جای زیرو بگ، عبدالکریم حه‌ویزی از قوای بارزانی فرماندهی عملیات را بعهده گرفته و بار دیگر جاده‌ها را مسدود کردیم. پس از سقوط جمهوری کردستان، پدرم به من خبر داد که از سوی دولت عراق تحت تعقیب هستم و نبایستی برگردم و در نتیجه مخفی شدم. شخصی خوشنام به نام محمود حاج آقای هیرو، که باما فامیل بود؛ و با انگلیسی‌ها روابط نزدیکی داشت و نظرات او در نزد آنان معتبر بود، ضمن راضی کردن انگلیسی‌ها، به قایم مقام قلعه‌دزه فرشی هدیه داد، تا بدین مناسبت تأیید کند که من برای کار سیاسی نرفته بلکه زمین و ملک در آن سوی مرز دارم و برای رسیدگی به آنها به آنجا رفته و حال برمی‌گردم.)

سؤال: پس از بازگشت از سردشت چگونه وارد مبارزه‌ی سیاسی و مسلحانه شدید؟

جواب: (پس از بازگشت از سردشت کمیته‌ی پارت دمکرات قلعه‌دزه به من پیشنهاد دادند که: دوست عزیز تو در مهاباد بودی و بیا و با ما همکاری کرده و مارا تعلیم بده. گفتم: برادران، من زمین و ملک دارم و نمی‌توانم در آنجا ساکن شوم. آنها پاسخ دادند که اشکالی ندارد، تو میتوانی عضو حزب باشی و در همانجا بمانی. به این ترتیب من به شغل خود پرداخته و عضو کمیته شدم. سپس با امام جلال و ابراهیم احمد و دیگران آشنا شده و بدین ترتیب مجدداً فعالیت سیاسی را شروع کردم.)

سؤال: می‌توانید در مورد پارت دمکرات صحبت بکنید و بگوئید که قبل از بازگشت بارزانی، این حزب در چه شرایطی بسر می‌برد؟

جواب: (قبل از بازگشت بارزانی، پارت دمکرات وجود داشت، اما بسیار ضعیف بود. آنان به من پیشنهاد کردند که تو با داشتن این همه خویشاوند میتوانی شاخه‌ی عشایری وابسته به پارت دمکرات تشکیل دهی، من موافقت کرده و در نتیجه 20 تا 25 جوان میراوده‌لی را سازماندهی کرده که حق عضویت ماهانه‌ی خود را به سلیمانیه می‌فرستادند. نوری احمد طه، مسئول شاخه‌ی چهارم حزب بود. عباس مامند آقا را نیز به همین شکل وارد سازمان کرده و شاخه‌ی عشایری تحت سرپرستی او سازمان داده بودند. سال 1958 در زمان نوری سعید، انقلاب شد و ملا مصطفی به عراق بازگشت. ما همراه هیأتی با عباس مامند آقا، و 40-50 اتومبیل برای استقبال ملا مصطفی به بغداد رفتیم. بازگشت ملا مصطفی با شکوه بود. عرب‌های جنوب بیشتر از کردها به استقبال او آمده بودند. ملا مصطفی ضمن سخنرانی خود گفت اگر عبدالکریم قاسم نبود من نمی‌توانستم برگردم. احترام به ملا مصطفی بسیار زیاد بود. سپس پارت دمکرات مجوز فعالیت گرفته و علنی شد. در بغداد و تمامی شهرهای مراکز حزبی دایر شد. روزنامه‌ی "خبات" کمیاب شده و از همه‌ی روزنامه‌های عراق پرفروشتر بود. در آن زمان حمزه عبدالله دبیر حزب و اولین شخصیت مورد اعتماد ملا مصطفی بوده و چک سفید امضا شده‌ی ملا مصطفی را داشت. و بدین ترتیب تمامی دستورات را بنام ملا مصطفی جهت اجرا به حکومت، حزب و عشایر ابلاغ می‌کرد.)

سؤال: اختلافات ابراهیم احمد و حمزه عبدالله برسر چه بودند و چطور این اختلافات، به اختلاف بین بارزانی و ابراهیم احمد تبدیل شدند؟

جواب: (در آن زمان حزب کمونیست نه تنها به مسئله‌ی ملی اعتقادی نداشت که حتی با آن هم مخالفت می‌ورزید. حمزه عبدالله که دبیر اول پارت دمکرات بود، از کمونیستها حمایت می‌کرد و سرمقاله‌های روزنامه‌ی خبات که بقلم حمزه عبدالله نوشته می‌شدند بجای اینکه به سیاست پارت

دمکرات پرداخته شود به شیوهی همان سرمقاله‌های روزنامه شعب حزب کمونیست عراق تنظیم می شد. ملا مصطفی با تحریک ابراهیم احمد از حمزه عبدالله عصبانی شد. همسر ابراهیم احمد برادرزاده‌ی حمزه عبدالله بود و همسر حمزه عبدالله خواهر ابراهیم احمد بود. آنها به غیر از اختلافات سیاسی، درگیریهای درون فامیلی نیز داشتند. در چنین شرایطی بود که ملا مصطفی ضمن انتقاد به حمزه عبدالله اظهار داشت که من کمونیست نیستم و طی 10 - 12 سالی که در شوروی بودم، کمونیست نشدم، حزب کمونیست را مزدور می دانم. و اینکه تو نمی بایستی بدین شیوه عمل می کردی. حمزه انتقادات بارزانی را قبول نکرده و بارزانی هم بر او خشم گرفته و ابراهیم احمد را به جای او به دبیراولی پارت دمکرات برگمارد در نتیجه حمزه به همراه خسرو توفیق و دکتر محمود عثمان، شاخوان و چند تن دیگر حزب را ترک کردند. این امر بارزانی را مجبور به برگزاری کنگره کرده و کنگره حکم اخراج آنان را صادر، و ابراهیم احمد را به دبیر اول پارت دمکرات برگزید.

تا تشکیل کنگره و در آغاز بارزانی و ابراهیم احمد باهم بسیار هماهنگ بودند. ولی پس از آن ابراهیم احمد بسیار مغرور شده و ادعا می کرد که اگر او نباشد ملا مصطفی نمی تواند به این شیوه رهبری کند و مردم او را نخواهند پذیرفت. و این حضور من در حزب است که او را حفظ کرده است. این سخنان به گوش بارزانی رسیده اما هنوز این اختلافات حاد نبود. تا اینکه ابراهیم احمد به این اختلافات هر چه بیشتر دامن زد. در سال 1962، ما در "خاکورک" با برادوستیها و هرکیها در جنگ بودیم. دولت آنها را بر علیه ما مسلح کرده بود. من همراه با مام جلال مسئول نظامی "شاربازیر" بودم که بارزانی تقاضای نیرو کرد و ابراهیم احمد به ما اعلام کرد که ملا مصطفی از آنجائیکه با صوفی و هرکی و عشایر همزمان در حال جنگ است، با وضعی وخیم روبروست و تقاضای نیرو کرده است؛ او مرا با 150 نفر برای مدت سه ماه به نزد ایشان فرستاد. ملا مصطفی مرا نمی شناخت، اما از شیوهی کارکردن من بسیار خوشش آمده بود و به من گفت: که نمی گذارم که تو بازگردی. در جواب گفتم: قربان من در آنجا مسئولیت دارم. او جواب داد: نه! اجازه نمی دهم برگردی من مانند تو، کسی را پیدا نمی کنم. و در نتیجه او به من اجازه ی بازگشت نداد. روزی از روزها مرا

صدا کرده و گفت: سئوالی از تو دارم، ولی می‌خواهم که جواب درستی به من بدهی!

گفتم: به خدا درست جواب خواهم داد.

گفت: نظرت در مورد ابراهیم احمد چیست؟ آیا با او روابطی داری؟

گفتم: آری، رفیق من است و از دوره‌ی کومه‌له‌ی ژیکاف اورا می‌شناسم.

گفت: نظرت در مورد او چیست؟

گفتم: قربان رأی رأی جنابعالی است. ابراهیم احمد را خدا بیچاره کرده که برعلیه شما فعالیت می‌کند. شما او را در این مقام گمارده اید و کاری در ست کردید، اکنون او با شما مخالفت می‌کند؛ و گر نه او فردی با خصائل نیکو، زرنگ و سیاسی است.

گفت: خیلی خوب، جلال چگونه است؟

گفتم: مام جلال چنان به شما خلوص نیت دارد که نپرسید.

گفت: خواهیم دید که آیا او مخلص من خواهد بود یا نه؟

سرانجام با شروع سرما جنگ به پایان رسید. ایران گروه فتاح هرکی را نپذیرفت و آنها برگشتند و تسلیم شدند. بارزانی با آنها توافق کرده و قرار شد که به جای خود برگردند. ولی آنها تصمیم گرفتند که ما مانند جاش باقی مانده و به بارزانیها یاری رسانده و کمک مالی هم بکنند. و منطقه را هم حفظ کنند. ملا مصطفی هم این قرار را پذیرفت. به این ترتیب جبهه‌ی این سو آرام شده و ملا مصطفی به منطقه‌ی "سوران" آمد. مردم به گرمی از او استقبال کردند. و ابراهیم احمد و دفتر سیاسی نیز برای خوش آمد گوئی به آنجا آمدند و پول "پنجوین" که مبلغ 15 تا 16 هزار دینار بود را تقسیم کرده و نصف آنرا به بارزانی دادند. اوضاع کمی آرام شده بود. عده‌ی زیادی از بکر عبدالکریم‌ه‌ویزی شکایت کرده بودند. او فرمانروائی میکرد و به زور تفنگ و هفت تیر از مردم می‌گرفت. بارزانی اورا کنار زده و مرا به فرماندهی قوای سفین برگمارد.)

سئوال: کودتای بعث بر ضد عبدالکریم قاسم در کردستان چه انعکاسی

داشت؟

جواب: (ملا مصطفی هنوز در همان منطقه و در شهر قلادیزه و من در سفین بودم که حزب بعث بر علیه عبدالکریم قاسم کودتا کرد. قبل از این کودتا با ابراهیم احمد تماس گرفته بودند، تلگرافی از ابراهیم احمد در یافت داشتیم مبنی بر اینکه حمله را آغاز و جاده‌ها را مسدود کنیم. همراه با حزب بعث فرمان کشتار کمونیستها را صادر کرد و جمال حیدری و عده‌ی زیادی از اعضای آنان را قتل عام کردند. اگرچه آنها با کردستان مخالف بودند اما به کردستان پناهنده شدند. ابراهیم احمد هم دستور داد که در هر کجا کمونیستها را دیدید دستگیرشان کرده و خلع سلاحشان کنید و به آنان هیچ فرصتی ندهید. در منطقه‌ی دربندیخان علی عسگری گروهی از آنان را کشت و عده‌ای را هم دستگیر و زندانی کرد. من نیز فرمان را به‌جا آورده و به امیر لشگرها گفتم که دستگیر و خلع سلاحشان کنند. به دنبال آن تلگرافی از ملا مصطفی رسید که دستور داده بود به آنان احترام بگذارید و برایشان کمپ دایر کنید و به همانگونه که به پیشمرگان ارزاق می دهید به آنان نیز ارزاق و پوشاک بدهید. من مجبور شدم که متن تلگراف قبلی را تغییر دهم و در تلگراف جدید بگویم که فرمان ملا مصطفی را به‌جا آورده و به دستور ابراهیم احمد گوش نکنید. به دنبال این تلگراف کمونیستها به نزد ما آمدند. عزیز محمد، کریم احمد و احمد بانی خیلانی و عده‌ای دیگر که من به آنها احترام بسیار گذاشته و دو کمپ برایشان سازمان دادم، یکی از آنها در "ئاوگرد" بود.)

سؤال: این دو دیدگاه مختلف بارزانی و ابراهیم احمد چگونه پدید آمده بودند؟

جواب: (ابراهیم احمد با کمونیستها دشمنی قدیمی داشت. آنها به پارتی می گفتند پاتری و پارتی را به مثابه‌ی مزدور سنتو تلقی می کردند و او هم بر آنها کینه می ورزید و می گفت چگونه می توان در مقابل حزبی که با تو مخالفت می کند ساکت نشست. اما بارزانی می گفت اشکالی ندارد، آنها با ما مخالفت کردند اما امروز به ما نیاز دارند. و ما هم به آنها نیاز داریم. اتحاد شوروی از آنان پشتیبانی می کند و علاوه بر این آنان در جهان شناخته شده هستند و نقش خود را دارند و بهتر از پارتی پذیرفته

شده‌اند. بهتر این است که آنها هم پشتیبان ما باشند. دیدگاه ملا مصطفی درستتر بود و بالاخره ابراهیم احمد هم نتوانست به سیاست خود در این مورد ادامه دهد و دیدگاه ملا مصطفی را پذیرفت.)

سؤال: از جنبش سپتامبر سخن بگوئیم. قیام سپتامبر چگونه آغاز شد؟

جواب: (عبدالکریم قاسم مردی میهن پرست بود اما از عملکرد ملا مصطفی راضی نبود. کشته شدن احمد آقا زیباری در موصل و گلوله باران او در ملأعام، بهانه بدست عبدالکریم قاسم داد، زیرا ملامصطفی 4 تن از قاتلین او را که عبارت بودند از عیسی سوار، سعید نامی، حاجک و ملا حسن که همگی از همراهان ملا مصطفی در روسیه بودند نه تنها اعدام نکرد بلکه وسیله‌ی فرار آنها را هنگام انتقال از زندان سلیمانیه فراهم آورد. آنان در حقیقت به انتقام کشته شدن پدر و برادرانشان، احمد آقا را به قتل رسانده بودند. از سوی دیگر بارزانی از کشته شدن صدیق میران که طرفدار دولت و از نزدیکان عبدالکریم قاسم بود نیز اظهار تأسف نکرد. صدیق میران و کاوانیها همسایه‌ی هم بودند و اختلافات زیادی باهم داشتند. ملا مصطفی می دانست که کاوانیها او را کشته‌اند ولی اقدامی جهت دستگیری او نکرده و عبدالکریم قاسم با توجه به این رویدادها عصبانی بود و نخواست بصورت مستقیم برخورد کند ولی زیباریها، سورچیها و دیگران را که از قبل با ملا مصطفی دشمنی داشتند، برعلیه او مسلح کرد. ملا مصطفی که از این جریان مطلع شد بغداد را ترک کرده و به بارزان بازگشت. در سلیمانیه نیز ابراهیم احمد و البته مام جلال با حرارت بیشتری بر طبل جنگ می کوبیدند. در این میان اما در بین عشایر سوران جو پیچیده‌تری به وجود آمده بود. از محمد رشید خان بانه گرفته تا حاجی ابراهیم چرمه‌گا و تا جاف‌های حلبجه و تا برسد به کدخدا اسماعیل و به پشدریها و مامند عباس آقا که اصلاحات ارضی بر آنان تحمیل شده و دچار زیان گردیده بودند قیام را آغاز کرده بودند. زیرا حزب کمونیست با سیاست غلط، کشاورزان را برضد خانها تحریک کرده و میگفت باید خانها کشته شده و اموالشان تصرف شود، آنان اربابها را روی زمین میکشیدند. کشاورزان دست بالا را داشتند و اربابها چیزی برایشان باقی نمانده بود. به همین دلیل

عشایر و خانها ناخودآگاه متحد شده و بر علیه شرایط موجود دست به قیام زدند.

آنها اعتقاد داشتند که حزب قیام نخواهد کرد بلکه این، آنها هستند که باید شروع کننده‌ی قیام باشند آنها با بستن جاده‌ی خله‌کان باین اعتقاد خود عمل کردند. من در گردهمایی آنها در بوسکین نزدیک رانیه و در منزل شیخ حسین شرکت داشتم. در آن زمان حکومت حزب را منحل اعلام کرده و امام جلال و اعضای حزب مخفی شدند. امام جلال به پشدر آمد و در جلسه عشایر شرکت کرد. من هم در آنجا بودم، آنان اظهار داشتند که جاده‌ی خله‌کان را تصرف خواهیم کرد، امام جلال گفت: نه. بهتر است با ملا مصطفی مشورت کنیم. گفتند: برادر یک هفته طول می کشد تا برویم و با ملا مصطفی مشورت کنیم. امام جلال گفت: من کاری می کنم که هر چه زودتر جواب ملامصطفی را بیارم و تا من به شما جواب نداده ام دست به هیچ عملی نزنید.

آنها قبول کرده و گفتند میرویم و سنگر بندی می کنیم و جاده را می گیریم اما با آنها نمی جنگیم تا شما به ما جواب دهید. امام جلال جواب منفی ملامصطفی را مبنی بر ناراضی بودن او، برای عشایر آورد. ملا مصطفی اعتقاد داشت از آنجائیکه نه شوروی، نه ایران و نه ترکیه از ما حمایت نمی کند در نتیجه ما نمی توانیم با عراق بجنگیم. نه فشنگ، نه تفنگ و نه پول داریم و با دست خالی نمی توان با حکومت جنگید. میتوان از هر عشیره‌ای چند نفری را تعیین و جنگ پارتیزانی را شروع کنید و به قوای ارتش ضربه بزنید و جاده‌ها را ببندید تا حکومت ناچار شود تقاضاهای ما را برآورده سازد. آنان صراحتاً به امام جلال گفتند که ما به حرفهای تو را باور نمی کنیم و معتقدیم که ملا مصطفی راضی است و مادام که از بغداد بیرون آمده‌است نمی تواند بهانه‌ی دیگری برای عقب انداختن جنگ داشته باشد. استاندار سلیمانیه عبدالهادی صالح به نزد ما آمده و خبر آورد که زعیم به من دستور داده‌است که خواستهای شما را دریافت کرده و به مرکز ارسال کنم. اگر این خواستها برآورده شدند که هیچ و گرنه هر آنچه صلاح می دانید انجام دهید. آنها در یک گردهمائی خواستهایشان را اعلام کردند، همه‌ی خواستها اقتصادی بود مانند سد دکان، آب دھوک و قیمت توتون.

عمر دبابه اعتراض کرده و گفت اینها خواستهای ملت کرد نیستند. استاندار هویت او را خواستار شد و اینکه او کیست و از کجا آمده است. جواب دادند که او عمر دبابه و ساکن کرکوک می باشد. استاندار گفت که برادر، اینان متعلق به سلیمانیه هستند و تو برو تقاضایت را به کرکوک بده. خواستها را به بغداد فرستادند. در مقابل این درخواستها قاسم کاری انجام نداد و گفت مادام که جاده‌ها را بسته‌اند و آنجا را رها نمی کنند ما هم خواستهایشان را برآورد نخواهیم کرد. و اگر آنها به خانه‌هایشان برگشته و سلاح‌ها را زمین بگذارند ما مذاکره با آنان را آغاز می کنیم. اما آنها جواب حکومت را ندادند.

در کنار جاده‌ی خله‌کان قهوه‌خانه‌ای وجود داشت که عشایر در آن گرد آمده و در آنجا مشغول غذا خوردن بودند و ناگهان دو هواپیما آن قهوه‌خانه را به گلوله بستند. در این حمله‌ی هوایی عده‌ای کشته و عده‌ای هم مجروح شدند و آلاچیغ قهوه‌خانه در آتش سوخت. از اینجا بود که اولین گلوله‌های جنبش سپتامبر شلیک شدند. چنانکه پیدا بود روز قبل از این هم هواپیماها دربندیخان را در سلیمانیه به رگبار بسته بودند و در آنجا هم عده‌ای کشته شده بودند. در نتیجه‌ی این دو حمله، عشایر بجز مامند آقا و شیخ حسین بوسکین و چندین تن از همراهان آنان پراکنده شدند. گروه حزبی ما هم که عبارت بود از مام جلال و سه چهار نفر اهل رانیه و چند نفری اهل کوی و صدیق افندی مسئول رانیه که جملگی 20 تا 25 نفر بودیم، باقی مانده بودیم. مام جلال ضمن گشتی در منطقه چند نفر دیگر را پیدا کرده و چند پلیس اربیل نیز با سلاحهایشان به ما پیوستند. به این ترتیب جنبش سپتامبر شروع شد. در منطقه‌ی بارزان هم، حکومت به شدت بارزان را بمباران کرد و وضع بارزانیها بسیار نابسامان شد. شیخ احمد نگران شده بود. مردم زیادی کشته و زخمی شده بودند و بقیه نیز آواره گشته بودند. شیخ احمد و ملا مصطفی توافق کرده بودند که بارزانی از راه سوریه به شوروی رفته و شیخ احمد با حکومت وارد مذاکره شده و به توافق برسند. آنها هم چنین کردند و شیخ احمد ضمن تلگرافی به قاسم شرایط آتش بس را اعلام کرد و در نتیجه حکومت قوایش را از بارزان فراخوانده به شرطی که ملا مصطفی در بارزان نماند و شیخ احمد خود منطقه را اداره کند. ملا مصطفی در منطقه‌ی ریکان و دیگر مناطق مردم زیادی، قریب به

هزار نفر را به گرد خود آورده و از تصمیم خود منصرف شد و در آن جا به جاشها حمله کرد و قریب سه ماه با آنان جنگید. ما هم با امام جلال به منطقه رفتیم و مردم را به حرکت درآوردیم و پنجوبین، ماوت و چوارتا را تصرف کرده و تمام منطقه‌ی شاربازیر را پاکسازی کردیم. ملا مصطفی هم پس از پاکسازی مناطق زاخو و بادینان، قوای مسلحش را سازمان داد و امرای لشکر را تعیین کرد و به منطقه‌ی سوران آمد که به گرمی مورد استقبال قرار گرفت.)

سؤال: نقش ایران در این جنگ چه بود؟

جواب: (تا این زمان ایران دشمن ملا مصطفی بود، آنان قبلاً حکم اعدام برای او صادر کرده بودند. او را کمونیست و عامل شوروی میدانست؛ به عربی هم به او "ملای سرخ" می گفتند. بارزانی دو تن از نگهبانانش - که یکی از آنان بنام "بیجان" که کرد شکاک بود و در روسیه هم همراه وی بود - در درگیری "خواخورک" زخمی شده بودند برای معالجه به ایران بفرستد. ما با مرزداران ایران تماس گرفتیم ولی آنان از پذیرفتن و مداوای آنها خوداری کردند. در سال 1962 چنانکه گفتم ما در خواخورک بودیم که عمر دبابه و علی عسگری خبر آوردند که ایران با ما تماس گرفته و می خواهند ما را یاری دهند. به شرطی که ما مرزهای آنان را آرام نگهداریم. و نگذاریم خرابکاران وارد شوند. بارزانی گفت بسیار خوب، خودتان بروید و از آنان یک ایستگاه رادیویی هم درخواست کنید. آنها رفته و ضمن بستن قرارداد، پس از نزدیک به یک ماه، و یا یک ماه و نیم بعد بازگشتند. در منطقه‌ی بانه و در دهکده‌ی "شابدین" پایگاهی برای ما مستقر کردند و عبدالرحمان روته پسر عموی کمال محی الدین که کادر حزبی بود به عنوان مسئول این پایگاه تعیین شد. همه‌ی بیماران و زخمیها می بایستی از بادینان به دفتر سیاسی رفته و سپس عبدالرحمان روته آنها را به ایران بفرستد. در نقاط دیگر امکان آمد و رفت نبود. تا پس از کنگره‌ی ششم که ملا مصطفی به ابراهیم احمد و دیگران یورش برد و آنها را اخراج کرد؛ در این موقع ملامصطفی در هرو بود که تیمسار منصورپور به منطقه آمد. کدخدا ابراهیم

بیوران به نزد من آمده و گفت من مرد عالیمقامی را آورده‌ام، لباس پیشمرگان را به تن کرده و او را در خانه‌یی از اهالی "هرو" گذاشته‌ام. او می‌خواهد ملا مصطفی را ببیند، در حالیکه شب شده بود. من به نزد ملا مصطفی رفته و قضیه را به اطلاع او رساندم، او هم گفت: این فرد کجا هست؟ جواب دادم: در خانه‌ی یکی از اهالی هرو. گفت: اگر به اینجا بیایند علنی خواهد شد زیرا در اینجا در دوروبر من پر از مردم است. دو نفر را با خود همراه کرده و باهم به دیدار منصور پور رفتیم. ملا مصطفی به او خوش آمد گفت و او هم به ملا مصطفی گفت: من به نمایندگی محمد رضا شاه به اینجا آمده‌ام. شما میدانید که من عضو ساواک هستم، اما نمایندگی اعلیحضرت را دارم. او می‌گوید تا حال ما ملا مصطفی را نشناخته‌ایم و هیچ رابطه‌ای با او نداشته‌ایم. اکنون نیز ابراهیم احمد و دیگران در عرصه‌ی سیاسی وجود ندارند و اینکه کرد از نژاد آریایی است و می‌خواهیم برادران آریایی خودمان را یاری دهیم. ما حاضریم که ده برابر کمکهائی که به ابراهیم احمد داده‌ایم به شما بدهیم.

این اظهارات ملا مصطفی را خوش آمد به شرطی که ایران آنان را به کردستان نفرستد. او هم اظهار داشت: تا زمانیکه شما رضایت ندهی و آنها را عفو نکنی آنها به کردستان باز نخواهند گشت.

این اساس توافق آنان بود ولی ملا مصطفی خواسته‌ی دیگری هم داشت و آنهم میخواست راهی از منطقه به ایران همواره باز باشد و نه اینکه هر زمان و بطور موقتی راه "شابادین" بما بدهید. منصور پور در جواب گفت: جاده‌های این سمت بسیار خراب هستند اما دو سوی "شابادین" آسفالت است. اما ما از راه حاجی عمران برایتان راهی باز می‌کنیم. همچنین او افزود که ما نماینده‌ی ویژه‌ی خود را به نام تیمسار صیادیان در ارومیه بعنوان رابط خود با شما گمارده ایم.)

سؤال: پس سرهنگ مدرسی و عیسی پژمان چه کسانی بودند؟

جواب: (پژمان پایگاهی دائمی در نزد ابراهیم احمد داشت و پیش آنان می‌ماند. و اگر کاری در پیش بود از آنجا با تهران ارتباط می‌گرفت. بسیار هم به مام جلال و ابراهیم احمد نزدیک بود. بارزانی از او خوشش نمی‌آمد

و خواستار تعویض او بود. منصور پور در مقابل درخواست ملامصطفی اظهار داشت که فردی کرد که خصائل خوبی مانند خودم داشته باشد را بجای او می گمارم که نامش سرهنگ مدرسی است. هنوز در "هرو" بودیم که سرهنگ مدرسی آمد و به او نام کاک علی دادیم.)

سؤال: چرا جنبش سپتامبر به این شیوه رو به اضمحلال گذاشت و شکست خورد؟

جواب: (در حقیقت این انشعاب و جدایی، جنبش را از بین برد. زیرا در پی این انشعاب ما بدنبال راضی نگهداشتن مردم از نظر اقتصادی بودیم و نه استحکام عقایدشان؛ و این مایه ی فساد مردم شده بود و همین مردم فاسد تا زمانیکه از ما پشتیبانی میکردند، آنان را می پذیرفتیم. سیاست تجزیه و انشعاب در همه جا غلط بوده و خطرناک است. در دوره ی قبل از انشعاب ابراهیم احمد و همراهانش، سیاست انشعاب و جدائی در کار نبود. و اعتقاد بر این بود که هر کس با این شرایط و با تحمل این سختیها و کشیدن گرسنگی حاضر است با ما کار کند که هیچ، و گر نه خواستار حقوق و جمع آوری مال و منال است نمی تواند در نزد ما جایگاهی داشته باشد. در آن زمان شعار ما این بود، مرگ همراه پیشمرگان، خوردن و خوابیدن با آنانی که با پیشمرگه نیستند. اما زمانیکه دسیسه ی انشعاب و جدائی افکنی آغاز شد و مام جلال و همراهانش از ایران بازگشتند شرایط بطورکلی عوض شد. قبل از بازگشت آنها، بارزانی به من گفت که اینها باز خواهند گشت. پرسیدم که آیا جنابان آنها را می بخشید پاسخ داد که برای چه و چرا عفویشان نکنم. و دوباره اظهار داشتم که خدایا، این چه سرفرازئی و بزرگواری است!! هنگامیکه آنان بازگشتند بارزانی به گرمی از مام جلال و همراهانش استقبال کرد. من در آن موقع فرمانده قوای بالک بودم. پیشمرگه ها را فرستادم تا برایشان پایگاه ایجاد کنند. بخوبی به یاد دارم که علی عسگری، حلمی شریف و کمال مفتی در آنجا بودند که بارزانی در حضور آنان گفت: علی، بگذار مام جلال هر کجارا دوست دارد، همان جا بماند. نظامی هایشان را دوباره سر کار برمی گردانم و غیر نظامی ها را، بنا بر شایستگی شان به مناسب حزبی می گمارم؛ از جمله

کمال مفتی را به فرماندهی قوای قره‌داغ، محمد امین فرج را به فرماندهی قوای پیشدرگمارد. و سپس رو به علی عسگری کرد و گفت: علی، تو کادر سیاسی بودی و عضو دفتر سیاسی، اینجا بمان و با کاک عبدالله همکاری کن." منظورش این بود که او معاون من باشد. در جواب این پیشنهاد ملامصطفی، علی عسگری جواب داد که من مایلیم با مام جلال باشم. او هر کجا باشد من هم همراه او خواهم بود.

مام جلال از ملا مصطفی تقاضا کرد که به آنان اجازه بدهد که پایگاهشان را در دوله رقه نزد عباس مامند آقا بگشایند. به این ترتیب مام جلال، علی عبدالله، نوری شاویس، علی عسگری و حلمی شریف به نزد عباس مامند آقا رفتند. از آنجائیکه ایرانیها به ملا مصطفی قول داده بودند که اگر شخصاً خودش جهت حمله به پادگان ارتش عراق و تصرف آن به منطقه‌ی پنجوین برود با آتش توپخانه او را حمایت خواهند کرد. ملا مصطفی به پنجوین رفت اما نتوانست پادگان را تصرف کند. در آنجا پیغام به عباس مامند آقا فرستاده و توصیه کرده بود که او از مام جلال بخواهد که با همراهانش به نزد ادريس بروند و کپی پیغام را نیز برای ما به مرکز قوای بالک فرستاده بود. بارزانی از طریق عباس آقا و عمر بگ بیتواته باخبر شده بود که مام جلال و همراهان او سرگرم مذاکره و سازش با دولت عراق بوده و قصد دارند به نزد حکومت عراق بروند. از آنجائیکه ملامصطفی به عدم بازگشت ابراهیم احمد از ایران مشکوک شده بود، به عباس آقا توصیه کرده بود که آنان را به نزد ادريس بفرستند. اما عباس



آقا جواب داده بود که من هم مانند ادريس هستم و مام جلال و همراهانش تمایل دارند پیش من بمانند. او ضمناً کپی نامه‌اش را برای ما فرستاد. از سوی دیگر عباس آقا به مام جلال و دیگران گفته بود که اگر به نزد ادريس بروید شما را خواهند کشت.

من خودم بعدها این را از مام جلال هم شنیدم که می گفت ما جرئت رفتن به نزد ادریس را نداشتیم.)

سؤال: پس از بازگشتشان به نزد دولت، آیا با پیشمرگه‌ها جنگیدند؟

جواب: (بله. پس از پیوستن به دولت، محمد امین فرج با افرادش، کمال مفتی با گروهی دیگر و احمد محمد امین نیز با هوادارانش در حالیکه نیروی زیادی همراه داشتند و ارتش نیز با آنان بود به پیشمرگه‌ها در نواحی قره‌داغ، رزگاری و پنجوین و بسیاری نقاط دیگر به پیشمرگه‌ها حمله می کردند اما یارای مقاومت در برابر پیشمرگان را نداشتند.)

سؤال: در سال 1970 توافق احمد حسن البکر با بارزانی چه شد که اینان به نزد بارزانی بازگشتند؟

جواب: (آنها شکست خورده بودند و ابراهیم احمد و مام جلال و دیگران به وسیله فاخر میرگه‌سوری با ملا مصطفی تماس گرفته و تقاضا کرده بودند که در صورتیکه ملا مصطفی آنها را ببخشد باز گشته و گفته بودند که دیگر هرگز به چنین حکومت‌هایی باور نخواهند کرد. ملا مصطفی بسیار به گرمی از آنها استقبال کرده و به آنها احترام گذاشت. ابراهیم احمد به ملا مصطفی گفت که ما شکست خوردیم و شما پیروز شدید و تسلیم شما هستیم. اما در بغداد ادعا کرده بود که ملا مصطفی آنها را فریب داده و هیچ چیزی برایشان باقی نگذاشته؛ در عین حال ابراهیم احمد، علی عسگری، مام جلال و هروخان در گلانه ساکن شده و نیروهای پیشمرگ نیز در قوای پارت دموکرات ادغام گشتند.)

سؤال: نظرت در مورد کتاب "پس از 60 سال" چیست و چرا مام جلال خاطرات خود را به دست قانعی فرد سپرده تا او برایش بنویسد؟

جواب: (نخست اینکه این کتاب مهمی نیست. آنچه این فرد برای او نوشته‌است در کل به ضرر مام جلال است و مام جلال از این کار خود

پشیمان است. من خودم از او انتقاد کردم و گفتم که چرا آنرا به فارسی نوشتی و اگر هم این کار را کرده ای چرا از نزدیکان خودمان نخواستی که حداقل فارسی را خوب بداند. حتی به او گفتم این ناظم عمر را که خودت در تهران گمارده ای به خدا ترا فریب داده است. چطور امکان دارد که او چندین سال در تهران باشد و زبان فارسی را یاد نگرفته باشد، مگر آن را نخوانده است؟ حتی به او اظهار داشتیم که کمال فئواد فارسی بلد نیست، چگونه این وظیفه را به او واگذار کرده‌ای؟ و حتی مبلغ زیادی هم خرج این کتاب کرده ای؛ گفت: این کاری که این پدر سگ کرده. من نمیدانستم که جاسوس ساواک است و ساواک آنرا برایش نوشته است.)

سؤال: در این کتاب از قول امام جلال آورده شده است که بزرگترین اشتباهش این بوده از بارزانی دور شده، شما در این مورد چه می گوئید؟

جواب: (من این را خود از او شنیده‌ام. در سال 2006 که او رئیس جمهور عراق شد، مرا به قره‌داغ دعوت کرده بود، درحضور همه و از جمله کوثر رسول و برهم صالح و دیگران اظهار داشتیم که اشتباه از جانب امام جلال بود زمانیکه بارزانی مرا به سراغ او فرستاد اما او حاضر نشد بیاید، به امام جلال گفتم چرا نیامدی؟ گفت: اشتباه بود. امام جلال بشدت از این امر پشیمان بو!)

سؤال: چرا رابطه‌ی بارزانی و جنبش سپتامبر با اسرائیل در میان کردها جرم تلقی می شود، آیا این روابط بارزانی را به اسرائیل و دیگر کشورها وابسته کرده بود؟

جواب: (ملا مصطفی یک اندیشه‌ی درستی داشت و آنهم این بود که کردها را به نابینایان گداهائی تشبیه میکرد که دستشان را دراز کرده و منتظرند کسی چیزی را در دست آنان بگذارد. او میگفت که اگر کسی پولی در دستمان گذاشت ما نخواهیم پرسید که کمک کننده یهودی یا مسلمان و یا مذهب دیگری دارد. ما خواهان کمک هستیم و دستمان را دراز کرده ایم، حال ما نشسته‌ایم و هر کس که به ما کمک کند چه کافر باشد چه مسلمان

با کمال میل کمکشان را می پذیریم. علیرغم این ملا مصطفی به هیچ کس و دولت و سمتی در این دنیا وابسته نبود.)

سؤال: شما از نزدیک با بارزانی آشنائی دارید، او که بود و تو چگونه از او یاد می کنی؟

جواب: (من به مدت 18 سال یکی از نزدیکان و همراهان او بوده‌ام. بارزانی مانند یکی از این سه شخصیت مشهور جهانی یعنی در میان کردها صلاح الدین ایوبی، در هندوستان گاندی و از چین مائوتسه‌تونگ بود. اما به نسبت جمعیت خود ملا مصطفی از آنها با عظمت تر بود. زیرا ملا مصطفی حتی بیشتر از آنان برای ملت خود زحمت کشید. اگر چه مائوتسه‌تونگ با راهپیمایی تاریخی مشهور شد، از جنوب به شمال، راه دور را در میان ملت خود پیمود و به ملت خود اعتماد داشت، درست است که دولت دشمن آشتی ناپذیر مائو بود ولی او توانست با تکیه بر مردمش به پیروزی برسد پس او با این راهپیمائی هنر خارق العاده ای نکرده اگر پشتیبان ملت را با خود نداشت. اما اهمیت رهبری راه ملا مصطفی در آن بود که از میان سه دولت دشمن و بدون پشتیبانی فعال مردم، همراه با 500 نفر و بدون آشنایی با منطقه از رودخانه ی ارس "از مرز ایران" عبور کرده و به روسیه رفت. دلم میخواست زمانی فیلم راهپیمایی مائوتسه‌تونگ و ملا مصطفی را با هم بنمایش میگذارند تا مخاطبان ببینند که کدامیک از آنها مهمتر بوده! گر چه گاندی هرگز برای منافع شخصی‌اش مبارزه نکرد و تنها جامه‌ای سفید می پوشید و غذا ی آنچنانی هم نمی خورد و گویا گیاهخوار بود و بزی داشت که از شیر آن تغذیه می کرد و حتی رهبری بود که خود را برای ملتش فدا کرد و با مبارزه ی صلح آمیز و از طریق تظاهرات و اعتصاب بزرگترین استعمار جهانی را به زانو درآورد و استقلال هندوستان را برای ملتش به ارمغان آورد، اما در مقایسه با مردم کردستان، ملت هندوستان، چشم و گوش بسته و مانند کر و لال ها از او تبعیت میکردند و هرگز مخالفتی با او ابراز نمی کردند. در حالیکه عده‌ای از مردم کردستان برعلیه ملا مصطفی می جنگیدند. اگر چنین نبود در همان سالهای نخست می توانست خودمختاری را به عبدالکریم قاسم

تحمیل کند و حتی علیرغم دشمنانی که در میان ملتش داشت. او توانست در سال 1970 خودمختاری کردستان را را بالاخره به دشمن تحمیل نماید. این خود عظمت کارهای ملا مصطفی را می‌رساند.

حال بیائیم مورد صلاح الدین ایوبی را بررسی کنیم، همانطور که میدانیم صلاح الدین ایوبی بطور تصادفی به رهبری بلامنازع تبدیل شد. و او نه برای ملتش که برای مذهب اسلام جنگید. او فقط سربازی بود که در نزد حاکم سوریه یعنی نورالدین محمود زندی خدمت می‌کرد، از سوی دیگر در همین زمان مصر تحت حاکمیت فاطمیها که شیعه بودند، مورد تهدید صلیبیها قرار گرفته و دور نبود که جنگ خونین میان آنان درگیر شود. به این سبب فاطمیها برای مقابله با صلیبیها از نورالدین محمود زندی کمک خواستند و او شرکو، عموی خود را به کمک آنان فرستاد. با وفات شرکو دهبی قوا بدست صلاح الدین افتاد. در این زمان با فوت نورالدین محمود زندی، صلاح الدین قیام بر علیه صلیبیان را شروع کرده و تمامی مسلمانان عراق و مصر و سوریه را باخود همراه کرد. و بدین سان به چهره ای جهانی تبدیل شد. در حالیکه ملامصطفی در ابعادی کوچکتر و نفوذی کمابیش کمتر نسبت به صلاح الدین، بزرگترین افتخار را نصیب ملت خود کرده و حکومت منطقه کردستان را بپا کرد.)

سؤال: اهمیت ملا مصطفی در میان پیشمرگه‌ها از چه نشأت می‌گرفت؟

جواب: (اهمیت بارزانی در این بود که هرگز چشم به ثروت اندوزی نداشت، او همواره پول قرض کرده و به دیگران می‌بخشید. بخوبی بیاد دارم که که در سال 1962 او به بتواته آمد، من و ملا باقی را صدا کرده و گفتم: من هیچ پولی همراه ندارم، نمیتوانید مقداری پول از جایی برایم قرض بگیرید؟ پاسخ دادم سرورم، در اینجا فقط شیخ حسین بوسکین ثروتمند است، او به ما پول قرض میدهد اما پس نمی‌گیرد. ملامصطفی پاسخ داد قسم میخورم که اگر بصورت قرض نباشد هرگز قبول نخواهم کرد. در اینجا ملا باقی جهت پول قرض کردن روانه شد. و باز بیاد میآورم که مردی دیگر به نام احمد خاله که در دشت بتوین دامپرور بود، 500 دینار به ملامصطفی داد که او صبح همانروز این پول را بین مردم تقسیم کرده و

چیزی برای خودش نماند. خاطره‌ی دیگری از او بیاد دارم که بد نیست برای بهتر شناساندن ملا مصطفی به خواننده‌ها بازگو کنم.

در زمانیکه در منطقه‌ی خاکورک جنگ بود. و همه‌ی خانه‌ها را آتش زده بودند، باران هم می بارید، برای او چتری را آوردند، او در زیر آن ایستاده و از کاسه‌ی ماستی که در دست داشت، می خورد و یا اینکه شاهد بودم که روی پتویی بر زمین خوابیده و فرمان می داد که سنگ نرمی برایش بیابند تا او زیر سر بگذارد، من گفتم سرورم سنگ نرم از کجا گیر می آید؟ و او پاسخ داد یک نوع سنگ وجود دارد که نرم است. بلی بارزانی به این شیوه زندگی می کرد و این زندگی و رفتار همیشگی او بود. که مردم را مجذوب خود میکرد. بخصوص اگر منطقه‌ای مورد تهدید قرار می گرفت خودش پیشقدم شده و همراه ما می جنگید. ما البته سعی می کردیم تا او به خطر نیافتد و او را علی‌رغم تمایلش به پشت جبهه می فرستادیم ولی او اصرار می کرد که بگذاریم با ما باشد تا مردم نترسند. به راستی ملا مصطفی چه از لحاظ نظامی، چه سیاسی، چه اجتماعی و چه دینی چنین بود و تاریخ کمتر شخصیتی این چنینی را بیاد داشته و خواهد داشت.

سعدی احمد پیره



سعدی احمد پیره در سال 1951 در دهکده‌ی "کندیناوا" از توابع شهر "مخمور" در استان اربیل به دنیا آمد. مدرسه‌ی ابتدایی را در کندیناوا و دبیرستان را در اربیل به پایان رساند. از سن 16- 17 سالگی به صفوف اتحادیه‌ی محصلین کردستان پیوست و در سن 18 سالگی به عضویت پارت دمکرات کردستان درآمد. در سال 1974 که توافق کردها با دولت بعث به شکست انجامید، او به صفوف پیشمرگان

پیوسته و در زارگه‌لی مسئول کمیته‌ی منطقه‌ی قندیل شده و چنانکه خود می گوید در آن دوران یکی از جوانترین اعضای هیئت مسئولین منطقه بوده‌است. پس از موافقتنامه‌ی الجزایر و شکست جنبش سپتامبر، برای مدت یک سال در ایران مانده و سپس همراه با چند تن دیگر در کشور اتریش پناهنده شده‌است. در ایران همراه با چند تن از رفقاییش مانند عدنان مفتی و عادل مراد که در ارتباطات خانوادگی در اربیل باهم آشنا شده بودند، صفوف پارت دمکرات را ترک کرده و پس از تأسیس اتحادیه‌ی میهنی به این سازمان پیوسته‌است. در عین حال که عضو اتحادیه‌ی میهنی بوده، در وین با سازمان دانشجویان کرد اروپا همکاری و مدتی نیز مسئول روابط خارجی اتحادیه‌ی میهنی در اتریش و عضو کمیته‌ی روابط خارجی این سازمان در اروپا بوده‌است. همراه با اسماعیل کامل اهل غرب کردستان که اکنون عضو پارلمان سوئد است، دکتر فنواد حسین رئیس کنونی دیوان رهبری حکومت فدرال کردستان و سرتاج بوجاک عضو پیشین رهبری حزب سوسیالیست کردستان، دکتر محمد کامل و میرحام سیدا اهل شمال کردستان و عده‌ای دیگر که اکنون اسامی آن‌ها را فراموش کرده، در کمیته‌ی رهبری کل اتحادیه‌ی دانشجویان کردستان و عضو شاخه‌ی اروپایی اتحادیه‌ی میهنی کردستان بوده است. پس از قیام مردم جنوب کردستان در سال 1991 همراه با جلال طالبانی و هیأت مشترک اتحادیه‌ی میهنی و پارت

دمکرات کردستان برای تأسیس کنگره‌ی ملی در جلسه‌ی اپوزیسیون عراق شرکت کرده‌است.

پس از عقب نشینی نیروهای دولت عراق از کردستان، به نمایندگی اتحادیه میهنی عضو کمیته‌ی رهبری جبهه‌ی کردستانی بود و در انتخابات سال 1992 به عضویت نخستین پارلمان کردستان انتخاب شده و رئیس فراکسیون اتحادیه‌ی میهنی بوده‌است. در پارلمان دوم، او وزیر کشاورزی و آبیاری بود. همچنین پس از آغاز جنگ داخلی در کردستان و به وجود آمدن دو سیستم اداری به مدت یک سال وزیر بهداری و امور اجتماعی و سپس پست وزارت حقوق بشر و روابط عمومی و مدت چهار و یا پنج سال نیز در کابینه‌ی اتحادیه‌ی میهنی در پستهای مختلف وزارت کار کرده‌است. در کنگره‌های دوم و سوم اتحادیه‌ی میهنی به عضویت کمیته‌ی مرکزی و هیئت سیاسی انتخاب شده‌است. در زندگی سیاسی خود مسئولیتهای مختلفی را برعهده گرفته‌است. هماهنگ کننده‌ی روابط عمومی اتحادیه میهنی در انترناسیونال سوسیالیست بوده و هم اکنون مسئول روابط خارجی اتحادیه میهنی و تشکیلات استان اربیل و عضو دفتر سیاسی این سازمان را به عهده دارد.

سؤال: در این اواخر کتابی به نام "پس از 60 سال"، زندگی و خاطرات جلال طالبانی، منتشر شده‌است. این کتاب 1059 صفحه است و تنها 229 صفحه از این کتاب به گفته‌های مام جلال اختصاص داده شده و ایشان در هفت فصل زندگی خود را شرح داده است؛ مابقی کتاب که 830 صفحه را شامل می‌گردد مربوط است به انتشار اسناد ساواک و رکن دو ارتش ایران در زمان شاه و سازمان اطلاعات ایران؛ و همچنین سخنان افرادی که عمدتاً از وابستگان ساواک و دشمنان ملت کرد بوده و برخی نیز اعترافات افراد دیگری است که در لابلای این اسناد از انظار پنهان شده‌اند. نظر شما درباره‌ی این کتاب چیست؟

جواب: (واقعیت این است که من نظری سریع به جلد اول این کتاب انداخته‌ام و آنرا دقیقاً نخوانده‌ام. جلد دوم آنرا هم ندیده‌ام. تنها مختصری راجع به جلد دوم در روزنامه‌ها خوانده و یا شنیده‌ام. در حقیقت

من فکر نمی‌کنم که این کتاب کار یک جوانی مانند قانعی فرد باشد و او نمی‌تواند در مدت دو یا سه سال، چهار یا پنج کتاب قطور 3500 تا 4000 صفحه‌ای در مورد تاریخی پراز جنجال و در محدوده‌ی جغرافیایی پیچیده با فراز و نشیب‌هایی فراوان و تحولاتی آنچنانی نوشته، بدون اینکه همه‌ی دروازه‌ها برویش بازنبوده باشد و هرگز بدون کمک و یاری از ما بهتران و بخصوص برای گرفتن اجازه‌ی انتشار از وزارت ارشاد نمی‌توانسته چنین آثاری را چاپ کند. اما در مورد محتوای کتاب باید بگویم که این کتاب در مجموع جهت بی‌اعتبار کردن و بی‌حرمت نمودن شخصیت‌های کرد نگاشته شده‌است. او سعی کرده، هر یک از رهبران کرد، از قاضی محمد گرفته تا بارزانی پدر، از مام جلال گرفته تا بارزانی پسر بدنام کرده و اینکار رذیلانه را تحت عنوان تاریخ‌نگاری انجام دهد. اما در مورد اختلافات قاضی محمد و ملا مصطفی کلماتی به کار می‌برد که من فکر می‌کنم تنها نزدیکترین کسان به بارزانی و زن و بچه‌هایش چنین کلماتی را شنیده باشند. وگرنه هیچ کس دیگری چنین سخنانی را نشنیده و معلوم نیست که او آنها را از کجا آورده‌است؟ از اینکه بگذریم در شرایط کنونی کردستان، او مسئله‌ی کرد را به عنوان یک جنبش ساختگی، برای برهم زدن امنیت منطقه و ضربه‌زدن به اقتصاد آن توصیف نموده و سعی بسیاری کرده تا از طریق تحریک جنبش، مردم را به بی‌اعتمادی نسبت به آن وادارد و آنرا ساختگی و آلت دست نیروهای خارجی بنمایاند. البته این امر برای همه‌ی بخش‌های کردستان نه تنها از مباران شیمیایی خطرناکتر است که جهت خفه کردن مردم کردستان، ریشه کن کردن اهمیت و محتوای پاک و بی‌خدش‌ی جنبش رهائیبخش خلق کردستان و آرمانهای آن است. آنان با چنین برنامه‌هایی و از آنهم فراتر جهت کسب منافع شخصی سعی در بزرگنمایی اختلافات بین رهبران کرد را دارند تا بدین ترتیب وانمود کنند که این رهبران آلت دست بیگانگان هستند. اما اینکه چرا آنان چنین عمل می‌کنند و اینکه اهداف آنان از این همه تحریف چیست باید هشیارانه عمل کرد و من توصیه می‌کنم که بزرگانی همانند مام جلال و کاک مسعود باید در این زمینه تحقیق مفصلی بعمل آورده تا سرچشمه‌ی این ادعاها را در نطفه خفه کرده و اهداف پلید آنان را به مردم بشناسانند.



سؤال: بنا بر ادعای کتاب، دو تن بنامهای دکتر کمال فئواد و استاد ناظم عمر به توصیه‌ی مام جلال با قانعی فرد تماس گرفته و مسئول این پروژه بودند. اما بنظر من این دو فرد در این امر از خود ضعف نشان داده‌اند، چرا که آنان به دست خود بهانه به دست قانعی فرد و یا کسی که پشت سر او بوده، داده‌اند تا کتاب را از محتوی خالی کنند، شما در این باره چه نظری دارید؟

جواب: (من نمیدانم که این آقایان چه نقشی داشته‌اند، از نزدیک در جریان این کار نبوده‌ام، اما یکی از این آقایان، اکنون نماینده‌ی حکومت اقلیم در تهران است. زمان نوشتن کتاب، همین آقا نماینده‌ی اتحادیه‌ی میهنی در تهران بوده است. نویسنده‌ی کتاب احتمال دارد که از جزئیات امور روزمره در کردستان مطلع نبوده باشد، اما در مورد کمال فئواد، او در این سالهای اخیر همواره کسالت داشته است. او در کارهای اداری و مالی بوده و کمتر در کارهای روزمره مشارکت داشته، زیرا بیماری به او این امکان را نمی‌داده است. در اینجا جای سؤال است که چرا قانعی فرد هرگز به مسئولین اتحادیه‌ی میهنی که به مام جلال هم بسیار نزدیکتر بوده و در کارهای روزانه چه در خارج و چه در داخل همراه او بودند، به آنان نزدیک نشده است. برای مثال میتوانم از کوثر رسول، دکتر برهم صالح و خود من که در اینجا حضور داشتیم نام ببرم. و یا به ویژه کسانی که از ابتدای تاسیس اتحادیه‌ی میهنی همراه این سازمان بوده‌اند مانند عادل مراد که جزو مؤسسين اتحادیه‌ی میهنی است، و یا حتی نوشیروان مصطفی و محمد توفیق و عده‌ی دیگری از مسئولین اتحادیه‌ی میهنی که از همه‌ی مسائل ریز و درشت اتحادیه آگاه هستند، یاد کنم. آنها از ریز و درشت اختلافات اتحادیه‌ی میهنی با گروههای سیاسی به ویژه با خانواده‌ی بارزانی آگاهند. چرا با آنان تماس گرفته نشده است؟ چرا

قانعی فرد این دو نفر را انتخاب کرده که از جزئیات آگاهی کمتری نسبت به دیگران داشته و در عین حال به کارهای دیگری مشغول بوده اند؟ این کار اساساً از عهده ی آنان بر نمی آمده و چنانکه شما خود می گوئید فریب قانعی فرد را خورده و مورد سوء استفاده ی او قرار گرفته اند.)

سؤال: به نظر شما چرا مام جلال نوشتن این کتاب را به قانعی فرد سپرد، چرا این مسئولیت را به نویسندگان اتحادیه‌ی میهنی نداد؟

جواب: (من از جزئیات این امر آگاهی ندارم و نمیدانم که استاد ناظم چه نقشی در این کار داشته‌است! اما از قرار معلوم قانعی فرد با استاد ناظم بعنوان نماینده‌ی اتحادیه‌ی میهنی در تهران در تماس بوده‌است. اما میدانم که مام جلال برای اجرای این پروژه کسان دیگری را که بسیار علاقمند به انتشار خاطراتش بوده اند در اختیار داشته‌است. از جمله ی این افراد میتوان از «محد فیاض» روزنامه نگار عراقی که در «شرق الاوسط» قلم میزند و در بسیاری موارد به همراه مام جلال بوده و در سفرهایش شرکت داشته نام ببرد و از قضا پروژه‌ی نوشتن خاطرات مام جلال از خلاقیت های او بوده است. او میخواست فقط در مورد زندگی سیاسی و مبارزاتی مام جلال و نه در ارتباط با روابط مام جلال با دولتها اظهار نظر کرده و خاطرات بنویسد. پروژه‌ی او نه در جهت بی محتوی کردن چهره ی مام جلال و دیگر رهبران کرد، بلکه کوشش در نوشتن خاطرات روزمره، در طی مراحل مبارزاتی مام جلال از دوران کودکی اش تا به امروز بود. اما آقای قانعی فرد سعی کرده تا تصویری غیرواقعی و غیرعلمی از مام جلال از ورای روابطش با دولتها ارائه دهد؛ و بدین ترتیب او نه تنها بی طرفی خود را حفظ نکرده بلکه از این طریق به قسم و تعهد روزنامه نگاری خود نیز پشت کرده است.)

سؤال: دکتر عمر شیخ موس می گوید که مام جلال نمی خواسته که قانعی فرد خاطرات او را بنویسد، و اینکه او به نزد مام جلال رفته و اظهار داشته که در پی نوشتن تذکرات و قصد دارد که بخشی از این تذرا را به زندگی مام جلال اختصاص دهد. به دنبال این واقعه، کاک عمر شیخموس در

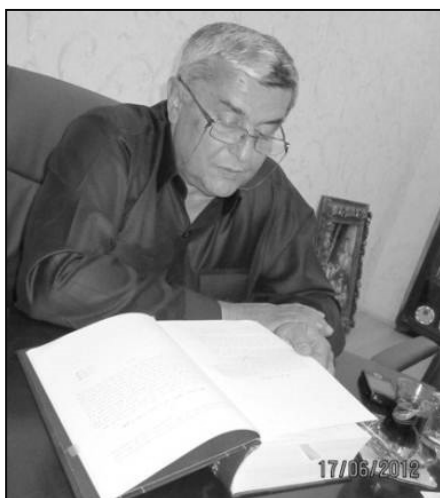
آمریکا قانعی فرد را می بیند و تلفنی به مام جلال توصیه می کند که تهیهی این کتاب را به قانعی فرد واگذار نکند. پس چه شد که این کتاب بنام قانعی فرد منتشر شد؟

جواب: (دو نفر در اتحادیهی میهنی کردستان هستند که بزرگترین آرشیو اتحادیه را با خوب و بدش در اختیار دارند. یکی دکتر فئواد معصوم است که لاقل دو یا سه نسخه از هر اعلامیه و نشریه و گزارش جلسات اتحادیه را دارد و من نمی توانم باور کنم که این مدارک در عراق بوده و حفظ شده اند. علاوه بر این، خود دکتر فئواد معصوم بعلت مسئولیتهای عدیده ای که در کشورهای عربی، مانند لیبی، سوریه، مصر و چه در ایران زمان شاه و سپس خمینی "لازم به یادآوری است که اولین کسی بوده که خمینی را در پاریس ملاقات کرده است" داشته، شاهد زنده ایست که میتواند در این کار قانعی فرد را بدرستی یاری دهد ولی او هرگز به دکتر فئواد رجوع نکرده است. شخص دوم که بهترین آرشیو اتحادیهی میهنی نزد اوست، خود مام جلال است. علاوه بر این او خاطرات روزانهی خودش را می نویسد. دست نوشتهها و خاطرات خود را هرگز به کسی نداده و نمی دهد. او حتی چندین بار در پاسخ کسانی که از خود او خواسته اند خاطراتش را نوشته و چاپ کند، اظهار داشته که هنوز زمان انتشار خاطراتم فراهم نیست، زیرا از کسانی نام خواهم برد که در آن نقش ایفاء کرده و هنوز زنده اند و نمی خواهم که با چاپ و انتشار خاطراتم بآنان زیان و لطمه ای وارد گردد و احیاناً این خاطرات به شخصیت آنان خدشه وارد نماید. من هم گفتههای کاک عمر شیخموس را مبنی بر اینکه قانعی فرد خود را در نزد مام جلال دانشجو معرفی کرده و قصد نگارش تزش را دارد بیشتر به حقیقت نزدیک می دانم زیرا اگر در 200 صفحه ای که مربوط به گفتههای مام جلال است، بخوبی دقت کنید، متوجه میشوید که مام جلال بطور بسیار حرفه ای و آگاهانه تحولات را تحلیل کرده و نظرش را ارائه می دهد، اما در جای این قسمت قانعی فرد با افزودن تفسیرهای خودش و یا در گیومه گذاردن آنها و یا دادن شماره ی زیرنویس به آنها، سعی دارد به خواننده اینطور القاء کند که این نظرات از آن مام جلال است و نه تفسیرهای خود او.)

سؤال : در این صورت چرا امام جلال از قانعی فرد شکایت نمی کند. چرا در مقابل فردی که حقایق را تحریف کرده و حتی به خود امام جلال هم تهمت زده و یا بر علیه دیگر رهبران کرد و از آن بالاتر بر علیه خلق کرد چنین رفتاری از خود نشان داده، آزادانه به کردستان رفت و آمد دارد و دولت کردستان هم هیچکاری بر علیه او انجام نمی دهد؟ و چرا اصولاً او را دستگیر نمی کنند؟

جواب: (من معتقدم آنچه که در مورد امام جلال نوشته است امر مخفی ای نیست. و هر آنچه که در این کتاب در باره ی امام جلال نقل شده منفی نبوده و حقیقت دارند. اما شما می توانید این سؤال را از امام جلال بکنید که چرا اقدامی بر علیه او انجام نمی دهد. تنها چیزی که می دانم اینست که امام جلال محتویات این کتاب را رد کرده، تجدید چاپش را قدغن کرده و شما می توانید این را از اداره ی نشریات ما درخواست کنید.)

آزاد عبدالوهاب محمدعلی جندیانی



آزاد جندیانی در سال 1955 در دهکده جندیان از توابع رواندز به دنیا آمده است. پس از تحصیلات ابتدایی و دبیرستان، از دانشکده‌ی آمار قبول شده ولی به دلیل فعالیتهای سیاسی نتوانسته به تحصیل در این رشته ادامه دهد. او در زمینه‌های ادبی، شعر و روزنامه‌نگاری فعالیت کرده و عضو مشاور و سخنگوی دفتر سیاسی اتحادیه‌ی میهنی کردستان است. قبل

از اینکه سؤالی در مورد کتاب "پس از 60 سال"، زندگی و خاطرات مام جلال، از او بنمایم، خود او توضیحاتی در مورد قانعی فرد و کتابش بشرح زیر ارائه داد:

قانعی فرد به نزد ما آمد و گفت که می‌خواهد کتابی در مورد تاریخ کرد بنویسد و آنرا با تاریخ و زندگی مام جلال ارتباط دهد، و تقاضا کرد فرصتی برای او فراهم آورده شود تا پرسشهای ضروری خود را در اینمورد از مام جلال بنماید؛ البته اینرا هم اضافه کرد که کتابش در مدح و ثنای مام جلال نخواهد بود و حتی در آن از مام جلال انتقاد هم خواهد کرد و اینکه سیاستهای او را تحلیل کرده و هر کجا بنظرش درست آید از او تجلیل کرده و در غیر اینصورت به خطاهای او اشاره کرده ولی در پایان قرار گذاشت که اگر ما موافق نبودیم از این انتقادها به مام جلال صرفنظر کند.

در جواب حرفهای او گفتیم که هر نویسنده‌ای آزاد است تا نظرات خود را آزادانه بیان کند و موضوع مورد بررسی را تحلیل کرده تا عناصر خوب و بد را یادآوری کند. به این ترتیب او کار خود را شروع کرد و سپس به جای دیگری رفت. از آن روز به بعد این پروژه به دکتر کمال فنواد واگذار شد تا روی آن کار کند. من دیگر مسئول این پروژه نبودم، اما اینرا می‌دانم که همه‌ی نوارها و پاکت‌های کتاب را برای دکتر کمال فرستاد تا آنرا خوانده

در صورت تمایل منتشرش کند. آیا کاک کمال دستنوشته را خوانده یا نه، من اطلاع ندارم. اما زمانی که کتاب چاپ شد ما را با اشکالات و دردسرهای زیادی مواجه کرده و از جمله روابط ما را با دوستداران قاسملو و طرفداران قاضی محمد در تمامی مناطق کردستان از ایران، عراق، ترکیه گرفته تا سوریه و بخصوص با هم پیمانانمان یعنی پارت دمکرات کردستان عراق و حزب دموکرات کردستان ایران خدشه دار ساخت. به همین دلیل، هم بیانیه‌ای در آنزمان منتشر کردیم که متن دقیق آنرا به یاد ندارم ولی اکنون در آرشیو موجود است و آنرا در دسترس شما خواهم گذاشت.

قانعی فرد چند نسخه‌ای از کتاب چاپ کرده بود که به او گفتند از انتشار آن خودداری کند، اما تا آنجا که من میدانم او نشنیده گرفته و آنرا منتشر کرد. این تمام آن چیزی است که من در مورد چاپ این کتاب میتوانم بشما بگویم.

سؤال: سپاسگذارم که شما کار مرا با اظهاراتتان کمی آسانتر کردید ولی اگر اجازه بدهید به سؤالاتم بپردازم. همچنانکه خودتان اشاره کردید کتاب "پس از 60 سال"، زندگی و خاطرات مام جلال، مشکلات زیادی برای اتحادیه‌ی میهنی در داخل و خارج از کردستان فراهم کرد. در این صورت چرا شما که مسئولیت انتشارات اتحادیه‌ی میهنی کردستان را عهده دار بودید و شخصی مورد اعتماد و بسیار آگاه به امور بودید مسئولیت نظارت بر این کتاب را بر عهده نگرفتید؟

جواب: (زیرا که انتشار و چاپ کتاب مربوط به امور روزنامه‌نگاری نبوده و یک کار آکادمیک و تحقیقاتی را می‌طلبید که ار عهده‌ی من خارج بود و بر همین اساس بود که کاک کمال از آگاهی آکادمیک برخوردار بود و هم دارای تجربه‌ی بیشتری بود. ما فقط گاه به گاهی تسهیلاتی برای قانعی فرد فراهم می‌کردیم و قرارهای او را با افراد مختلف تنظیم کرده و وقت ملاقات می‌گرفتیم، اما سرپرستی این کار برعهده‌ی کاک کمال فئواد بود.)

سؤال: قانعی فرد بخش بسیار مهمی از این کتاب را به عیسی پژمان اختصاص داده، ۳۱ بار به نام او اشاره کرده و گفته‌های او را به عنوان

سند رویدادهای کردستان وانمود کرده تا از این طریق نه تنها به رهبران کرد، از پیشوا قاضی محمد گرفته تا بارزانی، قاسملو و مام جلال، توهین و تحقیر کند بلکه تاریخ کردستان را دستکاری و تحریف نماید در این مورد نظرتان چیست؟



جواب: (حقیقت را بخواهید من نمیدانم که او برای نوشتن کتابش چه شیوه و متدی را بکار برده است. اما تنها چیزی را که می دانم اینست که چند سالی است در ایران باصطلاح "تاریخ شفاهی" بسیار مد روز شده است. از اینکه این تاریخ شفاهی چقدر علمی است بگذریم، چون بنظر من اینگونه نوشتن تاریخ کمبودهای خود را دارد و ممکن است افراد سؤال شونده اصولاً خاطراتش را

یا بکلی از یاد برده و یا بطور ناقص آنرا نقل کند. اینگونه تاریخ نگاری ممکن است جزئی از فرهنگ ایرانیان باشد زیرا می دانیم که شاهنامه هم نسل به نسل نقل شده است.

من خود باین امر وافقم که تمامی کشورهای منطقه که بنحوی به مسئلهی کرد مربوط هستند در این رابطه منافع شخصی داشته و دارند و همواره سعی داشته اند تا از این طریق منافع غیر مشروع خود را تأمین نمایند. در نتیجه این حقیقتی آشکار است که بخصوص کشورهایمانند ایران، عراق، ترکیه و یا سوریه بنحوی با کردها در طول تاریخ رابطه برقرار کرده باشند و تعجبی هم ندارد که مثلاً شخصیت مهمی چون عیسی پژمان در طی جنبش سپتامبر با رهبران و مسئولان کرد و یا پارت دمکرات و اتحادیه میهنی در جهت تأمین منافع کشور شاهنشاهی ایران تلاش کرده باشد. این امر را بهیچوجه نمیتوان انکار کرد اما مسئله مهمی که در اینجا مطرح است، اینست که چرا قانعی فرد فقط تاریخ را از زبان او نوشته است و سعی نکرده تا جهت راست آزمائی سخنان عیسی پژمان با دیگران از

جمله مسعود بارزانی که هنوز هم رهبر بلامنازع کردهای عراق است گفتگو کرده و بدین ترتیب اعتبار غیرقابل خدشه داری به کتابش بخشد. درست است که ملامصطفی دیگر زنده نیست تا حرفهای عیسی پژمان را تأیید و یا تکذیب کند، اما همانطور که گفتم او میتوانست با رهبران و یا مسئولان دیگر پارت دمکرات مثلاً "شکیب اقراوی" که مسئول بخش امنیتی پارت دمکرات کردستان در زمان جنبش سپتامبر بوده و هنوز هم زنده است و در آمریکا بسر می برد گفتگو کرده و سخنان او را در اینمورد با سخنان عیسی پژمان مقایسه کرده و قضاوت را به خوانندگان خود واگذار نماید، در آنصورت کتاب او از اعتبار و بی طرفی خاصی برخوردار می شد. و گر چه من خود این کتاب را نخوانده ام ولی می دانم که با غیبت نظرات دیگران در این کتاب، نمیتوان بآن اعتبار ویژه ای بخشید و بعنوان سند تاریخی از آن نام برد.

سؤال: آیا قانعی فرد با شما مصاحبه کرده؟

جواب: (می توانم بگویم که او با من ملاقاتهای فراوانی داشته که در جریان آنها بسیار با هم صحبت کرده ایم، اما نمیدانم که آیا این صحبتها را بعنوان مصاحبه تلقی کرده یا نه!)

سؤال: نظر جنابعالی نسبت به کتاب او چیست؟

جواب: (من کتاب او را به تمامی نخوانده‌ام و در نتیجه نمیتوانم در رابطه با آن اظهار نظر کنم. اما این را هم بگویم که حتی قبل از نوشتن این کتاب، احزاب کردستان ایران برعلیه آن موضع داشتند. در سمیناری که قانعی فرد در دانشگاه پلیتکنیک تهران برگزار کرده بود، به قانعی فرد اعتراض کرده و گفتم که شنیده‌ام در سمیناری در تهران سخنان بی معنی زده‌اید، او نوشته اش را برایم آورد، چون بسیار ریز نوشته شده بود، من زیاد به آن اهمیت نادم و تنها آن بخشهایی را خواندم که در مورد قاضی محمد و رهبران جنبشهای کرد نوشته شده بود. به او گفتم این نوشته قابل اثبات نیست و تو سندی مستقل از جمهوری کردستان و جنبشهای دیگر کرد

نداری و در نتیجه این نوشته ی تو ارزشی ندارد. همچنین به او گفتم که عده ی زیادی به ویژه در کردستان ایران بر این نظرند که تو از جایی ماموریت داشته ای تا این کار را در پولیتکنیک تهران انجام دهی. او از خودش دفاع کرده و اظهار داشت اگر مطلبی باب طبع کسی نیست نباید باو تهمت زد، زیرا او قرائت خاص خود را از تاریخ کردستان دارد.)

عدنان مفتی



عدنان مفتی در سال 1949 در اربیل به دنیا آمد. رشته آمار را در دانشگاه به پایان رساند. دو کتاب به نامهای "العلاقات الكوردیه عه ربیه- روابط کردها و عربها" و "حوار العربی الكوردی - دوستی عرب و کرد"، رامنشر کرده است. علاوه بر زبان مادری، زبانهای عربی، ترکی، فارسی، انگلیسی و فرانسوی را نیز به خوبی میداند. در سال 1963 با مجموعه‌ای از تشکیلات

پارت دمکرات کردستان رابطه برقرار کرد و در سالهای 1971-1974 مسئول دانشجویان دانشگاه مستنصریه بوده است. در سال 1971 از سوی سازمان امنیت بغداد دستگیر شده و چندین بار نیز به دلیل فعالیت سیاسی از سوی کشورهای مجاور عراق دستگیر شده است. در سال 1974 پس از قطع رابطه‌ی جنبش سپتامبر با رژیم عراق به جنبش پیوسته و در همین سال در تأسیس سازمان دارایی جنبش مشارکت کرده است. پس از شکست جنبش سپتامبر در سال 1975 مستقیماً با هیئت مؤسسين اتحادیه‌ی میهنی تماس گرفته و در جریان تأسیس اتحادیه میهنی کردستان در تاریخ 1975/6/1 نقش برجسته‌ای داشته است. در سالهای 1975-1977 به سوریه رفته و به کارهای تشکیلاتی پرداخته و در سال 1978 به کردستان بازگشته و در جنبش جدید شرکت کرده است. یکی از اعضای هیئت مؤسسين حزب سوسیالیست کردستان در سال 1979/8/8 بوده و به عضویت رهبری حزب سوسیالیست درآمده است. او نقش ویژه‌ای در آشتی عمومی کردستان و تأسیس جبهه‌ی کردستانی داشته است. در سالهای 1979-1992 در ایجاد روابط خارجی با نیروهای سیاسی و عربی و بین‌المللی نقش داشته است. در سال 1995 به رهبری اتحادیه‌ی میهنی برگزیده شده و مسئولیت منطقه‌ی 3 اربیل را عهده‌دار بوده است. در بیشتر گردهمایی‌هایی که برای پایان دادن به جنگ برادر کشی صورت می گرفت، از آن جمله در گردهمایی‌های

تهران، لندن، دمشق و امضای موافقتنامه‌ی آنکارا، نقش عمده‌ای برعهده داشته است. او به مدت سه سال در قاهره پایتخت مصر نماینده‌ی اتحادیه میهنی بوده و یکی از سازمان دهندگان دیالوگ کردی-عربی بود که سال 1998 در قاهره انجام گرفت. در سال 1999 به وزارت شهرداری منسوب شده و پس از آن در پستهای وزارت دارایی و اقتصاد، جانشینی نخست وزیری در کابینه‌ی دولت اقلیم کردستان به کار پرداخته است. در کنگره‌ی دوم اتحادیه‌ی میهنی مجدداً به عضویت رهبری و سپس به عضویت هیئت سیاسی انتخاب شده. تا کنون 3 بار از مرگ نجات یافته‌است. نخست در مباران سال 1974 شهرک چومان، سپس در توطئه‌ی سازمان امنیت بعث در تاریخ 1987/11/24 در منطقه‌ی مرگه که همراه با عده‌ای از رفقاییش به وسیله‌ی زهر سالیوم مسموم شدند. در این توطئه 3 تن از رفقاییش شهید شدند و او برای معالجه به لندن انتقال داده شد و به مدت 4 ماه تحت مراقبتهای پزشکی بود و جانس را نجات دادند. در توطئه‌ی تروریستی فوریه 2004 در شهر اربیل، به سختی مجروح شد.

سؤال: در کتاب "پس از 60 سال"، زندگی و خاطرات جلال طالبانی، که 1059 صفحه است و از این صفحات تنها 229 صفحه به گفته‌های امام جلال اختصاص داده شده و مابقی کتاب که 830 صفحه را شامل می‌گردد عمدتاً در ارتباط با اسناد ساواک و رکن دو ارتش ایران در زمان شاه و سازمان اطلاعات ایران و دیگرانی که وابسته به ساواک بوده اند اختصاص داده شده است، میخواستم نظر شما در مورد این کتاب بدانم.

جواب: (راستش من این کتاب را نخوانده و تا آنرا نخوانم، نمیتوانم درباره‌ی آن نظر بدهم. اما میدانم که مطالب و نقدهای فراوانی در مورد این کتاب نوشته شده است که موجب برخی تحریکات گردیده اند، اما من عجله ای برای اظهار نظر در مورد این کتاب و نقدهائی که برآن نوشته شده ندارم و ابتدا باید کتاب را بخوانم.)

سؤال: در این کتاب از اشخاص زیادی سخن به میان می‌آید از آن جمله از شمس الدین مفتی که گویا نماینده بارزانی در اسرائیل بوده، شما در این مورد چه اطلاعی دارید؟

جواب: (شمس الدین مفتی عموی من و یکی از رهبران جنبش سپتامبر و پارت دمکرات کردستان بود؛ او در کردستان شخصیت شناخته شده‌ای است و هشت ماه قبل از شروع جنبش در سال 1961 ایشان با عده‌ای از مبارزین مانند عمر مصطفی دبابه و سید مجید، اربیل را جهت فراهم آوردن مقدمات جنبش ترک می‌کند و سپس همراه با هیئتی سه نفره، به همراهی عمر دبابه و علی عسگری به نمایندگی پارت دمکرات کردستان در سال 1963 بر اساس دستور روانشاد بارزانی با ایران ارتباط برقرار کنند. پس از آن، او تا سال 1974 به نمایندگی ملا مصطفی در ایران ساکن می‌شود؛ او در این سال به کردستان بازگشته و تا سال 1975 مسئول کل اداره ی کشاورزی در جنبش شد که در حقیقت، کار وزیر کشاورزی را انجام میداد. در این سال همراه با دکتر محمود عثمان و قادر جباری با پارت دمکرات کردستان اختلاف پیدا کرد و کمیته‌ای به نام "کمیته‌ی آماده سازی پارت دمکرات" را سازمان داده و با کسانی که میخواستند اتحادیه‌ی میهنی را تأسیس کنند ارتباط گرفته تا باهم متحد شوند. در سال 1978 پس از واقعه‌ی حکاری به خارج رفته و از سیاست کناره گرفت. در مورد اسرائیل، او به کتابی به نام "الموساد و الکرد" و با "الموساد فی الاطراف" که به عربی ترجمه شده، اشاره می‌کند که من آنرا مطالعه کرده‌ام. در سفر ملا مصطفی به اسرائیل او همراه ایشان بود. حال نمیدانم که این کتاب بیطرفانه نوشته شده است یا نه.)

سؤال: آیا شمس الدین مفتی در حقیقت با دفتر سیاسی بوده اما در خفا و به توصیه‌ی مام جلال و دیگران با بارزانی مانده و برای آنان کار می‌کرد؟

جواب: (نه اینطور نبود، در واقع او با آنان دوست بود از زمانیکه جدایی محرز شد او از آنجائیکه معتقد بود که دو طرف اشتباه می‌کنند، دیگر کار

حزبی را کنار گذاشت ولی همچنان بعنوان نماینده‌ی ملا مصطفی در تهران باقیماند و در عین حال دوستی خود را با امام جلال، عمر دبابه و علی عسگری حفظ کرده و انشعاب هیچ تأثیری بر دوستی بین آنان بجا نگذاشت و حتی تا بامروز این دوستی همچنان برقرار است.)

سؤال: عیسی پژمان می گوید: پس از سقوط رژیم پادشاهی و به قدرت رسیدن عبدالکریم قاسم، وظیفه‌ی ما این بود که شخصیت‌های مؤثر را پیدا کرده و با آنها ارتباط بگیریم. زیرا شاه از این امر نگران بود که در نتیجه ی انقلاب عراق بیم آن می‌رود که روسیه در منطقه نفوذ کرده و ناسیونالیست‌های عرب قدرت را به دست گیرند. همچنین او می گوید: اولین ارتباطی که گرفتم با عیسی ذبیحی "منظورش عبدالرحمان ذبیحی است" بود و سپس با عمر دبابه و جلال طالبانی و ابراهیم احمد... تماس برقرار کردم و گویا بارزانی تا سال 1963 از این رابطه اطلاع نداشته‌است. در این باره چه می گوئید؟

جواب: (من در آن زمان هیچ مسئولیتی نداشتم تا از این امر آگاه باشم. اگر عیسی پژمان چنین اظهاراتی کرده، صحت و سقم آنرا بایستی از کسانی پرسید که او اسامیشان را ذکر کرده. اما من میدانم که هر دو جناح با ایران ارتباط داشتند، هم جناح دفتر سیاسی و هم خدا بیامرز ملا مصطفی. آنچه که من در ارتباط با عیسی پژمان خوانده و یا شنیده‌ام این است که او در سفارت ایران مشغول بکار بوده و از آنجائیکه کرد بوده، در اینگونه روابط نقشی ایفاء کرده است.)

سؤال: پس از بازگشت بارزانی اختلافاتی بین ابراهیم احمد و حمزه عبدالله وجود داشت. این اختلافات در کنگره‌ی چهارم با اخراج حمزه عبدالله از پارتی بطور موقت حل شد. به چه دلیل این اختلافات بعداً به شیوه‌ای دیگر ادامه پیدا کرد. مثلاً بلافاصله ابراهیم احمد، جلال طالبانی و علی عسگری و عده‌ای دیگر به نام حزب و بارزانی هم از طرف دیگر به نام خود فعالیتشان را ادامه دادند، دلیل این جدایی چه بود؟

جواب: (به نظر من این انشعاب و حتی انشعابات بعد از 1975 در پارت دمکرات کردستان بمانند هر جنبش دیگری امری طبیعی بودند، اما در کردستان، ما با جنبشی ملی ای سر و کار داریم که تمامی طبقات و اقشار مختلف مردم و هر کدام با منافع خاص و دیدگاه‌های مشخص خود بر علیه رژیم‌های نژادپرست و دیکتاتوری که پی در پی در عراق بروی کار می آمدند، شرکت داشتند. این درست است که همه ی این اقشار بر علیه یک دشمن مشترک می جنگیدند اما در عین حال و در تقاطع گوناگون نه تنها مواضع واحدی، چه در مقابل دشمن مشترک و چه در رابطه با همسایگان نداشتند، بلکه بسیاری از موارد در جبهه ی مقابل هم‌دیگر نیز قرار می گرفتند. بخصوص رژیم‌هایی همچون ایران، ترکیه و یا سوریه می کوشیدند همواره بخاطر رقابت هم که شده، تضاد طبیعی بین جناح‌های مختلف در جنبش کردستان عراق را تشدید کرده تا این جنبش نتواند با یکپارچگی خود به پیروزی رسیده و سرمشقی موفق برای مردم کردستان در دیگر مناطق از جمله ایران، ترکیه و سوریه تبدیل گردد. علاوه بر این تضادهای، تضادهای دیگری نیز در این جنبش نقش ایفاء کرده اند، برای نمونه میتوانیم از تضاد بین روشنفکران شهری و انقلابیونی که بر علیه رژیم به جنگ پارتیزانی در کوه معتقد بودند نام ببریم و یا تضاد فرعی دیگری که وجود عینی هم داشته یاد کنیم و آنهم تضاد بین مناسبات عشائری و روابط بین شهری است که گاهاً موجب جنگ‌های پی در پی در میان کردهای عراق بوده است.)

سؤال: آیا امام جلال و بارزانی از خانواده‌ی شیوخ می آمده اند، کدامیک از آنان جزو عشیره و یا ارباب بوده‌اند؟

جواب: (هیچ کدام آنها ارباب نبوده‌اند و رعیت نداشته‌اند. بارزانی نه تنها جزو عشیره بوده که رئیس عشیره‌ی بارزان هم بوده است؛ و منطقه ی بارزان نقش بسیار مهمی در جنبش نیز داشته است. اما جلال طالبانی نه به عشیره‌ای تعلق داشته و نه منطقه‌اش اهمیت چندانی در جنبش بازی کرده؛ ولی او متعلق به خاندان طالبانی است.)

سؤال: آیا بارزان اسم یک منطقه نیست؟

جواب: (بلی بارزان در عین حال که اسم منطقه است، عشیره هم هست. اما طالبان یک منطقه است نه عشیره. باید تفاوت بین منطقه و عشیره را در نظر داشت مثلاً در ایران، هم طالبان و هم زنگنه هر دو با هم وجود دارند، بهمین دلیل هم نمی توان مام جلال را جزو عشیره بحساب آورد. او در کوی سنجاق بدنیا آمده و در آنجا بزرگ شده و در بغداد تحصیل کرده است و هرگز رئیس عشیره به شمار نمی آمده؛ این به معنای این نیست که من رئیس عشیره بودن را بد می دانم، نه اینطور نیست بلکه برعکس رئیس عشیره بودن از نظر من می تواند یک حسن هم محسوب شود.)

سؤال: منظور من از عشیره این است که اربابی قدرتمند حضور دارد که یک پنجم محصول را از دهقان می گیرد، آیا در بارزان چنین روابطی بین عشیره ها وجود داشته است؟

جواب: (نه در بارزان چنین چیزی وجود نداشته است. سیستم عشیره‌ای در بارزان همانند دیگر عشایر نبوده، آنها پیرو طریقت نقشبندی بوده‌اند. شیخ احمد برادر بزرگ بوده و فرمان می داده؛ آنها در میان خود روابط ارباب و رعیتی نداشته و حتی مالکیت هم به شکلی که امروز معنی می دهد، در آنجا وجود خارجی نداشته است.)

سؤال: در پایان کتاب "پس از 60 سال" در صفحه‌ی 990 از مام جلال نقل شده که: بزرگترین اشتباهش این بوده که مناسبات خود با بارزانی را به هم زده و گفته است من نه جناح ابراهیم احمد را قبول داشتم و نه بارزانی را؛ و می بایست مانند شخصیتی بیطرف مابین این دو می ماندم و موضعی بر له یا علیه هیچکدام نمی گرفتم؛ و همچنین بزرگترین اشتباه دیگر من این بود که با جناح ابراهیم احمد همراه شدم؛ نظر شما در این باره چیست؟

جواب: (اگر مام جلال این امر را ابراز کرده باشد حتماً تحلیل خود را دارد و تنها اوست که می‌تواند حقیقت آن را بازگو نماید.)

سؤال: شما عرفان قانعی فرد را دیده‌اید؟

جواب: (بلی من او را دیده‌ام. او به منزل ما آمده و در بغداد نیز در مهمانسرای مام جلال او را ملاقات کرده‌ام و در مورد زندگی مام جلال با من مصاحبه کرده و به‌سؤالات او پاسخ داده‌ام.)

ناظم عمر دباغ



ناظم عمر دباغ در سال 1947 در شهر کوی سنجاق به دنیا آمد. دوره‌ی تربیت معلم را در دانشسرای اربیل به پایان رساند. از سال 1961 در اتحادیه‌ی محصلین کردستان به فعالیت سیاسی پرداخته و در سال 1965 به صفوف پارت دمکرات کردستان، جناح دفتر سیاسی پیوسته‌است. از آغاز تشکیل اتحادیه‌ی میهنی بعنوان عضو رهبری جنبش سوسیالیستی کردستان و

اتحادیه‌ی میهنی فعالیت کرده‌است. در سالهای 1980-1991 عضو رهبری و هیئت سیاسی اتحادیه میهنی بوده‌است. در زمان نوشته شدن و آماده کردن کتاب "پس از 60 سال"، زندگی و خاطرات جلال طالبانی، نماینده‌ی این سازمان در تهران بوده و اکنون نماینده‌ی حکومت اقلیم کردستان در تهران است. در تماس تلفنی که در تاریخ 2012/7/24 از سوئد با او انجام دادم او اینگونه به سؤالاتم پاسخ داد.

سؤال: از آنجائیکه مام جلال، شما و دکتر کمال فنواد را به سمت مسئول تدارک و انتشار کتاب "پس از 60 سال" برگزیده بود و شما در 11 بند مراحل چگونگی آماده شدن این کتاب را شرح داده‌اید، پس چگونه است که شما هیچ موضعی در مورد این همه بی حرمتی و توهینی که به رهبران کرد، از جمله ملامصطفی، قاضی محمد و دکتر قاسملو در این کتاب شده است، نگرفته و یا با بی تفاوتی از کنار آن گذشته اید؟

جواب: (او قبل از اینکه پاسخ مرا بدهد، خواستار هویت من شده و از من خواست تا هدفم را از طرح سؤال بیان کنم، پس از اینکه من خود را معرفی کردم او پاسخ سؤال مرا چنین داد: من و دکتر کمال فنواد فقط از این پروژه حمایت کردیم، ولی اگر به چاپ دوم کتاب دقت کنید خواهید دید که

نام من از آن حذف شده‌است، زیرا من نقطه نظرهایی داشتم که در چاپ این کتاب به آنها توجه نشده، ثانیاً اینکه متأسفانه همه با یک نگاه به تیتراژ کتاب، نظر می‌اندازند و توجه نمی‌کنند که در مقدمه‌ی این کتاب آمده است که این کتاب، تاریخ شفاهی است و تاریخ شفاهی هم از اسمش پیداست یعنی سخنان این و آن؛ در نتیجه گویندگان، مسئول آن سخنان هستند و نه ناشر و یا مسئول پخش آن کتاب؛ گرچه می‌توان ناشر و پخش کننده‌ی آنرا حمایت کننده‌ی کتاب قلمداد کرد. ولی از زمانیکه ما و بویژه خود من نقطه نظرهایی داشتیم که در کتاب منظور نشده بودند و بخصوص در مورد لحن کتاب در باره‌ی رهبران ملت کرد معترض بودم، به همین دلیل هم در چاپ دوم نام مرا حذف کردند.)

سؤال: چرا قانعی فرد به مام جلال دروغ گفته و او را مجبور کرد که این کتاب را رد کند؟

جواب: (مام جلال در مصاحبه‌ای که ایراد کرد گفت: زمانی که احساس کردیم این کتاب انحراف دارد و تأثیر ناخوشایندی بر افکار عمومی دارد، از نماینده‌ی خود در تهران خواستیم که از انتشار آن دست بردارد. این کتاب متعلق به مام جلال نیست و بار دیگر تکرار می‌کنم به این کتاب تاریخ شفاهی می‌گویند و سخنان مام جلال همان 80-100 صفحه‌ی آخر کتاب هستند و یعنی تنها قسمتی که به ما مربوط می‌شود، سخنانی است که به نام خود مام جلال منتشر کرده‌ایم. اگر به آنها انتقادی وارد است مانند "مام جلال و ناظم"، می‌توانیم درباره‌ی آن بحث کنیم، اما ما مسئول سخنان دیگرانی که نامشان در این کتاب آمده نیستیم؛ و نمی‌توانیم بجای آنها به سؤالات شما پاسخ دهیم.)

سؤال: نظر شما درباره‌ی مجموعه‌ی اسناد ساواک، رکن دوم و اطلاعات جمهوری اسلامی که برای تحریف تاریخ و توهین به رهبران ما منتشر شده‌اند، چیست؟

جواب: (او در پاسخ سؤال من یک جواب دیپلماتیک بدین صورت داد که همواره دوستان، از کردها ستایش و این دشمنان ملت کرد هستند که در مذمت کردها سخن می گویند.)

سؤال: در یکی از سایتها در مورد انتشار جلد دوم کتاب سخن گفته‌اید، آیا آنرا منتشر کرده‌اید؟

جواب: (این سخن درست نیست و به دروغ از قول من نقل شده‌است و اگر به آن نوشته توجه کنید پی خواهید برد که این گفته مربوط به سالها پیش است.)

سؤال: آیا جلد دوم این کتاب چاپ شده است؟

جواب: (در این مورد باید بگویم که فقط جلد اول برای دومین بار انتشار یافته و نام مرا نیز از آن حذف کرده‌اند.)

متخصصین کردستان از کتاب "بعد از شصت سال"

و

توطئه‌های جمهوری اسلامی ایران سخن میگویند

عبدالله حسن زاده



عبدالله حسن زاده در سال ۱۹۳۸ در دهکده‌ی سیسیر، از توابع شهر سردشت واقع در شرق کردستان "کردستان ایران" متولد گردید. در سال ۱۹۵۵ به عضویت حزب دمکرات کردستان در آمده و در سال ۱۹۶۸ در نتیجه بر ملا شدن همکاریش با حزب دمکرات کردستان ایران از سوی ساواک و رژیم پهلوی، از شرق کردستان متواری و در جنوب کردستان مستقر شده‌است. او یکی از اعضاء شرکت کننده

در کنفرانس سوم و کنگره‌ی سوم حزب دمکرات کردستان ایران بوده و در امر احیای مجدد فعالیت این حزب در سال ۱۹۷۰ شرکت جسته و از کنگره‌ی سوم تا کنگره‌ی دوازدهم به‌غیر از کنگره‌ی هشتم، عضو کمیته‌ی مرکزی و دفتر سیاسی بوده و برای سالها وظیفه‌ی معاونت دبیرکل حزب دمکرات و نیز مقام دبیر کلی این حزب را عهده‌دار بوده است. در کنگره سیزدهم حزب دمکرات از قبول مسئولیت مهم حزبی خودداری کرده و بصورت عضو ساده ای از حزب، به همکاری با آن ادامه میدهد. در زمینه‌های سیاسی، فرهنگی و زبان شناسی و مبارزات مدنی، نویسندگی و ترجمه صاحب‌نظر است، تاکنون ۱۵ جلد کتاب بچاپ رسانده و در کردستان ایران و خارج از آن به عنوان یک شخصیت نامدار ملت کرد شناخته شده‌است. او به این ترتیب به پرسش‌هایم پاسخ داده است:

سؤال: جمهوری اسلامی ایران از سال ۱۹۹۱ تا سال ۲۰۰۳ که رژیم صدام حسین فرو پاشید، تقریباً ۳۰۰ نفر از اعضاء و مبارزان سیاسی شرق کردستان را در جنوب کردستان ترور نمود و در کشورهای خارجی نیز، به ویژه در اروپا و کشورهای عربی و ترکیه، به همان شیوه شماری از شخصیت‌های سیاسی را به قتل رسانید، ولی بعد از سال ۲۰۰۳، به منظور فشار آوردن بر هر دو بخش، یعنی شرق و جنوب کردستان، سیاست خود را تغییر

داد. در مساجد روستاها و برخی از شهرهای شرق کردستان، به مدد گروهی از ملایان مزدور، بر آزمون جنوب کردستان می تازد و بر ضد قوانین منطقه‌ی کردستان در مورد آزادی زنان و علیه سخنان مسعود بارزانی رهبر آن منطقه و همچنین در باره‌ی مطالبات ملت‌مان قد علم می کنند و در نوشته‌های خود پیشوا قاضی محمد را فردی ساده لوح خوانده و گناه شکست جمهوری کردستان را به گردن پیشوا می اندازند و حتی از ملا مصطفی بارزانی به عنوان مسئول فروپاشی جمهوری کردستان نام میبرند. شما این تحریف های سردمداران جمهوری اسلامی را چگونه ارزیابی می نمائید؟

جواب: (پیش از هر چیز می‌خواهم برای روشن‌گری بگویم از این ۳۰۰ مورد ترور و آدمکشی در حدود ۱۱۵ نفرشان به شهادت رسیدند و مابقی که زخمی شده بودند اکثرشان ناقص‌العضو شده و یا گرفتار بیماریهای لاعلاج و درازمدت گشتند. طبق اطلاعاتی که من در اختیار دارم، دست‌برداشتن جمهوری اسلامی از ترور و آدمکشی دلیل دیگری نیز داشت و آن این است که امتناع او از ترور در اروپا در نتیجه‌ی توافق اعلام نشده بین جمهوری اسلامی و اتحادیه‌ی اروپا بوده‌است. اما در کردستان شرایط به گونه‌ای دیگر رقم خورد، زیرا اولاً این ترورها در کردستان، اعتراض و نارضایتی بسیاری در سطح بین‌المللی برانگیخت و ثانیاً و مهمتر از آن استقرار دولت در کردستان جنوبی ثبات و استحکام بیشتری گرفته و در نتیجه این دولت دیگر محتاج کمکهای جمهوری اسلامی نبود تا به خواستهای بیش‌زمانه‌ی آن پاسخ مثبت داده و ترورهای وحشیانه این رژیم را نادیده بگیرد. با این حال، نباید تصور کنیم که این رژیم دست از ترور برداشته و دیگر آنرا تکرار نخواهد نمود. در همین رویدادهای بعد از انتخابات دوره دهم ریاست جمهوری، دیدیم که در خیابانها، به روال همیشگی خودشان، برخی از مخالفان را ترور کردند. دلیل این واقعیت که جمهوری اسلامی از راههای مختلف آزمون منطقه‌ای کردستان را مورد حمله قرار می دهد و می کوشد آنرا تضعیف و بی اعتبار نماید، کاملاً روشن است. برخلاف نظریه کسانی که به دلیل ناآگاهی یا با کاربرد "دیپلماسی!" جمهوری اسلامی را به عنوان یار و یاور کردها می دانند، این

رژیم یکی از سرسخت‌ترین دشمنان حقوق و آزادیهای ملت کرد در هر چهار بخش کردستان می باشد و از آنجا که منطقه‌ی جنوب کردستان هم آزمونی کارآمد و موفق و هم مایه‌ی امید بخشهای دیگر کردستان است، این رژیم برای تضعیف- یا دست کم- بدنام کردن این آزمون، هیچ فرصتی را از دست نمی دهد. این رژیم می خواهد کردهای ایران و بخشهای دیگر کردستان را در مورد این آزمون بدبین سازد، با این هدف که در آینده در مورد کردستان روئیاهایشان آشفته نگردد. ما نیک می دانیم که خوشبختانه این تلاش و کوششها کمترین حاصل و دستاوردی برای دشمنان کرد دربر نداشته و تنها نتیجه‌ی آن رسوایی سیاست ضدملی دشمنان و به اصطلاح کردهایی بوده است که در نقش بلند گویان رژیم جمهوری اسلامی، اتهامات نابجای سردمداران آن را نشخوار نموده‌اند. آنان هم پیشوا قاضی محمد را شخصی ساده لوح می نامند و هم بارزانی را به دست داشتن در فروپاشی جمهوری کردستان قلمداد می کنند اما این اراجیف چنان رسوا و مستحجن هستند که نمی توانند حتی ساده لوح ترین افراد را گمراه نمایند، زیرا کلیه‌ی صاحب نظرانی که پیشوارا از نزدیک شناخته‌اند قاطعانه شهادت می دهند که او یکی از سیاستمداران بزرگ دوران خود در میان کردها و ایرانیان و ملت‌های منطقه بوده است و به نظر من چنانچه او هنوز در قید حیات می بود در ردیف سیاستمداران ارشد منطقه و حتی جهان، قرار می گرفت و با استناد به تاریخ، بارزانی و یارانش جزو مدافعان سر سخت جمهوری نوپای کردستان بودند. بعلاوه، کدامین شخص آگاه و پاکدلی را میتوان یافت که نداند سرنگونی جمهوری کردستان حاصل و نتیجه‌ی همکاری و یا یک توطئه‌ی بسیار وسیع بین‌المللی بود که در آن زمان قدرتمند ترین نیروهای موجود در منطقه در سازماندهی آن شرکت داشتند.)

سؤال: با اجیر کردن یک کرد اهل مریوان که خانواده‌اش از دوران شاه ایران، خیانتکار و جاسوس بوده، یعنی عرفان قانعی فرد، سعی کرده‌اند تاریخ رویدادهای کردستان را واژگونه جلوه داده و رهبرانمان را بعنوان افرادی نالایق به نسل نوین بشناسانند و با مدارک جعلی و خودساخته آنها را تروریست می نامند، بنظر شما دلیل چنین تحریف هایی چیست؟



جواب: (واقعیت این است که تلاش و کوشش دشمنان ملتمان برای بدنام کردن رهبران کرد به گونه‌ای بس زیرکانه انجام گرفته است. رهبران تمامی جنبشهای آزادیخواهانه سمبل و نماد خواستهای ملت خود هستند. از این رو، این امری کاملاً طبیعی است که دشمنان جنبش

آزادیخواهانه‌ی ملت کرد، پیش از هر چیزی سر جنبش را هدف قرار داده و رهبران و الگوهای والای جنبش را مورد یورش قرار دهند. مسأله‌ی جالب توجه این است که دشمنان ملت کرد بارها، مخصوصاً از طریق مزدورانشان کوشیده اند به‌عنوان دلسوزی و از کانال ظاهراً دوستانه رهبران شهیدمان را در برابر یکدیگر قرار داده و آنها را به جنگ و ستیز علیه یکدیگر وادارند، تا شاید از این طریق بتوانند بذر اختلاف و خصومت را در صفوف جنبش آزادیخواهانه‌ی کردها بپاشند.

در اینجا اجازه می‌خواهم تا تأسف عمیق خود را در مورد واقعیتی انکار ناپذیر و غم‌انگیز در میان صفوف جنبش ملت کرد ابراز دارم، برخی روشنفکران خودی نیز در تله و دامی که کردهای خیانتکار و دشمنان قسم خورده ملتمان گسترده اند، گرفتار آمده و در این میان کم نیستند افرادی که تحت عنوان دلسوزی یا ترقی‌خواهی، رهبران ارشد سیاسی و فکری ملتمان را به گونه‌ای ناجوانمردانه و خطرناک مورد یورش قرار می‌دهند و اتهامات چنان دروغینی را علیه آنان علم میکنند که حتی دشمنان خارجی ما از آنها دوری می‌جویند، این امر بویژه در رقابتهای حزبی نمود بیشتری دارد و چنان تهمت‌هایی به یکدیگر می‌زنند که هیچ اعتبار و حیثیتی برای هیچ یک از رهبرانمان باقی نماند و چنانچه شخصی ناآگاه این یورشها و حمله‌هایی را که علیه رهبران جنبش صورت می‌گیرد، در کنار هم قرار دهد به این نتیجه می‌رسد که دیگر هیچ انسان پاک و منزهی در میان رهبران جنبش کردها وجود ندارد. مخصوصاً و متأسفانه

بارها دیده‌ایم که این گونه اتهامات و بدگویی‌ها به زبانهای خارجی هم ترجمه شده و به عنوان "اکتشافاتی" بزرگ، جهان خارج را نیز از آن مطلع ساخته‌اند. دیگر هیچ کسی نیست تا از خود بپرسد که اگر کلیه افتخارات خودمان را در چشم بیگانگان خوار و بی ارزش بنمائیم پس دیگر چه چیزی از جنبش و ما باقی خواهد ماند که بتوانیم با تکیه بر آنها خود را به جهانیان بنمایانیم.

لازم است در اینجا این نکته را یادآوری کنم که من خود اعتقاد دارم که هیچگاه رهبران، افرادی معصوم و دور از خطا نبوده و نیستند؛ و نیک می دانم که آنان بمانند تمامی انسانها دارای خصائل خوب و بد و گاه‌ها دچار اشتباهات جبران ناپذیری هم گردیده اند که این اشتباهات در مقام مقایسه با اشتباهات افراد عادی بسیار گسترده تر و نتایج تأسف بارتری برای جنبش خلق کرد ببار آورده اند. ولی باید اذعان کرد که چه رهبری را شما سراغ دارید که فعالانه در یک جنبش با تمام تلاطمات تاریخی اش شرکت کرده و دچار اشتباه نشده باشد. این اشتباهات امری طبیعی هستند، مهم این است که این رهبران با انتقاد از خود در جهت رفع آن اشتباهات برآمده و آنها را در آینده تکرار نکنند. در نتیجه در برخورد با این اشتباهات باید کمال صداقت و امانت را بکار برد و با انتقاد سالم و سازنده از بزرگنمائی آنها جلوگیری کرده و هوشیارانه این انتقادات را با اتهام زدن و توهین کردن اشتباه نگرفته و بهانه به دست دشمنان نداده و آب به آسیاب آنان نریزیم.)

سؤال: شما عرفان قانعی فرد را ملاقات کرده‌اید و تا آنجا که من اطلاع دارم با وی مصاحبه هم کرده‌اید، لیکن پس از چندی اعلام نموده اید که مصاحبه‌ی مورد نظر به گونه‌ای تحریف شده و مغایر با نظرات اعلام شده ی شما پخش شده‌است. شما چه گفته بودید و او چه مطالبی را انتشار داده بود؟ فراموش نکنیم که دکتر محمود عثمان نیز در اعلامیه‌اش ابراز داشته که او با قانعی فرد مصاحبه‌ای نکرده اما در عین حال قانعی فرد مصاحبه‌ای را به نام دکتر محمود عثمان منتشر نموده است؟

جواب: (بیشترین بخش مصاحبه‌ام با نامبرده در باره‌ی شخصیت و نقش سیاسی آقای امام جلال و آشنائیم با ایشان بوده و تا آنجا که اطلاع دارم در هیچ بخشی از کتابش حتی یک جمله از سخنان من چاپ نشده و تنها در بخش کوتاهی از آن نظر من در مورد حل مسأله‌ی کردها در ایران آمده است که در آن گفته‌ام چنانچه حقوق و آزادیهای کردها در ایران کاملاً" تامین گردد، دیگر نیازی به جدائی از ایران نیست. ولی او در نوشته اش هر آن چیزی را که مد نظر و تصورات خود او بوده، به من نسبت داده است. من چندین بار از وی خواسته ام تا یک نسخه از نوار مصاحبه را برایم بفرستد، باوجود آنکه هر بار قول میداد که اینکار را بکند اما هیچگاه به آن جامه‌ی عمل نپوشید. قصدم این بود چنانچه به نوار مذکور دست یابم، آنرا عیناً منتشر نمایم، از آنجائیکه او به قولش وفا نکرد، من ناچاراً و علیرغم میل باطنی خود اعلام نمودم که این مصاحبه از آن من نیست و تحریف شده است.

لازم است در اینجا یادآوری کنم که این نویسنده برای آماده کردن کتابی تحت عنوان "پس از شصت سال..."، آنگونه که خودش می گوید، با دهها نفر مصاحبه نموده است، او در کتابش به منابع مربوطه اشاره نکرده و تنها در پایان هر بخشی نوشته است که از این یا آن منبع استفاده کرده است. وقتی که کتاب مذکور را خواندم و دو یا سه فصل آنرا به دقت بررسی کردم متوجه شدم که یکی از این منابع "مصاحبه با عبدالله حسن زاده" قید گردیده است، حال آنکه در مصاحبه‌ای که او با من داشته، نه باختصار و نه بطور مفصل چنین بحثهایی به میان نیامده است. چنین عملی چنانچه اشتباهی و یا عمدی صورت گرفته باشد، امری دور از صداقت علمی و حتی اخلاقی است.)

سؤال: تا چه حد می‌توان به نوشته‌های قانعی فرد باور داشت؟ آیا اینها سخنان قانعی‌فردند یا بدستور و سفارش اداره اطلاعات جمهوری اسلامی ایران نوشته شده و از طریق نامبرده پخش میگردند؟

جواب: (صرف‌نظر از این که نوشته‌های قانعی فرد ناشی از اعتقادات خودش باشند یا به توصیه کسانی دیگر پایه‌ریزی شده باشند، معتقدم که دانسته یا ندانسته کاری کرده که هر خواننده‌ی تیزبینی نسبت به کلیه‌ی نوشته‌ها و ادعاهای وی دچار شک و گمان می‌گردد. بنابراین هر کدام از مطالب وی در مورد هر مسأله‌ای نوشته شده باشد، تنها زمانی می‌تواند مورد اعتماد قرار گیرد که مورد تأیید یک منبع مستقل، آگاه و مورد اعتماد قرار گرفته باشد، در غیر اینصورت تنها چیزی که می‌توان درباره‌ی وی گفت اینست که نامبرده حتی در بازگ کردن رویدادهای تاریخی، ریزه‌کاری و امانت لازم را رعایت نکرده است.)

با تشکر از شما، اگر مطلب دیگری دارید بفرمائید.

جواب: (من هم از شما تشکر می‌کنم و می‌خواهم در اینجا مطلبی را اضافه کنم و آن اینکه ای کاش کردهایی که قلم می‌زنند، اگر نمی‌توانند به هر دلیلی به ملت خودشان خدمت کنند و تعهد نویسندگی را رعایت نمایند، لاقول کاری نکنند که آثار آنان به خلق کرد زیان برساند و بمانند مثل معروف که: "اگر یار شاطر نیستید، بار قاطر هم نشوید".)

دکتر عمر شیخ موس



دکتر عمر شیخ موس در سال 1942 در شهر عامود در غرب کردستان "کردستان تحت سلطه‌ی سوریه" به دنیا آمد. در سال 1962 و در سن 20 سالگی برای ادامه‌ی تحصیل کردستان را ترک کرده و در دانشگاه لندن در رشته‌ی روابط خارجی به تحصیل پرداخته است. سال 1967 به سوئد رفته و در آنجا به ادامه‌ی تحصیل پرداخته‌است، در آغاز فوق لیسانس خود را اخذ و سپس در سال 2001

در رشته‌ی علوم سیاسی و سیاست جهانی درجه‌ی دکترا را دریافت کرده‌است. در سالهای 1973-1978 و 1985-2001 در رشته‌ی علوم سیاسی در دانشگاه استکهلم به تدریس اشتغال داشته و در سال 2001 به آمریکا رفته و سر دبیر بخش کردی رادیوی صدای آمریکا و از سال 2005 تا سال 2007 مسئول بخش کردی رادیو صدای آمریکا بوده و بعد از آن بازنشسته شده‌است. یکی از اعضای مؤسس اتحادیه‌ی میهنی کردستان و سپس عضو رهبری و هیئت سیاسی این سازمان بوده‌است. از سال 1985 از کار سازمانی دست کشیده و مانند شخصیتی آزاد و مستقل به پشتیبانی از جنبش رهاییبخش ملی کرد در همه‌ی بخشهای کردستان پرداخته‌است.

سؤال: نظر شما راجع به کتاب "پس از 60 سال"، زندگی و خاطرات جلال طالبانی، که عرفان قانعی فرد در 1056 صفحه انتشار داده از این صفحات 229 صفحه‌ی آن به گفته‌های امام جلال اختصاص داده شده و مابقی آن به اسناد ساواک و رکن دو و سازمان اطلاعات جمهوری اسلامی و جاسوسان و خائنین به ملت کرد در زمان شاه اختصاص داده شده‌است، چیست؟

جواب: (این درست است که قانعی فرد از من تقاضای گفتگو کرد و من نیز در مورد زندگی و مبارزه‌ی امام جلال برخی اطلاعات در اختیار او گذاشتم، اما بعداً پشیمان شده و بسیار هم تلاش کردیم که امام جلال با او گفتگو نکند و به او اجازه ندهد که این کتاب را بنویسد. اما امام جلال نتوانست

یا نخواست مانع کار او بشود و در نتیجه اطلاعیه‌ای منتشر کرد و نوشت که او با هدف نوشتن خاطرات با قانعی فرد گفتگو نکرده است؛ بلکه تقاضای او از مام جلال این بود که او در حال نوشتن تز دکترای خود است و از آنجائیکه بخشی از آن به زندگی او ارتباط دارد، خواستار مصاحبه با او شده است. ولی مام جلال از محتوای کتاب ناراضی بود.

شما درست می‌گوئید بسیاری از مطالب به لحاظ علمی و تاریخی نه تنها در جای خود نیست و بلکه نادرست هم هستند و موجبات ناراحتی بسیاری را فراهم آورده است.)

سؤال: قانعی فرد کیست و چرا این کار را انجام داده‌است؟

جواب: (چنانچه خود او وانمود می‌کند او سرگرم تحقیقات تاریخی است و تلاش فراوانی دارد تا خود را چنین بشناساند که گویا در حال تحقیق و کار علمی است و به درجه‌ی دکترا نیز نائل آمده است. از آنجائیکه در بخش اعظم نوشته‌ها و گفته‌هایش مطالب نادرست و غیر علمی مشاهده کرده‌ام، نسبت به او بسیار بدبین شده و حتی این شک و گمان برایم ایجاد شده که نکند او از سوی برخی از سازمانهای وابسته به دولت ایران، مأمور بدنام کردن جنبش کرد و رهبران آن شده باشد.)

سؤال: زمانیکه شما در رادیو آمریکا بودید، قانعی فرد به شما مراجعه کرد تا نزد شما کار کند. می‌توانید بگوئید چرا او را نپذیرفتید؟

جواب: (زمانیکه او به رادیو آمد ما او را نمی‌شناختیم. مستقیماً با ما تماس گرفت. فردی کاری و شایسته به نظر می‌رسید. زبان کردی را می‌دانست و به زبانهای فارسی و انگلیسی مسلط بود. اما ما شرایطی داشتیم و نمی‌توانستیم هر کسی را سر خود و به آسانی بپذیریم. لازم بود از او امتحان به عمل آورده و صدایش را امتحان کنیم. همچنین می‌بایستی در آمریکا اجازه‌ی کار و اقامت داشته باشد و اگر لازم بود خود ما برای او تقاضای اقامت می‌کردیم. اما برای من تعجب آور این بود که او مستقیماً از ایران آمده بود. وقتی به پاسپورت او نگاه کردم دریافتم که مستقیماً از

تهران پرواز کرده است. این نکته توجه مرا جلب کرد و از او پرسیدم که تو کدام شخصیت های فرهنگی را میشناسی؟ او نام چند شخصیت فرهنگی را در تهران به من داد. من به آنهائیکه می شناختم تلفن زدم، آنها با احتیاط جواب دادند و گفتند که در اینجا شک و تردیدهای زیادی درمورد او مطرح است و کسی نمیداند که او چگونه از آمریکا سر در آورده است. از او خواستم سابقه ی کاری و اسم و شماره ی تلفن استادش را به من بدهد. هرچند که قول داد این کار را انجام دهد، اما از زیر آن در رفت و دیگر برگشت. بعدها شنیدیم که مدتی نزد ایرانیها در لس آنجلس مانده و سپس شنیدیم که به کردستان باز گشته و در آن جا اقداماتی کرده و تصمیم گرفته که این کتاب را درباره ی زندگی مام جلال بنویسد.)

سؤال: هدف سازمان اطلاعاتی جمهوری اسلامی از تحریف تاریخ کرد و مخدوش کردن آن چیست و چرا می خواهد رهبران ما را بدنام کند؟

جواب: (در حقیقت این کار همه ی سازمانهای امنیتی دول اشغالگردستان است از این کار چند هدف را همزمان دنبال میکنند که از جمله میتوان موارد زیر را برشمرد:

- 1- بدنام کردن رهبران جنبش کرد.
- 2- بدنام کردن جنبش خلق کرد.
- 3- خرابکاری و ایجاد جنگ در میان کردها.

همانطور که میدانیم آنان در گذشته و حال تلاش کرده و می کنند تا با نفوذ به درون جنبش، ایجاد اختلاف کرده و جنگ براه بیاندازند و از اتحاد و یکپارچگی جنبش جلوگیری نمایند. و الآن هم با پدیده ی اینترنت روبروئیم و می بینیم که بطور سیستماتیک مطالبی بسیار مخرب در برخی سایتها پخش می شوند که معلوم نیست مطالب درج شده در این سایتها به دستور و با اراده ی چه کسانی رهبری می شوند، از قرار معلوم آنها بسیار سازمانیافته و طبق نقشه عمل می کنند، اما این اعمال از جانب هرکس یا دولتی، چه عراق سابق باشد چه دستگاههای جاسوسی ترکیه، سوریه و ایران، همواره افشاء شده هستند و یا می توان با ارائه مدرک آنها را برملا

کرد، چنانکه تا کنون هم اثبات شده که آنان برخی افراد را تحریک کرده تا مطالبی دروغین و بغایت نادرست در مورد رهبران کرد نوشته و این جا و آن جا منتشر کنند.)

سؤال: به لحاظ قانونی با این شخص چه میتوان کرد؟ مام جلال اطلاع داده که نمیخواهد قانعی فرد چیزی درباره‌ی او بنویسد. اما قانعی فرد کتابش را منتشر کرده و به زودی جلد دوم خاطرات مام جلال را نیز منتشر می‌کند. شما این را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

جواب: (در این هیچ شکی نیست که اگر به کسی توهین و یا تهمت زده شود در بسیاری از کشورهای دنیا و بخصوص عراق و اروپا قابل پی‌گیری در دادگاه‌ها هستند و می‌توان اتهام زننده را مورد پیگرد قانونی قرار داده و محکوم کرد.)

سؤال: پیشوا قاضی محمد، بارزانی و دکتر قاسملو دیگر در قید حیات نیستند. اینان با چه هدفی به این رهبران توهین کرده و قصد بدنام کردن آنان را دارند؟

جواب: (بدون تردید به این دلیل است که اینان سبب جنبش خلق کرد هستند، در نتیجه می‌خواهند به هر ترتیبی آنان را درهم شکسته تا احترام و محبوبیتی را که در میان ملت کرد دارند، از بین ببرند. ممکن است با این تلاشهای مذبحانه بتوانند در کوتاه مدت، عده‌ای نادان و ساده لوح را فریب دهند ولی در دراز مدت به نظر من نه تنها هیچ تاثیری بر جنبش نخواهند گذاشت بلکه حامیان چنین طرز تفکری و عاملان آن در پیشگاه ملت رسوا خواهند شد.)

آخرین سؤال: شما که عضو رهبری اتحادیه میهنی بوده‌اید، تا چه اندازه‌ای از کشته شدن سعید ایلچی و دکتر سعید قرمزی توپراک "دکتر شوان" مطلع هستید؟ قانعی فرد نوشته‌است که هر دو آنان به دستور بارزانی ترور شده‌اند. می‌توانید در این مورد توضیح دهید و آیا این درست

است که دولت ترکیه به ازای این ترور چندین طرفدار مام جلال را ترور کرده‌است؟

جواب: (در همان زمان این امر که دکتر سعید قرمزی توپراک، سعید الچی را کشته برای همگان آشکار شد که او را به دادگاه برده و در آنجا اعتراف کرد که او سعید الچی را کشته است. اما در مورد ترور اعضای از اتحادیه میهنی توسط دولت ترکیه باید بگویم که نه در آن زمان و نه پس از آن هیچ عضوی از سوی دولت ترکیه ترور نشده‌است.)

هاشم کریمی



هاشم کریمی در سال 1940 در شهر بانه در شرق کردستان به دنیا آمده است. از سال 1952 با هواداری از حزب دمکرات کردستان فعالیت سیاسی خود را آغاز کرده است. در سال 1971 به واسطه‌ی برادرش، شادروان محمد کریمی، مشهور به "قاقه"، که مسئول تشکیلات شهرستان بانه، به عضویت حزب دمکرات کردستان درآمد. در رشته‌ی حقوق سیاسی دانشگاه تهران فارغ التحصیل شده و در سال 1972 به ناچار شرق

کردستان را ترک کرده و به جنوب کردستان پناهنده شد. در کنگره‌ی سوم حزب دمکرات کردستان ایران در سال 1973 به عضویت کمیته‌ی مرکزی انتخاب شد. چند ماه قبل از انقلاب 1979 به شرق کردستان بازگشته و در کنگره‌ی چهارم حزب دمکرات کردستان در سال 1980 دوباره به عضویت کمیته‌ی مرکزی این حزب انتخاب و سپس در کنگره‌ی ششم این حزب در سال 1983 و کنگره‌ی هفتم در سال 1985 به عضویت هیئت سیاسی این حزب برگزیده شد. در کنگره هشتم حزب همراه با بخشی از اعضای کمیته‌ی مرکزی و هیئت سیاسی از حزب انشعاب کرده و "حزب دمکرات کردستان"، رهبری انقلابی را تأسیس کردند. از سال 1997 کردستان را ترک کرده است و اکنون در انگلستان زندگی می‌کند.

سؤال: در هنگامیکه خمینی بر علیه ملت کرد در ایران فتوای جهاد داد و دستور داد که همه‌ی قوای مسلح ایران، بسیج، پاسدار و نیروهای زمینی و هوایی ارتش ایران، کردستان را پاکسازی کنند، شما عضو کمیته‌ی مرکزی و مسئول شهرستان بانه بودید. آیا مطابق آنچه امروز جاسوسان رژیم شایع می‌کنند که گویا رهبری موقت "قیاده‌ی موقت" پارت دمکرات کردستان عراق، در آن زمان بانه را پاکسازی کرده است، درست است؟

جواب: (نخیر. من در آن زمان مسئول کمیته‌ی حزب دمکرات کردستان در شهر بانه بودم و همچنانکه فرمودید، عضو کمیته‌ی رهبری هم بودم. پیداست که موقع هجوم ارتش و پاسدار و بسیج، ما هم دست به مقاومت زدیم و حتی برخی از نیروهای کردستان عراق به یاری ما هم آمدند. اما هنگام به اصطلاح فتوای جهاد خمینی بر علیه ملت کرد در شهر بانه، در حقیقت تنها نیروهای جمهوری اسلامی یعنی ارتش، پاسدار و بسیج شرکت داشتند. و نیروهای قیاده‌ی موقت اصلاً در اشغال بانه دخالت نداشتند.)

سؤال: می‌توانید برایمان توضیح دهید که هدف سازمانهای اطلاعاتی جمهوری اسلامی از اینهمه توطئه‌گری بر علیه آزمون جنوب کردستان چیست و چرا با استفاده از عناصری مانند قانعی فرد و عیسی پژمان و دیگر ماموران اطلاعاتی و امنیتی اش و حتی عناصری از ساواک شاه به تلاشهای مذبحانه اش ادامه می‌دهد؟

جواب: (همچنانکه خود میدانید اینان دشمنان ملت کرد هستند و طبیعی است هر کجا ملت کرد بخواهد برای احقاق حقوقش دست به مبارزه بزند اینان با تمام قوا به مخالفت بر می‌خیزند و بهر کاری دست می‌زنند تا جنبش ملت کرد را وابسته به بیگانگان وانمود نمایند و در همین جهت با سرهم کردن با اصطلاح سند و مدرک همواره سعی نموده‌اند تا باین هدف دست یابند؛ اما آنان نخواهند توانست تاریخ را به گونه‌ای وارثگونه جلوه دهند، زیرا جهانیان میدانند که این جنبش متعلق به کردهاست و آنان خود جنبش حق طلبانه و آزادیخواهانه خود را آغاز کرده و ادامه می‌دهند. جنبشی اصیل که تنها هدفش تأمین حقوق ملت کرد و در تمامی بخشهای دیگر کردستان است. گرچه ممکن است اختلافاتی میان کردهای ایران، عراق، سوریه و یا ترکیه بوده باشد، ولی هرگز آنان وابسته به بیگانگان نبوده‌اند.

اما گفته‌های مزدوری مانند قانعی فرد که یک سرش به ساوامای جمهوری اسلامی وصل است و سر دیگرش به رئیس منفور ساواک شاه، چرا که در امریکا با ثابتی هم مصاحبه و دیدار داشته است، نمیتواند هرگز اصالت جنبش کردها را بزیر سؤال ببرد؛ و همچنین استناد کردن به

حرفهای عیسی پژمان که مأمور ساواک زمان شاه بوده است نمیتواند بعنوان یک سند، و یا یک بررسی و تحقیق علمی در باره ی جنبش کرد محسوب گردد. زیرا تمامی حرفهای عیسی پژمان اگر توسط جمهوری اسلامی دستکاری نشده باشند، بخودی خود بر ضد جنبش کردستان نگارش یافته و از بیطرفی علمی برخوردار نیست و تنها میتوان کینه جوئی و شقاوت رژیم شاه را نسبت به جنبش کردستان و بدنام کردن ملت کرد را در گفتار او دریافت.)

سؤال: آنان می نویسند که مصطفی بارزانی در دوران جمهوری کردستان به توصیه انگلستان برای فروپاشاندن این جمهوری فرستاده شد! ولی حقیقت امر این است که بارزانی ها در حال جنگ و گریز با ارتش عراق و انگلستان، به شرق کردستان "کردستان ایران" عقب نشینی کرده بودند و در این موقع، نه حزب دمکرات کردستان تأسیس و نه جمهوری کردستان اعلام شده بود. ببینید که چگونه آنان تاریخ جنبشهای کرد را تحریف میکنند. اینان چرا و با چه هدفی چنین بیشرمانه تاریخ و گذشته‌ی ملت کرد را مخدوش می کنند؟

جواب: (این امر یک واقعیت تاریخی است و انکار نمیتوان کرد که بارزانیها از ترس نیروی هوایی انگلستان بایران فرار کردند. در نتیجه ادعایی بی معنی تر و تهمتی نارواتر از این نمی توان یافت که آنان را انگلیسیها مأمور نابودی جمهوری کردستان کرده باشند. تازه همانطور که خود می دانید در این زمان هنوز جمهوری کردستان اعلام موجودیت نکرده بود. و دیدیم که آنان آمدند و به بهترین وجهی از جمهوری کردستان دفاع کردند. بارزانیها "دفاع" کردند. ما خودمان در بانه بودیم. در آن زمان شهر بانه به قلمرو جمهوری کردستان نپیوسته بود. اما تمامی جاده‌ها تحت کنترل پیشمرگها بود. حرکات ارتش تحت نظارت پیشمرگه ها قرار داشت. آنها "نیروهای ارتش" در دو نوبت تلاش کردند از سقز به پادگان بانه و از آنجا به پادگان سردشت بروند. اما تنها نیروئی که به آنان ضربه زد، پیشمرگان بارزانی بودند که فداکارانه از جمهوری کردستان دفاع می کردند. پس همانطور که قبلاً عرض کردم اینها فقط می خواهند

جنبش‌های کرد را بدنام کنند، نه چیز دیگری. اینها صرفاً ادعاهای نادرست دشمن هستند که هیچ ارزش تاریخی هم ندارند.)

سؤال: هدف اینان از تحریف تاریخ کردستان چیست؟

جواب: (این بسیار طبیعی است که آنان دشمن ملت کرد هستند پس بناچار ضد جنبش کرد هم باید باشند و اگر غیر از این باشند جای تعجب خواهد بود، آنان نه تنها مخالف حق و حقوق کردها هستند بلکه می‌خواهند تاریخ آن را نیز تحریف کنند. اما تاریخ واقعی جنبش خلق کرد قبلاً با فداکاریها و قهرمانیهای این ملت و با خون آنان نوشته شده است. و اینان هرگز نخواهند توانست با چنین اراجیفی این تاریخ را دوباره به شیوه ی خودشان بازنویسی کرده و مخدوش کنند.)

سؤال: کاک هاشم سپاسگذارم، اگر مطلب دیگری دارید لطفاً بیان کنید؟

جواب: (همانطور که قبلاً هم گفتم باز هم تکرار میکنم که این ها فقط حرفهای دشمنان هستند و نه چیزی دیگری. به عقیده‌ی من این حرکات بیشتر موجب رسوایی کسانی مثل قانعی فرد می شود که همه میدانند که او نه تنها با جمهوری اسلامی بلکه با گردانندگان ساواک شاه هم رابطه داشته و نشان داده که باصطلاح چند مرده حلاج است.)

امیر قاضی



امیر قاضی یکی از مبارزین قدیمی شرق کردستان است. در کنگره‌های دوم تا ششم حزب دمکرات کردستان ایران شرکت داشته و اکنون دبیر کل حزب سیاسی به نام پارت استقلال کردستان است، و برای آزادی ملت کرد فعالیت می‌کند. در طی مبارزه برای مدت ده سال در جنوب کردستان، همراه با جنبش سپتامبر بود. و سپس از سال 1974 تا 1979 و از 1984 تا کنون در سوئد اقامت دارد. در مورد رابطه‌ی خود با خانواده‌ی پیشوا قاضی محمد می‌گوید: (ما از یک

خانواده هستیم. در اصل خویشاوندی نسبی داریم. من خودم از عموزادگان پیشوا و صدر قاضی هستم. این خانواده در اساس سه برادر بودند. بخشی به خانواده‌ی قاضی فتاح منصوبند و بخش دیگر قاضی علی. من از نواده‌ی قاضی فتاح هستم. جد پدری من به نام میرزا فتاح قاضی شناخته شده است که از شخصیت‌های شرق کردستان و عموی پیشوا قاضی محمد بوده است. به غیر از این، همسر من دختر پیشوا بود که در سال 1990 در نتیجه‌ی انفجار یک بمب پاکتی، توسط مزدوران جمهوری اسلامی، که به منزل ما فرستاده بودند شهید شد.)

سؤال: آیا این بمب برای شما ارسال شده بود یا برای همسر شما، عفت خانم که در اثر انفجار آن شهید شد؟ آیا میدانید چه کسی عامل این بمبگذاری و جنایت بود؟

جواب: (هیچگونه شک و تردیدی ندارم که عامل این جنایت رژیم جمهوری اسلامی است. شما خوب می‌دانید که در آن سالها استراتژی رژیم ایجاد وحشت و ترور مخالفان جمهوری اسلامی بود؛ این رژیم وحشت و جنایت، تمامی کسانی را که بنحوی مبارزه میکردند و فعال بودند، هدف قرار

میداد؛ زیرا من همواره از مخالفین سرسخت و فعال جمهوری اسلامی بشمار می آیم؛ آنان برای باصطلاح مجازات من دست به این بمب گذاری زدند و اگر من زودتر از همسرم به خانه آمده و صندوق پستی را باز کرده بودم حتماً من بجای همسرم قربانی شده بودم.)

سؤال: همچنانکه اطلاع دارید مدتی است اطلاعات سپاه پاسداران جمهوری اسلامی توسط فردی به نام قانعی فرد، با ساواکی های قدیمی دوران شاه، مانند عیسی پژمان، رابطه برقرار کرده و دست در دست هم تلاش می کنند تا تاریخ ملت کرد را تحریف کرده و همزمان، اتهام زنی به رهبران ملت کرد مانند پیشوا قاضی محمد و ملا مصطفی بارزانی را در بین مردم اشاعه دهند. به نظر شما آنان چرا باین کار دست می زنند؟

جواب: (به نظر من دلیل این کار آنان تهدیدی است که نسبت به خود و منافعشان احساس می کنند. آنان می بینند که مسئله ی کرد در حال تبدیل شدن به یک مسئله پر اهمیت بین المللی است که هیچ قدرت بزرگ جهانی، دیگر نمی تواند آنرا نادیده بگیرد. و از طرف دیگر، ملت کردستان در سراسر منطقه در حال متحد شدن است تا یوغ اسارت و اشغال صدها ساله را از گردن باز کرده و رهائیش را بازیابد. پس این طبیعی است که دشمنان ملت کرد برای مقابله به دست و پا بیافتند. و اگر چنین نکنند، جای تعجب دارد؛ آنها در این جهت دست به هر کاری میزنند و از آنجائیکه دیگر دستشان برای ملت کرد رو شده، سعی میکنند تا غیر مستقیم مردم و جنبش کرد را مورد حمله قرار دهند و در این راه از افراد مختلفی تحت عنوان محقق و دکتر و غیره استفاده کرده و آنها را در جهت فریب دادن مردم اجیر کنند و آنان با نفوذ در بین ارگانهای کردستان جنوبی و گرفتن رابطه با شخصیت های معروف، ابتدا سعی در جا انداختن خود بعنوان استاد و کارشناس و محقق دارند و سپس با استفاده از این اتوریتته ی نابجا در کردستان جنوبی، حمله به تاریخ و پشتیبانان و رهبران جنبش کرد را طرحریزی و بدستور اربابان خود، مقاصد شومشان را به اجرا می گذارند. آنها در این راه کاری به حقایق تاریخی و تعهد علمی و انسانی خود ندارند، آنان خود فروختگانی هستند که یا در جهت منافع

شخصی و یا در جهت منافع اربابانشان به هر کاری دست می زنند تا جنبش خلق کرد و چهره ی رهبرانش را مخدوش و خوار بنمایانند.)

سؤال: وزارت اطلاعات ادعا می کند که در زمان بارزانی، آنها از فعالیت کردهای سه بخش دیگر کردستان جلوگیری میکردند؛ شما در سالهای 1970 تا 1974 در جنوب کردستان بودید؛ آیا بارزانی مانع فعالیتهای شما شد یا بر عکس، به شما این امکان را داد تا حزب دمکرات کردستان را دوباره احیاء کرده و بتوانید به مبارزه‌تان ادامه دهید؟

جواب: (من خاطرات خود را در این مورد نوشته و در آنجا به این موضوعات اشاره کرده و همه‌ی این مطالب مورد بحث قرار گرفته‌اند. اما باید یک واقعیتی را در اینجا تکرار کنم که ملامصطفی رهبر تاریخی و بزرگ جنبش سپتامبر بود، او همچون رهبری بزرگ و دلسوز همواره ما را به خدمت میپذیرفت و بما رهنمود میداد و هرگز هم مانع فعالیت سیاسی و یا نظامی ما نشد، ولی او یک خط قرمزی داشت و آن هم استراتژی دراز مدت او بود. او اعتقاد داشت که ما نمیتوانیم بعزت کمبود نیرو همزمان با چندین دولت بجنگیم، او میگفت ما باید ابتدا جای پایی برای خود محکم کنیم و اگر موفق شدیم، این جای پای را مستحکم نموده، از آنجا به دیگر مناطق حمله کنیم و هرگز هم این استراتژی را رها نکرده و مرحله به مرحله، کردستان بزرگ را آزاد نمائیم. این استراتژی از فلسفه ی عمیق و اعتقاد والای او سرچشمه میگرفت و هرگز هم آنرا رها نکرد، و به همین دلیل هم بود که در بحبوحه ی جنبش سپتامبر از ما میخواست که بطور مسالمت آمیز و آرام، به مبارزه ادامه دهیم تا دولتهای منطقه را نترسانده و بتوانیم در جهت پیشبرد جنبش سپتامبر از آنان یاری بطلبیم. این صداقت ملامصطفی بارزانی را در فلسفه علمی اش و استراتژی منطقی که او بنیان گذاشته بود میتوانم در ملاقاتی که در 11 مارس 1970 و توافق با دولت عراق در حضور هیأت عراقی که ریاستش با عبدالخالق سامرایی با او داشتم یاد کنم؛ او در آنجا به هیأت عراقی اظهار داشت که: اینها اعضای حزب دمکرات کردستان ایران هستند، که همواره با ما بوده و تا بامروز در خدمت قیام تلاش کرده اند و این پیروزی و توافق بین ما، باید

مقدمه ای باشد تا به کمک شما و ما، آنها هم بتوانند با دولتهای خودشان به این پیروزی و توافق دست یابند و بآنجائی برسند که ما و شما اکنون رسیده‌ایم.

من خود شاهد زنده این صداقت بارزانی هستم، شاهد این راه او هستم که در زمان خود می گفت و خواستار آن بود که ما با همه‌ی قوا و توان فقط در یک جبهه، در راه پیروزی جنبش ملی بکوشیم، اگر در بخشی پیروز شدیم بعداً میتوانیم به بخش دیگر بپردازیم. بارزانی در هیچ شرایطی مانع مبارزه‌ی سیاسی ما نبود، بلکه با توافق همدیگر قرار بود که برای پیروزی جنبش سپتامبر با هم متحد شده و نیروهایمان را در یک جبهه بسیج کنیم. نه اینکه هر جریانی در منطقه‌ی خودش دست بکار شده و موجبات سوء استفاده رژیمهای حاکم بر کردستان را فراهم آورد، بلکه بایستی بعنوان مقدمه و به تدریج به سمت کردستانی شدن برویم. آنچه در اندیشه و مغز بارزانی بود، برپائی این استراتژی بود.

سؤال: شما مطلع هستید که در یک گردهمایی در لندن که در مورد قانعی فرد تشکیل شده بود بحثهای فراوانی صورت گرفته، میتوانید برایمان بگوئید که در این گردهمایی چه گذشت؟

جواب: (تمامی آن چیزی که من میدانم، مربوط است به چند سال قبل که در رابطه با خاطرات مام جلال است. من خودم قانعی فرد رانمی شناسم، او را هرگز ندیده‌ام، تنها چند مصاحبه از او خوانده ام، و اینکه او سرگرم نوشتن خاطرات مام جلال در کردستان است و مصاحبه‌ای هم با ملا عبدالله حسن زاده انجام داده بود که آنرا هم خوانده ام. از آنجائیکه او ادعاهای بزرگی داشته، از جمله اینکه از یکی از دانشگاههای لندن مدرک دکترا گرفته و یا اینکه در آمریکا تحصیل کرده و با شخصیتهای جهانی از جمله کیسینجر و سران اسرائیل و رهبران اروپا دیدار داشته است، مورد شک و تردید اهل قلم و محققین در لندن قرار می گیرد و آنان تصمیم میگیرند با برگزاری یک همایش، سوابق تحصیلی او را مورد ارزیابی قرار دهند. نتیجه تحقیقات این همایش، این بود که او نه تنها در آنجا درس نخوانده که هیچ مدرک علمی و یا افتخاری از هیچ دانشگاهی در انگلستان

ندارد و تمامی ادعاهای او، مبنی بر اینکه او یک محقق است و گویا آثار علمی بزرگی خلق کرده، دروغ محض بوده و واقعیت ندارند؛ لازم به یادآوری است که من تاریخ این همایش را متاسفانه بیاد ندارم و تنها میدانم که زمانی این همایش برگزار شد که قانعی فرد مشغول نوشتن کتابش در مورد امام جلال بود. همچنانکه در بالا گفتم من مصاحبه‌ی او را هم با ملا عبدالله حسن زاده خوانده‌ام؛ در این مصاحبه شما می‌توانید اوج شناخت و قباحت این مرد را درک کنید! آنجا که می‌گوید شما با این چند ورق پاره ای که بدیوار زده اید "منظورش شعارهای حزب دمکرات است" و یا این چند تا تفنگ قراضه، چگونه می‌خواهید جمهوری اسلامی را به زانو درآورید!! او بدینسان تمام مبارزات حزب دمکرات ایران را در این مصاحبه به مسخره گرفته و تعجبیم در آنزمان از این بود که چگونه ملا عبدالله حسن زاده با چنین فرد بیشرمی مصاحبه کرده است. فردی که تمامی گذشته‌ی حزب دمکرات و مبارزاتش را به زیر سؤال برده است.

از همین جا بود که دریافتم که آقای قانعی فرد چگونه با همکاری سازمانهای جاسوسی رژیم جمهوری اسلامی وارد معرکه شده و قصد دارد که پیوندهایی که ریشه‌ی تاریخی در مبارزه‌ی آزادیبخش قسمتهای مختلف کردستان وجود داشته و دارد را از هم بگسلد. و با سند و مدرک سازی از اهمیت واقعیتها کاسته و به نفع رژیم و مطابق مصالح جمهوری اسلامی تا آنجا که بتواند در امر جنبش و به زیر سؤال کشیدن تاریخ کردستان، خرابکاری کند. در این اواخر هم بویژه، مطالبی در مورد بارزانی کبیر و روابط او با جمهوری کردستان خوانده و شنیدم که او قصد دارد، طبق رهنمودها و منافع جمهوری اسلامی، این تاریخ و روابط را تحریف نماید. این تمام چیزهایی است که من از او میدانم ولی تأکید میکنم که او را نه از نزدیک دیده و نه میشناسم.)

دکتر حسین خلیقی



دکتر حسین خلیقی در سال 1937 در شهر سنندج به دنیا آمده و دوره‌ی دکترای خود را در رشته‌ی فلسفه‌ی اسلامی در دانشگاه تهران به پایان رسانده‌است. از سال 1971 به فعالیت‌های سیاسی روی آورده و در سال 1980 به صفوف حزب دمکرات کردستان ایران پیوسته‌است. در کنگره‌ی ششم این حزب در سال 1983 به عضویت کمیته‌ی مرکزی انتخاب و در سال 1994 کردستان را ترک کرده و در سوئد زندگی می‌کند. در خارج از کشور تلاش می‌کند با نوشتن و ترجمه به خلق خود خدمت کند و تاکنون 47 کتاب از ایشان منتشر شده‌است.

سؤال: در سالهای اخیر فردی به نام عرفان قانعی فرد از ایران به جنوب کردستان سفر کرده و با عده‌ای از رهبران سازمان‌های سیاسی کرد دیدار و گفتگو می‌کند و کتابی به نام "پس از 60 سال"، زندگی و خاطرات جلال طالبانی، منتشر کرده‌است. این کتاب 1059 صفحه است و از این صفحات تنها 229 صفحه، گفته‌های امام جلال است که ایشان در هفت قسمت، زندگی خود را در آنها بیان کرده‌است. مابقی کتاب که 830 صفحه است، بیشتر حاوی اسناد ساواک و رکن 2 ارتش ایران در زمان شاه و سازمان اطلاعات ایران بوده و با نقل قول از کسانی دیگر مانند حسن پاکروان و عیسی پژمان، وابستگان ساواک و دشمنان ملت کرد و برخی اشخاص دیگر که گفته‌های آنان در لابلای این اسناد از انظار پنهان شده‌اند را شامل می‌شود. در این کتاب به کرات نه تنها به رهبران جنبش کرد از جمله پیشوا قاضی محمد و ملا مصطفی بارزانی و دکتر قاسملو توهین شده که حتی با اینکه این کتاب باصطلاح نام امام جلال را یدک می‌کشد به خود او نیز توهین شده و در عین حال سایر رهبران جنبش کرد مورد استهزاء قرار گرفته‌اند. نظر شما درباره‌ی این کتاب چیست؟

جواب: (عرفان قانعی فرد مامور شده تا آنجا که می تواند تاریخ کرد و چهره ی رهبران کرد را تحریف و آلوده سازد و در مقابل آن، مزد خود را دریافت کند. در نتیجه او به هیچ پرنسپبی پایبند نبوده و دیگر در صفوف خلق جای ندارد؛ او تنها غلام حلقه بگوشی است که در خدمت این و یا آن ارگان دشمن ملت کرد، خوش رقصی می کند.)

سؤال: همنوایی و همکاری عیسی پژمان و قانعی فرد از کجا سرچشمه گرفته و چطور اطلاعات سپاه پاسداران به قانعی فرد اجازه داده که با سران ساواک زمان شاه ارتباط برقرار کند؟ هدف جمهوری اسلامی از این کار چیست؟

جواب: (بهم پیوستن این دو عنصر یعنی قانعی فرد و عیسی پژمان را باید در این امر جستجو کرد که با روی کارآمدن جمهوری اسلامی هزاران تن از ساواکیهای سابق دوباره به کار گماشته شده و از آنجائیکه جمهوری اسلامی تمامی مبارزین و مخالفین دوران شاه را، از مخالفین بالقوه ی خود تصور میکرد؛ بنابراین اطلاعات و تجربه ی این ساواکیها برای وزارت اطلاعات بسیار ذیقیمت محسوب میشد. و در تمامی تاکتیکها از جمله برای مخدوش کردن سیمای انقلابیون در این رژیم، می بینیم که همواره افراد این دو نهاد مثل یک تن واحد عمل کرده و میکنند، پس همکاری این دو عنصر فقط در این پروسه قابل بررسی است.)

سؤال: دکتر نادر انتصار در آلابامای آمریکا، کتابی به نام "سیاست کردها در خاورمیانه" به زبان انگلیسی نوشته و قانعی فرد آنرا به فارسی ترجمه کرده است؛ او ضمن دهها مورد دستکاری که در این کتاب صورت داده، آنرا به کتابی برعلیه کردها تبدیل کرده است. در پایان این کتاب نیز تعدادی عکس به چاپ رسانده، از جمله ی آنان عکس دکتر قاسملو و دکتر صادق شرفکندی است و ادعا کرده است که گروهی ناشناس، آنانرا به قتل رسانده تا از آنها شهید بسازند. شما در این باره چه می گوئید؟

جواب: (همین واقعیت، چهره ی وزارت اطلاعات را به خوبی آشکار می سازد که آنان قصدی بجز تحریف تاریخ و مبارزه ی ملت ما را ندارند. همه ی میهن پرستان با مشاهده ی این اراجیف بدرستی در می یابند که قانعی فرد مزدوری بیش نیست؛ اما برای اثبات این امر ما احتیاج به ارائه ی اسناد و مدارک غیرقابل انکار داریم و گذشته از این باید او را از جامعه ی کرد و محیط روشنفکری بایکوت کرده و نگذاریم تا او برای اجرای دستورات اربابانش میداننداری کند.)

سؤال: بنظر شما آیا ملامصطفی بارزانی به پیشوا قاضی محمد و جمهوری کردستان خیانت کرده، آیا سقوط جمهوری کردستان در نتیجه ی سادگی و عدم آگاهی پیشوا بوده و یا در نتیجه ی خیانت شوروی، انگلستان، آمریکا و ایران و ترکیه؟

جواب: (بدون تردید زنده یاد بارزانی نه تنها به پیشوا خیانت نکرد، بلکه حامی و پشتیبان قاضی محمد بود و پایه های جمهوری کردستان را استحکام بخشید. اگر پیشوا تصمیم به دفاع از جمهوری می گرفت، بارزانی و رفقاییش تا آخرین قطره ی خون، مبارزه کرده و جان خود را در راه حفظ جمهوری فدا می کردند. همچنانکه خود اشاره کرده اید، در رجه ی نخست، این خیانت شوروی و سپس هم پیمانانش بود که موجبات شکست جمهوری را فراهم کرد و ثانیاً شرایط در آن زمان به گونه ای بود که سقوط جمهوری و اعدام پیشوا و یارانش را سبب شدند. لاف زندهای این دشمن ملت ما بهیچوجه نمی توانند این واقعیت تاریخی را مخدوش کنند.)

سؤال: چرا جمهوری اسلامی به طرق مختلف با آزمون جنوب کردستان و مسعود بارزانی رهبر حکومت اقلیم خصومت می ورزد و در صدد است که تاریخ اخیر کردستان را نیز زیر سؤال ببرد؟

جواب: (درخشش افکار عمیق ملی در اندیشه ی رهبر کردستان و احتمال به نتیجه رسیدن تلاشهای او در راه رسیدن به استقلال ملی، نه تنها جمهوری اسلامی، بلکه جمهوری ناسلامی ترکیه و عراق و حکومت ناتوان

بشارالاسد در سوریه را هم به لرزه انداخته است. باید منتظر باشیم که در آینده نه تنها بدتر از این که بیشتر از اینها با ما بد رفتاری و عناد داشته باشند.)

سؤال: اخیراً برخی ملاحا در شرق کردستان که به تحریک و حمایت مخفیانه ی سازمان اطلاعات جمهوری اسلامی بشدت بر علیه آزادیها و بخصوص بر ضد حقوق قانونی زنان در حکومت اقلیم کردستان، سم پاشی و سخنرانیهای آتشین میکنند. آیا این رفتار با قوانین و سنن اسلامی مطابقت دارد؟

جواب: (نباید از رفتار این آخوندهای خودفروش و اجیر، بیشتر از این انتظار داشت. ضمن اینکه اسلام آنان بواقع همین هم است به ویژه در مورد حقوق زنان.)

علی قاضی



علی قاضی روز 1933/7/27 در شهر مهاباد به دنیا آمده؛ او تنها پسر پیشوا قاضی محمد است. علاوه بر علی قاضی، پیشوا هشت دختر داشت که سه تن از آنها فوت کرده اند و خانم عفت قاضی، خواهر علی قاضی، همسر امیر قاضی نیز در اثر بمب گذاری عوامل جمهوری اسلامی ایران در سوئید به شهادت رسید. علی قاضی از 10 مارس 1955 در آلمان به سر میبرد و اکنون رهبر حزب پارت آزادی کردستان است.

سؤال: آیا شما عرفان قاضی فرد را می شناسید

جواب: (من شخصاً آقای عرفان قاضی فرد را ندیده‌ام، اما در گفتگویی با روزنامه‌ی «روداو» در مورد کجروی های او سخن گفته و اظهارات ایشان را رد کرده‌ام. اتهاماتی را که او به ملا مصطفی بارزانی و روابط ایشان با پیشوا زده است تا آنجا که اطلاعاتم اجازه میداده، افشاء کرده و وقایع را آنطور که بوده اند، بیان کرده‌ام.)

سؤال: رابطه‌ی شما با روانشاد سعید همایون چگونه بود؟ می توانید او را به خوانندگان معرفی کنید؟

جواب: (کاک سعید همایون پسر عمه‌ی من بود. او انسانی محترم، و در بین اهالی مهاباد محبوبیت داشت. چندین بار به ریاست انجمن شهر انتخاب و در زمان جوانی، آجودان و افسر پدرم بود. او درجه‌ی افسری جمهوری کردستان را داشت.)

سؤال: ایشان در چه تاریخی وفوت کردند و چه یادگاری از خود به جا گذاشتند؟

جواب: (او کتابی نوشته به نام "پیشوای بیداری". چون همواره از همراهان نزدیک پیشوا بوده در کتابش به بسیاری از پرسشها پاسخ روشن داده است و از آنجائیکه خود او در جلسه‌ای که ملا مصطفی بارزانی از پیشوا قاضی محمد خداحافظی می کرده حضور داشته، در اینباره می نویسد که ملا مصطفی به پیشوا چنین گفت: پیشوا تو باما بیا تا به کوه‌های کردستان پناه ببریم. من تا زنده هستم مانند پیشمرگی از تو حفاظت می کنم و من آخرین قطره‌ی خونم را هم فدای شما می کنم؛ و سپس سعید خان اضافه می کند که پیشوا هم به ملا مصطفی گفت: من نمی توانم مردم مهاباد را تنها بگذارم، اگر من این مردم را ترک کنم جنگ داخلی برپا می شود، اما اگر نروم آنها همه‌ی کینه و نفرت خود را متوجه من خواهند کرد. من این مردم را تنها نمی گذارم. سپس پیشوا پرچم کردستان را که روی میز کارش بود برداشته و به ملا مصطفی داد و گفت: من این پرچم را به تو می سپارم و انشالله روزی بر قله‌ی همه‌ی کوههای کردستان برافراشته می شود. سعیدخان می نویسد: سپس همه‌ی حاضران که در این جلسه حضور داشتند، متاثر شده و به گریه افتادند.)

سؤال: منظور قانعی فرد و اطلاعات جمهوری اسلامی ایران از بدنام کردن پیشوا قاضی محمد و بارزانی چیست؟

جواب: (همانطور که میدانیم علیرغم اینکه جمهوری کردستان در زمان شاه تأسیس شده بود، ولی دولت جمهوری اسلامی از همان لحظه‌ی بقدرت رسیدن، بدرفتاری با خانواده ما را شروع کرده و همه‌ی اقوام ما را به دامغان تبعید کردند، و مادرم را که 74 سال داشت دستگیر کرده و به مدت 11 ماه به زندان انداختند. او را به بدترین شکلی شکنجه داده تا نیمه جان شد. سپس او را به بیمارستان منتقل کردند. دکتر زندان گفته بود که من دیگر نمی توانم این زن را معالجه کنم. باید به بیمارستان اعزام شود. آنها هم به مادرم گفته بودند که اگر یکی از دخترهایت به جای تو در

زندانیان بمانند ما ترا به بیمارستان می فرستیم. خواهرم فوزیه را خواسته بودند. فوزیه قبلاً عضو کمیته مرکزی حزب دمکرات ایران بود. او هم به تهران آمده و خود را تحویل داد. او را به زندان انداختند و مادرم را به بیمارستان فرستادند. بعداً یکی از مسئولین گفته بود که چگونه چنین چیزی امکان دارد که یکی را به جای دیگری به زندان ببرند؟ در نتیجه خواهرم را آزاد کردند. پاسداران به بیمارستانی که مادرم در آنجا بستری بود مراجعه کرده و او را میخواستند دوباره به زندان ببرند، اما تمامی پرسنل بیمارستان اعم از دکتر و پرستار عاجزانه و با التماس از پاسداران جهل و جنایت خواسته بودند که مادرم را از بیمارستان به زندان نبرند، زیرا هر لحظه امکان مرگ او میرفت، بالاخره آنان را قانع می کنند که از این کار غیرانسانی دست بردارند و پاسداران هم راضی میشوند تا مادرم در بیمارستان باقی بماند. همان شب کردهای مقیم تهران، مادرم را از بیمارستان فراری داده و به شرق ایران در اطراف مشهد برده بودند. مدت زیادی مادرم در آنجا ماند تا بعدها من از دولت فرانسه برای او پناهندگی گرفتم. ولی اینها تمامی خصومت سران جمهوری اسلامی نسبت به بزرگان و سران و رهبران کرد نیست؛ آنان هرگز به مردم اجازه برگزاری مراسم سالروز اعلام جمهوری کردستان "دوم بهمن" و یا یادمان پیشوا را در سالروز اعدامش "10 فروردین" نه تنها نمی دهند که در این دو روز بزرگ تاریخی، آرامگاه پیشوا را محاصره کرده و از رفتن مردم به سر مزار او جلوگیری می کنند. واضح است که آنان سران و بزرگان کرد را دشمنان خود میدانند و می خواهند آنان را بدنام کنند.)

سؤال: به ما بگوئید که چرا در حالیکه نه دیگر جمهوری کردستان وجود دارد و نه پیشوا قاضی محمد، پس این همه کینه و نفرت جمهوری اسلامی در مورد خانواده‌ی شما از چه روست و چرا پایانی ندارد؟

جواب: (همچنانکه شما هم میدانید آنان مخالف هر حرکت آزادیخواهانه در کردستان هستند. از آنجائیکه آنان بخوبی میدانند که جمهوری کردستان درخشانترین صفحه‌ی تاریخ کرد است، پس آنان جهت ضربه زدن به ملت کرد، سمبل آزادی آنان را نشانه گرفته اند. شخص ملا مصطفی هم

در تمام عمرش در راه خدمت به ملت و رهایی کردستان مبارزه کرد. پس طبیعی است که دولت کنونی ایران مخالف آنها بوده و بخواهد به هر وسیله‌ای آنان را بدنام کند.)

سؤال: اکنون ما شرق کردستان را به حال خود می‌گذاریم. بما بگوئید چرا دیگر جمهوری اسلامی با آزمون اخیر جنوب کردستان، اینقدر دشمنی می‌ورزد؟ آنانیکه، نه ایرانی هستند و نه می‌خواهند در ایران سیستم فدرالی برقرار کنند؟

جواب: (چنانکه میدانید در همه‌ی ادارات و مکان‌های رسمی کردستان، پرچم کردستان بر افراشته شده‌است. آنها از این وحشت دارند که این برای مردم کرد در بخشهای دیگر کردستان الگو شده و آنها نیز بخواهند این الگو را راهنمای خود کرده و احیاناً آنان هم خواستار فدرالیسم و یا جدائی از کشورهای خود شوند. بهمین دلیل است که جمهوری اسلامی با تمام توان تلاش دارد تا این آزمون را به شکست کشانده و نگذارد که این آزمون به الگویی پیروزمند برای کردهای ایران تبدیل شود.)

سؤال: کاک سعید همایون چه وقتی کتابش را منتشر کرد؟

جواب: (او کتابش را در سالهای پایان عمر به اتمام رساند و پس از مرگش منتشر شد.)

فرج شهابی

فرج شهابی عضو سابق کومله و حزب کمونیست ایران و اهل مریوان است. ضمن سپاسگذاری از او جهت روشنگری و شناساندن عرفان قانعی فرد به خوانندگان، از او پرسیدم که عرفان قانعی فرد اساساً کیست؟

جواب: (سعی میکنم تا آنجائیکه خاطراتم بمن اجازه می دهد، اطلاعاتی را که در مورد قانعی فرد و خانواده اش دارم، برایتان بازگو کنم. عرفان قانعی فرد پسر برهان و نوهی طاهر بگ سردوش است. برهان تا کلاس 9 در مریوان درس خوانده، سپس به یاری رکن دوم ارتش در فرمانداری مریوان، استخدام شد. زمانیکه مردم کردستان و مردم ایران عموماً بر ضد رژیم شاه قیام کردند، برهان به "تشکیلات مکتب قرآن" پیوست. لازم به توضیح است که این سازمان از سوی احمد مفتی زاده، اهل سنندج، تأسیس و فعالیت خود را آغاز کرده بود. در "مکتب قرآن" هیچ شخص خوشنامی وجود نداشت و همه‌ی آنهائیکه به پیرامون مکتب قرآن گردآمده بودند، کسانی بودند که به نحوی به رژیم شاه وابسته بودند. این وابستگی همواره یا به وسیله‌ی رکن دوم ارتش و یا ساواک و ادارات مربوط به آن صورت می گرفت. برای اینکه بدانید برهان قانعی فرد در چه روابطی قرار داشت همین بس که بگویم یکی از دوستان بسیار صمیمی او، رحمان حیدری، داماد شهید فئواد مصطفی سلطانی بود که در زمان شهادتش در حالیکه تمامی مردم منطقه تحت تأثیر قرار گرفته و عزادار بودند، این فرد مزدور و خبیث، خوشحالیش را از شهادت او هرگز پنهان نمیکرد. اما مجموعه ای از روابط دیگر او، از طرفی خانواده‌ی اربابان و بگزاده‌ها را شامل میشد و از طرف دیگر، کسانی از طایفه‌ی "خلیلی" و "علی نظام" را در بر میگرفت که بعدها از جاشهای مهم و سرشناس رژیم شدند. اینها بعد از انقلاب و روی کار آمدن جمهوری اسلامی، از آنجائیکه برای مردم مریوان بعنوان مزدوران رژیم پهلوی شناخته شده و رسوا بودند، اکثریتشان دیگر نتوانستند در مریوان و منطقه بمانند و به شهرهایی مانند همدان و کرمانشاه نقل مکان کردند و آنهائیکه در منطقه باقی ماندند، توسط رژیم جمهوری اسلامی برای مقابله با ملت کرد مسلح شده و در سرکوب انقلابیون پیشمرگ، فعالانه شرکت کردند. در

این میان برهان قانع‌ی فرد نتوانست بمانند یک طفلی معمولی در منطقه و یا شهرستانهای بزرگ تحصیل نموده تا از این طریق بتواند شایستگی خود را اثبات نماید. بلکه او بواسطه ی شم منفعت طلبی و انگل صفتی، توانسته است گلیم خود را باصطلاح از آب بیرون بکشد. او با حامیان و روابط مشکوکی که دارد، توانسته است خود را در بسیاری از محافل بعنوان نویسنده و دکتر جا زده و برای چاپ کتابهایش اجازه وزارت ارشاد را براحتی دریافت نماید. در حالیکه بسیاری از افراد معمولی کرد و یا حتی فارس که هیچگونه فعالیت سیاسی نیز ندارند، نمیتوانند باآسانی مجوز چاپ کتاب از وزارت جهنمی ارشاد دریافت کنند. و به خاطر همه ی این دلایل من فکر میکنم که برای جمهوری اسلامی و بدستور وزارت اطلاعات سرگرم فعالیت است و در نتیجه برعلیه مردم خودش قلم فرسائی می کند. اینرا هم یادآوری کنم که زمانیکه او با خانواده اش از مریوان فراری شده و به کرمانشاه و همدان رفته بود، خود و خانواده اش از ترس انتقام ملت کرد جرأت پا گذاشتن به کردستان را نداشتند و باین ترتیب تمامی فعالیت خود و خانواده اش در خارج از کردستان، صرف انتقام جوئی از ملت کرد بوده و همین کینه ی او به کرد و کردستان و از طریق رابطه با مزدورانی همچون برهان و رحمان حیدری و علی بگ توانست بعنوان نماینده ی مریوان به مجلس شورای اسلامی راه یابد و بدین وسیله مزد خوش خدمتی اش را از جمهوری اسلامی دریافت نماید. اینرا همه مردم میدانند و حتی افرادی از شیخ زاده‌ها و بگزاده‌ها که از خانواده های خود بریده اند هم تأیید می کنند که چنین افراد نالایق و بیسوادی فقط بخاطر روابطشان با مقامات جمهوری اسلامی و کینه اشان به مردم کرد، نماینده ی مجلس میشوند و نه به خاطر صلاحیت و لیاقتشان. اینرا هم در آخر باید اضافه کنم که نبایستی او را انسانی صمیمی و ساده چنانچه خود او وانمود می کند، در نظر بگیریم؛ ما باید هشیار باشیم و فریب سخنان گمراه کننده ی او را نخوریم. چرا که او هرگز نیت واقعی خود را در سخنانش به نمایش نخواهد گذاشت.)

سؤال: در مورد همکاری طاهر بگ، پدر بزرگ برهان با سروان قصیری عضو رکن دو ارتش ایران، جهت جمع آوری اطلاعات در مورد کردستان عراق و ایران، در دوران شاه چه می دانید؟

جواب: (ما چند نفر را که وابسته به رکن دو ارتش ایران بودند، میشناسیم از آنجائیکه رکن دو، کار اطلاعاتی - جاسوسی می کرد. افراد وابسته به این نهاد از ویژه گیهای خاصی برخوردار بودند. سروان قصیری یکی این افراد بود و دیگری سروان نوید که اهل سنندج بود. حتی میتوانم بگویم آنان افراد بسیاری را به مریوان جهت جاسوسی برای رکن دو می فرستادند. اما هیچکدام نتوانستند جایگزین این دو تن گردند. سروان نوید یکی از کسانی بود که در دوره‌ای که ما در منطقه‌ی سفره و گه‌لاله، پیشمهرگه بودیم حتی افراد ما این سروان را دیده بودند که برای جمع آوری خبر بدانجا آمده بود و با او صحبت هم کرده بودند. این دو را به این دلیل برجسته می کنم که آنان نه تنها از نظر ظاهر قادر بودند خود را در میان مردم براحتهی جا بیاندازند، بلکه برای رفت و آمد به عراق بسیار جسور هم بودند. یکی از ویژگیهای آنان این بود که در نوار مرزی مریوان در روستاهای سردوش و ساوجی از طاهر بگ سردوش و عبدل ساوجی استفاده میکردند. من دقیقاً به یاد دارم که در هنگامیکه انقلاب شد، چندین تن از کسانی که در رکن دو کار می کردند و فعال ساواک هم بودند، سربه نیست شدند و تاکنون از سرنوشت آنان هیچ اطلاعی در دست نیست. اما برای طاهر بگ سردوش و عبدل ساوجی مشکلی پیش نیامد. زیرا آنها توانائی‌هایی داشتند و میخواستند در آینده آنها را به کار گیرند. آنها منطقه را خوب می شناختند، از جریانات مطلع بودند و اخبار را بدانها می رساندند. طاهر بگ شخصی بود نه تنها هیچ شغلی نداشت که دست به سیاه و سفید هم نمی زد، پس او چگونه و با چه درآمدی یک خانواده‌ی هفت هشت نفره را در جایی مانند سردوش اداره می کرد و زندگیش را چگونه میگذراند؟)

سؤال: همانطور که میدانید پدر قانعی فرد که در فرمانداری مریوان، گویا به اتهام همکاری با مفتی زاده از کار برکنار شد، اما مجدداً در سنندج او را به سر کارش برگرداندند. در این مورد چه می‌گوئید؟

جواب: (من و برهان پدر عرفان، باهم در یک مدرسه درس می‌خواندیم، تا آنجا که به یاد دارم یک کلاس پائین تر از من درس می‌خواند. در آن زمان ما از دست پدر این عرفان ذله شده بودیم. امکان نداشت روزی دو تن از ما باهم حرفی بزنیم و فردای آن روز این سخن به گوش ساواک نرسد. کسی نمی‌تواند این حقیقت را نفی کند. همه‌ی کسانی که در آن دوره در مدرسه‌ی ما بودند از این مسئله آگاهند. او تنها نبود، کسان دیگری نیز با او همکاری میکردند، اما او از همه فعالتر و همه‌ی کلاسها را زیر نظر داشت. به همین دلیل به راحتی در فرمانداری مریوان استخدام شد. سپس دوباره در سنندج او را به سر کارش بازگرداندند. اینرا فراموش نکنیم که جمهوری اسلامی در ابتدا اشتباهاتی کرد و کسانی را از ساوک شاه اعدام کرد و کشت. اما سپس دریافتند که این کارشان اشتباه بوده و آنان را مجدداً به سرکار برگرداندند. برای مثال می‌توانم از سروان قصیری و نوید نام ببرم و همه این را می‌دانند که آنان به این ترتیب شغلشان را حفظ کردند.)

سؤال: عرفان قانعی فرد دو کتاب به اسامی "پس از 60 سال"، زندگی و خاطرات جلال طالبانی، "تندباد حوادث"، گفتگوی او با عیسی پژمان، منتشر کرده و یک کتاب هم به نام "مافیای قدرت" ترجمه کرده است که این کتاب اخیر، ترجمه‌ی کتاب "سیاست کردها در خاور میانه" نوشته‌ی دکتر نادر انتصار در آلابامای آمریکاست. قانعی فرد در ترجمه دستکاری و تحریف بسیار کرده‌است. در هر سه کتاب با توسل به تحریف و مخدوش کردن و یا کم و زیاد کردن گفته‌های دیگران، بر علیه جنبش ملی کرد و در مورد رهبران آن به ویژه پیشوا قاضی محمد و ملا مصطفی بارزانی، همچنین دکتر قاسملو و سایر رهبران کرد و حتی خود مام جلال طالبانی مطالبی ارائه کرده که همه در جهت بدنام کردن این چهره‌های درخشان

جنبش رهاییبخش ملی کردستان است و بشدت آنان را مورد حمله و اتهام قرار داده‌است. علت این کار و هدف او از این اعمال چیست؟

جواب: (من نوشته کوچکی از عیسی پژمان خوانده‌ام که برایم بسیار جالب بود. از واقعیتی بحث می‌کرد و آن این بود که این آقا از ایران آمده و در بغداد مام جلال را پیدا کرده، مام جلال در آن زمان در بغداد درس می‌خوانده، و یکی از کسانی بوده که آرزوی گسترش و رشد جنبش ملی کردستان را داشته است، و برای رسیدن به این هدف از این آقا کمک می‌خواهد، و پژمان هم به او کمک کرده البته، کمک خوبی هم کرده تا بتوانند قیام را در کردستان سازمان دهند. خواندن این کتاب مرا بسیار آزار داد، بنظر من هیچ شیر پاک خورده‌ای و یا هیچ انسان آزاده ای نمی‌تواند این مطلب را بخواند و چندشش نگیرد. آخر چطور می‌توان در مورد مام جلال و ملا مصطفی چنین اراجیفی را بیان کرد. کسانی که همچون آنان، تمام زندگی خود را وقف مبارزه کرده اند. منظور من از گفتن این سخنان این است که نبایستی به صرف اینکه فلانی نویسنده و یا روزنامه نویس است با او نشست و برخاست کرده و با او گفتگو کنند بلکه بایستی در ابتدا تحقیقات لازم را کرده و بدانیم او کیست سپس اگر شایستگی داشت میتوان با او به مصاحبه نشست. نه اینکه به او فرصت داد با زیر زبان کشیدن این و آن، رهبران و شخصیت‌های بنام کردستان را بی‌آبرو کند.)

دکتر گلمراد مرادی



دکتر گلمراد مرادی در سال 1319 خورشیدی (1941 میلادی) در دهکده تپه کچل "زهاب"، چشم بجهان گشوده است. در قصرشیرین بزرگ شده است. دوره دکترا را در دانشگاه هایدلبرگ در علوم سیاسی و جامعه‌شناسی بپایان برده و تز پرفسوری خود را در سال 1999 منتشر کرده است. او از سال 1969 میلادی تا کنون در خارج از ایران و کردستان، بسر برده و چندین سال در دانشگاه‌های هایدلبرگ، هامبورگ و برمن، تاریخ جنبش‌های

کرد و زبان کردی و فارسی را برای دانشجویان مبتدی و دوره عالی تدریس نموده. اکنون حدود 43 سال است که مقیم شهر هایدلبرگ در آلمان فدرال است. از سال 1971 میلادی تا کنون مشغول فعالیت دانشجویی و کار سیاسی بوده است و از سال 1988 بعد صدها مقاله و چندین جلد کتاب به زبانهای آلمانی، فارسی و کردی نگاشته است. در حال حاضر یکی از فعالان حقوق بشر است که سالانه چندین بار از طرف سازمانهای غیر دولتی و مدافعان حقوق ملیتها و آئینهای اقلیت به سازمان ملل دعوت می شود و در اجلاس و نشستهای 16 و 17 و 18 و 19 حقوق بشر این سازمان شرکت کرده است و همزمان سخنگوی جامعه فرهنگی یارسان و عضو کمیته مرکزی جنبش دمکراتیک یارسان است.

سؤال: در این چند سال اخیر فردی بنام عرفان قانعی فرد با سوءاستفاده از کرد بودنش از ایران به جنوب کردستان آمده و با تنی چند از رهبران کرد دیدار و کتابی تحت عنوان "پس از شصت سال"، زندگی و خاطرات جلال طالبانی، نگاشته است. در این کتان 1056 صفحه ای، تنها 229 صفحه‌اش به جلال طالبانی اختصاص یافته و 827 صفحه‌ی دیگرش برگرفته شده از گزارشات ساواک، رکن دو و نقل و قول هائی از ساواکیهائی چون حسن پاکروان و عیسی پژمان برعلیه جنبشهای کردستان، جمهوری مهاباد و

شخصیتهائی چون پیشوا قاضی محمد و مصطفی بارزانی نگارش یافته‌است، او در این کتاب حتی مام جلال و احزاب دیگر کردستان را به مسخره گرفته، بنظر شما هدف این شخص از اینکار چیست؟

جواب: (البته پاسخ به این پرسش برای من بسیار تلخ است. چون من تصمیم داشتم که در برابر هیچ کردی، حتی دشمنم البته اگر دشمنی داشته باشم هیچگاه موضعی نگیرم، مگر این که ناچار شوم. زیرا نمی خواستم و واقعا نمی خواهم با پاسخ به نادانان مخالف، دشمنان خلق کرد را شاد نمایم. بخوبی بیاد دارم زمانیکه او را از استرالیا به آلمان دعوت کرده بودم، در دفتر کارم در هایدلبرگ و در مقام نصیحت به او میگفتم که فرزندم، شما و جوانان روشنفکر، آینده کردستان، و چشم و چراغ ملت کرد هستید. پس هر چه می توانید برای مردم انجام دهید تا دوستان این ملت فزونی یابند؛ زیرا ما اگر حتی یک دشمن هم داشته باشیم باز هم برایمان زیاد است؛ و اضافه کردم که آرزویم اینست که قلمت در راه خدمت بخلق کرد قرار گیرد؛ البته در آنزمان هنوز او را بخوبی نمی شناختم و او به این منجلا ب در نغلطیده بود. اما متأسفانه آرزوی من برآورده نشد و او براهی افتاد که من همواره از آن هراس داشتم؛ او قلمش را نه تنها در جهت خدمت به خلق قرار نداد که آنرا به منظور دشمن تراشی و تحریف تاریخ کردستان و تهمت زنی به شخصیتهای ملی این ملت بکار برد.

در اینجا دو باره تأسفم را ابراز کنم که همواره کسانی هستند که منافع حقیر شخصی را به منافع ملت خودشان ترجیح میدهند. اینکه افرادی یافت می شوند که مأموریت و وظیفه دارند که دشمنی ها را دامن بزنند و از این نم، کلاهی برای خود بدوزند. آنان در جهت اهداف حقیر خود، چنان وقایع را تحریف و مسائل را غیرواقعی جلوه می دهند که قلب هر انسان آزاده ای را جریحه دار می کنند. این وظیفه ی ماست که در مقابل آنان ایستاده و چهره ی واقعی آنان را برای ملت خود افشاء نمائیم.

اگر شما قبول داشته باشید که همواره افرادی هستند که منافع شخصی و آنی خود را در نظر دارند و اینکه تلاش می کنند که همیشه لحظه را غنیمت شمرده و برخلاف کسانی که جهت کسب آزادی و عدالت اجتماعی مبارزه میکنند و هیچگاه منافع شخصی خود را بر منافع جمعی و ملت خود مرجح

نمی دانند، سعی کردم که او را با نصیحت و مدارا به راه کسب آزادی و عدالت اجتماعی بکشانم ولی در همین جا باید این انتقاد را به خود وارد کنم که در شناخت او دچار اشتباه شده و تیر من متأسفانه به سنگ خورد. او خانزاده‌ای بود که با پوست و استخوانش ضد کمونیست، جاه طلب و اپورتونیست بود؛ او همچون یک مأمور کارکشته و با قلمی توانا، اعتماد همه را بخود جلب کرده بود. ولی این اعتماد سازی در نزد انسانهای آگاه دیری نپائید، زیرا آنان با شناختی که از او پیدا کردند، هرگز حاضر نشدند که دوباره او را ملاقات کنند. البته او هم دیگر احتیاج به ملاقات دوباره با آنان نداشت زیرا که با همان دیدار اول به هدف ننگین خود دست یافته بود. بعلاوه براینکه او بهتر از یک مأمور زبده و کارکشته می توانست واژه گا را چگونه انتخاب کند. او با کلمات شیرین و نه البته بطور علمی، کمونیست را رد میکرد. در همین جا باید اینرا هم بگویم که نه تنها او کمونیست نبود، بلکه ضد کمونیست هم بود. درست بهمین خاطر هم بود که نه تنها تمامی محافظه کاران آمریکائی و انگلیسی از او استقبال می کردند بلکه تمامی دیکتاتورهای جهان فرش قرمز جلوی پای او پهن کرده و مورد اعتماد همه ی آنان بود.

این آقا اگر هم مأمور بی جیره و مواجب آنان نباشد، ولی روشی که بکار می برد آنچنان است که این شک را برمیانگیزد که او یک مأمور کارکشته و زبده است. او می داند که چگونه قلب شخصیتهای مهم را به ترحم واداشته و با آنان ملاقات نماید. البته او هرگز نتوانست با یک شخصیت دموکرات و آزادیخواه دو بار ملاقات داشته باشد و همه ی انسانهای آزادیخواه و مترقی او را بایکوت کردند. صد البته دفتر کار همه ی ضدکمونیستها و دیکتاتورها همواره بر روی او باز مانده است. بهمین دلیل هم فکر نمی کنم مام جلال و کاک مسعود و حتی دمکراتهای دست چنم اروپائی او را یک بار دیگر بحضور بپذیرند. اینکه می گویند از کتاب 1056 صفحه ای فقط 229 صفحه آن به زندگی و مبارزه ی شصت یا هفتاد ساله ی مام جلال و 827 صفحه آن به مأموران دیکتاتورها اختصاص یافته، هیچ جای تعجب نیست. او فقط از نام بعضی شخصیتهای معروف استفاده کرده که اولاً بتواند دروغهایش را قالب کرده و وظایفش را انجام دهد. ثانیاً کتابش را در میان مردم پاک دل پخش کرده و ثالثاً به هدف و یا مأموریتی که به او محول شده، جامه‌ی عمل

بپوشاند. این مأموریتها هم چیزی نیستند بجز کم رنگ کردن شخصیت‌های نامداری که پر آوازه بوده و محبوب مردم هستند و هیچ نقطه ضعفی نداشته و از همان شصت و پنج سال پیش، خاری در چشم دشمنان و بویژه سیستمی که در برابر منافع خویش، آنان را به مانند دیواری غیرقابل عبور می دیدند، بوده است. به این دلیل می بایستی توسط یک عامل خودی، چهره این مردان بزرگ تاریخ را خدشه دار نمود. بدون شک سیستم‌هایی که از این قبیل افراد بومی حمایت کرده و سرمایه گذاری می نمایند، بهیچ وجه دوستان کرد نیستند و با تمام قوا می کوشند مثلاً نقش قاضی محمد این رادمرد تاریخ کرد و ژنرال بارزانی، رهبر نظامی و غیر قابل خرید را از قلب انسانهای شیفته آزادی و برابری بزدایند. این نوع افراد بومی مأموریت دارند این چهره های مردمی و درخشان را در اذهان عمومی کم رنگ کنند. این هم طبیعی است که دشمن بخواهد با پنبه سر ببرد و با سرمایه گذاری، افراد نخبه و بومی را بخرد. دیری نخواهد پائید که نوبت ترور شخصیتی قاسملوها و شرفکندی ها و غیره هم برسد. اکنون آشکارا می بینیم که چگونه شخصیت رهبران سیاسی و زنده احزاب کرد مانند هر دو جناح حزب دمکرات کردستان ایران و یا کومله و امثال آنان که علیه دیکتاتوری مبارزه می کنند، مورد هجوم سایتهای مختلف و بیشمار دیکتاتوری هستند. پس هدف این آقایان و برخی احزاب باصطلاح چپ دست ساز روشن است؛ و آن انجام مأموریت نا مقدسی است که بآنان واگذار شده، مأموریتی که حتی دشمنان خارجی ملت ایران نتوانستند از عهده ی آن بدر آیند به چنین خائنین بومی و برخی از سازمانهای باصطلاح چپ واگذار شده است.)

سؤال: این اتحاد عیسی پژمان و قانعی فرد از کجا سرچشمه میگیرد؟ چطور اطلاعات سپاه پاسداران به قانعی فرد اجازه داده که با عیسی پژمان، جاسوس ساواک شاه، تماس بگیرد؟ هدف جمهوری اسلامی از این کار چیست؟

جواب: (از آنجائیکه دیکتاتورها برای حفظ بقای خود به هر وسیله ای متوسل می شوند و حاضرند در این راستا، سرسختترین دشمنان خود را نیز با خود همراه نمایند و طبق تئوری مائو که میگوید: "دشمن دشمن من، دوست من است" عمل کرده و متحداً بر علیه ملت کرد که در حال پیشروی در جهت

بدست آوردن حقوق خود و استقرار سیستم فدرالی در کردستان است، به دسیسه‌های خود جامه‌ی عمل بپوشانند. پس اگر می‌بینیم که جمهوری اسلامی دست در دست ساواکیهای دوران شاه در حال توطئه‌چینی بر علیه ملت آزاده‌ی کرد هست، جای هیچ تعجبی ندارد. ضمن اینکه آنان بواقع، دو رژیم "شاهی و شیخی" ضد آزادی و ضد کمونیست هم هستند. پس می‌بینیم که آقای قانع‌ی فرد ضد کمونیست و هوادار فنودالیسم با آقای عیسی پژمان، ساواکی دوران شاه و پاسدار محسن رضائی روی یک میز نشسته و در حال کشیدن نقشه‌های شیطانی خود بر علیه آزادیخواهان بوده و هستند. و در این میان برای رد گم کردن، از افراد بیگناهی هم مانند من و امثال من استفاده می‌کنند. زیرا همه می‌دانند که کردها بسیار ساده لوح و پاکدل هستند و براحتی فریب می‌خورند. بخصوص اگر از کسی سخن نیکی بشنوند، حاضرند تا پای جان فداکاری نمایند.)

سؤال: پرفسور نادر انتصار در آلابامای آمریکا، کتاب "سیاست کردها در خاورمیانه"، را به زبان انگلیسی تدوین و قانع‌ی فرد آنرا به فارسی ترجمه کرده، و در دهها جای این ترجمه، متن را نه تنها بر ضد ملت کرد مخدوش و تحریف کرده که با چاپ شماری عکس در مؤخره‌ی کتاب، از جمله عکس دکتر عبدالرحمن قاسملو و دکتر صادق شرفکندی، ادعا کرده که گویا گروهی ناشناس قاسملو را در وین اتریش، و شرفکندی را در رستوران میکونوس در برلین، ترور کرده است، در این دو مورد شما چه نظری دارید؟

جواب: (من نه غیبگو هستم و نه به خرافات اعتقادی دارم، ولی میتوانم به شرافت تمام انسانهای پاک سوگند یاد کنم که مدتها قبل از اینکه شما این سؤال را پیش بکشید، این حدس را می‌زدم که بعد از حمله به پیشوا قاضی و ملامصطفی بارزانی، دیر یا زود نوبت به قاسملو و شرفکندی خواهد رسید. حال میبینم که چگونه پیشگوئی من درست از آب درآمده؛ اگر در زمانهای قدیم زندگی میکردیم، شاید همشهریهایی من به غیبگوئی من ایمان میآوردند، ولی همانطور که گفتم اگر میخواهیم با عوام فریبی و حيله گری مبارزه کنیم باید خودمان جلوی خرافات را بگیریم و نگذاریم که اعمال ما باعث توهم و پرورش هر چه بیشتر خرافات گردد.

همانطور که شما میدانید دیگر جنگ سرد به سر آمده و تئوریهای آمریکا و انگلیس که در آنزمان کاربرد داشتند، دیگر در جهان کنونی جای هیچگونه اعرابی ندارند. ولی متأسفانه هنوز هم کسانی هستند که بآن تاکتیکهای کهنه شده ی زمان جنگ سرد چسبیده اند و منافع شخصی و یا شغل استادی در کشور محل اقامتشان را، بر تمامی امور دیگر ترجیح میدهند. در مورد آقای نادر انتصار، باید بگویم هرچند من هرگز افتخار آشنائی با ایشان را نداشته و هیچ اثری از او نخوانده ام، ولی مصاحبه ی او را با رادیو "گردانه" شنیده و می توانم بگویم که جوابهای او تا حدی قانع کننده ولی بهیچوجه علمی نبوده اند؛ گرچه ممکن است با واژه های سیاسی آشنائی زیادی نداشته باشد و یا در دادن پاسخ، بدون توجه به مفاهیم آنان و با دستپاچگی اظهاراتی کرده باشد. در نتیجه من ترجیح میدهم که کتاب او را به فارسی یا انگلیسی خوانده و سپس نظر قطعی خود را ابراز نمایم. اما در اینجا این سؤال مطرح است که چرا، اولاً قانعی فرد، این کتاب را جهت ترجمه انتخاب کرده است؟ و مگر نه اینکه این کتاب در مورد کردها نوشته شده و جمهوری اسلامی ایران هم، همواره مخالف مسئله ی کرد در ایران است؟

آقای قانعی فرد از کجا و چگونه مطمئن به چاپ و انتشار ترجمه ی این کتاب در ایران بوده است؟ در ایرانی که، حتی اگر یکی از کتابهای مرا در دست کسی ببینند، او را بازخواست و زندانی کرده، و کتاب را هم مصادره میکنند؟ پس چرا و چگونه آقای قانعی فرد این اطمینان را داشته که این کتاب اجازه ی انتشار خواهد گرفت؟ در این مورد میتوان دو گمانه زنی کرد، حدس اول این است که آقای قانعی فرد خود در کتاب مزبور، در مورد ترور قاسملو و شرفکندی دست برده و آنرا عوض کرده. وحدس دوم اینست که واقعاً نادر انتصار در کتابش، این ترورهای بیشرمانه، توسط جمهوری اسلامی را به گروههای ناشناس نسبت داده است.

و اگر واقعاً آقای نادر انتصار چنین اعتقادی ندارد و این قانعی فرد است که در متن کتاب دست برده، باید بگویم که این امر در اروپا و آمریکا جرم تلقی میگردد و مجری آنرا میتوان در دادگاه های این کشورها به محاکمه کشیده و محکوم کرد. اگر قانعی فرد مرتکب چنین جرمی شده باشد دیگر نمی تواند به آمریکا و یا اروپا سفر کند.

در اینجا باید اعلام کنم که هرگاه شرایط به من اجازه داده، چه در سفرم به سازمان ملل و شرکت در نوزدهمین اجلاس حقوق بشر، همواره به ترور دکتر قاسملو اشاره کردم که در روزنامه‌ها درج شده است. و حتی در آنجا نقل و قولی از رئیس جمهور اطریش آورده ام که اعتراف کرده است، که دولت اطریش قاتلین اصلی دکتر قاسملو را در اختیار داشت، و اینکه نمیبایست آنان را آزاد میکرد. در آنجا گفته ام دکتر قاسملو با اعتقاد به راه حل مسالمت آمیز مسئله ی کردستان، حاضر شد با دشمنان ملت کرد پای میز مذاکره بنشیند. اما پاسخ جمهوری اسلامی به او، ترور و اسلحه بود. و یا اینکه در دیداری که در طی هفتاد و پنجمین کنگره ی انجمن قلم با دکتر فیشر رئیس جمهور اطریش داشتم، فرصت را غنیمت شمرده و مسئله ی ترور دکتر قاسملو را مطرح کردم.

آقای دکتر فیشر در حضور برخی از خبرنگاران اظهار داشتند که دولت آن زمان اطریش با آزاد ساختن قاتلین دکتر قاسملو مرتکب یک اشتباه بزرگ شده است. ایشان قول دادند که این نکته مهم را با دولت کنونی اطریش، در میان گذاشته و پرونده دکتر قاسملو را دوباره مورد بررسی قرار دهد. "نقل بمعنی" متأسفانه مدتی از این دیدار سپری شده، اما هنوز پرونده دکتر قاسملو از نو بجریان نیافتاده است.

آقای دکتر فیشر، رئیس جمهور اطریش در 75مین کنگره جهانی انجمن قلم اعلام می کنند: مسئله بقدری روشن است که خواجه حافظ شیرازی هم می داند. اما آقای قانعی فرد با طرح مجحول این مسئله و یا حتی ترجمه دست نخورده متن اصلی، ته مانده آبروی خود را برده است. او با این عمل خود فقط می تواند برای مدت کوتاهی عوامفریبی کند. اسناد و مدارک دولتهای آلمان و اطریش نشان می دهند که قاتلان دکتر قاسملو و دکتر شرفکندی و همراهانشان، مأموران دولت ایران بوده اند. حال اگر ما از همه این اسناد هم چشم بپوشیم، کافی است به اعترافات سعید امامی توجه کنیم، او می گوید: "درمورد اعدام کسانی چون شاهپور بختیار، عبدالرحمان قاسملو، صادق شرفکندی و محاربین دیگر، ما در وزارت اطلاعات کارمان اجرای کارشناسانه و سریع احکام ابلاغ شده بوده است". این مطلب با آنچه در کتاب خاطرات آیت الله منتظری آمده است کاملاً انطباق دارد. تا سیه روی شود، هر که در او غش باشد.)

سؤال: آیا ملا مصطفی بارزانی به پیشوا قاضی محمد و جمهوری کردستان خیانت کرد و آیا سقوط جمهوری کردستان به دلیل ساده‌لوحی پیشوا بوده، یا خیانت شوروی، انگلیس، آمریکا، ایران و ترکیه؟

جواب: (همانطور که در پاسخهای قبلی به پرسشهای شما هم گفته‌ام، تمامی سیستمهای مخالف حقوق و آزادی انسانی، از 70 سال پیش تا کنون سعی کرده اند، همواره نقش چهره های مردمی را کم رنگ کنند. و یکی از ابزارهای بکارگرفته شده ی آنان، نفاق افکنی بین افراد و شخصیتهای سرشناس و مردمی بوده و هست. به همین دلیل قانعی فردها، مأمور می شوند که این وظیفه نا مقدس را انجام دهند. بنا به شواهد و مدارکی که در دست است، نه فقط شواهد و مدارک دوستان ملت کرد، بلکه اسناد و مدارکی که توسط دشمنان خلق کرد منتشر شده اند، نشان می دهند که کمترین اختلافی بین رهبران ملت کرد در آن مقطع زمانی و بویژه بین زنده یادان پیشوا قاضی محمد و ژنرال بارزانی وجود نداشته است. ژنرال بارزانی در لحظاتی که قاضی محمد در چنگ ژنرالهای شاه اسیر بود، حاضر بود جان خود و دهها پیشمرگه ی کرد را فدا کرده تا قاضی را نجات دهد. این پیشوا بود که راضی نمیشد ملت کرد در ایران را رها کند. و این تنها اختلاف قاضی محمد با زنده یاد، عقاب کردستان، ملا مصطفی بود. اما در مورد کلمه ی خیانت، که شما در مورد کشورهای شوروی و آمریکا و انگلیس و ایران و... بکار برده اید، باید بگویم که من از این واژه های منحوس، زیاد دل خوشی ندارم، و حتی آنرا علیه افرادی مانند قانعی فرد هم بکار نمی گیرم. و بجای آن از کلمه ی اشتباه عمدی و یا سهوی و یا منفعت طلبی شخصی و دولتی نام میبرم. مثلاً میتوانم بگویم که انگلیس و آمریکا در آنزمان میخواستند با بوجود آوردن یک حکومت مرکزی مقتدر و دستنشانده در ایران، قراردادهای اسارت باری را به آن تحمیل نموده و از این طریق نه تنها منافع کشورهای خود را در ایران تأمین نمایند، که جلوی رشد کمونیسم در ایران و منطقه را سد نمایند. از جانب دیگر، استالین هم همین سیاست را با پیش کشیدن باصطلاح طرفداری از طبقه ی کارگر و زحمتکش مناطق محروم به پیش می برد. ولی تمامی اینها، وعده و وعید توخالی بودند، و بمحض اینکه او توانست امتیازی از دولت مرکزی

ایران دریافت کند، تمامی این وعده و وعیدها و کمک باصطلاح به جنبشهای آزادیبخش بدست فراموشی سپرده شده اند. اگر هم کمکی به مناطق محروم شد، بقدری ناچیز بود که اصلاً به حساب نمی آمدند. یکی از خصائل بسیار مردمی قاضی محمد معتقد به دین و غیرکمونیسست که باعث شده تا به امروز محبوبیت او در نزد مردم همچنان پابرجا باشد و همواره خاری در چشم دشمنانش بوده، این است که علیرغم اختلاف ایدئولوژیک که میتوانست با دیگران داشته باشد، نیک را از بد تشخیص میداد و هیچ پروائی نداشت که، اگر سیاستی را مضر می پنداشت آنرا نفی نکند. همین واقع بینی او باعث شده بود که نمایندگان انگلیس و آمریکا به قاضی محمد روی خوش نشان ندهند. در آن دوره ی جنگ و بعد از آن، حکومتهای ایران و ترکیه بی صلاحیت تر و چنان آشکارا دشمن ملت‌های تحت ستم بودند که بحث کردن در مورد آنان، فقط ابطال وقت است.)

سؤال: چرا جمهوری اسلامی ایران به انحاء مختلف، برضد حکومت اقلیم کردستان و رئیس آن، جناب مسعود بارزانی توطئه چینی کرده و تاریخ مبارزات ملت کرد را تحریف میکند؟

جواب: (ببینید این مسئله بسیار طبیعی است. من بارها در مقالاتم گفته‌ام که رژیم جمهوری اسلامی از رژیم شاه ناسیونالیست تر است. اگر من بخواهم دشمنی حکومت‌های دیکتاتوری منطقه را با ملت‌های تحت ستم، سنجیده و درجه بندی کنم، نخست دولت ترکیه و بعد ایران و سوریه و عراق و غیره را قرار می دهم. در مسئله برتری طلبی و ناسیونالیسم من هیچ فرقی بین محافظه کاران اپوزیسیون، از مشروطه خواه گرفته تا سلطنت طلبان و شاخه راست جبهه ملی و غیره با جمهوری اسلامی حاکم، قائل نیستم. مگر مرحوم داریوش همایون نمی گفت که اگر پای تمامیت ارضی ایران در میان باشد، او اسلحه بدست خواهد گرفت و در کنار جمهوری اسلامی علیه "تجزیه طلبان" خواهد جنگید؟ البته افکار مرحوم داریوش همایون در میان اکثریت برتری طلبان رواج دارد و هرکسی حقوق مساوی بخواهد و دم ازفدرالیسم بزند، در نظر اینان "تجزیه طلب" است! ازاین مقدمه کوتاه که بگذریم؛ معلوم است که موجودیت حریم کردستان

فدرال خاری است آتشین، در چشم نه فقط ترکیه، که ایران. بهمین دلیل اگر ایران و یا ترکیه توانائی داشته باشند در مدت بسیار کوتاهی حریم کردستان را از میان برخواهند داشت. حریم کردستان برای این آقایان ناسیونالیست کور، بویژه برای ملاحای ناسیونالیست ایران، غیر قابل تحمل است. تمام نا امنی‌ها حتی دربغداد و دیگر شهرهای عراق، از حریم کردستان، که بگذریم، توسط رژیم تهران انجام می‌گیرد. لازم است در همین جا نگرانی خودم را از وضعیت فعلی حریم کردستان ابراز کنم، در سفر اخیری که به کردستان داشتم، دریافتم که رژیمهای ترکیه و ایران در حال افزایش نفوذ اقتصادی و اطلاعاتی خود در آنجا هستند. و نه تنها از ثروت بیکران کردستان سودهای هنگفت می‌برند که مأموران اطلاعاتی این دو کشور تحت نام صاحبان شرکتها در اربیل و دهوک و کرکوک در حال گشت و گذارند. همچنین در سلیمانیه مأموران اطلاعاتی ایران مانند مور و ملخ در جنب و جوشند. و اینکه کردستان از نظر واردات مواد مصرفی کاملاً به این دو کشور وابسته شده است و در حالیکه حکومتهای ناسیونالیست این دو کشور ضد کرد بوده و نمی‌خواهند سر به تن یک کرد هم باشد. خلاصه اینکه این دو کشور دلشان به حال کردها نسوخته بلکه ب فکر پر کردن جیبهای خود هستند.)

سؤال: عملکرد جمهوری اسلامی ایران در رابطه با ملت کرد تا چه حدی با مصوبات سازمان ملل و حقوق بشر همخوانی دارد؟

جواب: (ببینید عزیزان، چرا راه دور برویم، همینکه جمهوری اسلامی، البته بمانند رژیم شاه، هرگز حاضر نیست ایران را کشوری کثیرالمله بنامد؛ بخودی خود دشمنی آنان را با ملت‌های ساکن در ایران بوضوح نمایان می‌سازد. شما اصولاً واژه ی "ملت‌های ایران" را که بنا بر تعاریف حقوقی بین المللی کاملاً بجا و به حق است، هرگز از زبان سیاستمداران جمهوری اسلامی نخواهید شنید. پس می‌بینیم که سیاستمداران جمهوری اسلامی همان کاری را می‌کنند که ناسیونالیست‌های نا آگاه خارج نشین می‌خواهند. از همه اینها که بگذریم جمهوری اسلامی کوچکترین توجهی به قوانین بین المللی در رابطه با آزادی ملیتها و حقوق انسانی، ندارد. آقای

رئیس جمهور اسلامی با پر روئی می گوید: "ایران آزاد ترین کشور جهان است" و وزیر خارجه او، آقای صالحی و رئیس ستاد حقوق بشر او، آقای محمد جواد لاریجانی علناً در پشت تریبون سازمان ملل دروغ می گویند و از حقوق انسانی در ایران دفاع می کنند، در حالی که عبدالفتاح سلطانی، وکیل مدافع را بی گناه و فقط برای دفاع از موکلش به 18 سال زندان محکوم کرده اند. سالهاست که محمد صدیق کبودوند رئیس سازمان حقوق بشر در کردستان در زندان بسر می برد و حتا پسرش اجازه ملاقات با او را ندارد. اگر برای مثال این را در نظر بگیریم که هیچ کدام از نمایندگان مردم کردستان که در مجلس قبلی نماینده مردم بوده اند، اجازه کاندیداتوری برای مجلس بعدی را دریافت نکرده اند، در حالی که اینها هیچکدام جرمی مرتکب نشده اند و هرکدام حد اقل چهار سال نماینده شماری از مردم کرد در مجلس شورای اسلامی بوده اند، بخوبی در می یابیم که جمهوری اسلامی ابتدائی ترین حقوق انسانی را، که در سازمان ملل رعایت آن یک امر طبیعی است، مراعات نمی کند.

با تشکر از جناب عالی، اگر مطالب دیگری در مورد دستگاههای جاسوسی جمهوری اسلامی ایران و کسانی چون قانعی فرد دارید، بفرمائید؟

جواب: (ممنونم که این امکان را به بنده اعطا فرموده‌اید تا نظر خودم را بیان دارم. در اینجا و دست آخر لازم میدانم حقیقتی را که هرگز نباید فراموش کرد برایتان یادآوری کنم و آن این است که سیستمهایی که بر اساس بیعدالتی و جور و ستم به حیاتشان ادامه می دهند، بایستی برای حفظ قدرت خود، از آنجائیکه از پشتیبانی مردم محروم‌اند، به یک نیرویی تکیه نمایند، که این نیرو، همان دستگاه سر کوبگر و سیستم اطلاعاتی و جاسوسی است که، در زمان رژیم شاه نامش ساواک و در جمهوری اسلامی، ساواما است. جمهوری اسلامی در طی عمر ننگین سی و چند ساله‌اش به تجربه دریافته است که فقط سیستم اطلاعاتی، کافی نیست بلکه دستگاههای تبلیغاتی با بودجه های کلان بکار انداخته و برای نمونه در مقابل هر سایت اینترنتی احزاب اپوزیسیون، یک سایت با همان نام و با

یک تغییر کوچک باز کرده تا مردم را به اشتباه بیاندازد و ثانیاً می‌کوشد با خرید افراد بومی و با هزینه‌ی هنگفت شایعه پراکنی کرده و واقعیت‌ها را قلب نماید. برای نمونه جمهوری اسلامی هرسال دو یا سه بار تعدادی از زنان و مردان کرد و آذری و غیره را زیرنام مدافعان حقوق بشر بسیج کرده و به سازمان ملل، بخش حقوق بشر با هزینه‌ی گزاف، "روزی 200 دلار" حق‌مأموریت به ژنومی فرستد، تا از حقوق ناروای جمهوری اسلامی دفاع کنند. حال از افراد بومی تحت فرمان مانند هوشمند راد و قانع‌ی فرد باصطلاح کرد و جاشهای دیگر می‌گذرم. آرزو دارم که جوانان کرد هشیار باشند و بدانند که رهائی ملت کرد تنها با فراگیری دانش بیشتر در خدمت خلق کرد امکان‌پذیر است. موفق و پیروز باشید.)

عومهر عهسری



عمر عصری در سال 1936 در دهکده‌ی "داشاغل" در حومه‌ی بوکان به دنیا آمده است. در علوم اسلامی تحصیل کرده و قبل از اینکه ملا شود، در دوران طلبگی به فعالیت‌های سیاسی روی آورده است. در سال 1958 به صفوف حزب دمکرات کردستان پیوسته و در سال 1963 زمانیکه سلول‌های تشکیلاتی حزب دمکرات برای ساواک فاش و در حدود 120 کادر این حزب دستگیر شدند،

نامبرده به جنوب کردستان فرار کرده و برای مدت یک سال در آنجا به سر برده است. سپس به کردستان ایران بازگشته و از طرف ساواک دستگیر و به مدت دو سال زندانی گردید. او در طول حیات سیاسی خود چهار بار دستگیر و زندانی شده است.

سؤال: چه شد که در آغاز انقلاب در سال 1979 شما به دفتر شیخ عزالدین حسینی پیوستید؟

جواب: (در زمان انقلاب، دوست استاد شیخ عزالدین و زمانی هم شاگرد او بودم. استاد شیخ عزالدین هفت الی هشت سال ملای دهکده‌ی ما بود. در دوره‌ی دکتر محمد مصدق که دهقانان قیام کردند، ارباب‌های منطقه، استاد شیخ عزالدین را از دهکده‌ی گولی مرزینگان اخراج کرده و او به قادر آباد آمد. من در قادر آباد نزد ایشان درس خواندم و سپس به مهاباد رفتم. در سال 1358 در مهاباد، مدرسه "مدرسه‌ی دینی- مترجم" تأسیس شده بود. من همراه با استاد به آنجا رفته و در آنجا درس خواندم. در سال 1959 که جمعی از اعضای حزب دمکرات دستگیر شدند من هم به مدت یکسال مخفی شدم و به بانه رفتم. از همین رو در دوره‌ی انقلاب نیز همچنان دوست استاد شیخ عزالدین باقی مانده و همراه با او به فعالیت سیاسی مشغول شدم و ما بنا بر اقتضای امکانات به انقلابیون یاری می رساندیم.

به هر حال استاد انسان بسیار والایی بود. من در آن زمان به هیچکدام از احزاب نپیوستم. زمانیکه دفتر استاد سازمان داده شد من هم یکی از اعضای مؤثر آن بودم و تا سال 1986 با این دفتر همکاری داشتم. و به دلیل برخی اختلافات در ارتباط با مسائل جنبش و بیماری، مدتی در اردوگاه آواره‌گان در کهریزه ساکن و سپس به سوئد آمده و پناهنده شدم.

سؤال: شما به عنوان شخصیتی دیرین که دل در گرو کردستان دارد، شناخته شده هستید. در این مدت که شما در صفوف مبارزین بودید، برایمان بگوئید که این جنبشها تا چه حد مسالمت آمیز بوده و چرا این مبارزه گاه‌ها مسلحانه شده و آیا شما این جنبشها را همواره برحق می دانید؟

جواب: (من بر این اعتقادم که خلق کرد، ملتی ستمدیده و اسیر است و بر این باورم که همه‌ی قیامها و جنبشهای ملی کردستان، علیرغم سیاستهای حاکم بر آنها و با تمام نواقصی که داشتند، همواره برحق بوده‌اند، حال چه مبارزه‌ی سیاسی، و یا مسلحانه و نظامی بوده باشد. زیرا اشغالگران کردستان آماده نیستند حقوق این ملت را به رسمیت شناخته و یا حتی باب گفتگو را با آنان باز کنند و حداقل حقوق ملی آنان را بپذیرند؛ و سرزمینشان را همواره تاراج و ویران کرده‌اند. به همین دلیل مبارزه‌ی ملت کرد یکی از خونین‌ترین مبارزات در تاریخ خلقهاست. گر چه ممکن است خلقهایی هم وجود داشته که بیشتر از خلق کرد دچار مصیبت شده باشند، ولی ما یکی از مظلومترین آنان هستیم و جنبشهای ما از خونینترین قیامهای ستمدیده‌گان به حساب می‌آید. باید اینرا نیز یادآوری کنم که از زمانهای قدیم، هیچگاه رهبران کرد خواهان جنگ مسلحانه نبوده‌اند، آنها صرفاً خواهان رسیدگی به خواسته‌هایشان بوده و می خواستند که دولتهای مرکزی گوش شنوایی به خواسته‌هایشان داشته باشند و در پی آزادی ملت خود و تثبیت حقوق خلق خود همچون ملتی آزاد، بوده‌اند. اما اشغالگران کردستان همواره بجای پاسخگویی به این خواسته‌های برحق و طبیعی خلق کرد، جنگ را به آنان تحمیل کرده‌اند. شاهد این صلح جویی را میتوان در جنبش سپتامبر در جنوب و جمهوری کردستان در شرق کردستان بعینه

مشاهده کرد. اما این اشغالگران بوده اند که همواره جنگ را بر آنان تحمیل کرده اند. به همین جهت هم هست که، کردها برای مقابله با اشغالگران سرزمینشان، چاره ای جز مقاومت مسلحانه در برابر ظلم و جور نداشتند و علیرغم میل باطنی خود، مجبور به اتخاذ این شیوه از مبارزه شده‌اند.)

سؤال: در سال 1991 شورای امنیت سازمان ملل متحد، محور 36 درجه را برای حفاظت از مردم جنوب کردستان تعیین کرد. از آن زمان تا سقوط صدام در سال 2003، سیاست ایران کشتار و ترور روشنفکران شرق کردستان در جنوب کردستان و کشورهای اروپایی بود، اما بعد از این سال، سیاست آنها تغییر کرده و تحریف و خدشه‌دار کردن جنبش و قیامهای کرد و بدنام کردن رهبران تاریخی کرد را در دیدگاه نسل نوین، مبنای سیاست خود قرار دادند. دلیل این سیاست جمهوری اسلامی به ویژه در جنوب کردستان چیست؟

جواب: (رژیم جمهوری اسلامی بر طبق فلسفه‌ی دینی خود، و همچون یک دولت اسلامی، دشمن آزادی و ضد حقوق بشر و مخالف حقوق ملیت‌هاست. این از سویی و از سوی دیگر، به اعتقاد من، جمهوری اسلامی می‌داند که اگر آزمون جنوب کردستان موفق شود و همچنان در بخشی از کردستان که در آن آزادی و دموکراسی برقرار و حقوق بشر رعایت میشود، به الگویی قابل تکرار در خاورمیانه تبدیل خواهد شد، و این خواب تمامی دیکتاتورهای منطقه از جمله جمهوری اسلامی را آشفته ساخته که به هیچ یک از حقوق حقه‌ی ملت‌های ساکن در کشورهای خود احترام نمی‌گذارند. به همین جهت وحشت سراپای آنان را فرا گرفته که نکند این آزمون امید را در دل خلق کرد ایران، فروزان کرده و آنان را به قیام بکشاند. به همین دلیل جمهوری اسلامی تا آنجا که برایش مقدور است، مبارزان کرد را ترور می‌کند. در همه‌ی موارد و به همه‌ی اشکال و از همه‌ی راه‌ها می‌کوشد، به وسیله‌ی عناصر فریب خورده‌ی ضد کرد، این آزمون را خدشه‌دار کرده و برای رسیدن به این هدف نیز با برنامه‌ی حساب شده عمل می‌کند.

حال برگردیم به نقش افراد بدخواه، یعنی کسانی که امروز در مورد گذشته‌ی کردها و رهبرانشان و تاریخ کرد بدگویی کرده و آزمون جنوب کردستان را ملامت می‌کنند. اینان به باور من مزدور هستند. اینان برنامه‌ریزی شده این کار را می‌کنند. دشمن ملت کرد و دشمن آزادی کردها هستند. وگرنه این آزمون با همه‌ی کاستی‌هایش که البته سران این آزمون خود به آن اعتراف دارند، غنیمتی بزرگ است. هر کردی باید به آن افتخار کند، همه باهم باید تلاش کنیم تا آنرا آرایش داده و رشد و گسترش دهیم. آن بخش از کردستان که در مورد آن اختلاف وجود دارد و به قلمرو حکومت کردستان باز داده نشده است باید به کردستان واگذار شود. من حکومت کردستان را در جنوب تجربه‌ی مثبتی ارزیابی می‌کنم. البته کمبودهایی وجود دارد، اما جای افتخار است و مردم باید به آن افتخار کنند. به همین دلیل است که جمهوری اسلامی نه تنها چشم دیدن آن را ندارد، که به هر طریقی و به هر وسیله‌ای، تلاش می‌کند این آزمون را در انظار مردم زشت جلوه دهد. وگرنه صدها کرد و بیگانه که به اقلیم کردستان سفر می‌کنند، اذعان دارند که این یک پیشرفت است. همه بر این باورند که آزادی در آنجا بیشتر از کشورهای همسایه وجود دارد، و دمکراسی و حقوق بشر در آنجا بیشتر مراعات می‌شود. حتی برخی ادعا میکنند که شرایط اقلیم کردستان را میتوان با اروپا مقایسه کرد.

سؤال: آیا شما قانعی فرد را می‌شناسید، یا نوشته‌ای از ایشان خوانده‌اید؟
به نظر شما یک نویسنده‌ی عادی در ایران می‌تواند آزادانه به همه جای دنیا سفر کرده و با مخالفان رژیم ارتباط گرفته، بدون اینکه از سوی رژیم جمهوری اسلامی مورد بازخواست قرار گیرد؟

جواب: (من قانعی فرد را ندیده‌ام، اما کسانی از معتمدین من که با او گفتگو کرده و نوشته‌های او را خوانده‌اند، گواهی می‌دهند که او دشمن کردهاست. کرد فروش و نوکر بیگانه است. به نظر من او مزدور و فریب خورده است. او بسیار با برنامه علیه جنبش و رهبران جنبش کرد سخن گفته و می‌نویسد و در استدلال‌هایش همواره به سخنان و نوشته‌های دشمنان ملت کرد استناد می‌کند. از عیسی پژمان نقل قول می‌کند. شاید

پژمان در اصل کرد باشد اما او مأمور ساواک بوده و دشمن کرده‌است. او مسبب کشتن و شکنجه و اعدام هزاران کرد است. پژمان، هنگامیکه به جنوب می آمد و به عنوان دیپلومات با مسئولین پارتی دیدار می کرد، دشمن جنبش کرد و ملامصطفی بود. دولت ایران و پژمان و شاه ایران هرگز از یاد نبرده بودند که زنده‌یاد ملامصطفی، زمانیکه رهبر جنبش در جنوب کردستان بوده، به کردستان ایران آمده و به جمهوری کردستان کمک کرده است. و به همین دلیل کینه ی عمیقی از او در دل داشتند. چرا که او فرماندهی قوای پیشمرگ جمهوری کردستان و یکی از چهار ژنرال این جمهوری بود. حتی افسران جنوب کردستان تحت فرمان ملامصطفی علیه ارتش ایران می جنگیدند. در صالح آباد و ماماشای سقز، آنان ضربه‌های مهلکی بر ارتش شاه وارد آوردند. اگر آنها بر حسب شرایط و دشمنی با دولت وقت عراق، به جنبش سپتامبر کمک می کردند، نه به دلیل دوستی با ملامصطفی، بلکه جهت حفظ منافع خود به این کار دست زدند، و در نظر داشتند تا خواسته‌های خود را بر دولت عراق تحمیل کنند. از آنجائیکه ایران و عراق بر سر مرزهای زمینی و آبی باهم اختلاف داشتند، و پس از گرفتن امتیاز از دولت عراق، در الجزایر آن موافقتنامه‌ی ننگین را بر علیه جنبش کرد امضاء کردند.

شاه ایران و عیسی پژمان دشمن کرد و ملامصطفی و رهبران جنبش سپتامبر بودند. به همین دلیل هم هست که قانعی فرد از او نقل قول می کند. اینها دشمنان ملت کرد هستند و مردم کردستان، به ویژه آنان که فعالیت سیاسی می کردند آنها را می شناسند. به این دلیل من فکر میکنم قانعی فرد با برنامه خیانت می کند. او را فریب داده، جهت خیانت به خلق کرد آموزش داده و برایش وظیفه تعیین کرده‌اند که گذشته و حال کرد را تحریف، و برای این عمل هم از دشمنان ملت کرد نقل قول می کند. چرا او از کریس کوچپیرا نقل و قول نمیکند و یا اینکه چرا به این همه گزارشگر و نویسنده‌ی چپ و راست اروپا و آسیا که به کردستان رفته و بارزانی و رهبران کرد دیدار کرده اند استناد نمی کند. آنها همگی در مورد برحق بودن مبارزات مردم کردستان و مظلومیت ملت کرد سخن گفته و نوشته‌اند. من خود از ده‌ها خبرنگار شنیده‌ام که ملامصطفی، شخصیتی سیاسی، دلیر و میهن پرست بود که شرایط زمانی و مکانی جنبش را بخوبی درک میکرده

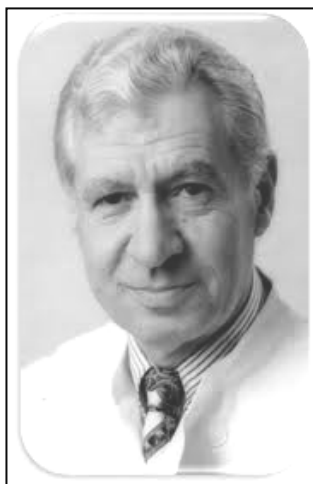
و به همین دلیل هم توانسته بود میان دو ابرقدرت آمریکا و شوروی به چنان شیوه‌ای رفتار کند که هیچکدام از آنها او را دشمن خود تصور نکرده و او را تحت فشار قرار ندهند و بر علیه او اقدامی خصمانه بعمل نیآورند. بدین ترتیب توانسته بود تعادل را بین این دو نیرو حفظ کند. به همین جهت است که قانعی فرد مجبور شده به سخنان ساواکی‌ها استناد کند و نه به گفته‌های این خیل روزنامه‌نگاران و خبرنگاران و سیاستمدارانی که در آن زمان با پیشوا قاضی محمد و ملا مصطفی آشنائی داشته و گفتگو کرده‌اند. در این اواخر، در سالروز وفات زنده‌یاد ملامصطفی، ده‌ها تن از روزنامه‌نگاران و سیاستمداران روسیه و اروپایی و آمریکایی، طی مصاحبه‌هایی، همه با احترام و همانند رهبری بزرگ که توانست رابطه‌ای متعادل بین دو ابرقدرت شرق و غرب ایجاد کند، یاد می‌کردند.

علاوه بر این‌ها، مبارزه و فداکاری و از خودگذشتگی او، و بخصوص راهپیمایی او به همراه با 500 پیشمرگه از کردستان و در جنگ و گریز با سه دولت اشغالگر، تا رسیدن به شوروی، او را به یک قهرمان افسانه‌ای خلق کرد تبدیل کرد. اگر ملا مصطفی ملیتی دیگری داشت و رهبر ملت دیگری بود، تا بحال ده‌ها فیلم در مورد مبارزه و زندگی او ساخته بودند. اما چرا آقای قانعی فرد اینها را نمی‌بیند؟ چرا تنها در جستجوی گفته‌های بی اساس جاسوسان، بدکاران، مزدوران و نوکران اشغالگر کردستان است؟ من قانعی فرد را شخص خائنی میدانم و از کسان دیگری هم شنیده‌ام که فردی خودفروش است. او دشمن کرده‌است و در مصاحبه‌هایش هم این امر را پنهان نکرده است. برای هر انسان آزاده و شریفی این سؤال مطرح است که، در ایرانی که حتی یک هوادار معمولی، حزب و یا جریان سیاسی، با کمترین فعالیت و یا ابراز نظری و یا پخش اعلامیه‌ای، بسرعت دستگیر و زندانی و حتی اعدام می‌شود، چگونه است که فردی که با بزرگمردان کرد گفتگو کرده و در مورد تاریخ کرد سیاهه می‌نویسد، براحته به ایران برگشته و هیچ اتفاقی هم برایش نمی‌افتد؟ از همین واقعیت میتوان دریافت که در خائن بودن قانعی فرد شک و شبهه‌ای نیست. این یک تهمت به او نیست، بلکه او مزدوری خائن و اجیرشده توسط وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی است.)

سؤال: استاد عمر سپاسگزارم، اگر مطلب دیگری دارید لطفاً بیان کنید!

جواب: (دلم می‌خواهد همینقدر بگویم که هر کسی میتواند تاریخ دویت ساله‌ی مبارزه‌ی ملت کرد را مطالعه و احیاناً مورد نقد قرار دهد و اشتباهات و نواقص این جنبش و کم‌کاریهای رهبران آنرا روشن نماید. ولی در این میان یک چیزی را نباید فراموش کرد و آن اینکه این رهبران هرگز به مبارزه و جنبش خلق کرد خیانت نکرده و حتی جانشان را در این راه فدا کرده اند. آنان میهن پرست بوده و به خلق خود خدمت کرده اند. پس بایستی اشتباهات آنان را در ظرف و توان و شرایط کردستان آن دوره در نظر گرفت تا بتوان به انتقادی علمی از آنان پرداخت و سپس از نتایج مثبت و یا منفی آنها تجربه گرفت، تا در آینده، رهبران فعلی دچار همان اشتباهات نشوند. خلاصه کنم که هر کس در میدان عمل باشد، دچار اشتباه میشود و به گفته‌ی آن فیلسوف مشهور، "فقط کسانی اشتباه نمی‌کنند که هرگز دست به عمل نزده‌اند" پس بایستی مرز بین اشتباه و خیانت را شناخت و از آن نتیجه‌ی لازم را گرفت.)

دکتر حسن شتوی



دکتر حسن شتوی در شب یلدای سال ۱۹۴۰ در روستای خدر ئاوه "خضر آباد" منطقه‌ی دره قاسملو بدنیا آمد. بدلیل سیاسی بودن اعضاء خانواده‌اش، در سال ۱۹۵۵ وارد فعالیت های سیاسی شده و در همان سال به اتهام هواداری از حزب توده ایران دستگیر و مدت پنجاه روز زندانی و زیر شکنجه قرار گرفته‌است. بعد از اتمام تحصیلات متوسطه در سال ۱۹۶۱ برای ادامه تحصیل به استانبول سفر کرده و به مدت ۳ سال و شش ماه در دانشکده‌ی پزشکی مشغول کسب دانش می شود، قبل از اتمام تحصیلات به

دلیل مبارزات سیاسی علیه رژیم شاه و همکاری و کمک به جنبش خلق کرد در کردستان جنوبی، از آنجائیکه خطر دستگیری می رفت، مجبور به ترک کشور ترکیه شده، و در سفری به اروپا بالاجبار در آلمان رحل اقامت می گزیند و دوباره در سال سوم دانشکده‌ی پزشکی دانشگاه "لودوویک ماکزیمیلان" مونیخ ثبت نام کرده و ادامه تحصیل میدهد. سال ۱۹۶۹ مدرک دکترای دریافت کرده و سال ۱۹۷۵ در رشته‌ی جراحی تخصص خود را به اتمام رسانده و تا سال ۱۹۸۵ معاون رئیس آکادمی بخش جراحی بیمارستان دانشگاه بوده است. از سال ۱۹۸۵ تا ۲۰۰۵ بیش از بیست سال در آلمان رئیس بخش جراحی و سرطان بیمارستان علمی دانشگاه بوده است. به جهت یاری به زلزله زدگان، به آواره‌ها و زخمیهای جنگ در کردستان، به جنگ زده‌گان و مردم فقیر و محروم، در سال ۲۰۰۰ نشان افتخار یونسکو دریافت میکند. او همچنین در راستای خدمات به علم پزشکی و سرطان، مدال افتخار نقره را بدست آورده است.

در سال ۱۹۶۳ به همراه ۳ دانشجوی کردستان جنوبی، انجمن دانشجویان اروپا، شاخه‌ی استانبول را بنیاد می نهد و همزمان در اروپا نیز با سازمان روشنفکران کرد ایران همکاری کرده و همراه زنده ییاد دکتر عبدالرحمن قاسملو، امیر قاضی، محمد مهتدی، سلیم بابان زاده و حسن قازی و چند

نفر دیگر روزنامه‌ی کردستان را منتشر می‌کنند. در سال ۱۹۷۰ به عنوان مهمان در کنگره‌ی ۸ پارت دمکرات کردستان در منطقه‌ی "ناوپردان" شرکت کرده و در آنجا برای اولین بار با زنده یادان ملا مصطفی و پسرش ادريس بارزانی ملاقات می‌کند. در کنگره‌ی سوم حزب دمکرات کردستان ایران به عضویت کمیته‌ی مرکزی انتخاب می‌شود. در کنگره‌ی چهار حزب دمکرات، او مخالفانش را با اشغال افغانستان توسط ارتش شوروی اعلام می‌کند و به جهت اینکه رهبری حزب دمکرات از این اشغالگری دفاع می‌نمود، او در این کنگره، خود را برای عضویت در کمیته‌ی مرکزی کاندید نمی‌کند. دکتر حسن شتوی در حال حاضر در اروپا زندگی می‌کند و در عرصه‌ی ملی کردستان "گردایه‌تی" شخصیتی مستقل و در راه خدمت به ملت و وطنش با پایداری و مقاومت، همچنان فعال است. او به زبانهای کردی، فارسی، ترکی اذری، انگلیسی، آلمانی و ترکی استانبولی مسلط است. ایشان به پرسشهای من چنین پاسخ می‌دهند

سؤال: از سال ۱۹۹۱، سرآغاز تحلیل رفتن رژیم بعث صدام حسین تا لحظه‌ی سقوط آن یعنی در سال ۲۰۰۳، جمهوری اسلامی با پیروی از سیاست ترور فیزیکی و از بین بردن مخالفان و فعالان سیاسی نه تنها بیش از ۳۰۰ عضو و مبارز سیاسی شرق کردستان را در کردستان عراق ترور کرد، بلکه همزمان در خارج از وطن، یعنی در اروپا و دیگر کشورهای عربی و ترکیه نیز به همین شیوه عده‌ی زیادی از شخصیت‌های سیاسی را ترور نمود. این رژیم پس از این سال، سیاستهای خود را جهت فشار هر چه بیشتر بر هر دو بخش شرق و جنوب کردستان تغییر داده و با صرف هزینه‌ی گزاف و به خدمت درآوردن عده‌ای از آخوندهای خودفروخته و از طریق منابر و مساجد، در بخش شرقی کردستان، حمله‌ی بی وقفه‌ای را بر علیه تجربه‌ی حکومت منطقه‌ی جنوب کردستان آغاز و در این حملات بخصوص در مخالفت با آزادی زنان و همچنین در مخالفت با بیانات مسعود بارزانی، رهبر جنوب کردستان و تأیید و ایستادگی او در برآورده کردن حقوق و مطالبات ملت کرد، تبلیغات بی وقفه و زهرآگینی را سازمان داده‌اند. در این تبلیغات گفتاری و نوشتاری، همچنین سران رژیم جمهوری اسلامی سعی میکنند، پیشوا قاضی محمد را فردی ساده لوح و مسبب سقوط

جمهوری کردستان قلمداد کرده و حتی پا را از این هم فراتر نهاده، مصطفی بارزانی را به تلاشی این جمهوری نوپای متهم می‌کنند. به نظر شما دلیل این تحریف و واژگونه نمائی تاریخ از سوی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی و اطلاعات سپاه پاسداران چه بوده و کدامین هدف را نشانه می‌روند؟

جواب: (قبل از آنکه پرسش شما را پاسخ دهم، لازم می‌دانم اشاره ای کوتاه به چند نکته‌ی اساسی داشته باشم. جمهوری اسلامی رژیمی ایدئولوژیک است و بر اساس ایدئولوژی، برنامه و پلاتفرم حکومتی خود را تعیین کرده است. در ساختار اسلام سیاسی و به خصوص قرائت شیعی و رادیکال این ایدئولوژی، مخالفین را به دشمن خدا تعبیر و تعریف می‌کنند و کشتن و از بین بردن فیزیکی آنان را وظیفه و حتی فراتر از آن تکلیف دینی پیروان خود می‌دانند. هوادارن اسلام سیاسی، خود را "مجاهد" (کسی که در راه خدا می‌جنگد) نامیده و در حال جهاد با دشمنان و حتی مخالفان فکری و دگراندیشان خود بصورت آماده باش کامل قرار دارند.

بدنبال مصادره‌ی انقلاب خلق‌های ایران، حکومت ملیتاریزه شده‌ی ولایت فقیه به نیت جهانی کردن حکومتش و حتی برای برپایی دارالاسلام در مقابل دارالکفر قدم مهمی برداشته و این خواسته‌ی خود را هم پنهان نکرده است. با تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی که پسوند ایران را هم یدک نمی‌کشد! عملاً نشان داده که چه اهداف و امیال شوم سیاسی در سطح جهانی، منطقه‌ای و داخلی در سر می‌پروراند. سیستم ولایت فقیه تا کنون با استفاده از ثروت و منابع بسیار غنی کشور ایران یعنی نفت، بسیار زیرکانه اقدام به پیاده کردن سیاست دراز مدت خود نموده که در فوق به آن اشاره کردم. این رژیم با سازماندهی سپاه پاسداران توانسته خود را به خلق‌های ایران و منطقه تحمیل کند. تحریف، ترور، قتل و کشتار، اعدام، زندان و شکنجه همواره جزو سیاستهای لایتجزای این رژیم بشمار آمده و از سوی دیگر به تاراج بردن ثروت و منابع کشور و رواج فساد و بی‌اخلاقی، در رأس سیاست‌های جمهوری اسلامی قرار گرفته است.

ترور فیزیکی شخصیت‌های مبارز به روشهای مختلف به دست مزدوران و سربازان گمنام امام زمان، نامی که جمهوری اسلامی برای جنایتکاران خود

برگزیده، ضربه ای مهلک به سیاستمداران و مبارزان اپوزیسیون ایران وارد کرده است. خلق کرد همواره در نوک پیکان حمله‌های تروریستی جمهوری اسلامی قرار دارد. به شهادت رساندن صدها مبارز کرد که نام آورترین آنها، دو دبیر کل حزب دمکرات کردستان ایران، زنده یادان دکتر عبدالرحمن قاسملو و شادق شرفکندی و هم‌زمانشان می باشند، که لطمه ای سهمگین و مهلکی به مبارزات آزادیخواهی و حق طلبانه‌ی خلق کرد وارد آورد. خلق کرد و به ویژه حزب دمکرات کردستان ایران تا به امروز هم، از دست این ترورهای ناجوانمردانه و شوم در رنج است.

عموماً جمهوری اسلامی، مردم را به طیف خودی و غیر خودی تقسیم کرده است. انکار و حذف کسانی که غیر خودی شناخته می شوند و به ویژه آن عده که با مبارزه سیاسی به مقابله‌ی سیاست های استبدادی و تمامیت خواهانه این سیستم برخاسته و برعلیه دیکتاتوری ولایت فقیه مبارزه می کنند، استراتژی این رژیم را شامل می شود و این غیر خودیها، سرنوشتی جز قتل و نابودی و ترور در انتظارشان نیست. ترور، ریشه در باورهای ایدئولوژی شیعه به خصوص حاکمیت ولایت فقیه دارد. بی شک، خلق کرد تنها قربانی این سیاست جمهوری اسلامی نیست، بلکه همانطوری که اشاره کردم سرنوشت غیر خودی ها با قتل و ترور و نابودی گره می خورد. در چندین سال گذشته هزاران نفر قربانی این سیاست شده‌اند و متأسفانه جمهوری اسلامی تا کنون در این عرصه دست بالا را داشته و کسی نتوانسته و یا نخواست است، مجازاتش کند. همانطوری که اشاره کردم استراتژی و سیاست اصلی جمهوری اسلامی در مقابل غیر خودی ها، بلا تغییر و ابدی است. اما در مراحل مختلف، تاکتیکهای مخصوص هم بکار می برد، وقتی زمینه مناسب و نیاز به ترور فیزیکی بود بدون چون و چرا آن را انجام داده و زمانی که نوبت به ترور شخصیت‌های مؤثر و بدنام کردن آنان رسیده، بدون درنگ و فوت وقت به نحوی برنامه ریزی شده، ترور شخصیتی را به انجام رسانده است.

آنچه در جنوب کردستان رخ می دهد و شما به آن اشاره کردید، منظور و هدف مشخصی در پشت این برنامه قرار دارد. برای جمهوری اسلامی این امر مهمی است که اگر توانست، از تأثیر گذاری شخصیت ملی و کاریسماتیک تاریخی کرد، کاسته و از تشکیل و بروز و قدرت یابی فکر و

اندیشه‌ی ملی ملت کرد جلوگیری کرده و با به بیراهه کشاندن آن، آنرا نابود و یا خنثی نماید. امروز تجربه‌ی حکومت داری منطقه ای کردستان و پروسه‌ی گذار دمکراسی و در نهایت تشکیل دولت-ملت کردستان و به ویژه نقش و جایگاه پرزیدنت بارزانی، نگرانی فزاینده دولت و دیگر نهادهای قدرت در کشور ایران را برانگیخته است. نگرانی ایران از دو جنبه است، یکی از زاویه‌ی دیدگاه و ایدئولوژی مذهبی یعنی شیعه‌ی افراطی و دیگری در عرصه‌ی سیاسی.)

سؤال: جمهوری اسلامی توسط فردی به اسم عرفان قانعی فرد، اهل مریوان که خانواده‌اش در دوران سلطنت پهلوی، بسیار بدنام و خودفروش و جاسوس بوده اند، مشغول جعل و تحریف تاریخ کردستان است، و در این راستا در تلاش مستمر است تا جایگاه رهبران را در نزد نسل جدید به زیر سؤال برده و از قرب و منزلت آنان بکاهد. او با توسل به اسناد ساختگی و جعلی و با برخورداری از حمایت قدرت های از ما بهتران، همچنین سعی دارد تا آن رهبران را افرادی تروریست معرفی کند، نظر شما در این مورد چیست؟

جواب: (آنچه امروز به شیوه‌ی خبررسانی از راه رادیو و تلویزیون و سایتهای اینترنتی و نوشته های مجعول، پخش میشود و در آنها به تاریخ و به ویژه رهبران نامدار کردستان، حمله ور میشوند، بخشی از برنامه های جمهوری اسلامی و در پشت صحنه ی این خیمه شب بازی تبلیغاتی، اهدافی بس ویرانگر و خطرناکی در مقابل جنبش ملت کردستان قرار دارد. ما باید با هوشیاری و حس مسئولیت این سیاست و برنامه ها را شناخته و با موضع گیری ملی و ناسیونالیستی در مقابل این اعمال مخرب ایستادگی کنیم و سیاست ضد کردی جمهوری اسلامی و عده‌ای از نیروهای اپوزسیون ایرانی را افشاء و خنثی نمائیم. زمانیکه جمهوری اسلامی باصطلاح پروژه‌ی جنگ نرم خود را اعلام کرد، بخش مهمی از آن را به کردستان اختصاص داد، که مبنی بر آن، شاخه‌ای از سپاه پاسداران وظیفه‌ی جعل تاریخ و تشویش اذهان عمومی را به عهده گرفت. عرفان قانعی فرد کسی جز مهره و عروسک خیمه شب بازی این سناریوی از پیش آماده شده ی

سپاه پاسداران نیست. جهت اطلاع خوانندگان باید بگویم که این حضرت قانعی فرد که خود را باصطلاح کارشناس، محقق تاریخ و دکتر معرفی می‌کند، و گویا دارای لیسانس زبان انگلیسی هم هست، و پدرش اهل مریوان و در اوایل انقلاب، فرماندار شهر مریوان بوده و مادرش هم اهل سنندج می‌باشد، او با اینکه کرد و اهل سنت بوده، برای به تاراج گذاشتن تاریخ خلق کرد، مذهب عوض کرده و به شیعه ی اثنی عشری گرویده است. متأسفانه عده ای از سرشناسان ملت کرد، خواسته و یا ناخواسته، دانسته و یا ندانسته در به ثمر رساندن پروژه ی ویرانگر جمهوری اسلامی، توسط قانعی فرد، کمک شایانی نمودند.)

سؤال: تا چه اندازه می‌توان به نوشته‌های قانعی فرد اطمینان داشت؟ نظرت در باره ی کتاب خاطرات جلال طالبانی تحت عنوان "پس از ۶۰ سال"، زندگی و خاطرات جلال طالبانی، چیست؟

جواب: (ماجرای قانعی فرد زمانی بیشتر آشکار و افشاء شد که پروژه‌ی نوشتن خاطرات جلال طالبانی مطرح شد. دکتر کمال فنوادی، مدیریت و سرپرستی پروژه‌ی خاطره نویسی را بدست گرفت و با صرف هزینه ی هنگفت و باد آورده، کتابی به نام "بعد از شصت سال" به زبان فارسی نوشته و چاپ و منتشر کرد. این کتاب علاوه بر اشتباهات فاحش تاریخی، مملو از اغلاط نوشتاری و جعل اسناد تاریخی و تحریف حقایق و واقعیات، به بازار آمد. کتاب فوق چنان گندی به بار آورد و آش آنچنان شور شد که صدای شیخ درآمده و زبان به اعتراض گشود! جلال طالبانی به فاصله‌ی کمی در مورد آن کتاب از خود سلب مسئولیت نمود!! کمال فنوادی در ادامه‌ی پروژه‌اش از آقای صلاح الدین آشتی اهل مهاباد و سردبیر سابق مجله مهاباد درخواست میکند که این کتاب را به زبان کردی ترجمه کند، اما ایشان پیشنهاد را رد می‌کند و به اطلاع اتحاد میهنی کردستان می‌رساند که نوشته‌ی قانعی فرد انباشته است از تحریف و جعل اسناد تاریخی و حتی از لحاظ نوشتاری و دستور زبان فارسی کاستی‌های فراوانی دارد و برای ترجمه و چاپ فارسی مناسب نیست، اما اتحاد میهنی کردستان با صرف مبلغی هنگفت و با حمایت و لابیگری سیاسی بالاخره کتاب را به

زبان فارسی چاپ و منتشر کرد!

عرفان قانعی فرد، این مزدور مشهور، از هر فرصتی بدستور فرماندهان خود و از طریق قدرت مالی و صرف هزینه ی زیاد مثل هر خودفروش و یا جاش دیگر، امیال ناپسند و نیت خائنانه خود را نسبت به مبارزان و رهبران راستین کرد به ویژه زنده یاد پیشوا، بارزانی و دکتر قاسملو پنهان کرده و در جهت ترور شخصیتی نامدارترین رهبران کردستان، آنچه از دستش برآمده انجام داده است. مأموریت این خود فروش در شرایط و فضای مشخص، ظاهراً تحت عنوان محقق سیاسی و تاریخی ولی در باطن با رویکردی مزورانه و هدفی خرابکارانه مشغول تخریب و ترور شخصیت رهبران جنبش آزادیخواهانه‌ی خلق کرد بوده و سعی وافر در جعل و تحریف تاریخ و واقعیات کرد و کردستان دارد.

قانعی فرد با سرقت و جعل مدرک علمی، خود را کارشناس و محقق عرصه‌ی سیاسی و تاریخی جا می زند، تا کنون با جعل سند و متأسفانه با کمک مالی و پشتیبانی و حمایت چند مرجع کردی و سپاه قدس، برای خدمت کردن به مخالفان و دشمنان کرد از هیچ کار تخریبی و تفرقه انگیز پرهیز نکرده است. جمع آوری اطلاعات و چاپ کردن خاطرات جلال طالبانی نمونه‌ی آشکار این گونه اعمال قانعی فرد بوده که جار و جنجال فراوانی برپا کرد و متأسفانه مسئولیت تحریف و فتنه انگیزی نامبرده را کسی به عهده نگرفت. هرچند دست های پنهان و پشت پرده‌ی این سناریو برای مبارزین و بسیاری از افراد روشنفکر آشکار شد.

سؤال: میتوانید دیدارتان با رئیس مصطفی بارزانی را در سال ۱۹۷۰ برایمان شرح دهید؟

جواب: (سال ۱۹۷۰ پارت دمکرات کردستان جهت برگزاری و شرکت در هشتمین کنگره‌ی خود، چهار نفر را از اروپا و از چهار بخش کردستان برگزیده بود که عبارت بودند از: من، حسن شتوی، از شرق کردستان "ایران"، نظام الدین کایا از شمال کردستان "ترکیه"، روز نوری شایس جنوب کردستان "عراق"، محمد صالح جمعه از غرب کردستان "سوریه"

زنده یاد ادريس بارزانی که امورات داخلی خاندان بارزانی را برعهده



داشت، یک شب، ساعت ۲ بعد از نیمه شب، ما را همراه خود به دیدار رهبر مبارز، ملا مصطفی برد. دیدار با رهبر بزرگترین جنبش کرد، برای ما اتفاقی پر افتخار و دلپذیر بود. در این نشست ۳ ساعته، رهبر با رهنمود هایش ما را راهنمایی کرد و از تجربیات زندگی مبارزاتی خود برایمان صحبت نمود. بیش از یک ساعت در مورد سیاست

جهانی و دولت های عربی و کشورهای که خاک کردستان را تصرف کرده اند، بحث نمودند. در ادامه در باره ی قیام شیخ محمود، ژنرال احسان نوری پاشا، قاضی محمد و جمهوری کردستان در مهاباد، بیاناتی مهم و عمیق سیاسی ایراد فرمودند. به شدت به حکومت بعث عراق و ایران تاختند. بعداً از ما پرسید، فرزندانم از کجا آمده اید؟ اولین نفر از ما پاسخ داد از کردستان ترکیه، او سپس از نفر بعدی سؤال کرد و او پاسخ داد از کردستان عراق، زمانی که نوبت به پاسخ من رسید او با تندى و عصبانیت، اظهار داشت که چرا می گوئید کردستان عراق، کردستان ایران؟ فرزندانم پس در اینصورت کردستان ملت کرد کجاست؟! و سپس ادامه داد که هر کجا کرد زندگی کند آنجا منطقه ی کردستان است. از اظهارات ملا مصطفی در می یابیم که او ایمان و باور کامل به یک پارچگی جغرافیائی کردستان داشت! او معتقد به همبستگی ملت کرد، در تمامی نواحی کردستان بود. در این دیدار و گفتگو از زاویه ی ارتباطات، بخوبی برایمان آشکار و مفهوم شد که زنده یاد ملا مصطفی بارزانی، شخصیت سیاسی برجسته، مبارزی کم نظیر و آزادیخواهی خستگی ناپذیر، پیشمرگی رشید، دلاور و رهبری با ویژگی های قابل ستایش است.)

محمد رضا اسکندری



محمد رضا اسکندری در سال 1961 در شهر مهران واقع در استان ایلام به دنیا آمده است. از سنین 13- 14 سالگی به مذهب علاقمند شده و از 16 سالگی به فعالیت سیاسی پرداخته است. در زمینه شیعه‌گری فعال بوده و برای مدتی هم عضو انجمن ضد بهائیها بوده است. سپس به نظریات دکتر علی شریعتی گرایش پیدا کرده و در سالهای 1978- 1979 اندیشه‌ی مجاهدین و مارکسیزم توجه او را

جلب می‌کنند. او به عضویت سازمان مجاهدین در آمده و تا سال 1981 در این سازمان فعالیت می‌کرده است. در این سال دستگیر شده و تا سال 1986 در زندان جمهوری اسلامی بسر برده. پس از آزادی به عراق رفته و به کمپهای مجاهدین می‌پیوندد. اما پس از جنگ اول خلیج که مجاهدین خلق در مناطق جلولا، کفری و سلیمان بگ و توزخورماتو بر علیه ملت کرد به یاری صدام به جنگ پرداختند او از سازمان مجاهدین خلق کناره گرفته و پس از تحمل یک سال زندان و آنهم در زندان سازمان مجاهدین خلق در کمپهایی که در عراق داشتند، در سال 1992 به کشور هلند پناهنده میشود. او مدت چند سال سخنگوی "کانون دفاع از دموکراسی در ایران - هلند" بود و اکنون به یاری همسرش رادیو و تلویزیون "کردانه" را اداره می‌کند. نامبرده با قانعی فرد تماس مستقیم داشته و در مورد وی و توطئه‌گریهای سپاه پاسداران می‌گوید:

- (قبل از اینکه به بحث در مورد قانعی فرد بپردازیم و ببینیم او کیست، بهتر است نظری به روی کار آمدن جمهوری اسلامی و شیوه‌های عمل آن به ویژه برای بدنام کردن چهره‌های شناخته شده‌ی جنبش ملی کرد و سایر ملیت‌های ایران بپردازم و ببینیم که این رژیم چگونه در تلاش است تا این دیدگاه‌های ارتجاعی خود را بر خلق‌های ایران تحمیل کند. ما دیدیم که رژیم جمهوری اسلامی پس از بیست و دوم بهمن 1979 در نخستین گام خود

به وسیله‌ی دار و دسته‌اش، به ویژه همکاری آنانی که از آغاز با او همراه بودند و اکنون به نام اصلاح طلب به اپوزیسیون جمهوری اسلامی تبدیل شده‌اند و همچنین "سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی" تلاش کرد تا دیدگاه مصدق را محو کرده و دیدگاه کاشانی را برجسته کند. و یا اینکه در مورد مشروطه بینش بهبهانی را طرد و دیدگاه فضل الله نوری را بزرگ کرده و جانشین آن سازد. بینشی که در ابتدای روی کار آمدن جمهوری اسلامی مطرح بود. آنها حتی کسانی را که جاسوس شوروی بودند کنار زده و کمیت‌های ضد خرابکاری را سازمان دادند که در آن زمان اسمش کمیت‌های انقلاب و ماشالله قصاب، مسئول آن بود. آن‌ها محمد رضا سعادت‌ی را به اسم جاسوس شوروی دستگیر و زندانی کردند. درحالی‌که محمد رضا سعادت‌ی هیچگاه ارتباطی با شوروی نداشت و برای آن‌ها جاسوسی نکرده بود. سپس در مورد جنبش ملی کردستان که به تازگی آغاز شده بود دست به کار شده و در مورد باصطلاح ساواکی بودن شخصیت‌هایی مانند استاد شیخ عزالدین حسینی که رهبری روحانی در میان کردها بود و دکتر قاسملو که در آن شرایط خدمات برجسته‌ای به مبارزه‌ی ملت ما کرده بود، پخش کردند، و گویا اینکه آنها با ساواک جهنمی ساواک همکاری می‌کرده‌اند. آنها حتی کسانی مانند امیر انتظام را که 30 سال در زندان بودند، ساواکی قلمداد کردند. این تنها آغازی برای جمهوری اسلامی بود که با کسانی که خدمات ملی انجام می‌دادند، دشمنی بورزد. برای رسیدن به این اهداف، جمهوری اسلامی از عناصر خودش استفاده می‌کرد. اما مردم کردستان و ایران به تدریج دریافتند که جمهوری اسلامی خود، این اعمال را برنامه‌ریزی کرده‌است.

در ابتدا سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی تشکیلاتی قوی و در سپاه پاسداران نفوذ زیادی داشت، و سردمداران جمهوری اسلامی از طریق این سازمان جنایت‌های خود را پیش می‌بردند. اما زمانیکه حنایشان رنگ باخت و دیگر افکار و گفتارهایشان در نزد مردم پشیزی ارزش نداشت؛ جمهوری اسلامی جهت پیشبرد اهدافش دست به اقدامات جدید زد، زیرا شرایط جدید می‌طلبید که از صف آرائی کرده و زیرا با وجود رشد و گسترش مسئله‌ی ملی در دهه‌ی اخیر در کردستان دیگر نمی‌توانست بهمان شیوه‌ی سابق به کارش ادامه دهد؛ ضمن اینکه، پیشبرد سیاست

برادر کشی بین کردهای شیعه و سنی، بین مردم کرمانشاه و ایلام و لرستان از یکطرف و کردها و آذربایجان ساکن در آذربایجان غربی از طرف دیگر، به شکست انجامیده بود. در نتیجه با انتخاب افرادی که دیگر ظاهراً عضو سپاه پاسداران نبودند ولی دارای توانائی هائی مناسب بودند بمیدان آمدند، از جمله ی این افراد میتوان از قانعی فرد نام برد. عرفان برای کاری که به او سپرده‌اند، او ابتدا باصطلاح با ابتکار شخصی شروع به کارکرد. این فرد چند سال تلاش کرد تا خود را به همه بشناساند؛ به مقرها "کمپ های احزاب" رفت و آمد کرد. البته او بدون کمک احزاب کرد جنوب کردستان نمی توانست این کار را انجام دهد. متأسفانه باید گفت که احزاب جنوب کردستان در این مسئله که قانعی فرد توانست خود را تا اینجا برساند، نقش مهمی ایفاء کردند. در همین رابطه زمانیکه از سوی دولت هلند به رادیو زمانه اجازه‌ی کار داده شد و مسائل مالی این رادیو توسط دولت هلند حل شد، ما همراه با روانشاد، اسعد سلامی رادیوی کردی، ژیار را در چهارچوب رادیو زمانه دایر کردیم. پس از تأسیس رادیو ژیار، عرفان قانعی فرد با ما تماس گرفت و به ما تبریک گفت از اینکه کار خوبی انجام داده‌ایم. عرفان خوب می دانست که رادیو ژیار در مدتی کوتاه، بسیار خوب کار کرده و در میان جامعه‌ی کرد و روشنفکران کرد، جای خویش را باز کرده است. او خواهان همکاری با ما شد. گفتیم که رادیو ژیار متعلق به کردهاست. هر کردی که مسئله‌ی ملی و مسئله‌ی حقوق بشر برایش مهم باشد می تواند بیاید و با ما کار کند. قانعی فرد بعد از مدتی به هلند آمد و مدت پنج شش روز مهمان من بود. بسیار باهم گفتگو کردیم. بیشتر سخنان ما در مورد حقوق ملی بود. در مورد مسائل غیر حزبی و ملی، افکار ما به هم نزدیک بود. اما متأسفانه بعد از مدتی کوتاه، بسیاری از افراد با ما تماس گرفتند و ضمن این تماسها بما اظهار داشتند که قانعی فرد مدافع مسئله‌ی ملی نیست و مسائل دیگری در مورد او مطرح است که در آینده روشن خواهد شد. منم مانند روزنامه‌نگاری که بر این اعتقاد است که تا مسئله‌ای خلافت ثابت نشود نباید به شایعه باور کرد، به همه‌ی آنهائیکه در مورد قانعی فرد شایعه میپراکندند، اظهار میداشتم که اگر مدرکی در دست دارید رو کنید. من در خدمت شما هستم و می توانیم آنرا از رادیو برایتان پخش کنیم؛ اما بدون مدرک نمی توانیم چنین

تهمتهایی به او بزنیم و اگر به این شیوه رفتار کنیم پس رفتار ما با رفتار غیرانسانی جمهوری اسلامی چه فرقی خواهد داشت؟ شبی نزدیک ساعت 24 قانعی فرد به من تلفن زده و باصدایی که گویا گریه کرده بود گلایه کرد و گفت: "نمی دانم این کردها از من چه میخواهند، در مورد من مطالبی نوشته و به من بی احترامی کرده و گفته‌اند که جاسوس هستم و من مدرک تحصیلی ندارم و حرفه‌هایی از این دست، ابراز داشت."

من هم به او گفتم برادر عزیز آنها می گویند که تو مدرک تحصیلی نداری، اگر مدرک داری، اگر مدرک دکترا داری، آنها را بیاور. او هم به شرفش سوگند خورد و گفت: "من مدارک را دارم." منم گفتم حال که چنین است و تو می گویی این مدارک را داری، آنها را کپی کن و برایم بفرست، من آن ها را پخش کرده و به همه‌ی روزنامه‌های کردی می دهم و سپس مقاله‌ای می نویسم و در آن این بحث را مطرح میکنم که اگر ما بخواهیم پیشرفت کنیم و به دمکراسی و رسانه‌های گروهی آزاد برسیم، بهتر است به شیوه‌ای متین در مورد مردم بنویسیم و بدون سند هیچگاه به کسی تهمت نزنیم. چند سالی گذشت و من گاه‌گداری با قانعی فرد تماس میگرفتم و به او یادآوری میکردم که تو قرار بود مدارکت را برایم بفرستی تا آنها را پخش کنم. قرار بود تو ثابت کنی که مطالبی که درباره‌ی تو گفته می شوند درست نیستند، اما تو مرتب این دست و آن دست میکنی. مدتی سپری شد تا زمانی که ما بحثی در رابطه با جمهوری کردستان در رادیو ژیار براه انداختیم؛ میخواستیم همچون سندی تاریخی، مانند سند مبارزه تاریخی ملت کرد در مورد جمهوریخواهی کردها را با جامعه‌ی فارس در میان بگذاریم. مدتی بود به این بحث فکر کرده بودیم. من این مسئله را با عرفان مطرح کردم. او هم آنها بسیار خوب دانسته اما گفت: "بگذار نام آن جمهوری کردستان نباشد. نام آنها تاریکیها و روشناییهای جمهوری مهاباد بگذار! و اگر این کار را بکنی من افراد زیادی را می شناسم که حاضرند برای صحبت کردن در مورد این مسئله با تو همکاری کنند." من هم به راستی در ابتدا نفهمیدم که منظور آن از این اسم چیست. من فکر میکردم که او در مورد اینکار حسن نیت دارد و خود او تحلیل مستقلی از جمهوری کردستان دارد و احتمال این را میدادم که او مثلاً نخواهد در مورد دشمنی آمریکا و انگلستان با جمهوری و یا اینکه چرا جمهوری نتوانست از منطقه‌ی

مهاباد فراتر رود و اینکه حتی به سنندج نرسید، صحبت کند؛ در آن زمان تحلیل من این بود که به همه ی این دلایل او این تیترا را انتخاب کرده است؛ در نتیجه با مطرح کردن این اسم موافقت کرده و گفتم، بگذار اسمش تاریکیها و روشناییهای جمهوری مهاباد باشد.)

سؤال: منظور او از تاریک و روشناییهای جمهوری مهاباد چه بود؟

جواب: (منظور او این بود که جمهوری مهاباد مسائلی داشته که ما باید آنها را به بحث بگذاریم. بعداً وقتی که ما پرسشهایمان را طرح کردیم، برخی سؤالات را پیش کشید که توجه مرا برانگیختند. یکی از آن ها در مورد نقش ژنرال بارزانی بود. از آنجائیکه من اشتیاق فراوانی به این بحث نشان دادم، و مطابق کتبی که خوانده بودم، نقش بارزانی را در جمهوری مهاباد بسیار مثبت می دیدم. اما من نمیدانستم که هدف او از برجسته کردن این سؤال چیست. و شاید منظور او از تاریک و روشنی های جمهوری کردستان این باشد که روابط جمهوری کردستان و آذربایجان و اتحاد جماهیر شوروی ناروشنی هایی دارد که باید توضیح داده و روشن گردند. ما مصاحبه‌هایی با چندین شخصیت کرد از جمله آقای نادر انتصار، جلیل گادانی و چند تن دیگر آماده کردیم. قانعی فرد آمد و دکتر مرادی را به من معرفی کرد. او دکتر گلمراد مرادی نبود، بلکه آن دکتر مرادیست که در فرانسه زندگی می کند. من چند سؤال برای دکتر مرادی فرستادم. وقتی که جواب این پرسشها را پس فرستاد، معلوم شد که جوابها تق و لق و بی در و پیکر و بدون هیچ حساب و کتابی هستند. جوابهایش به جای روشن کردن تاریکیها، بیشتر در جهت بدنام کردن جمهوری مهاباد و قاضی محمد و ژنرال بارزانی بودند. ما هم از آنجائیکه معتقد به آزادی بیان و نوشتار حتی برای دشمنانمان هستیم، اجازه دادیم این سخنان پخش شوند و در نتیجه در رادیو زمانه و ژیار حرفهایش پخش شدند.

مدتی سپری شد تا قانعی فرد از آمریکا خواست با ما مصاحبه کند. با او تماس گرفته و گفتم حالا که خودت میخواهی با ما مصاحبه کنی بفرمائید ما آماده‌ایم. از استودیوی رادیو زمانه به او تلفن زده و همزمان من و کاک اسعد سلامی با او مصاحبه کردیم. مصاحبه طولانی شد و بیش از یک

ساعت و نیم طول کشید. در گفته‌هایش، او در جواب هر سؤال، او به سخن گفتن در مورد قاضی محمد و ژنرال بارزانی بازگشته و اسنادش هم تماماً مدارکی بودند که ساواک و یا سازمانهای جاسوسی دیگر جهان آنانرا نوشته بودند. در مجموع، لب کلام گفته‌هایش این بود که قاضی محمد ملای ساده‌اندیش و بیسوادی بود که سازمانهای جاسوسی بین المللی از او سوءاستفاده کرده‌اند و جناب ملا مصطفی بارزانی هم قاتل قاضی محمد است. می گفت جناب ژنرال بارزانی نه تنها به قاضی محمد کمک نکرده بلکه دستش در کاسه‌ی ساواک بوده و قاتل قاضی محمد است. میگفت مسئله‌ی بارزانی مسئله‌ی ملی نبوده و به او مأموریت داده شده بود که قاضی محمد را بکشد. در پایان مصاحبه گفتم آیا سخن دیگری برای گفتن داری؟ که او پاسخ منفی داد!

به او گفتم من در آرشیو رادیو زمانه، که متاسفانه رادیو زمانه آرشیوش را از بین برد، این حرفهای ترا نگهداری می کنم تا زمانیکه جنابان همه‌ی اسنادی را که مطرح کردید با هزینه‌ی ما برایمان بفرستید، هنگامیکه ما این اسناد را ببینیم «مصاحبه» را برایت پخش میکنیم. پس از شنیدن این سخنان عصبانی شد و گفت: "نه شما باید این سخنان را پخش کنید. مگر تو روزنامه‌نگار نیستی؟" در جواب او گفتم: 99 درصد گفته‌هایت دروغ است و تنها یک درصد آن راست است. من چگونه مانند یک روزنامه نویس این حرفها را بدون مدرک منتشر کنم؟ تو درباره‌ی تاریخ ملتی چهل میلیونی دروغ می‌گویی و من نمیتوانم دروغهای تو را پخش کنم، مگر اینکه اسنادت را بفرستی. حتی برایت به فارسی هم ترجمه می کنیم، اما تا مدارکت را نفرستی آنرا منتشر نخواهیم کرد.

به او گفتم رادیو ژیار که زیر تأسیسات رادیو زمانه کار می کند، یک رادیوی غیرانتفاعی است و افراد آن برخلاف رادیو زمانه، حقوقی دریافت نمیکنند و صرفاً به خاطر احساس ملی کار می کنند. تو اگر راضی نیستی برو با مسئول رادیو زمانه صحبت کن، ما از رادیو زمانه دستور نمی گیریم. آنها تنها به ما جا داده‌اند و گرنه ما مستقل هستیم. قانعی فرد با مسئول رادیو زمانه صحبت کرد، اما کاری از پیش نبرد. تنها توانست این کار را بکند که به مسئول رادیو زمانه بگوید بحثهایی که اسکندری انجام میدهد همه "تجزیه طلبی" هستند و آنها به ما اعلام کردند که از این به بعد هر

مطلبی که در رادیو ژیار پخش می شود باید به زبان فارسی برایشان فرستاده شود تا آنرا خوانده و اگر پسندیدند آنوقت ما آنرا پخش کنیم. همچنین دولت هلند هم بر علیه ما ایستاد و ما هم از آنجائیکه این را سانسور دانسته و به درخواست آنان تسلیم نشدیم، در نتیجه رادیو ژیار تعطیل شد. علیرغم این، من هنوز در انتظار اسناد قانعی فرد بودم، روزها و ماهها گذشتند ولی خبری از این اسناد نشد.

سؤال: می توانید کمی درباره‌ی ترجمه‌ی کتاب "پس از 60 سال"، زندگی و خاطرات جلال طالبانی، و رابطه‌ی شما با ترجمه‌ی این کتاب به زبان کردی را برای خوانندگان توضیح دهید؟

جواب: (روزی قانعی فرد ضمن تماس با من گفت: کتاب "پس از 60 سال"، زندگی و خاطرات جلال طالبانی، را به فارسی نوشته‌ام و از من خواست اگر میتوانم کسی را جهت ترجمه آن به کردی سورانی برای او پیدا کنم. من هم کاک اسعد سلامی را که اکثر کتانه‌های عبدالله اوجالان را به کردی و فارسی ترجمه کرده بود، پیشنهاد کردم. با قانعی فرد توافق کردیم که کاک اسعد سلامی در ازای 6000 دلار، کتاب مام جلال را به کردی ترجمه کند. اما او نه تنها 6 هزار دلار را نداد، بلکه فقط دو هزار دلار را پرداخت کرده و مابقی را بالا کشید. پس از چند ماه کاک اسعد سلامی به من گفت که ترجمه‌ی کتاب تمام شده است، اما اگر این کتاب به زبان کردی منتشر شود احتمال دارد موجب برپایی جنگ میان پارت دمکرات و اتحادیه‌ی میهنی بشود. در آن زمان هنوز نسخه‌ی فارسی کتاب چاپ نشده بود. تنها کپی آن آماده شده بود که قانعی فرد فصل فصل آنرا با ایمیل برای کاک اسعد می فرستاد. پس از مدتی که او آنرا برای دوستان اتحادیه‌ی میهنی فرستاده بود، آنان تقریباً 20-30 صفحه‌ی آنرا حذف کرده بودند. قانعی فرد مجدداً آنها را برای کاک اسعد فرستاد تا او تغییرات لازم را بدهد. یعنی جمله‌ها و کلمات را تصحیح کند. از کاک اسعد پرسیدم این چه لغاتی هستند که تو باید تغییر دهی؟ گفت: "جاهایی است که در مورد پارتی و بارزانی و مسعود بارزانی نوشته شده است." گفتم: آیا تو زندگینامه‌ی مام جلال را ترجمه می کنی یا ملا مصطفی بارزانی را؟ گفت:

"نه. آنچه در نسخه‌ی فارسی آن است با این نسخه‌ی فارسی که نزد من است تفاوت دارد." به هر ترتیب این 20-30 صفحه را هم ترجمه کرده و برایش فرستاد. پس از مدتی دوباره 10-15 صفحه دیگر را فرستاده تا آنها را نیز تغییر دهد. کاک اسعد به نزد من آمد و گفت من دیگر به این کار ادامه نمی‌دهم. این فرد که اصلاً پولی به من نمیدهد. کاک اسعد با ناظم عمر و با دکتر کمال فنواد هم تماس گرفته و از آنان پرسیده بود که شما قرار بود چه مبلغی برای ترجمه‌ی کتاب به کردی به من بدهید؟ به او گفته بودند 6 هزار دلار. در پاسخ گفته بود من دو هزار دلار گرفته‌ام و هر بار نیز 20-30 صفحه می‌فرستد که تغییرش دهم. منم میدانم که چکار کنم. این چه کاری است؟)

سؤال: سرنوشت ترجمه‌ی کتاب به کجا کشیده شد؟

جواب: (کتاب ترجمه شد، اما چون چند بار تغییراتی در آن داده شده بود و از آنجائیکه هدف از نوشتن این کتاب، زندگینامه‌ی امام جلال نبوده، بلکه تحریف و خدشه‌دار کردن زندگی افراد دیگری مانند ژنرال بارزانی بود، منتشر نشد. در این میان، متاسفانه کاک اسعد دچار سکتی قلبی شده و در گذشت. و گرنه کتاب برای چاپ آماده شده بود، او معتقد بود که این کتاب موجب به راه افتادن جنگ برادر کشی خواهد شد، به همین خاطر هم آن را چاپ نکرد.)

سؤال: هدف جمهوری اسلامی از این اعمالی که به وسیله‌ی قانعی فرد انجام می‌دهد چیست؟

جواب: (به نظر من در ده پانزده سال اخیر، در استانهای جنوب شرق کردستان، مانند ایلام، کرمانشاه و لرستان احساسات ملی رشد کرده‌است و محبوبیت ملامصطفی در میان کردهای شیعه‌ی این بخش گسترش یافته و در آنجا نیز مردم درمورد اصل و ماهیت ملی خود شروع به تحقیق کرده و در تلاشند گذشته‌ی خویش را دوباره احیا کنند. در همین استانهای جنوبی، مردم در مورد "قدم خیر" و "شامگه رضاخان" و "شاه محمدیاری"، سرگرم

تحقیق هستند. جمهوری اسلامی این امر را بر نمی‌تابد و از آن هراس دارد. اکنون قاضی محمد، بارزانی، قاسملو و شهیدان کردستان در دل مردم جای خود را باز کرده اند. مردم خواستار وحدت کردها هستند و به واسطه‌ی این سنبلها "چهره‌های کاریسما تیک تاریخی ملت کرد مترجم" احساسات ملیاشان به هم نزدیکتر شده است. برای جلوگیری از این رشد تصاعدی احساسات ملی، جمهوری اسلامی بهتر دیده است که تا جهت رسیدن به اهدافش با توسل به افرادی که کرد هستند و با کمک اسناد مراکز جاسوسی اش، افکار مردم را مخدوش کرده و مردم را دچار سردرگمی و ناامیدی کند. این امر به یکی از اهداف اساسی رژیم تبدیل شده است. برای مثال، نویسنده‌ی کتاب "جنبش شاه محمد یاری" می‌نویسد که مردم در مورد او یعنی، شاه محمد یاری چنین شعاری دادند: "هه‌نار له باخان بَلُو، شامگهل رضا خان بَلُو". او همه‌ی ایلام را گرفت و تا رنوی نیز آمد. اما متأسفانه به دلیل جنگهای طایفه‌ای و عشیره‌ای شکست خورد. نویسنده‌ی این اثر اضافه می‌کند: "من تلاش کردم که از اسناد مربوط به این جنبش که در وزارت خارجه و آرشیو استانها موجود است استفاده کرده و کتاب قابل اعتمادی ارائه دهم." او سپس می‌گوید: "تلاش بسیار زیادی کردم اما نتوانستم به اسناد محرمانه‌ای که در مورد این جنبش وجود دارد دست بیابم. تنها موارد اندکی بدست آوردم که در زمان شاه رویداده و منطقه‌ای بوده است". اما برعکس، آقای قانعی فرد می‌تواند به بسیاری از اسناد دست یابد و هیچ مانعی هم سر راهش نیست.

همچنین باید گفت که قانعی فرد نه تنها اصل اسنادی را که درباره‌شان بحث می‌کند در اختیار ندارد، که حتی کپی آنها را هم ندارد. اما در مورد مدرک دکترای او، زمانیکه برای من مشخص شد که قانعی فرد صرفاً هدفش خود بزرگ نمائی است و از امکانات روشنفکران کردها سوءاستفاده می‌کند، به این فکر افتادم تا در مورد آن تحقیق کنم. به همین دلیل به آقای دکتر انتصار تلفن کرده تا با او مصاحبه‌ای داشته باشم. در خاتمه‌ی مصاحبه به او گفتم که دو پرسش از شما دارم که ارتباطی به بحث ما ندارند اما می‌خواهم آنها را مطرح کنم. و اینکه آیا این درست است که آقای قانعی فرد ادعا میکند که در دانشگاه آلاباما تحصیل کرده، و شما هم استادشان بوده‌اند؟ آقای انتصار پاسخ داد که قانعی فرد هیچگاه در

دانشگاه آلاباما نبوده و من هم هیچوقت استاد او نبوده‌ام، تنها رابطه‌ی من و قانعی فرد این بوده که ایشان کتابی از من ترجمه کرده‌اند. اما در مورد پرسش بعدی از او سؤال کردم که چطور شد که کتاب شما که قبلاً از سوی کردی به نام "بلخکانلو" در استان آذربایجان غربی ترجمه شده بود، دوباره توسط قانعی فرد مجدداً ترجمه شده که در این ترجمه، قانعی فرد برخی دستکاریهایی در آن کرده و آنرا به چاپ رسانده است. آقای انتصار در این مورد اظهار داشت که "راستش این است که قبل از اینکه قانعی فرد این کتاب را ترجمه کند، شخصی به نام بلخکانلو اجازه‌ی ترجمه‌ی آن را از من خواست، اما بعداً هیچ خبری از او نشد.

من تا زمانیکه با آقای انتصار گفتگو نکرده بودم، گمان می‌بردم که قانعی فرد مدرک دکترا دارد، اگرچه داشتن مدرک اهمیت چندانی ندارد، و صداقت برای من یک اصل خدشه ناپذیر است، و از آنجائیکه من پیشتر از قانعی فرد مبنی بر اینکه او مدرک دکترا دارد، دفاع کرده بودم؛ تصمیم گرفتم که این امر را راست آزمائی کنم. اتفاقاً دو روز بعد از مصاحبه‌ی من با آقای انتصار، قانعی فرد به من تلفن کرده و اظهار داشت که چرا در مورد وی تحقیق می‌کنم؟ به او پاسخ دادم که بیش از یکسال است که تو به من قول داده‌ای تا مدارکت را برایم بفرستی؛ اما همواره طفره می‌روی و از آنجائیکه من در مورد تو اظهاراتی کرده و در مقابل دیگران از تو دفاع کرده‌ام و نیز بخاطر اینکه دروغگو بحساب نیایم بایستی این تحقیق را انجام میدادم. او با اعتراض گفت که تو چه کاره‌ای که در مورد من تحقیق میکنی؟ پاسخ دادم، البته که ربطی به من ندارد. اما با اینهمه دروغی که گفته‌ای، اگر در مورد تو تحقیق نکنم، این دروغ پای مرا هم بمیدان خواهد کشید و دست آخر به او گفتم تو خجالت نمیکشی که این همه در مورد داشتن مدرک دکترا دروغ سرهم بندی کردی؟ او در جواب من ادامه داد که روزی که من به دکترا انتصار تلفن کرده بودم او در آنجا حضور داشته. ولی میدانم که قانعی فرد در اینبار نیز دروغ میگفت، زیرا هنگامیکه من با دکتر انتصار صحبت می‌کردم او تنها بود. او خودش بمن گفت که در یکی از اتاقهای دانشگاه است و از آنجا ما تلفنی با هم مصاحبه کردیم.)

نجم الدین غلامی



هنرمند ارجمند، نجم الدین غلامی در سال 1358 در محله‌ی "گلشن" شهر سنندج به دنیا آمده‌است. از سال 1973 در زمینه موسیقی و آواز کردی به فعالیت پرداخته و تا کنون بیش از 400 ترانه‌ی ضبط شده دارد. در سال 1977 به فعالیت سیاسی روی آورد و سپس به عضویت سازمان کومله‌ی زحمتکشان در آمد و در سال 1981 همراه با همسرش،

شرافت خانم به صفوف پیشمرگان این سازمان پیوست. او تا سال 1988 در تشکیلات کومله فعال بود و سپس به خارج از کشور آمده و اکنون در سوئد زندگی میکند و بعنوان شخصیتی سیاسی و مستقل فعالیت میکند. چنانچه در تلویزیون روز هلات سرگرم کار هنری و گویندگی است.

سؤال: جمهوری اسلامی ایران به انحاء مختلف با کردها و به ویژه با کردهای جنوب کردستان دشمنی می ورزد و می خواهد در موفقیت آزمون جنوب کردستان خرابکاری کرده و پیشرفت آن را سد نماید. عده‌ای از ملاحای مزدور در شرق کردستان و رسانه‌های عمومی جمهوری اسلامی مرتباً به آزمون کردستان حمله کرده و قلم به دستان مزدور سازمان اطلاعات سپاه پاسداران با نوشتن و با مصاحبه‌های گوناگون با باصطلاح روشنفکران، سعی در پیاده کردن این سیاست رژیم را دارند. شما در مورد این دشمنی رژیم چه نظری دارید؟

جواب: (جمهوری اسلامی به طریق غیر مستقیم در حکومت بغداد نفوذ دارد و مداوماً مشغول توطئه‌گری علیه ملت کرد است تا مانع موفقیت آزمون جنوب کردستان شود. زیرا جنوب کردستان علاوه بر تامین آزادی برای کردهای این بخش، به نقطه‌ی امید و پناهگاهی برای کردهای بخشهای دیگر کردستان بدل شده‌است و کار و تحصیل را برای همگان فراهم کرده‌است. جمهوری اسلامی چشم دیدن این آزمون و نتایج مثبت آنرا ندارد

و نمیتواند بپذیرد که ده‌ها روزنامه و رسانه‌های عمومی مختلف در این بخش از کردستان در حال فعالیت بوده، و از هشیاری و بیداری ملی سخن می‌گویند. رسانه‌های عمومی جنوب کردستان مستقیماً بر بخشهای دیگر کردستان تأثیر می‌گذارند. برای نمونه نوروز امسال که من در کردستان بودم، به غیر از کردهائیکه از بخشهای دیگر کردستان آمده و در جنوب کردستان زندگی می‌کنند، هشتاد هزار توریست از شرق کردستان به آنجا آمده بودند. این خود نشاندهنده ی عمق تأثیری است که جنوب کردستان بر سایر نقاط کردنشین دارد.

نوروز باشکوه امسال که در اربیل و خیابان "سالم" سلیمانیه برگزار شد و بیش از یک میلیون نفر در آن شرکت کردند، مستقیماً بر احساسات ملی کردها در بخشهای دیگر کردستان تأثیر گذاشت. بدون تردید این موضعگیری ملی، جمهوری اسلامی را خوشحال خواهد کرد و دست اندرکاران رژیم، چشم دیدن این همه پیشرفت را ندارند. در شمال کردستان، علیرغم دخالت‌های پلیس، بیش از یک میلیون تن به خیابانها ریخته و بار دیگر به اشغالگران کردستان نشان دادند، که کردها یک ملت واحد بوده و کردستان یکپارچه است.

از همان آغاز تشکیل دولت اقلیم کردستان، جمهوری اسلامی مرتباً مشغول توطئه‌گری است. ما دیدیم که چگونه علیه جنوب کردستان به جنرالاسلام در جنایات "خیلی محمد" کمک کرد! و هنگامیکه آمریکا به جنرالاسلام یورش برد، جمهوری اسلامی به آنان پناه داد و اکنون نیز به آنان کمک کرده و بعضاً آنان را برای خرابکاری و اعمال تروریستی به جنوب کردستان میفرستد. علاوه بر این، همراه با مواد غذایی و کالاهای صادراتی، مواد مخدر به کردستان ارسال می‌کند و قصد دارد جوانان کرد را معتاد کرده و بدین وسیله برای حکومت کردستان مشکل بآفریند. در حقیقت این اعمال جمهوری اسلامی برنامه‌ریزی شده‌اند و جامعه‌ی کردستان از آن اطلاع دارد.)

سؤال: چرا جمهوری اسلامی علیه پیشوا قاضی محمد و زنده‌یاد ملا مصطفی بارزانی تبلیغ می‌کند و می‌خواهد رویدادهای کردستان را تحریف کرده و سیمای این رهبران را خدشه‌دار نماید؟

جواب: (همچنانکه گفتم، جمهوری اسلامی تاب دیدن هیچگونه موفقیتی را در جنوب کردستان ندارد. به این دلیل با رهبران آنان و بویژه پیشوا قاضی محمد و مصطفی بارزانی دشمنی میورزد چون آنان سمبل های ملی کردستان هستند. مصطفی بارزانی سالها برای مصالح ملت کرد مبارزه و خدمت کرد و اکنون نیز رهروان راه بارزانی به نوبه ی خود در حال مبارزه و خدمت به ملت کرد هستند و هیچگاه جلوی دشمنان سر خم نکرده‌اند. به همین دلیل جمهوری اسلامی به آنان خصومت ورزیده و به وسیله‌ی جاشهای قلم به دست و ملامت‌های خودفروش و نوشتن مقاله و کتاب و در رسانه‌های عمومی رسوای خود، علیه این رهبران ملی، نهایت تلاش را بعمل می آورد. خوشبختانه ملت کرد، جمهوری اسلامی را به خوبی میشناسد و در زندگی روزمره‌ی خود شاهد عینی جنایات آن بوده، و این طبلهای توخالی جمهوری اسلامی دیگر برای کسی صدایی ندارند.)

سؤال: تا چه حدی عرفان قانعی فرد را می شناسید و نقش او در این خرابکاریها چیست؟

جواب: (تا آنجا که من نوشته‌های قانعی فرد را خوانده‌ام، برایم روشن شده‌است که نامبرده جاسوس جمهوری اسلامی است و با سپاه پاسداران و محسن رضایی همکاری می کند. قانعی فرد کسی است که هر روزه نظاره‌گر جنایات جمهوری اسلامی است و میداند که جمهوری اسلامی به غیر از شکنجه و اعدام فرزندانمان، با پخش مواد مخدره، نسل کشی وحشتناک فرزندان کرد را شروع کرده است. اگر این شخص وجدان داشته باشد برای یکبار هم که شده در نوشته‌های خود به این همه جنایات رژیم اشاره‌ای هر چند کوچکی میکرد، اما تاکنون دریغ از یک کلمه!! تنها وظیفه‌ای که به او سپرده‌اند، دشمنی کردن با ملت کرد است. این بسیار واضح است که او جاسوس جمهوری اسلامی است و اینرا می توان از همه‌ی نوشته‌های او به روشنی دریافت.)

ناصر رزازی



ناصر رزازی، هنرمند و خواننده‌ی معروف کردستان، در سال 1955 در شهر سنندج به دنیا آمده‌است و تا کنون بیش از 600 ترانه و سرود کردی را اجرا کرده است. تحصیلات ابتدایی و دبیرستانی را در شهر سنندج به پایان رسانده و سپس در دهکده‌ی بزاق که در سر راه سنندج به مریوان واقع است، به عنوان آموزگار استخدام شد. او با شروع انقلاب در سال، 1979 دیگر نتوانست در زمینه‌ی تدریس و در خدمت به کودکان کرد

کار خود را ادامه دهد. زیرا او از سال 1978 همزمان با کار هنری، فعالیت سیاسی خود را با هواداری از اتحادیه‌ی میهنی کردستان آغاز و در سال 1979 به صفوف پیشمرگان کومله زخم‌کشان انقلابی کردستان ایران پیوست. همچنانکه او خود می‌گوید در درون کومله نیز طرفدار نظریه‌ی کردستانی بوده‌است. در سال 1985 از این سازمان جدا شده و در کشور سوئید ساکن گشته و اکنون در جنوب کردستان و در شهرک دکان زندگی میکند. ناصر رزازی علاوه بر خوانندگی، قلم زیبایی نیز دارد و تا کنون چهار کتاب تألیف کرده که در سوئید به چاپ رسیده‌اند. او می‌گوید: من هیچگاه ادعائی، جز اینکه یک خواننده‌ی کرد هستم، نداشته‌ام و آرزوی من هم آزادی کردستان است و تا کنون با هر آنچه که در توان داشته‌ام از طریق خوانندگی این پیام را به ملت‌م رسانده و تا زنده‌ام، همین را ادامه خواهم داد و در صفوف مبارزه‌ی انقلابی خلقم همچنان استوار خواهم بود. من مخالف هیچیک از سازمانهای سیاسی کرد نیستم و اگر آنها مرتکب اشتباهی هم شده باشند، این بسیار طبیعی است و مگر شما کسی را می‌شناسید که هرگز در عمرش اشتباه نکرده باشد؟ و از این هم بالاتر اگر صحبت بر سر سازمانهای سیاسی و عمل مبارزاتی باشد، اشتباه هم اجتناب ناپذیر خواهد بود، این مهم نیست، همواره میتوان در جریان مبارزه با درس‌گیری از گذشته، این چنین اشتباهاتی را جبران کرد.

سؤال: مدتی است جمهوری اسلامی سرگرم تحریف تاریخ کرد و بدنام کردن رهبران و پیشگامان جنبش رهاییبخش ملی آن است و با استفاده از افرادی شیاد و ملاحای مزدور به آزمون اخیر در جنوب کردستان تاخته و با نوشتن مقالات و چاپ کتاب به پیشوا قاضی محمد و ملا مصطفی بارزانی توهین کرده و مبارزه ی آنان را تحریف میکند. علت این تحریفات از سوی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی چیست؟

جواب: (این اولین باری نیست که جمهوری اسلامی به رهبران ما و نامداران کرد حمله می کند. این توطئه‌ها برای درهم شکستن و بدنام کردن کسانی است که نقش آنان در پیشبرد مبارزه و زبان و هنر کرد برجسته و به ملت خود خدمت کرده‌اند و در بین توده‌های مردم خود محبوبیت دارند. برخی از این اشخاص به سمبل بدل شده و دشمنان کرد و اشغالگران کردستان چشم دیدن این واقعیتها را ندارند. جمهوری اسلامی به یک مرحله ی بحرانی حکومتی رسیده و شرایط داخلی در ایران به گونه ای غیرقابل انکار متزلزل است، این اوضاع بحرانی، جایگاه رژیم را نه تنها در خاورمیانه بلکه در سراسر جهان به چالش طلبیده است. آنان باصطلاح در صدور انقلاب اسلامی شکست خورده، می دانند مسئله کرد به یک امری جدائی ناپذیر از رعایت حقوق بشر در ایران تبدیل شده و ملت کرد در حال دستیابی به برخی از خواسته‌های خود است. حداقل در بخش جنوب کردستان حکومتی نوپا به وجود آمده و به تدریج به سمت تبدیل شدن به دولتی مستقل گام برمیدارد. در مقابله با این، جمهوری اسلامی می خواهد به هر قیمتی که شده و با توسل به هر نابخردی، از بدنام کردن رهبران کرد گرفته تا تهمت زدن و دروغ بافتن در مورد رهبران ما به ویژه بر علیه پیشوا قاضی محمد و مصطفی بارزانی، اجازه ندهند که این بخش به راه خود ادامه داده و به پیشرفت نائل گردد؛ و مهمتر از همه نگذارند که کردها به آرمان خود دست یابند. هدف از تلاشهای مذبوحانه جمهوری اسلامی به نظر من چیزی جز این مواردی که ذکر کردم نمی تواند باشد؛ اما وظیفه‌ی ماست و برماست که علیه این توطئه‌های جمهوری اسلامی قیام کنیم و برای خنثی کردن توطئه‌های آن، مبارزه و از هیچ تلاشی دریغ نوزیم و این مبارزه را همانند وظیفه‌ای ملی و میهنی به‌شمار آوریم.

دست‌انکاران جمهوری اسلامی در این 32 سال، به نام اسلام و در پوشش این آیین، از هیچ جنایت و خیانتی دریغ نکرده اند. دست آنان به خون صدها هزار انسان کرد آغشته‌است و شهرها و دهات و مزارع و کشتزارهای مردم را به آتش کشیده‌اند. مسئولین جمهوری اسلامی اهمیتی به روابط دیپلماتیک و حقوق بین‌المللی نداده و در هر کجا که خواسته‌اند زهر خود را ریخته‌اند. در همین نشستها و روابط دیپلماتیک بود که دکتر قاسملو را ترور کرده و از اینرو آنان به هیچ وجهی در روابط بین‌المللی قابل اعتماد نیستند. ایران با هدف برافروختن جنگ با حکومت اقلیم کردستان چند سال است که دهات مرزی، مرز مصنوعی مابین خود و عراق را بمباران و توپ باران می‌کند، صدها انسان بیگناه را در این منطقه به هلاکت رسانده است. علاوه بر این مامورین جمهوری اسلامی همواره در خاورمیانه به توطئه‌گری مشغول بوده و در امور داخلی کشورهای همسایه و منطقه دخالت می‌کند. مشارکت مستقیم کنونی ایران در سرکوب و کشتار مردم بی‌گناه شهرها و دهات سوریه نمونه‌ی دیگری از این سیاست ضد انسانی و ضد کردی رژیم است. جمهوری اسلامی از طریق تفرقه و اختلاف انداختن میان مردم تا کنون به حیات خود ادامه داده‌است و برای درهم شکستن اتحاد مردم و به ویژه ایجاد دشمنی و شکاف در صفوف مردم کرد بسیار زیرکانه سرگرم برنامه‌ریزیهای توطئه‌گرانه است. تا بدین وسیله کردها را به جان هم بیاندازد. حکومت اقلیم کردستان وظیفه دارد تا این شکافها را از بین ببرد. حکومت اقلیم کردستان فرصتی بزرگ تاریخی برای ملت کرد است. برنامه‌ی ایران این است که مستقیم یا غیر مستقیم این حکومت را از میان بردارد. ما کردها در هر کجا هستیم، چه در داخل و چه در خارج، باید در نظر داشته باشیم و تلاش کنیم تا این حکومت را حفظ کنیم. جمهوری اسلامی میخواهد کردها را از هم جدا و تضعیف کند و ما کردها هم نباید اجازه دهیم تا مانند سابق کمر ما را بشکنند. جمهوری اسلامی دشمن کردهاست. 32 سال است که به بهانه‌های مختلف در ایران کردها را می‌کشد. در خارج از ایران هم به وسیله‌ی مزدورانش سرگرم توطئه‌گری و ایجاد اغتشاش و ترور است. بمبهای پاکتی برای مبارزین کرد فرستاده و غذای آنان را به زهر آلوده می‌کند. مواد مخدر و بیماری‌ایدز را در میان کردها رواج می‌دهد. به وسیله‌ی جاسوسها و خودفروشان و با

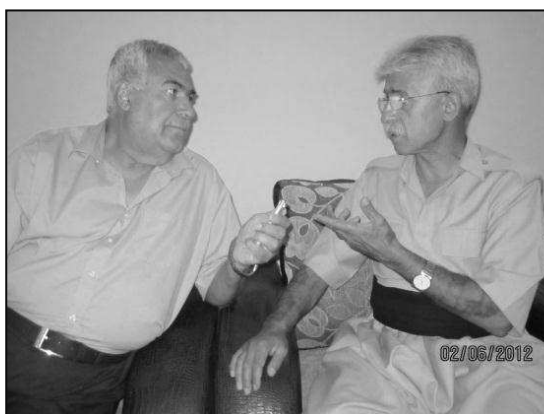
تهدید به ترور و یا نفوذ در سازمانهای سیاسی و با خریدن افراد ضعیف النفس سعی در شکستن مقاومت و مبارزه ی خلق کرد را دارد. جمهوری اسلامی در همه جا، حتی در اروپا هم سرگرم توطئه‌چینی و ترور فرزندان خلق ماست، برای اثبات این امر، ده‌ها سند و مدرک مانند ترور میکونوس وجود دارند. من مطمئن هستم که سران جنوب کردستان از این جنایات جمهوری اسلامی آگاهند و درک می‌کنند که جمهوری اسلامی دشمن اصلی کرد هاست و برای از بین بردن این ملت تلاش می‌کند.

اشغالگران کردستان دیر زمانیست زنجیره‌وار و مداوماً در این راستا تلاش می‌کنند تا احساسات ملی و پیوند بین آنان را نابود کنند. می‌کوشند چنین بنمایانند که گویا به علت تأثیر فرهنگی فارس و عرب و ترک بر کردها، خلق کرد به ملیتهای جداگانه‌ای تبدیل شده‌است و حتی در این تلاشند تا با استفاده از لهجه‌های مختلف کردی در میان ما دودستگی ایجاد کرده و سعی دارند هویت ملی ما را لوٹ و ما را در چشم همدیگر خوار کنند. اشغالگران کردستان چشم دیدن موفقیت‌های کردها و حتی پرچم کردستان را ندارند، کردها باید با متحد کردن صفوف خود به مزدوران جوابی دندان شکن بدهند.)

سؤال: تمامی سخنان شما در مورد اوضاع کنونی و شرایط فعلی کردستان منطقی به نظر میرسد ولی بگوئید چرا آنان اینهمه در مورد جمهوری کردستان که دیگر وجود عینی ندارد و یا در مورد پیشوا قاضی محمد، ملا مصطفی بارزانی و دکتر قاسملو که دیگر در قید حیات نیستند، خصومت می‌ورزند و سعی در بدنام کردن و تحریف گذشته‌ی آنان را دارند؟

جواب: (این رویدادها با پیدایش جمهوری اسلامی شروع نشده‌اند. از همان دوران قدیم دشمنان ما خواسته‌اند در تاریخ جنبش‌های رهایی بخش ملی کردستان دستکاری کرده و آنرا ساخته و پرداخته‌ی بیگانگان بنمایانند. می‌خواهند به ما بقبولانند که در گذشته رهبران، و قیام‌هایشان به مردم کرد زیان رسانده و براین اساس مبارزات کنونی هم انعکاس و بازتاب مبارزات گذشته‌اند و بی‌فایده‌اند و هرگز راه به جایی نخواهند برد. پس از سقوط امپراتوری مادها به دست خواهرزاده‌هایشان "هخامنشیان" این

کشمکشها همواره در جریان بوده‌اند. اکثریت رهبران کرد را فریب داده و بعنوان باصلاح برادر مسلمان، به آنان وعده داده‌اند که آنها با هم، هم مسلک هستند و حتی قرآن را برایشان مهر کرده‌اند و از این طریق آنان را به دام انداخته و با نیرنگ و تزویر، آنان را از میان برده‌اند. بهمین ترتیب نیز ایران یکی از اصلی‌ترین دشمنان ملت کرد بوده و به هیچوجه نباید به آن اعتماد کرد. جمهوری اسلامی سیاست ویژه‌ای دارد که به آن سیاست دروغ و خیانت می‌گویند. باید در مقابل آن بسیار هوشیار باشیم. اگر به تاریخ ایران بنگریم، در می‌یابیم که آنها با خودشان نیز چنین بوده‌اند و به ندرت، پادشاهی را می‌توان دید که به مرگ طبیعی مرده باشد. همه به دست هم و در خواب و یا با خوراندن زهر و از پشت خنجر زدن و نامردی و نیرنگ، یکدیگر را کشته‌اند. خیانت برای آنان به رسم و آداب و فرهنگ تبدیل شده‌است. نمونه آن هم، درهم شکستن چندین قیام و جنبش رهاییبخش در شمال و جنوب و شرق کردستان است. رضا شاه بود که به کمالیستهای ترکیه اجازه داد تا از خاک ایران عبور کرده و از پشت به احسان نوری پاشا حمله کرده و جنبش آارات را درهم شکنند. و اما اسماعیل آقا سیمکو ده هزار فرد مسلح داشت و بر شهرهای ماکو، خوی، سلماس، قنور، ارومیه، مهاباد، سقز، بوکان، نقده، بانه و سردشت حکومت می‌کرد. در سال 1922 خود را شاه کردستان نامید. در سال 1930 شاه ایران از او درخواست مذاکره کرد تا مسئله‌ی کرد را به طریق صلح آمیز حل کنند قرار براین شد که مذاکرات در اشنویه انجام گیرد. مامورین ایرانی پذیرایی گرمی از اسماعیل آقا کردند اما در مراجعت او، برایش کمین گذاشته و از چهار سو او را به رگبار بسته و کشتند. همینطور هم امیر نظام گروسی، قرآن را مهر کرده و به رسم سوگند آنرا برای حمزه آقای منگور فرستاد و به او وعده‌ی سپردن اداره‌ی کردستان را داد. حمزه آقا برای انجام این کار به خدمت امیر نظام رفت، اما در چادر مهمانان دو فوج



سرباز هرکدام هفت خشاب
 فشنگ را در آن چادر خالی
 کردند و امیر نظام سر حمزه
 آقا را به عنوان هدیه برای
 رضا شاه فرستاد. و یا اینکه
 جاسوسان ایرانی سید طه
 شمزینی، رهبر جنبش کرد را
 در منطقه رواندوز در جنوب
 کردستان، مسموم کرده و
 کشتند؛ پیشوا قاضی محمد

را با وعده و قسم و قرآن و میانجیگری بسیاری از شخصیت های مورد
 اعتماد به او اطمینان دادند که شاه می خواهد مسئلهی کرد را بطور
 مسالمت آمیز حل کند. اما همه ی اینها دروغ و وعده‌های بی پایه و
 نیرنگی بیش نبودند و همانطور که تاریخ گواهی می دهد او را
 ناجوانمردانه اعدام کردند. اکنون هم می خواهند با مخدوش و تحریف
 تاریخ کردستان بین ما اختلاف انداخته و ما را درهم شکنند. تنها با درس
 و عبرت گیری از رویدادهای گذشته، ملت کرد می تواند با اتحاد و یگانگی
 صفوف خود، به آرمانهایش دست یابد.)

عزیز ماملی



عزیز ماملی "خانه" در سال ۱۹۵۰ در شهر بوکان به دنیا آمده است و فرزند روانشاد حسین ماملی است. بعد از فوت حسین ماملی، برادر هنرمند مشهور او، محمد ستاره‌ی آواز کردستان، ماملی بر اساس رسوم آن دوران، برای سرپرستی خانواده‌ی برادر جوانمرگش، با همسر او ازدواج کرده و وظیفه‌ی پدري را در قبال برادر زاده‌ی عزیز و خواهر گرامیاش برعهده گرفت. کاک عزیز نیز عمویش را همواره بمانند پدري مهربان، گرمی داشته

است. او تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در مهاباد به پایان رساند و در رشته‌ی حقوق در دانشگاه تهران به تحصیل ادامه داد و سپس در شهرهای مهاباد، سردشت، بانه و سقز به شغل وکالت پرداخت. قبل از انقلاب ۱۹۷۹ در ایران به عضویت حزب دمکرات کردستان در آمد و از جمله کادرهای فعال این حزب بود که همواره برای احقاق حقوق ملی کرد و تأمین دمکراسی در ایران مبارزه می کرد. در جریان انشعاب در کنگره‌ی چهارم حزب دمکرات از طرفداران سرسخت دکنتر قاسملو بود. در گفتگوهای هیأت نمایندگی سازمانهای سیاسی کردستان با جمهوری اسلامی شرکت داشت و به همراه کاک صارم الدین صادق وزیري، رئیس کانون وکلای ایران، طرح ۲۶ ماده‌ای را تنظیم کرده و به نمایندگان دولت ارائه دادند.

در سال ۱۹۸۰ به عنوان نمایندی حزب دمکرات به فرانسه رفت. در کنگره‌ی پنجم با اکثریت آراء به عضویت رهبری حزب انتخاب شد، پس از کنگره‌ی پنجم به دلیل اختلافات سیاسی با کمیته مرکزی از حزب دمکرات جدا و همچون یک شخصیت سیاسی مستقل در فرانسه ساکن شده و به روند جنبش رهاییبخش ملی در هر گوشه‌ای از خاک کردستان خدمت میکند. به مبارزان شمال و غرب کردستان یاری رسانده و حامی آزمون جنوب کردستان

است. عزیز ماملی در فرانسه رشته‌ی حقوق بین‌المللی را خوانده و اکنون سرگرم نوشتن مقالات سیاسی و ترجمه است.

سؤال: مدتی است اطلاعات سپاه پاسداران از طریق سرسپردگانش در مساجد و منابر و همچنین در مطبوعات وابسته به خود سرگرم تحریف و خدشه‌دار کردن تاریخ ملت کرد است. هدف جمهوری اسلامی از این کار چیست؟

جواب: (از آنجائیکه جمهوری اسلامی ماهیتاً پدیده‌ای ضد آزادی و دمکراسی و مخالف پیشرفت است، با همه‌ی ترقیخواهان، با سازمانهای دمکراتیک و چپ، با زنان مبارز و آزادیخواه و ملل تحت ستم، مخالف و درستیز است. اما رشد جنبش در کردستان و مشارکت توده‌های مردم در جنبش رهائیبخش ملی کرد، ویژگی‌هایی را به وجود آورده که چنان موجب برافروختن خشم رهبران جمهوری اسلامی شده‌است که از همه سو و با توسل به هر فتنه و نیرنگی تلاش می‌کنند، تا این جنبش را سرکوب کنند. خلق کرد به دلیل سرسختی و استواری در مبارزه‌ی خود، بیش از همه، هدف این دشمنی و حملات وحشیانه‌ی جمهوری اسلامی قرار گرفته‌است. جمهوری اسلامی از همان آغاز پیدایش به دشمنی و جنگ افروزی بر علیه خلق کرد پرداخت و به دلیل اینکه خلق کرد خواستار حقوق طبیعی خود بوده و گمان می‌کرد که در پایانه‌ی قرن بیستم دیگر زمان آن رسیده است که هویت ملی کردها به رسمیت شناخته شده و حقوق اقتصادی، سیاسی و فرهنگی آنان در قانون اساسی ایران گنجانده شود، مورد حمله‌ی وحشیانه‌ی این رژیم ارتجاعی قرار گرفته و حاکمان مرتجع تازه به قدرت رسیده با تمام توان و سلاح‌هایی که در اختیار داشتند، به جنبش دمکراتیک شرق کردستان هجوم آورده و نقشه‌های پلید و خرابکارانه‌ی خود را بر علیه آن بکار بردند.

در همان آغاز گسترش جنبش آزادیخواهانه در کردستان ایران، جمهوری اسلامی جنگی گسترده بر خلق کرد تحمیل کرد و از زمین و آسمان، شهرها و دهات کردستان را زیر آتش گرفت تا پیشمرگان را که برای دفاع از مردم، اسلحه به دست گرفته بودند، نابود کند. کشتارهای دستجمعی در روستاها، اعدام مردم در شهرها، دستگیری و تبعید فرزندان کرد، بخش‌هایی از

طرحهای نظامی و جنگ افروزی رژییم اسلامی ایران بر علیه خلق کرد بودند. کارگزاران جمهوری اسلامی همگام با جنگ و آدمکشی به شیوه‌های مختلف در صدد برآمدند تا به باور خود مبارزه‌ی کردها را باصطلاح آلوده سازند و برای نیل به این هدف، به شیوه‌های گوناگون به جنبش کردستان ایران تهمت زده و آن را به جنبشی وابسته به بیگانگان تبلیغ کردند. در این زمینه آنها از کمکهای بی شائبه‌ی حزب توده‌ی ایران و سازمان فدائیان خلق ایران "اکثریت" برخوردار شدند و احزاب سیاسی حاضر در صحنه یعنی حزب دمکرات کردستان ایران و کومه‌له‌ی زحمتکشانشان را آماج تهمت و افتراهای خود قرار دادند. لازم است اینرا نیز بگویم که استاد شیخ عزالدین حسینی شخصیت برجسته کرد که نقش بزرگی را در مبارزه‌ی خلق کرد ایفاء میکرد، از تهمتهای ناروا و تبلیغات شوم جمهوری اسلامی ایران بی نصیب نماند.

مسئولین جمهوری اسلامی ایران که نمی‌توانستند مستقیماً ملت کرد را هدف تبلیغات خود قرار دهند، تهاجم تبلیغاتی خود را متوجه نمایندگان راستین خلق کرد کردند و بر علیه آنان انواع تهمتها و دروغها را سرهم بندی کرده، تا رهبران، پیشمرگان و فعالین و اعضای جنبش کردستان را در چشم مردم ایران و کردستان، جدا از جامعه و خلق کرد معرفی کنند. کاربردستان جمهوری اسلامی ایران برای پیشبرد اهداف خود از تمامی روشها و وسایل استفاده می‌کردند و برای توجیه دشمنی و جنگ وحشیانه‌یشان و اعمال ضد انسانی خود به هر وسیله‌ای متوسل می‌شدند. همراه با تاسیس قرارگاه حمزه سیدالشهدا، دستگاه اطلاعات مرکزی وسیعی برای ایجاد اغتشاش فکری و فتنه‌انگیزی سیاسی تشکیل داده و بدین ترتیب با روشی دیگر به فتنه‌گری پرداخته، بحثی را در میان روشنفکران کرد علم کردند، مبنی بر اینکه دوران مبارزه‌ی مسلحانه به سر رسیده‌است، و حتی این مبارزه مسلحانه در گذشته نیز مانعی بزرگ بر سر راه پیروزی ملت کرد بوده‌است. تئوریهایی وزارت اطلاعات در این مدت بسیار با دقت کار کرده و توانستند تا حدودی در داخل و خارج کشور ذهن برخی از روشنفکران کرد را به نظرات خویش جلب کنند. این گروه از روشنفکران ساده لوح که بدون تحلیل از شرایط عینی و ذهنی جامعه‌ی کردستان و بررسی توازن قدرت میان نیروهای دشمن و سازمانها و احزاب نماینده‌ی

ملت کرد که در حال مبارزه مسلحانه با رژیم ددمنش و ضد دموکراتیک جمهوری اسلامی و یا با دولت ترکیه بودند و همچنین با عدم اعتقاد به وجود مسئله‌ی ملی و ستم مضاعف به خلق کرد، با چشم و گوش بسته به دام مامورین اطلاعاتی ایران افتادند. متأسفانه این دیدگاه غلط به بخشی از نیروهای جنوب کردستان هم نفوذ کرده‌است و آن، اینکه ادعا میکنند در شرایط فعلی ضرورتی ندارد که کردها نیروی مسلح داشته باشند. این اعتقاد بسیار خوش بینانه با واقعیات انطباق ندارد. در طول تاریخ هیچکدام از طرفهای درگیر با کردها حاضر نبوده‌اند که مسائل خود را با ملت کرد از راه مسالمت آمیز و مذاکره حل کنند. تاریخ سیاسی خلق کرد مشحون از حيله گری دشمنانش است که نتایج فاجعه بار و رقت آوری برای ملت کرد به بار آورده‌است. بيمورد نيست که در این باره به شهادت رساندن دکتر عبدالرحمان قاسملو را به خوانندگان یادآوری کنم.

اما وزارت اطلاعات ایران، در مسیر خواستها و تلاشهای خود برای مخدوش کردن تاریخ سیاسی کردستان، شیوه‌ای دیگری را نیز بکار برده و آن جعل اسناد و اتهام زدن به رهبران تاریخی ملت کرد است. در این میان عده‌ای آشکارا اما با حقه‌بازی و غیر مستقیم به خدمت دستگاههای اطلاعاتی ایران در آمده‌اند برای مثال میتوان از کردی به نام «احسان هوشمند» یاد کرد که زمانی در نوشته‌هایش تلاش می کرد ثابت کند که کردها بعد از سال ۱۹۷۹ در ایران هرگز نخواستند با حکومت تهران به توافق برسند و این آنها بودند که باعث شدند جنگ در کردستان ایران شعله ور گردد. گناه جنگ متوجه کردهاست و علت شکست مذاکرات آماده نبودن کردها برای توافق بود و گرنه هیئت ویژه‌ی دولت موقت بازرگان همه نوع تلاشی را انجام داد تا ملاقاتها و مذاکرات به نتیجه برسد!!

نه تنها از همان آغاز عمر جمهوری اسلامی، بلکه چنانچه بعداً تاریخ هم گواهی داد که دولت جمهوری اسلامی در قم و تهران از نخست وزیر گرفته تا خمینی و شورای انقلاب و ملاها و مجلس، اعتقادی به آزادی و برابری و تأمین حقوق ملی نداشتند. امر گفتگو و فرستادن هیئت ویژه تنها برای کسب فرصت بود تا بتوانند خود را جهت تهاجم مجدد سازماندهی نمایند. یک ناظر آگاه و بیطرف میتواند گواهی دهد که دست اندرکاران جمهوری اسلامی بنا بر ماهیت خود از همان آغاز هرگز نمی توانستند و نمیخواستند

به غیر از تحمیل جنگ، برای حل مسئله‌ی کرد و برقراری آزادی و دمکراسی، و یا اجرای عدالت اجتماعی و حقوق زنان، برنامه‌ی دیگری داشته باشند.

در چند سال اخیر وزارت اطلاعات ایران، در ادامه‌ی سیاستهای خود مبنی بر گسترش حمله و ضربه زدن به ملت کرد، فردی را برگزیده که در زمینه‌ی تحریف و مخدوش کردن تاریخ کرد و وارونه نشان دادن رویدادهای تاریخی بسیار فعال و آشوبگر است. این شخص، عرفان قانعی فرد، کرد شرق کردستان است. او برای مدتی توانست اعتماد برخی از جریان های کردی را به خود جلب کند و مصاحبه‌های زیادی در اینجا و آنجا انجام دهد و با اراده‌ی خود براساس خواست وزارت اطلاعات گفتگوها را دستکاری کرده و منتشر نماید و توطئه‌ای از قبل طراحی شده را به مرحله‌ی عمل درآورد.

قانعی فرد در سایت محسن رضائی، یکی از مسئولین بالای جمهوری اسلامی ایران، مقاله می نویسد و مصاحبه‌هایش را منتشر می کند. او خود را باصطلاح محقق و مورخ معرفی کرده و سعی دارد تا چنین وانمود کند که همواره بیطرفی خود را در وقایع تاریخی حفظ می کند؛ اما تمام شاهدان بر این امر توافق دارند که او، تنها امری را که در نظر ندارد اتفاقاً همین بیطرفی است. قانعی فرد نه تنها بی طرف نیست بلکه آشکارا و مستقیماً، با طرفداری کامل از سیستم جمهوری اسلامی به تاریخ جنبش رهاییبخش ملی کرد حمله کرده و برای نیل به این هدف شوم، از سویی سازمانهای سیاسی کرد را هدف قرار داده و از سوی دیگر به رهبران جنبش ملی کرد و شخصیت‌های سیاسی آن اهانت میکند و همچنانکه در سال گذشته مشاهده کردیم این وظیفه‌ی ضد مردمی را که وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی به او محول کرده به خوبی به انجام رساند.

قابل توجه است که این کارزار خصمانه‌ی بیمانندی را که جمهوری اسلامی در قبال ملت کرد در پیش گرفته، خوراک تبلیغاتی برخی از سایتها و رادیو تلویزیونهای ناسیونالیست ایرانی گشته است. سایت‌هایی که ظاهراً خود را اپوزیسیون جمهوری اسلامی قلمداد می کنند، به گرمی از این فرد استقبال کرده و با کف زدن‌ها و تشویق و تعریف و تمجید و هندوانه زیر بغل گذاشتن، زمینه‌ی ای برای او مهیا کرده اند تا وسیعاً برعلیه رهبران کرد تبلیغات کند. به این ترتیب او نه تنها ماموریت وزارت اطلاعات را

بخوبی انجام میدهد که در عین حال باخود فروشی در نزد شوونیستهای ایرانی قلوب آنان را تسخیر کرده است. همینکه این شوونیستها و سلطنت طلبان از او استقبال کرده و او را به محافل خود راه میدهند، قلب هر کرد آزاده ای را به درد می آورد. این ناسیونالیستهای ایرانی در طول تاریخ نه کردها را به حساب آورده و نه هرگز به نیکی از آنان یاد کرده‌اند!! این واقعیات برای مردم کرد بسیار ملموس بوده، باعث گردید که مردم کردستان او را نه فرزندی از خلق خود که دشمن خود بپندارند. آیا این امر خود روشن نمی کند که قانعی فرد در چه جبهه ای قرار گرفته‌است؟

سؤال: عرفان قانعی فرد می نویسد که پیشوا قاضی محمد ملایی ساده اندیش بود و همین ساده اندیشی باعث سقوط جمهوری کردستان شد و یا می نویسد که بارزانی به جمهوری کردستان خیانت کرده و این انگلیسیها بودند که او را مأمور کردند تا جمهوری کردستان را ساقط کند. شما تا چه حدی به این سخنان و نوشته‌های او باور دارید و اصولاً شما به این دو شخصیت، که سمبل ملی کردها هستند چگونه می نگرید؟

جواب: (مرحوم قاضی محمد به خاطر خدماتش به ملت کرد در دورانی حساس از روابط بین المللی، در زمینه‌های سیاسی و فرهنگی و دولتی در جمهوری کردستان، نه فقط در تاریخ ملت کرد بلکه در تاریخ بشریت نیز مایه افتخار و ستایش برانگیز است. جای تعجب نیست که دشمنان کرد با کینه و خشم به این رهبر بی مانند، بنگرند. پیشوا قاضی محمد در دوران عقب مانده‌ی آن زمان، شخصیتی بسیار مترقی بود که توانست به حقوق زنان بیاندیشد و آنان را وارد عرصه‌ی فعالیت سیاسی نماید و برای آنان مدرسه ایجاد کند. دوران مدرنیته در تاریخ کردستان، با ظهور قاضی محمد در صدر آن آغاز شد. در آن شرایط حساس با آگاهی کامل تلاش می کرد تا روابطش را با شوروی و آمریکا حفظ کند. قاضی محمد آگاهانه و باهشیاری کامل و احساس مسئولیت، در آن مناطقی که آذریها و کردها زندگی می کردند، با تأکید بر حقوق این دو ملت، برای همزیستی و حل مسائل ملی بین این دو به گفتگوی مسالمت آمیز با فرقه‌ی دمکرات آذربایجان ایران پرداخت.

با مشاهده ی این واقعیات در می یابیم که گفته‌ها و نوشته‌های وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی که به نام قانعی فرد منتشر می شوند با حقایق تاریخی در تضاد هستند. پیشوا قاضی محمد، انسانی با فرهنگ و بسیار مترقی بود و هم در مسائل دینی و هم در زمینه‌های سیاسی، شخصیتی بی نظیر بود. به دلیل همین فضائل هم بود که در کومله‌ی ژ. کاف در مدت زمانی کوتاه بسیار خوش درخشید و همینطور در مناسبات بین المللی شخصیتی با ارزش و قابل اعتماد به شمار می رفت. جمهوری کردستان به رهبری قاضی محمد به وجود آورنده‌ی دوران نوینی برای کردستان بود. دوران او، آغاز اتحاد همه‌ی کردهاست، استراتژی ملی کرد از آن زمان طراحی شده‌است. پیشوا قاضی محمد، نخستین رئیس جمهور و گل سر سبد شهیدان کردستان است. سقوط جمهوری کردستان در مهاباد ارتباطی به اشتباهات سیاسی و شخصی پیشوا قاضی محمد نداشت. متأسفانه در اینجا نمیتوان به تحلیل علل سقوط جمهوری پرداخت، تنها به این نکته اشاره می کنم که جمهوری نوپای کردستان توان مقابله با داد و ستد بین دولتهای ایران و شوروی و همچنین توطئه‌های آمریکا را نداشت. دشمنان ملت کرد و وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ایران چشم دیدن کردها و بخصوص میهن پرستان کرد را ندارند و از آنجا که دیگر حنای آنها در نزد ملت کرد رنگی ندارد و خود نمی توانند مستقیماً در این باره چیزی نوشته و یا کلامی بر زبان آورند، به کسانی، امثال قانعی فرد دستاویز شده تا شاید بتوانند از این راه و به نام یک کرد به ملت کرد در تمامیت آن، اهانت و خیانت کنند. اما از آنجائیکه این نوشته‌ها بیشتر خصمانه هستند تا تحلیل تاریخی، تأثیری نخواهند داشت و مؤلفین چنین نوشته هائی رسوا خواهند شد.

در مورد مرحوم ملا مصطفی بارزانی نیز باید گفت، او این افتخار را داشت که در جمهوری کردستان در مهاباد به مقام ژنرال ارتش کردستان برگزیده شود. تاکنون چهار تن در کردستان به رتبه‌ی ژنرالی منصوب شده‌اند که جناب بارزانی یکی از آنان بوده است. یکی از صفحات زرین زندگی ملامصطفی، پیوستن او به جمهوری کردستان برای دفاع و استحکام پایه های این جمهوری بود. بارزانی، هم در پیدایش استراتژی جدید ملی کرد در جمهوری کردستان شکل گرفت نقش والایی را داشت. یکی از

شانسهای جمهوری کردستان این بود که انسانی کاردان و قدرتمند از بخش دیگری از کردستان، همراه همه‌ی قوا و امکاناتش به این جمهوری پیوست که این خود نیز مایه‌ی دلگرمی حاکمیت کردستان شد. نخستین ژنرال جمهوری کردستان خدمات فراوانی در زمینه‌ی برپایی و سازمان دهی قوای این بخش از کردستان انجام داد و برای حفظ امنیت و آسایش آن کوشید. قانعی فرد خود را باصطلاح مورخ و تحلیلگر می نامد، اما برای هیچ یک از اموری که در موردشان بحث می کند مدرک قابل اعتمادی ارائه نمی دهد. مثلاً در مورد تهمت بزرگی که به ملا مصطفی بارزانی زده و ادعا میکند که او وابسته به انگلستان بوده و او را به "خیانت" متهم می کند، هیچ سندی را جهت اثبات آن ارائه نمی کند! دریغ از یک اشاره به آرشیو و یا سخنان یک دیپلمات، یا اشاره به یک روزنامه‌ی انگلیسی، فارسی، عربی و یا فرانسوی!!

به صراحت میتوان اذعان کرد که گفته‌های قانعی فرد، ساخته و پرداخته‌ی دشمنان ملت کرد، و فاقد هرگونه پایه و اساس معتبر علمی است؛ و قانعی فرد نه تنها محقق نیست بلکه ابتدایی ترین اصل کار تحقیقی را نیز رعایت نکرده است و همه‌ی تلاش او در این است که کردها را خلاف کار قلمداد نموده ولی در مورد جمهوری اسلامی ایران، حتی یک انتقاد آبدی هم نمی کند و بدین ترتیب نه تنها بیطرفی خود را زیر سؤال میبرد که گردانندگان جمهوری اسلامی و سیاستهای منحوس او را غسل تعمید می دهد.)

سؤال: آیا شما قانعی فرد را دیده و او را می شناسید؟

جواب: (در بهار سال ۲۰۰۸ قانعی فرد به من تلفن کرد و گفت که شماره‌ی تلفن مرا از استاد و برادر بسیار عزیز و گرامی کاک صارم الدین صادق وزیری گرفته و خواستار ملاقات با من شد. نماینده‌ی اتحادیه‌ی میهنی کردستان کاک بارزان فرج همراه او بود، مدت چند ساعتی در کافه‌ای نشستیم و صحبت کردیم. بامن مصاحبه‌ای کرد. چند بار هم با ایمیل مکاتبه داشتیم و در ایمیلها همواره به او یادآوری می کردم که هرگز فراموش نکند که سخنانش را در همه جا به کردی آغاز و با کردستان

پایان دهد. در آن موقع حدس نمی‌زدیم که او به سازمان اطلاعات جمهوری اسلامی ایران وابسته است. گاه‌آ علائمی از خود بروز میداد که مغایر با مصالح ملت کرد بودند ولی این علائم آنچنان برجسته نبودند که در شنونده ایجاد شک و تردید کرده و او را مأمور وزارت اطلاعات قلمداد نماید. همچنین او در سال ۲۰۰۹ به من تلفن کرده و خواست شبی در منزل ما بماند، در آن هنگام هنوز کتابش را در مورد امام جلال منتشر نکرده بود، بر اساس رسوم و سنن کردی پذیرفتم و سه شب در خانه‌ی ما ماند. در این مدت ما بحث ویژه‌ای نداشتیم، اما دوست و برادر عزیزم کاک جلیل گادانی در منزل ما بود و با او مصاحبه‌ای انجام داد.

در اینترنت، و در اینجا و آنجا، فعالین کرد در مورد وی مطالبی مینوشتند، اما چون من میدیدم که او فردی هوشیار و زرنگ است، تلاش میکردم او را به سوی مصالح کرد جلب کنم. این آشنایی من با قانعی فرد بود. بعدها هم که نوشته‌هایش را خواندم و دریافتم که بر علیه نیروهای سیاسی کرد، مخصوصاً پیشوا قاضی محمد و ملا مصطفی بارزانی و دکتر قاسملو می‌نویسد، از او دوری جسته و یکی دوبار او سعی کرد تلفنی با من تماس بگیرد و حتی ایمیل هم فرستاد ولی من دیگر جوابش را ندادم. امروز کاملاً آشکار شده که او مأمور وزارت اطلاعات ایران است.)

سؤال: نظر شما راجع به کتاب "پس از 60 سال"، زندگی و خاطرات جلال طالبانی، چیست و اینکه چرا امام جلال علیرغم آن همه نویسنده‌ای که در اختیار دارد که می‌توانند خاطرات او را به کردی تألیف کنند؛ چرا او فردی مانند قانعی فرد را انتخاب کرده و خاطراتش را به او سپرده تا وی آنرا به زبان فارسی چاپ و منتشر نماید؟

جواب: (راستش را بخواهید باید بگویم که من هنوز این کتاب را نخوانده‌ام، اما هنگامیکه فهمیدم امام جلال نوشتن این کتاب را به او واگذار کرده‌است، بسیار ناراحت شدم. امام جلال امکانات و پول زیادی به قانعی فرد داده و او به من گفته بود که به سادگی به بارگاه ریاست جمهوری رفت و آمد میکند، من به راستی متحیر شدم، اما در عین حال امام جلال مناسبات بسیار تنگاتنگی با ایران دارد و این روابط در بسیاری از

موارد از حد روابط همسایگی و دیپلماتیک خارج شده که این مرا بسیار غمگین می‌سازد. بهتر است که ایشان در جهت مصالح ملت کرد، این روابط را تنظیم و محدود کنند.)

سؤال: خلق کرد در مورد این اعمال جنایتکارانه و ضد انسانی رژیم جمهوری اسلامی با چه روشی می‌تواند مقابله کند و در یک کلام به نظر شما چه باید کرد؟

جواب: (مردم ما بسیار هشیارند، اما دشمنان ما با امکانات عظیمی برای رویارویی همه‌جانبه به میدان آمده‌اند. اکنون که اوضاع ظاهراً به نفع کردها در حال گذار است و آینده‌ای روشن برای کردستان پیش بینی میشود، دشمنان و بدخواهان کرد پیش از پیش بر علیه ما می‌ستیزند، آنها حتی تلاش میکنند تاریخ ما را تحریف کرده و رویدادهای تاریخی را واژگونه به نمایش بگذارند و جنبش و مبارزین کرد را متهم کنند. این استراتژی جدید حاکمان ایران است که روی آن به ویژه سرمایه‌گذاری کرده‌اند. به نظر من بهترین راه مقابله با این پدیده، ایجاد یک سیستم فرهنگی توسط روشنفکران و بویژه جوانان است که در محدوده‌ی امکانات و تواناییهای خود به تحقیق پرداخته و با یک همکاری گروهی و علمی راههای مقابله با تهاجم فرهنگی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی را پیدا کرده و نتایج آن را بهر وسیله‌ای که ممکن است در اختیار جوانان و ملت کرد بگذارند. این ضرورتی انکار ناپذیر است. کار و تحقیق عینی بایستی بر اساس اصل بی‌طرفی و بر پایه‌ی اصول علمی، پایه‌گذاری گردد. خصوصاً اینکه، اکنون آرشیوهای دیپلماتیک بسیاری در ممالک غربی در دسترس هستند که می‌توان از آنان استفاده کرد. وظیفه‌ی عاجل روشنفکران و مبارزین کرد است که این بخش از آرشیوهای دیپلماتیک که مربوط به مسائل کردستان و یا دولتهایی است که کردستان در بین آنان تقسیم گشته، مطالعه کنند و اسنادی را که تا بحال منتشر نشده‌اند در اختیار مردم کردستان و به ویژه نسل آینده بگذارند تا آنان با هوشمندی و آگاهانه برای رد اتهامات و تحریفات دشمنان ملت کرد از آنان استفاده کرده و تلاشهای مذبحانه‌ی این رژیمها را افشاء نمایند.)

جلیل گادانی



جلیل گادانی روز ۱۹۳۴/۳/۳ در شهر مهاباد متولد شده. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در زادگاهش به پایان برده. از زمان کومله ژ. کاف و در سن ۱۲ سالگی با سیاست آشنایی پیدا کرده. رویدادهای جمهوری کردستان اثر عمیقی بر او گذاشته و پس از اعدام پیشوا قاضی محمد و یارانش، همراه با جوانان همسن خود، احساس وافر نسبت به مساله ملی پیدا کرده و بر این باور بوده که مشی و راه قاضی محمد باید ادامه یابد و بر این اساس

است که از آنزمان تاکنون در خدمت خلق و ملت کرد بوده است.

سال ۱۹۴۸ رسماً به عضویت حزب دمکرات کردستان ایران پذیرفته شده و همانگونه که خود اظهار می‌دارد در حد امکان و توان خود در جهت مبارزه‌ی ملت کرد، از خود مایه گذاشته و با همفکرانش به این راه ادامه داده و بخاطر همین پیگیری در مبارزه علیه ستمگران و تحقق بخشیدن به اهداف ملی چند بار دستگیر و دو بار تا پای اعدام رفته است و مجموعاً ۱۳ سال را در زندانهای زمان شاه گذرانده، و پس از آزادی از زندان، پیوسته و با پشتکاری به مبارزه ادامه داده است.

در ماجرای دستگیری جمعی کردها، در سالهای ۱۹۶۷-۶۸، بار دیگر دستگیر و پس از طی یکسال در زندانهای جلدیان و فلک الافلاک خرم آباد و ارومیه، آزاد شده ولی به تهران تبعید می‌شود. بار آخر در سال ۱۳۵۷ در جریان فوت عزیز یوسفی که موجب خیزش مردم کردستان گردید، به مدت چند ماهی دستگیر شده است. و بالاخره در نتیجه تظاهرات مردم و تلاش پیگیر وکلای برجسته دادگستری، همراه با جمعی از دوستان که در زندان رضائیه بودند، آزاد گردیده، مجدداً به تهران اعزام و تا چند ماه پس از انقلاب و اعلام جهاد خمینی علیه مردم کردستان، در جهت ادامه فعالیت سیاسی و امور حزبی در آنجا ماندگار شد. گادانی از زمانی که به عضویت

حزب در آمده تا کنون فعال و کوشا بوده و تمامی مسئولیت‌های حزبی را، از عضو ساده‌ی حزب تا دبیر اول آن، با تمام وجود و احساس مسئولیت، پذیرفته، ولی اکنون به قول برخیها، بعلت کهولت سن بازنشسته شده؛ ولی آنطور که خود می‌گوید: "تا زنده هستم بی‌وقفه در تلاش و مبارزه خواهم بود و در راه تحقق اهداف ملت لحظه‌ای از پای نخواهم نشست." نامبرده کوشیده است ضمن انجام وظایف حزبی، در زمینه ادبی و علمی نیز کارهایی انجام دهد و تا کنون ۱۰ جلد کتاب نوشته یا از زبان‌های فارسی و فرانسه به کردی و فارسی ترجمه کرده است.

کاک جلیل در پاسخ سؤال من که شما تا چه حد از تلاش‌های جمهوری اسلامی در جهت به انحراف کشیدن تاریخ جنبش‌های کردستان اطلاع دارید؟ و اینکه هدف جمهوری اسلامی از این کار چیست، چنین پاسخ داد:

جواب: (مدتهاست که من به این نتیجه رسیده‌ام که دشمنان ملت کرد بخصوص جمهوری اسلامی حساسیت فوق‌العاده‌ای نسبت به پیشرفت امور جنوب کردستان و حکومت این اقلیم دارند، آنها خصوصا نگران همکاری و توافق استراتژیک اتحادیه میهنی و پارت دمکرات کردستان هستند. دشمنان کرد میدانند که اختلاف این دو نیروی اساسی کردستان عراق، موجب بروز جنگ و جدال فیما بین آنها و در نتیجه موجب عقب ماندگی و رکود و شاید سقوط حکومت اقلیم گردد. این امر برای دشمنان ایده آل است. به همین علت آنان شب و روز مشغول فتنه‌گری و ایجاد اختلاف میان نیروهای کردستانی، علی‌الخصوص بین این دو نیروی مهم هستند. از سوی دیگر آنها از هماهنگی و توافق و دوستی بین مردم شرق و جنوب کردستان نگرانند. از اینرو با ایجاد اختلاف فرضی و ظاهری میان دو شخصیت برجسته این دو بخش کردستان، یعنی پیشوا قاضی و ملا مصطفی، بین مردم این دو بخش اختلاف انداخته و فتنه‌انگیزی کنند. و از سوی دیگر خلق کرد را خصوصاً نسبت به این دو رهبر تاریخی، بد بین و مردم کردستان را از مبارزین واقعی ناامید کرده، روحیه مبارزه جوئی ملت کرد را علیه حکومت‌های مستبد و دیکتاتور، تضعیف نموده و مردم مبارز و حق طلب کرد را مأیوس کنند.

علاوه بر این، دشمنان ملت کرد و غاصبین کردستان در تمام طول موجودیت خود، هم خود را صرف ایجاد اختلاف در میان بخش‌های مختلف



کردستان کرده و بمعنای واقع کلمه، سیاست اختلاف بینداز و حکومت کن را در مورد کردها اعمال کرده اند و البته از این کار هم سود های فراوانی برده‌اند. می‌خواهند بهر قیمت و با هر حيله و تزویری که شده مردم کردستان را نسبت به رهبران فعلی کرد بخصوص

در اقلیم کردستان بدبین کرده و حتی المقدور بی اعتمادی را به اوج خود برسانند.

البته به کارگیری این سیاست از جانب دشمنان کرد مسئله‌ای تازه‌ای نیست. در زمان شاه ایران و در دوره بعث در عراق، ساواک و سازمان اطلاعات عراق رسماً کسانی را اجیر می‌کردند که با شایعه پراکنی، روحیه‌ها را تضعیف و مردم را ناامید کنند و الان سازمان اطلاعات ایران با گرفتن آن همه تجربه از ساواک و ساواکی‌هایی که با آنان همکاری می‌کنند و با استفاده از تمامی امکانات مادی و معنوی، سعی در استخدام افراد مستعد و خائنینی دارند تا بتوانند توسط آنان و با در اختیار گذاردن تمامی امکانات و ارتباطات گرفته تا پول و بورسیه ی تحصیلی و امکانات سفر، از آنان جهت دروغ پردازی و اهداف ضد مردمی استفاده کنند.)

سؤال: چرا جهت حمله آنان، بیشتر متوجه خانواده ی بارزانی و پارت دمکرات است؟

جواب: (هیچ کس نمی‌تواند منکر گذشته مشحون از مبارزه پیگیر خانواده بارزانی باشد. شکی هم در این نیست که ممکن است هر فرد و خانواده مبارز، یا هر حزب سیاسی، در جریان مبارزات خود مرتکب اشتباه

هم بشود. لیکن باید در ارزیابی کار و کوشش هر فرد یا حزب، نقاط مثبت و منفی آنرا با هم بررسی کرد. ولی آنچه در اینجا مسلم است، فداکاری انکار ناپذیر صد سال گذشته و احساس مسئولیت جدی این خانواده نسبت به مساله ملی است. این احساس مسئولیت در میان پارت دمکرات و مسئولین این حزب بسیار چشمگیر است و این امر با امیال هیچ کدام از دولت‌های همسایه ی کردستان و یا با مصالح افراد فرصت طلب، بویژه تمامیت خواه، همخوانی ندارد. از اینرو طبیعی است که آنان به خانواده و عشیره بارزانی که اغلب اهل عمل و برنامه و صلحو و سلحشور هستند، حساسیت بیشتری نشان دهند. مخصوصاً که هر چه زمان میگذرد، دشمنان کرد بیشتر متوجه میشوند که موفقیت حکومت اقلیم کردستان، بلحاظ سیاسی و دیپلماسی مستحکمتر، شکوفاتر و به سمت استقرار دائمی پیش می‌رود. پس دشمنان این ملت تلاش می‌کنند با این اعمال، موقعیت این خانواده را تضعیف کرده، تا بتوانند بهر وسیله‌ی ممکن، جلوی پیشرفت اقلیم کردستان را بگیرند.)

سؤال: طبق نوشته های قانعی فرد، گویا پیشوا قاضی محمد اسباب سقوط جمهوری کردستان را فراهم نموده است شما در این مورد چه نظری دارید؟

جواب: (کسانیکه چنین ادعائی دارند، نه قاضی محمد را میشناسند و نه با خانواده‌ی او کمترین آشنائی را دارند، و پیوسته در جهت خلاف مصالح و منافع ملت کرد عمل کرده‌اند. من شک ندارم که ملت کرد، بخصوص جوانان هوشیار امروز کردستان، بهیچ وجه به این حرفهای پوچ و بی‌پایه گوش فرا نخواهند داد. آنچه این مزدوران می‌گویند خلاف واقع و در جهت خلاف مصالح مردم کرد و بمنظور ایجاد تشویش در افکار عمومی است. من مقاله‌های بسیاری درباره پیشوا قاضی نوشته و تحقیقات فراوانی که در این مورد کرده‌ام، و از نزدیک هم خدمت ایشان رسیده و دو بار از دست ایشان جایزه گرفته‌ام و پس از شهادتش با خانواده‌اش در اتباط بوده و با مشاهده‌ی کتابخانه‌ی بزرگش میتوانم بگویم که نه تنها او اهل فضل و دانش، بلکه از سطح علمی بسیار بالایی برخوردار بوده و بهمین دلیل هم در آن زمان توانست از شرایط و زمان خود سود جسته و برای اولین بار در

دنیای عقب مانده‌ی آنزمان کردستان، جمهوری کردستان را برپا کند. بدون شک افرادی که در مورد رهبران کرد، چنین مزخرفاتی میگویند هدفی جز تحقیر ملت کرد ندارند.)

سؤال: آیا بارزانی در زمان برپائی جمهوری دمکراتیک کردستان با پیشوا قاضی محمد هیچ اختلافی داشته است؟

جواب: (من همواره گفته‌ام که نام جمهوری کردستان، با نام ملامصطفی عجین است. در هیچ محفلی نمیتوان از این جمهوری یاد کرد ولی از ملامصطفی نامی نبرد. هرچند که بارزانی‌ها تحت فشار فوق العاده نیروی هوائی بریتانیا و ارتش عراق به کردستان شرقی آمدند و مهمان این بخش بودند، ولی هنگامیکه برایشان روشن شد که اتحاد و همبستگی خلق کرد در حال شکلگیری است و برنامه‌ی عملی در پیش رو دارد، با کمال فداکاری و اخلاص، به خدمت جمهوری کردستان در آمدند.

ملامصطفی و خانواده‌اش اول بار که به مهاباد آمدند در یکی از خانه‌های ما که همجوار محل سکونت مان بود، اقامت گزیدند. من ارتباط مستقیم با آن خانواده داشته و همسرن و سال کاک لقمان شهید پسر ملامصطفی بودم. رفت و آمد خانوادگی داشتیم. من ملامصطفی را قبل از آنکه عهده‌دار مسئولیت در جمهوری کردستان شود، می شناختم. مردی بسیار رئوف و مهربان بود. او با افراد خانواده و اطرافیانش با محبت رفتار میکرد. آنزمان هنوز واژه‌ی پیشمرگه آنطور که امروز ما آنرا بکار میبریم معمول نبوده و بکار گرفته نمیشد. او با افراد مسلحی که به آنجا رفت و آمد داشتند، بسیار محترمانه رفتار می‌کرد. خصوصاً شیخ سلیمان که مسئول کل تدارکات بارزانی‌ها بود و در همان خانه اقامت داشت و تا آخرین روز هم با خانواده‌اش در آن خانه ماندگار شد، با منتهای احترام با مراجعین برخورد می‌کرد.

ملامصطفی که در جمهوری کردستان به افتخار ژنرالی نایل گشت مسئولیت خود را با کمال میل و علاقه انجام می‌داد و تا آخرین دقیقه به پیشوا وفادار ماند. اینطور که بکرات شنیده‌ام زمانیکه موقعیت جمهوری با خطر مواجه گشت و پیشوا در مسجد عباس آقای مهاباد از بزرگان نظر

خواهی کرد تنها دو نفر با صراحت موافق مقاومت و پایداری بودند، اولی ملامصطفی و دومی سالار میرزا فتاح پدر مرحوم کاک رحیم جوانمرد قاضی بودند. به باور من این نشانه اوج وفاداری ملامصطفی نسبت به قاضی محمد بوده، همانطور که بعداً نیز با کمال دلسوزی از پیشوا دعوت میکند که با او از شهر خارج شده و به مقاومت ادامه دهند. بر خلاف نظر مزدوران اگر بارزانی و پیشوا اختلافی با هم داشتند هرگز چنین پیشنهادی مطرح هم نمیشد.

ملامصطفی بعداً هم بطرق مختلف برای پیشوا پیغام می‌فرستد که اگر مایل باشد می‌تواند بگونه‌ای او را از زندان نجات دهد، ولی پیشوا قبول نکرده و متأسفانه بعداً در دادگاه فرمایشی نظام شاهنشاهی محاکمه و اعدام گردید.

بار دیگر تکرار میکنم که این دشمنان سر سخت ملت کرد هستند که با طرح این گونه مسائل و صرفاً بمنظور تحقیر رهبران کرد، این شایعات را براه انداخته اند. در حالیکه تاریخ شهادت میدهد که پیشوا و بارزانی تا آخرین دقایق زندگی با کمال دلسوزی در راه رهائی ملتشان مبارزه کرده اند.

سؤال: آیا شما عرفان قانعی فرد را دیده‌اید و یا او را میشناسید؟

جواب: (بلی، قانعی فرد را برای اولین بار حدود ۱۵ سال پیش در کشور نروژ دیدم. او از جانب دوستی به من معرفی شده بود تا با من مصاحبه کند. من نمیخواهم از آن شخص نام ببرم، چون او شخصیتی برجسته و هنوز مورد اعتماد و احترام من است و علاوه بر این علاقه‌ی خاصی به او دارم. او هرگز عضوی از تشکیلات حزب نبود. در آنزمان که من قانعی فرد را دیدم، فردی با اعتقاد عمیق اسلامی بود، چنانچه با ریش و پشمی خود را آراسته بود. ولی گویا بعداً اعتقادات اسلامی‌اش را بکنار گذاشته و در کردستان و فرانسه که دوباره نامبرده را دیدم بی‌ریش و پشم و بسیار مدرن و پیراسته بود. همانطور که متذکر شدم بار اول او را بسیار مذهبی یافتم و تمامی گفتار و رفتارش بمانند یک مذهبی دو آتشه‌ی متعصب و حزب الهی بود. در این دیدار برای مصاحبه با آقای عبدالله حسن زاده به

کردستان آمده بود، ولی از من درخواست مصاحبه نکرد. فقط درباره مام جلال طالبانی با من به گفتگو پرداخت.

دو سال قبل نیز زمانیکه در پاریس مهمان کاک عزیز ماملی بودم، قانعی‌فرد هم آنجا بود. در این مهمانی از هر دری صحبت به میان آمد. شب آنجا استراحت کردیم. فردای آنروز پس از صرف صبحانه، بدون اینکه قبلاً کسب اجازه کند، در صدد بر آمد میکروفون کوچکش را به سینه‌ام بزند و بقول خودش مصاحبه کند، گفتم: این چه کاری است که میکنی؟ او پاسخ داد: میخواهم مصاحبه کنم. به او جواب دادم: من ابایی از مصاحبه ندارم اما شما باید ابتدائی‌ترین اصول کار روزنامه‌نگاری را رعایت کنید و ابتدا اجازه بگیرید و سپس مصاحبه کنید. آخر شما هنوز اجازه نگرفته‌ای، چرا میکروفون وصل میکنی. در هر صورت من مصاحبه رسمی با ایشان نکرده‌ام ولی از این فرد بعید نیست که مطالبی را از من ضبط کرده باشد.

ضمن مصاحبه‌ایکه بدنبال ادعای قانعی‌فرد در مورد اختلاف پیشوا و ملامصطفی از سوی روزنامه اربیل و چند روزنامه دیگر با من انجام گرفت، ابراز داشته ام که، قانعی‌فرد را در خور پاسخگوئی نمیدانم، ولی اگر چیزی از من شنیده و دیده، باید قبلاً آنها را پخش کند و من مسئولیت همه آنها را قبول دارم.)

سؤال: چرا با ایشان مصاحبه نکردید؟

جواب: (مدت زمانی بود که به او مشکوک شده بودم و حدس می‌زدم که او خود اگر مأمور دستگاه اطلاعات جمهوری اسلامی نباشد، وابسته‌ی به آنهاست. ولی اکنون دیگر در این امر تردیدی ندارم. همانطور که قبلاً در چندین مصاحبه گفته‌ام، نامبرده از آن دسته افرادی است که با زیرکی خاصی به خدمت رژیم در آمده است. آنها او را با همه امکانات به بهانه تحصیل بخارج و بخصوص به آمریکا فرستاده‌اند. هزینه ایاب و ذهاب مکرر او را به همه نقاط دنیا تأمین کرده‌اند، و بدین گونه است که او در صورت تمایل به اطراف و اکناف دنیا سفر می‌کند.

قبلاً قانعی‌فرد را با این خصوصیات نمیشناختم ولی اکنون یقین دارم که اگر تحصیل هم کرده و یا اینکه بقول خودش دانشجوی دوره‌ی دکترا باشد،

با هزینه حکومتی میسر شده و هزینه آنهمه مسافرت را، از واشنگتن گرفته تا استرالیا، از اروپا گرفته تا تهران و بغداد، باید با هزینه ی حکومتی میسر شده باشد. آخر یک دانشجوی دکترا، چگونه و با چه حقوقی قادر است در مدتی کوتاه از واشنگتن به استرالیا رفته، از آنجا به اروپا باز گشته، شب را در تهران بسر برده و فردای آنروز سراز بغداد در آورده و سر راهش هم گوشه چشمی به کردستان بیافکند؟

قبلا گفته‌ام و دوباره تکرار می‌کنم که مصاحبه مفصل و چندین ده ساعته‌ی ایشان با مام جلال هم هدفمند بوده و در جهت امیال وزارت اطلاعات صورت گرفته تا آنرا بصورت کتابی در آورده، تا هرآینه لازم آمد و شرایط ایجاب کرد، آنرا بر علیه خود مام جلال علم کرده و محتوای آنرا مورد سوء استفاده قرار دهند. برای نمونه وقتی کتابش را در مورد مام جلال چاپ کرد، جلد اول آنرا پیدا کرده به اتفاق عبدالله حسنزاده با هم مرور کردیم. هیچ مطلبی از محتوای مصاحبه‌های خودمان را در آن نیافتیم. و تنها در حاشیه و یا در زیرنویسها آمده بود که، بعضی از این مطالب با استناد به مصاحبه‌ی آقای حسنزاده و گادانی نوشته شده است. این خود نهایت شیادی و دروغپردازی این فرد را به اثبات می‌رساند.)

سؤال: نظرت در مورد کتاب "پس از شصت سال"، زندگی و خاطرات جلال طالبانی، که او به چاپ رسانده، چیست؟

جواب: (واقعیت این است که مام جلال بیش از حد به این شخص بها داده، به این معنا که همه امکانات رفت و آمد به بغداد را برایش میسر ساخته بود. پارسال، زمانیکه من و ماموستا حسن زاده مهمان کورده خانم بزرگوار و فرمانده آنوقت شهر کوی سنجا بودیم، آقای قانع‌فرد نیز آنجا بود. از او پرسیدیم، علیرغم قولی که داده بودید چرا کتاب "پس از 60 سال" که چاپ کرده اید، برایمان نفرستادید؟ او پاسخ داد که تا یکی دو ساعت دیگر به سلیمانیه رفته و از آنجا به بغداد خواهد رفت و آنرا برایمان میفرستد. او با اسکورت و امکانات روانه سلیمانیه شد، ولی ما نه تنها هرگز رنگ این کتاب را ندیدیم که از آن موقع تا بحال خود او را هم ملاقات نکرده‌ایم. آخر ما کردها، خصوصا مسئولین، پس از این همه تجربه‌ی

تلخ نباید اینقدر ساده‌اندیش بوده و از روی جس نیت و خوش قلبی سفره دل خود را جلوی افرادی چنین مکار باز کرده و آنانرا محرم اسرار خود به حساب آوریم. آخر مگر در کردستان و در بطن اتحادیه میهنی، محقق و نویسنده و روزنامه‌نگار کم بودند؟ صدها محقق، نویسنده و مترجم و روزنامه‌نگار قابل اعتماد در درون تشکیلات اتحادیه میهنی وجود دارند که از هر لحاظ شایستگی و اطمینان به آنان خدشه ناپذیر است.

شکی در این ندارم که آخرالامر مام جلال هم به ماهیت این فرد شیاد پی‌برده و چنانچه در مصاحبه‌ای هم به این موضوع اشاره کرده که گویا او را طرد، و در دو سال اخیر ارتباطی با او نداشته است.)

روابط بارزانی و جنبش سپتامبر

مناسبات بارزانی و جنبش سپتامبر با مردم کردستان به درجه‌های گسترش یافت که همه‌ی ساکنان جنوب کردستان، اعم از کرد، آسوری، کلدانی و ترکمن به ستونهای جنبش بدل گشته و همه‌ی اقشار و طبقات جامعه براساس توانایی خود به تحکیم و گسترش جنبش یاری می‌رسانند و بارزانی را رهبر خود میدانستند.

بارزانی تنها در جنوب کردستان "کردستان تحت اشغال عراق" محبوب نبود، بلکه در سرتاسر کردستان و در میان کردهای پراکنده در جهان نیز محبوبیت بسیاری داشت. از این دیدگاه، به غیر از سازمانهای سیاسی که بعداً به آنان اشاره خواهم کرد، هزاران کرد از بخشهای دیگر کردستان به جنبش ملحق شده و یا با جنبش در ارتباط بودند و جنبش سپتامبر نیز به نوبه‌ی خود پشت و پناه کردهای سایر بخشهای کردستان بود.

چنانچه میدانیم، جهان عرصه‌ی مناسبی برای برقراری مناسبات فرهنگی، اجتماعی، ورزشی، سیاسی است. حفظ زندگی بهتر و آسایش و راحتی زندگی بشر، از جمله‌ی نتایج این مناسبات و روابط متقابل است.

هر انسانی به طور فردی و یا جمعی، به عنوان ملت و یا دولت، مجبور است با حفظ نظرات و عقایدش مناسباتی با دیگران برای حفظ مصالح خود برقرار کند. همه‌ی سازمانها و نهادهای سیاسی، صنفی و ملی و بین‌المللی براساس این اصل بنا شده که بتوانند مسائشان را از طریق مناسبات فیما بین حل کرده، به حقوق خود دست یابند و سطح زندگی و فرهنگ و اقتصاد خود را توسعه داده و خود و ملتشان را از تعرض دیگران به حقوقشان در امان نگه دارند.

با یک بررسی اجمالی به گذشته‌ی ملت کرد، در میابیم که یکی از دلایلی که کردها، علی‌رغم سابقه‌ی دیرینه‌ی تاریخی خود، هنوز نتوانسته‌اند دولت مستقلی برپا کنند و مانند همه‌ی ملل دیگر سرنوشت خود را خود تعیین کنند، این بوده است که با دولتهای دیگر در رابطه نبوده‌اند.

جنبش سپتامبر، برای نخستین بار در تاریخ ملت کرد به این استثناء پایان داد و در صد ایجاد روابط با عراق، ایران، ترکیه، کشورهای

سوسیالیست، اروپا، آمریکا و اسرائیل برآمد. در بخشهای پیشین این کتاب در مورد این روابط اطلاعاتی بهخوندگان عرضه گردید و اینکه چگونه رهبری جنبش توانست با دول و سازمانهای سیاسی دیگر رابطه برقرار کند. شعار "دمکراسی برای عراق و خودمختاری برای کردستان" و سپس "دمکراسی برای عراق و خودمختاری واقعی برای کردستان" از این دیدگاه برخاسته بود که بارزانی و رهبران جنبش خواهان مناسبات برادرانه با خلقهای عراق، اعم از عرب و اقلیتهای ملی بودند. از همین رو زمانیکه کمونیستهای عراق در سال 1963 مورد حمله، کشتار، تعقیب و آزار دولت بعث عراق قرار گرفتند، بارزانی با آغوش باز و برادرانه از آنان استقبال کرده و به حمایت از آنان پرداخت.

رابطه با دول عربی: همچنانکه در فصلهای پیش اشاره شده است رهبری جنبش سپتامبر با چند کشور عربی و سران این کشورها از جمله مصر در دوره‌ی ناصر، عربستان سعودی در زمان ملک فیصل، اردن در دوره‌ی ملک حسین ابن طلال و تونس در دوره‌ی حبیب بورقیبه را میتوان نام برد. در این میان روابط جنبش با مصر و به ویژه با جمال عبدالناصر بسیار حسنه بود. شوکت آکره‌ای از سال 1961 تا 1966 نماینده‌ی جنبش سپتامبر در مصر بود، ولی در اثر فشار دولت بعث عراق در آن سال از مصر اخراج گردید. اما پس از چندی و این باره دکتر فنوود معصوم به نمایندگی جنبش در مصر برگزیده شد.

از سال 1966 مناسبات بارزانی با ملک حسین، پادشاه اردن آغاز و ادريس بارزانی به نمایندگی بارزانی چند بار به اردن سفر کرد. در سال 1972 ملک حسین، نماینده‌ی مورد اعتماد خود، "مربودتل" را به نزد بارزانی فرستاد.

میان ملک فیصل و بارزانی چندین نامه رد و بدل گشت. ملک فیصل دید مثبتی در مورد مسئله کرد داشت و صلاح الدین ایوبی و کردها را خدمتگذار اسلام می دانست.

در سالهای 1972 - 1975 شیخ عزیز شیخ رضا در بیروت نماینده‌ی بارزانی و جلال طالبانی مشاور او در آنجا بود. در باره‌ی این مسئله با او گفتگویی داشتم، او در اینباره گفت: **(نمایندگی ما در بیروت بیشتر با هدف**

برقراری ارتباط با دول عربی سازمان داده شده بود. در آن زمان لبنان هم از نظر سیاسی و هم اقتصادی مرکز مهمی در خاورمیانه به‌شمار می‌آمد. اگرچه ما با دولت لبنان در ارتباط مستقیم نبودیم، اما با بسیاری از سازمانهای فلسطینی و سیاستمداران عرب و نمایندگان دول عربی در آنجا دیدار داشته و در ارتباط بودیم.)

همچنانکه اشاره کردم، دکتر فئواد معصوم بهجای شوکت عقراهی در مصر به نمایندگی جنبش سپتامبر و بارزانی گماشته شد. او در یکی از نامه‌های خود در سال 1974 می‌نویسد: (... پس از مارس 1974 تماسهایی گرفته‌ام که مهمترین آنها دیدار با عبدالنعیم نجاری، سفیر مصر در عراق است که به مدت یک هفته از عراق به قاهره آمده بود. همچنین باتوجه به واقعیات زیر، با بخش امور عربی در رهبریت جمهوری و سمیر حجازی تماس گرفتم، او یکی از مسئولین این بخش است:

1- مصر به اوضاع سوریه بسیار اهمیت میدهد، تلخوردن سیاست کیسینجر به آنجا و به نتیجه نرسیدن کنفرانس ژنو بیانگر این واقعیت است که مصر این سیاست را اعمال کرده است.

2- مصر به سمت آمریکا رفته و برعلیه شوروی موضع گرفته و پیداست که عراق برعکس مصر به شوروی گرایش دارد.

3- مصر در نظر دارد به پایگاهی در خاورمیانه تبدیل شود که آمریکا بتواند به آن تکیه کند.

4- روابط بسیار منفی‌ای بین رهبری مصر و سران بعث عراق وجود دارد. به این ترتیب مصر آماده‌ی همکاری در جهت کنار زدن سران بعث از فرمانروایی بر عراق است. هم نجار و هم حجازی بر این نکته تأکید کرده‌اند که مصر آماده است به شیوه‌ای اساسی با جناب بارزانی همکاری کرده و رابطه برقرار سازند.)

در میان کشورهای عربی، سوریه نه تنها با جنبش کردستان همکاری نکرد، بلکه در سال 1963 لشکر "برموک" ارتش سوریه به فرماندهی فهد شاعیر، با دولت عراق همکاری کرده و بلندپه‌های کوه متین را در منطقه‌ی زاخو اشغال کرد. شب 5-4/10/1963 پیشمرگان به فرماندهی عیسی سوار به آنان یورش برده و در جنگ سختی که کار به نبرد تن به تن کشیده شد،

پیشمرگها موفق شدند آنانرا شکست داده و کوه متین را دوباره آزاد و پاکسازی کنند و لشکر اشغالگر سوریه را به داخل خاک سوریه عقب راندند.

پس از خاتمه‌ی کار جنبش سپتامبر در سال 1975، سوریه و لیبی از جنبش کرد پشتیبانی کردند و سوریه مرزهای خود را به روی مبارزان کرد گشود و لیبی از جنبش ماه مه حمایت کرد.

در مورد حمایت لیبی از جنبش کرد باید بگویم که در سال 1985 در منطقه‌ی حیات در تنگه به رازگر بودم. دکتر سعید احمد به من خبر داد که جناب مسعود بارزانی می‌خواهد مرا ببیند و من جناب مسعود بارزانی رهبر پارت دمکرات را ملاقات کردم. در این دیدار ایشان به برخوردهای جمهوری اسلامی با پارت دمکرات اشاره کرده و فرمودند:

در لیبی با سرهنگ قذافی دیدار کردم. او 4 تیربار ضد هوایی به من هدیه کرد و گفت اگر توانستید این‌ها را با خود ببرید من تعداد بیشتری به شما خواهم داد. من آن‌ها را با خودم آوردم اما جمهوری اسلامی به این بهانه که هدف اصلی بمبارانهای عراق، ایران است، آنها را از ما گرفت و پس نداد.

رابطه با ایران: روابط جنبش سپتامبر با ایران در سال 1962 از سوی ابراهیم احمد و گروهش برقرار شد. شمس الدین مفتی نماینده آنان در تهران بود و سرهنگ پژمان نماینده ساواک نزد دفتر سیاسی. در آغاز، شاه نمی‌خواست که با بارزانی رابطه برقرار کند. به همین جهت از اختلافات میان بارزانی و ابراهیم احمد سود جست، تا از سویی از آنان برعلیه عبدالکریم قاسم استفاده کند و از سوی دیگر از مبارزه‌ی اعضای حزب دمکرات کردستان ایران که از ترس دستگیریهای ساواک به جنوب کردستان پناه برده بودند جلوگیری نماید. همچنین هدف دیگر ایران این بود که با پشتیبانی از ابراهیم احمد، بارزانی را از رهبری جنبش برکنار نماید. دولت ایران در نزدیک دهکده‌ی "شابادین" واقع در منطقه‌ی بانه پایگاهی برای آنان "ابراهیم احمد و گروهش" سازمان داد و آنها نیز از سوی خود، عبدالرحمان روتنه را به مسئولیت این قرارگاه تعیین کردند.

در ادامه‌ی این کشمکشها و درگیریهای میان ابراهیم احمد و بارزانی، ابراهیم احمد و گروهش در ژوئیه‌ی سال 1964 به منطقه‌ی آلان در سردشت فرار کردند و دولت ایران آنها را در همدان اسکان داد. سرهنگ منصورپور به همراهی کدخدا ابراهیم بیوران در دهکده‌ی هرو به ملاقات بارزانی رفته و پس از این ملاقات روابط ایران به جای گروه ابراهیم احمد به بارزانی و رهبری جنبش انتقال میابد و در اولین قدم، نقطه تماس جنبش و ایران از شبادین به حاجی عمران در منطقه مرزی پیرانشهر تغییر میابد. شمس الدین مفتی در مسئولیت خود باقی مانده اما به جای پژمان، سرهنگ کریم مدرسی با اسم مستعار علی در بارگاه بارزانی مستقر شد. سرهنگ مدرسی نه تنها کرد و اهل سنندج بود که رئیس رکن دو در سپاه سوّم مهاباد نیز بود. او به نمایندگی ساواک در نزد بارزانی گماشته شد. در صفحات قبل اشاره کردم که بارزانی به شاه اعتماد نداشت و همواره بر این امر تأکید می کرد که شاه دشمن آشتی ناپذیر ملت کرد است، اما میخواست از شرایط ایجاد شده به نفع ملت کرد استفاده کند. در این مورد مسعود بارزانی در صفحه 204 کتاب "بارزانی و جنبش رهاییبخش ملی کرد" مینویسد:

- (بارزانی چندین بار در تهران با شاه دیدار کرد و نمایندگان جنبش نیز همیشه با او دیدار می کردند. من خودم در نوزدهم ماه مه 1974 همراه با دکتر محمود عثمان به دیدار او رفتم. پس از این ملاقات تمام آنچه درباره‌ی او در ذهنم مانده، منفی بود. در مورد او هیچگونه احساس مطلوبی نداشتم. اینرا با دکتر محمود در میان گذاشتم و به او گفتم که شخصیت این مرد مرا جذب نکرد و احساس مطلوبی در من به وجود نیآورد.)

بارزانی با اطمینان به اینکه آمریکا فاکتور مهمی در این قضیه است و اینکه شاه نمیتواند در روابطش با کردها تغییری ایجاد نماید، به روابط خود با ایران ادامه داد، لیکن قبل از امضای قرارداد 11 مارس 1970، شاه درخواست دیدار با بارزانی را کرد. روز 15/1/1970 بارزانی با شیخ بابا علی پسر شیخ محمود حفید به تهران رفته و روز 16/1/1970، شاه را ملاقات کردند. در این دیدار شاه از بارزانی خواست که توافقنامه فیما بین

با رژیم عراق را امضاء نکند و گفت این توافق به سود حزب بعث و شوروی تمام میشود و اگر بارزانی از امضای آن منصرف گردد، به نام خود و امریکا قول میدهد که هرگونه کمکی را در اختیار بارزانی بگذارد، حتی اگر این کمک نظامی هم باشد. مسعود بارزانی در صفحه 35-36 کتاب "بارزانی و جنبش رهاییبخش ملی کرد" جلد سوم بخش دوم 1961-1975، در اشاره به پاسخ بارزانی به شاه چنین می نویسد:

- (اولین آرمان پارت دمکرات کردستان، دمکراسی برای عراق و خودمختاری برای کردستان است. حال که بعث عراق این امر را می پذیرد، من چگونه آن را رد کنم، در آن صورت موضع در مقابل پارت دمکرات کردستان عراق و ملت کرد در عراق و همه‌ی ملت کرد چه خواهد بود؟ من نمیتوانم این موافقتنامه را امضا نکنم و اگر اینکار را نکنم بزرگترین خدمت را به حزب بعث حاکم در عراق کرده‌ام و در مقابل افکار عمومی، آنها خود را مدافع حقوق ملت کرد و ما را خائن و به عدم پایبندی به حقوق کردها تلقی خواهند کرد.)

درمورد مناسبات بارزانی و ایران، احمد حاجی شیخ عمر متولد 1932 در دهکده‌ی تاتکی از توابع "شیروانی مزن" در گفتگویی ویژه با نویسنده ی کتاب در تاریخ 2013/5/30 چنین اظهار داشت: (درسال 1974 دفتری در حاج عمران برای استقبال از مهمانان ایرانی برپا کردیم. من مسئول این دفتر بودم و جهت خوش آیند مهمانان ایرانی، عکسی از شاه ایران بر دیوار آویخته بودم. روزی بارزانی به دفتر ما آمد و به محض دیدن عکس شاه بسیار عصبانی شد و گفت: "این عکس را پائین بیار، وقتیکه برگردم و هنوز این عکس آویزان باشد، باید کردستان را ترک کنی!" ما پیشمرگه‌ها از این گفته‌ی رهبرمان بسیار تعجب کردیم و من فهمیدم که کار درستی انجام نداده‌ام. همانوقت شهاب حاج حسن یکی از پیشمرگان دفتر استقبال، عکس را از دیوار کنده و پاره کرد و در سطل آشغال انداخت.)

رابطه با ترکیه: مرز مصنوعی ترکیه و عراق از زاخو تا منطقه‌ی سیده‌کان و مرز مصنوعی ایران تا سال 1975 در کنترل پیشمرگان جنبش سپتامبر بود. رهبری جنبش این مرز را همواره امن نگه داشته و هرگز از این مرز حمله ای به خاک ترکیه صورت نگرفت و دولت ترکیه نیز به جز

یک مورد و آنهم در سال 1963 در جنگ دولت عراق بر علیه کردستان به همکاری اطلاعاتی و هوایی با این رژیم پرداخت. ترکیه تلاش می کرد که خود را درگیر مسئله‌ی کرد ننماید. در سال 1969 بارزانی نامه‌ای به سران بسیاری از کشورهای جهان در رابطه با مسئله‌ی کرد فرستاد که تنها جودت سونای رئیس جمهور ترکیه به آن پاسخ نداد.

رابطه با کشورهای اروپای شرقی: رابطه‌ی کردها با شوروی سابقه‌ای طولانی دارد و به دوران قیام شیخ عبدالسلام، قیام سیمکو شکاک "اسمعیل آقا شکاک"، شیخ محمود حفید، جمهوری کردستان و اقامت 12 ساله‌ی بارزانی و 499 تن از رفقاییش در شوروی برمیگردد. پس از بازگشت بارزانی و آغاز جنبش سپتامبر در سال 1961، اتحاد جماهیر شوروی به جنبش کمک مالی میکرد. در آغاز، این کمک 250 هزار دلار در سال بود و سپس به یک میلیون دلار در سال رسید که تا سال 1972 ادامه داشت. اما در این سال با امضاء پیمان دوستی و همکاری بین عراق و اتحاد جماهیر شوروی، این کشور کمکهای مالی خود را به جنبش کردستان قطع نمود و از این تاریخ به بعد بر علیه جنبش کردستان موضع گرفت. شوروی در عرصه‌ی سیاسی به شکل همه جانبه‌ای به حمایت از دولت عراق برخاست و بر مهمی جنایات رژیم صدام چشم پوشیده و ارتش عراق را با انواع تجهیزات نظامی تقویت و در جنگهای رژیم عراق بر علیه ملت کرد مشارکت کرده و صدها مبارز کرد در نتیجه بمباران بمب افکنهای شوروی شهید و صدها روستا ویران گشتند.

رابطه با کشورهای غربی: ایجاد رابطه با کشورهای غربی یکی از مسائل ضروری برای جنبش کرد بود و بارزانی مرتباً بر ایجاد این رابطه اصرار میورزید. اما آنان از ایجاد رابطه با جنبش کرد خودداری میکردند. سرانجام پس از ایجاد سازمان دانشجویان کرد در اروپا KSSE اعضای فعال این سازمان توانستند با سازمانهای سیاسی اجتماعی و احزاب اروپایی و شخصیت‌های سیاسی در کشورهای اسکاندیناوی مانند سوئد، دانمارک، فنلاند و در اروپای مرکزی مانند فرانسه و آلمان رابطه برقرار کنند. حتی توانستند با کرایسکی صدراعظم اتریش و فرانس جوزف شتراوس

رهبر حزب دمکرات مسیحی آلمان ارتباط برقرار کنند. علت اساسی این عدم علاقه‌ی کشورهای غربی به ایجاد رابطه با جنبش کردها، توصیه‌ی آمریکا به این کشورها بود، اما از سال 1972 هنگامیکه آمریکا خود با کردها رابطه برقرار کرد، در سیاست کشورهای غربی نیز تغییر حاصل شد. در این مورد مسعود بارزانی در صفحه‌ی 210 کتاب بارزانی و جنبش رهائیبخش کردستان می‌نویسد:

- (شیخ بابا علی شیخ محمود چندین بار از جانب بارزانی با سفیر آمریکا در بغداد تماس گرفت اما سودی نبخشید. سپس بارزانی با پا در میانی شیخ عبدالله گیلانی زاده، فرزند سید عبدالقادر نهری "گیلانی زاده" سعی کرد تا رابطه‌ای با آمریکا برقرار کند. همچنین توسط شیخ عبیدالله کمالی زاده از طریق سفارت آمریکا در تهران نیز اقدام کرد و او چند نامه‌ی بارزانی را نیز برایشان برد، اما آنها پاسخی به این اقدامات ندادند و همه‌ی نامه‌ها بی پاسخ ماند.

در سال 1965 به همراه شمس‌الدین مفتی نماینده‌ی خودمان در تهران به سفارت آمریکا رفتیم و با "السد" کاردار اول سفارت آمریکا دیدار و خواست بارزانی را با ایشان مطرح کردیم و اسامی را نیز به ایشان تحویل دادیم. او سفارشات بارزانی را نوشت و گفت که آنها را همراه نامه‌ی ایشان به واشنگتن میفرستد و باید منتظر پاسخشان بمانیم تا آنها به اطلاعمان برسانند. پس از سپری شدن چند روز این پاسخ را به ما دادند: دولت آمریکا هیچ جنگی را در کردستان درست نمیداند و اینکه نمیتوانند در آنجا مداخله کنند چون درگیری و جنگ در آنجا مسئله‌ی داخلی است. همچنین اضافه کرده بودند که از طریق سازمان care کمکهای انسانی ارسال کرده‌اند که سهم کردها نیز در آن در نظر گرفته شده است. آنها آرزوی صلح و خوشبختی برای خلق ما کرده و اظهار امیدواری کرده بودند که این جنگ را هر چه بیشتر محدود کنیم.)

سپس مسعود بارزانی در ادامه‌ی آن می‌نویسد: (رهبری آمریکا تا سال 1972 به این سیاست خود ادامه داده و از ایجاد ارتباط با جنبش کرد پرهیز میکرد. هنگامیکه سال 1972 را آغاز کردیم، پس از مسافرت نیکسون به مسکو و سپس به تهران، شاه از او تقاضا کرده بود که با جنبش کردها رابطه برقرار سازند. آنچنانکه شاه نقشه کشیده بود، او خواستار چنان

رابطه‌ای بین کردها و آمریکا بود که تحت کنترل ایران باشد. زیرا شاه می‌دانست که مداخله‌ی آمریکا به شیوه‌ای که او می‌خواست سرنوشت جنبش کرد و بارزانی را در بست در اختیار او قرار خواهد داد. در روز 22 ژوئن 1972 ژنرال منصورپور نامه‌ای از شاه برای بارزانی آورد که در آن نوشته شده بود که رهبر آمریکا رضایت خود را برای کمک به جنبش کردها اعلام کرده است و جان کونال را فرستاده تا در این زمینه تلاش کند. هیأتی عالی رتبه‌ای را برای بررسی توان و آینده‌ی این روابط و کمکها بفرستید. در روز 26 ژوئن دکتر محمود عثمان و ادیس بارزانی به عنوان هیئت نمایندگی جنبش به ایران رفتند و مورد استقبال شاه قرار گرفتند. شاه در آغاز از این روابط بسیار اظهار خوشوقتی کرد و این را نیز خاطرنشان کرد که این امر بنا به درخواست او صورت گرفته است. هر دو نماینده مسافرتشان را آغاز کردند و به واشنگتن رفتند و در 17 ژوئیه به حاجی عمران بازگشتند. قرار براین بود که این هیئت با کیسینجر وزیر امور خارجه دیدار کند، اما به دلیل اینکه کیسینجر در آنجا نبود با ریچارد هلمز رئیس سازمان سیا مذاکره کرده بودند. کلنل کونال نیز به عنوان نماینده‌ی کمیته‌ی امنیت ملی آمریکا در آنجا حضور داشت. هلمز در این جلسه به جای کیسینجر گفت: این رابطه بر اساس تقاضای شاه ایران برقرار شده و باید سری بماند. سری نگهداشتن کامل آن شرط است. رهبری آمریکا هم با اسلحه و هم به شیوه‌ی مالی به شما کمک میکند و در آغاز بودجه‌ی 16 میلیون دلاری را تعیین کرده است. به شرطی که سفارت آمریکا در تهران حلقه‌ی این ارتباط باشد.)

اسناد محرمانه‌ی آمریکا از سوی وریا رحمانی از انگلیسی به کردی ترجمه و در کتابی تحت عنوان "جنبش سپتامبر در اسناد محرمانه‌ی آمریکا" در سال 2013 به چاپ رسیده است. رحمانی در صفحات 20 و 21 این کتاب به نوشته‌های سند محرمانه‌ی این مذاکرات پرداخته و می‌نویسد: - (در ژوئن 1972 نمایندگان جنبش سپتامبر، دکتر محمود عثمان و ادیس بارزانی به مدت ده روز رسماً بامقامات بلندپایه‌ی دولت آمریکا، از جمله رئیس سازمان CIA مذاکره کردند و به بهترین وجهی اوضاع کردها و تأثیر مسئله‌ی کرد در کشمکش‌های عراق و منطقه را شرح دادند و تلاش کردند

مسئله‌ی نفوذ شوروی در عراق و فشارهای آن دولت را بر جنبش کردستان برای گرویدن به جبهه‌ی میهنی عراق برجسته کنند. و آمریکا را از عواقب خطرناک آن برای آنان و هم پیمانانشان آگاه سازند. در این نشست نمایندگان جنبش کردستان خواسته‌های خود را برای کمک‌های نظامی و اقتصادی آمریکا مطرح کردند. و آمریکا هم این خواسته‌ها را پذیرفت. و برای نخستین بار رابطه‌ی رسمی آمریکا با جنبش کرد آغاز شد. این رابطه شدیداً مخفیانه بود و مسئولین آمریکایی در همان اولین روز نشست صراحتاً به نمایندگان جنبش کرد اعلام کردند:

مخفی کاری شرط اساسی این رابطه است و اگر این سر محفوظ نماند رابطه برقرار نمی‌شود. کمک‌های ایالات متحده باید شدیداً محرمانه و به‌لحاظ اداری و فیزیکی سری انجام پذیرد تا در مواقع لازم بتوانیم وجود آنرا رد کنیم. ما در هنگام گفتگوی بیشتر با نمایندگان بارزانی باید انتظارات آنان را در حد واقعی قبول کنیم و تا این حد به آنان یاری برسانیم که بتوانیم در موقع لزوم از آن حاشا کنیم و آنان را مجبور کنیم هیچ عملی انجام ندهند که منجر به کشمکش‌های بین‌المللی بشود.

در پایان سال 1972 آمریکا به وعده‌های خود عمل کرده و شش میلیون دلار کمک نقدی و تجهیزات نظامی به ارزش ده میلیون دلار در اختیار جنبش کرد قرار داد. پس از این، مناسبات جنبش کردستان و بارزانی با آمریکا و کشورهای غربی آغاز شد. آمریکا به توصیه‌ی شاه ایران، با جنبش سپتامبر رابطه برقرار کرد و در سال 1975 راه را به روی شاه گشود تا در الجزایر با صدام حسین ملاقات کند و بدین ترتیب به تعهدات خود پشت پا گذاشتند و با شاه ایران از پشت به کردها خنجر زد. در واقع هنری کیسینجر وزیر امور خارجه‌ی آمریکا از ضعف رئیس جمهور وقت، جerald فورد استفاده کرده و به ملت کرد خیانت کرد.

در مورد روابط بارزانی و جنبش سپتامبر با کشورهای اروپای غربی و تأثیر آن در جهت شناساندن جنبش رهائیبخش ملی کردستان به جهانیان، میتوان به نمونه‌های بیشماری اشاره کرد. در حقیقت ساکنان اروپا با تلاشهایی که جنبش سپتامبر انجام داد و پافشاری شخص بارزانی در

مورد شناساندن این جنبش به جهانیان، مسئله‌ی کرد را از حالت منطقه‌ای به مسئله‌ای جهانی تبدیل کرد.

دکتر کمال مظهر در گفتگو با زانیار سردار قرگه‌ای که او هم آنرا در کتابش "دکتر کمال مظهر آتش به تاریخ می زند" (دوکتور که مال مه‌زه‌ر ئاور له میژوو ده‌داته‌وه) در صفحه‌ی 135 به نقل از او می نویسد:

- (هنوز به بغداد برگشته و از شوروی به هلند رفته بودم. در آمستردام راه هتل خود را گم کردم. جوانی را دیدم و راه را از او پرسیدم. گفت: اهل کجا هستی؟ گفتم: کرد و عراقی هستم. گفت: تو بارزانی هستی؟ بارزانی! بارزانی! گفت: آرزو داشتم و خواب این را میدیدم که یکی از پیشمرگه‌های بارزانی باشم. بیا خودم ترا به هتل میرسانم. مرا سوار اتومبیل خود کرده و به ساختمان هتل رساند. بسیار صمیمانه بامن خداحافظی کرد. در حقیقت هرگز انتظار نداشتم جوانی در این کشور به این شیوه هواخواه بارزانی باشد و ایشان و مبارزه‌ی او را بشناسد و این چنین از او یاد کند.)

مناسبات با اسرائیل: اسرائیل نخستین دولتی در جهان بود که به دلیل اختلافاتش با اعراب، در آغاز جنبش سپتامبر به جنگ بین کردها و عراق علاقه نشان داد. اسرائیل این پدیده را در راستای منافع استراتژیک کشور خود ارزیابی کرد. منافع این کشور، دولت اسرائیل را در جهت ایجاد رابطه با جنبش سپتامبر ترغیب کرده و در نتیجه اولین کشوری بود که با پای خود جهت تماس با جنبش پیشقدم شد. به نوشته‌ی مسعود بارزانی در صفحه‌ی 214 کتاب "بارزانی و جنبش رهائیبخش ملی کرد" جلد سوم، بخش دوم، جنبش سپتامبر 1961-1975"، این رابطه در ماه ژوئن 1963 با سفر جلال طالبانی به فرانسه و دیدارش با شیمون پرز با پا در میانی امیر کامران بدرخان آغاز شد. پس از این دیدار جناب طالبانی، رابطه‌ی جنبش و اسرائیل با سفر هیأتی به ریاست ابراهیم احمد و با شرکت عمر مصطفی دبابه و سید عزیز شمزینی از راه ایران به اسرائیل آغاز می شود. در این مورد دکتر شاخه‌وان شوان در گفتگویی ویژه با نویسنده ی کتاب که نوار آن محفوظ است، می گوید:

- (پس از آزاد شدنم از زندان در ماه دوم سال 1964 و بازگشتم به رانیه، با صالح یوسفی در یک اتاق بودیم. دیدیم که میان بارزانی و ابراهیم

احمد اختلافات شدیدی درگرفته است. ابراهیم احمد بدون اطلاع بارزانی



به اسرائیل رفته و ملا مصطفی بسیار عصبانی شده بود. ابراهیم احمد آمده بود تا او را آرام کند. او در قلادیزه بود و ملا مصطفی در رانیه. جلسه تشکیل شد و صالح یوسفی در جلسه شرکت داشت. شب پس از جلسه از او در مورد اختلافات پرسیدم. گفت: "رفتن ابراهیم احمد به اسرائیل بارزانی را شدیداً عصبانی کرده است. در جلسه، ابراهیم احمد تلاش میکرد که بارزانی موضوع را فراموش کند و مرتباً از بارزانی تعریف و تمجید میکرد و میگفت که تو رهبر کردها هستی و چه و چه. ملا مصطفی از او عصبانی شده و به او گفت:

بله، تو از یک سو مرا متهم میکنی که جنبش کردها را به سبب و پرتقال فروخته ام و در این جلسه از من تعریف میکنی ولی از سوی دیگر سرت را پایین انداخته و به اسرائیل میروی!

ملا مصطفی میخواست او را دستگیر کند اما شرکت کنندگان در جلسه ویرا از این کار باز داشتند. پس از این جلسه ابراهیم احمد و طرفدارانش رانیه را ترک کردند.)

مسعود بارزانی در باره‌ی این موضوع در کتاب بارزانی و جنبش رهائیبخش کرد مینویسد که پس از آنکه ابراهیم احمد و گروهش در سال 1964 به ایران فرار کردند و سپس به بغداد برگشتند، اسرائیل با همکاری ایران با رهبری جنبش ارتباط گرفت. در سال 1965 دیوید کمچی به نمایندگی اسرائیل به کردستان آمد و به کار سازماندهی با جنبش پرداخت. اسرائیل به طور محدود با جنبش کرد همکاری نظامی و فنی میکرد، آنها تلاش میکردند به وسیله‌ی پیشمرگه‌ها، ارتش عراق را در کردستان نگهداشته و سرگرم سازند تا نتواند با مصر و سوریه در جنگ برعلیه اسرائیل همکاری کنند و برعلیه اسرائیل به آن دو کشور کمک کنند. اما همچنانکه بیشتر اشاره کردم بارزانی نپذیرفت و گفت:

- (اگر ما چنین کاری را انجام دهیم، دشمنی دائمی بین کرد و عرب را انتخاب کرده‌ایم. این اشتباه بزرگی است و ما نمیتوانیم مسئولیت نتایج زیانبخش آن را برعهده بگیریم.)

در جریان جنبش سپتامبر تعدادی از افسران اسرائیلی به کردستان سفر کردند و هنگامیکه رهبری جنبش از شوروی ناامید شد، به این امید بود که به وسیله‌ی اسرائیل توجه آمریکا را به خود جلب کند. اما این دیدگاه اشتباه بود، زیرا شاه ایران و اسرائیل هر دو موضع یکسانی در مورد مسئله‌ی کرد داشتند و آنهم این بود که نمیخواستند کردها در این جنگ پیروز گردند و فقط قصدشان ادامه‌ی جنگ و سرگرم کردن ارتش عراق به این جنگ بود.

مناسبات بارزانی تنها به این دول ختم نمیشد بلکه او با بسیاری از شخصیت‌های داخلی و خارجی در تماس بود. مرتباً در پی یافتن حامی و دوست برای ملت کرد و جنبش کرد در سطح جهان و منطقه تلاش میکرد. تا هر چه بیشتر از جنبش رهائیبخش کردها حمایت معنوی و مادی صورت گیرد. برای مثال قبل از ایجاد سازمان امنیت، پارت دمکرات اکثر اطلاعاتی که از اوضاع دشمن و فعالیت‌های آنان به بارزانی میرسید از طریق این ارتباطات خارجی بود.

پایان سخن

بیش از دو قرن است که ملت کرد در راه بدست آوردن حقوق ملی خود مبارزه میکند. ملتی خسته که زجر فراوانی کشیده، شهرها و روستاهایش را به آتش کشیده و ویران کرده‌اند و با اعمال سیاست امحای ملی در صدد نابودی و یا استحاله‌ی آن در ملل غالب برآمده‌اند. کشتار دستجمعی و بمبارانهای وحشیانه ملت کرد که حتی دامنه‌ی آن به بمباران شیمیایی ختم شد، در برابر دیدگان جهانیان و مجامع بین‌المللی قرار دارد که متأسفانه در اکثر موارد جهانیان بر آن چشم فرو بستند تا منافع اقتصادی و سیاسی قدرتهای بزرگ و بلوک‌های وابسته به آن به خطر نیافتد. علیرغم این همه جنایات و وحشیگریهایی که از سوی کشورهای اشغالگر کردستان اعمال شده و میشود، ملت کرد به مبارزه‌ی خود ادامه داده و خواهد داد.

ملت کرد با این همه تلاش و مبارزه و با این همه آلام و رنج، اگر چه تا حال دستاورد بزرگی نداشته، ولی نمیتوانیم ادعا کنیم که هیچ دستاوردی هم نداشته است. این عدم پیروزی میتواند بدلیل موقعیت استراتژیکی و جغرافیایی کردستان و یا درنده‌جویی و ددمنشی دشمنان و یا بعلت فراموشی ملت کرد و جنبش آن از سوی جامعه‌ی بین‌المللی باشد.

گویا تمامی این ناملایمات و تمامی این دشمنیهای خارجی برای ملت کرد کافی نبوده، خود کردها هم نسبت به خود ظلم و ستم دشمنی روا داشته‌اند. آنان در تاریخ گاه‌ها به تحریف خود پرداخته و هرگز نتوانسته‌اند صفوف خود را متحد نمایند. و هربار که به قله‌ی پیروزی نزدیک شده‌اند، کسی و یا گروهی از کردها بلای جان مبارزان شده و مانع پیروزی نهائی ملت کرد گشته‌اند. در این مورد از جمله میتوان به فتوای ملا محمد مشهور به ملای خطی اشاره کرد که با فتوایش در زمان میر محمد رواندوز مانع لشکرکشی کردها علیه عثمانیها شده و مانع استقلال کردستان گردید. و یا میتوان به جنگهای برادر کشی میان امرای بابان و سوران اشاره کرد که موجب استحکام جای پای اشغالگران در کردستان گشتند. عشایر جاش دوران جمهوری کردستان در مهاباد، از منگورو مامش گرفته تا سوارکارهای ایلخانیزاده تا توانستند به دشمن یاری رسانیده و چه ارزان خود را به

دشمن ملت کرد فروختند. و یا زیباری، سورچی و هرکی که تا توانستند به دشمن یاری رسانده و به ملت خود پشت پا کردند و بر علیه آن جنگیدند. همچنین میتوانیم از سران عشایر و ملاکین کرد در شمال و جنوب کردستان یاد کنیم که چگونه به گرگ گله‌ی خود بدل گشتند و حکومت و سلطه‌ی دشمن را پایدار نمودند.

کردها فقط از اشغالگران و مزدوران کرد زیان ندیده‌اند، بلکه از اختلافات سیاسی درون خویش نیز دچار خسارات زیادی گشته‌اند که میتوان به صراحت گفت، تأثیر معنوی آن بسی دردآورتر از ضایعات فیزیکی دشمنان و مزدورانشان بوده است. این اختلافات در زمینه‌های نظری، اتحاد کردها را بسیار دشوار کرده و شعور ملی آنان را تضعیف نموده و به دشمنان ملت کرد امکان داده که تاریخ جنبش رهاییبخش کردستان را تحریف و ارزشهای تاریخی این ملت را کم بها جلوه دهند.

در قیامهای ماقبل جنبش سپتامبر، هیچکدام از سران جنبش کرد، رهبران پیشین خود را نفی نکرده بودند و مبارزه‌ی آنان را کم ارزش جلوه نداده بودند، بلکه هر کدام از آنان علیرغم تفاوت‌های بینشی و خاستگاه اجتماعی خود، خود را ادامه دهنده‌ی آرمان رهبران قبلی جنبش میدانستند. از همین رو شیخ عبیداله نه‌ری، شیخ عبدالسلام بارزانی، شیخ محمود، اسماعیل آقا شکاک "سیمکو"، شیخ عبدالقادر، سید رضا، شیخ سعید، احسان نوری پاشا، شیخ احمد، پیشوا قاضی محمد و ملامصطفی بارزانی، همه براساس شرایط نوین دوران خود، خود را ادامه دهنده‌ی پیشینیان دانسته و به مبارزات آنان افتخار کرده‌اند.

اما در جریان جنبش سپتامبر و پس از بازگشت بارزانی از شوروی، برای نخستین بار در جنبش رهاییبخش ملی کرد این سنت کنار گذاشته شد. سیاست نفی و انکار، به بهانه‌ی کنارگذاشتن شیوه‌ی مبارزه‌ی کلاسیک، جایگزین احترام و بهادادن به پیشکسوتان شد. از سوی ابراهیم احمد صدها ورق کاغذ بر علیه ملا مصطفی بارزانی و شیوخ بارزان سیاه شد و خط قرمزی بر مبارزات آنان کشیده شد تا وانمود شود که مبارزه‌ی راستین از ظهور ابراهیم احمد آغاز شده‌است! بدون در نظر گرفتن این مسئله که این نوشته‌های نادرست در آینده به ضرر خود و ملتش تمام خواهد شد و دشمنان ملت کرد به موقع و در صورت لزوم با ویرایشی نوین آنها را بر

علیه ملت کرد به کار خواهند گرفت. متأسفانه ادامه دادن به این سیاست، هم به خود او و هم به جنبش ملت کرد، زیان فراوان رسانید که نمیتوان پس از ده‌ها سال اثرات مخرب آنرا جبران کرد.

جمهوری اسلامی ایران سالهاست که علاوه بر سرکوب فیزیکی و زندانی کردن و شکنجه و اعدام فرزندان کرد، سیاست مخدوش و تحریف کردن تاریخ کرد و سیاه نمائی سیمای رهبران کاریسماتیک کرد را در پیش گرفته و میکوشد با انتشار کتب و مقالات در رسانه‌های گروهی و اینترنتی و روزنامه‌ها و سخنرانیها در منابر و مساجد برخی از شهرها و دهات شرق کردستان، نسل نوین را از مبارزه در راه رهائی ملی و آزادی کردستان دور کند. با خواندن "کتاب پس از 60 سال"، زندگی و خاطرات امام جلال، به راحتی در میابیم که تمامی این کتاب فقط به منظور اهداف فوق نگاشته شده‌است. تدوین کنندگان این کتاب که سر در آخور وزارت اطلاعات ایران دارند، برای رسیدن به این منظور از دو دسته سند نادرست استفاده کرده‌اند.

سند نخستین آنان، گفته‌ها و مصاحبه‌های ابراهیم احمد و گروهش میباشد که چه در آغاز جنبش سپتامبر و چه بعدها منتشر کرده‌اند. و گروه دوم این سندها، گفته‌ها و گزارشات سازمانهای اطلاعاتی پی در پی در ایران و مأموران حلقه بگوش آنان، یعنی عیسی پژمان در زمان شاه و در عراق و دیگر مأموران ساواک و همچنین پروتکل‌های مربوط به سازمانهای امنیتی ایران که برای مقابله با جنبش سپتامبر تدوین شده‌اند و اکنون نیز جاسوسان نوپای جمهوری اسلامی به همان منظور از آن‌ها علیه تجربه‌ی جنوب کردستان استفاده میکنند، را شامل میشود.

عیسی پژمان که بارها بر علیه جنبش ملت کرد از خود عکس العمل نشان داده، به دفعات این گفته خود را نسبت به این "ملای قلبی" یعنی ملا مصطفی بارزانی بیان میکند و میگوید:

- (ملا مصطفی با رژیم شاه، یکرنگ نبوده و ابراهیم احمد و امام جلال نسبت به رژیم شاه صادق بوده و به وعده‌هایشان در برابر رژیم شاه عمل کردند و نسبت به آن وفادار بودند.)

ایران مانند ترکیه، سوریه و عراق دوران رژیم صدام، دارای سیاستی مشخص و روشن نیست که طرف مقابل بتواند از آن سر درآورده و استراتژی

و تاکتیک خود را بر مبنای آن طرح کند. این کشور به شیوه‌های مختلف از سیاست مکارانه‌ی نیرنگ و دروغ پیروی کرده و طرف مقابل را سر درگم میکند. این پدیده تنها شاخصه‌ی رژیم آخوندها نیست که به "تقیه" متوسل میشوند و بر اساس شرایط به دروغپردازی و ریاکاری میپردازند، بلکه در دوران شاه و در تمام ادوار پس از اسلام، این بخشی از فرهنگ حاکمان این سرزمین بوده است.

اگر در جایی از این کتاب، جمهوری اسلامی به تمجید و ثنای ابراهیم احمد و گروهش میپردازد، به دلیل لطف و هواخواهی رژیم از آنان نیست، بلکه به این معنی است که آنان در دورانی مخالف رهبری جنبش سپتامبر بودند و تلاش آنان در جهت درهم شکستن این جنبش بوده است. همانگونه که امروز دایه‌ی مهربانتر از مادر اپوزیسیون حکومت فدرال کردستان عراق شده است. وگرنه جمهوری اسلامی ایران هرگز دوست و هواخواه هیچ کردی نبوده و نیست. بر کسی پوشیده نیست که خمینی دیکتاتور در سال 1980 فتوای جهاد بر علیه ملت کرد را صادر کرد و هزاران کرد را در شهرها و روستاهای شرق کردستان به دست ایادی خمینی قتل عام شدند. آیا میتوان از چنین رژیمی با چنین ایدئولوژی بعنوان دوست ملت کرد یاد کرد؟

سیاست کنونی رهبران جمهوری اسلامی بر علیه مسعود بارزانی و پارت دمکرات کردستان، ادامه‌ی همان سیاست رژیم شاه در دوران جنبش سپتامبر است که در آنزمان در مقابل ملا مصطفی بارزانی در پیش گرفته شده بود. جمهوری اسلامی از سویی از اپوزیسیون جنوب کردستان پشتیبانی میکند و از سوی دیگر خاک جنوب کردستان را با توپهای دوربرد گلوله باران کرده و کاشانه‌ی هم میهنان کرد همین اپوزیسیون را ویران می کند. بر علیه رهبر اقلیم کردستان، رهبر حکومت کردستان و پارلمان کردستان سم پاشی میکند و میکوشد و با نفوذی که در دولت عراق دارد، جلوی هرگونه توافق بین اقلیم کردستان و حکومت مرکزی عراق را گرفته و در اجرای مواد قانون اساسی مربوط به بازگرداندن اداره‌ی همه‌ی مناطق کردستان به حکومت کردستان سنگ اندازی کرده و یا آنرا تعویق به محال نماید.

جمعیت همه کردها در دوران جمهوری کردستان در حدود 9 میلیون نفر بود، اما امروز بیش از چهل میلیون کرد در کردستان زندگی میکنند. اگر در

آن زمان تعداد تحصیلکرده‌های کرد در هر شهری انگشت شمار بود، اکنون در هم‌هی خانواده‌ها اعضای با تحصیلات عالی وجود دارند. در اقلیم کردستان، تحت رهبری حکومت کردستان، دانشگاه‌ها و دانشکده‌های مختلفی تاسیس شده‌اند و ده‌ها هزار نفر کرد در دانشگاه‌های مختلف ایران، ترکیه، سوریه و اروپا و امریکا و سایر نقاط جهان به تحصیل مشغولند. صدها متخصص کرد در سطح جهانی وجود دارند که در مراکز مختلف و معروف علمی جهان به کار اشتغال دارند.

دستاوردها و موفقیت‌های نسل نوین کردها، بیشتر از خود ما برای دشمنان آشکار است. دشمن بی وقفه و پیگیرانه به بررسی این تحولات می‌پردازد و با فتنه‌گری تلاش میکند تا این نسل نوین و کارا را از عرصه‌ی سیاسی کردستان دور نگه داشته و مانع پشتیبانی آنان از جنبش رهائیبخش ملی و رهبران این جنبش گردد. در این راستا به تحریف تاریخی و تئوری پردازی و تحریف وقایع گذشته می‌پردازند و در سطح وسیع با سرمایه‌گذاری کلان به تبلیغات آشوبگرانه و فتنه انگیز می‌پردازند.

ملت کرد در تمامیتش درگیر نبردی سخت است. اگر اشغالگران کردستان نتوانسته‌اند در چند قرن گذشته به زور اسلحه آن را به زانو درآورند، امروز تلاش می‌کنند که مغز او را شستشو داده تا بدنیال حقوق پایمال شده‌ی خود نباشد. از همین رو نسل کنونی باید هوشمندانه درک کند که ملت او نیاز به وحدت و همبستگی دارند و باید یک صدا برای کسب حقوقش مبارزه کند. همه‌ی ملل جهان در میان خود، برای کسب قدرت و حاکمیت کشمکش دارند، اما ملل هوشمند و آگاه اجازه نمی‌دهند که این درگیری‌های درونی به آرمانهای استراتژیک کشورشان لطمه وارد کرده و در مورد مصالح و منافع ملی، ملت و میهن خود متحد و یکصدا هستند. کردها هم باید به این روش هوشمندانه با مسائل و کشمکش‌های درونی خود برخورد کرده و با مبارزه‌ای پیگیر و با خدمت به خلق و میهن خود اجازه ندهند که دشمنان ملت کرد خسارات بیشتری بر این ملت وارد سازند. به تبلیغات دیکتاتورهای تهران و دول اشغالگر کردستان و جاسوسان آنان نبایستی اعتناء کرد.

در واقع گردانندگان جمهوری اسلامی ایران تحت لوای پژوهش‌های تاریخی و اجتماعی، رهبران کاریزماتیک کرد را نشانه گرفته و از این طریق ملت

کرد را هدف قرار داده‌اند و به خیال خود می‌خواهند نسل جدید کرد را از مبارزه و اندیشه‌ی رهایی ملی دور گردانند و مبارزات گذشته‌ی این ملت را بی‌ارزش جلوه دهند. اما لازم است بدانند که علیرغم همه‌ی این تشبثات، فرزندان کرد تا رسیدن به رهایی ملی و برقراری دولت ملی کردستان به مبارزه‌ی خود ادامه خواهند داد و پیشوا قاضی محمد، ملامصطفی بارزانی، دکتر عبدالرحمن قاسملو و دیگر رهبران کرد را کماکان سمبل‌های مبارزه‌ی ملی دانسته و به آنها ارج می‌نهند.

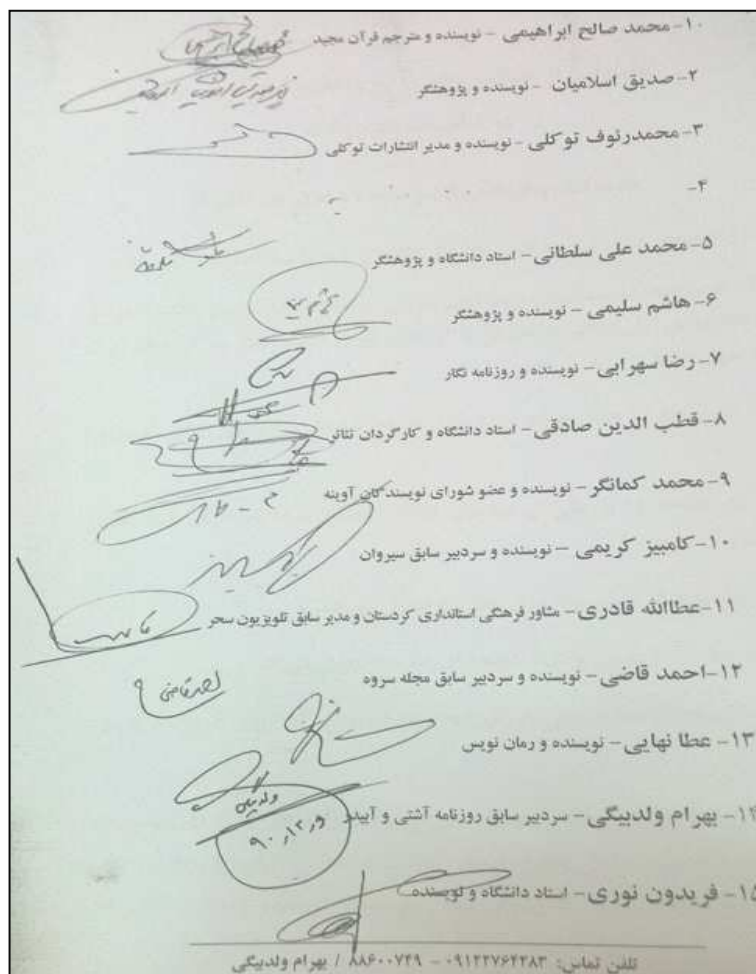
در خاتمه‌ی سخن باید گفت که اگر اسناد ساواک، وزارت اطلاعات، میت، استخبارات و امن و جاسوس‌های آنان به نیکی از کسی یاد کنند، این امر نشانگر آنست که آن شخص آلت دست آنان بوده و بدگویی این سازمان‌های جهنمی اطلاعاتی از رهبران کرد، بیانگر صداقت و شرافت و پاکی و میهن پرستی این رهبران است.

حامید گوهری

اسناد

سند شماره 1

نويسندگان کرد برعليه توطئه قانعی فرد و اطلاعات جمهوری اسلامی ایران عکس‌العمل نشان دادند. امضای 14 تن از نویسندگان و روزنامه‌نگاران در تهران که در آن به چاپ کتاب "پس از شصت سال" اعتراض کرده و بی احترامی به پیشوا قاضی محمد و رهبر کرد مصطفی بارزانی را محکوم کردند.



سند شماره 2

اتحادیه علمای اسلامی کردستان برعلیه مجله لقین که با قانعی فرد مصاحبه کرده است

مه‌کته‌بی ته‌نغیزی یه‌کیتی زانایانی ئاینی ئیسلامی کردستان

به‌ناوی خوای گه‌وره و میهره‌بانه‌وه.

گۆفاری لقین له ژماره‌ی ۱۳۴ی دیمانیه‌یه‌کی رۆژنامه‌وانسی بلاوکردۆته‌وه، تییدا بیجورمه‌تی و بیژیژی له هه‌مبهر سه‌رکرده‌کانمان ده‌کاتت. ئیبه له یه‌کیتی زانایانی ئاینی ئیسلامی کردستان، که مه‌لا مسته‌فای بارزانی دامه‌زرینه‌ری ریکخراوه‌که‌ی ئیبه‌یه، هه‌روه‌ها قازی محه‌مه‌دیش که‌سایه‌تیه‌کی کورد و ئاینیه، به بیویستمان زانی، ده‌نگی نارازیبوون و گله‌بینامه‌ی خۆمان به هه‌موو لایه‌ک بگه‌یه‌نین، چونکه پیمان وایه وه‌رگرته‌ی زانیاری له کۆمه‌لێک سه‌رچاوه، که هه‌میشه رۆلیمان له تیکدانی کیشه‌ی کورد هه‌بووه، ویستوویانه قه‌ت رۆژی رووناک به رووی کورددا نه‌کریته‌وه، شتیکی نا دوورسته و، ته‌نها خزمه‌ت به‌وه که‌سانه ده‌کات، که زانیاریه‌کانیان هه‌له‌ستوونه، ئیبه ده‌زانین هیچ یه‌ک له ساواک و حزبی به‌عسی ئیراقی، ته‌واوی ئه‌و ولاتانه‌ی مافی کوردیان هه‌میشه خواردووه، ناکرئ بکرینه به‌لگه بو لیدانی که‌سایه‌تیه‌کانی کورد، به‌تایبه‌تی که ئه‌و سه‌رکرده‌هه‌میشه خه‌باتیان له دژی ئه‌و ولاتانه کردووه، که ویستوویانه مافی گه‌لی کورد بسرنه‌وه. به هه‌مان شێوه به‌لگه‌نامه‌ی ئینگلیزه‌کانیش ناکرئ له‌و حاله‌ته‌دا پشتیان پێ به‌ستریت، خۆ هه‌موو ئه‌وانه‌ی میژوویان خویندۆته‌وه، رۆلی ئینگلیز له تیکدانی دۆزی کورد باش ده‌زانن، که ئه‌وانیش ده‌ستیان هه‌بووه له تیکدانی کیشه‌ی کورد، به‌شیک بوون له‌وانه‌ی کوردستانیان کردۆته چوار پارچه. بۆیه پیمان وایه هه‌له‌یه‌کی گه‌وره‌یه، که‌سایه‌تیه‌کی وه‌ک قازی محه‌مه‌د که خۆی و مال و خانه‌واده‌که‌ی له پیناوی کورد دانا، که‌چی به بی حورمه‌تی ناو ببریته، یان مه‌لا مسته‌فای بارزانی دامه‌زرینه‌ری یه‌کیتی زانایان، که به هه‌زاران که‌س له عه‌شیره‌ت و خانه‌واده‌که‌ی شه‌هید کران، میژووه‌که‌یان میژووی به‌رخۆدانی کوردایه‌تیه‌وه، هه‌ر له پیناوی کورد له بری کۆشک و ته‌لارو خۆشی، چیاو ئه‌شکه‌وت و ئاواره‌یی و ده‌ربه‌ده‌ری هه‌له‌بژارد، له پیناوی ژبانی کورد، مه‌رگ و ئاواره‌یی بۆخۆی هه‌له‌بژارد. گله‌بیشمان ئه‌وه‌یه، تۆ پیته و ابیته هه‌موو میژوونووسه کورده‌کان و ته‌واوی ئه‌وانه‌ی دیکه که له‌سه‌ر کوردیان نووسیوه، هه‌له‌یان کردووه، بۆ خاتری ده‌سه‌لات نووسیویانه‌ته‌وه، ته‌نها ئه‌و ده‌زگا موخابه‌راتیان هه‌ راستیان نووسیوه، که ده‌ستیان له تیکدانی دۆزی کورد هه‌بووه، له‌کاتی‌که‌دا زۆریک له‌و میژوونوسانه وه‌ختیک میژووی کوردیان نووسیوته‌وه که کورد هیچ ده‌سه‌لاتی نه‌بووه، سه‌رباری چه‌ندان میژوونوسانی بیگانه که نوسراوه‌کانیان به‌ته‌واوی پیچه‌وانه‌ی بۆ چوونه‌کانی ئه‌و براده‌ره‌ن. بۆیه داوا له‌و به‌رێزه‌و خودی گۆفاره‌که‌ش ده‌که‌ین، داوا لیبوووردن له گه‌لی کورد بکه‌ن، میژووی به‌رخۆدانی کورد، به‌ پشت به‌ستن به زانیاری که‌سانی دیکه، سه‌ره‌وژیر نه‌که‌نه‌وه، که ئه‌مه‌ش وا ده‌کات، مرۆقی کورد رابردووی خۆی بسریته‌وه، متمانه‌ش به داهاتو نه‌کات، که دوا‌جار که‌سیکی نا مه‌سئول به‌رامبهر به‌ خا‌ک و نیشتیمان و گه‌له‌که‌ی لێ ده‌رده‌چیت، چونکه هه‌موو سه‌رکرده و که‌سایه‌تیه‌کان و سه‌رجه‌م رۆژنامه‌و گۆفاره‌ و بزوتنه‌وه کورده‌یه‌کان به‌لای تاکی کورده‌وه ده‌که‌ونه ژیر پرسیار و، به‌هیچ شێوه‌یه‌کیش خزمه‌تی ئه‌زموونی ئیستای کوردستان ناکات و، زیان به رابردووی گه‌له‌که‌مان ده‌گه‌ینیت. له هه‌مان کاتیشدا پیمان وایه، ئه‌و ئازادی رۆژنامه‌گه‌رییه‌ی له هه‌ریمی کوردستان فه‌راهه‌م بووه، بیویسته نووسه‌ران و رۆژنامه‌نووسان بۆ خزمه‌تی گه‌ل و نیشتیمانه‌که‌مانی به‌کار

بۆنن، نەك خوانەخواستە بە پێچەوانە بپێتەوه، كە ئەمەش وادەكات، زۆر مەسەلەى
نەتەواپەتیمان ببە قوربانى ئەو یاسایەى رۆژنامەگەرى، كە ئیستا كە هەیه.
مەكتەبى تەنفیزی یهكیتی زانایانى ئاینى ئیسلامى كوردستان

٢٠١٠/٨/١٠

سند شماره 3

حزب دمکرات کردستان ایران در بیانیه‌ای عرفان قانعی فرد را به نام "قلم خودفروشان" توصیف کرد

حزبی دیموکراتی کوردستانی ئیران قانعی فەرد بە "خۆفرووش" وەسف دەکات

12:12:00 2010/08/19



رووداونییت-هه‌ولێر

حزبی دیموکراتی کوردستانی ئیران له به‌یاننامه‌یه‌کدا عیرفان قانعی فەرد بە "قەلمی خۆفروشان" وەسف دەکات که "تەقە له هێما نەتەوه‌یه‌یه‌کان ده‌کەن".

له‌و به‌یاننامه‌یه‌ی حزبی دیموکرات که کۆپییه‌کی بۆ (رووداونییت) هاتوو، ئاماژه به‌نه‌یاران و دوژمنانی ماف و ئازادییه‌کانی کورد دەدات و ده‌لێ "رێژیمه‌کانی تاران زیاتر له هه‌مووان فییل و ته‌له‌که و پیلانی ره‌نگاوهره‌نگیان دژ به‌ته‌وه‌ی کورد و خه‌باتی ره‌وای له کوردستانی ئیران و له هه‌موو به‌شه‌کانی دیکه‌ی کوردستان به‌کاره‌یناوه".

هه‌روه‌ها ده‌لێ "یه‌کێک له سیاسه‌ته‌ دیاره‌کانی حاکمانی تاران، سووکایه‌تی‌کرن به‌هێما و سیمبۆله‌کانی ئهم خه‌باته و ئهم نەتەوه‌یه و هه‌ول‌دانه بۆ چه‌واشه‌کردنی بنه‌ماکانی شوناسی نەتەوه‌یی و بییری ئازادبخوازان له کوردستان".

ئاماژه به‌وه‌ش دەدات که له‌م پێناوه‌دا له سه‌رده‌می رژییمی پاشایه‌تی‌دا، ناوی که‌سانی وه‌کو ره‌شید یاسمی و عیسا پێژمان به‌گویی خه‌لک ئاشنایه و له ده‌ورانی کۆماری ئیسلامیشدا سیمای جۆربه‌جۆر و که‌سانی ره‌نگاوهره‌نگی کورد زمانی په‌روه‌رده کردوووه و به‌زمانی ئه‌وانه‌وه هه‌ولی داوه که هه‌م ره‌وایی خه‌باتی نەتەوه‌یی و دیموکراتیکی کورد بباته ژێر پرسیار و هه‌م چه‌واشه‌کارانه و فریوکارانه و نیشان بدا که ئه‌وانه نوێنه‌رانی راسته‌قینه‌ی خه‌لکن و ده‌نگه راستپێژه‌کانی نیو خه‌لکی کوردن که چه‌ز و مه‌یلی زۆریان به‌ره‌و لای ویلایه‌تی فه‌قیه‌یه‌یه و هه‌ر جۆره تیکۆشان بۆ رزگاری کوردستان و کورد به‌به‌سراوه به‌بیانیه‌یه‌کان نیشان بدن.

به‌یاننامه‌که‌ی حزبی دیموکرات ئه‌وه‌ش ده‌لێ "که‌سانی وه‌ک ئیحسان هۆشمه‌ند و عیرفان قانعی فەرد و تە، ناوه جۆربه‌جۆره‌کان و به‌ناوه‌پرۆکی یه‌کسانه‌وه، به‌پێی ئه‌رکی بێسپێردراوی رژییمی کۆماری ئیسلامی یان خۆویستانه و بۆ نزیکبوونه‌وه له باره‌گای ویلایه‌تی فه‌قیه‌یه، هه‌ولیان داوه که میژووی کورد و کوردستان و خه‌باتی ئهم نەتەوه‌یه ببه‌ته ژێر پرسیار و له واقیعه‌دا ئه‌وان سه‌ربازانی کۆماری ئیسلامی بوون و هه‌ن و له‌ژێر ناوی خۆینده‌وه‌ی میژوو و گوته‌ری جیاوازا سیره‌یان له به‌هاو نرخه نەتەوه‌یی و دیموکراتیه‌یه‌کانی کورد گرتوووه و به‌رده‌وام ویستووینه له ریگای هه‌ول‌دان بۆ شکاندنی ره‌مز و هێما نەتەوه‌یه‌یه‌کان بوون و که‌رامه‌تی نەتەوه‌یه‌ی کورد ورد و خاش بکه‌ن، تاکو نەتەوه‌یه‌یه‌کی

دارماو و روخواو بخه‌نه به‌رده‌ست ئاغا و بالاده‌ست و رژیمه‌که‌یان، تاکو نائیک و ناویکیان بداتی". زیاتر ناماژ به‌ناوی عیرفانی قانعیی فەرد دەدات و دەلی "ماوه‌یه‌که‌ که‌سێک به‌ ناوی عیرفان قانعی فەرد له‌ درێژه‌ی سیاسەت و رێگه‌ی ناسراوی کۆماری ئیسلامیدا به‌هه‌مان زمان و میۆد خه‌ریکی کاری به‌ناو لیکۆلینه‌وه و سیخوپی له‌سه‌ر کورد و خه‌باتی کورد له‌ هه‌موو به‌شه‌کانی کوردستانه‌ و له‌ رێگای مالپه‌ری تابناک و موحسینی ره‌زایی ده‌بیری کۆپی دیاریکردنی به‌رژه‌وه‌ندییه‌کانی نیزام، کار بۆ ئه‌و کۆره‌ ده‌کات که‌ ره‌فسه‌نجانی به‌رپرسیه‌تی و له‌ مالپه‌ری تابناکی سه‌ر به‌موحسینی ره‌زایی کۆنه‌ به‌رپرسی سیای پاسدارانی رێژیمدا چه‌ندین بابه‌تی دژ به‌خه‌باتی کورد و بۆ سووکابه‌تییکردن به‌هه‌یما و سیمبۆل و تیکۆشان و گیانفیداییه‌کانی نه‌ته‌وه‌ی کورد ب‌لاو کردووه‌ته‌وه‌".

هه‌روه‌ک باس کرا، ئه‌م کاره‌ی قانعی فەرد شتیکی نوێ نییه‌ و درێژه‌ی سیاسه‌تی پێوه‌کراوی دوژمنانی کورد و به‌تایبه‌ت کۆماری ئیسلامیه‌ و ئه‌و ته‌نیا مۆره‌یه‌کی ئه‌رک پێ ئه‌سه‌پدراوه‌ و هه‌یچی دیکه‌ به‌لام ئه‌وه‌ی له‌م ئیوه‌دا و له‌م بابه‌ت و باسانه‌دا ره‌نگه‌ تا راده‌یه‌ک نوێ! بن و پیلانی تازهی دوژمن بن دوو شتن، یه‌که‌م: چه‌ند سالیکیه‌ رژیمی کۆماری ئیسلامی له‌ رێگای ناوه‌نده‌ لیکۆلینه‌وه‌ ستراتیژییه‌کانیه‌وه‌ ئه‌و که‌سانه‌ په‌روه‌رده‌ ده‌کات و ئه‌وانه‌ به‌قه‌ولی خۆیان به‌ زمانی زانست ده‌دوین و له‌ پشتی ده‌مامکی ئاکادیمییه‌وه‌ ده‌یانوه‌ کەس و لایه‌نی ساویلکه‌ به‌وه‌ هه‌لخه‌له‌تین که‌ ئه‌مانه‌ قسه‌کانیان زانستی و ئاکادیمین، ئه‌وه‌ نییه‌ له‌ زانستگا به‌ناوبانگه‌کاندا خه‌ریکی لیکۆلینه‌وه‌ن! به‌لام له‌ ناوه‌رۆکی بابه‌ته‌کانیادا ئه‌وپه‌ری نازانستیوون و بی به‌لگه‌بیان دیاره‌ و بۆ قسه‌کانیان هه‌یچ به‌لگه‌یه‌کی باوه‌رپێکراوی میژوویی نایه‌نه‌وه‌ مه‌گه‌ر قسه‌ و لیدوانی دوژمنانی کورد نه‌بی و له‌ راستیدا قسه‌ی جه‌للاد و بکوژه‌کان دیننه‌وه‌ بۆ سه‌لماندنی تاوانباری قوربانیان و ناوی ده‌نیی کاری زانستی و ئاکادیمی! بۆ وینه‌ ئاغای قانعی فەرد بابه‌تیکی له‌ ریکه‌وتی 30 خاکه‌لیوه‌ی 1389 له‌ مالپه‌ری تابناک ب‌لاو کردووه‌ته‌وه‌ که‌ له‌ پێشه‌کی ئه‌و مالپه‌ره‌دا بۆ بابه‌ته‌که‌، به‌روونی دیاره‌ که‌ ئه‌رکیان پێ داوه‌ له‌سه‌ر حزبی دیموکراتی کوردستانی ئێران شتیکی چه‌واشه‌کارانه‌ ئاماده‌ بکات و ئه‌ویش به‌وپه‌ری خۆبه‌ده‌سته‌وه‌ ده‌رییه‌وه‌ میژوویه‌کی خه‌یالی پر له‌ درۆ و هه‌له‌ و تۆمه‌ت و سووکابه‌تی به‌نیسه‌ت کورد و حزبی دیموکرات و دوکتۆر قاسملووی شه‌هید و شوێشی کورد له‌ کوردستانی عێراق و زۆربه‌ی که‌سایه‌تییه‌کانی کورد ئاماده‌ کردووه‌ و له‌ زمانی سیخوور و که‌سانی نه‌ناسراو و سه‌رچاوه‌ی نادیاره‌وه‌ چی درۆ و فریوکارییه‌ ده‌هۆنیته‌وه‌. دووه‌م: وه‌کو ره‌وتی هه‌میشه‌ و ئه‌مجاره‌ و له‌م قۆناخه‌دا به‌شیوه‌یه‌کی خه‌ستترو چرترو، ئه‌م جوړه‌ که‌سانه‌ هه‌ول ده‌دن که‌ له‌ رێگای پشتیوانیکردن له‌ که‌س و لایه‌نێک، هه‌رش بۆ سه‌ر که‌س و لایه‌نی دیکه‌ بکه‌ن و له‌ راستیدا به‌و شیوازه‌ جیایی و دژایه‌تی له‌ نیوان تیکۆشه‌ران و لایه‌نه‌ چالاکه‌کانی کورددا دروست بکه‌ن و به‌م میۆده‌ نوییه‌! ئازاوه‌کانیان ده‌نییه‌وه‌. هه‌ر له‌و پیناوه‌دا یه‌ که‌ قانعی فەرده‌کان جارێک پشتیوانی له‌ میژووی کوردستانی ئێران ده‌که‌ن و هه‌رش ده‌به‌نه‌ سه‌ر میژووی کوردستانی عێراق و جارێکی دیکه‌ و به‌بیانوویه‌کی دیکه‌وه‌ پێچه‌وانه‌که‌ی به‌رپۆه‌ ده‌به‌ن. جارێک سووکابه‌تی به‌پێشه‌وای نه‌مرو جاری دیکه‌ سووکابه‌تی به‌ بارزانیی نه‌م ده‌که‌ن و له‌ پشتی سه‌رکرده‌یه‌کی کورده‌وه‌ سه‌نگه‌ر ده‌به‌ستن و ده‌سریژی رق و کینه‌یان به‌سه‌ر رێبه‌ری مه‌زن دوکتۆر قاسملووی نه‌مردا ده‌بارین. ئه‌وان له‌ پشتی که‌س و لایه‌نێکه‌وه‌ سه‌نگه‌ر ده‌به‌ستن و ته‌قه‌ له‌ که‌س و لایه‌نی دیکه‌ ده‌که‌ن و سه‌یه‌ی رۆژ سه‌نگه‌ر ده‌گوازنه‌وه‌ و له‌ شوینی دیکه‌وه‌ ته‌قه‌ له‌ سه‌نگه‌ری پێشوو ده‌که‌ن تاکوو کورد و کوردستان تووشی ئازاوه‌یه‌کی سیاسی و فیکری بکه‌ن و ئه‌رباب و ئاگاکیان بیخه‌م دانیشن که‌ کوردیان به‌ کورده‌وه‌ خه‌ریک کردووه‌".

حزبی دیموکراتی کوردستانی ئێران

2010/08/19

سند شماره 4

جلال طالبانی دبیر کل اتحادیه میهنی کردستان در مصاحبه مطبوعاتی روز
 2010/8/13 به صراحت اعلام کرد، قانعی فرد شخصی راستگو نیست و امضای روی کتاب
 مشکوک و به وی تعلق ندارد

سه‌بارت به کتیه‌کە‌ی قانعی فرەد، سکر‌تاریەتی مام چەلال رونکردنەو دیکە‌ی بڵاوکردەو

PM:03:02:26/08/2010



خەندان - سکر‌تاریەتی سکر‌تیری گشتی یەکنێی نیشمانی کوردستان رونکردنەو دیکە‌ی لاسەر کتیه‌کە‌ی قانعی فرەد بڵاوکردەو کە
 نەمە دەقە‌کە‌یەتی:

رونکردنەو دیکە‌ی لاسەر‌تاریەتی سکر‌تیری گشتیەو:

هەف‌آل مام چەلال سکر‌تیری گشتی ی.ن.ک لە‌بە‌دەرە رۆژنامە‌نووسییە‌کە‌یدا لە‌ 2010/8/13 دا زۆر بە‌روونی و راشکاو‌ی ناشرایکرد،
 قانعی فرەد کە‌سێکی راستگو نییە، بۆ‌یە نەو نە‌م‌زایەش کە‌ لاسەر کتیه‌ گوماتاویە‌کە‌ی (قانعی فرەد) د، هەف‌آل مام چەلال نە‌م‌زای
 نە‌کردووە، چونکە‌ نووسینە‌کاتی پێ‌ن لە‌ هە‌لە‌و قسە‌ی هە‌لبە‌ستراو.

هەر کە‌سێک هە‌ف‌آل مام چەلال بناسێت و شارە‌زای بیت دە‌زانێت بێ‌ خۆ‌بە‌دەرە‌ی ورد، هیچ شتێک نە‌م‌زا ناکات، چ جایی کتیه‌‌ی لاسەر
 چۆ‌رە، بە‌لکو ناوبراو وەک هە‌موو شتە‌کاتی تری، تە‌کنە‌لۆژیایی بۆ‌ مە‌رامە‌کاتی بە‌کارهێ‌ناوە‌و نە‌م‌زای بە‌ریزیاتی تە‌زویکردووە
 کە‌نێستا نە‌م‌زۆر کردنە‌ بووە‌تە‌ شتێکی ناسایی، جگە‌ لە‌ وە‌ش نە‌و کە‌سە‌ چاوپێ‌کە‌وتنی لە‌گە‌ڵ بە‌ریزیان کردووە، نیدی
 چاوپێ‌کە‌وتن نە‌م‌زای بۆ‌ چیبە‌!

دوو‌بەرە‌ بۆ‌ رای گشتی و راگە‌یاندنە‌کاتی دە‌خە‌ی‌نە‌بروو، بڕوا بە‌ هیچ نووسین و بڵاوکراو دیکە‌ی نە‌و کە‌سە‌ نە‌کریت، بە‌لکو تە‌م‌کاتی
 هە‌ف‌آل مام چەلال لە‌‌بە‌دەرە رۆژنامە‌نووسییە‌کە‌یدا هە‌لۆ‌بێ‌ستی روون و ناشرای هە‌میشە‌یی بە‌ریزیانە‌ دە‌ر هە‌ق بە‌سەر‌کردە‌کاتی کورد،
 نیدی پێ‌ویست ناکات نە‌و قسە‌ ناراستانە‌ی ناوبراو، بوترینە‌و بە‌کرینە‌ بە‌نە‌ما.

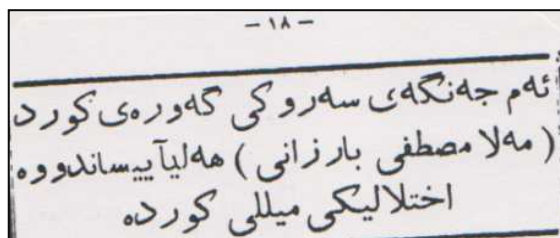
سند شماره 5

قانعی فرد با توضیحی در زیرنویس به شماره‌ی 42 در صفحه‌ی 86 به عنوان ذکر منابع و توضیحات، با تکیه بر سندی از ساواک "سازمان اطلاعات و امنیت کشور در زمان شاه" تاریخ جنبش کرد و مواضع و مبارزات شیخ احمد و ملا مصطفی بارزانی را تحریف میکند.

« شیخ احمد بارزانی رئیس روحانی ایمل بارزان است وی در سال ۱۹۳۱ به اتفاق ملامصطفی با عراقی‌ها جنگید و شکست خورد و به ایران متواری گشت و پس از یکسال دوباره به عراق بازگشت بارزانیها در جنگی که در ۱۹۵۲ با دولت عراق نمودند تارومار شدند و نامبرده دستگیر و مدت سه سال در بصره زندانی بود تا رژیم جمهوری عراق او را آزاد کرد. وی به معتقدات دینی بسیار پایبند بوده و احترام خاصی نیز به شعائر اسلامی می‌گذارد و مردم شمال عراق بی‌نهایت به او معتقدند. در سال ۱۹۶۲ تلگرافی به دولت قاسم فرستاد و اعمال خرابکاران را تقیب و اخلاص و وفاداری خویش را به دولت اعلام کرد و به حزب پارت دمکرات دشنام داد. و در همان سال طی اعلامیه‌ای از اکراد دعوت نمود که دست از شورش بکشند تا قاسم آنها را عفو نماید. اما در سال ۴۲ ۱۹۶۳ بار دیگر به ملامصطفی پیوست و دولت عارف طی نامه‌ای به شیخ احمد نوشت که چنانچه بدون قید و شرط تسلیم شود مورد عفو قرار می‌گیرد و برای بار دیگر شیخ احمد همکاری خود را با دولت عراق اعلام نمود. شیخ احمد بارزانی در دینماه سال ۱۳۴۷ (۱۹۶۸) در سن ۸۰ سالگی پس از بیماری طولانی درگذشت. - استاد ساواک، پرونده‌های انفرادی

سند شماره 6

جمعیت احیای کردستان در اکتبر سال 1943 از قیام مصطفی بارزان پشتیبانی میکند و مجله‌ی نیشتمان ارگان مرکزی جمعیت در مورد قیام بارزان در تاریخ 1945/3/18 با تیتری درشت نوشت: (نبردی که ملا مصطفی آغاز کرده است، قیام ملی کرد است)



سند شماره 7

ملا مصطفی بارزانی به طور رسمی به مهاباد برگشته و از جانب رهبران حزبی و حکومت جمهوری کردستان مورد استقبال قرار گرفت. روزنامه‌ی کردستان در شماره ۲۱ روز ۱۳۲۴/۱۲/۱۱ به آمدن مصطفی بارزانی اشاره میکند

۲۱

اخباری نیوخومان

مه‌لامصطفی بارزانی

جنابی آغای مه‌لامصطفی قائدی کوردی بارزان روزی ۹-۱۲-۱۳۲۴ سانی ۵ پاش تیوه‌رو واردی مهاباد بو . ومختی گه‌بسته نیو باغ‌ن نه‌ندامه‌کائی ک‌بته‌ی مر ک‌ری پیشوازیان‌لی کرد ومختی جنابی مه‌لامصطفی‌له چومی پ‌ریوه به احترامی نه‌ندامه‌کائی ک‌بته‌ی مر ک‌ری دابه‌زی له‌م‌کاته دا ک‌بته‌ی مر ک‌ری هه‌نگاویان توندتر کرد و له‌قه‌ماخ چومی بیک گه‌بستن ، برای خوشه‌ویست‌صدتی حیدری مراسمی به خیر هاتی نه‌جی‌ه‌یا و هه‌مو اندامه‌کائی ک‌بته‌ی مر ک‌ری به‌مه‌لامصطفی ماساند ومه‌ویش ده‌ستی‌له‌زوده‌ستی هه‌موان ، و له‌نهایتی خوشی‌دا بو ک‌ک‌گای حزبی دیمو ک‌رات هاتن و له‌سالونی انج - فهره‌ه‌نگی دانیشن و له‌سانی ۶ حضرتی پیشوا‌ی کوردستان به‌بمی [انقادم‌بزار] تشریفی بو ک‌ک‌گهانوو ملاقاتی ده‌گ‌ل مه‌لامصطفی ف‌ره‌مو ، له‌وه‌خته‌دا محمد افندی خطاب به‌ حضرتی پیش واه خط‌بیک‌که وینه‌ه‌ا - ساساتی قلبی مه‌لامصطفی بو له‌خصوص خوده‌بیاو زانی کوردی بارزان و ده‌ره‌ده‌ری نه‌مه‌قه‌ومه‌نه‌جیه له‌ری سه‌ره‌ستی کوردوستان دا خوینده‌وه و جنابی پیشواش وه‌لامی دانه‌وه و نه‌وان بی‌اندازه به‌حکومه‌تی کوردستان و حزبی دیمو ک‌رات امیدوار کرد ، باشان حضرتی پیشوا تشریفی برده‌ سالونی تابه‌تی خوی نه‌نجا مه‌لامصطفی به‌ حضوری شرفیاب بو وماوه‌ی دو سات بیک‌روه خه‌ریکی گفتوگو بون .

مه‌لامصطفی بیاویکی سیاسی و زعیمی کوردی بارزانه له‌ری سه‌ره‌ستی کوردستاندا زوری مه‌ینه‌ت کیشاوه . دوزمه‌ناتی کوردستان نه‌و و نه‌واوی ایل و عشره‌تی ویان به‌گوناهی آزادبخراهی ده‌ره‌ده‌ر وه‌ نیشمانی خوشه‌ومیتیان وه‌ده‌رناوه . ذاتی نیوبراو بیجگه له‌ومی ق‌م‌دیکی به‌رز و بیاویکی زاناونی گه‌بستوه م‌مدن و نیشمان په‌رته و نه‌منی له‌محدودی جل‌پنج‌سال‌دایه .

سند شماره 8

روزنامه‌ی کردستان متن پیام بارزانی را در شماره‌ی 23 انتشار داد. بارزانی در پیام خود که اولین پیام رسمی وی در جمهوری کردستان بود دلیل همکاری خود را با جمهوری کردستان روشن می‌سازد. پیام بارزانی از سوی محمد محمود قدسی قرائت شد

روزنامه‌ی کردستان ۲۳

نظری محمد محمود دافندی له‌روژی هاتنی مه‌لامصطفی له
حضورى حضورى پیشرای کردستاندا

پیشه‌وای معظم که‌وره به‌رینه‌م کانم .
به‌ناوی کوردی‌وربا بو‌وه له‌زیرماووی به‌یره‌وی
کونی زه‌بریده‌ستی ، به‌ناوی‌سەر کرده‌ی شورشی
گهل له‌بارزان ، شورشی به‌ره‌لستی سەر گه‌ردانی ،
شورشی نه‌هشتنی نظام‌واستبداد ، زروباش پیشکەشی
دانتشتوانی هم‌گوبونه‌وه‌به‌ده‌گه‌م ، که‌آلای‌بیر-
وزنان له‌سیه‌به‌کی نیشتمانی گه‌وره‌دا‌بلیند کرده‌وه
به‌ناوی خوبی‌یاکی گه‌الی کوشک‌ره‌انه‌وه‌که‌له
مه‌یدانی آزادیداپیشکەشان کردوه ، هاوارتان
ده‌که‌ینی که‌هم‌به‌ره‌بیروزه - آزادبو‌سەر به‌خوبی
بی‌بکه‌بینن . به‌ناوی فرمیسیکی چاوی‌بیوه‌زان‌و
آه‌ونالینی هه‌زوانه‌وه‌هاوارتان‌ده‌که‌ینی که‌به‌یمانی
حقوقی گهل‌بدن ، اقتصادی‌بارزیریت ، بشتی
قه‌ره‌نگ بکرن به‌به‌روه‌ده‌کردتیکی گیانی
دیمو کراتیه‌وه ، پاریزگاری له‌دیمو کراتی‌بقر-
مون که‌کریمی‌ه‌بش‌خستی گهل‌وسه‌به‌خوبی
نیشتمان‌ورویشته‌به‌ری وه‌به‌له‌گهل کاروانی گهلانی
آزادی‌ه‌وه‌و ته‌واوته‌ی و مروانی .
بی‌گو‌مان له‌بیر تا‌کریت که‌حکومه‌تی
گوردستانی . آزادهیشتا له‌به‌که‌م فونایه‌تی‌وه
کوششی ابومی بی‌ده‌ویت ، بوسه‌ر که‌وتی کور-
دستانی مه‌زن‌ورز کاربونی یارمه‌تی گه‌الی‌شی
پنی‌ویسته‌هه‌وه‌به‌شانه‌ی نیشتمانی مه‌زمان که‌له‌زیر
ده‌ستی بیگانه‌دان ، گه‌الی کوردستانی مه‌زن
چاوی بریوه‌ته‌یارمه‌تی نه‌و‌آلایه‌که‌له‌سه‌ره‌هم

حکومه‌ته‌ده‌سه‌کینه‌وه ، ده‌به‌ویت بینه‌زیرسیه‌به‌وه
، له‌بیاه‌و کانی حکومت ده‌خوازن که‌براکانین
له‌ویوه‌ندی آسینه‌رز کاربکه‌ین که‌تیداد . نالینن .
پیشه‌وای معظم : گه‌وره‌کانم .
به‌وسیه‌سه‌ته‌حکیمه‌جوانه‌ی که‌پارتی دیمو کراتی
کوردستان له‌سه‌ری‌رویش و سه‌ره‌به‌خوبی نیشتمانی
و آزادی کوردی‌وه‌رکرت ، آماده‌به‌که‌به‌چیت
به‌هاواری نیشتمانی گه‌وره‌وه ، و گه‌الی کوردسه‌ر
تا‌بارز گاریکا .
له‌م‌کانه‌دا ، له‌هم‌مو کانی دلمانه‌وه‌ویاریده‌ی
راستیمانه‌وه‌به‌ره‌و گه‌وره‌ترین شخصیه‌تی کورد ،
هه‌وشخصیه‌ته‌ی که‌گه‌الی کوردی به‌بیری‌به‌هیزی
وسه‌ر کرده‌به‌کی حکیمان‌وه‌به‌ریگای دجو-
گراتیدا بردو گه‌یاندبه‌سفره‌ی آزادی ، به
کوشیکی عبقری و عزمیکی قام‌وسه‌ر کرده‌ی
دیمو کرات ، پیشه‌وای معظمی کوردستان جه‌نابی
قاشی محمد ، خومان پیشکەش‌ده‌که‌ین .
باهه‌مو‌بیکه‌وه‌هاوار که‌ین بزی‌سەر کرده‌ی مخلص
کوردستان ، بزی‌گه‌الی کوردی بشت به‌ست به
دیمو کراتی ، بزی‌پارتی آزادی کوردستان و
پارتی گهل بزی‌پارتی دیمو کرات ، بزی‌نیشتمانی
مه‌زمان . به‌سه‌ره‌به‌خوبی آزادی ، بزی به‌که‌تی
سوفیاتی مه‌زن هه‌نابی گهلانی خوش به‌ختی آزادی
وسه‌ره‌به‌خوبی .

سند شماره 9

روزنامه‌ی کردستان در ادامه‌ی نوشته‌هایش در مورد آمدن بارزانی به مهاباد و دیدارهای وی گزارشات مفصلی انتشار میدهد.

روزنامه‌ی کردستان، شماره ۲۶، لایه‌ری ۳، دوشه‌ممو ۲۷ ره‌شهمه ۱۸ مارس ۱۹۴۶ و ژماره‌ی ۲۷، دوو شه‌ممو ۵ خاکه‌لیوه‌ی ۱۳۲۵، ۲۵ مارس‌ی ۱۹۴۶.

لايه ۳
 كوردستان

زعيم مه‌لامصطفى

بارزانی

له‌ژماره ۲۱ روزنامه‌ی كوردستان وه‌لامی تشریف‌ه‌بان و چلونه‌تی وارد بونی زعيم مه‌لامصطفى مان به مرضی خوینده‌وارانی خوش‌و‌بست گه‌بانده‌ئوله‌زیره وه هیندی له‌جلونه‌تی مانه‌وی ئهم پساوه له‌مهاباد بوآگاداری خوینده‌واران ده‌نوسین:

روژی جمعه ۱۰-۱۲-۱۳۲۴

ئه‌ندامانی حزب و اشرف و آغایانی هاری مهاباد و روشای عشاریه‌ک به‌دوای به‌کدا چونه‌خوی ناسینی بیوانی خویان . هر که گانی نوژی جمعه هات زعيم ملامصطفى له‌گه‌ل اندایکی هه‌به‌تی مرکزی حزب تشریفی برده من گوتی جامه و فریضه‌تی خدای عزتی له‌گه‌ل هه‌و مسلمانانی شاری مهاباد له‌مخو لایردودوایی له‌ناو قه‌بالیک زوردا گه‌رایه‌وه یانی فرهنگی مرکزی حزب .

روژی شه‌مو ۱۱-۱۲-۱۳۲۴

به‌انی ۱۱-۱۲-۱۳۲۴ زعيم ملامصطفى و ئه‌فرانی و به‌یک له‌ئه‌ندامانی هه‌به‌تی مرکزی آغای احمد‌الاهی تشریفیان جووه هیزی

ماوی له‌ژماره ۲۷

ماوه‌ی ژماره ۲۶

زعيم مه‌لامصطفى بارزانی

اداره‌ی شماره‌وانی و مأمورانی ئه‌و اداره‌به‌تن زیارت فرسو هه‌روه‌ها تشریفی برده اداره‌ی دژهانی وه‌دوای ئه‌وه روی کرده مدرسه‌ی گه‌لاویز وه‌ه‌وی آغای احمد‌الاهی وه ماموستایانی ناسین و به‌که به‌که به‌پوله‌کاندا گه‌را و ئه‌هه‌مو پولیک ئه‌فر محمد محمود به‌ناوی زعيم مه‌لامصطفى وه اظهاری خوش و ده‌ختی و آموزگاری بوئاگرده‌کان ده‌کرد:

له‌دواییدا تشریفی برده مدرسه‌ی كوردستان ديسان له‌گه‌ل ماموستایان خواسبان کرد و به‌تاو پوله‌کاندا گه‌را و له‌هه‌ر پولیک سرودیک ده‌خویندرایه‌وه . اجا زعيم مه‌لامصطفى گه‌رایه‌وه مرکزی حزب .

شه‌وی یه‌که شه‌ممو ۱۲-۱۲-۱۳۲۴

زعيم مه‌لامصطفى تشریفی برده چاپخانه‌ی كوردستان وه‌له‌لاین مدیری چاپخانه آغای قادری مدرسی به‌هوی آغای احمد‌الاهی وه خوئاسپندان کرد وه‌له‌دواییدا له‌لاین محمد محمود وه چهند آموزگار به‌کازگه‌رانی چاپ کرا و سهاس مدرسی چاپخانه‌ی به‌ناوی زعيم مه‌لامصطفى وه کرد .

روژی یه‌که شه‌ممو ۱۲-۱۲-۱۳۲۴

به‌یانی له‌گه‌ل ئه‌فران و آغای احمد‌الاهی تشریفی برده لای رئیس هه‌به‌تی رئیس‌ی میلی كوردستان جنابی سیدحاجی باباشیخ وه‌دوای سع‌تایک گفتوگوی گه‌یانی به‌گیانی به‌خوشه‌وه زعيم ئه‌ویی به‌چی هه‌بت و گه‌رایه‌وه مرکزی حزب .

روژی دوشه‌ممو ۱۳-۱۲-۱۳۲۴

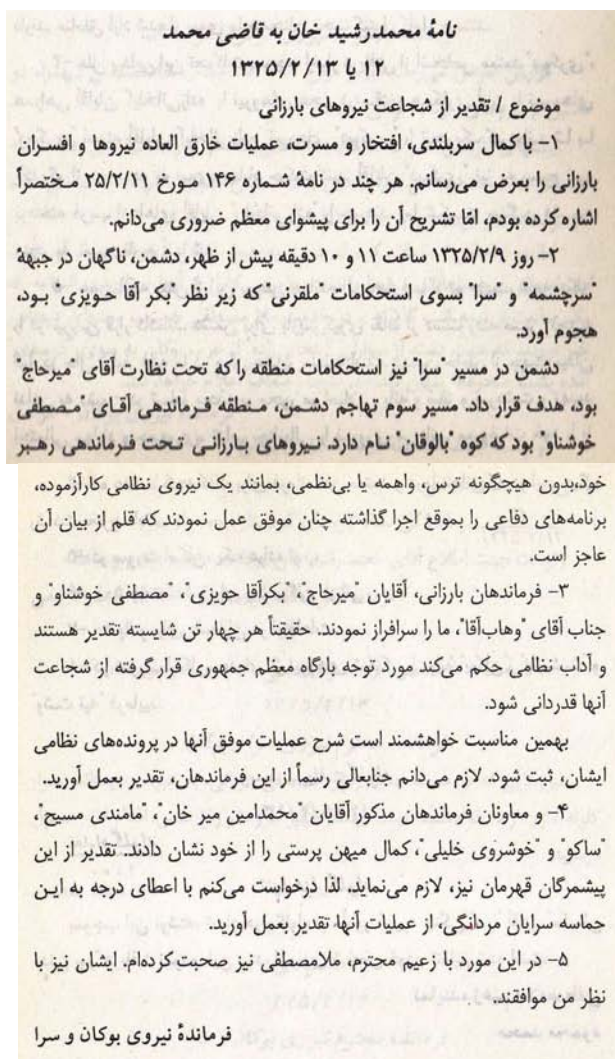
به‌یانی ديسان زعيم مه‌لامصطفى و ئه‌فرانی له‌گه‌ل آغای کریم احمدین تشریفی برده اداره‌ی خازداری له‌لاین آغای میرزا غنی خسروی رئیس هارده‌دا به‌وه پیش‌وازی گه‌را و تریکه‌ی نوسه‌عتایک لوی رابوارد وه‌له‌گه‌ل مأمورانی ئهم اداره‌یه ماره‌ی فرسو وه‌دواییدا تشریفی برده مرکزی حزب . سع‌ت ۱۰ اواره ديسان خوی و ئه‌فرانی به‌محمد محمود، عبدالرحمن طریب‌ه‌فتی تشریفیان برده خدمت پیشه‌وای، مظم له‌بانای فرهنگی و مدیان تریکه‌ی نوسه‌عتایک گفتوگوی تابه‌تان بوو و گه‌رایه‌وه چیگی خوی .

كوردستان و هر که گه‌بسته ئه‌وی له‌لاین قه‌ره‌لی تابه‌تیه‌وه رسمی تنظیمی بوکرا و سهر کردانی هیز به‌سه‌ر کرده‌ی فره‌نده‌ی هیزی مرکزی محمد تانه‌ولزاده پیش‌وازی کراوه‌که به‌که سه‌ر کرده‌گانی بی‌ناسرا تریکه‌ی نوسه‌عتایک له‌گه‌ل سه‌ر کرده‌کاندا رای بوارد وه‌دواییدا به‌که به‌که جه‌ولای سه‌ر کرده‌کان له‌چیگی خویندا وه‌پیروز بایی خوی پیشک‌ش کردن و داوای لی کردن که هه‌وو به‌گیانگی پاکی نژشان پیره‌مانه‌وه به‌سه‌یری نژشمان و پیش خدمت‌ی پیشه‌وای مظم، کاتگای هیزی به‌چی هه‌به‌تی و به‌زوک‌کی حضرتی پیشه‌وا روی کرده ده‌پیرستان وه‌لوه‌ی قوتایه‌کان هه‌وو کوپونه‌وه له‌دوای زیاره‌تی ماموستاگان و رئیس هه‌به‌تی فرهنگ آغای ره‌بد آغای همزه‌آغا تشریفی برده‌لای شاگرده‌کان وه‌لبرده‌دا ئه‌فسر عبدالرحمن طریب‌ه‌فتی چهند آموزگاری و پیروزبایه‌کی به‌ناوی زعيم مه‌لامصطفى و به‌پیشک‌ش کردن له‌دواییدا زعيم مه‌لامصطفى روی کرد

ماوی له‌ژماره ۲۷

سند شماره 10

یکانه‌های ارتش ایران به دستور سرتیپ همایونی با سلاحهای سبک و سنگین از سه سمت به پیشمرگان مستقر در "قاراوا"، که دهکده‌ای واقع بر سر راه سقز-بوکان، حمله کردند. تا روستای "سرا" را که مسلط بر این جاده است تصرف کنند. از سوی قوای بارزانی ضربه‌ی مهلکی بر نیروهای ارتش وارد آمد و آنان مجبور به عقب نشینی شدند. در این جنگ 80 سرباز ایرانی کشته شدند و 120 نفرشان به اسارت نیروهای پیشمرگ در آمدند. ژنرال محمد رشید خان فرماندهی قوای پیشمرگ در بوکان و سرا، تقاضای این پیشمرگان را از قاضی محمد دارد. سند از قازی محمد و جمهوری در آینه اسناد



سند شماره 11

روزنامه‌ی کردستان در شماره 49 از "یورش ارتجاع" به جبهه سردشت سخن میگوید

روزنامه‌ی کردستان، ژماره 49، لاپه‌ره‌ی 4، شه‌ممو 4، جۆزه‌ردان 1325، 23 مه 1946

ده‌نگو و باس
ه‌یوشی ارتجاع

به‌رانبهر رابورتیکی روزی 28 ر 2 ر 1325
گه‌یشتوووه ابه‌شی سرده‌شت هوردوووی‌قرسه
مرتجمه‌کان که‌عه‌دیه‌یک بانه‌بان ده‌گهل بوون
ه‌یرش‌بان بو‌عه‌دی حسن‌آغای هه‌ناره وه‌زبرو
به‌گو که‌ور که‌کان ه‌یاوه ا‌نتیجه‌ی دفاعدا
مرتجمه‌کان زور خراب شه‌کاوون و نلفاتیکی
زوربان داوه : 30 کس له بنه‌گه‌ه
به‌دییل گ‌یراوون دوو آغاو دوو نو که‌ه‌ربان
کوزراوه 14 قبضه تقه‌نگ 4 قبضه
طب‌اچه و به‌ک دووربین وشه‌ش ته‌سب
به‌غ‌نیمت گ‌یراوه و به‌ش‌یرزه‌یی که‌ه‌راوه‌وه
دوواوه . به‌وه‌را دیاره خودا ده‌که‌لمانه
به‌کوشن بی‌روز ده‌بن .

سند شماره 12

قازی محمد و جمهوری در آینه اسناد

اواسط ماه می ۱۹۴۶، حوالی ساعت ۱۲ ظهر یکی از روزها، "صدرقازی" بهنگام عبور از پست بازرسی، با سختگیری رزمندگان کرد مواجه می‌شود. "صدر" پس از بازدید اتومبیل خود توسط سربازان کرد، می‌گوید: "من "صدرقازی" برادر پیشوا هستم.

اگر مرا می‌شناختید باز هم اتومبیل من را بازرسی می‌کردید؟

- "بله بخاطر دستور اکید فرمانده، ناچار از اطاعت هستیم."

"صدرقازی" با مسرت تمام از نگهبان سؤال می‌کند: فرمانده شما کیست؟

- "بکر عبدالکریم" قربان

"صدرقازی" سپس نامه‌ای بدین مضمون برای "بکر عبدالکریم" نوشته توسط

یکی از سربازان، برای فرمانده ارسال می‌نماید:

"سربازان کردستان را دیدم. از شادی در پوست خود نمی‌گنجم. باور کنید بیست سال جوانتر شده‌ام. نمی‌دانم چگونه مراتب تشکر خود را بجای آورم. نظم و وظیفه شناسی سربازان کردستان، قابل تقدیر است. میل داشتم از نزدیک شما را زیارت کنم اما چون باید به بوکان و سپس مهاباد سفر کنم مجال چنین کاری نیست. اتومبیل خود را بدنبال شما خواهم فرستاد. ملاقات با جنابعالی بسیار مسرت‌بخش خواهد بود."

سند شماره 13

سخنرانی پیشوا قاضی محمد در روز 1946/7/26 که امروز هم از نظر فرهنگی و روشنگری ارزش خود را حفظ کرده است
 روزنامه‌ی کوردستان، ژماره ۷۲، لایه‌ری ۱ و ۳، سی‌شهمم ۸ گه‌لاویژ ۱۳۲۵

ئەبی خووشە و بوسته کانم وەختی مبلتتی کورد
 بەختیار دەبی که تیه واز لە منافەمی
 شەخصی بەین . . . هەروە کو کاری خومان
 جی بە جی دە که بین کاری ملتیش و ابسخە پەری
 کاری شەخصی وە پیش کاری عمومی نەخەین .
 درستکار ئەو که سەپە که پول و ملک و مقامی
 منظورنەبی چانکام و ابە که جی دیکە چاوتان ئە
 منافەمی شەخصی نەبی مدرسە دہاتە کان بکە نەو
 بیمارستان درست بکەن یاری دەی هەزاران بەدەن
 کارخانە بکرن . . . دنبا پینچ و دوروزیکە پول
 نیوی انسان بایندنا کابە لکو خدمت بە ملت و نیشتمان
 ئەستیرە ی سەر شانی انسانە . بوخوتان دەزانن که
 ئەمن بو وەرگرتنی حقوقی کورد شەو و روز
 و چانە نە داو و شەو زحمە ئەش بە فخر دەزانن تا
 بە کوزم لە دنیا ابی دەست لە فداکاری هەل ناگرم
 و بە هەمو که سیککی دەسەلمینم که کوردشایانی
 زبانه . و دبسان بوخوتان دەزانن که لە پیشدائیمە
 بە هیچ جوریک داوای تجزیە ی ایرانمان نە کردووە
 . . .

سند شماره 14

قاضی محمد و رفقاییش در دادگاهی فرمایشی و به دستور مستقیم محمد رضا شاه به مرگ محکوم شدند و روز 10 فروردین 1326- 1947/3/31 در همان میدانی که جمهوری کردستان را اعلام کرده بودند به دار آویخته شدند. لشکر 4 ارومیه در ساعت 8 صبح همان روز اطلاعیه‌ی زیر را درباره‌ی اعدام قاضیها منتشر کرد:

لشکر 4 ارومیه "رکن 2"

شماره‌ی 1326/1/10-19125 ساعت 8 بامداد

اطلاعیه

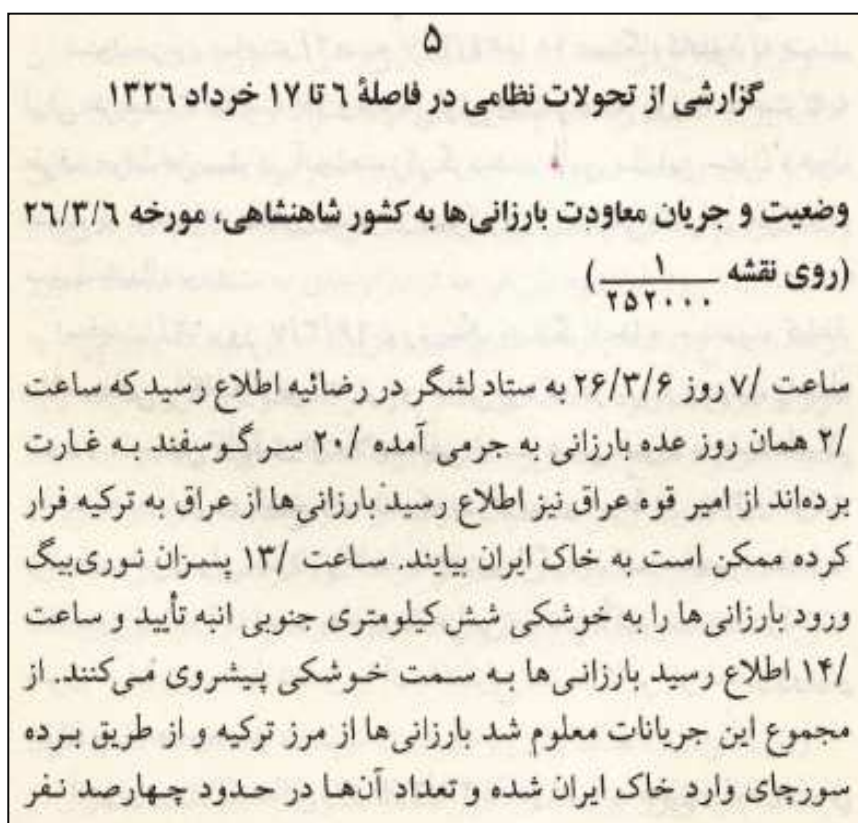
در اواخر سال 1320- 1941 محمد قاضی، ابولقاسم صدر قاضی و محمد حسین خان سیف قاضی در مهاباد زنجیره‌ای از مردم فریبی و فعالیت‌های ضدامنیتی و آشوب طلبانه را آغاز کردند. کم کم آدمکشیهای خود را گسترش دادند که برخی رویدادهای ناگوار مانند حمله به شهربانی مهاباد و کشتن پنج پاسبان و غارت شهربانی و از بین بردن اسناد آدمکشیهایشان، کشتن محمودیان، بازرگان مهابادی، قاضی زاده، مدیر اداره‌ی آمار که همه‌ی آنها قربانی زیاده‌طلبی آنان شدند. همچنین غارت دهات و وقایع دیگر منطقه.

محمد قاضی با همکاری برادرش، به نام صدر قاضی که در ظاهر امر نماینده‌ی مردم مهاباد در پارلمان ایران بود اما در اصل طراح اصلی نقشه‌ی پلید تجزیه‌ی قسمتی از خاک ایران بود، همچنین سیف قاضی برای رسیدن به مقاصد نامبارک و پلیدشان، روسای همه‌ی ادارات دولتی را از مهاباد اخراج کردند و در روز 24 آذر 1324 پرچم سه رنگ شیروخورشید ایران را از ساختمانهای دولتی پایین کشیدند و پرچمی را نام پرچم کردستان به جای آن برافراشتند. محمد قاضی در روز دوم بهمن خود را رئیس جمهور کردستان نامید و جمعی خیانتکار با سوء پیشینه را به نام وزیر حکومت خودمختار کردستان به کار گماشت که همه از همکاران نزدیک خودش بودند. همچنین گروه مسلحی از مردم مهاباد و بارزانیها تشکیل داد و مقداری اسلحه و مهمات بین عشایر و سکنه توزیع کرد و آنانرا به سقز و بانه و سردشت فرستاد. اینهم رویدادهای خونین فراوانی به وجود آورد. اگرچه قوای دولتی چند بار در کردستان از آنان تقاضای فرمانبرداری کردند سودی نبخشید. همچنین رهبران گرامی دولت در تهران تلاش بسیاری کردند تا آنان را از این افکار نابجا دور کنند، اما سودی نداشت، همان روش خود را ادامه دادند. سکنه‌ی شهرها و ایلات را تحریک میکردند که در مقابل قوای دولتی مقاومت کنند و کتباً هم دستور حمله به سربازان ارتش را صادر میکردند، اما خوشبختانه متوجه افکار پلید آنان گشتند و به آنان گوش ندادند. در نتیجه نیروهای ارتش پیشروی کردند و همه‌ی نقشه‌ی پلید آنانرا خنثی کردند. سرانجام این خیانتکاران دستگیر شدند و به دست عدل سپرده شدند. پرونده‌شان به دادگاه نظامی دوران جنگ فرستاده شد و هر سه نفرشان به اعدام به شیوه‌ی دارزدن محکوم شدند. دادگاه تجدید نظر و همچنین اعلیحضرت شاهنشاه حکم را تصویب کردند و در ساعت 6 بامداد روز 10 فروردین حکم اجرا شد.

فرمانده‌ی لشکر 4 و قوای دولتی ایران در کردستان- سرلشکر همایونی

سند شماره 15

بارزانی همراه 500 پیشمرگ، از میان ارتشهای ترکیه و عراق که از سوی نیروی هوایی پشتیبانی میشدند با کمترین امکانات نظامی و مالی به شرق کردستان بازگشته و از میان ارتشی عبور میکند که شرح آن در گزارش زیر می آید و با یارانش افسانه‌ی آرس را می آفریند. شرح از کتاب "از کردستان عیراق تا کرانه‌های آرس"



۸۰ از کردستان عراق تا آن سوی رود ارس

است. بلافاصله سروان عدل ضرابی با رشید بیگ به ستاد احضار و دستور گرفت که با صد نفر تفنگچی به موانا بروند. نامبردگان ساعت ۱۸/ همان روز از رضائیه حرکت و ساعت ۲۲/ لرنی، ساعت ۵۱/ صبح گردنه کرده بلیچ اشغال گردید و در همین اوقات ستونی مرکب از دوگردان پیاده (گردان اصفهان و گردان ۲/ آذرباد)، چهار دستگاه ارابه جنگی، یک دسته توپخانه، یک دستگاه بیسیم به فرماندهی سرهنگ سردادور تشکیل و مأموریت داده شد که ساعت ۴/ روز ۳/۷ برای حرکت آماده باشند. در ساعت ۱۴/ روز ۲۶/۳/۶ یک پرواز اکتشافی از روی ارتفاعات مرزی و آبادی‌های نامبرده اجراء ولی به علت وجود ابر نتیجه اکتشاف منفی بود.

ستون مزبور ساعت ۴/ صبح ۲۶/۳/۷ با ۱۸ دستگاه کامیون به سمت لرنی عزیمت تا ساعت ۱۷ و نیم در لرنی مستقر صبح روز ۸ ساعت ۵ به طرف موانا عزیمت در آنجا متمرکز گردیدند مأموریت این ستون دخول سریع به بزسینا به منظور تماس و جلوگیری از بارزانی‌ها برای حرکت به سمت شمال بوده.

ساعت ۱۲/ روز ۲۶/۳/۷ نوری بیگ به تلگرافخانه حاضر و کاغذ ملامصطفی را که به او نوشته بود و حاکی بود که در بین او و دولت واسطه شود و همچنین کاغذی از ملامصطفی تحت همین عنوان به ستاد لشکر رسید که به نامبرده پاسخ داده شد که بدون قید و شرط به رضائیه حرکت و تسلیم شود. ولی چون از کاغذها استنباط گردید که مقصود نامبرده اغفال و اغتمام وقت است به ستون اعزامی مجدداً تأکید شد در حرکت به سوی موانا برای اخذ تماس با آنها تسریع نمایند تا بر اثر فشار زودتر بتوان به نتیجه رسید.

آخرین پرواز اکتشافی روز ۲۶/۳/۶ که در اطراف طلوع و انبه به عمل آمده بود حاکی بود که عناصر مشکوکی در نقاط نامبرده دیده شد که به

گزارش عملیات ۸۱

محض مشاهده هواپیما خود را مخفی کرده و قریب ۱۵ نفر از اشرار روی ارتفاع داخل سنگر مشاهده شده ولی تمرکز اشرار دیده نشده و با وجودی که پرواز هواپیما در اوج پست انجام می‌گرفت برعلیه هواپیما تیراندازی نمی‌کردند.

آخرین اطلاع در ساعت ۲۱ از ستون مزبور حاکی بود که ملامصطفی ساعت ۲۰ روز ۷/ انبه را ترک و به خانه کی [خانقاه] رفته و عده [ای] از افراد خود را به نازلوچای فرستاده و با این ترتیب برای لشگر واضح شد که مقصود بارزانی‌ها رفتن به سمت شمال و تشکیل دسته‌بندی با عشایر مختلف شمال و غرب رضائیه می‌باشند.

صبح روز ۲۶/۳/۸ که ستون اعزامی به نام ستون ترگور در موانا متمرکز و اطلاع می‌دهد که ملامصطفی شرحی به ستون نوشته که این جانب برای تسلیم آمده‌ام لیکن یکی از افسران و یک نفر از رؤسای عشایر برای واسطه تعیین شود به خوبی واضح بود مقصود ملامصطفی وقت‌گذرانی و طفره و تعلل بوده و مقصد عزیمت به شمال را دارند چه تا ساعت ۱۲/ روز ۸/ کلیه بارزانی‌ها از نازلوچای به سمت شمال عبور کردند: اطلاع رسیده در ساعت ۹ پ روز مزبور حاکی بود که بارزانی‌ها به سرو و سرویک وارد شدند این اطلاع از طرف ستون ترگور رسیده و به وسیله سرگرد صلح‌جو سرپرست سواران شکاک تأیید و نامبرده اضافه کرده است که بارزانی‌ها خیال دارند از سرویک به هوسین بروند. اطلاعات مزبور به ستون‌های متمرکز در ماکو، قره ضیاءالدین، خوی، قطور، سیه‌چشمه، شاهپور [و] سرهنگ فولادوند ابلاغ و دستور مراقبت داده شد.

روز ۹ گردان ۲ هنگ بهادر و یک دسته توپخانه ۷۵ ساعت ۸ از خوی به سمت دره قطور عزیمت و مأمور شد که با گردان ۳ هنگ ۱۰ متمرکز در قطور در انسداد راه‌های عبور دره قطور اقدام، ضمناً واحدهای تقویتی

۸۲ از کردستان عراق تا آن سوی رود ارس

دیگر متعاقباً به آنها رسانده می‌شود. گردان ۲ هنگ ۳۲ از اشنویه احضار ساعت ۱۲ روز ۲۶/۳/۹ به رضائیه وارد و ساعت ۱۶ همان روز به شاهپور عزیمت نمودند. بارزانی‌ها در روز ۹ ارتفاعات گل شیخان و کرتش و قریه سرو را اشغال و عده‌ای را نیز به قریه سینا فرستاده است. ضمناً در همین روز با عده تفنگچی به سرپرستی اسعد ارتفاعات گل جهان را که برای حفظ عقبه آن‌ها حائز اهمیت بوده است اشغال می‌کنند. در جریان وقایع سه‌روزه پروازهای اکتشافی متوالی صبح و عصر روی منطقه به عمل آمده است ولی اکثراً به علت بدی هوا نتیجه از عمل اکتشاف آن‌ها گرفته نشده است و در هوای خوب نیز چون بارزانی‌ها اغلب راه‌پیمایی‌های خود را شبانه انجام می‌دهند بی‌نهایت در مورد استتار دقت نموده و ورزیدگی کامل دارند هواپیماهای اکتشافی اغلب قادر به تشخیص محل دقیق آنها نبوده. از مجموعه اطلاعاتی که تا ساعت ۲۲/ روز ۲۶/۳/۹ استنباط شده است واضح و آشکار گردید که مقصد بارزانی‌ها عزیمت به مرز شمال و دخول به کوه‌های ماکو بوده و مکاتباتی که انجام می‌دهند به منظور اغفال و اغتنام وقت است.

بارزانی‌ها روز ۹/ از سرو و بردوک عزیمت و بردوک پایین [را] اشغال و به سمت بردوک بالا می‌روند. دو ساعت در ارتفاع غربی و شمالی قریه آقچه گل بین بارزانی‌ها و شکاک‌ها به سرپرستی سرگرد صلح‌جو که در ارتفاع شمالی آقچه گل متمرکز شده بود زدوخورد [صورت گرفت]. اکتشافات هوایی ساعت ۹/ تا ۱۲/ روز ۱۰/ حاکی از فعالیت‌های سوارهای عشایری در ارتفاعات شمال و شمال غربی گنبد بوده ولی اثری از بارزانی‌ها ندیده است.

فرماندهی نیرو در ساعت ۱۸/ روز ۹/ پس از بررسی وضعیت تصمیمی به شرح زیر اتخاذ و پس از عرض به پیشگاه مبارک شاهانه اجرای آن همان موقع آغاز می‌گردد. اینک طرح پیشنهادی و تصویبی

گزارش عملیات ۸۳

لشگر که از ساعت ۲۴/ روز ۲۶/۳/۹ به وسیله کلیه واحدهای نیرو و ابلاغ و اجراء شده است.

۱. مسدود کردن راه بارزانی‌ها روی دره خوی - قطور - مرز به وسیله یک ستون مرکب از چهار گردان پیاده: گردان‌های ۳ هنگ / ۱۰، گردان ۲/ بهادر، گردان ۲/ هنگ / ۳۲، گردان ۳/ آهن، یک آتشبار / ۷۵ کوهستانی، چهار دستگاه ارا به جنگی، یک دستگاه بیسیم.

۲. تعاقب بارزانی‌ها به وسیله ستون ترگور مرکب از گردان‌های اصفهان و ۲/ آذرباد، یک دسته توپخانه / ۷۵ کوهستانی، دو دستگاه ارا به جنگی، یک دستگاه بیسیم تحت امر سرهنگ سردادور. این دو ستون تحت امر سرتیپ بیگلری معاون لشگر گذارده شده، سرهنگ قزل آیاغ و عناصر لازم برای عهده‌داری ستاد ستون‌های نامبرده تعیین و معرفی گردید.

هنگ سوار فوزیه منهای یک اسواران که با یک آتشبار کوهستانی تقویت گردیده در شاهپور متمرکز و یک دستگاه بیسیم تشکیل احتیاط متحرک را در شاهپور داده و مأموریت یافت ضمن مراقبت‌های عمومی منطقه شاهپور و شکاک‌ها عنداللزوم برای شرکت در عملیات آماده باشند.

۳. ستون ماکو مرکب از گردان‌های ۱/ هنگ / ۱۲ کرمانشاه و گردان ۲/ هنگ / ۲۷، یک دسته خمپاره اصفهان، یک آتشبار / ۷۵ کرمانشاه، یک دستگاه بیسیم تحت فرماندهی سرهنگ مظفری مأموریت داده شد که معابر پلدشت و مرز بازرگان را که قبلاً شناسایی کرده تحت مراقبت قرار دهد.

۴. در سیه چشمه یک گردان از هنگ بهادر و یک دستگاه بیسیم، در قره ضیاءالدین گردان ۲/ هنگ / ۱۲ و هنگ سوار کردستان منهای یک اسواران به منظور احتیاط متحرک در خوی متمرکز گردیدند. مجموع

۸۴ از کردستان عراق تا ان سوی رود ارس

ستون‌های ۳/ و ۴/ تحت امر سرتیپ زنگنه فرمانده تیپ رضائیه قرار گرفته و سرگرد ستاد بهاروند با عناصر لازم به سمت عهده‌داری ستاد ستون‌ها نیز تعیین شدند.

گردان سرگرد زره‌پوش ساعت ۱۲/ روز ۲۶/۳/۱۰ با کامیون به خوی اعزام و ۴/ ارا به جنگی به قطور اعزام گردید. به تمام واحدها و فرماندهان ستون ابلاغ گردید که طرح مزبور از ساعت ۱۲/ روز ۲۶/۳/۱۱ به مورد اجرا گذارده شود.^۱ سرتیپ بیگلری و سرهنگ نیساری روز ۲۶/۳/۱۰ به صوب مأموریت خود عزیمت نموده و سرتیپ زنگنه صبح ۱۱/ رضائیه را ترک نموده است.

دستورات تکمیلی بعدی راجع به استقرار در خط قطور اضافه کردن گردان سرگرد زره‌پوش به ۳/ گردان قبلی بوده است. بارزانی‌ها از ساعت ۳/ روز ۲۶/۳/۱۲ تا ساعت ۱۴/ همان روز در هبلوران متوقف سپس در محور اشنگ و برشخواران حرکت می‌کنند. طلوع آفتاب روز ۱۳ به راویان وارد و در آنجا چند نفر از عناصر محلی [را] که از طرف ستون‌ها برای کسب اطلاع فرستاده شده بود گرفته و تعدادی دواب سواری و خواربار از آبادی‌های مزبور گرفته بین حبش پایین و مخین حرکت می‌نمایند و متوجه کلت بالا می‌شوند. روز ۲۶/۳/۱۵ بارزانی‌ها به سگ‌من آباد رسیده در این روز چون عده‌های گسترده شده از خط قطور هرگاه به تعاقب بارزانی‌ها حرکت می‌کردند بدون نتیجه بود لذا گردان ۲/ و ۳/ آذرپاد و گردان کسر خدمت هنگ ۹/ که روز ۱۲ به خوی اعزام شده بود با کامیون به شوت حمل گردید که در آنجا جلو بارزانی‌ها را گرفته تماس حاصل نمایند.

روز ۱۵ خرداد تیمسار فرماندهی نیرو و لشگر ۴ از رضائیه حرکت و همان روز به ماکو وارد و سرهنگ ستاد غفاری از اشنویه احضار، نامبرده

۱. در حاشیه نوشته شده است: «ملا مصطفی متأسفانه صبر نکرد.»

گزارش عملیات ۸۵

ساعت ۱۸/ روز ۲۶/۳/۱۶ به رضائیه وارد و بلافاصله به ماکو حرکت و از همان روز به سمت ستاد عملیاتی در ماکو تعیین گردید.

روز ۱۶ ستون قره ضیاءالدین به سمت کوه سگار، اسواران و یک دسته مسلسل از هنگ سوار کردستان به استقامت فرهادخانی حرکت و [به] ستون سیه چشمه دستور [داده] شد عوامل مقدم خود را برای اخذ تماس به جلو اعزام دارد. واحدهای خط قطور و گردان سرگرد زره پوش با کامیون به ماکو حرکت کرده و گردان ۲/ بهادر گردان ۳/ آهن تحت امر سرهنگ فولادوند مأمور تعاقب گردیدند. گردان‌های اصفهان، گردان ۲/ کرمانشاه گردان ۲/ هنگ ۲۷/ به ساری باشکند و کشمش تپه، موسی آقبلاغ، خندور و قزل داغ اعزام و نقاط مزبور را اشغال و عوامل مقدم خود را برای اخذ تماس به جلو اعزام کردند.

در همین روز سرتیپ زنگنه با فرمانده تیپ بایزید در بازرگان ملاقات و جریان بازرانی‌ها را از نظر اطلاع شرح داد و بازرانی‌ها که روزها در ارتفاعات مخفی و شب‌ها در امتداد خط‌الراس‌ها راه‌پیمایی می‌کردند و به بله‌سور بزرگ و کوچک و سیرپاگل و از آنجا به یکماله سه کیلومتری ناور جنوب شیخ مملو از محال سیه چشمه وارد شده‌اند.

سرهنگ زالتاش با ۱۵۰ قبضه تفنگ و تعدادی فشنگ و چند نفر گروهان جهت مسلح کردن طایفه میلان حرکت نمود.

روز ۱۷/ بازرانی‌ها شبانه وارد محلی کنار قره‌دره وارد چون احتمال می‌رفت به سمت کره‌لر رفته و بایستی اجباراً از خط بازرگان ماکو - خندور - قزل داغ عبور نمایند ستون‌ها در خط مزبور بدین ترتیب مستقر شدند.

طبق تصمیم متخذه در محل سرهنگ نیساری با دو گردان پیاده، یک دسته آتشبار ۷۵/، یک اسواران، یک دسته مسلسل در کلت بالا در حال تعاقب. سرهنگ لشگری با یک گردان و یک اسواران [و] دو ارابه در

۸۶ از کردستان عراق تا آن سوی رود ارس

ارتفاعات سگار. یک گردان پیاده یک دسته آتشبار /۷۵، دو ارابه در سیه چشمه. یک گردان پیاده، دو ارابه جنگی یک دسته آتشبار /۷۵ در خط ساری اوجاق و کشمش تپه. یک گردان در ارتفاعات سنگر. یک گردان و یک دسته آتشبار /۷۵ کوهستانی در خندور، دو گردان پیاده و یک آتشبار /۷۵. یک اسواران. سه ارابه جنگی با سرهنگ سردادور در شوت. با این تصمیم تدبیر فرماندهی با اتخاذ این آرایش این بود چنانچه قبل از عبور از خط نامبرده بالا تماس حاصل شد آن‌ها را سرکوبی و در غیر اینصورت آن‌ها را در ناحیه کره‌لر محاصره نمایند.

به واسطه دوری منطقه عملیات از رضائیه ستاد عملیاتی که از تاریخ /۱۶ در ماکو تشکیل و احکام و دستورات را مستقیماً به واحدهای نیرو ابلاغ و جریان عملیات را مستقیماً به ستاد ارتش گزارش می‌نمایند.

رئیس ستاد لشکر ۴ آذربایجان - سرهنگ ستاد فیوضی

سند شماره 16

عبور بارزانی و پیشمرگانش از میان سه ارتش ایران، عراق و ترکیه و گذشتن آنان از آراس نه تنها یکی از شاهکارهای بی نظیر حرکات پارتیزانی در منطقه و تاریخ مبارزات آزادیخواهانه‌ی ملت کرد است، بلکه یکی از رویدادهای نادر در تاریخ مبارزات رهاییبخش ملی به شمار می‌آید. اربابان قانعی فردها و گردانندگان سناریوی تحریفات تاریخ کردستان به خوبی از باقیمانده‌ی اسناد سازمانهای امنیتی رژیم آگاهند و نتیجه‌ی این ماموریت ارتش ایران را که با نظارت مستقیم شاه ایران انجام گرفت، در گزارش زیر خواننده‌اند.



وزارت جنگ
اداره دفتر لشکر
دائره
شماره ۴۴۴-۳۰۴

تاریخ ۱۳۱۹
پورت

همسار سپهبد شاه بختی

حسب الامر شاهانه ابلاغ جنود بطریق استحصار دارند در تاریخ ۲۶/۱۱/۳۱۹ بازناینها پختان ایران وارد و با فذکرایه بی دردی کینه لشکر برای تعقیب و سرکشی آنهاست لفظ لشکر توانست در تاریخ ۲/۱۱ با آن اصرار صادر نماید در صورتیکه مدعیان لشکر برای تعقیب آن عناصر در برابر مدعا اصرار بود و همه قسم وسائل انحصاری و غیره در اختیار لشکر بوده در صورتیکه بازناینها عساکر پیاده و نافذ وسیله رانیمانی صحیح بوده اند و حتی انحصار محلیان شاهنشاهی پس از استحصار از جبهات اواجر مبارک صادر -

نموده که با پسلی در سرف ۱۸ حلقه باین کارخانه داده شود آنهام بهیچوجه صورتی عملی بخود -

نگردند تا آنکه در تاریخ ۱۱/۱۱ اصرار در حوالی نوبت صادر و در نتیجه عملیات لشکرگزارین جدهد -

۱۳۱۹ در تاریخ ۲۵ فرزند داده شده بازناینها هم موفق شده اند با وصف این جریان باز بطریق شمال

موند چون این موضوع از ملاحظه هم ولای توجه است لذا حسب الامر شاهانه طرز است کسبوتی تحت

بنا سه همسار و صومعه :

سولشکر خسروانی - حوض کلمن - - جنپ وتوق

در محل تشکیل و دلایلی بکینه جبهات رسیدگی کرده تعیین نمود :

۱) چرا لشکر نیروی اندام ننموده ؟

۲) چرا مقونیا باوصالی که در اختیار داشته اند حوض باقدا مانن ننده اند ؟

۳) تصور در این عملیات مربوط به که بوده ؟

۴) حلقه عملیات لشکرچیه بوده و تصور از طرف کس بوده ؟

بطریق باستی رسیدگی نموده صیحا تعیین نمود تصور در این عملیات از طرف کس شده چه این معنی آمد به

حقیقت و نظام ارتش در نظر عساکران و حتی جلوی عساکر و سلی سکندواری و مدتی واحد های ارتش را کابل -

تایم نموده با سه - نتیجه راز و نه در اعلام فرمایند که ارتش در زمین پختکای شاهانه بگذرد -

رئیس ستاد ارتش - مولشکر کرم آرا

سند شماره 17

بارزانی پس از پیروزی کودتای 14 ژوئیه و مذاکره با مقامات شوروی مسکو را به قصد رومانی ترک کرد. در رومانی مورد استقبال رهبر حزب کمونیست و سران کشور واقع شد. در بخارست طی تلگرافی توسط سفارت کشورهای متحده‌ی عربی به قاسم ضمن تبریک پیروزی کودتا خواستار بازگشت خود و همراهانش به عراق شد. از بخارست به پراگ رفت و در آنجا نیز از سوی "آنتونی نووتینی" رهبر چکوسلواکی مورد استقبال قرار گرفت. از پراگ نامه‌ی زیر را به عبدالکریم قاسم نوشت:

پایه بهرز و خوشه‌ویست زعمیم روکن عه‌بدولکه‌ریم قاسم قاره‌مانی
شۆرشه پیرۆزه‌که‌ی عیراق

به ناوی بریانی کوردی کۆچینراوم له حکومه‌ته سۆشیالیسته‌کاندا،
سلۆتان لئ ده‌که‌م و پیرۆزیایی شۆرشی گه‌لی عیراقی تیکۆشه‌ر
ده‌که‌م، که ئیوه و هاوړئ قاره‌مانه‌کانتان بردتان به پئوه.
ئیمپریالیزمی نه‌فره‌تی و پاشایه‌تی پیستان له‌ناو‌برد و گه‌لی
عیراقتان به کورد و عه‌ره‌به‌وه له زولم و ژیرده‌ستی رزگار کرد. به‌م
کرده‌وه‌به‌تان لاپه‌ره‌یه‌کی نه‌مرتان له میژووی گه‌لی عیراق به تاییه‌تی و
میژووی رزگاریی دنیا‌دا به گشتی تۆمار کرد.

به جاردانی کۆماری عیراق، ئامانجیکتان پیکا که گه‌لی عیراقی
قاره‌مان له شۆرشه به‌ناویانگه‌که‌ی ۱۹۲۰هه‌ بۆی تی کۆشاوه و ئه‌م
سه‌رکه‌وتنه به ده‌ستی ئیوه هاته دی. کورده ئازاده‌کانی عیراق شان
به شان له‌گه‌ل برا عه‌ره‌به تیکۆشه‌ره‌کانیاندا بۆ ئه‌م مه‌به‌سته پیرۆزه
تی کۆشاون.*

شۆرشه‌کانی بارزان پارچه‌یه‌کن له زنجیره‌ خه‌باتی گه‌لی عیراق دژی
ئیمپریالیزم و شایه‌تی پیس له نیشتمان خۆشه‌ویسته‌که‌ماندا. له
ئاکامی ئه‌م خه‌باته سه‌خت و درێژدا، له رۆژانیکدا ئیمپریالیزم له
ولاته‌که‌ماندا به‌هۆی کلک و به‌کریگیراوه ناپاکه‌کانه‌وه فه‌رمانه‌وا بوو،
ناچار کراین نیشتمان به‌جی به‌یلتین و له دهره‌وه له خاکی ده‌وله‌ته
سۆشیالیسته ئازاده‌کاندا درێژه به تیکۆشان دژی ئیمپریالیزم و
کلکه‌کانی بده‌ین. ئیمه بریوای پته‌ومان هه‌یه، که ئیمپریالیزم و
کلکه‌کانی هه‌ر ده‌بی ببه‌زن و له نیشتمانمان دهر‌بکرتین وه‌کو له ولاتی
برا عه‌ره‌به‌کانمان میسر و سووریا و یه‌مه‌ن و ئه‌وانی تر دهر‌کران و
هه‌لاتن.

پۆژی ۱۴ تەمووز بەرەبەیانئیکی ئاوات و تاسەمانی ھینایە دی بۆ ھاتنەوہ نیشتمانی خۆشەویست و پارێزگاری لە کۆمارە ساوایەکەماندا، سەرمان لە بالۆیزگەیی کۆماری عەرەبیی یەگرتووی برا دا لە کۆمارەکانی پۆمانیای گەلی و چیکۆسلۆفاکیای گەلی لە یەکەم پۆژەکانی رابوونی شۆرشدا تا پاسەپۆرتمان بدیتتی بۆ گەرانەوہی نیشتمان. بەلام تا ئیستا وەلامان وەرئەگرتووئەوہ.

بەم داوایەمان روو لە بەریتان دەنئین و تکایە یارمەتیمان بدەن بۆ گەرانەوہ نیشتمانی خۆشەویست و ھاوہەشبوونمان لە خزمەتی کۆمارەکەمان و پیرای ھاوئیشتمانیە دلسۆزەکان.

لە کۆتاییدا، لە خوا دەپارێمەوہ سەرکەوتوو بن لە پاککردنەوہی ولات لە کلکەکانی ئیمپریالیزم بە تەواوی و چاککردنەوہی ئەوانەیی سەردەمی دواپراو لە گەلی عێراقی تیک دابوو، ولات بەرەو بەرزى و شارستانیەتی ببەن. بۆ خۆتانی بەرێز و ھاوکارە قارەمانەکانتان داخواری لەشساعی و خۆشیم.

بژی کۆماری عێراقی نەمر. بژی سەرکردەکانی شۆرشى عێراقى پیرۆز قارەمانان زەعیم روکن عەبدولکەریم قاسم و ھاوکارە ئازادەکانی.

بژی براپەتیى کورد و عەرەب لە ژێر سیبەری یەکەتیى عێراقدا. تکایە ئاگەدار بن من ئیستا لە کۆماری چیکۆسلۆفاکیا لە شارى (لیدز)م لەگەڵ ھاوکاران میرحاج ئەحمەد و ئەسەد خۆشەوئى^{۱۸}.

ئیمزا

براتان و خزمەتکاری گەلی عێراق

مستەفا بارزانى

پراگ لە ۱۹۵۸/۸/۲۹

سند شماره 18

جواب عبدالکریم قاسم به بارزانی

به شادییه وه برووسکهی ئیوهمان وهرگرت، ئیمه هه موومان به خیرهاتنی
 گه پانه وهتان دهکەین بۆ عێراقی خوشهویست. هه موو پیوستیه کمان
 به جی هیناوه بۆ ده رچوونی بووردنتان و ئاسانکردنی گه پانه وهی خۆتان
 و میرحاج و ئه سعه د خوشهوی و ئه و هاو نیشتمانیهی له گه لئانندان،
 سه ر له بالۆیزگی عه ره بیی یه کگرتوو بدهن له پراک - چیکۆسلۆفاکیا -
 بۆ سازکردنی گه پانه وهتان^{۱۹}.

زه عیم روکن

عه بدولکه ریم قاسم

سه روکی وهزیران

۱۹۵۸/۹/۲

سند شماره 19

دووهم بروسکه‌ی مسته‌فا بارزانی بۆ عه‌بدولکه‌ریم قاسم

به‌ریز سه‌رکرده‌ی مه‌زنی گه‌ل زه‌عیم روکن عه‌بدولکه‌ریم قاسم
به ناوی خۆم و به ناوی هه‌موو برا کورده تیکۆشه‌ره‌کانه‌وه، دیسان
پیرۆزباییتان لی ده‌که‌م و پیرۆزبایی له گه‌لی عێراق ده‌که‌م به کورد و
عه‌ره‌ب، بۆ ئەم شوێنیه‌وه. ئەو شوێنیه‌وه‌ی رێگه‌ی بۆ گه‌ل کرده‌وه، که
به‌سه‌ر شه‌قامی ئازادی و دیموکراسی و ئاشتی‌دا هه‌نگاو بنی.
من و هاوکاره‌کانم به ناوی گه‌لی کورده‌وه په‌یمان‌تان ده‌دین، که
دریژه‌ به خه‌بات بده‌ین بۆ پشتگری ئەم کۆماره و پاراستنی به
هاوخه‌باتی له‌گه‌ل برا عه‌ره‌به‌کانی خۆماندا، دژی هه‌موو هه‌لپه‌یه‌کی
ئیمپریالیزم و به‌کریگی‌راوه‌کانی.
من خۆم و هاوکاره‌کانم به سه‌رباز داده‌نیم، له ریزی پێشه‌وه‌ی
تیکۆشه‌ران بۆ پاراستنی کۆماره ساوايه‌که‌ی خۆمان، کۆماری کورد و
عه‌ره‌ب له ژێر سه‌رکرده‌یه‌تی ئێوه‌دا.

ئە‌ی زه‌عیمی به‌ریزی گه‌ل، ئەم ده‌رفه‌ته به هه‌ل ده‌زانم تا پاک‌ترین
سوپاسی خۆم و سوپاسی هاوکاره کۆچینراوه‌کانم له ولاته
سۆشیالیسته‌کان به ئێوه پێشکیش بکه‌م، که رێگه دراین بگه‌رینه‌وه
بۆ نیشتمانی خۆشه‌ویستمان تا به‌شدار بین له شه‌ره‌فی پاراستنی
کێشه‌ی گه‌ره‌ی گه‌ل، کێشه‌ی پاراستنی کۆمار و پێشخستنی.

بژی فه‌رمانده‌ی پزگاکه‌ر عه‌بدولکه‌ریم قاسم

بژی براهه‌تی کورد و عه‌ره‌ب هه‌تا هه‌تایه

بژی کۆماری عێراق کۆماری کورد و عه‌ره‌ب

مسته‌فا بارزانی

١٩٥٨/٩/١٠

سند شماره 20

وتاری مستهفا بارزانی له باخچه‌ی هۆتیل سه‌میر نه‌میس له به‌غدا

رۆڵه‌ هاو‌نیشتمانییه‌کانی خۆشه‌ویستم
ئێوه‌ ئاگه‌دارن که‌ من و هاو‌پێه‌کانم ناچار کراین خاکی نیشتمان
به‌جۆ بێلین له‌به‌ر خه‌باتی چه‌کدارانه‌مان دژی تاخمی فه‌رمانه‌ه‌وایی
پزویوی سه‌رده‌می دوا‌براو و ئاغا ئیمپریالیزمه‌کانی ئه‌وان. به‌ درێژایی
ئهم دوا‌زده‌ ساڵه‌ی له‌ خه‌بات دژی ئیمپریالیزم و کلکه‌کانی به‌سه‌رمان
برد، ئاواتی ئیمه‌ پیکهاتنی ئه‌و ئامانجه‌ بوو، که‌ گه‌لی عێراق بۆ
سه‌ربه‌خۆیی و ئاشتی دوا‌ی که‌وتوو.

ئیمه‌ هه‌ر له‌گه‌ڵ بیستنی هه‌واله‌کانی شوێشی پیرۆزی عێراق له‌ یه‌که‌م
رۆژیدا ویستمان بگه‌ڕێینه‌وه‌ تا شه‌ره‌فی به‌شداریی پاراستنی کۆمار
به‌ ئیمه‌ پێ بێرێ. من له‌ کاتیکدا سوپاسی پیاوانی شوێش ده‌که‌م، که‌
ئهم ده‌رفه‌ته‌یان بۆ ره‌خساندم، له‌ به‌رده‌می گه‌لدا به‌لێنتان ده‌ده‌می،
خۆم و هاوکاره‌کانم له‌ ریزی پێشه‌وه‌ی تیکۆشه‌ران بێن بۆ
ده‌ستوه‌که‌ری له‌ کۆماری ساوامان و بۆ پێشکه‌وتن و گه‌شه‌کردنی
هه‌موومان به‌ کورد و عه‌ره‌به‌وه‌ یه‌ک ریز له‌ ژێر رابه‌رایه‌تی رۆڵه‌ی گه‌ل
زه‌عیم عه‌بدوڵکه‌ریم قاسمدا راوه‌ستین.

بژی کۆماری عێراق.

بژی براهیته‌ی کورد و عه‌ره‌ب.^٢



شیخ احمد بارزان



شیخ احمد و ملا مصطفی بارزانی



ملا مصطفی در مراسم اعلام جمهوری کردستان در مهاباد 2-22-1946



پيشوا قاضى محمد رئيس جمهور كردستان 1946



پیشوا قاضی محمد و ژنرال مصطفی بارزانی در جمهوری کردستان
1946



ژنرال مصطفی بارزانی اربیل عراق
1944



جلال طالبانی در زمان پیشمرگ بودنش در کوه‌های کردستان عیراق
1976- 1979



ادریس بارزانی در زمان پیشمرگ بودنش در کوه‌های کردستان عراق
1974- 1976



مسعود بارزانی در زمان پیشمرگ بودنش در کوههای کردستان عراق



مسعود بارزانی رئیس جمهور کردستان جنوبی



مسعود بارزانی در حال حمل اجساد انفال شده‌گان کرد
توسط رژیم به‌عس عیراق